الهداية المهدوية

فی ردالطایفة البابیة

علی اصغر الیزدی الاردکانی


بسم الله الرحمن الرحیم

الهدایهٔ المهدویهٔ فی رد الطایفهٔ البابیهٔ

نویسنده:

مجدالعلماء یزدی اردکانی (علی اصغر بن رجبعلی)

ناشر چاپی:

سایت بهائی پژوهی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

الهدایهٔ المهدویهٔ فی رد الطایفهٔ البابیهٔ

مشخصات کتاب

شماره بازیابی : ۶-۲۱۹۸۵

سرشناسه : مجدالعلماآ یزدی اردکانی، علی اصغر بن رجبعلی، پدیدآور

عنوان و نام پدیدآور : الهدیهٔالمهدویهٔ فی رد الطایفهٔالبابیهٔ[چاپ سنگی]/ علی‌اصغر الیزدی‌الاردکانی الملقب بمجدالعلماء

وضعیت نشر : [بی‌جا]: شیخ‌محمود، ۱۳۲۵ق.

مشخصات ظاهری : ۲۶۳ص.؛ قطع: ۲۲/۵×۳۵ س‌م.

یادداشت : زبان:فارسی

تاریخ تألیف: ۱۳۲۰ق.

آغاز، انجام، انجامه : آغاز:بسمله، الحمدلله الذی تجلی لعباده فی کتابه و اراهم نفسه فی خطابه دل علی ذاته بذاته و تنزه مجانسهٔ مخلوقاته ...

انجام:و قدفرغ من اقل‌العباد قدرا و اکثرهم زللاً علی‌اصغر الیزدی‌الاردکانی‌ابن‌الحاج رجبعلی عفی‌الله عنهما ... والحمدلله اولاً واخراً و ظاهراً و باطناً

مشخصات ظاهری اثر : نوع و درجه خط:نسخ

تزئینات متن:جدول و کمنداندازی

نوع و تز ئینات جلد:مقوایی، روکش تیماج سیاه، طرح جدول مضاعف

خصوصیات نسخه موجود : حواشی اوراق:محشی به حاشیه با نشان تصحیح (صحاح، صح) میباشد.

توضیحات نسخه : نسخه بررسی شد.

نمایه ها، چکیده ها و منابع اثر : منابع: ذریعه (۲۵: ۱۹۷)، مشارفارسی (۲: ۳۳۸۷)

معرفی چاپ سنگی : این کتاب در رد کتاب الفرائد گلپایگانی است برای مجدالعلماءملاعلی‌اصغربن‌رجب‌علی الیزدی‌الاردکانی و در ابتدای این رساله معارضا بابیه با شیخ‌الاسلام عبدالسلام مقیم بتفلیس آمده است.

عنوانهای گونه گون دیگر : الهدایهٔالمهدویهٔ فی ردالبابیهٔ، هدایهٔالمهدویهٔ فی رد الطائفهٔالبابیهٔ

موضوع : بهائیگری -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

فاتحهٔ الکتاب

الحمدلله الذی تجلی لعباده فی کتابه و اناهم نفسه فی خطابه دل علی ذاته بذاته و تنزه عن مجانسهٔ مخلوقاته نزل القرآن علی عبده لیکون للعالمین الی یوم القیمهٔ نذیرا و جعله خاتم النبیین لیکون للمؤمنین الی یوم لقائه بشیرا و اودع اسراره اله و اهله فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا اولهم محمد و اوسطهم محمد و اخرهم محمد و کلهم محمد لیکونوا الی یوم لتناد للامهٔ عمادا و ظهیرا و جعل الکتاب و العترهٔ حبلین ممدودین بینه و بیننا لیخرجنا بتمسکنا بهما من الظلمات الی النور و یدخلنا بتوسلنا بهما الی دار السرور و هما الثقلان اللنان ترکهما النبی صلی الله علیه و اله فینا فقال ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی حوضی و جعل العترهٔ الطاهرهٔ معادن التنزیل و منابع التاؤیل و فی بیوتهم نزل جبرئیل و جعل الذریهٔ الطیبهٔ تراجمهٔ لکتابه و منارا لاعلامه و هدانا للتمسک بحبل الثقلین و جعل لنا المودهٔ فی القربی قرهٔ عین و نور افئدتنا بانوار العترهٔ لنخرج من ظلمات الغین و لنرتقی من

العلم الی العین و الصلوة علی محمد صلی الله علیه و آله خاتم النبیین الذی جعل الله شریعته ناسخة لشرائع الاولین و هادمة لبنیان اقاویل الاخرین فحلاله حلال الی یوم الدین و حرامه حرام الی یوم الدین فقال صلی الله علیه و آله اجمعین انا خاتم النبیین لا نبی بعدی و لا سنة بعد سنتی الا فمن ادعی بعدی فاقتلوه و حرقوه و قال الصادق علیه السلم ان الله تبارک و تعالی بعث محمدا فختم به الانبیاء فلا نبی بعده و انزل علیه کتابا فختم به الکتب فلا کتاب بعده حلل حلالا و حرم حراما فحلاله حلال الی یوم القیمة فیه شرعکم و خیر من قبلکم و بعدکم و جعله النبی صلی الله علیه و آله علما باقیا فی اوصیائه و السلام علی سید الوصیین و یعسوب الدین و قائدا العزا لمحجلین و به اکمل الله الدین و علی الائمة من ولده الحسن و الحسین و علی التسعة من ولدا الحسین شجرة النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملئکة و مهبط الوحی و عیبة العلم و منار الهدی و الحجج علی اهل الدنیا خزائن اسرار العلم و التنزیل و معادن جواهر الفضل و التاؤیل الامناء علی الحقائق و الخلفاء علی الخلائق و اللعنة الدائمة علی اعدائهم من الانس و الجن اجمعین من الاؤلین و الاخرین الذین راموا غیر باب الله ابوابا و اتخذوا من دون الله اربابا فصاروا کانهم ائمة الکتاب و لیس الکتاب بامامهم و حملوه علی اهوائهم فی تفاسیرهم مع عن النبی صلی الله علیه و آله من فستر القران برایه فاصا الحق فقد اخطا و اولوه بالتاؤیلات الباطله البعیدة التی تشمئز عنها الطباع و تنفر عنها الاسماع و مع ذلک یخسبون انهم مهتدون و ورد عنه صلی الله علیه و آله من فستر [صفحه ۳] القران برایه فلیتبوا مقعده من النار

مقدمه

و اما بعد در این جزء زمان مسموع افتاد که فیمابین شخصی از رؤساء بابیه و عظماء بهائیه با جناب مستطاب ملاذ العلماء الاعلام شیخ عبدالسلام شیخ الاسلام مقیم تفلیس کثر الله تعالی امثاله فی الانام در مسألهی خطیرهی قیام قائم موعود و ودیعة پیغمبر مسعود حضرت م ح م د بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه و سهل الله مخرجه مباحثه و مجادله و مناظره و محاجه وقوع یافته و طرفین را به زحمت نگارش رساله و کتاب و ایراد و جواب انداخته اولا- مناظر بابی و بهائی رسالهی در اثبات دعاوی میرزا علی محمد باب و بودن او قائم آل محمد صلی الله علیه و آله که در اخبار و آثار به ظهور موفور السرورش مژدها رسیده نگاشته و حضرت شیخ الاسلام بر رد ادله و براهین ناقصهی ایشان همت گماشته و به طبع رسیده پس از آن مناظر بهائی بر تقریرات جناب شیخ ایرادی نموده و ثانیا حضرت شیخ الاسلام او را جواب فرمودهاند و در بحبوحهی تشاجر و تناظر آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی که برای مذهب بهائیه رکنی رکین و عماد آن ملت و دین است به حمایت و رعایت مناظر بهائی علم تقویت و لواء رعایت و حمایت افراشته کتابی مسمی به فرائد که مشتمل است بر شرح مناظرات و بیان استدلالات طرفین مطبوع و منتشر و شرحی بر خلاف قاعده و قانون و رویهی ضابطهی از اساطیر جدل و مغالطه پرداخته و در ممالک اسلام و سایر دول مشتهر ساخته و علما اعلام اسلام یا از باب اینکه ترهات او را درخور التفات و تقریر و حرف ناصواب از جناب را قابل رد و جواب ندیده صمت و سکوت نموده و یا اینکه از مباحثه و مجادله عاجز گردیده آنها را به سکوت و ملازمت بیوت ناچار گردانیده برخی از ارباب فضل و کمال سکوت علما را به تقریر اول تصحیح و بعضی از معروفین تابعین مذهب باب و بهاء این تجافی و تعلل را به وجه ثانی بر ناتوانی حمل نموده در مجالس و محافل به قراءت آن کتاب افتخارات دارند و مباهات می‌نمایند لهذا این بندهی قاصر مائل گردید که کتاب فراید را که مشتمل بر طرق استدلالات مناظر بهائی و تقریرات جناب شیخ الاسلام و نگارشات ناصواب میرزا ابوالفضل است ملاحظه نماید و بفهمد که با اینکه در بوستان فضل و کمال اسلام عندلیبان خوش الحان به نغمه‌های دلربا مذاکرات کتاب دانش را آواز داده و طیور اولی اجنحهی آشیان علم و افضال در هواء روح افزای افادت و افاضت بالهای همت گشاده چگونه جرأت نموده که زغن آسا در آن چمن هوس ترانه گوئی نماید و در نسخ ملت بیضا احمدیه صلی الله علیه و آله و شریعت غرا محمدیه صلی الله علیه و آله نغمه سرائی کند و چون مگس در آن انجمن تمنای گشودن بال و پر برآید علی هذا در تحصیل کتاب فراید میرزا ابوالفضل

مساعی جمیله مبذول و بعد از تحصیل به مطالعه و مشاهده‌ی آن مشغول گردیده عبارات رساله‌ی اولی و ثانیه‌ی جناب شیخ الاسلام را غیرت رسائل اولین و آخرین و شارح مکنونات خاطر متقدمین و متاخرین یافته از خداوند متعال درخواست که از آسیب نقص هر حاسد و بغض هر معاند مصون و از چشم بد هر جاحد و کافر مامون فرموده از برکت مداد فیض نهادش ارکان شرک و شقاق و ارتداد و نفاق را متزلزل و مختل و از یمن عبارات میمنت آیاتش ایوان تدین بدین مبین و بنیان تشبت به آئین سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین محکم و رموزات شریعت منحل آید اما استدلالات و تحقیقات آن مناظر بهائی را چون تار عنکبوت واهی و سست و سخن یاوه و مفت دیده که نزد ارباب دانش و اصحاب بینش در مقام پاسخ و جواب سزاوار خاموشی و مستحق فراموشی بود ولی نظر به اینکه تجافی از ردان موجب شبهه‌ی عوام و بیم آن بود که کلمات نافرجامش را تام و تمام تصور نمایند لذا غالب از بیاناتش چنانچه آقا میرزا ابوالفضل نگارش داده بودند در این کتاب مسطور و مغالطات و شبهاتش را به قدر مقدور بیان نموده هر یک را جوابی به اصواب گفت و غبار کید و کین از ریاض دین مبین اسلام رفت الا انی اقنع [صفحه ۴] بقلیل عن قلیل و اقتدی بحکم ما قیل ما لا یدرک کله لا یترک کله خلاصه اینکه از مناظر توقع بیش از این فضل و کمال نبود ولی حیرتی تام و عجبی تمام از آقا میرزا ابوالفضل دارم که با اینکه مدتها در مدرسه‌ی اصفهان در حوزه‌ی درس علماء و آقایان نشسته چگونه زبان قلمش به این مزخرفات جاری و بخیالش رسیده که در معرض ابطال تا به ید ملت بیضاء اسلام برآید و به این ترانه‌ها نغمه سراید و در حقیقت طرفه اعجوبه برهم سرشته و عباراتی به هم پرداخته و عجب دام مضحکه ساخته که ابدا لایق جواب نیست زیرا که هر که لطف عبارت ندانند حسن اشارت چه دانند بزرگواری که عبارات صادره از بهاء و باب را در قبال قرآن مجید و فرقان حمید که عظمآء از رجال و علماء ابطال در مدت یک هزار و سیصد سال در یک آیه‌ی از آن تأملات و تدبرات نموده از کشف استار و حل اسرار آن عاجز و زبانشان از شرح واضحات آن قاصر است جلوه می‌دهد و بین کتاب خالق و کلام خلایق فرق نمی‌گذارد و نمی‌فهمد که مصحف پاک در عالم خاک چون شمع در جمع و بسان مهر بر سپهر به طرزی لامع و ساطع است که پرتو نور و جلوه‌ی ظهور آن در دیده‌ی هیچ ناظر و صفحه‌ی هیچ خاطر پوشیده نیست بر فرض که از امثال ماها که زبانی لال و بیانی کال داریم در رفع شبهات و مزخرفات او شرحی کشاف و یا تاریخی وصاف نگاشته شود چگونه بسمع قبول اصغا خواهد نمود و چه سان طریق حق خواهد پیمود شناخت صاحب مرتبه‌ی والای خاتمیت با آن درجات بلند و مقامات ارجمند و منازل رفیعه و مناصب منیعه و مفاخر جلیله و ما ثرنبیله از حیز قدرت ما و ایشان بیرون است احمد ار بگشاید آن پر جلیل تا ابد مدهوش ماند جبرئیل چه آن مرحله را عرضی است عریض که درک آن مخصوص اوصیا آن بزرگوار و عترت طاهره‌ی رسول مختار است ان لی مع الله حالالت لا یسعها ملک مقرب و لا نبی مرسل و نیز برای قائم موعود نشانه و علاماتی است که تا آن آثار و مقدمات ظاهر نشود مدعی آن مقام رفیع و منصب منیع کاذب و کافر و مجازات و مکافاتش سیف شاهر است و در ظهور قائم موعود بار دیگر عالم علوم و آداب را رونق جوانی و شباب باید پدید آید و گلشن عدل و داد را حسن و طراوت افزاید پنجه‌ی موسی لمعه‌ی بیضا نماید و جبرئیل امین معجزات مبین در رساند و شمشیر قاطع آن بزرگوار آتشی تازه در خرمن کفر و شقاق و عناد و نفاق اندازد بیخ و بن کفر را از سیف عدالت بر کند و رسم جور و اعتساف را از روی زمین بر اندازد عنوان جفا مفقود و میزان صفا موجود گردد یملؤ الله به الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا بالجملهٔ آقا میرزا ابوالفضل در اغلب مواضع برای تایید دعاوی رؤسا خود منکر معجزات گردیده برای مدعی این امر خطیر نشانه و علامات از جانب حضرت واهب العطیات لازم نمی‌دانند و می گویند محض ادعاء مدعی اطاعت و انقیاد او لازم است بنابراین عرض می‌کنم که از بدیهیات اولیه و امور ضروریه است که عقاب و مؤآخذه بدون نصب دلیل قبیح و غیر جایز بلکه فی الحقیقهٔ بتکلیف ما لا یطاق راجع است پس بحکم عقل صریح البته باید با آن رسول و مدعی نشانی و علامتی باشد که به آن شناخته شود لیهلک من هلک عن بینهٔ و یحیی من حی عن بینهٔ و شکی نیست که آن علامت و نشانه باید چیزی باشد که عموم مکلفین بدان توانند پیغمبری و صدق دعوی او را شناخت و شناختن آن رسول ممکن نیست مگر به معجزات و خارق عادات چه هم

چنانکه فرامین سلاطین علامت و نشانه ی حکام و ولات است همچنین معجزه‌ی پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز علامت و نشان صدق مدعی رسالت است و چنانکه فرمان سلطان ملزم می‌سازد منکر ایالت والی را همچنین معجزه‌ی پیغمبر ملزم می‌سازد منکر رسالت را زیرا که معجزه امری است که خارق عادت و بیرون از حیز قدرت بشر من حیث هو هو باشد و صادر نمی‌شود مگر از کسی که نیست قدرت او به جمیع مقدورات علی السوا است پس تا چنین امری با مدعی رسالت نبوده باشد یقین نمی‌شود که مرسل از [صفحه ۵] جانب پروردگار و اطاعت او لازم است و طریقه‌ی سنیه‌ی الهیه و قاعده‌ی متقنه‌ی ربانیه بر این جاری است که هر یک از انبیاء معجزه‌ی عطاء فرموده که به واسطه‌ی آن رسالت ایشان بر مرسل الیهم معلوم و به این مطلب در سیمان هجدهم دوترا نام که یکی از کتب خمسه‌ی توراته است تصریح فرموده بعد از اخبار موسی به آمدن پیغمبری بعد از آن ذکر علامات او می‌فرماید که هر وقتی که او به دنیا بیاید هر کسی به او ایمان نیاورد من از او انتقاد خواهم کشید پس می‌فرماید که اگر مردم گویند در وقتی که او بیاید ماها چون توانیم دانست که او پیغمبر است و همان شخص است که خدای تو به ما وعده داده است با ایشان بگو که علامات او این است که به شما از جانب ما وعده خواهد نمود و بر شما لازم است که آن وعده را به عقل خود بسنجید هر گاه آنچه گفته است به عمل آمده باشد یقین برسالت او به هم رسانید و ایمان بیاورید و اگر به عمل نیامده است بدانید که دروغ دعوی کرده است خلاصه اینکه در این سیمان خبر از غیب را معجزه از معجزات این پیغمبر موعود مقرر فرموده است و بر ذمت میرزا ابوالفضل است که برای رؤسا ملت خود اثبات معجزه و خارق عادت نماید و حالا دیگر هم وقت این دعوی منقضی گشته زیرا که از بدو ظهور نقطه‌ی اولی الی اکنون از مؤمنین و مکذبین نقل اعجاز از باب ننمودند بلکه تابعین آن مدعی هم تصریح نمودند که معجزه لازم نیست و به این واسطه از او صادر نگردید پس به چه اطمینان توان به این دین و آئین گروید و پیرامون این دعوی گردید اما اخبار به معجزات و نقل خوارق عادات از پیغمبر ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله المعصومین به درجه واضح و آشکار گردیده که از که بدیهیات و معلومات اولیه گردیده و جمیع فرق مسلمین از اولین و آخرین که بسیار از سایر فرق اکثر و زهد و تقوی و صدق و دیانت آنها از آفتاب اظهر است به طرق بی نهایت و وجوبی غایت معجزات آن حضرت را نقل و در رسائل و کتب خود ضبط فرموده به نحوی که ما قطع نظر از حصول علم بدیهی به قدر مشترک آنها قطع داریم و برهان و دلیلی که در این جزء زمان مناط و ملجا او مناص و مرجع تواند شد نیست مگر به قوت معجزات و خوارق عادات و آقا میرزا ابوالفضل و سایر بهائیان سلب این موهبت برای تسهیل امر از بهاء و باب نمودند و در حقیقت چه قدر کار را آسان نمودند که در یک آن هزار پیغمبر می‌تواند آشکار گردد زیرا که مناط همان دعوی است نه خرق عادت لازم است نه زهد و تقوی و تسلیم و رضا و صبر و حلم و تواضع و فروتنی و کثرت عبادت متحتم کلام مدعی از کلمات ادانی ناس پست‌تر است مضر نمی‌دانند و هیچ گونه امتیاز از علم و فضل و فصاحت و بلاغت ندارند نقص نمی‌شمارند پس تکلیف عباد بیچاره چیست و قابل و لایق مطاعیت چه می‌دانیم کیست بعد از اینکه برای صدق خود مدعی نتواند دلیلی اقامه نماید که معلوم شود از جانب خداوند قادر متعال برای ارشاد عباد مرسل گشته به چه اطمینان مکلف به اطاعت و انقیاد او هستیم از بدو خلقت عالم تا طلوع شمس طلعت حضرت خاتم سیره‌ی انبیاء و اولیاء بر آن استقرار داشت که زمان محاجه با منکرین و اثبات امر خویش اتیان به معجزات و خوارق عادات می‌فرمودند چنانچه حضرت موسی علیه السلام ید بیضاء و عصا آورد و حضرت عیسی علیه السلام احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص نمود و حضرت سلیمان علیه‌السلام با طیور تنطق فرمود و جناب خاتم به شق قمر و احضار شجر و انطاق حجر و غیره و غیره نبوت خود را ظاهر فرمود نمی‌دانم این اولیاء و پیغمبران جدید را چه شده که دارای مقامی از مقامات علیه و رتبه‌ی از مراتب سنیه نباید باشند ظاهرا اگر این ایراد رود بهائیان خواهند فرمود کون در ترقی است و پیغمبران جدید این زمان این قدر نزد خدا مرتبه دارند که معجزه‌ی ایشان همان نفس ادعا است و کسی را قدرت مطالبه‌ی معجزه و امتیاز نیست گو از علوم بی خبر و به هیچ فنی جز تزویر و خدعه و طراری و شعبده رهبر نباشند بالجمله بنده‌ی طلعت آنیم که آنی دارد این امر مهم خطیر مخصوص خواص درگاه احدیت و پیشگاه صمدیت است و لایق این خلاع فاخره قامت

موزون و زیبای محمد و عترت طاهره علیهم‌السلام نه هر اهریمن قابل خاتم سلیمانی است [صفحه ۶] و نه هر زاغ و زغن لایق طیران در بوستان معارف ربانی دیده ی خواهم که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس خلاصه اینکه هر کس بیانات این طایفه و تقریرات این سلسله را ملاحظه و مشاهده نماید در وادی عجب و حیرت سر گردان می‌شود نه حکم عقل را معتبر و نه ادراکات حواس را با ثمر می‌دانند چنانچه در طی تقریرات و تحریرات آقا میرزا ابوالفضل که به حمایت و مناظر بهائی در اواخر این رساله کمر همت بسته‌اند بالصراحهٔ مستفاد است در این صورت جواب و سؤال و محاجه و استدلال با این قوم در غایت صعوبت است زیرا که در امور تکلیفیه آنچه مثبت تکلیف می‌شود همان حکم قطعی عقل است و عقل حاکم است که ما مکلف به اطاعت رئیسی هستیم به علت اینکه بنی نوع انسان که اشرف انواع اکوان است خالق حکیم ایشان را مدنی الطبع آفریده و در زندگانی و معاش محتاج به تمدن و اجتماع با یکدیگر هستند چه زندگانی ایشان به قوت و غذا و لباس و سکنی و سلاح به جهت رفع مضرت اغلاء است و ترکب قوای مختلفه از سبعیه و بهیمیه و شیطانیه و ملکیه موجب اختلاف امزجه و آراء و مشتهیات متشتته است لهذا اجتماع ایشان در یک مقام موجب نزاع و جدال و قیل و قال و تصادم آراء و تزاحم اهواء و این مطلب منشأ حرب و قتال و موجب اهلاک و اتلاف یکدیگر بلکه قطع نظر از سبب این مرحله وقوع محاربات و منازعات و قتل و اتلاف و حرب و اجحاف در میان این نوع هرگاه خالی از رادع و مانع باشد محسوس و مشاهد است خواه به سبب اقتضاء تفاوت قوی باشد و یا به جهت اختلاف اهواء و آراء و بدون محاکمه‌ی حاکمی طی منازعه غیر ممکن پس به حکم عقل صریح بر خداوند رؤف حکیم لازم است که رادعی و رافعی مقرر فرماید که ایشان را از این قیل و قال و جدال و قتال ممنوع فرماید و آن رادع رئیسی است که بتواند امتیاز و افتخار و انتساب خود را به خداوند متعال منتهی سازد و مدلل دارد که از جانب خداوند حکیم منصوب است و الا بدون امتیاز هیچ کس مکلف به اطاعت او نیست زیرا که بعد از احراز عده فرق بین او و سایر مخلوق در قبال او نیز دیگری این داعیه را اظهار خواهد نمود و آن امتیاز محقق نمی‌شود مگر با اعمال قدرت و قوتی که از امثال او به ظهور نیاید و آن نیست مگر به معجزه و به این مطلب عقل حاکمی صریح است خلاصه اینکه حکم عقل نافذ و تعیین رئیس به حکم عقل بدون اعجاز نمی‌شود و الا اسباب هرج و مرج و اختلال امور است بالجملهٔ در این رساله بیانات ناصواب میرزا ابوالفضل و مناظرات فیمابین جناب شیخ الاسلام و مناظر ایشان را کاملا به عون الله تعالی بیان و آنچه به نظر قاصر می‌رسد تحقیق و تبیان می‌نماید تا ناظران بصیر و عالمان خبیر حق را از باطل و عالم را از جاهل بشناسند و معین گردد که جناب شیخ الاسلام در سؤال و جواب با مناظر بیانی وافی و تحقیقی کافی فرموده تا سیه روی شود هر که در او غش باشد و از خداوند متعال استمداد می‌جویم که این عبد جاهل را به این خدمت موفق فرماید و مقبول درگاه فلک خرگاه حضرت حجهٔ الله و بقیهٔ الله ارواحنا له الفداء دارد هر چند با تراکم مشاغل کما هی حقه از عهده شرح و بسط نمی‌تواند بر آید ولی به حکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بقدر میسور و وسع و مقدور باعدم مجال و تزاحم اشغال اقدامی می‌نماید بلکه از توجهات اولیاء دین سلام الله علیهم اجمعین به نیل این سعادت نایل و از فیوضات و توجهات امام زمان عجل الله فرجه حظی کامل حاصل نماید و در عرصه‌ی عرصات این خدمت را وسیله نجات سازد و من الله اسأل التوفیق انه خیر معین و رفیق و هذا اوان الشروع فی المقصود

استدلال میرزا ابوالفضل گلپایگانی در اثبات نقطه اولی به آیات قرآن

اشاره

آقا میرزا ابوالفضل بهائی در مقام اثبات حقانیت نقطه‌ی اولی به آیات قرآنیه استدلال نموده‌اند و خلاصه‌ی تقریر ایشان این است که حضرت خاتم الانبیاء ارواح العالمین له الفداء مبتدعات و اقتراحات یهود عنود را در اتیان معجزات اجابت نفرمود و قرآن مجید را

اقوی و اعظم اعجاز مقرر فرمود. و این عدم اجابت را دال بر عدم استطاعت و عجز از اتیان خوارق عادات دانسته تا عجز نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی به اصطلاح خودشان موجب نقص نباشد [صفحه ۷]

جواب

عرض می‌کنم که اگر شخص اندک بصیرتی به تفاسیر قرآنیه و موارد نزول باب فرقانیه داشته باشد می‌داند که حضرت سید البشر ارواحنا فداه را معجزات لا تعدو و لا تحصی بود و به همان قرآن فقط قناعت نفرمود و در این موارد که به اظهار معجزه‌ی دیگر غیر از آیات اقدام نفرمود بعد از اثبات امر خویش به قرآن مجید و اتیان به معجزات و خوارق عادات و اظهار آیات باهرات در مکه‌ی معظمه زادها الله شرفا کالعمامة المظللة علیه و الجمادات المسلمة علیه و غیرها بود که یهود عنود این آیات را بعضی بالعیان دیده و برخی را از معتمدین شنیده بودند و کالشمس فی رابعة النهار امر آن حضرت آشکار شده بود باز همه‌ی روزه در مقام ایذاء آن جناب برآمده معجزات بر وفق اهواء نفسانیه طلب می‌نمودند این بود که جواب فرمودند و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله ای مثل هذا القران من الکتب السالفة فی البلاغة او مثل محمد صلی الله علیه و آله رجل منکم لا یقرء و لا یکتب و لا یدرس کتابا و لا اختلف الی عالم و لا تعلم من احد و انتم تعزونه فی اسفاره و حضره بقی کذلک اربعین سنة ثم اوتی بجوامع الکلم حتی علم الاولین و الاخرین فی الکافی عن الکاظم علیه السلم انه لما کان غلب علی اهل عصره الخطب و الکلام اتاهم الله من مواعظه و احکامه ما ابطل به قولهم و اثبت علیهم الحجة به کما اتی قوم موسی علیه السلم ما ابطل به سحرهم اذ کان الغالب علیهم السحر و قوم عیسی علیه السلم الطب و احیاء الموتی و ابراء الاکمه والابرص اذ کان الغالب علیهم الزمانات باز فرمودند وادعوا شهداءکم من دون الله ای اصنامکم التی تعبدونها ایها المشرکون و شیاطینکم ایها الیهود و النصاری و قرناءکم الملحدین ایها المنافقین من النصاب لال محمد الطیبین علیهم السلم الذین یشهدون بزعمکم انکم محقون و تزعون ان شهداءکم عند رب العالمین بعبادتکم و یشفعون لکم الیه لیشهدوا لکم ان ما اتیتم مثله بعد از آن خداوند متعال مطلب را ترقی داده می‌فرماید قل لئن اجتمعت الجن و الانس علی ان یأتوا بمثل هذا القران لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا خلاصه اینکه معجزه‌ی محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله به قرآن انحصار نداشت آیات باهرات علی رؤس الاشهاد در مکة و مدینه ظاهر و قرآن کذائی را با وجود آن همه بلغا و فصحا معجزه‌ی باقیه‌ی خود قرار داده به آیه‌ی مبارکه‌ی فاتوا بسورة من مثله تکلم فرمود مع هذا قوم اتیان به مثل آن نکرده و محاربه و مقاتله را پیش نهاد خویش نمودند و اگر برای آنها ممکن بود چه حاجت به آن همه هیاهو و غزوات و قتل نفوس و نهب اموال و قبول جزیه بود اما نقطه‌ی اولی که کلمات خود را منزل من عندالله خواندند علما تبریز در مجلس عمومی اغلاط آن را معین وعد فصاحت و بلاغت آن را مبرهن نموده از هر مقوله علمی صحبت کردند و عجز آن بیچاره را واضح و آشکار ساختند و در آن مجلس که به وجود وجوه امنآء ملت و اولیاء دولت آراسته و برای تعیین این امر خطیر تشکیل شده بود خوب بود خرق عادتی اظهار و حقانیت خویش را آشکار فرمایند تا خود و جمعی را مبتلا به آن الام نمایند دیگر برای اثبات امر چه مجلسی از آن محفل بهتر بود خلاصه اینکه بعد از اتیان حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله قرآن را احدی از معاندین بر فصاحت و بلاغت آن ایرادی ننمود بعد از اینکه نقطه‌ی اولی بیانات خود را از قبل خدا جلوه دادند علما ملت بیضاء احمدیه ایراداتی بر آن نمودند که از قانون فصاحت و بلاغت بیرون و اخلاط آن بر حسب قواعد مصطلحه از حد و حصر افزون است مناصب این بود که معجزه و خرق عادتی اظهار فرمایند تا حقانیت ایشان واضح گردد بعد از آن بفرمایند حالا که امر خود را باتیان خوارق عادات آشکار ساختم دیگر به کلمات من ایرادی ننمائید هر چه من می‌گویم صحیح است باید کلمات دیگران را به میزان بیانات ما بسنجید اگر مطابق است صحیح و اگر مخالف است باطل است پس به محض اینکه شخصی رطب و یا بسی به هم ببافد و آن را به خدا نسبت دهد و حال اینکه با قواعد مصطلحه و لسان قوم مخالف باشد نمی‌توان به آن معتقد گردید ای بسا بلیس آدم حق که هست پس به هر

دستی نباید داد دست

استدلال به حدیث ابی لبید مخزومی و احادیث دیگر

اشاره

آقا میرزا ابوالفضل بهائی نوشته‌اند [صفحه ۸] از جمله احادیثی که داله بر میعاد ظهور است حدیث مشهور ابی لبید مخزومی است که مرحوم فیض در تفسیر صافی در تفسیر اول سوره‌ی بقره و هم مرحوم مجلسی در غیبت بحارالانوار روایت فرموده عن ابی لبید المخزومی قال قال ابوجعفر علیه السلم یا ابا لبید انه یملک من ولد العباس اثنی عشر یقتل بعد الثامن منهم اربعهٔ تصیب احدهم الذبحهٔ فتذبحه هم فئهٔ قصیرهٔ اغمارهم خبیثهٔ سیرتهم منهم الفویسق الملقب بالهادی و الناطق و الغاوی یا با لبید ان لی فی حروف القرآن المقطعهٔ لعلما جما ان الله تعال انزل الم ذلک الکتاب فقام محمد صلی الله علیه و آله و سلم حتی ظهر نوره و ثبتت کلمته و ولد یوم ولد و قد مضی من الالف السابع مأهٔ سنهٔ و ثلث سنین ثم قال و تبیانه فی کتاب الله فی الحروف المقطعهٔ اذا عددتها من غیر تکرار و لیس من الحروف المقطعهٔ حرف تنقضی ایامه الا و قائم من بنی هاشم عند انقضائه ثم قال الألف واحد و اللام ثلثون و المیم اربعون و الصاد تسعون فذلک ماهٔ و واحد و ستون ثم کان بدو خروج الحسین علیه السلم الم الله لا اله فلما بلغت مدته قام قائم ولدا العباس عند المص و یقوم قائمنا عند نقضائها بالمر فافهم ذلک و عدو اکتمه خلاصه‌ی ترجمه‌ی حدیث این است که عالم مفسر عیاشی از ابی لبید مخرومی روایت نموده است که امام همام ابوجعفر علیه السلام فرمود یا با لبید هر آینه مالک ملک خواهد شد از فرزندان عباس دوازده کس و پس از هشتمین ایشان کشته می‌شود از اینها چهار نفر یکی از ایشان را ذبحه یعنی درد گلو دچار می‌شود و او را هلاک می‌کند اینان گروهی هستند کوتاه عمر و زشت سیرت یکی از ایشان آن فاسق گوینده گمراه است که ملقب است به هادی یا ابالبید مراد از حروف مقطعه‌ی قرآن علم بسیاری است خداوند تبارک و تعالی نازل فرمود الم ذلک الکتاب را پس قیام فرمود محمد صلی الله علیه و آله تا آنکه نور او آشکار شد و کلمه‌ی او ثابت و استوار گشت و تولد یافت آن حضرت و یوم تولد او گذشته بود از هزاره‌ی هفتم یک صد و سه سال یعنی از ظهور ابوالبشر شش هزار و یک صد و سه سال گذشته بود که خاتم الانبیاء علیه السلم تولد یافت و عالم را به وجود مبارک خود مزین فرمود پس فرمود و تبیان این نکته در حروف مقطعه‌ی قرآن است اگر بشماری آن را بدون تکرار و نیست حرفی از حروف مقطعه‌ی قرآن که بگذرد ایامش مگر اینکه قائمی از بنی هاشم نزد انقضاءات قیام خواهد نمود یعنی هر یک از حروف مقطعه‌ی اوائل سور تاریخی است و اشارتی است از برای قیام یکی از بنی هاشم در دوره‌ی اسلامی پس فرمود الف یکی است و لام سی و میم چهل و صاد نود و این جمله یک صد و شصت و یک عدد است و بالجملهٔ واقع شد آغاز خروج و قیام حسین بن علی علیهماالسلام نزد الم الله لا اله و چون این مدت بالغ باشد قیام نماید قائم ولد عباس نزد المص و قیام خواهد فرمود قائم ما نزد انقضاء اعداد حروفات مقطعه‌ی اوائل سور بالمرء پس دریاب این نکته را و بشمار و پنهان دار انتهی و بر وفق حدیث شریف چون هفتاد و یک سال از قیام حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بگذشت سیدالشهداء علیه التحیهٔ و البهاء قیام فرمود و به رتبه‌ی شهادت فائز گشت و چون صد و چهل و دو سال از قیام سید رسل منقضی شد قائم آل عباس عبدالله سفاح به امر خلافت هاشمیه قیام نمود و به قیام او خلافت امویه زائل و منقرض گشت و چون بر وفق فرمان حضرت ابی جعفر علیهم‌السلام حروف مقطعه‌ی اوائل سور را از الم ذلک الکتاب تا المر بشماری یک هزار و دویست و شصت و هفت می‌شود و این مطابق است با یوم طلوع نیر اعظم از فارس و این نکته پوشیده نماند که حضرت ابی جعفر علیه السلام تواریخ مذکوره‌ی در حدیث را از یوم قیام حضرت رسول بر اعلان دعوت اخذ فرموده و چنانکه در جمیع کتب سیر مذکور است آن حضرت هفت سال قبل از هجرت بالعلانیه‌ی به دعوت قریش قیام فرمود و قبل از قیام آن حضرت بر اعلان دعوت امر بعثت خود را

مخفی و مکتوم می‌فرمود و چون این عدد بر سنین هجریه افزوده شود بالتمام با سنه ی ۱۲۶۰ که سنه‌ی ظهور نقطه‌ی اولی عز اسمه الاعلی است مطابق گردد [صفحه ۹] انتهی الکلام الفاضل البهائی فی مقام استدلاله

جواب

عرض می‌شود آنچه از کتب اخبار و تواریخ مستفاد می‌شود این است که هجرت حضرت ختمی مرتبت در سنه‌ی چهاردهم از بعثت بود یا سیزدهم و دو سال یا سه سال امر آن جناب آشکار نبود و یازده سال یا دوازده سال یا ده بالعلانیهٔ به امر دعوت قیام فرمودند و چون از سیاق حدیث معلوم است که حضرت ابی جعفر علیه‌السلام مبدء تاریخ را بدو بعثت مقرر فرموده‌اند پس مناسب این بود که نقطه‌ی اولی شش سال قبل از سنه‌ی یک هزار و دویست و شصت تدارک ظهور فرموده قیام به امر خود فرمایند تا با حدیث شریف مطابق آید و این استدلال تمام شود علاوه مضمون حدیث شریف و یقوم قائمنا عند انقضائها به الر است نه المر چنانچه در بحار تصریح به آن شده است در این صورت که از مقصد بهائیان خیلی دور می‌افتد بالجملهٔ استدلال به حدیث شریف و ادعاء اینکه حضرت ختمی مرتبت هفت سال قبل از هجرت دعوت خود را ظاهر فرمودند و حال اینکه جمیع کتب سیر بر خلاف آن ناطق است از مثل میرزا ابوالفضل که کتابی را به طبع می‌رسانند و در عالم انتشار می‌دهند خیلی قبیح است که به کذب مطلبی را اظهار فرموده و باک نداشته باشند که جمیع کتب اخبار بر خلاف آن ناطق و تواریخ و سیر به کذب آن گواهی صادق است مسلم بین الفریقین است که حضرت خاتم الانبیاء در سال سیم بعثت بر کوه صفا بر آمده بی بیم و هراس تأسیس این اساس فرموده امر خود را ظاهر فرمودند خلاصه مستدل بهائی بعد از فراغت از استدلال به حدیث ابی لبید به حدیث مفضل بن عمر تمسک جسته می‌فرمایند از حضرت صادق علیه السلام مروی است که آن حضرت در میعاد ظهور فرموده و فی سنهٔ الستین یظهر امره و یعلو ذکره اولا عرض می‌کنم که حدیث شریف چنانچه در بحار مسطور است این است که قال المفضل یا مولای فکیف بدو ظهور المهدی علیه السلام قال علیه‌السلام یا مفضل یظهر فی شبهٔ لیستبین فیعلو ذکره و یظهر امره و ینادی باسمه و کینته و نسبه و جواب آن حضرت با سؤال مفضل که از کیفیت بدو ظهور استعلام می‌نماید مطابق است و از سلاست و فصاحت دور است که سائل از کیفیت زمان ظهور استعلام نماید و حضرت سنه‌ی ظهور را معین فرمایند کما لا یخفی ثانیا در همین حدیث مفضل که بسیار طویل الذیل و مفصل است حضرت صادق علیه‌السلام انکار از توقیت می‌فرمایند مفضل می‌گوید سؤال کردم از مولایم که آیا از برای مأمول منتظر مهدی علیه‌السلام وقت معین هست که مردم بدانند فرمودند حاشا که موقت باشد و وقتی از برای ظهور او موقت شود که شیعیان ما بدانند عرض کردم چرا فرمود به جهت اینکه آن ساعتی است که خداوند می‌فرماید یسألونک عن الساعهٔ تا آخر آیه و آن ساعتی است که می‌فرماید و عنده علم الساعهٔ و نفرمود این علم نزد دیگری هست و فرمود هل ینظرون الا الساعهٔ تا آخر آیه و فرمود اقترتب الساعهٔ و انشق القمر قال و ما یدریک لعل الساعهٔ تکون قریبا یستعجل بها الذین لا یؤمنون مفضل عرض کرد آیا وقت برای او معین می‌شود فرمود ای مفضل وقت برای او معین نمی‌شود و هر کس وقت معین کند خود را شریک خداوند گرفته است در علم او و ادعای این نموده که بر سر خداوند آگاه شده تا اینکه عرض کرد فکیف بدو ظهوره حالا انصاف دهید که با این تفضیل که حضرت نهی از توقیت می‌فرماید چگونه بلافاصله وقت برای ظهور آن حضرت قرار می‌دهد و فی سنهٔ الستین می‌فرماید بر فرض که مضمون یک نسخه فی سنهٔ الستین باشد و حال اینکه به نظر نرسید مطابق است با معتقدات اهالی اسلام زیرا که حضرت عسگری علیه‌السلام در سنه‌ی دویست و شصت هجری رحلت فرمود و امر حضرت حجهٔ ارواحنا فداه ظاهر گردید که در صف جماعت حاضر و عم خود جعفر را در نماز گذاردن بر پدر بزرگوارش ممانعت فرموده بر آن جناب نماز گذاردند و در آن سنه ابتداء تنطق به امامت فرموده نواب آن جناب درک فیوضات محضر افادت اثر می‌نمودند و فرمایشات آن جناب را ابلاغ می‌فرمودند تا زمان [صفحه ۱۰] غیبت کبری فرا رسید دیگر اینکه حضرت صادق ارواحنا فداه در جواب مفضل می‌فرماید ثم یظهره الله کما وعده به و ثم تراخی را

می‌رساند و هر گاه مراد ظهور نقطه‌ی اولی در سنه‌ی یک هزار و دویست و شصت بود و ظاهر گردید دیگر ثم یظهره الله کما وعده به چه معنی دارد و

استدلال به قول سید عبدالوهاب شعرانی

اشاره

از جمله استدلالات فاضل بهائی تمسک به قول سید عبدالوهاب شعرانی است که از ائمه‌ی علماء اهل سنت و جماعت است که در کتاب یواقیت و جواهر که در سنه‌ی (۹۰۰)هجریه تصنیف نموده فرموده است در مبحث شصت و پنجم این کتاب می‌فرماید المبحث الخامس و الستون فی بیان ان جمیع اشراطا الساعة حق لابد ان یقع کلها قبل قیام الساعة و ذلک کخروج المهدی ثم الدجال ثم نزول عیسی و خروج الدابة و طلوع الشمس من مغربها و رفع القرآن و فتح سد یأجوج و مأجوج حتی لو لم یبق من الدنیا الا مقدار یوم واحد لوقع ذلک کله قال الشیخ تقی الدین ابن ابی المنصور فی عقیدته و کل هذه الایات تقع فی المأة الاخیرة من الیوم الذی وعد به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امته بقوله ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم یعنی من ایام الرب المشار الیها بقوله تعالی و ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون یعنی اگر امت من صالح و نیکوکار باشند یک روز را مالک شوند و الا اگر فاسد و بدکار گردند نصف روز را و هر روزی نزد پروردگار هزار سال است از شماره‌ی شماها و این حدیث ان صلحت امتی فلها یوم را مجلسی علیه الرحمة نیز در مجلد غیبت بحارالانوار روایت فرموده است و این حدیث وقتی وارد شد که آیه‌ی مبارکه لکل امة اجل فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستدمون نازل گشت و چون آیه به صراحت دلالت می‌نماید که برای بقاء هر امتی در عالم اجلی محدود و مدتی معین مقدر است که ساعتی کم و زیاد و مقدم و مؤخر نگردد لهذا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله استفسار نمودند که اجل امت اسلام چیست و بقای عزت این دین در عالم تا کی فرمود ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم و ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون و مصدر و مأخذ این احادیث که مبین میعاد ظهور موعود است دو آیه است در قرآن مجید چه نزد اولی الافئدة واضح است که به حکم آیه‌ی کریمه‌ی فیه تبیان کل شیء و کریمه‌ی ما فرطنا فی الکتاب من شیء جمیع حقایق ذنیه از قرآن مجید نازل گشته و چیزی از بیان اشراط و علامات و حوادث و وقایع این یوم عظیم در این کتاب کریم ترک نشده و به همین ملاحظه از ائمه هدی علیهم السلام وارد شده که آنچه از احادیث ما به شما رسد به قرآن شریف عرضه دارید اگر مأخذ آن در قرآن هست قبول کنید و الا رد نمائید و بالجمله آیه اولی که مبین میعاد ظهور است این آیه‌ی کریمه است که در سوره‌ی سجده می‌فرماید یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه این است که تدبیر می‌فرماید خداوند امر را از آسمان به زمین پس عروج خواهد نمود به سوی او در مدت یک روز که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید یعنی حق جل جلاله امر مبارک دین مبین را اولا از آسمان به زمین نازل خواهد فرمود و پس از اکمال و نزول در مدت یک هزار سال انوار دیانت زائل خواهد شد و اندک اندک در مدت مزبوره ثانیا به آسمان صعود خواهد نمود و این معلوم است که نزول انوار امر دین از آسمان به زمین معقول و متصور نیست الا بوحیهای نازله‌ی بر حضرت سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله و الهامات وارده‌ی بر ائمه‌ی طاهرین و این انوار در مدت دویست و شصت سال از هجرت خاتم الانبیاء تا انقطا ایام ائمه هدی کاملا از آسمان به زمین نازل گردید و مائده سماویه به نزول قرآن و بیانات ائمه علیهم السلام که مبین کتاب بودند بر امت اسلامیه تماما مبذول شد و چون در سنه دویست و شصت هجریه حضرت حسن بن علی العسکری علیهماالسلام وفات فرمود و ایام غیبت فرا رسید و امر دیانت به آراء علما و انظار فقهاء منوط و محول گشت اندک اندک اختلاف و آراء [صفحه ۱۱] و تشتت اهواء در اقوال و افعال رؤسا ملت بیضاء ظاهر شد و یوما فیوما بسبب ظهور ظلمت بدع و اختلافات افق

امر الله تاریکتر و مظلمتر گشت تا آنکه از اسلام به جز اسم باقی نماند و عزت و غلبه‌ی امم اسلامیه به ذلت و مغلوبیت مبدل شد و پس از انقضاء هزار سال تمام از غیبت در سنه‌ی (۱۲۶۰) هجریه شمسی حق از افق فارس ظاهر گشت و بشارت قرآن و حدیث کاملا تاما تحقق پذیرفت و ایضا بر وفق آیه‌ی مذکوره در سوره‌ی حج فرموده است و یستعجلونک بالعذاب و لن یخلف الله وعده و ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون ترجمه‌ی آیهٔ مبارکه این است که کافران از تو در انزال عذاب شتاب و استعجال می‌کنند و حق جل جلاله در وعده‌ی خود تخلف نمی‌فرماید و هر آینه یک روز نزد پروردگار برابر هزار سال است از آنچه شما محسوب می‌دارید یعنی خداوند تعالی نزول عذاب را در قیامت وعده فرموده و تا یوم موعود یک یوم ربانی که هزار سال است باقی مانده و وعده اعدام اهل طغیان و انقراض ارباب شرک و کفران به ورود آن یوم عظیم مهیب مقدر گشته و این آیه کریمه در وقتی نازل گشت که کفار از شدت تمسک به عقائد دینیه خود امر مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله العیاذ بالله واهی و باطل و موهون می‌شمردند و در غایت جرأت و اعتماد بر دین خود اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم می‌گفتند و لهذا این آیه مبارکه در جواب ایشان نازل شد و میعاد بقاء دین اسلام و ظهور قائم و ورود یوم الله بر اهل فؤاد واضح و معلوم گشت و هم بر وفق آیه‌ی مبارکه در سوره سبا می‌فرماید و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین قل لکم میعاد یوم لا تستأخرون عنه ساعة و لا تستقدمون یعنی می‌گویند چه وقت است میعاد و وقت ظهور این وعده‌ها اگر از راست‌گویانید یعنی کفار پیوسته به اهل ایمان ایراد و انتقاد می‌نمودند که اگر راست می‌گوئید معین کنید که چه وقت این همه وعده‌ای که در قرآن وارد شده است ظاهر خواهد شد لهذا در جواب به حضرت خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و آله امر شد که بگو برای شما میعاد یک روز باقی است که احدی نتواند آن را مقدم دارد و یا به تأخیر اندازد این است حاصل استدلال داعی بهائی در تعیین زمان ظهور

جواب

عرض می‌شود این همه زحمت و مرارت که این شخص مستدل در تأویل آیات و تفسیر به رأی که تبرعا متحمل شده‌اند نزد ارباب علم و عالمین به موارد و مواقع نزول آیات قرانیه لا یسمن و لا یغنی من جوع است حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء اگر برای یک ادعا غلط هزار حیله و تدبیر و مکر و تزویر نمایند هزار و یک غلط می‌شود اولا برحسب مدلول تفاسیر برای آیه‌ی مبارکه‌ی و ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون معانی چند رسیده است که هیچ یک با مقصود و تاویلات مستدل مطابق نیست احدها ان یوما من ایام الاخرة یکون کالف سنة من ایام الدنیا عن ابن‌عباس و مجاهد و عکرمة و ابن‌زید و فی روایة اخری عن ابن‌عباس انه اراد و ان یوما من الایام التی خلق الله فیها السموات و الارض کالف سنة و یدل علیه ما روی ان الفقراء یدخلون الجنة قبل الاغنیاء بنصف یوم خمسمأة عام و یکون المعنی علی هذا انهم یستعجلون العذاب و ان یوما من ایام عذابهم فی الاخرة کالف سنة مما تعدون و ثانیها ان المعنی و ان یوما عند ربک و الف سنة فی قدرته واحد فلا فرق بین وقوع ما یستعجلون به من العذاب و بین تاخره فی القدرة الا انه سبحانه تفضل بالامهال اذ لا یفوته شیء و عن الزجاج و هو مغنی قول ابن‌عباس فی روایة غطاته و ثالثها ان یوما واحدا کالف سنة فی مقدار العذاب لشدته ای انه لشدته و عظمته کمقدار عذاب الف سنة من ایام الدنیا علی الحقیقة و کذلک نعیم الجنة لانه یکون فی مقدار یوم من ایام الجنة من النعیم و السرور مثل ما یکون فی الف سنة من ایام الدنیا لو بقی منعم فیها ثم الکافر یستعجل ذلک العذاب لجهله و اما قوله تعالی یدبر الامر من السماء الی الارض [صفحه ۱۲] ثم یعرج الیه تفسیر آیه‌ی مبارکه والله اعلم این است که از بدو خلقت سموات و ارض و اول تکلیف عباد خداوند متعال احکامی و تکالیفی برای عباد مقرر فرموده و تا انقراض عالم این تکالیف برحسب مقتضیات وقت و زمان بین العباد متداول و به آن مکلفند تا روز قیامت که میعاد اهلاک کل من فی السموات و الارض است و ذات پاک یگانه‌ی خداوندی به حکم کل شیء هالک الا وجهه باقی است نه مکلفی باقی است نه تکلیفی ثابت و

جمیع احکام و امور نازله از بـدو خلقت تا روز قیامت عروج به بارگاه کبریائی می‌نمایـد و قادر متعال می‌فرماید لمن الملک الیوم لله الواحـد القهـار و به همین معنی متون تفاسـیر ناطق است فی المجمع یـدبر الامر من السـماء الی الارض ای خلقها و ما بینهما فی هـذه المـدهٔ یـدبر الامور کلها و یقدرها علی حسب ارادته فیما بین السـماء و الارض و ینزله مع الملک الی الارض ثم یعرج الیه الملک ای یصـعد الی المکـان الـذی امره الله تعـالی ان یصـعد الیه فی یوم کـان مقـداره الف سـنهٔ مما تعـدون ای یوم کان مقـداره لو سائرهٔ غیر الملک الف سـنهٔ مما یعده البشـر خمسـمأهٔ عام نزوله و خمسـماهٔ عام صـعوده و قوله یعرج الیه ای الی الموضع الذی امره بالعروج الیه کقول ابراهیم انی ذاهب الی ربی سـیهدین ای الی ارض الشـام التی امرنی ربی بالـذهاب الیهـا و قوله و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله یعنی الی المدینهٔ و لم یکن الله سـبحانه بالشام و لا بالمدینهٔ و معناه انه ینزل الملک بالتدبیر او الوحی و یصـعد الی السماء فیقطع فی یوم واحد من ایام الدنیا مسافهٔ الف سـنهٔ مما تعدونه انتم لان مسافهٔ ما بین السـماء و الارض مسـیرهٔ خمسـمأهٔ عام لابن ادم و هـذا معنی قول ابن‌عباس و الحسن و الضـحاک و قتادهٔ و هو اختیار الجبائی و قیل معناه انه یـدبر امر الـدنیا فینزل القضاء و التـدبیر من السـماء الی الارض مـدهٔ ایام الدنیا ثم یرجع الامر و یعود التدبیر الیه بعد انقضاء الدنیا و فنائها حتی ینقطع امر الامراء و حکم الحکام و ینفرد الله بالتـدبیر فی یوم کان مقداره الف سـنهٔ و هو یوم القیمهٔ فالمدهٔ المذکورهٔ مدهٔ یوم القیمهٔ الی ان یسـتقر الخلق فی الدارین عن ابن‌عباس ایضا و اما قوله فی یوم کان مقداره خمسـین الف سـنهٔ فانه اراد سـبحانه علی الکافر جعل الله ذلک الیوم علیه مقدار خمسین الف سـنهٔ فان المقامات فی یوم القیمهٔ مختلفهٔ بالجملهٔ مراد از روز مذکور روز قیامت است چنانچه خود مستدل غفلت فرموده به روز قیامت تعبیر فرموده‌انـد چنانچه انفا گذشت که معنی آیه‌ی مبارکه و یستعجلونک بالعذاب و لن یخلف الله وعده تا آخر را این قسـم نموده‌انـد که کافران از تو در انزال عذاب اسـتعجال و شـتاب می‌کنند و حق جل جلاله در وعده‌ی خود تخلف نمی‌فرماید و هر آینه یک روز نزد پروردگار برابر هزار سال است یعنی خداونـد نزول عذاب را در قیامت وعده فرموده و تا یوم موعود یک یوم ربانی که هزار سال است باقی مانده و البته خود مسـتدل راضـی نمی‌شوند که ظهور نقطه اولی را تعبیر به نزول عذاب نمایند و مراد روز ظهور آن جنـاب داننـد و اینکه فرموده‌انـد برای اجـل هر امتی زمـانی محـدود و معین است صـحیح است مـا نیز بـدان قـائلیم الا اینکه اجل انقراض امت مرحومه‌ی محمـدیه به حکم آیات و اخبار کثیره تا روز قیامت نمی‌رسـد حلاله حلال الی یوم القیمـهٔ و حرامه حرام الی یوم القیمـهٔ لا ـ یأتیه الباطل من بین یـدیه و لا من خلفه پس اسـتدلال مسـتدل بهائی با آن همه زحمت و طراری تشـنه‌ای را سـیراب و گرسنه‌ای را کامیاب نگردانید و له الحمد اولا و اخرا

استدلال به حدیث (انه لخرج القائم لقد انکره الناس) و جوان بودن حضرت مهدی

اشاره

مستدل بهائی می‌فرماید و از احادیثی که دلالت بر حداثت سن مبارک و ظهور آن حضرت در حالت شباب و جوانی می‌کند مرحوم مجلسـی در مجلد غیبت از کتاب بحار در باب کیفیت ظهور قائم از ابی‌بصیر و او از ابی‌عبدالله علیه‌السلام روایت می‌فرماید انه اخرج القـائم لقـد انکره الناس یرجع الیهم شابا موفقا فلا یثبت علیه الا کل مؤمن اخـذ الله میثاقه فی الـذر الاول و قال ایضا علیه‌السـلام و من اعظم البلیهٔ ان یخرج الیهم صاحبهم شابا و هم یحسبونه شیخا کبیرا [صفحه ۱۳] یعنی حضرت صادق علیه‌السلام فرمود که چون قائم خروج فرمایـد هر آینـه مردم او را انکـار نماینـد زیرا کـه رجـوع می‌نمایـد به ایشـان در حـالتی که جـوانی رسـیده است پس درنگ نمی‌کند و ثابت نمی‌ماند در ایمان به او مگر کسـی که خداوند میثاق او را در ذر اول اخذ فرموده باشد و نیز آن حضـرت فرمود که اعظم بلیه این است که قـائم در سن جوانی خروج می‌فرمایـد و مردم گمـان می‌کننـد که او بایـد که در سن پیری و کـبر سن خروج نماید و بر وفق حدیث شـریف چون نقطه‌ی اولی عز اسـمه الاعلی در آغاز شباب و غضاضت غصن ظهور فرمود ارباب قلوب مریضه

بی‌درنگ آن حضرت را تکذیب کردند چه قائم را پیر هزار ساله می‌پنداشتند نه جوانی بیست و پنج ساله این بود که چون ندای قائمیت آن حضرت ارتفاع یافت فریاد جهالی که زمام مهام امور ناس به ید ایشان بود بلند شد که وا دیناه وا شریعتاه اینک حضرت حجت علیه‌السلام در شهر جابلقای موهوم هزار ساله موجود است این جوان شیرازی که در این قرن تولد یافته است چه می گوید و چون خود را قائم موعود می‌نامد

جواب

عرض می‌شود که مستدل بر علماء مکذبین نقطه اولی افتراء و بهتان عظیم بسته‌اند که انکار آنها به واسطه‌ی ظهور در سن شباب و جوانی بود بلکه اثنی‌عشریه قائلند به اینکه حضرت حجهٔالله ارواحنا فداه در سن سی سالگی الی چهل سالگی ظهور می‌فرماید چنانچه اخبار وارده از ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام که در کتاب بحار و غیره مسطور است بدان ناطق است و معتقد ماها این است که آن حضرت به منظر جوانان ظهور می‌فرماید کدام عالمی از علما اسلام انکار نقطه‌ی اولی را به حداثت سن مستند ساخت و کدام معارضی بطلان آن مدعی را به کمی سال شناخت کتبی که در رد این طائفه نوشته شده به طبع آمده و در اقطار و امصار منتشر مذاکرات در مجالسی که برای این گفتگو انعقاد یافت در تواریخ مضبوط و مشتهر اگر از این باب علما ملت بیضاء احمدیه بر نقطه‌ی اولی انکاری نموده‌اند باقی فرمایشات جناب ایشان را تعبدا قبول می‌نمائیم بلکه اعتراض و انکار آنها به واسطه‌ی امتحانات خارجیه بود و محض حداثت سن دلیل بر حقانیت مدعی نمی‌شود و از این جواب معروض جواب استدلال به حدیث مروی از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام که در جواب حکم بن ابی‌نعیم فرمودند مکشوف می‌شود قال حکم بن ابی‌نعیم اتیت اباجعفر علیه‌السلام و هو بالمدینهٔ فقلت له نذر بین الرکن و المقام ان انا لقیتک ان لا اخرج من المدینهٔ حتی اعلم انک قائم ال محمد صلی الله علیه و آله ام لا ـ فلم یجبنی بشیء فاقمت ثلثین یوما ثم استقبلنی فی طریق فقال یا حکم و انک لهیهنا بعد فقلت انی اخبرتک بما جعلت لله علی فلم تامرنی و لم تنهنی عن شیء و لم تجبنی بشیء فقال علیه‌السلام بکر عنی غدوهٔ المنزل فغدوت علیه فقال علیه‌السلام سل عن حاجتک فقلت انی جعلت لله علی نذرا و صیاما و صدقهٔ بین الرکن و المقام انی ان انا لقیتک ان لا اخرج من المدینهٔ حتی اعلم انک قائم ال محمد صلی الله علیه و آله ام لا فان کنت انت رابطتک و ان لم تکن انت سرت فی الارض و طلبت المعاش فقال یا حکم کلنا قائم بامر الله قلت فانت المهدی قال علیه‌السلام کلنا مهدی الی الله قلت فانت صاحب السیف قال کلنا صاحب السیف و وارث السیف قلت فانت الذی یقتل اعداء الله و یعزبک اولیاء الله و یظهر بک دین الله فقال یا حکم کیف اکون انا و قد بلغت خمسا و اربعین و ان صاحب هذا الامر اقرب عهدا باللبن منی و اخف علی ظهر الدابهٔ و خلاصه جواب این است که مراد از اقرب عهدا باللبن منی و اخف علی ظهر الدابهٔ و حدیث دیگر که فرموده انا شیخ کبیر و صاحبکم شاب حدث و حدیث دیگر ان صاحب هذا الامر اصغرنا سنا و اجملنا شخصا قلت متی یکون قال اذا سارت الرکبان ببیعهٔ الغلام فعند ذلک یرفع کل ذی ضیضیهٔ لواء صغر و حداثت سن در زمان تفویض امامت است نه هنگام ظهور چنانچه از عباد بن یعقوب از یحیی بن سالم از ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت شده که [صفحه ۱۴] آن حضرت فرمود صاحب این امر در اول امامتش در سن از ما کوچکتر است و اما لفظ غلام که در حدیث منقول است چنانچه بر نقطه‌ی اولی که بیست و پنج ساله بودند صدق می‌نماید بر حضرت حجهٔالله علیه‌السلام که به اعتقاد اهالی اسلام در سن سی سالگی ظهور می‌فرماید صادق خواهد گردید

استدلال به حدیثی از کتاب بحار از قول امام باقر

اشاره

مستدل بهائی باز به حدیث بحار فی باب ما روی عن الباقر علیه‌السلام از امهانی ثقفیه استدلال نموده قالت غدوت علی سیدی محمد بن علی الباقر علیهماالسلام فقلت له یا سیدی ایهٔ فی کتاب الله عزوجل عرضت بقلبی اقلقتنی و اسهرتنی قال فاسألی یا امهانی قلت قول الله عزوجل فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس قال نعمت المسألهٔ سالتنی یا امهانی هذا مولود فی اخر الزمان هو المهدی من هذه العترهٔ تکون له حیرهٔ و غیبهٔ یضل اقوام و یهتدی فیها اقوام فیا طوبی لک ان ادرکته و یا طوبی لمن ادرکه یعنی امهانی ثقفیه روایت کرده است که بامدادی خدمت حضرت باقر علیه‌السلام مشرف شدم و عرض کردم یا سیدی آیه‌ای از کتاب الله بر قلب من وارد شده است و مرا مضطرب کرده و از خواب بازداشته فرمود بپرس آن را یا امهانی گفتم قول خداوند عزوجل که فرموده است فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس فرمود نیکو مسأله سؤال نمودی یا امهانی این کسی است که در آخرالزمان متولد شود و او مهدی این عترت است و او را حیرتی و غیبتی است که در آن گروهی گمراه می‌شوند و گروهی هدایت یابند پس خوشا به حال تو اگر دریابی او را و خوشا به حال کسی که او را دریابد و این مقدار از احادیث که عرض شد ارباب نباهت را کفایت می‌نماید و اگر نگارنده بخواهد احادیثی را که کل صریح است در این مسأله که تولد و حداثت سن آن حضرت سبب افتتان و اعراض قوم می‌شود روایت نماید و ایراد کند باید به تألیف کتابی کبیر مشتغل گردد انتهی کلام الفاضل البهائی

جواب

عرض می‌کنم که آیا حدیث شریف به مقصود اهالی اسلام ادل است یا به مطلوب بهائیان آیا غیبتی که در حدیث شریف برای قائم آل محمد صلی الله علیه و آله معین گردیده برای نقطه‌ی اولی کی محقق گردید و تولد در آخرالزمان مگر برای حضرت م ح م د بن الحسن نبود از زمان وفات حضرت عسکری به بعد این دوره را دوره‌ی آخرالزمان نامیدند و بهائیان این ازمنه را نیز زمان آخرالزمان نمی‌نامند بلکه قائلند که هزار سال دیگر باز مظهر امری از جانب خدا ظاهر خواهد شد پس تولد در آخرالزمان نیز بر نقطه اولی صادق نمی‌آید خلاصه باز

استدلال به مکان قیام حضرت و استفاده از احادیث

اشاره

مستدل بهائی می‌فرماید و اما احادیثی که به صراحت دال است بر اینکه مطلع این دو نیر اعظم بلاد شرقیه است و محل ارتفاع ندای قائمیت مکه‌ی معظمه و محل قیام و ارتفاع ندای ظهور ثانی مدینه‌ی منوره عکاء و اراضی مقدسه‌ی سوریه بسیار است از جمله مرحوم مجلسی در غیبت بحار از جمله‌ی خطب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود و لو ذاب ما فی ایدیهم لقد دنی التمحیض للجزاء و کشف الغطاء و انقصت المدهٔ و ازف الوعد و بدأ لکم النجم من قبل المشرق و اشرق لکم قمرکم کاملا- کلیلهٔ ثم فانا استبان ذلک فراجعوا التوبهٔ و خالفوا الحوبهٔ و اعلموا انکم ان اطعتم طالع المشرق سلک بکم منهاج رسول‌الله صلی الله علیه و آله فتداویتم من الصمم و استشفیتم من البکم و نبذتم الثقل الفادح عن الاعناق فلا یبعد الله الا من ابی الرحمهٔ و فارق العصمهٔ و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بعد از ترجمه خطبه‌ی مبارکه فاضل بهائی می‌گویند و این خطبه‌ی فصیحه صریح است که آن نیر سعادت یعنی موعود امت از جانب مشرق ظهور خواهد فرمود و بر نهج حضرت رسول صلی الله علیه و آله به تشریع شرع جدید قیام خواهد نمود و مقصود این نیست که آن حضرت به شریعت اسلامیه عامل خواهد شد

جواب

انتهی حقیقت این است که شعور و ادراک امثال بنده از درک فرمایشات مستدل قاصر است این بنده و امثال من از لفظ سلک [صفحه ۱۵] بکم منهاج رسول‌الله چنان می‌فهمیم که قائم موعود بر طبق شریعت مطهره احمدیه رفتار می‌فرماید نه به شرع جدید نمی‌دانم استنباط جناب مستدل از ظاهر الفاظ است یا از کشف و علومی که ما بدان آگاه نیستیم ظاهر این است به هر که بنگری به همین درد مبتلا است اگر عبارت خطبه‌ی مبارکه را به ادنی طلبه‌ای بنمائی برخلاف دعوی مستدل معنی خواهد نمود کما لا یخفی باز

استدلال به کلمات سید عبدالوهاب شعرانی

اشاره

آقا میرزا ابوالفضل بهائی برای حقانیت جمال اقدس ابهی از استخراجات سید عبدالوهاب شعرانی در کتاب الیواقیت و الجواهر دل‌خوش فرموده می‌فرماید که سید عبدالوهاب شعرانی در کتاب مذکور در اوصاف این ظهور از احادیث صحیحه‌ی نبویه شرحی استخراج نموده است که مفصل آن در فتوحات مکیه‌ی شیخ ابن‌العربی است از آن جمله می‌فرماید هو اجلی الجبهة اقنی الانف اسعد الناس به اهل الکوفة یقسم المال بالسویة و یعدل فی الرعیة یاتیة الرجل و یقول یا مهدی اعطنی و بین یدیه المال فیحثی له فی ثوبه ما استطاع ان یحمله یخرج علی فترة من الدین یزع الله به ما لا یزع بالقران یمسی الرجل جاهلا و جبانا و بخیلا فیصبح عالما شجاعا کریما الی ان قال یشهد الملحمة العظمی مأدبة الله بمرج عکاء یبید الظلم و اهله یقیم الدین و ینفخ الروح فی الاسلام یعز الله به الاسلام بعد ذله و یحییه بعد موته و در شان اصحاب از حضرت می‌فرماید شهداء خیر الشهداء و امناؤه افضل الامناء قال الشیخ و قد استوزر الله تعالی له طائفة خباهم الله تعالی له فی مکنون غیبه اطلعهم کشفا و شهودا علی الحقایق و ما هو امر الله علیه فی عباده و هم علی اقدام رجال من الصحابة الذین صدقوا ما عاهدوا الله علیه و هم من الاعاجم لیس فیهم عربی لکن لا یتکلمون الا بالعربیة لهم حافظ من غیر جنسهم ما عصی الله قط و هو اخص الوزراء الی ان قال و یقتلون کلهم الا واحد منهم ینزل فی مرج عکاء فی المأدبة الالهیة التی جعلها الله مائدة للسباع و الطیور و الهوام و خلاصه ترجمه‌ی این عبارت این است که می‌فرماید آن حضرت گشاده‌روی و اقنی‌الانف است یعنی اعلای بینی مبارکش اندکی مرتفع است و این علامت را اصحاب علم قیافه و حکماء علامت وفور عقل و فراست شمرده‌اند نیک‌بخت‌ترین خلق به او اهل کوفه‌اند مال را بالسویه قسمت می‌کند و به عدل حکم می‌فرماید می‌آید نزد او انسان و طلب عطا می‌نماید و آن حضرت از مال که نزد او است چندان در جامه‌ی او می‌ریزد که حمل آن را نتواند هنگام فترت و سستی دین خروج می‌فرماید و افزون از آنچه خداوند به قرآن منع و کف فرمود به آن حضرت منع و کف می‌نماید یعنی ظهور آن حضرت حق جل جلاله چنان جهل و ضلالت را منع و کف خواهد فرمود که به قرآن شریف نفرموده تا به این حد که مرد در شب نادان و کم‌دل و بخیل مشاهده شود و بامداد عالم و شجاع و کریم گردد یعنی به سبب ایمان به آن حضرت جهل ناس به علم و خوف و بددلی ایشان به شجاعت و بخل و قبض یدشان به کرم و سخاوت مبدل شود و چه نیک منطبق است این حدیث به آیه مبارکه‌ی فرقان اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما پس می‌فرماید به ما آن حضرت در مرج عکا که مأدبه الهیه است و خوان نعمت سماویه وارد می‌شود و فتن و وقایع عظیمه را مشاهده می‌فرماید ظلم و اهل آن را برمی‌اندازد و دین را برپا می‌دارد و در اسلام روح می‌دهد و خداوند تبارک و تعالی اسلام را به آن حضرت عزت می‌دهد پس از اینکه ذلیل گردد و حیات می‌بخشد پس از آنکه مرده باشد پس درباره‌ی مؤمنین و اصحاب آن حضرت می‌فرماید شهداء او بهترین شهیدانند و امناء او نیکوترین امینان و هر آینه خداوند برای موازرت و نصرت آن حضرت قومی را در پرده‌ی غیب مکنون و مهیا داشته که ایشان را بر سبیل مکاشفه و شهود بر حقایق و آنچه امر الهی است بر عباد و مطلع و آگاه می‌فرماید یعنی اصحاب آن حضرت بدون تعلم در

مدارس به حقایق دینیه آگاه می‌شوند و به صرف ایمان بر اوامر الهیه استحضار می‌یابند چنانکه عبارت یمسی الرجل جاهلا و جبانا و بخیلا فیصبح عالما شجاعا کریما بر این مطلب نیز دلالت [صفحه ۱۶] نموده ایشان بر اثر رجالی از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله مشی می‌نمایند که عهد الهی را مصدق گشتند و تمام ایشان از عجم باشند و لکن به غیر لسان عربی تکلم نمی‌نمایند و آنها را حافظ و نگاهبانی است از غیر جنس ایشان که هرگز خداوند را معصیت نکرده و او مخصوص‌ترین وزرای مهدی است و تمام کبار اصحاب او کشته می‌شوند مگر یکی از ایشان که وارد می‌شود در مرج عکا مهمانخانه‌ای که خداوند تبارک و تعالی مقرر فرموده برای سباع و طیور و هوام انتهی این است آنچه فاضل بهائی برای مژده‌ی ظهور نقطه‌ی اولی و جمال ابهی از فتوحات نقل فرموده است

جواب

این بنده‌ی ذلیل عرض می‌نماید این گونه تدلیسات به نقل برخی از عبارت و سکوت از بعضی فقرات و فریب دادن عوام کالانعام برای ولایت امریکا یاینک دنیا خوب است آن هم در مجلس مناظره شفاها بیان فرمایند نه اینکه کتابی را با این هیاهو و افتخار به طبع رسانند و در عالم انتشار دهند شاید کتاب فتوحات را که تمام عبارات و فقرات آن برخلاف مقصود مستدل ناطق است و با غالبی از عقاید مسلمین مطابق است علماء ملت احمدیه دیده و داشته باشند هیچ معلوم نیست که یک لفظ عکاء در کتابی ذکر شده باشد چه دلیل برای اثبات یک مذهب جدید و حقانیت گروهی طرید می‌شود تمام عبارات فتوحات برخلاف مقاصد ایشان گویا است اعم از آنچه نقل فرموده یا در پرده‌ی اجمال گذاشته تصور فرموده‌اند شاید فتوحات در ایران نباشد یا علماء اعلام اسلامیه در مقام برنیایند و بطلان مذهب جدید را به همان ضروریات مذهب ملت واگذار فرمایند و مثل منی فضول در مقام برنیاید خلاصه اینکه ناچار به ذکر و نقل عبارت فتوحات به طولها گشته تا معلوم شود تقلب به چه پایه و کذب و تعنت تا چه درجه است الباب السادس و الستون و ثلثمأة فی معرفة وزراء المهدی علیه‌السلام الظاهر فی اخر الزمان الذی بشر به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو من اهل البیت المطهرة من الحضرة المحمدیة ان الامام الی الوزیر فقیر و علیهما فلک الوجود یدور و الملک ان لم یستقم احواله بوجود هذین فسوف یبور الا الاله الحق فهو منزه ما عنده فیما یرید وزیر جل الاله الحق فی ملکوته عن ان یراه الحق و هو فقیر اعلم ایدنا الله و ایاک ان لله خلیفة یخرج و قد امتلأت الارض جورا و ظلما فیملؤها قسطا و عدلا لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد طول الله ذلک الیوم حتی یلی هذا الخلیفة من عترة رسول‌الله صلی الله علیه و آله من ولد فاطمة جده الحسن بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام یواطئ اسمه اسم رسول الله صلی الله علیه و آله یبایع الناس بین الرکن و المقام یشبه رسول‌الله فی الخلق بفتح الخاء و ینزل عنه فی الخلق بضم الخاء لانه لا یکون احد مثله صلی الله علیه و آله فی اخلاقه والله یقول فیه و انک لعلی خلق عظیم و هو اجلی الجبهة اقنی الانف تا آنجا که می‌فرماید فیصبح عالما شجاعا کریما بعد از این عبارت می‌فرماید یصلحه الله فی لیلة واحدة یمشی النصر بین یدیه یعیش خمسا او سبعا او تسعا یقفوا اثر رسول‌الله لا یخطی له ملک یسدده من حیث لا یراه یحتمل الکل و یقوی الضعیف فی الحق و یعین علی نواب الحق یفعل ما یقول و یقول ما یعلم و یعلم ما یشهد یفتح المدینة الرومیة بالتکبیر فی سبعین الفا من المسلمین من اولاد اسحق یشهد الملحمة العظمی مأدبة الله بمرج عکاء یبید الظلم و اهله یقیم الدین و ینفخ الروح فی الاسلام یعز الاسلام بعد له و یحیی بعد موته یضع الجزیة و یدعو الی الله بالسیف ما کان فمن أبی قتل و من نازعه خذل یظهر من الدین ما هو الدین علیه فی نفسه ما لو کان رسول‌الله صلی الله علیه و آله حیا لحکم به یرفع المذاهب من الارض فلا یبقی الا الدین الخالص اعدوه مقلدة العلماء اهل الاجتهاد لما یرونه من الحکم بخلاف ما ذهب الیه ائمتهم فیدخلون کرها تحت حکمه خوفا من سیفه و صولیة و رغبته فیما لدیه یفرح به عامة المسلمین اکثر من خاصتهم یبایعه العارفون بالله من اهل [صفحه ۱۷] الحقائق عن شهود و کشف و تعریف الهی له رجال الهیون یقیمون دعوته و ینصرونه هم الوزراء یحملون اثقال المملکة و یعینونه علی ما قلده الله ینزل علیه عیسی

بن مريم بالمنارة البيضاء شرقی دمشق متكئا علی ملكين ملك عن يمينه و ملك عن يساره تا آنجا كه می‌فرمايد و فی زمانه يقتل السفيانی عند شجرة بغوطة دمشق و يخسف بجيشه فی البيداء بين المدينة و مكة حتی لا يبقی من الجيش الا رجل واحد من جهينة يستبيح هذا الجيش مدينة الرسول صلی الله عليه و آله ثلثة ايام ثم يرجل لطلب مكة فيخسف الله به فی البيداء فمن كان مجبورا من ذلك الجيش مكرها يحشر علی نيته القرآن حاكم و السيف مبيد و لذلك ورد فی الخبر ان الله يزع بالسلطان ما لا يزع بالقرآن الا ان ختم الاوليا شهيد و عين امام العالمين فقيد هو السيد المهدی من آل احمد هو الصارم المهتدی حين يبيد هو الشمس يجلو كل غيم و ظلمة هو الوابل الرسمی حين يجود و قد جاءكم زمانه و اظلكم اوانه و ظهر فی القرن الرابع اللاحق بالقرون الثلثة الماضية قرن رسول الله صلی الله عليه و آله هو قرن الصحابة ثم الذی يليه ثم الذی يلی الثانی ثم جاء بينهما فترات وحدثت امور و انتشرت اهواء و سفكت دماء و عامت الذئاب فی البلاد و كثر الفساد الی ان طم الجور و طماسيله و ادبر نهار العدل بالظلم حتی اقبل ليله فشهداؤه خير الشهداء و امناؤه افضل الامناء ان الله يستوزر له طائفة خباهم الله فی مكنون غيبه اطلعهم كشفا و شهودا علی الحقائق و ما هو امر الله عليه فی عباده فمشاورتهم يفصل ما يفصل و هم العارفون الذين عرفوا ما هم و اما هو فی نفسه فصاحب سيف حق و سياسة مرتبة يعرف عزالله قدر ما يحتاج اليه مرتبته و منزلته لانه خليفة مشدد يفهم منطق الحيوان يسری عدله من الانس والجان من اسرار علم وزرائه الذين استوزرهم الله له قوله تعالی و ما كان حقا علينا نصر المؤمنين و هم اقدام رجل من الصحابة رضی الله عنهم صدقوا ما عاهدوا الله عليه و هم من الاعاجم ما فيهم عربی و لكن لا يتكلمون الا بالعربية لهم حافظ ليس من جنبهم ما عصی الله قط و هو اخص الوزراء و افضل الامناء فاعطاهم الله فی هذه الاية التی اتخذوها هجيرا الی ان قال فالامام يتعين عليه علم ما يكون بطريق التنزيل الالهی و ما يكون بطريق القياس و ما يعلمه المهدی اعنی علم القياس لا ليحكم به و انما يعلمه ليستجنبه فما يحكم المهدی الا بما يلقی اليه الملك من عندالله الذی بعثه الله ليسدده و ذلك هو الشرع الحقيقی المحمدی صلی الله عليه و آله حيا و رفعت اليه تلك النازلة لم يحكم فيها الا بما يحكم هذا الامام فيعلمه الله ان هذا هو الشرع المحمدی صلی الله عليه و آله فيحرم عليه القياس مع وجود النصوص التی منحه الله اياها و لذلك قال رسول الله صلی الله عليه و آله فی صفة المهدی يقفوا ثری لا يخطی فعرفنا انه متبع لا متبوع و انه معصوم و لا معنی للمعصوم فی الحكم الا انه لا يخطی فان حكم الرسول صلی الله عليه و آله لا ينسب اليه خطا فانه لا ينطق عن الهوی ان هو الا وحی يوحی كما انه لا يسوغ القياس فی موضع يكون فيه الرسول موجودا و اهل الكشف النبی عندهم موجود فلا ياخذون الحكم الا عنه الی ان قال و اذا خرج هذا الامام المهدی فليس له عدو مبين الا الفقهاء خاصة فانه لا يبقی لهم رياسة و لا تميزا من العامة بل لا يبقی لهم علم بحكم الا قليل و يرتفع الخلاف من العالم فی الحكام بوجود هذا الامام و لولا ان السيف بيد المهدی عليه‌السلام لافتی الفقهاء بقتله و لكن الله يظهره بالسيف و الكرم فيطعمون و يخافون فيقبلون حكمه من غير ايمان بل يضمرون خلافه كما يفعل الحنفيون و الشافعيون فيما اختلفوا فيه اين است آنچه صاحب فتوحات در ظهور حضرت قائم موعود در باب (۳۶۶) از كتاب فتوحات مرقوم نموده و اين كلمات [صفحه ۱۸] هيچ يك بر نقطه‌ی اولی صادق نمی‌آيد بلكه صريح در ابطال مدعين حاليه است اگر جناب فاضل بهائی برخی از عبارات فتوحات را كه بر معتقدات اهالی اسلام كمال وضوح دارد از درج كلام ساقط فرمايند نه كتاب فتوحات تغيير پذير می‌شود و نه در عقائد اهالی اسلام سستی پديد می‌آيد لا يحركه العواصف بلكه بر خجالت و شرمساری بهائيان افزوده می‌شود كه چرا يك كتاب به طراری و طرز عوام فريبی نگاشته‌اند و اهالی علم زود به مغالطات آن برمی‌خورند حالا بايد سؤال نمود كه ای فاضل بهائی آيا اين اوصاف را كه در فتوحات بدان تصريح شده برای نقطه‌ی اولی ثابت می‌فرمايند يا جمال اقدس ابهی اگر برای نقطه‌ی اولی اين اوصاف را ثابت می‌فرمايند مضمون يقفو اثر رسول الله صلی الله عليه و آله لا يخطی كی بظهور انجاميد و حال اينكه كتابی جديد و شرعی جديد تاسيس نموده دين محمدی را باطل و منسوخ انگاشت مدينه‌ی روم با هفتاد هزار نفر از ميان... به تكبير در كدام زمان مفتوح گرديد وجود مقدس نقطه‌ی اولی در چه زمان و كدام اوان در مقاتله مرج عكاء حاضر گرديده و آن بلد را مائده سباع و طيور و هوام قرار دادند موافق مضامين فتوحات قائم آل محمد صلی الله عليه و آله نفخ

روح در اسلام بایـد بفرمایـد و دین را بعد از اندراس و مردن زنده گرداند و خلق را با شمشیر به سوی خدا خواند نقطه‌ی اولی کی نفخ روح در اسلام فرمودنـد کجا دین را زنـده و تازه کردند مگر نسخ دن مبین را به حکم بر عکس نهند نام زنگی کافور اسباب حیات و زنـدگی داننـد دین کجا خالص گردیـد و عموم خلایق تحت کلمه‌ی واحـده در چه زمان مجتمع گردیدنـد و ما بی خبران مستحضـر نشـدیم تا طبل شادیانه بزنیم جشن گیریم عیش نمائیم این فقهاء سرکش باغی طاغی کی از ترس شمشـیر نقطه‌ی اولی به آن جناب گرویدند و هیچ کس مطلع نگردید حکم قتل نقطه‌ی اولی را نزد کدام مستور داشتند که اگر بیم سیف نبود اظهار می‌شد حضـرت عیسی علیه‌السلام در چه وقت پنهان از همه کس در مناره‌ی بیضا شرق دمشق نازل گردیدند ملك یمین و یسار را کی دید که برای ما خبر نیاورد سفیانی را کی کشته و کی کشت خسف جیش او در بیداء میانه‌ی مکه و مدینه در چه روز و کدام سال واقع شـد از منطق حیوان گـذشتیم چرا لغت ترکی را در مجلس علمـا تبریز نفهمیدنـد و هکـذا فعلـل و تفعلـل و هرگاه به ملاحظه‌ی لفظ عکـاء این اوصـاف را برای جمـال اقـدس ابهی ثابت می‌داننـد با ادعا خودشان منافاهٔ دارد زیرا که آن جناب را قائم موعود نمی‌دانند علاوه مواق مضـمون عبارات فتوحات بایـد جمال اقدس ابهی از جمله‌ی وزراء نقطه‌ی اولی باشد و ابدا بهائیان راضـی به این ننگ و عـار برای بهـاء نمی‌شونـد و او را اجـل قـدرا و ارفع شانا از جمیع من فی السـموات و الارضـین می‌داننـد و افزودن لفظ ینزل بر کلام صاحب فتوحات و ینزل فی مرج عکاء نقل نمودن تا فی الجمله مناسـبتی با مقصودشان داشـته باشـد دین و مـذهبی را ثابت نمی‌کند بلکه عبارت فتوحات و یقتلون کلهم الا واحد منهم فی مرج عکا است این مقاتله وزراء مهدی در عکاء و کشته شدن جمیع آنها مگر جمـال اقـدس ابهی در چه سـنه اتفـاق افتـاد که در روزنامه های رومی ذکری از آن نشـد خلاصه اینکه بهائیان نقطه اولی را مبشـر و مقدمـهٔ الجیش جمال اقـدس ابهی می‌دانند کی راضـی می‌شوند که میرزا حسـینعلی بهاء در سـلك وزراء قائم موعود مسـلك گردد چنانچه کتب آنها بـدان ناطق است و این مقاتله‌ی واقعه‌ی در عکاء از دست مهـدی موعود جاری خواهـد شـد نه هنگام ظهور جمال اقـدس بهاء و این وزراء بایـد در رکاب نصـرت نصاب حضـرت حجهٔ الله ارواحنا فداه خدمتگزاری نمایند در مرج عکا گویا نقطه‌ی اولی معـذور از حضـور در عکـاء شده‌انـد و چنـانچه دیـن و آئین را اولاـ به میرزا یحیی ازل و ثانیـا به میرزا حسـینعلی بهـاء تفـویض فرمودنـد این مقاتله‌ی در مرج عکا را نیز به کف کفایت آن دو بزرگوار واگـذار فرمودند و چون بهاء هم ظاهرا فرصت و مجال این مقاتله نداشتند باید وصیت به بازماندگان فرموده باشند که اقدامی بفرمایند [صفحه ۱۹] بعد از این فقرات

استدلال به فرمایش حضرت علی در مورد بیت المقدس

اشاره

فاضل بهائی به حدیث صعصعهٔ بن صوحان که از حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام در میعاد خروج دجال سؤال نمود استدلال جسته‌اند که آن حضـرت پس از ذکر علامات و حوادث می‌فرمایـد خیر المساکن یومئـذ البیت المقدس لیاتین زمان علی الناس یتمنی احد انه من سـکانه یعنی در آن روز بهترین جایها برای سـکونت بیت المقدس است البته البته خواهد آمد زمانی که هر نفسـی تمنا نماید که از ساکنین آن ارض مقـدس باشـد و این حـدیث را نیز مرحوم مجلسـی در غیبت بحار روایت نموده و این حدیث از اشـهر احادیث ا ست و موافق همین است آنچه مجلسی در این کتاب در باب آیات واقعه در یوم ظهور از ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت نموده است انه قال توقعوا الصوت یاتیکم بغتهٔ من قبل الشام فیه لکم فرج عظیم انتهی

جواب

عرض می‌شود این دو حـدیث چه دلالت برای اثبات نقطه‌ی اولی دارد و حال اینکه آن جناب نه در بیت المقـدس اقامت فرمودنـد و

نه شام را دیدند که ندائی از آن نواحی بلند فرمایند و هر گاه برای ظهور جمال اقدس ابهی فکری به خاطر مبارک فاضل بهائی رسیده چه مناسبت داشت که حضرت امیر الامرهٔ علیه‌السلام در جواب از سؤال از خروج دجال که از علامات ظهور قائم آل محمد است به این بیان مترنم شود و علی جمیع الفروض نه آبادی بیت المقدس دلالت بر حقیقت نقطه‌ی اولی دارد نه صدائی بغتهٔ از شام از جناب بهاء بلند گردید بلکه جمال اقدس در اظهار امر خویش عجله فرموده قبل از وصول ببلده عکا در بغداد و غیره به این مقال مترنم گردیدند البته اگر آن روز فاضل بهائی ملتفت بودند نمی‌گذاشتند این ادعاء در تهران و بغداد بفرمایند تا صدق نماید که ناگاه صدائی از عکاء که شاید تا شام صد فرسنگ راه مسافت داشته باشد بلند شود حفظنا الله من شرور انفسنا باز

استدلال به حدیثی از علی بن مهزیار

اشاره

فاضل بهائی می‌فرماید و از احادیث مشهوره که محل و موقع ظهور از آن به صراحت مستفاد می‌شود حدیث علی بن مهزیار است و این حدیث را حضرت سید جلیل القدر السید هاشم البحرینی در کتاب مدینهٔ المعاجز در حدیث صد و بیستم از احادیث ظهور مهدی روایت فرموده و نیز مجلسی علیه الرحمهٔ آن را در کتاب غیبت مرقوم داشته است و آن حدیث مفصلی است و از جمله عبارات آن این است که حسن بن علی علیهماالسلام در اوصاف مؤمنین به مهدی موعود علیه‌السلام می‌فرماید تلوذ بفنائک من ملاء براهم الله بطهارهٔ الولادهٔ و نفاسهٔ التربهٔ مقدسهٔ قلوبهم من دنس النفاق مهذبهٔ افئدتهم من رجس الشقاق لینهٔ عرائکهم للدین خشنهٔ ضرائبهم فی العدوان واضحهٔ بالقبول اوجهمم نضرهٔ بالحق عیدانهم یدینون بدین الحق و اهله فاذا اشتدت ارکانهم و تقومت اعمادهم بمکاثفتهم طبقات الامم اذ تبعتک فی ظلال شجرهٔ بسقت افنان عضونها علی صافات بحیرهٔ الطبریهٔ فعندها یتلأ لوصبح الحق و ینجلی ظلام الباطل و یقصم الله بک ظهر الطغیان و یعد معالم الایمان یود الطفل لو استطاع الیک نهوضا و نواشط الوحش لو یجد نحوک مجازا تهتز بک اطراف الدنیا بهجهٔ و تهزبک اغصان العز نضرهٔ و تستقر بوانی العز فی فرارها و تادب شوارد الدین الی اوکارها یتهاطل علیک سحائب الظفر فتحنق کل عدو و تنصر کل ولی فلا یبقی علی وجه الارض جبار قاسط و لا جاحد غامط و لا شان مبغض و لا معاند کاشح و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا و مقصود جناب مستدل این است که ارکان اصحاب مهدی قوت گیرد و جمعیت ایشان به سبب بسیاری اقبال امم قوام یابد در ظل همایون درختی که شاخهایش در حوالی دریاچه‌ی طبریه‌ی سر کشد

جواب

انصاف این است که هرگز تصور نمی‌رفت که از مثل صاحب فرائد که به این درجه در رواج مذهب و ملت خود را بی غرض قلمداد نموده مطلب به این واضحی را که بر خلاف مقصود طائفه بابیه صراحهٔ دلالت دارد دلیل بر حقانیت خویش گیرند زیرا که این کلام اعجاز نظام از حضرت [صفحه ۲۰] عسکری علیه‌السلام است که در مقام بشارت به پسر خود م ح م د می‌فرماید و حضرت حجهٔ الله علیه‌السلام به عینها برای علی بن مهزیار که به طلب اولاد حضرت عسکری علیه‌السلام رفته بود نقل می‌فرمایند و خلاصه مضمون آن از صدر تا ذیل این است که فرمودند پدرم که رحمت خدا بر او و بر اولادش باد از من عهد گرفت که وطنی برای خود قرار ندهم در روی زمین مگر جایهای پنهان‌ترین و دورترین را تا اینکه امرم مخفی باشد و مرتبه‌ی خود را از حیله‌های گمراهان و فتنه‌های امتان تازه گمراه شده محافظت نمایم پس از این جهت مرا به سمت تلهای بلند و ریگها انداخت و جاهای پر ریگ زمین را می‌پیمایم و انتظار عاقبت کار می‌کشم زیرا که در آن وقت امرم ظاهر می‌شود و جزع خلایق زائل می‌گردد و پدرم از

خزائن حکمتها و اسرار علوم چیزها به من تعلیم فرمود که هرگاه پاره‌ی از آن به تو اظهار نمایم هر آینه تو را از همه‌ی آنها بی احتیاج گرداند تا آنجا که می‌فرماید پدرم فرمود ای پسر من گویا تو را چنین می‌بینم که در این نزدیکی به یاری خدا مؤید گردیده به فتح و ظفر و عزت و غلبه‌ی بر دشمنان فائز شده و گویا علمهای زرد و علمهای سفید را در مابین حطیم و زمزم در اطراف و جوانب تو می‌بینم کسانی را که خداوند عالم ایشان را از درستی پاک و طینت پاکیزه خلق فرموده در حالی که دلهایشان از چرکات نفاق و خباثت مخالفت پاک و پوست‌هایشان برای دین و آئین نرم است یعنی به احکام دینیه اطاعت و انقیاد دارند و دلهایشان از ظلم و تعدی نمودن دور است و رویهایشان به سبب مقبول شدن در درگاه الهی سفید و آشکار است و شاخهایشان به سبب فضل و هنر تر و تازه گی و به دین حق و اهل آن ایمان آورده از پی همدیگر به تو بیعت می‌کنند و در دوستی تو صفا می‌ورزند و در دور سرت منتظم می‌شوند مانند منتظم شدن در در گردن بندهایی که رشته‌ی آنها در قد است یا اینکه هر دو سر رشته‌های آنها به هم بسته است معنی اول کنایه از سختی و درشتی ایشان است و دویمی کنایه است از اجتماع ایشان در یکی زیرا وقتی که هر دو سر رشته‌ی گردنبند به هم بسته گردید درهای آن در آن حال در یک سمت آن جمع می‌شود و کفهای دستهایشان در اطراف حجرالاسود به جهت پناه آوردنشان به دور خانه‌ی تو به هم خورده می‌شوند وقتی که بدنهایشان محکم گردید و عمرهایشان توام به هم رسانید آنگاه در سایه‌های درخت بزرگی شاخهای آن طولانی شده به حدی که اطراف بحیره‌ی طبریه را که نام جائی است گرفته به تو بیعت می‌کنند بعد از آن فرمایشاتی می‌فرمایند تا آنجا که می‌فرماید گلوی دشمنان را گرفته خفه خواهی نمود و همه دوستان خود را نصرت و یاری خواهی کرد پس در آن وقت در روی زمین نه ستمکاری که از حق عدول کننده است باقی می‌ماند نه منکری که حقیر شمارنده‌ی حق است و نه عیب کننده و دشمن دارنده‌ی تو نه دشمنی که از تو اعراض کننده است هر که به خداوند کارساز توکل نمایند هر آینه او را کفایت می‌کند انتهی موضع الحاجهٔ حالا ملاحظه فرمائید تمام مضامین فرمایشات آن حضرت دلالت دارد به اینکه مهدی موعود م ح م د بن الحسن العسکری است و در تمام کلام معجز نظام به یا بنی یا بنی حضرت حجهٔ الله را خطاب فرموده و برخی از فقرات فرمایشات حضرت عسکری این است و کانک بالرایات الصفر والاعلام البیض تخفو علی اثناء اعطائک ما بین الحطیم و زمزم تا آخر بعین انصاف نظر کنید این رایات و اعلام برای بهاء کی مابین حطیم و زمزم ظاهر گردید بیعت نزد حجرالاسود در چه زمان واقع شد باز اگر به ادعاء اینکه نقطه‌ی اولی به مکه رفته و دعوت کرده‌اند و حال اینکه مسلمین متفقا این مطلب را هم منکرند برای نقطه اولی دلیل گرفته بودند اقرب به مقصود بود ولی بازاستدلال به لفظ بحیره‌ی طبریه نا تمام می ماند زیرا که نقطه‌ی اولی تشریف فرمای ولایت شام و محال آن نشدند این است که بیچاره فاضل بهائی سرگردان و از این شاخه به آن شاخه پرواز و ابواب شناعت بر روی خود باز فرموده اگر انصاف دهند نزد بهائیان [صفحه ۲۱] شرمسار و آن صرهای پول منقطع و در پرده‌ی استتار می‌ماند باز

استدلال به آیه شریفه (و استمع یوم ینادِ)

اشاره

فاضل بهائی می‌فرماید و مأخذ این احادیث که مشعر بر قیام ارتفاع ندای الهی است آیه‌ی مبارکه است که در سوره‌ی ق می‌فرماید و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصیحهٔ بلحق ذلک یوم الخروج یعنی گوش دار روزی را که منادی ندا خواهد فرمود از مکانی نزدیک یعنی نزدیک به بلاد عربیه که محل نزول همین آیه‌ی مبارکه است در روزی که می‌شنوند صیحه‌ی را به حق آن روز است روز خروج و مفسرین داز اهل تسنن و اهل تشیع متفقا در تفسیر آیه‌ی مبارکه فرموده‌اند که ندای الهی از صخره‌ی بیت المقدس بلند می‌شود یعنی از جبل کرمل که در توریهٔ به حبل مقدس و جبل بیت الله از آن تعبیر فرموده‌اند

جواب

سبحان الله این ادعای اجماع و اتفاق شیعه و سنی در تفسیر آیه‌ی مبارکه از کجا استنباط فرموده‌اند سبحانک هذا بهتان عظیم هنگام نگارش این اوراق یک کتاب تفسیر از اهل تشیع و یک مجلد از تفسیر از اهل سنت و جماعت نزد من حاضر بود هر دو را مخالف با تفسیر منقول جناب مستدل دیدم فی المجمع و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب ای اصغ الی النداء بوقعه یعنی صیحهٔ القیمهٔ و البعث و النشور ینادی بها المنادی و هی النفخهٔ الثانیهٔ و یجوز ان یکون المراد و استمع ذکر حالهم یوم ینادی المناد و قیل انه ینادی مناد من صخرهٔ بیت المقدس ایتها العظام البالیهٔ والاوصال المنقطعهٔ واللحوم المتمزقهٔ قومی لفصل القضاء و ما اوعد الله لکم من الجزاء عن قتادهٔ و قیل ان المنادی هو اسرافیل یقول یا معشر الخلایق قوموا اللحسنات عن مقاتل و انما قال من مکان قریب لانه یسمعه الخلائق کلهم علی حد واحد فلا یخفی علی احد قریب و لا بعید فکانهم نودوا من مکان یقرب منهم یوم یسمعون الصیحهٔ بالحق و الصیحهٔ المرهٔ الواحدهٔ من الصوت الشدید و هذه الصیحهٔ هی النفخهٔ الثانیهٔ و قوله بالحق ای بالبعث عن الکلبی و قیل یعنی انها کائنهٔ حقا عن مقاتل ذلک یوم الخروج من القبور الی ارض الموقف و قبل هو اسم من اسماء القیمهٔ عن ابی‌عبیدهٔ و فی تفسیر القاضی و استمع لما اخبرک به من احوال القیمهٔ و فیه تهویل و تعظیم للخبر یوم ینادی المناد اسرافیل او جبرئیل فیقول ایتها العظام البالیهٔ و الاوصال المنقطعهٔ و اللحوم المتمزقهٔ و الشعور المتفرقهٔ ان الله یامرکن ان تجتمعن لفصل القضاء من مکان قریب به حیث یصل نداؤه الی الکل علی سواء ذلک یوم الخروج من القبور پس معلوم شد این دعوی اتفاق مفسرین بی ماخذ است بلکه به روز قیامت و خروج از قبور برای حسنات تفسیر شده است نه قیام نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی

استدلال به اینکه باقی ماندن این شریعت (بابی و بهائی) دلیل بر حق بودن آن است

اشاره

جناب فاضل بهائی بعد از فراغت از استدلال به آیات قرآنیه و احادیث مرقومه که هیچ یک بر وفق مقصد و مطلوب دلالت نداشت به دلیل تقریر تمسک جسته‌اند می‌فرماید اعلم ایها السید المجید ایدک الله و ایانا بالبصارهٔ الکاشفهٔ والرای السدید که دلیل تقریر اکبر دلیلی است که علماء اعلام در تفریق بین الحق والباطل بان تمسک جسته‌اند و در کتب و مصنفات خود به آن مبسوطا و مفصلا استدلال فرموده‌اند و تقریر این دلیل بدین گونه است که اگر نفسی مدعی شارعیت شود و شریعتی تشریع نماید و آن را به خداوند تبارک و تعالی نسبت دهد و آن شریعت نافذ و در عالم باقی ماند این نفوذ و بقاء برهان حقیت آن باشد چنانکه بالعکس زهوق و عدم نفوذ دلالت بر بطلان دعوت زائله غیر باقیه نماید خاصه اگر نفوذ و بقای کلمه‌ی حق چنانکه عادهٔ الله در ارسال رسل و تشریع شرایع به آن جاری شده است به علوم و معارف کسبیه و یا به عصبیت و معاونت قومیه و یا به مکنت و ثروت ظاهریهٔ و یا بتسلط و عزت دینویه متعلق و مربوط نباشد در این صورت حتی بر فلاسفه که تتبع علل نماید نیز حجت بالغ گردد و نفوذ و بقاء آن به صرف اراده‌ی غیبیه‌ی الهیه انتساب یابد چه معلول بدون علت متصور و معقول نباشد [صفحه ۲۲] و خلاصهٔ القول حق جل جلاله در جمیع کتب مقدسه‌ی سماویهٔ به این برهان عظیم احتجاج فرموده و بقاء حق و زهوق و زوال باطل در آیت کبری و دلیل اعظم شمرده است و خصوصا در قرآن مجید تصریحا و تمثیلا در مواضع متعدده این مسأله نازل گشته چنانکه در سوره‌ی مبارکه شوری می‌فرماید و الذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضهٔ عند ربهم و علیهم غضب و لهم شدید ترجمه‌ی آیه‌ی شریفه این است که کسانی که محاجه و مجادله می‌نمایند در امر خدا بعد از اینکه اجابت کرده شد یعنی خلق قبول نمودند و اجابت کردند حجت ایشان باطل و زائل است نزد پروردگار و غضب الهی بر ایشان احاطه نماید و عذاب شدید نازل گردد و سوره‌ی شوری مکیه است و وقتی نازل شد که اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمعی قلیل بودند مع ذلک می‌فرماید پس از اینکه این جمع قبول

کردند و اجابت نمودند خدا را من بعد حجت مجادل باطل باشد و احتجاجشان سبب نزول خشم خداوند گردد و سبب همین است که بر هر عاقل متفرس اگر اند کی تأمل نماید واضح می‌شود که جز خداوند تبارك و تعالی احدی قادر بر انفاذ و ابقاء شرایع نباشد و قاهریت و احاطه‌ی قدرت الهیه مانع است که شریعت باطله‌ی کاذبه باقی ماند انتهی

جواب

عرض می‌شود حقیقت این است که جناب فاضل بهائی در این تحقیقات انیقه و بیانات رشیقه خیلی کار را برای مدعین این امر آسان فرمودند عن قریب از هر ولایتی شخصی ظاهر و معدودی از عبید و غلام و خویش و اقوام خود را به تصدیق و اطاعت بدون برهان و علامت وا می‌دارد و به فرمایش جناب معظم برای کسی حق مجادله و محاجه نیست بلکه آن حق ندارد که مطالبه‌ی برهان و دلیل از مدعی نماید تا صدق و کذب او مکشوف شود به محض اینکه شخصی هوای ریاستی نمود و ادعائی فرمود هر چند مرتبه‌ی نبوت و امامت بلکه مرتبه‌ی خدائی باشد یك نفر هم گفت راستگو و مصدق است دیگر بر احدی حق چون و چرا نیست ادعاء ثابت تصدیق یك نفر از اوباش نیز محقق عبادهم ممنوع از مطالبه‌ی بینه و برهان در این صورت هیچ معطلی در کار نیست خوب است جناب مستدل وصیت فرمایند این کتاب متسطاب را فعلا قدری در پرده‌ی استتار و محفوظ بدارند و اولاد و احفاد خود را امر نمایند هر زمان دیدند شخصی شوری بر سر و مفسده در نظر دارد این کتاب را به او بدهید گمانم این است باز ماندگان آن جناب مستغنی و صاحب مقامات بلند و در انظار عزیز و ارجمند می‌شوند مسیلمه‌ی کذاب و سجاح موصیله و غیرهما دعوی نبوت نمودند جماعتی هم تصدیق کرده جان فشانیها کردند و خونها ریخته پس بنابراین بر حق بودند خلاصه‌ی تفسیر آیه‌ی مبارکه این است بعد از اینکه یهود عنود و نصاری استماع نعوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از علماء و احبار نموده و از تورية و انجیل قطع به حقیت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نموده در واقع بدو ایمان آوردند و به حکم یعرفونه کما یعرفون ابناءهم شکی برای آنها باقی نماند وقتیکه مبعوث گردید به واسطه‌ی حقد و حسد به آن بزرگوار نگرویده در مقام مجادله و محاجه برآمدند در حالتیکه اوصاف و نعوت معهوده مرکوزه در قلوبشان را مشاهده نموده آیات بینات و معجزات باهرات داله بر صدق مدعای آن جناب را برای العین دیده بودند باز هم عناد و لجاج را پیشنهاد خاطر کرده مجادله می‌نمودند و می‌گفتند کتاب ما از کتاب شما پیش و امت رسول ما از تابعین پیغمبر شما بیش است پس ما از شما بهتر و به حق اولی و احقیم این است قول مجاهد و بعضی از مفسرین ضمیر له در آیه مبارکه من بعد ما استجیب له را راجع به حضرت رسالت گرفته‌اند در این صورت معنی آیه‌ی مبارکه این است که آنانکه مجادله نمودند در دین خدا به جهت نصرت مذهب خود پس از اینکه خداوند متعال دعاء آن حضرت را در حق کفار بدر مستجاب فرمود و تمامی به دست اهل ایمان کشته شدند و کفار مکه و بنی مضر بر حسب دعاء آن سرور بقحط و غلا مبتلا گردیدند و مستضعفین [صفحه ۲۳] به دعاء حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از دست کافر قریش خلاصی یافتند و آنچه از خداوند مسألت نمود به او عطاء فرمود و معلوم شد از جانب خدا است و اثبات نبوت خود نمود و الزام حجت بر یهود و نصاری فرمود دیگر مجادله‌ی آن جماعت و حجت ایشان باطل نابود و مستوجب غضب الهی و نکال پادشاهی خواهند گردید و اینکه میرزا ابوالفضل فاضل بهائی آیه‌ی مبارکه را مؤید به آیه‌ی شریفه ام لهم شرکاء شرعوا لهم من الدین ما لم یاذن به الله ولو لا کلمة الفصل لقضی بینهم و ان الظالمین لهم عذاب الیم فرموده‌اند بیش از آن از آن مفهوم نمی‌شود که کسی قدرت ندارد بی اذن خدا شریعتی تاسیس نماید و مراد این است که خداوند متعال از باب لطف به عباد نمی‌گذارد کسی بر خلاف حق شرعی جدید تاسیس و بر طبق مدعای خود آن شریعت را به خرق عادت و اتیان به معجزات که دلیل بر صدق مدعی است مؤید و ثابت نماید و بر ید کاذب معجزه جاری سازد تا اسباب ضلالت و گمراهی عباد فراهم آید نه اینکه کسی را قدرت بر تفوه و تکلم باطل ندهد بعد از اینکه عوام کالانعام محض اهواء نفسانیه به باطل بدون دلیل و بینه گرویدند و از مدعی نبوت مطالبه‌ی علائم صدق ننمودند

ایرادی بر خدا نیست گرجملهی کائنات کافر کردند بر دامن کبریایش ننشیند گرد این خلق گوساله را هم پرستیدند و در خدائی خدا نقصی پدید نیامد اگر به نقطهی اولی و جمال ابهی هم تاسی نمایند چندان مستبعد نیست و اگر از بقاء شرع باطل بر خداوند ایرادی وارد بود فاضل بهائی در ابقاء دین یهود و نصاری که فعلا به واسطهی نسخ درعداد ادیان باطله مندرج است همین ایراد بفرمایند و اما استدلال آن جناب به فرمایش حضرت ختمی ماب فوالذی بعثنی بالحق نبیا لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج فیه ولدی المهدی ثم ینزل روح الله و یصلی خلفه و یبلغ سلطانه المشرق والمغرب نه برای اثبات مذهب مستدل نافع است نه ضرری بر دین حنیف وارد ما هم به مضمون خیر مشحون حدیث نبوی معتقدیم و می گوئیم حضرت حجة الله عجل الله تعالی فرجه ظهور می‌فرمایند و حضرت عیسی علیه‌السلام از آسمان نازل و در صلوة اقتداء به آن وجود مقدس مبارک می‌نمایند چنانچه لفظ ینزل ظاهر در نزول از آسمان است نه ظهور و دعوی علاوه در غالب احادیث لفظ عیسی بن مریم است نه روح الله که جناب مستدل توانند تعبیر به جمال اقدس ابهی فرمایند و ادعاء نمایند که آن جناب به روح موسومند اگرچه میدان لفاظی وسیع است وقتی که از آن احادیث هم گفتگو می‌شود می‌فرمایند بهاء به عیسی بن مریم موسوم و به این اسم نزد ما بهائیان معروفند و اما آیهی مبارکهی ألم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها کل حین باذن ربها و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار موردی مخصوص و تاویلی منصوص دارد که برای مسلمین نافع و دلیل است آیهی مبارکه در شان عترت طاهره علیهم‌السلام نازل گردید و ایشانند مراد از کلمهی طیبه که اثمار وجود و کلمات آن وجودات مبارکات کل حین بلکه تا روز قیامت باقی است العیاشی عن الص علیه‌السلام هذا مثل ضربه الله لاهل بیته و لمن عاداهم و فی الکافی عنه علیه‌السلام اذا سئل عن الشجرة فی هذه الایة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اصلها و امیرالمؤمنین فرعها و الائمة من ذریتها اغصانها و علم الائمة علیهم‌السلام ثمرتها و شیعتهم المؤمنون ورقها و فی الاکمال و الحسن و الحسین علیهماالسلام ثمرها و التسعة من ولد الحسین علیهم‌السلام اغصانها و فی المعانی غصن الشجرة فاطمة علیهاالسلام و ثمرها اولادها و ورقتها شیعتها و زاد فی الاکمال توتی اکلها کل حین ما یخرج من علم الامام الیکم فی کل سنة [صفحه ۲۴] من کل فج عمیق و مراد از شجرهی خبیثه بنی‌امیه و کافرین است عن الباقر علیه‌السلام ان هذا مثل بنی‌امیة بالجمله چون آیهی مبارکه در شان ائمهی طاهرین وارد شده و مراد از کریمهی توتی اکلها کل حین علوم ائمه طاهرین است دلیلی است محکم برای بقاء دین مبین ابدالابدین لا ناسخ لدلک الدین فله الحمد اولا و اخرا

استدلال به آیه شریفه (لکل امة جعلنا منسکا)

اشاره

میرزا ابوالفضل بهائی می‌فرمایند بعضی از نفوس که از حقائق امر الله و کیفیت تشریع شرائع بی خبرند و یا مقصودشان مغالطه و مجادله به باطل است در مقابل دلیل تقریر به بعضی از مذاهب که به اعتقاد خود آن را باطل می‌دانند و یا به بعضی از شرائع که به زعم خود آن را از حق جل جلاله نمی‌شمارند ایراد و انتقاض می‌نمایند مثلا می گویند اگر باطل باقی نمی‌ماند چگونه مذاهب باطله از قبیل صباحیه اسمعیلیه و غیرها مدتی در عالم بقاء یافت و یا چگونه شرائع برهمیه و صینیه و زردشتیه در مدت چند هزار سال باقی و ثابت مانده و هکذا مثلا اهل تسنن که مذهب شیعهی را باطل می‌دانند به بقاء و دوام تشیع ایراد می‌نمایند و بالعکس شیعه که تسنن را باطل می‌شمارند به بقاء و ثبات مذهب اهل سنت و جماعت انتقاد می کنند و جواب این ایرادات در غایت وضوح است اما از حیثیت مذاهب مختلفه جواب آن است که از اصل موضوع دلیل خارج است زیرا که موضوع دلیل تقریر ادعاء مقام نبوت و رسالت و شارعیت شرع جدید است و این معلوم است که رؤسا مذاهب موجودهی اسلامیه هیچ یک مدعی وحی آسمانی نشدند و

هیچ یک خود را شارع شریعت جدیده ندانستند بل کل مثبت شرع اسلامیه و مدعی تبعیت حضرت خیرالانام و این اختلافات نظر به اختلاف افهام است در مسائل اجتهادیه ابدا معارض نیست با اصل شریعت اسلامیه و اما از حیثیت شرایع برهمیه و بودیه و زردشتیه جواب این است که به حکم آیه‌ی مبارکه و ان من امهٔ الا خلا فیها نذیر و آیه‌ی کریمه‌ی لکل امه جعلنا منسکا اصول این شرایع از جانب خداوند تبارک و تعالی تشریع شده و عوائد و بدع فاسده به سبب طول زمان در این شرایع داخل گشته چنانکه همین بدع و عوائد در شریعت نصرانیه و شریعت اسلامیه نیز داخل گشت و این نکته بر عاقل لبیب معلوم است که حق جل جلاله هیچ امتی را ضایع نگذاشت و بر هر امتی رسولی مبعوث فرمود و حجت را بر اهل عالم شرقا و غربا تمام بالغ داشت لیهلک من فعلک عن بینه و یحیی من حی عن بینهٔ و چون علماء پروتستانیه که هر روز کتابی در رد اسلام تصنیف می‌نمایند و در جمیع ممالک مطبوعا منتشر می‌دارند عینا در رد دیانت اسلامیه به همین شبهه تمسک جسته‌اند و احتجاج علما اسلام به دلیل تقریر به بقاء دیانات وثنیه رد نموده‌اند چنانکه فاندرنمساوی مصنف کتاب میزان الحق مفصلا به این مطلب تصریح نموده است که علما اسلام به نفوذ و بقاء این دین بر حقیت آن استلال نمی‌توانند نمود زیرا که دیانت وثنیهٔ با وجود ظهور و ثبوت بطلان آن در عالم باقی مانده لهذا این عبد دفع شبهه‌ی ایشان را به کلامی مبسوط تر روشن و واضح می‌دارد و تمامیت این دلیل را به طریقی واضح که هر کسی تواند فهمید ثابت و مدلل می‌نماید شاید به عون الله تعالی موجب انتباه ارباب استعداد شود و فائده و ثمره‌اش به عموم راجع گردد خلاصه اینکه فاضل بهائی برای توضیح مطلب از روی تواریخ اصول ادیان و شرایع را تعداد می‌فرماید منحصر در هفت دین بزرگ است اول دیانت بودیه که معتقدند به اینکه اول انسانی که در ارض موجود شد بود است و او سبب عمارعالم و انتشار نسل گشت و نزد ایشان ذکری از آدم و حواء و طوفان نوح و امثالها نیست ثانی دیانت برهیته و این طائفه معتقدند که اول انسانی که در ارض ظاهر شد برهما بود و او عقل آسمانی بود که به صورت بشر متجسد شد و سبب انتشار نسل و عمار گشت و کتاب آسمانی ایشان ویداست و این طائفه نز صور و تماثیل اکابر [صفحه ۲۵] خود را در معابد می‌گذارند و عبادت می‌کنند ثالث دیانت فتشیه است و این دین وثنیه آفریقا است رابع دیانت زردشتیه است و آن دین قدیم ایرانیان است و شارع آن ابراهیم زردتشت است خامس دیانت یهود است و شارع آن حضرت موسی علیه‌السلام و این طائفه پس از غلبه‌ی طیطوس قیصر رومانی و خرابی قدس شریف در جمیع ممالک متفرق شدند سادس دیانت نصرانیهٔ است و شارع آن حضرت عیسی علیه‌السلام و جمیع نصاری سوای طائفه پروتستانیه وضع صور و رسوم حضرت عیسی علیه‌السلام و مریم و رسل قدیسین را در معابد و کنایس جایز می‌دانند و آن را ابقونات می گویند و برای هر ایقونه صلواتی و عبادتی مقرر دارند سابع دیانت اسلامیه است و شارع آن حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و جمیع فرق اسلامیه بلا اختلاف وضع صور و تماثیل را در مساجد و معابد جائز نمی‌دانند خلاصه می‌فرمایند از هر یک از این ادیان سبعه مذاهب متعدده منشعب گشت چنانکه فی المثل دیانت اسلامیه به شیعه و سنی و خارجی و غلات و وهابیه و غیرها انشعاب یافت و کذاب سایر دیانات و شک نیست که در میان هر یک از این ملل عالم و عامی و مطیع و عاصی و متعبد و غیر متعبد موجود و هر یک انبیاء و شارعین بل اولیاء و مقدسین دین خود را صاحب معجزات و کرامات و خوارق عادات می‌دانند و هر یک شریعت و دین خود را وسیله‌ی وحیده برای نجات و فلاح و موجب رستگاری می‌شمارند و نیز بر ارباب دانش و اطلاع معلوم است که زردشتیه و هنود و بودیه شرایع یهود و نصاری و اسلام را شرائع حقه نمی‌شمارند و العیاذ بالله حضرت موسی و عیسی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در ادعاء نبوت و رسالت صادق نمی‌دانند و کذلک یهود حضرت عیسی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در این ادعاء تصدق نمی‌نمایند و کذا نصاری حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در ادعاء رسالت صادق نمی‌شمارند چنانکه اهل اسلام حضرت باب اعظم را در ادعاء مهدویت تصدیق نمی‌نمایند و بر این قیاس جمیع یهود و نصاری و اکثری از مسلمین زردشت و شارعین دیانت بودیه و برهمیه را از انبیاء کذبه می‌شمارند و چون این مقدمات مذکوره که کل بر اهل علم واضح و مکشوف است معلوم شد اکنون این عبد از عموم دانشمندان و رؤسای ادیان مرقومه یک سؤال مسألت می‌نماید و جواب می‌طلبد تا حقیقت

دلیل تقریر واضح و روشن و آشکار گردد و سؤال مذکور این است که اگر فرض نمائیم که شخصی اعم از اینکه این شخص به اعتقاد یهود و نصاری و مسلمین زردشت باشد و یا به اعتقاد زردتشان حضرت موسی و حضرت عیسی و یا حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر که باشد اگر العیاذ بالله بکذب ادعاء رسالت نماید و کلامی را خود بگوید و به خداوند تبارك و تعالی نسبت دهد و شریعتی را خود تشریع نماید و بحق جل جلاله منسوب دارد و این کلام باقی ماند و نافذ شود و موجب ایجاد امتی گردد و در عالم دوام یابد آیا در این صورت شارع صادق را از شارع کاذب شخص چگونه مجاهد تواند تمیز داد و شریعت حق را از شریعت باطل چگونه تواند شناخت و اندك تأملی معلوم می‌شود که اگر از دلیل تقریر صرف نظر شود ابدا تفریق بین الحق و الباطل ممکن نباشد چه اگر ممیز را معجزات مرویه قرار دهد آن را در جمیع ادیان مذکوره موجود بیند و اگر ممیز و فارق را کتاب مقرر دارد در میان جمیع ملل مسطوره مشاهده نماید و اگر ممیز امت صالح و طالح و عالم و جاهل باشد جمیع طوائف یکسان و مشابه مشهود گردد و خلاصهٔ القول انسان چاره ندارد یا باید العیان بالله از حق واضح چشم پوشد و نعمت دیانت را که افضل جمیع نعم الهیه است انکار نماید و دهری شود و حق را انکار کند یا ترجیح بلا مرجح دهد و دینی را بلا دلیل حق داند و شریعتی را بلا برهان باطل شناسد و به حکم کریمه‌ی انا وجدنا اباءنا علی امهٔ و انا علی آثارهم مقتدون بتقلید مهلك اکتفاء کند و الا چاره ای نمی‌ماند که به دلیل تقریر متمسك شود و خداوند را حاضر و [صفحه ۲۶] ناظر و قادر و قاهر بیند و به حکم آیه‌ی مبارکه ان جندنا لهم الغالبون نفوذ و بقاء و غلبه را علامت شریعت حقه شناسد و بحکم کریمه‌ی ان الباطل کان زهوقا فناء و زوال و عدم نفوذ را آیت شریعت مجعوله‌ی باطله مقرر دارد چنانکه شرایع مجعوله دعوت کاذبه‌ی مانویه و مزدکیه و مسیله‌ی کذاب و طلیحه‌ی اسدی و سجاح و کثیرا من امثالها باقی نماند و زائل گشت و ید قدرت حق جل جلاله له بساط گسترده ایشان را در اندك وقت ملفوف و منطوی فرمود و انشا الله تعالی در طی جواب سائل حضرت شیخ بدین مسأله ثانیا رجوح خواهد شد و بیان وافی‌تر و کلام کاملهٔ خواهد گشت

جواب

این عبد ذلیل جواب عرض می‌کنم و از خداوند متعال استمداد می‌جویم که باعلاء کلمه‌ی حقه موفق و در این سؤال و جواب و این همه چون و چند و لیکن اما بر خلاف حق حرفی بر زبان نیاورم و خداوند را حاضر و ناظر دانسته در این امر خطیرعصبیت را بر کنار و خود را بی غرض شمارم لهذا عرض می‌کنم که حق جل جلاله این دار را دار امتحان و اختیار و برای تکلیف عباد و طریق صواب و سداد موازینی برقرار فرموده و از لطف درباره‌ی بندگان غفلت نفرموده سبیل رشاد را معین و دلیل حق و باطل را ممتاز فرماید دیگر بر خداوند متعال لازم نیست که با ظهور بطلان دعوی نگذارد احدی پیرامون آن رود و با هر نفسی ملکی گمارد که نگذارد از جاده‌ی حقیقت تجاوز کند بر او است نصب دلیل و بر عباد است مشی بر آن طریق و سبیل هرگاه خودشان به قصور یا تقصیر از جاده مستقیمه خارج شوند بر خدا حرجی نیست تمام عباد کافر گردند در خدائی خدا نقضی پدید نمی‌آید و معنی نفوذ و بقاء نمی‌دانم چیست اگر مراد بقاء و نفوذ امت یك شریعتی است ولو اینکه بطلان آنها به ادله‌ی واضحه و براهین قاطعه معین شده باشد پس این ایراد از بدو خلقت تاکنون بر خدا وارد است زیرا که حقیت مذهب و ملتی در زمانی محدود موجب حقانیت ابدی نیست و به حکم پیغمبر ثابت النبوهٔ ادیان حقه‌ی سابقه به وجود و ظهور و بعثت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله منسوخ و احکام آنها مرفوع گردید و بعد از اثبات و ایضاح بطلان و نسخ شریعت آنها هرگاه ابدالاباد در دنیا باقی بمانند و به همان احکام عمل نمایند دلیل حقیت نمی‌شود به سؤ اختیار مذهبی را پیروی نمودند که مرضی خداوند نیست و این ثبات و بقاء از جانب خداوند نیست و هرگاه جناب مستدل بخواهند به صرف دلیل تقریر مذهب و ملت خود را ثابت نمایند دیگر هیچ دلیلی در دست نداشته باشند پس در حق پیروان باب در بدو امر که هنوز نفوذ و بقائی معین نبود چه خواهند فرمود و اما طائفه‌ی اسلامیه‌ی به فرمایش نبی ثابت النبوهٔ یهود و نصاری و مذاهب منشعبه را بر باطل می‌دانیم و بقاء و عدم انقراض آنها ذره‌ی برای ما مضر نیست خداوند متعال آنها را ابطال

فرموده دیگر بر خداوند ایرادی باقی نیست و اینکه فاضل بهائی فرموده پس هر گاه نفوذ و بقاء دلیل نباشد پس انسان بیچاره چگونه تمیز بین حق و باطل دهد اولا عرض می‌کنم که فاضل بهائی فرق میانه‌ی یهود و نصاری و حق و بطلان آنها را چگونه می‌فهمند و سابقا که در عداد مسلمین به ظاهر مندرج و در زمره مؤمنین به آئین محمدیه صلی الله علیه و آله منسلک بودند چگونه به مذهب و ملت احمدیه اعتماد داشتند آیا این دین خود را بر حق می‌دانستند یا کافر مطلق بودند زیرا که بقاء و نفوذ که دلیل تام ایشان است چنانچه در امت مرحومه‌ی محمدیه صلی الله علیه و آله هست در یهود و نصاری و غیرهم نیز هست پس معلوم می‌شود که به دین و آئینی معتقد نبوده‌اند بعد اللتیا والتی عرض می‌شود میزان حق و باطل و تمیز بین عالم و جاهل به امتیازات شخص مدعی است هرگاه از جانب خداوند نشانه و علامتی آورد که معلوم شود و ما ینطلق عن الهوی متبع و نافذ القول و بر عباد است تمکین و اطاعت او و آن نشانه و علامت نیست مگر اتیان به خوارق عادات و ابراز کرامات و معجزات تا معلوم شود در دعوی خود صادق و مصدق است نبی امی عربی صلی الله علیه و آله [صفحه ۲۷] دعوی نبوت نمود و در بحبوحه‌ی نشر فصاحت و بلاغت قرآن مجید را معجزه‌ی خود قرار داده بدان تحدی نمود و به آواز بلند و فریاد علی رؤس الاشهاد فرمود لئن اجتمعت الجن و الانس علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا کفار و مشرکین بدوا برعهده گرفته که مثل آن را بیاورند زحمتها کشید و مرارتها متحمل گردیدند دیدند از قوه‌ی بشر خارج است اظهار عجز نموده بالاخرة هذا سحر مبین گفتند و اقرار کردند که از قدرت ما بیرون است یا اینکه با وجود سهولت به اتیان بمثل آن ممنوع شدند و علی ای التقدیرین معجزه است در هر حال چون از این امر سهل آسان عاجز گردیدند محتاج ببذل جان و مال وهتک ناموس و عیال گردیدند علاوه‌ی بر این ملاحظه کردند که چه بسیار اوقات مخلوق به ایات قرآنیه استشفاء و به واسطه‌ی توسل به آن خلعت شفاء پوشیدند و بسا ترسناک که به واسطه‌ی تمسک به آن در مهد امن و امان غنودند و چه بسیار حاجتمندان که به سبب تشبث به آن مقضی المرام شدند جمیعی از عارفان از سلسبیل قرآن جرعه‌های معارف ربانیهٔ نوشیدند و جمی از عالمان از لطائف معارف آن خلاع فاخره پوشیدند چه بسیار دلهای مرده که از استماع آیات قرآنیه به زندگانی ابدی رسیدند بلکه از اوصیاء آن حضرت چندان معجزات و خوارق عادات سر زد که از حیز احصا بیرون و از حد نگارش افزون است خلاصه این است ممیز بین حق و باطل اولاک موالینا فجئنی بمثلهم بعد از اینکه خداوند متعال فتح باب فهم و تمیز فرمود و برای حق و باطل میزانی معین فرمود دیگر بقاء و نفوذ یک طائفه که بر باطل رفته‌اند دلیل حقانیت آنها نمی‌شود خداوند متعال فرعون را چهارصد سال مهلت داد و انا ربکم الاعلی گفت عجله در اهلاک و انعدام برای شخص عاجز زیبنده است که انتظار وقت و فرصت داشته باشد شخص قادر قوی مقتدرعجله در امور ندارد آنی که اراده‌اش تعلق گیرد و مشیتش تحقق پذیرد به حکم فاخذناهم اخذ عزیز مقتدر آنها را هلاک می‌فرماید این است آنچه به نظر قاصر می‌رسد

استدلال به معجزات

اشاره

باز فاضل بهائی می‌فرماید فصل رابع در کیفیت استدلال به معجزات اعلم یا حضرة الشیخ وفقنا الله و ایاکم علی ما یحب و یرضی که اهل بهاء را عقیدت این است که انبیاء و مرسلین علیهم‌السلام مظاهر قدرت الهیه‌اند بل مطالع جمیع اسماء و صفات حضرت احدیت بر هر چیز باذن الله قادرند و برعوا الم تکوین بارادهٔ الله توانا و مقتدر جمیع افعال و اقوالشان فوق طاقت بشریه است و تمام حرکات و سکناتشان مظهر قدرت و حکمت و سلطنت الهیه و لیکن چون دلالت معجزات و خوارق عادات از قبیل ادله‌ی ثانویه و مؤیدات است که بالذات دلالتی بر صدق مدعی ندارد به خلاف کتاب که دلالت آن بر صدق ادعاء دلالت اصلیه‌ی اولیه‌ی مرتبطه است لذا حق جل جلاله آیات کتاب را حجت بالغه مقرر داشت و هدایت عباد را در آن ودیعه نهاد و به آن برهان محکم حجت را بر اهل

عالم بالغ و کامل فرمود و برای مزید توضیح معروض می‌دارم که نزد اهل علم ثابت است که در صحت استنتاج قضایا شرط است که دلیل با مدعی مرتبط باشد تا موجب اثبات مطلوب گردد و اگر ارتباطی فیما بین مدعی و دلیل نباشد ابدا آن دلیل مثبت مطلوب نشود هر چند دلیل محیر و معجب باشد مثلا اگر نفسی گوید من طبیبم و دلیل من این است که بهوأ طیران می‌کنم و یا سنگ را به نطق می‌آورم ابدا نزد عالم بر فرض وقوع دلالت بر صدق مدعی ندارد زیرا که معالجه‌ی امراض و ابراء مریض دلیل صدق ادعاء طب است نه تنطق حجر یا طیران به سماء چه فیما بین دلیل و مدعا ارتباطی نیست قال الاستاد الشهیر فی الجزء الثامن من کتاب النقش فی الحجر ربما ان الانسان معرض للخطاء فی الامور العقلیة یوافقه ان یستعین بالة قانونیة تعصمه من الخطاء و ترشده الی الصحیح حتی لا یحسب علة ما لیس بعلة و لا نتیجة ما لیس بنتیجة و لا یبنی باساس اسد و لا یعد برهانا ما لیس به برهان قال الامام الغزالی لو قال [صفحه ۲۸] اربعة اکثر من عشرة و انا ابرهن ذلک باحالة هذا حیة ثم فعل و تحولت العصاحیة لکنت اندهش من حیلة العامل و لکنی کنت ابقی علی یقینی بان اربعة اقل من عشرة الی اخرقوله معناه ان لا تعلق بین البرهان و الامر المبرهن ذا و ذاک فلا یعد برهانا انتهی ترجمه‌ی قول استاد در جزو ثامن از کتاب نقش فی الحجر این است که چون انسان در معرض خطاء و غلط است در امور عقلیه پس شایسته این است که استعانت جوید به قانونی که او را از خطأ حفظ نماید و به صحیح ارشاد کند تا آنکه آنچه را علت نیست علت نپندارد و آنچه را نتیجه نیست نتیجه نشمارد و بر اساس فاسد بنا ننهد و غیر برهان را برهان نشمارد امام غزالی فرموده است که اگر کسی گوید عدد چهار بیش از عدد ده است و برهان من این است که من این عصا را به حیه محول می‌دارم و این کار را بکند و عصا حیه گردد هر آینه من از حیله‌ی او مندهش و متحیر می‌شوم و لکن بر یقین خود باقی می‌مانم که عدد چهار کمتر از عدد ده است و مقصود امام این است که علاقه و ارتباطی فیما بین برهان و مبرهن نیست و لهذا برهان نمی‌توان شمرد انتهی پس چون بر این مقدمه استحضار حاصل شد معروض می‌دارم که انسان بصیر به اندک تامل می‌تواند دریافت که ابدا ارتباطی و ملازمه‌ی فیما بین ادعاء رسالت و قدرت رسول بر امور خارقه‌ی عادت نیست زیرا که رسول می‌فرماید من از جانب خداوند برای شما پیغامی آورده‌ام آیا این ادعاء چگونه ملتزم است که مدعی قادر بر احیاء اموات و تقلیب بحار و انطاق احجار و امثالها باشد و به راستی طلب خارق عادت از مدعی رسالت بدان ماند که از رسول سلطان کسی اموری که خاصه‌ی نفس سلطان است طلب نماید فی المثل اگر نفسی بگوید که من رسول سلطانم و پیغامی از سلطان برای شما آورده‌ام چه مقدار بی معنی و غیر مرتبط است که در جواب او گویند اگر تو رسول سلطانی کارهائی که سلطان بدان مقتدر است اظهار نما تا ترا باور داریم و پیغام ترا گردن نهیم سپاه میکش و ممالکی را فتح نما و نفوسی را به قتل رسان و حال اینکه بالبداهه ظاهر امت که این ادعاء ملتزم قدرت بر اظهار امور مذکوره نیست و یا فی المثل اگر نفسی از جانب امپراطور اعظم والی تفلیس گردد اگر از او سؤال نمایند که دلیل بر صدق ادعاء تو چیست تا ولایت ترا گردن نهیم و اوامر ترا اطاعت کنیم او بالضرورة و بالبداهة به فرمان امپراطور که کتاب محکم دولت است تمسک جوید در ا ین صورت اگر او را جواب گویند که ما به کتابی که هر کسی تواند نوشت اکتفاء نکنیم و دعوت ترا باور نداریم اگر تو نائب پادشاهی و قائم مقام نفسی اوئی ادنی اموری که خاصه‌ی او است اظهار کن و از قبیل جر عساکر و فتح مماک و قتل نفوس و هدم حصون و بنای بلاد افعالی ظاهر نما تا دلالت بر صدق دعوای تو نماید و مثبت امارت و ولایت تو گردد ظاهر و واضح است که او ابدا اعتنا به این اقتراحات ننماید و هرگز به غیر فرمان سلطان و نفوذ امر او تمسک نجوید و هیچ یک از امور مقترحه‌ی قوم را اظهار ندارد هر چند این امور را بتواند بجا آورد و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون انتهی

جواب

اقول و من الله استعین که انصاف این است فاضل بهائی در پهنه‌ی کافر ماجرائی و مغلطه و شبهه کاری جولانی فرموده و کمیت فصاحت را در میدان عناد و لجاج مطلق العنان فرموده و بحکم حب الشیء یعمی و یصم ابدا ملاحظه‌ی در کار نیاورده که هر کس

این تقریرات انیقه و بیانات رشیقه‌ی ایشان بشنود بر آن دین و آئین که این مرد بزرگوار و شخص عالی مقدار خود را رئیس و اهل علم می‌داند خواهد خندید عجب اغلوطه‌ی فرموده‌اند زیرا که شخصی که از جانب خدا دعوی رسالت و از طرف پادشاه ادعاء ولایت بر قوم مملکتی می‌نماید یا فقط همان دعوی را اظهار می‌دارد خودش را کاحد من الناس می‌داند که مثل سائر ناس دارای مقام و اختصاصی نیست نه خویش را لازم الاتباع می‌داند نه تکلیفی از جانب رئیس بر سکنه‌ی آن مملکت دارد یا خود را رئیس و مقبول القول می‌شمارد و می‌گوید هر کس فرمایشات [صفحه ۲۹] مرا گردن نهاد از جانب سلطان حقیقی یا پادشاه ظاهری عن قریب مورد خلاع فاخره و نعماء متکاثره خواهد گردید و هرگاه احدی تخلف و نافرمانی کرد به این زودی فوجی مخصوص به تدمیر او مأمور گردیده اموالش ضبط خزانه ی سلطان و خانه و بستانش خراب و ویران خواهد نمود هرگاه فقط مدعی امر اول است هیچ لازم نیست از او مطالبه‌ی بینه و برهان و تحقیق صدق و کذب او نمائیم او هم مثل سایرین در خانه خودش بنشیند و تصرفی در مال و منال و اولاد و عیال کسی نکند از جانب هر کس آمده آمده باشد و اگر ادعا مطاعیت و نفاذ امر و لزوم انقیاد دارد البته از او دلیلی که بر صدق و راستی وی گواه باشد طلب خواهم نمود نه از باب اینکه بین آن ادعاء و این دلیل ملازمه است بلکه از باب تعیین تکلیف برای خود باید به صدق دعوی او پی بریم شاید فردا بگوید که پدرت را به قتل رسان و حال اینکه حاکم سابق که مسلما از جانب پادشاه آمده بود برای قتل پدر عقوباتی مثل اباحه‌ی مال و هتک عرض و اعدام اولاد و عیال مقرر کرده بود در این صورت حیران می‌نمایم که به اطاعت او اقدام نمائیم یا بواسطه‌ی اداء تکالیف سابقه‌ی که مسلما از طرف پادشاه بما رسیده بود باید پدر خود را گرامی داریم شک نیست که مادام که این مدعی بر صدق مدعای خویش بینه و برهان نیاورد اگر او را اطاعت نموده پدر خود را به قتل رسانیم فردا مورد مؤاخذه‌ی سلطان و نکال پادشاه زمان خواهم گردید مثلا در ولایت یزد یکی از ابناء سلطنت به عنوان ایالت با اثاثه‌ی سلطنت از خدم و حشم و سایر استعداداتی که بر صدق او دلیل است مشغول حکومت و رتق وفتق کلیه‌ی امورات حکومتی از اخذ مالیات و تدمیر گناه کاران و ارباب جنایات به کف کفایت او محول است و یقین داریم از جانب سلطان منصوب است و ما را به اطاعت آن شاهزاده‌ی آزاده امر فرموده و در انقیاد او منافع و فوائد دیده به صیغه‌ی تخفیف مبالغی در حق ما مقرر و همه ساله رسانیدند هرگاه بغتة یک نفر شخص مجهول به یزد ورود نموده در کاروان سرائی منزل گیرد و هیچ علامت حکومت از توپ و سرباز با او نباشد و بگوید پادشاه مرا به حکومت یزد فرستاده و آن شاهزاده‌ی جلیل را از حکومت خلع فرموده و حال اینکه ملاحظه می‌نمائیم نواب و عمال آن والی کما کان بدون تزلزل و اضطراب در کوچه و بازار به همان مشاغل و مهام مرجوعه بر قرار هستند و در کمال استقلال حکومت آقای خود را استوار می‌دانند آیا برای اهالی آن مملکت نیست که به آن شخص تازه وارد بگویند حاکم سابق به حکم استصحاب به روسا ده فرمان فرمائی متکی و الان فلان شخص جانی را با شمشیر فانی کرده مشغول مهام حکومتی است هرگاه در این ادعاء صادقی و می‌خواهی اهالی این ولایت ترا اطاعت نمایند از جانب سطان نشانه مثل علامات و نشانه‌ی والی پیشین بیاور و الا تکلیف عمال این حاکم است ترا از شهر اخراج نمایند بلکه دور نیست به واسطه‌ی این جسارت و خیانتی که از تو سر زد و به دروغ مدعی چنین امر خطیری گردیدی ترا به قتل رسانند ایرادی بر اهالی آن ولایت وارد است که این گفتگو با شخص وارد نمودند یا از روی موازین دنیا داری و عقل رفتار کرده‌اند و ا ینکه فاضل بهائی فرمودند ناچار آن مدعی حکومت به فرمان لازم الاذعان پادشاه زیادت فرمان نمایند و آن والی یک ورقه‌ی کاغذی کثیف که عطارها لفافه‌ی عنب الثعلب نموده می‌فروشند و صد هزار ورق از آن را و تمسک می‌جوید و دیگر کسی حق ندارد بگوید فتح ممالک کن یا قتل و نهب نما یا فلان عمل که از خصائص وجود مبارک پادشاه است اظهار دار صحیح فرموده‌اند اما هرگاه بعد از تمسک به فرمان لازم الاذعان استدعاء زیادت فرمان نمایند و آن والی یک ورقه‌ی کاغذی کثیف که عطارها لفافه عنب الثعلب نموده‌ی می‌فروشند و صد هزار ورق از [صفحه ۳۰] آن را به یک شاهی می‌دهند ابراز نموده یک خط منحوسی بر آن کشیده که آن انشاء منشیان اثری در آن نیست و مهر سلطان و اتابک اعظم ندارد و بعد از ملاحظه‌ی این ورقه با او بگویند حیله و تزویر نمودی و مفسد فی الارض و

اسباب اغتشاش مملکت گردیدی پس بر ما لازم است برای حفظ ناموس سلطنت ترا به قتل رسانیم بلکه چند نفری هم که محض اهواء نفسانیه به تو گرویدند مستحق سیاست هستند چه ایراد بر آنها توان نمود بلی اطاعت فرمان مبارک وقتی لازم بود که هیچ خدشه در فرمان نباشد بر کاغذی نوشته شده که در غیر خزانه‌ی سلطان نیست و مهر مبارك پادشاهی بر آن زده شده و به امضاء حضرت اتابک اعظم رسید به طوری که برای اهالی شکی باقی نباشد و آن را از سلطان دانند در این صورت البته البته لازم است اطاعت نمایند بالجملهٔ چون مشیت الهیه و اراده‌ی یزدانیه به ارسال رسولی بر قومی تعلق گیرد و امر نماید ایشان را به اطاعت و انقیاد او نمی‌توانند شد که به محض ادعا اطاعت و انقیاد او لازم باشد چه از بدیهیات اولیه است که مؤاخذه و عقاب بدون نصب دلیل شرعا و عقلا- قبیح بلکه در واقع به تکلیف ما لا- یطاق راجع است پس به حکم عقل صریح البته با آن رسول باید نشانه و علامتی فرستد لیهلك من هلك عن بینهٔ و یحیی من حی عن بینهٔ چنانکه سلاطین که والی بر ولایات و امصار نصب می‌نمایند یا خود صریحا بیان می‌فرمایند که این مرد بر شما والی است یا فرمانی به دست او می‌دهند که از حیث کاغذ و خط و مهر در دستگاه غیر پادشاهان یافت نمی‌شود و الا اسباب هرج و مرج و فساد کلی بر آن مترتب خواهد گردید خلاصه اینکه آن علامت و آثار که با رسول است باید چیزی باشد که مکلفین توانند فهمید که او پیغمبر است و شناخت بعضی از اوتاد به واسطه‌ی کشف و شهود یا ملاحظه‌ی دقائق و علوم یا مشاهده مکارم صفات کافی نیست زیرا که کل مدعوین به اطاعت و انقیاد او مکلف و مامورند و آن نیست مگر معجزات و خوارق عادات که همه کس بدان صدق مدعی را می‌فهمند این است که طریقه سنیه‌ی الهیه و قواعد متقنه‌ی ربانیه بر آن جاری است که به انبیاء معجزه عطاء فرموده که به واسطه‌ی آن رسالت رسول محقق گردد چنانچه از کتب آسمانی سابق نیز استنباط می‌شود که تعیین رسول جز به معجزه نبوده در سیمان هیجدهم از کتاب دوترا نام که یکی از کتب خمسه‌ی تورئهٔ است و محققی از محققین که کمال بصیرت بر لغات و مضامین آن داشته بلکه با علماء یهود در این باب مناظره فرموده بیان فرموده است که تصریح فرموده‌اند بعد از اخبار موسی علیه‌السلام به آمدن پیغمبری و ذکر علامات او که هر وقت او بیاید هر کس به او ایمان نیاورد من از او انتقام خواهم کشید پس اگر مردم گویند در وقتی که او بیاید ماها چون توانیم دانست که او پیغمبر است و همان شخص است که خدای تو به ما وعده داده با ایشان بگو علامت او این است که به شما از جانب ما وعده خواهد نمود و بر شما لازم است که آن وعده را به عقل خود بسنجید هرگاه آنچه گفته به عمل آمده است یقین به رسالت او به هم رسانید و ایمان بیاورید و اگر به عمل نیامد بدانید دروغ‌گو است و دعوی دروغ نموده خلاصه اینکه خبر از غیبت را معجزه‌ی از معجزات این پیغمبر موعود صلی الله علیه و آله مقرر فرموده است و در کتاب وحی از دارس نبی نکوهش و تهدید به بنی‌اسرائیل فرموده که با وجود اینکه من به پیغمبران خود معجزه دادم اطاعت ایشان گردید پس چنانچه فرامین سلاطین و نشانه‌های ایشان علامت راستی حکام و ولاهٔ است همچنین معجزه‌ی پیغمبران نیز علامت و نشان صدق دعوی رسالت آنها است چه همچنانکه گفته‌اند فرمان سلاطین ملزم می‌سازد منکر ایالت والی را همچنین معجزه‌ی پیغمبر عاجز می‌کند و ملجأ بر تصدیق می‌نماید منکر رسالت را زیرا که معجزه امری است خارج از حیز قدرت بشر و خارق عادت و نتواند شد تحقق آن مگر از جانب کسی که نسبت قدرت او به جمیع مقدورات علی السوأ آن است چنانچه فرمان صادر [صفحه ۳۱] نگردد مگر از مصدر عزت سلاطین کذا معجزه برید کسی قرار نمی‌گیرد مگر اینکه مرسل از جانب پروردگار باشد و اینکه فرموده‌اند هرگاه ارتباطی بین مدعی و دلیل نباشد ابدا آن دلیل مثبت مطلوب نشود هر چند دلیل معجب باشد است راست است هرگاه کسی ادعاء طبابت نماید و دلیل بر صدق خویش در این ادعاء انطاق حجر قرار دهد بی معنی است اما اگر از مدعی علم طب سؤال نمایند که مزاج فلان ادویه چیست مبرد است یا مسخن ملین است یا غیر ملین و نداند معلوم می‌شود در ادعاء خود کاذب است چنانچه از بعضی از مدعین از اجتماع امر و نهی و مجملی از علم نحو و صرف سؤال کردند و از عهده جواب بر نیامد با اینکه مدعی گردید عالم به علم اولین و آخرین بلکه افضل از انبیاء مرسلین هستم انتهی ما خطر ببالی فی هذا المقام

استدلال بر عدم دلالت معجزات بر صحت نبوت

اشاره

باز فاضل بهائی فرموده‌اند که فاضل علامه محمد بن احمد بن رشد الاندلیستی که اعظم علما قرن ششم اسلامی محسوب است بعد از کلام مفصلی در عدم دلالت معجزات بر صحت نبوت بالاستقلال می‌فرمایند و لما کان هذا کله انما فضل فیه صلی الله علیه و آله لانه فضلهم فی الوحی الذی به استحق النبی اسم النبوة قال علیه‌السلام منبها علی هذا المعنی الذی خصته الله به مأمن نبی من الانبیاء الا- و قد اوتی من الایات ما علی لا- یاتی بمثله جمیع البشر مثله من جمیع البشر و انما کان الذی اوتیته وحیا و انی لارجوان اکون اکثرهم تبعا یوم القیمة و اذا کان هذا کله کما وصفنا فقد تبین لک ان دلالة القرآن علی نبوته صلی الله علیه و آله لیست هی مثل دلالة انقلاب العصا حیة علی نبوة موسی علیه‌السلام و لا احیاء الموتی علی نبوة عیسی علیه‌السلام و ابراء الاکمه و الابرص فان تلک و ان کانت افعالا- لا تظهر الا علی ایدی الانبیاء و هی مقنعة عند الجمهور فلیست تدل دلالة قطعیة اذا انفردت لانها لیست من افعال الصفة التی بها ستمی النبی نبیا اما القران فدلالته علی هذه الصفة هی مثل دلالة الابراء علی الطب الی اخر قوله خلاصه‌ی مقصود ابن‌رشد این است که هر آینه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر سایر انبیاء تفضیل داده شده است به سبب افضلیت در وحی که به سبب او نبی مستحق اسم نبوت می‌شود و آن حضرت علیه‌السلام برای تنبیه به این مطلب که خداوند او را به این موهبت مخصوص داشته است در حدیث فرموده که نیست پیغمبری الا آنکه داده شد از آیات به او چیزی که بشر مثل آن را نتواند آورد و آنچه به من داده شده وحی است و هر آینه من امیدوارم که اتباع من بیشتر باشد از ایشان در روز قیامت خلاصه‌ی مقصود فاضل بهائی این است که دلالت قرآن بر نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اکمل و اتم است از دلالت قلب عصا به حیه بر نبوت حضرت موسی علیه‌السلام و دلالت احیاء اموات و شفاء اکمه و ابرص بر نبوت حضرت عیسی علیه‌السلام زیرا که این معجزات مذکوره اگرچه افعالی است که ظاهر نمی‌شود الا بر دست انبیاء و آیات مقنعه است به اعتقاد جمهور الا اینکه دلالت قطعیه ندارد بر صحت ادعاء اگر منفرد و تنها باشد چه که این افعال افعالی نیست ملائم و مرتبط با وصف نبوت که به سبب آن شخص پیغمبر نبی نامیده شده است و لکن دلالت قرآن بر ثبوت وصف نبوت مثل شفا دادن مریض است بر ثبوت وصف طبابت یعنی دلالت وحی دلالت مستقله و مرتبطه است با ادعاء نبوت و دلالت معجزات دیگر دلالت غیر مستقله و غیر مرتبطه انتهی

جواب

عرض می‌شود البته صنعتی که مرتبط به نبوت است همان وحی آسمانی است که از جانب خداوند مأمور به تعیین تکالیف عباد گردیده و بیان احکام و تکالیف البته باید از جانب خدا باشد و نبی و رسول خودش به هوای نفس خود نمی‌تواند تکلیفی متوجه امت فرماید بلکه باید به هر چه مامور می‌شود قیام نماید و هر چه مرضی خدا است بر بندگان الزام و به آنها ابلاغ فرماید و این نیست مگر به وحی آسمانی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا- وحی یوحی الا- اینکه همه کس آن دانائی و ادراک ندارند که کلام خالق را از کلام مخلوق امتیاز [صفحه ۳۲] دهند و احتمال می‌رود شخص مدعی از روی تقلب و دروغ این ادعاء نموده باشد پس بر خدا لازم است به آن شخص مدعی امتیاز دهد که به آن صفت مورد وحی واقع شدن مدلل گردد و محقق شود و احتمال کذب مرتفع گردد پس دلیل نبوت همان وحی و قرآن است که بر پیغمبر ما نزول یافت و دلیل صدق و دانستن اینکه آنچه می‌فرماید از جانب خدا است و وحی آسمانی است اظهار و ابراز معجزات و خوارق عادات است و بین قرآن و سائر کتب سماوی فرقی است واضح زیرا که کتب نازله‌ی بر موسی و عیسی و غیرهما من الانبیاء من حیث هی هی معجزه نیست این است که حضرت موسی بکلمات توریة تحدی نفرمود و حضرت عیسی انجیل را معجزه‌ی خود مقرر ننمود حضرت موسی علیه‌السلام عصا را به حیه مبدل و

حضرت عیسی نبوت خود را بابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی مدلل فرمود اما پیغمبر آخر الزمان هم قرآن نازل بر او حد اعجاز داشت هم معجزات دیگر به او عطا شده بود این بود که غالبا به همان قرآن مجید تحدی می‌فرمود و خلق را از اتیان به مثل سوره‌ی از آن عاجز می‌نمود و چون اعجاز قرآن نزد عموم ناس مکشوف نبود و غالبی هم با وجود اینکه می‌دانستند اتیان به مثل این قرآن از قوه‌ی بشر بیرون است باز ان هو الا اساطیر الاولین می گفتند این بود که حضرت ختمی مرتبت گاه گاه به شق قمر وانطاق حصات و حجر و غیرها اقدام می‌فرمودند تا صدق دعوی آن جناب کالشمس فی رابعهٔ النهار واضح و آشکار گردد و اینکه پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله غالبا از اظهار معجزات تجافی می‌نمودند از باب این بود که نبوت خود را به قرآن و سائر معجزات مدلل فرموده و مجال شک و شبهه‌ی باقی نماند کما قال الله تعالی یعرفونه کما یعرفون ابناءهم باز در مقام عناد و لجاج هر روز اقتراحی می کردند و معجزه‌ی طلب می‌نمودند این بود که آن جناب چندان به حرف آنها اعتنا نمی‌فرمودند و الا شکی نیست که حضرت خاتم الانبیاء دارای معجزات و خوارق عادات لا ـ تعدو و لا ـ تحصی بودند و اظهار می‌فرمودند در تفسیر امام حسن عسکری علیه‌السلام مسطور است که خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض کردند آیا محمد صلی الله علیه و آله را معجزه‌ی بود مانند معجزه‌ی موسی علیه‌السلام در بلند کردن کوه بر سر آنها که قبول توریهٔ نکردند حضرت فرمود بلی به حق آن خداوندی که او را به راستی مبعوث گردانیده است که هیچ معجزه‌ی خدا به پیغمبری نداده از آدم تا آخر پیغمبران مگر اینکه به آن حضرت داده است مثل آن را یا بهتر از آن را به درستیکه نظیر این معجزه را به او داده است با معجزات بی شمار دیگر و آن چنان بود که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مکه اظهار دین حق نمود عرب برای آن حضرت تیرهای عداوت خود را به کمان کمان گذاشته و به هر حیله در دفع آن حضرت تدبیر کردند و من اول کسی بودم که به آن حضرت ایمان آوردم او روز دوشنبه مبعوث و من روز سه‌شنبه با او نماز کردم و هفت روز تنها با او نماز گزاردم تا اینکه نفری چند در اسلام داخل شدند حق تعالی دین خود را بعد از این تقویت فرمود پس روزی خدمت آن حضرت رفتم پیش از اینکه دیگران ایمان بیاورند ناگاه گروهی از مشرکان به نزد آن حضرت آمده گفتند ای محمد (ص)تو دعوی می کنی که رسول پروردگار عالمیانی و به این هم راضی نشده ادعاء می‌نمائی که سید و افضل پیغمبرانی اگر راست می گوئی معجزه‌ی چند مانند معجزه پیغمبران که از تو سؤال می کنیم بیاور پس ایشان چهار فرقه شدند فرقه‌ی اول گفتند که مانند نوح معجزه‌ی از تو می‌خواهیم که قوم خود را غرق کرد و خود با مؤمنان نجات یافت فرقه‌ی دویم گفتند برای ما ظاهر گردان آیتی مانند آیت موسی که کوه رابر سر اصحاب خود بلند گردانیده انقیاد او نمودند فرقه‌ی سیم گفتند مانند معجزه‌ی ابراهیم علیه‌السلام به ما بنما که او را در آتش انداختند و آتش برای او سرد شد فرقه‌ی چهارم گفتند معجزه‌ی مانند معجزه‌ی عیسی علیه‌السلام به ما بنما که مردم را خبر می‌داد به آنچه خورده بودند یا در خانه‌ها ذخیره کرده بودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من از برای شما پیغمبر ترساننده و معجزه‌ی نماینده ام و معجزه‌ی ظاهره مانند قرآن برای شما آورده‌ام که شما و جمیع عرب و سایر امتها عاجز شدید از معارضه‌ی آن پس آن [صفحه ۳۳] حجت رسول او است بر شما و مرا نیست که جرات نمایم بر جناب اقدس الهی و اینها اختراع نمایم و از او سؤال کنم و بر من نیست مگر به تبلیغ رسالتهای او و بعد آن تمام شدن حجت و ظهور حجیت من بسا باشد که اگر آیتی اقتراح نمایم و بطلبم و شما ایمان نیاورید باعث نزول عذاب گردد بر شما پس از آن وقت جبرئیل نازل و گفت خداوند علی اعلی تو را سلام می‌رساند و می گوید من به زودی ظاهر می گردانم از برای ایشان این آیات و معجزات را که طلب کرده‌اند و به درستی که ایشان بعد از دیدن آنها بر کفر خود باقی خواهند ماند مگر آن را که من نگاه دارم او را و لیکن می‌نمایم به ایشان آنچه از تو طلب کرده‌اند برای زیادتی اتمام حجت پس بگو به آنها که معجزه‌ی نوح را طلب گردید بروید بسوی کوه ابوقبیس و چون به دامان کوه رسیدید آیت نوح را مشاهده خواهید نمود و چون مشرف بر هلاک شوید توسل جوئید به علی علیه‌السلام و دو فرزندان او علیهماالسلام که بعد از این به هم خواهند رسید نجات یابید و بگو به آنانکه معجزه‌ی ابرهیم علیه‌السلام را طلبید که بروید به هرجا که خواهید از صحرای مکه که آتش ابرهیم علیه‌السلام را مشاهده

خواهید کرد و چون آتش شما را فرو گیرد در هوا صورت زنی را خواهید دید که دو طرف مقنعه‌اش را آویخته است پس به او توسل جوئید تا نجات یابید و آتش را از شما دور گرداند و بگو به آنها که معجزه‌ی موسی علیه‌السلام را خواستند که بروند نزدیک کعبه تا آیت موسی علیه‌السلام را ببینند و عموی من حمزه ایشان را نجات خواهد داد و بگو گروه چهارم که رئیس آنها ابوجهل است که باشید نزد ما تا خبر معجزه‌ی آنها را بشنوید و بعد از آن آنچه طلبیده‌اید در نزد خود به شما می‌نمایم چون حضرت رسالت الهی را به ایشان رسانید ابوجهل لعین به آن سه گروه گفت که پراکنده شوید بسوی آن مواضع که محمد صلی الله علیه و آله گفت تا بطلان گفته او ظاهر گردد پس فرقه‌ی اولی به دامنه‌ی کوه ابوقبیس رفتند ناگاه از زیر پای ایشان چشمه‌ها جوشید و از بالای سر ایشان بی ابر باران فرو ریخت و به اندک زمانی آب به نزدیک دهانهای ایشان رسید و دانستند که غرق می‌شوند ناگاه علی علیه‌السلام را دیدند که بر روی آب ایستاده و صورت دو طفل را دیدند که دو جانب راست و چپ او ایستاده اند پس علی علیه السلام ندا کرد ایشان را که بگیرید دست مرا یا دست یکی از این دو طفل را نجات یابید پس به ناچار بعضی از ایشان دست امیرالمؤمنین علیه‌السلام را گرفته و بعضی دست یکی از دو طفل را و بعضی دست دیگری را پس از کوه پائین می‌آمدند و آب فرو می‌نشست و پاره‌ای به زمین فرو می‌رفته و پاره‌ای به آسمان بالا می‌رفت و چون به پائین کوه رسیدند هیچ آب نماند پس حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ایشان به نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و ایشان می گریستند و می گفتند که شهادت می‌دهم که توئی سید پیغمبران و بهترین جمیع خلایق ما دیدیم مانند طوفان نوح را و ما را خلاصی دادند علی علیه‌السلام و دو طفل که با او بودند که الحال ایشان را نمی‌بینیم حضرت فرمود که ایشان بعد از این به هم خواهند رسید از برادرم علی و نام ایشان حسن و حسین است و بهترین جوانان بهشتند و پدر ایشان بهتر است از ایشان بدانند که دنیا دریائی است عمیق و خلق بسیار در آن غرق شده‌اند و کشتی نجات اهل دنیا آل محمدند صلی الله علیه و آله یعنی علی و دو فرزند او علیهم السلام که صورت ایشان را دیدید و سایر افاضل اهل بیت من که اوصیاء منند پس هر که در این کشتی سوار شود نجات می یابد و هر که تخلف کند غرق می شود و همچنین در آخرت آتش جهنم و حمیم آن مانند دریا است و اینها کشتی‌های امت منند که محبان و شیعیان خود را از جهنم می گذرانند و به بهشت می‌رسانند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که ای ابوجهل آیا شنیدی آنچه گفتند گفت بلی تا ببینم که فرقهای دیگر چه می گویند پس فرقه‌ی دوم گریان آمدند و گفتند شهادت می‌دهم که توئی رسول خدا و بهتر از جمیع خلق ما رفتیم به صحرای همواری و خبری که دادی یاد می کردیم ناگاه دیدیم که [صفحه ۳۴] آسمان شکافته شد و پاره‌های آتش فرو ریخت و زمین شکافته گردید و زبانه‌های آتش از آن بلند و چنان زیاد می‌شد تا تمام زمین را فرو گرفت و آتش در ما افتاد و بدنهای ما از شدت حرارت به جوش آمد و یقین کردیم که بریان خواهیم شد و خواهیم سوخت ناگاه در هوا صورت زنی را دیدیم که اطراف مقنعه‌اش را آویخته بود به سوی ما که دستهایی به ریشه‌های آنها می‌رسید و منادی از آسمان ندا کرد که نجات می‌خواهید چنگ زنید به ریشه‌ی از ریشه‌های این مقنعه پس هر یک از ما به ریشه‌ی از ریشه‌های آن چسبیدیم و ما را در هوا بلند گردانید و ما می‌دیدیم اخگرها و زبانه‌های آتش را و ضرر گرمی و شرر آن به ما نمی‌رسید و آن ریشه‌های باریک گسسته نمی‌شد از سنگینی ما پس ما را از آن آتش نجات بخشید و هر یک را در صحن خانه‌ی خود افکند به سلامت و عافیت پس از خانه‌ها بیرون آمدیم و به خدمت تو شتافتیم و دانستیم که ما را چاره‌ی نیست از اختیار کردن دین تو و تو بهتر کسی که به او ملتجی شوند و بعد از خداوند بر او اعتماد کنند و راست گوئی در گفتار خود و حکیمی در کردار خود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله به ابوجهل گفت ای ابوجهل فرقه‌ی دویم را حق تعالی معجزه‌ی ابراهیم علیه‌السلام نمود ابوجهل گفت تا ببینیم فرقه‌ی سویم را و سخن ایشان را پس حضرت با فرقه‌ی دوم فرمود که ای بندگان خدا حق تعالی شما را به آن زن نجات داد و آن دختر من است فاطمه بهترین زنان است و چون حق تعالی خلایق اولین و آخرین را مبعوث گرداند منادی ندا کند از زیر عرش که ای گروه خلایق دیده‌های خود را بپوشانید مگر محمد و علی و حسن و حسین علیهم‌السلام و امامان و فرزندن ایشان صلوات الله علیهم اجمعین که

ایشان محرمند پس از صراط بگذرد و دامان چادرش بر صراط کشیده باشد و یک طرفش در بهشت به دست فاطمه باشد و طرف دیگرش در صحرای قیامت باشد پس ندا کند منادی پروردگار ما که ای دوستان فاطمه بچسبید به ریشه‌های چادر فاطمه بهترین زنان عالمیان پس هر که دوست آن حضرت باشد به ریشه‌ی از ریشه‌های آن چنگ زند تا آنکه بچسبد به آن زیاده از هزار فئام که هر فئامی هزار هزار کس باشد و به برکت چادر عصمت آن حضرت از آتش جهنم نجات یابند پس فرقه‌ی سویم آمدند گریه کنان می‌گفتند شهادت می‌دهیم ای محمد که توئی رسول پروردگار عالمیان و بهترین آدمیان و علی علیه‌السلام بهتر است از جمیع اوصیاء پیغمبران آل تو افضلند از جمیع آل ایشان و صحابه‌ی تو بهترند از صحابه‌ی ایشان و امت تو بهترند از امت‌های ایشان دیدیم از آیات ومعجزات تو آن مقدار که چاره‌ی به جز اذعان و اقرار نداریم حضرت فرمود که بگوئید آنچه دیدید گفتند در پناه کعبه نشسته بودیم و استهزاء به گفته‌های تو می‌کردیم و دعوای معجزه‌های تو را دروغ می‌پنداشتیم ناگاه دیدیم کعبه از جای خود کنده شد و بلند گردید و بر بالای سر ما ایستاد و ما در جاهای خود خشک شدیم و یارای حرکت نداشتیم پس عم تو حمزه آمد و نیزه‌ی خود را در زیر کعبه استوار کرد و کعبه را به آن عظمت به نیزه‌ی خود نگاه داشت و گفت بیرون روید و دور شوید ما بیرون آمدیم و دور شدیم و کعبه برگشت و به جای خود قرار گرفت پس مسلمان شدیم و به سوی تو آمدیم حضرت به ابوجهل گفت اینک فرقه‌ی سوم آمدند و تو را خبر دادند به آنچه دیده بودند ابوجهل گفت نمی‌دانم راست می‌گویند یا دروغ و نمی‌دانم درست تحقیق کرده‌اند یا خیالی در نظر ایشان آمده است اگر به من آنچه طلبیده‌ام بنمائی لازم است که ایمان بیاورم و اگر نه لازم نیست مرا تصدیق این جماعت کردن حضرت فرمود که هرگاه این جماعت را با این وفور و کثرت و اعتقادی که به ایشان داری تصدیق نمی نمائی پس چگونه تصدیق می‌نمائی به مآثر و مفاخر آباء و اجداد خود و بدنهای پدران و دشمنان که پیوسته یاد می‌کنی و چگونه تصدیق می‌نمائی که ولایت شام و غیره هست و حال [صفحه ۳۵] اینکه هیچ یک را ندیده و به خبرهای مردم باور کرده به درستی که حجت خدا بر ایشان تمام شد آنچه دیدند و بر تو تمام شد به آنچه شنیدی از ایشان پس حضرت رو گردانید به سوی فرقه‌ی سویم و فرمود آن حمزه که کعبه را از بالای سر شما دور گردانید عم رسول خدا است حق تعالی او را به منازل رفیعه‌ی و درجات عالیه رسانیده و او را به فضائل بسیار گرامی داشته است به سبب محمد و علی علیهماالسلام به درستی که حمزه عم محمد صلی الله علیه و آله جهنم را در روز قیامت از محبانش دور می‌کند چنانچه امروز کعبه را نگذاشت که بر سر شما فرود آید به درستی که او خواهد دید در پهلوی صراط گروه بسیاری از مردم را که عدد ایشان را به غیر از خدا کسی نمی‌داند و ایشان از دوستان حمزه باشند و گناه بسیار کرده باشند و به این سبب دیوارها حائل شده باشد میان ایشان و گذشتن بر صراط به سبب گناههای ایشان چون حمزه را می‌بینند می‌گویند ای حمزه می‌بینی که ما در چه حال مانده‌ایم حمزه با رسول خدا و امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیزه‌ی حمزه را که در دنیا به آن جهاد می‌کرده است در راه خدا می‌آورد و به دست حمزه می‌دهد و می‌گوید که ای عم رسول و ای عم برادر رسول دفع کن جهنم را از دوستان خود به این نیزه چنانچه در دنیا به این نیزه دشمنان خدا را از دوستان خود دفع می‌کردی پس حمزه علیه‌السلام نیزه را بگیرد و سنان آن را بگذارد بر آن دیوارهای آتش که حائل شده‌اند میان دوستان و صراط و به قوت الهی چنان دفع کند که پانصد سال راه دور شود پس دوستان خود را گوید که بگذرید و ایشان ایمن و سالم از صراط بگذرند و داخل بهشت شوند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ابوجهل لعین خطاب نمود که ای ابوجهل این فرقه‌ی سیم نیز آیات و معجزات خدا را دیدند اکنون تو چه معجزه می‌خواهی که به تو بنمایم گفت آن معجزه را می‌خواهم که تو می گوئی عیسی داشته است و خبر می‌داده است مردم را به آنچه در خانه‌های خود خورده بودند و ذخیره کرده بودند پس مرا خبر ده که امروز چه خورده‌ام و بعد از خوردن چه کرده‌ام حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر می‌دهم تو را به آنچه خورده و ذخیره کرده‌ی و به آنچه در اثنای خوردن کرده‌ی که باعث فضیحت و رسوائی تو گردد به سبب لجاجتی که با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در طلب معجزه می‌نمائی و اگر ایمان بیاوری آن رسوائی تو را ضرر نرساند و اگر ایمان نیاوری با فضیحت دنیا رسوائی و خواری آخرت

خواهی یافت و هرگز از عذاب نجات نخواهی داشت ای ابوجهل در خانه نشستی که بخوری از مرغی که برای تو بریان کرده بودند و چون لقمه‌ی برداشتی ابوالبختری برادر تو به در خانه آمد و رخصت طلبید که داخل شود بخل کردی و آن را در زیر دامن خود پنهان کردی و او را رخصت دادی ابوجهل گفت دروغ گفتی اینها هیچ نبود و من امروز مرغ نخورده‌ام و چیزی از آن ذخیره نکرده‌ام اکنون خبر خود را تمام کن که دیگر چه کرده‌ام حضرت فرمود سیصد اشرفی از خود داشتی و ده هزار دینار امانت مردم نزد تو بود از یکی صد اشرفی و از دیگری دویست و از دیگری پانصد و از دیگری هفتصد و از دیگری هزار حضرت حصه‌ی هر یک از مردم را بیان فرمود و گفت مال هر یک در کیسه بود و تو عزم کرده بودی که خیانت نمائی در اموال ایشان و پس ندهی و چون برادرت بیرون رفت سینه‌ی مرغ را خوردی و باقیش را ذخیره کردی و اموال مردم را دفن کردی که پس ندهی و تدبیر خدا در این باب خلاف تدبیر تو است ابوجهل ملعون گفت این را نیز دروغ گفتی و من چیزی دفن نکرده‌ام و آن ده هزار دینار امانت مردم را دزد برد حضرت فرمود که من این را از خود نمی‌گویم که مرا به دروغ نسبت می‌دهی بلکه جبرئیل حاضر است و از جانب پروردگار عالم خبر می‌دهد پس حضرت فرمود که ای جبرئیل بیاور باقی مانده‌ی مرغی را که خورده است ناگاه مرغ نزد آن حضرت حاضر شد حضرت فرمود که ای ابوجهل می‌شناسی این مرغ را ابوجهل گفت نمی‌شناسم و من از این مرغ نخورده‌ام [صفحه ۳۶] و مرغ نیم خرده در عالم بسیار است حضرت فرمود ای مرغ ابوجهل به من نسبت دروغ می‌دهد که بر جبرئیل دروغ می‌گویم و به جبرئیل نسبت می‌دهد که بر پروردگار عالم دروغ می‌بندد پس گواهی بده به تصدیق من و تکذیب ابوجهل ناگاه مرغ به امر خدا به سخن آمد و گفت ای محمد (ص) گاهی می‌دهم که توئی رسول خدا و سید و بهترین جمیع خلایق و شهادت می‌دهم که ابوجهل دشمن خدا است و دانسته با حق معانده می‌کند از من خورده است و باقیم را ذخیره کرده است پس بر او باد لعنت خدا و لعنت جمیع لعنت کنندگان و این ملعون با وجود کفر بخیل است برادرش رخصت طلبید که نزد او برود مرا زیر دامن خود پنهان کرد از بیم اینکه مبادا برادرش از من بخورد پس تو یا رسول الله راست‌گوتر از راست گویانی و ابوجل دروغ‌گو و افتراء کننده و ملعون است حضرت فرمود ای ابوجهل بس نیست تو را آنچه دیدی از معجزات پس ایمان بیاور تا ایمن گردی از عذاب خدا ابوجهل گفت من گمان می‌کنم که اینها چیزی چند است که به خیال مردم می‌آوری و به وهم مردم می‌اندازی و اصلی ندارد حضرت فرمود که آیا هیچ فرق می‌یابی میان دیدن تو این مرغ را و شنیدن سخن آن و میان دیدن خود را و سایر قریش را و شنیدن سخنان ایشان را ابوجهل گفت نه حضرت فرمود پس احتمال می‌دهی که هر چه به حواس خود ادراک نمائی همه محض خیال باشد ابوجهل گفت نه آنها را می‌دانم که خیال نیست حضرت فرمود که هرگاه فرقی میان این و آنها نمی‌یابی پس بدان که این همه محض خیال نیست پس از حضرت دست مبارک خود را کشید بر موضعی که آن ملعون خورده بود و گوشتش به حال خود برگشت و اعضاء مرغ درست شد و فرمود که این معجزه را دیدی گفت توهم چیزی می‌کنم و یقین نمی‌دانم پس حضرت فرمود که ای جبرئیل بیاور به نزد ما آن مالها را که این معاند حق در خانه‌ی خود دفن کرده است شاید ایمان بیاورد ناگاه کیسه‌های زر نزد آن سرور حاضر شد و کیسه‌ها همه موافق بود تا اینکه حضرت فرموده بود پس حضرت یک کیسه را گرفت و فرمود بطلبید فلان مرد را که او صاحب این کیسه است چون حاضر شد کیسه را به او داد و فرمود این مال تو است که ابوجهل خیانت کرده بود و کذا یک یک صاحبان مال را می‌طلبید مال ایشان را می‌داد تا تمام شد و ابوجهل متحیر و رسوا ماند و سیصد اشرفی ابوجهل ماند پس حضرت فرمود که ایمان بیاور تا سیصد دینار را بگیری و خدا برکت دهد برای تو در این مال تا مال دارتر از جمیع قریش شوی گفت ایمان نمی آورم و لیکن مال خود را می گیرم چون دست دراز کرد که کیسه را بردارد حضرت صدا زد آن مرغ بریان را که بگیر ابوجهل را و مگذار که دست به کیسه برساند پس مرغ به قدرت الهی برجست و ابوجهل را به چنگال خود گرفت و در هوا بلند کرد و او را برد بر بام خانه‌اش گذاشت و حضرت آن زر را به فقراء مؤمنان قسمت نمود پس حضرت فرمود ای گروه اصحاب محمد (ص) این معجزه که پروردگار ما برای ابوجهل ظاهر گردانید و او معاندت کرد و این مرغ که زنده شد از مرغهای بهشت

خواهد بود که برای شما در بهشت پرواز خواهد کرد به درستی که در بهشت انواع مرغان هستند هر یک به قدر شتر و در فضاء بهشت پرواز خواهند کرد پس هر گاه مؤمن دوست محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله آرزوی خوردن یکی از آنها بکند فرود می‌آید در پیش روی او و بالها و پرهایش ریخته می‌شود برای او بی آتش و دیگ و برای او کباب می‌شود تا آخر حدیث که به نقل آن احتیاجی نیست خلاصه مقصود از این همه تطویل این است که آن جناب مکرر به معجزات و خوارق عادات خصم را ملزم می‌فرمودند و اینکه گاه گاهی مسألت آنها را اجابت نمی‌فرمودند عناد و لجاج آنها را واضح و آشکار مشاهده می‌فرمودند و بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نیست که هر ساعت آیتی از خداوند مسألت نماید بر پیغمبر است اثبات امر خویش و بعد از اثبات دیگر لازم نیست همه روزه تابع اهواء معاندین گریده به اتیان معجزات و خوارق عادات اقدام فرماید و الا اظهار معجزه [صفحه ۳۷] و خارق عادت او پیغمبر آخرالزمان چندان شد که از حیز تحریر بیرون است و اینکه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله در مقام ترحم بر افراد ناس اقدام تام نفرمود چنانچه در سوره‌ی انعام است قل انی علی بینهٔ من ربی و کنتم به ما عندی ما تستعجلون به ان الحکم الا لله یقص الحق و هو خیر الفاصلین قل لو ان عندی ما تستعجلون به لقضی الامر بینی و بینکم والله اعلم بالظالمین برای این بود که خداوند در صورت اتیان به آیات غیر از قرآن و عدم قبول به واسطه‌ی عناد و لجاج وعده‌ی عذاب داده بود و محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله پیغمبر رحمت بودند چنانچه در مواضع عدیده از قرآن به دان تصریح شده و راضی نشدند که بر امت مرحومه عذاب نازل گردد چنانچه کتب تفاسیر به ذکر آن مشحون است که کفار عرض می‌کردند هر گاه تو پیغمبر بر حق و در ادعاء خود صادقی از خداوند مسألت نما که عذاب بر ما نازل شود این بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به اقتراحات آنها اعتنائی نفرمودند و خداوند متعال می‌فرماید ولو اننا نزلنا الیهم الملئکهٔ و حشرنا علیهم کل شیء قبلا ما کانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله و لکنت اکثرهم یجهلون در هر حال منت خدای را که از برکت وجود حجت زمان ارواحنا فداه جواب از این ایرادات معلوم و مکشوف گردید و اینکه فرموده‌اند اگر تمام قرآن را تفحص نمائی یک موضع را نتوانی یافت که آن حضرت معجزه غیر از قرآن مجید استدلال فرموده باشد و یا مقترحی از مقترحات قوم را اجابت فرموده باشد بلی بعضی از علما در اثبات معجزه‌ی حضرت خاتم الانبیاء به انشقاق قمر و اخبار از غلبه‌ی روم بر ایران استدلال فرموده‌اند و بر اهل علم و درایت ظاهر است که این استدلال ابدا در این مسأله نفع نمی‌بخشد تا آنجا که می‌فرماید حضرت رسول صلی الله علیه و آله در اثبات حقیت خود به معجزات استدلال نفرمودند در جواب عرض می‌شود که اهالی اسلام و پیروان باب و بهاء عترت طاهره را صادق و مصدق می‌دانیم و از ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام در تفاسیر آیات قرآنیه بیانات فرموده که دال بر این است که حضرت ختمی ماب به انشقاق قمر بر حقانیت خود استدلال فرمودند و منکرین آیات الهیه را توبیخ و سرزنش و تهدید نموده بلکه از آیات قرآنیه نیز همین مطلب استعلام می‌شود خداوند تبارک و تعالی بعد از ذکر انشقاق قمر می‌فرماید و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر فی المجمع عن ابن‌عباس اجتمع المشرکون الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقالوا ان کنت صادقا فشق لنا القمر فرقتین فقال لهم ان فعلت تؤمنون قالوا نعم و کانت لیلهٔ بدر فسأل ربه ان یعطیه ما قالوا فانشق القمر فرقتین و رسول الله ینادی یا فلان یا فلان اشهدوا و عن جبیر بن مطعم انشق القمر علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله حتی صار فرقتین علی هذا الجبال فقال ناس سحرنا محمد فقال رجل ان کان سحرکم فلم یسحر الناس کلهم و رواه القمی عن الص علیه‌السلام بنحو اخر و فیه ما فیه قال فی المجمع و انما ذکر سبحانه اقترتب الساعهٔ مع انشقاق القمر لان انشقاقهٔ من علامهٔ نبوهٔ نبینا و نبوته و زمانه من آیات اقتراب الساعهٔ پس معلوم شد که حضرت ختمی ماب در قبال طلب کفار شق قمر فرمود و آن را معجزه‌ی خود قرار دادند این بود که بعد از وقوع این واقعه باز کفار حمل بر سحر نموده سحر مستمر گفتند و خداوند در مقام توبیخ فرمود و ان یروا ایهٔ یقولوا سحر مسمر در این صورت مکشوف می‌شود که انشقاق قمر آیت معجزه‌ی بود که خداوند بر حسب مسألت آن جناب اجابت فرمود و اینکه فرموده‌اند استدلال به احادیث روایات در اثبات به معجزات پیغمبر آخرالزمان واضح البطلان است زیرا که باید احادیث را رد به قرآن نمود اگر مطابق است مقبول و الا مردود است کلامی است غریب ادعائی است

عجیب زیرا که در احادیث در صورتی است که عرض بر قرآن شود در صورت منافات با مضمون قرآن مردود است چنانچه خود مستدل صریح بدان فرموده و منافاهٔ در صورتی است که در قرآن فرموده باشند شق قمر و اخبار [صفحه ۳۸] از مغیبات خارق عادت و معجزه و دلیل بر نبوت نبی نیست و مضمون احادیث این باشد که اینها معجزه و آیت نازله از جانب خدا است حالا ـ مستدل بفرماید در کجای از قرآن چنین مطلبی مسطور است تا منافات بین مضمون قرآن و احادیث معلوم و موجب رد احادیث گردد نهایت این است که چون جمیع فصحا و بلغاء به اعجاز قرآن اعتراف و اذعان نمودند و نبوت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله مکشوف گردید برای پیغمبر صلی الله علیه و آله نبود که هر ساعت از درگاه کبریائی بر وفق مسئول خصم تمنای آیتی جدیده نماید تا موجب نزول عذاب گردد ولی در پاره‌ی از مواضع نیز اجابت مسئول آنها فرمودند تا بدانند غیر از قرآن نیز دارای معجزات باهرات و آیات ظاهرات هستند عبدالله بن مسعود و انس بن مالک و حذیفه‌ی یمانی و ابن‌عباس و جبیر بن مطعم و عبدالله عمرو جمهور اهل سیر نقل کرده‌اند که ابوجهل و یهودی دیگر شبی به حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیدند و آن شب چهاردهم ماه بود و قمر به مرتبه بدر رسیده ابوجهل گفت ای محمد (ص) بروفق دعوی خود آیتی بما بنما والا سرت را به شمشیر بر دارم فرمود چه می‌خواهی ابوجهل به آن یهودی گفت که چه چیز است که فعل آن متعذر باشد و از تحت قدرت بشر بیرون و بر چپ و راست خود نگریست و در این باب اندیشه می‌کرد یهودی گفت محمد ساحر است و آنچه از او صادر می‌شود در ما تاثیر نمی‌کند ابوجهل گفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف آنگاه دعا فرمود و انگشت سبابه را بر آورد و اشاره به ماه کرد و ماه را به دو نیم ساخت که یک نیم آن به جائی بماند و نیمی دیگر به طرف دیگر رفت و زمانی چند به این هیئت بماند پس ابوجهل گفت آن را ملتئم ساز آن حضرت اشاره فرمود هر دو نیمه به هم پیوسته شدند یهودی ایمان آورد ابوجهل پر جهل گفت چشم ما را به سحر بسته است و به جهت آن قمر را منشق نموده از جماعت مسافران که از اطراف آفاق برسند بپرسیم تا ایشان امشب انشقاق قمر را دیده‌اند یا نه چون از آینده و رونده پرسیدند همه جواب دادند که ما ماه را به دو نیم دیدیم در فلان شب و با وجود این معجزه‌ی باهره ابوجهل لعین ایمان نیاورد و آن را حمل بر سحر کرد و کفار قریش نیز تابع او شده گفتند سحرکم پس حق تعالی فرستاد و این یروا آیهٔ یعرضوا و یقولوا سحر مستمر و این آیه دال است به اینکه ایشان قبل از این آیه آیاتی مترادفه و معجزات متتابعه از آن حضرت مشاهده کرده بودند بعد از آن می‌فرماید و کذبوا و اتبعوا اهواءهم و اگر انشقاق قمر در مقام ابراز اعجاز نبود از تکذیب و اعراض ذکری نمی‌فرمود و ادعاء اینکه معجزه همان کلمات نازله‌ی از جانب خدا است و بس بی معنی است زیرا که پیغمبران سلف مثل موسی علیه‌السلام به القاء عصا و تحویل به حیه تحدی فرمود و حضرت عیسی علیه‌السلام به احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص و هکذا سایر انبیاء بلی چون پیغمبر آخرالزمان اشرف و افضل از جمیع پیغمبران بود خداوند معجزه‌ی باقیه که ابدالدهر باقی و در دست امت آن حضرت بماند به او عطاء فرمود بر فرض که منحصر به همان قرآن مجید بود اعجاز قرآن و خارج بودن از قدرت بشر اتیان به مثل آن محقق و معلوم گردید و اهل لسان بلکه فصحاء و بلغاء آن زمان بدان اذعان نمودند این بود که بعد از عجز حمل بر سحر نمودند حالا این کلمات جدیده که بدان تمسک می‌جویند از چه راه آن را معجزه می‌دانند بیان فرمایند تا معلوم شود اتیان به مثل می‌نمایند یا نه و الا همه کس می‌تواند سطری چند به لهجه‌ی عرب به هم ببافد فصیح و بلیغ نیست نباشد بر حسب قواعد مغلوط و غیر سلیس است باشد قبول جماعتی از دونان که از هر کدام سؤال کنی از چه راه فهمیدی این کلمات منزل از خدا است از عهده‌ی جواب بر نیایند دلیل نیست و حال اینکه در کتب اخبار مسطور است که با قائم آل محمد است معجزات جمیع انبیاء و مسلما مراد این است که آن معجزات را در زمان ظهور ظاهر می‌فرماید و حجت خود را تمام می‌فرماید نه اینکه داراء هستند و در پرده استتار می‌ماند

استدلال بر اینکه بزرگان بهائیت اهل استدلال هستند

اشاره

فاضل بهائی فرموده‌انـد مکرر اکابر امت بهائیه از رؤسا و بزرگان ملک و ملت در مجالس مناظرات [دعوت] نموده‌انـد [صـفحه ۳۹] که مجلسی منعقد نماید و بنصـفت وعدل در مطالب این ظهور نظر فرمایند و اگر اخیرا منتهی طلب معجزه شد متفق گردند و بروفق امم ماضیه اعلان نمایند تا حق از باطل معلوم شود و ثابت از زائل ممتاز گردد و اختلاف و تفرقه از بین امت زوال یابد انتهی

جواب

عرض می کنم که اگر جناب مستدل راست می‌فرمایند چرا رئیس و مؤسس این قانون در مجالس مناظره‌ی اصفهان و آذربایجان که برای تحقیق این امر خطیر انعقـاد یـافت اظهـار معجزه و کرامـات نفرموده خود را ملزم و مفـج فرمودنـد جـای اظهـار معجزات همـان مجلس منعقد در تبریز بود که علماء ملت حاضر و اولیاء دولت ناظر اولامر و زمان احکام و اتقان بود خود نقطه‌ی اولی ادعاء دارائی اعجـاز نفرمودنـد فوالـذی نفسـی بیـده که خود این عبـد از یکی از اعـاظم و اکابر این امت که در حقیقت قوام امر این طائفه در این حـدود منوط به وجود و توجهات آنها است و پـدر بزرگوار آن شـخص از علما و حکماء و صاحب فهم و فراست و مدتها با نقطه‌ی اولی معاشـرت داشت بلکه در ظـل تربیت آن بزرگـوار نشـو و نمـا نموده بود سؤال نمودم که پـدر عـالی مقـدار شـما در این مـدت معاشرت معجزه‌ی و خرق عادتی از نقطه‌ی اولی دیده و برای شماها که از اعاظم و اکابر پیروان باب هستید نقلی نموده جواب دادند زمان معاشـرت پدرم با نقطه‌ی اولی که ادعائی ننموده بودند پس از چندی که این صدا بلند شد پدر بزرگوارم از حضرت باب طلب معجزه نمـوده بودنـد فرمـوده بودنـد سوای کلمـات هیـچ نـدارم پس در صورتی که خود نقطه‌ی اولی بالصـراحهٔ بفرماینـد من دارای معجزه نیسـتم از اکـابر بهائیه چنین ادعاء البته زیبنـده نیست و چه قـدر شـباهت دارد به حال آن مریـد که بیان نمود مراد من شـبها به عرش عروج می‌فرمایـد از مرادش پرسـیدند فلاـن شـخص مریـد چنین کرامتی برای تو قائل است در کمال وحشت و دهشت انکار و مریـدش را تکـذیب نمود ثانیـا از آن مریـد سؤال کردنـد که مراد تو این امتیـاز برای خود قائـل نیست زبـان به هرزه درائی و دشـنام مرادش دراز کرده الفـاظ خشـنه‌ی مستهجنه بر زبـان رانـد کـه خـودش نمی‌دانـد به عرش می‌رود من عـالمم که همه شب در عرش خداوند حاضر و مورد الهامات است

استدلال به ظهور خداوند بر علی محمد باب (مظهریت) و جواب از آن

میرزا ابوالفضل بهائی می‌فرمایـد مقاله ثانیه در جواب شـبهات شـیخ واحدا بعد واحد قبل از شـروع در این مقاله معروض می‌دارم که اگر در آن مقـال گـاهی اشاره شـد که مجوس و یهود و یا بودیه و هنود چنین و چنان اعتقاد نموده‌انـد مقصود تمثیل است نه اهانت زیرا که اهل بهاء اصول ادیان موجوده را جمیعا چنانکه در طی دلیل تقرین تفسـیر شـد شـرایع الهیه می‌داننـد و لـذا جمیع را محترم و مفخـم می‌شـمارند بـه خلاـف مـذاهب منشـعبه از ایـن ادیـان که این نتائـج اغراض ملکیه و اثر افکـار سیاسیه می‌داننـد و ظهـور این اختلافـات را منافی اصل وضع دیانت و مضـر هیئت اجتماعیه بشـریت می‌شـمارند و این مسأله غامضه در طی جواب مشـروح خواهد گشت و به عون الله تعالی فرق و تفاوت آثار دینیه و مذهبیه واضح و مکشوف خواهد گشت فاضل بهائی کلام جناب شـیخ الاسـلام را نقـل و رد می فرماینـد جنـاب شـیخ نوشـته‌اند محقـق است که هیـچ شـیئی بی ظهـور تجلی سـلطان حقیقی موجود نیست و همه‌ی ممکنـات و مخلوقـات حـاکی از ظهور آن نور معنوی است و این را تجلی عام می‌نامنـد و لکن در میان تجلیات ارضـی تجلی خاص برای نوع انسـان و از افراد ایشـان تجلی اخص و اکمـل برای مظـاهر شـمس حقیقت که عبارت از انبیاء و اولیاء باشـند ثابت و مبرهن است ولی مقـام نبوت چونکه بلاواسـطه‌ی بشـر مظهر پرتو انوار ازلیه است فوق از مرتبه‌ی امـامت است که اخـذ فیض از مبـدء فیاض

بالواسطه می‌نماید پس کسی که ادعاء مظهریت کند یا باید مرتبه‌ی نبوت داشته باشد یا مرتبه‌ی امامت بنابراین با کمال توقیر سؤال می‌رود که کدامین این مقامها را به مؤسس اولی (سید باب) و کدامین مقام به مکمل و یا مؤسس ثانی جناب بهاء مختص است اگر مقام سید باب مهدویت است چرا آن جناب با اینکه می‌بایست ظاهرا و باطنا غلبه‌ی تامه [صفحه ۴۰] داشته باشد و روی زمین را از ظلمت و کفر پاک کند به آن درجه مقهور و مغلوب گردید و به این ایراد و شبهه‌ی ما دلیل او رد احوال فاجعه‌ی ائمه‌ی پیشین درست نمی‌آید زیرا که در حق ایشان هرگز وعده‌ی غلبه و تسلط تام نداده‌اند بلکه بالعکس در حق هر یک از ایشان خبر مظلومیت و شهادت داده‌اند چنانچه از حضرت رسالت در این باب مرارا اشاره شده است به خلاف قائم علیه‌السلام که اخبار کثیره و احادیث متواتره در حقش بر عکس حال اولین است یعنی غلبه‌ی تام و تسلط عام است انتهی

استدلال به اینکه لفظ امام و نبی یکی است

اشاره

کلام الشیخ میرزا ابوالفضل بهائی در جواب جناب شیخ الاسلام نوشته‌اند در اول گردباد مناظرت و اعصار مخاصمت فیما بین حضرت شیخ‌الاسلام و مناظر ایشان در این مسأله ارتفاع یافته که حضرت شیخ بر وفق مصطلحات عوام شیعه گمان کرده‌اند که رتبه‌ی نبوت و امامت قسیم یکدیگر است یعنی نبی کسی است که بلاواسطه کسب فیض از مبدء فیاض نماید و امام نفسی که به توسط نبی مکتسب این فیوضات گردد و از این مقدمه استنتاج فرموده‌اند که مظهر امر الله یا باید به نبوت موسوم گرد یا امامت و بر این قضیه متفرع داشته‌اند سؤال از این مطلب را که به اعتقاد اهل بهاء نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی جل ذکرهما و عز اسمهما دارای کدام یک از این دو رتبه‌اند و مدعی کدام یک از این دو مرتبه و جناب مناظر ایشان در جواب مذکور داشته‌اند که این مقدمه‌ی که شما فرموده‌اید مدعی مظهریت یا باید ادعا نبوت داشته باشد یا امامت بر چه اساس مبنی است و بر چه اصل متاصل زیرا که استنتاج نه در کتب الهیه مذکور است و نه از مظاهر قدسیه ماثور و به عینه این سؤال حضرت شیخ به آن می‌ماند که آقا محمد مهدی کلباسی در مجلس معتمدالدولهٔ حکمران اصفهان از نقطه‌ی اولی سؤال نمود که شما مجتهدید و یا مقلد حضرت شیخ از این انتقاد به غایت آشفته گشته و از لوازم ادبی که در اول رساله‌ی اولی رعایت فرموده‌اند در رساله‌ی ثانیه انحراف جسته و به جای آنکه جوابی موافق قواعد علمیه مرقوم دارند به کلمات خشنه و کنایات غلیظه که نگارنده از ایراد آن حفظا لمقام الکتابهٔ و الخطابهٔ صرف نظر نمود اکتفا نموده‌اند و در مقام اتیان دلیل پس از تطویل و تفصیل به این عبارت که این حقیقیتی است که احدی از هم مذهبان من نمی‌توانند انکار نماید کفایت فرموده‌اند و چون مقصود این عبد مجادله و انتقام در کلام نیست بل مقصود بیان حقیقت است لهذا به مأخذ این الفاظ رجوع می‌نمائیم تا معنی حقیقی این الفاظ و موارد استعمال آن معلوم گردد و اساس صحت و بطلان و اعتدال و طغیان طرفین واضح و روشن گردد بر ارباب علم واضح است که این مسأله از مسائل فلسفیه و یا ریاضیه و یا فلکیه نیست که به براهین عقلیه و قیاسات منطقیه و یا به ادله حسیه استدلال شود بل از مباحث الفاظ است که مدرک صحت و سقم موارد استعمال آن صحف سماویه است و کتب لغویه و چون به قرآن شریف نظر نمائیم به صراحت معلوم می شود که حق جل جلاله لفظ امام را بر انبیاء اولی العزم اطلاق فرموده است چنانکه در این آیه‌ی مبارکه بر حضرت ابراهیم علیه‌السلام اطلاق فرموده است قوله تعالی و اذا بتلی ابراهیم ربه به کلمات فامتهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین تا آنجا که می‌فرماید امام بر اشخاص و کفار نیز اطلاق شده و بالجملهٔ از آنچه گفته شد به صراحت معلوم توان داشت که لفظ امام بر پیغمبران اطلاق شده و بنا بر مصطلح قومی مخصوص امام را نائب رسول انگاشتن و مناظر بهائی را که محدود به آن اصطلاح نیست به قبول آن مجبور داشتن بنای فاسد است و اساس بدون قواعد چنانکه مناظر بابی گفته عینا شبیه است به سؤال کلباسی از نقطه‌ی اولی که

شما مجتهدید یا مقلد تا آنجا که می‌فرماید سؤال کلباسی از اجهاد و تقلید از خرافت است و جهالت انتهی کلام الفاضل البهائی

جواب

این بنـده ذلیل عرض می‌نماید از حق نگذریم مسـتدل جز مکابره و مجادله و زیادتی حجم [صـفحه ۴۱] کتاب مقصودی نداشته اما سؤال مرحوم آقا محمد مهدی کلباسی قدس سره از نقطه‌ی اولی که شما مجتهدید یا مقلد گناهی نیست که فاضل بهائی با بزرگانی گسـتاخی نموده نسبت جهالت و خرافت به ایشان دهند بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد سید علی محمد باب بدو امر جز بابیت امام عصر عجل الله فرجه به ظاهر ادعائی نداشت اگر مکنون خاطرشان نیز غیر از این بود اظهاری نمی‌فرمودند مگر نزد چنـد نفر از تبعه‌ی خودشـان و اینکه منوچهر خـان معتمدالدولـهٔ ایشـان را از شـیراز احضـار نمود برای این بود که می‌توانـد شـد شخصـی در غیبت کبری درک خـدمت امـام علیه‌السـلام نمایـد اگرچه ماهـا قـائلیم که زمان غیبت کبری به طور شـناسائی کسـی به حضور مبارک حجهٔ الله ارواحنا فداه مشرف نمی‌شود خلاصه اینکه بیش از این ادعاء به گوش علماء اصفهان نرسیده بود این بود که مرحوم کلباسـی از اجتهـاد و تقلیـد سؤال فرمودنـد بعـد از اینکه ادعاء مقامات فؤادیه نمود مرحوم فاضل نوری اعلی الله مقامه که در علم حکمت و کلام بحری مـواج بـود فرمـود در این مقـام حـق منـاظره و گفتگـو بـا من است و سؤالاـتی نمـود نقطه‌ی اولی جواب فرمودنـد که بایـد این مسأله را مفصـلا بر نگـارم و به رشـته‌ی تحریر آرم فرمودنـد خواهیـد شـفاها بیان فرمائیـد خواهیـد بر صـفحه برنگارید اخرهم بطفره گذشت و علم و مقامی ظاهر نگشت این بود که اجلاء علماء بلده‌ی اصـفهان بعد از آن مجلس دیگر اعتنائی نفرمودنـد خاصه اینکه در جواب و سؤال از اجتماع امر و نهی فرمایشاتی فرمودنـد که معلوم شـد از علم بهره‌ی ندارند و اما فرمایش جنـاب شـیخ الاسـلام کـه آیـا نقطه‌ی اولی و جمـال اقـدس ابهی مـدعی نبوتنـد یـا دارای مقـام امـامت به موقـع خـود است و کفری نفرمودهانـد در اصـطلاح متشـرعه کسـی که از جانب خـدا ادعا ریاستی نمایـد به غیر از رتبه‌ی نبوت یا امامت اسـمی نـدارد و اینکه امـامت را قسـیم نبوت قرار دادهانـد بـدعتی نگذاشـته‌اند بلی امامت قسیم نبوت است زیرا که هادیان طریق که از جانب رب الارباب خبر دار می‌شونـد به عنوان کلی بر سه گونه انـد یا این است که خبردار می‌شونـد و ماذون نیسـتند غیر را خبردار نماینـد و مبعوث بر نفس خودند یا تجاوز می‌نمایند اما دین جدید و کتاب تازه‌ی ندارند مانند لوط علیه‌السـلام که تابع شریعت ابراهیم علیه‌السلام بود و شریعت تازه‌ی نداشت بلکه شـریعت حضـرت ابراهیم علیه‌السـلام را به مرد و می‌رسانید و برخی دیگر از انبیاء بنی‌اسرائیل که خلق را به شـریعت موسـی علیه‌السـلام دعوت می‌نمودند آن شـخص را نبی می‌نامند یا این است که او را دین و آئینی و کتابی هست و او یا مبعوث بر کل است که خاتم است یا مبعوث بر بعض است و آن را رسول می‌گویند یا حافظ شریعت رسول است و مخفی نیست که رسـالت فـوق نبـوت است و امـامت نیز فـوق نبـوت است این بـود که حضـرت ابراهیم علیه‌السلام بعـد از وصول به درجه‌ی نبوت و رسـالت اسـتدعا رتبه‌ی امـامت نمود بقوله تعـالی و اجعلنی امامـا پس چنـانکه یـک شـخص می‌توانـد که هم نبی و هم رسول باشـد می‌شود امام نیز باشـد که سه شـرافت در او جمع شود و می‌شود که به وصف امامت مخصوص باشـد و نبی و رسول نباشد مع هذا و رتبه‌ی او فوق نبی و رسول باشـد غیر خاتم باشد زیرا که عدم اتصاف به آن دو وصف نبوت و رسالت به جهات خارجیه است مانند ختم شدن وصفین به حکم و تقدیر خداوندی به حضرت خاتم الانبیاء نه به اعتبارعدم ترقیات معنویه مثل ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام و اوصیاء سید مختار که به اعتقاد شیعه همگی دوازده نفر اوصیاء طاهرین افضلند از جمیع انبیاء و مرسلین غیر از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین یا اینکه نبی و رسول نیسـتند اما نه اینکه به درجه‌ی انبیاء و رسل نرسـیده‌اند بلکه به سـبب ختم شدن آن دو وصف است به جـانب خـاتم الانبیـاء و کیفیت خـبردار شـدن هر یـک از نبی و رسول و امـام از جـانب اقـدس الهی موافق اخبـار وارده‌ی از ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام بدین نهج است و از آن فرقی دیگر مابین هر سه قسم ظاهر می‌شود نبی آن است که مطلب را در رؤیـای صادقه به او می‌نماینـد [صـفحه ۴۲] و صـدائی هم به گوش او می‌آیـد که مـدعی را بر او می‌خوانـد امـا معـاینه ملک را

نمی‌بیند و رسول آن است که آنها را دارد علاوه ملك را هم می‌بیند و امام صدا را از او می‌شنود اما مغاینه ملك را نمی‌بیند در خواب هم نمی‌بیند و چندین حدیث در کافی ممیز مضمون وارد است و اما آنچه در تفسیر سوره‌ی انا انزلناه وارد است که در شب قدر ملائکه بر حجت زمان نزول می‌نماید و مقدرات عرض می‌نماید شاید مراد این باشد که نزول می‌نماید و آوازشان را امام علیه‌السلام می‌شنود اما معاینه خود را نمی‌نمایند و اینکه خداوند متعال بر وفق مسئول حضرت ابراهیم علیه‌السلام رتبه‌ی امامت را به آن جناب عطاء فرمود و انی جاعلك اماما فرمود نه از باب عنوان نبوت بود که مستدل ایراد نماید که لفظ امام بر نبی اطلاق شده بلکه چون علاوه بر مقام نبوت داراء مقامات گردید به این اسم موسوم گردید پس لفظ امام بر نبی من حیث هو نبی اطلاق نشده از همه‌ی اینها گذشته این ایراد مناظر بهائی بر جناب شیخ الاسلام وجها من الوجوه وارد نیست که چرا عرض کرده‌اند این دو ظهور آیا مدعی نبوت بودند یا امامت زیرا که در اصطلاح متشرعه مدعین ریاست از جانب خدا یا نبی است یا امام حالا اصطلاح بهائیان غیر از این است چه ضرر به سؤال و جواب حضرت شیخ الاسلام دارد چنان تصور فرمایند که حضرت شیخ فرموده‌اند اسم داعی از جانب خدا هر چه هست باشد یا نقطه‌ی اولی یا جمال اقدس ابهی یا رب اعلی چنین شخصی هرگاه مدعی ریاست و مطاعیت باشد بر ما لازم نیست او را اطاعت نمائیم مگر اینکه صدق دعوی او را بفهمیم و ما صدق او را نمی‌فهمیم مگر اینکه علامت و نشانه‌ی با او باشد که از اتیان به مثل آن دیگران عاجز باشند و آن نیست مگر اظهار معجزات و خرق عادات خواه اعجاز به کلام باشد یا احیاء اموات یا ابراء اکمه و ابرص یا تحویل حیه به عصا یا غیر اینها ولی از این دو ظهور کلامی که ادنای ناس از اتیان به مثل آن عاجز شده باشند دیده نشده بلکه همه کس یعنی هر که فی الجمله ارتباطی به کلام عرب و مصطلحات قوم داشته باشد هزار درجه از این بهتر و صد هزار مرتبه از آن بالاتر می‌تواند بیاورد نه دارای موازین فصاحت است نه مشتمل بر عناوین بلاغت نه حکمتی در آن بودیعه گذاشته‌اند که بر السنه‌ی سابقین احسن و اتقن از آن جاری نشده باشد نه عرفانی در طی آن انباشته‌اند که از عترت طاهره گذشته اقوی و اسد از آن در کلمات عرفاء تابعین ملت بیضاء محمدیه صلی الله علیه و آله یافت نشود خلاصه‌ی اینکه ادعاء چنین رتبه‌ی کبری و مرتبه‌ی علیا نمودن و دلیل بر صدق خود را کلماتی چند قرار دادن که نه از حیث بلاغت و فصاحت امتیازی دارد و نه از جهۀ ترکیب و سلاست اعتباری نه بر حسب قواعد نحویه صحیح است و نه به مقتضای قوانین صرفیه متین همه‌ی علماء بلکه پست‌ترین طلاب بهتر و برتر از آن را می‌توانند آورد از خرافت و جهالت است یا سؤال نمودن جناب شیخ که نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی مدعی رتبه‌ی نبوتند یا امامت حالا بنده از جناب شیخ عرض می‌کنم اسم این دو بزرگوار هر چه بخواهید بگذارید نبی یا امام رب اعلی یا جمال اقدس ابهی مدعی چه مقام و خود را دارای چه شأن و امتیاز می‌دانند هر کس از جانب خدا مدعی ریاست عامه‌ی مطلقه است و خود را نافذ القول و مطاع می‌داند تا امتیاز و اختصاصی که در سایر افراد ناس یافت نشود با او نباشد چگونه مخلوق به اطاعت و انقیاد او می‌توانند گردن نهند و پیغمبر ثابت النبوة صلی الله علیه و آله را معزول دانند نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند استدعاء دارم که از این گناه جناب شیخ الاسلام که سؤال فرموده‌اند نورین نیرین مدعی رتبه‌ی امامت بودند یا داعیه‌ی مرتبه‌ی نبوت دارند فعلا چشم بپوشند و در نکوهش و سرزنش آن جناب نکوشند مقام خود را با دلیل اظهار و صدق و حقانیت خویش را با برهان آشکار فرمایند تشنه ای را سیراب گرسنه‌ی را کامیاب کوری را بینا ناتوانی را توانا فرمایند تا احکام ایشان را مطاع و اوامرشان را لازم الاتباع دانیم و الا باب ادعاء مفتوح است خداوند متعال همه کس را قدرت بر تکلم داده اظهار علم و عرفان یا لغو و هذیان هر که در سخن [صفحه ۴۳] صحیح سفت پذیرفته است هر که هزل و هذیان گفت نزد ارباب عقول عاطل و ناپسندیده ممیز کلام خوب و صراف بیان مرغوب عارفین به اصطلاح ولسانند حضرت ختمی مرتبت که قرآن را به خدا منسوب و به دان تحدی فرموده معجزه‌ی خود قرار داد فصاحت و بلاغتی تازه تاسیس نفرمود به همان لسان متداول که در دست اهالی آن قرن بود و دانائی آن را اسباب و سرمایه‌ی افتخار و مقدمه‌ی و پیرایه‌ی اعتبار دانسته انشاءات و انشادات خود را بر کعبه می‌آویختند و برهم گنان تفاخر می‌فرمودند تکلم و همه‌ی فصحا و بلغاء از اتیان بمثل آن عاجز فرمود و حال اینکه بعضی از سور را آن قدر کوتاه

کرد که تخمینا معادل شش هفت کلمه‌ی یا نصف سطر بیشتر نشد مثلا سوره‌ی قل هو الله احد زیاده‌ی از شش هفت کلمه‌ی نیست و مجموع مفردات آن کلمات متداوله‌ی عرب و کثیره الدوران بر السنه‌ی ایشان بود و مع ذلک عاجز شدند از اتیان به نصف آن بلکه یک آیه‌ی از آن و حال آنکه در از اوان ایشان را به جز فن فصاحت و علم بلاغت افتخاری نبود بلکه کمال نزد ایشان منحصر در آن بود دیگر نتوانستند ظاهر سازند کلمات فصیحه‌ی و اشعار افصح فصحاء خود را مانند امرؤا لقیس و نظراء آن که همگی مشهور آفاق بودند دیگر بهتر از این چه که کار به آنجا رسید که صاحبان فن فصاحت و بلاغت و عالمان به جمیع لغات عرب با آنکه به غیر از لغت عرب حرفی نمی‌دانستند و به جز آن لغت تکلمی نمی‌توانستند از تفوه به پنج کلمه‌ی که همه‌ی مفردات آن از لفظ الله واحد و صمد و لم یلد و لم یولد و کفوه که مستعمل اغلب اوان و کثیرة الدوران بر زبان همه ایشان بود عاجز آمدند دیگر سبب عجز هر چه هست خوب است

استدلال به اینکه در ظهور مظاهر امر الله عالم دیانت لباس جدید می پوشد

اشاره

بعد اللتیا والتی مستدل بهائی اتماما لمقصودهم فرموده‌اند چون در ظهور مظاهر امر الله عالم دیانت لباس جدید می‌پوشد و جمیع اشیاء از شرایع و آداب و عوائد و سنن و القاب متبدل و متجدد گردید لهذا اسماء حسنی و القاب علیا که خاصه‌ی امرالله است نیز جدید و بدیع گردید مثلا بنی‌اسرائیل به ظهور مسیح موعود بودند و جز لفظ مسیح بر آن موعود محمود اطلاق نمی‌نمودند و ابدا مقام شارعیت و رسالت به حضرتش منسوب نمی‌داشتند و چون شمس جمال عیسوی از افق اراضی مقدسه طالع شد ابدا به القاب مرغوبه‌ی یهود اعتناء نفرمود و ابدا در بین نصاری به مصطلحات متداوله‌ی بین بنی‌اسرائیل از قبیل نبوت و نیابت معروف نگشت بل به لقب کلمة الله و روح الله که هرگز معهود یهود نبود مذکور و مشهور شد و هکذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله به لقب کریم و اسم عظیم خاتم الانبیاء و خاتم النبیین که هرگز به خاطر یهود و نصاری خطور ننموده بود موسوم و معروف گشت کذا در ظهور نقطه‌ی اولی در حینی که اهل اسلام جز لقب قائم و مهدی نمی‌دانستند حضرتش به امر الله و اذنه به القاب فخیمه‌ی باب و نقطه‌ی اولی و رب اعلی امتیاز و اشتهار یافت لهذا اتباع از حضرت وجود مقدسش را جز به این القاب نمی‌خواندند و حضرتش را به وصف امامت و نبوت موسوم و موصوف نمی‌دانند و یوما فیوما القاب کریمه در عالم انتشار و اشتهار یابد و احدی بر منع و دفع ان قادر نگردد سنة الله التی فدخلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا

جواب

این بنده عرض می‌نماید اگر عرض کنم فاضل بهائی این قدر بی ربط و عاری بوده‌اند که میانه‌ی اسماء و القاب و نعوت و اوصاف فرقی نگذاشته‌اند شاید از قانون ادب بیرون باشد آیا مسیح و کلیم و خاتم النبیین و خاتم الانبیاء از اسماء مقدسه‌ی این مظاهر محترمه‌اند یا از اوصاف وجودات مقدسه شکی نیست که آن وجودات محترمه به واسطه‌ی دارائی آن صفات به این اوصاف موصوف گردیدند نه اینکه بدون ملاحظه‌ی معنی تحت اللفظی محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را خاتم النبیین خواندند و حضرت عیسی را مسیح و روح الله و جناب موسی را کلیم الله بلکه چون بر حسب اخبار پیغمبران سلف و فرمایش خود آن جناب پیغمبر و صاحب شرعی تا قیام قیامت به حکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین نخواهد آمد به خاتم النبیین موصوف گردید و حضرت موسی به واسطه‌ی تکلم با ذات یگانه‌ی خداوندی [صفحه ۴۴] در طور به وصف کلیم الله ستوده گردید و حضرت عیسی به واسطه‌ی احیاء موتی یا دمیدن روح الله که جبرئیل است در جیب مریم به روح الله معروف شد و هر گاه العیاذ بالله بگوئیم من غیر

قصد این کلمات بر زبان مظاهر امر الله از قول خدا جاری گردید باید کافر و خدا را به سخن لهو نسبت دهیم سبحان الله هذا بهتان عظیم پس شکی نیست که از روی قصد و شعور این اوصاف برای مظاهر امر الله برقرار گردیده و معنی حقیقی لغوی آن معلوم است هرگاه قرینه‌ی صارفه از معنی حقیقی در قرآن است که ما که اهل عرف و اصطلاحیم بر آن آگاه نیستیم بلکه ائمه‌ی دین ما که اهل البیت و اعرف و ادری بما فی البیت هستند بر آن مطلع نشده یا شده و بیان نفرموده و علم آن را برای این دو ظهور ودیعه و ذخیره گذارده‌اند بفرمایند آن قرینه‌ی صارفه کجا است بیان فرمایند تا مستحضر شویم و هرگاه بنابر تاویل است و ادعاء فرمایند معنی خاتم النبیین این است که عن قریب بعد از آن وجود مبارک باب و بهاء خواهد آمد و هیچ اعتناء به ظهور الفاظ و حجیت آن ندارند جناب فاضل بهائی از کجا فهمیدند که مراد باب و جمال اقدس بها به اصطلاح خودشان از این فرمایشات که ما از جانب خدا آمده‌ایم خلق را از وادی ضلالت به شاهراه هدایت کشانیم ظاهر معنی آنها باشد شاید مرادشان این بوده است که ما دست به دست یکدیگر کرده‌ایم که مخلوق خدا را گمراه نمائیم و به نار ابدی مبتلا سازیم بلکه اگر پیروی از پیروان نقطه‌ی اولی و جمال اقدس بهی ابهی از جاهلی از اهالی اسلام بپرسند که خداوند باب را رب اعلی خواند و بها را جمال مبارك این اسباب امتیاز است جواب بدهد بعد از اینکه ظهور لفظی حجت نیست شاید معنی رب اعلی خدای دروغ گویان باشد و مراد از جمال مبارك طرار و نادان چه ایراد بر او توان نمود شک نیست که اگر این جسارت را ارتکاب نماید چنانچه بهائیان کردند نسبت بغض و عداوت و حسد و ملعنت به او می‌دهند او را یهود امت می‌خوانند و در عداد کفار قریش و یهودی بنی قریظه‌ی می‌شمارند هرگاه رؤسا ملت احمدیه صلی الله علیه و آله او را از این مزخرفات ممنوع سازند و بگو ای احمق چرا رب اعلی و جمال ابهی را به کذاب و طرار تاویل کردی خواهد گفت به همان دلیل که بهائیان خاتم النبیین را در معنی تحت اللفظی حقیقی استعمال نکردند آیا خداوند در قرآن قرینه‌ی صارفه از معنی حقیقی آورده و به غیر از آنچه مصطلح عرب است قصد فرموده یا جبرئیل بر بهائیان نازل شده یا ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام که مبین و مفسر قرآنند چنین فرمایشی فرموده‌اند پس چنانچه اهل بهاء با هواء نفسانیه خاتم النبیین را به غیر معنی ظاهری حمل فرموده‌اند اگر ما هم این گونه سخن برانیم گناهی نداریم و حقیقت مجاب می‌شویم و باید آنها را به همان عقیده‌ی صحیحه‌ی راسخه واگذاریم آن وقت مترتب می‌شود بر آن آنچه می‌شود و در ملك و مملکت خلل پدید می‌گردد و اسباب اهلاك و انعدام نفوس می‌شود شاید گناه آن را بر فاضل بهائی بنویسند من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم انتهی ما خطر ببالی فی هذا المقام

جواب فاضل بهایی بر عدم غلبه تامه داشتن علی محمد باب

اشاره

فاضل بهائی نوشته‌اند چون از این جمله که عرض شد مدعای اهل بهاء معلوم گشت که در حق نقطه‌ی اولی و جمال ابهی عز اسمهما معتقد مقام مهدویت و قائمیت و شارعیتند جواب حضرت شیخ را مرقوم داریم که فرموده‌اند اگر مقام سید باب مهدویت است چرا آن جناب با اینکه می‌بایست ظاهرا و باطنا غلبه‌ی تامه داشته باشد و روی زمین را از ظلمت ظلم و کفر پاك کند به آن درجه مقهور و مغلوب گردند و بعد شرحی مرقوم فرموده‌اند که خلاصه‌ی آن این است که حال قائم موعود را به سائر ائمه هدی قیاس نتوان نمود زیرا که در احادیث کثیره به ائمه‌ی هدی وعده‌ی مظلومیت داده شده است و لیکن به قائم علیه‌السلام وعده‌ی مظلومیت داده نشد بل به عکس ایشان در احادیث متواتره وعده‌ی غلبه تام و تسلط عام داده شده است و از این جمله که جناب شیخ نوشته‌اند معلوم می‌شود که مستند ایشان احادیث است و بس اما چون در احادیث نظر نمائیم به صراحت می‌بینیم که امر به تمامه بر عکس آنی است که جناب شیخ گمان نموده‌اند زیرا که از احادیث کثیره به صراحت بر مظلومیت [صفحه ۴۵] قائم موعود و قتل

اصحاب وسفک دماء طاهره و احراق اجساد علیه‌ی طیبه‌ی ایشان وارد شده است و در کمال تصریح حضرت خاتم الانبیاء و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام اخبار داده‌اند که در ظهور قائم علیه‌السلام امتحانات شدیده ظهور یابد و مصائب کثیره و صعوبات جسمیه معارض و مقاوم آن حضرت و اولیاء او شود فقراء ارض به حضرتش اقبال جویند و اکابر و امراء از جمال منیرش اعراض نمایند و فقهاء و علماء به عداوتش کمر بندند و ارباب تجبر و کبریاء بر محاربه‌ی آن موعود موتور یکتا اتفاق نمایند چندانکه ارض از دماء مسفوکه‌ی اصحاب آن جناب رنگین شود و انین و حنین عیال و اطفالشان از اکثر اقطار مرتفع گردد منها ماروواه المجلسی فی البحار عن فضیل بن یسار و انه قال سمعت ابا عبدالله علیه‌السلام یقول ان قائمنا اذا قام استقبل من جهلة الناس اشد مما استقبله حسین صلی الله علیه و آله من جهال الجاهلیة فقلت کیف ذلک قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله اتی الناس و هم یعبدون الحجارة و الصخور و العیدان و الخشب المنحونة و ان قائمنا اذ قام اتی الناس و کلهم یتاول علیه کتاب الله و یحتج علیه به ثم قال اما و الله لیدخلن علیهم عدله جوف بیوتهم کما یدخل الحزوا القر

جواب به فاضل بهایی

عرض می‌شود اولا این کلمات کفر آمیز جناب شیخ الاسلام در سؤال مقام باب و بهاء که آیا مدعی نبوت بودند یا امامت که به این درجه اسباب جهل و خرافت بود با عبارات دیانت آیات فاضل بهائی که مقام آنها مقام شارعیت و مهدویت است چه تفاوت داشت که هنگام صدور از جناب شیخ موجب حمق و خراقت بود و زمان جریان بر لسان فاضل بهائی سرمایه‌ی افتخار و علم و درایت مقام شارعیت همان رتبه‌ی رسالت است و عنوان مهدویت همان عناوین امامت تو خواه آن را زنجیر خوان و خواه زره چو بفکنی زره است و چو برکشی زنجیر به این درجه بر سر یک لفظی که خودشان ناچار به استعمال مترادف آن شوند و بزرگان را توهین نمودن از قانون ادب و انسانیت دور است نهایت اینکه جناب شیخ نبی و امام گفتند و عالم بهائی شارع و مهدی چه شد که آن موجب جهل و خرافت گردید و این اسباب فضل و درایت حفظنا الله من شرور انفسنا ثانیا اخبار وارده و صادره‌ی از حضرت ختمی مرتبت و اوصیاء معصومین تا زمان امامت حضرت عسکری علیهم‌السلام با اینکه به دویست بل ازید میرسد تمام به غلبه و قدرت ظاهریه‌ی حضرت مهدی موعود و افتتاح بلاد مثل قسطنطنیه و روم و غیرها رسیده است که قابل تاویل و توجیه نیست چگونه راضی شده‌اند بفرمایند هرگاه در اخبار تامل شود تمام بر عکس مطلوب جناب شیخ است به طوری که یک حدیث هم در غلبه‌ی تامه‌ی ظاهریه وارد نشده چون بنای این رساله بر اختصار و فقط مقصود رفع شبهات و نزاع و جدال است در مقام نقل آن نیست کتب اخبار مثل کافی و بحار در دست است رجوع فرمایند و این سه چهار روایت که مستدل بدان تمسک جسته اولا مقاومت با آن همه اخبار صریحه ندارد ثانیا بر مطلوب خصم صراحت ندارد و نمی‌توان دویست حدیث را از ظاهر خود صرف نمود و نمی‌توان صاحبان ادراک و بصیرت را اغواء نموده از دین و آئین مسلم الحقیة برگردانند و فاضل بهائی عبث این همه زحمت و مرارت متحمل شده یک کتاب استدلالی به دروغ مرقوم دارند این همج رعا هیچ محتاج به این گونه استدلالات نیستند خودشان همواره در مقام پیروی باطل هستند خلاصه از مطلب دور افتادیم این حدیث شریف بر مقصود مستدل هیچ دلالت ندارد بر حسب مدلول اخبار و آثار حضرت حجة الله ارواحنا فداه تمام عالم را پر از عدل و داد خواهند فرمود و بر جمیع ادیان غالب می‌شود بر طبق معتقد طائفه‌ی حقه‌ی اثنا عشریه اما نه اینکه به محض ظهور ملک بدان حضرت مسلم و بدون جهاد و قتال و سفک دماء مملکت به اصحاب آن جناب مفوض می‌شود بلکه منوط به قتال و جهاد است جمعی از اصحاب آن جناب نیز مقتول بلکه حاکمی که از طرف قرین الشرف در مکه معظمه‌ی منصوب می‌گردد [صفحه ۴۶] کشته خواهد گردید و مردم از آن جناب بیزاری جسته او را لعنت می‌نمایند و می‌گویند اگر این شخص از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود به این درجه بی رحم و بی انصاف نبود بلی مسلم است که بعد از مجاهدات و مقاتلات به شخصه بر تمام ادیان غالب و بر اهالی عالم مسلط می‌شود لیظهره علی الدین کله و تمام امم را به

کلمه‌ی واحده وا می‌دارد طوعا اوکرها ولو کره المشرکون اخرالامر نیز کشته خواهد شد و اینکه در حدیث است که می‌رسد به او اشد از آنچه به جناب ختمی ماب رسیده صحیح است اگر جهال زمان جاهلیت پاره‌ی کلمات ناهنجار بر زبان راندند و بر حضرت ختمی مرتبت تعریضات نمودند چون در جاهلیت نشو و نما نموده در ظل تربیت شریعتی نبودند چندان قبیح نبود نه از شریعت خبری و نه از عقل و ادراک اثری بود اما از جماعتی که در مدت یک هزار و چند سال پای بند شریعت و از جانب خداوند رادع و مانع داشتند و یدا بید از ائمه و نواب آنها اوصاف حضرت مهدی موعود را شنیده‌اند که با غلبه و قدرت تامه ظاهر و مثل آفتاب فی وسط النهار حال او مکشوف است باز ایمان نیاورده سلب نسب آن جناب نمایند خیلی قبیح و مؤثر است و اقبح و اشنع از انکار جهله‌ی جاهلیت است چنانچه هرگاه از مجنون و دیوانه نسبت به شخص بزرگی هرزه‌گی و دشنام شنیده شود به آن درجه دشوار نیست که از شخص عاقل صاحب مقامی مسموع افتد کما لا یخفی و از تتمه‌ی حدیث شریف مقصود معلوم می‌شود می‌فرماید ان رسول الله صلی الله علیه و آله اتی الناس و هم یعبدون الحجارة و الصخور و العیدان و الخشب المنحوتةو ان قائمنا اذا قام اتی الناس و کلهم یتاول علیه کتاب الله و یحتج علیه به این است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله علماء آن زمان را که منکر حضرت حجة الله می‌گردند به این درجه توبیخ می‌فرماید و از اینکه علماء زمان ما چون بطلان دعوی ظهورین را به ادله و براهین ثابت و آنها انکار نمودند نمی‌توان دلیل بر مهدویت شخص مدعی گرفت معروف است هر گردوئی گرد است نه هر گردی گردو هر که را علماء انکار نمایند نباید مهدی موعود باشد تاکنون جماعتی اظهار این منصب جلیل و لقب نبیل نموده و تمام محل رد و انکار علماء اعلام شده‌اند پس همگی قائم و مهدی موعود بوده‌اند علاوه در اخبار است که شصت نفر به دعوی این امر خطیر قیام خواهند نمود و دوازده نفر از آنها از اولاد هاشم خواهد بود و تمام بر باطلند از کجا این ظهور از همان اشخاص موعوده نباشد و ما بالقطع و الیقین می‌دانیم که ائمه ما صادق و مصدقند و تمام این اخبار به ظهور خواهد رسید چه بسیار علامات ظهور مبارک حضرت م‌ح‌م‌د بن الحسن علیهماالسلام به ظهور رسیده و من بعدهم بر طبق فرمایشات بزرگان دین خاصه محتومات از آن ظاهر خواهد گردید لیهلک من هک عن بینة و یحیی من حی عن بینة از جمله احادیثی که از بدو آغاز گفتگوی نقطه‌ی اولی تاکنون بدان استدلال می‌جویند حدیث معروف لوح حضرت صدیقه‌ی طاهره علیهاسلام است که قدری از آن را مستدلین در کتب استدلالیه‌ی خود می‌نگارند و از صدر و ذیل آن که بر خلاف مقصود آنها صراحة دال است تجافی می‌نمایند این است آنچه آنها بیان می‌نمایند

استدلال به احادیثی در مورد ظهور موعود و جواب از آنها

قال الفاضل البهائی و منها ما ورد فی کتاب الکافی فی اوصاف القائم علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذل اولیاؤه فی زمانه و تتهادی رؤسهم کما تتهادی رؤس الترک و الدیلم فیقتلون و یحرقون و یکونون خائفین مرعوبین و جلین تصبغ الارض بدمائهم و یفشوا الویل و الرنة فی نسائهم اولئک اولیائی حقا بهم ادفع کل فتنة حندس و بهم اکشف الزلازل و ادفع الاصاروا الاغلال اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المفلحون و چون مضامین این حدیث شریف در کیفیت مصائب وارده بر قائم موعود و اولیا ان طلعت معبود در کمال وضوح و تطبیق در این ظهور اعظم تحقق یافت به نوعی که سرهای شهداء را در واقعه‌ی نیریز به هدیه فرستادند و اجساد مظلومین را در مازندران و اصفهان و یزد و تربت خراسان و [صفحه ۴۷] و سائر بلدان ایران بعد از کشتن و قطعه قطعه کردن سوزانیدند چندان زمین از خونشان رنگین شد و حنین و انین عیال و اطفالشان ارتفاع یافت و مقام امنی از شدت هجوم و مراقبت اشرار بر اخیار و ابرار باقی نماند و تا شهادتی باشد بر شرارت اعداء و مظلومیت و حقیقت اولیاء و صدق وعود ائمه‌ی هدی جمیع این حوادث در تاریخ داخله و خارجه ثبت گشت لذا این عبد به ذکر تفضیل و بیان این حوادث عجیبه‌ی مدهشه نمی‌پردازد داعیا به للاختصار به این مقدار اکتفاء می‌نماید جواب عرض می‌شود اگر مستدل بهائی تمام حدیث را نقل می‌فرمود شبهه باقی نمی‌ماند که برای آنها مثمر ثمری نیست زیرا که در آن لوح مبارک مقدس اسماء جمیع اوصیاء پیغمبر صلی الله

علیه و آله که به دوازده بزرگوار انحصار دارد ثبت است ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام را یکان یکان به اسم و نسب بیان و می‌فرماید که بعد از انقضاء مدت هر یک امر ولایت و وصایت به دیگری تفویض و ختم می‌شود به حضرت حجهٔ الله م ح م د بن الحسن العسکری علیهم‌السلام قال جابر رضی الله عنه فاشهد الله بالله انی هکذا رایته فی اللوح مکتوبا بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد نبیه و نوره و سفیره و حجابه و دلیله نزل به الروح الامین من عند رب العالمین عظم یا محمد اسمائی و اشکر نعمائی و لا تجحد الائی انی انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارین و مدیل الظالمین و دیان الدین انی انا الله لا اله الا انا فمن وجی غیر فضلی اوخاف غیر عدلی عذبته عذابا لا اعذبه احدا من العالمین فایای فاعبد و علی فتوکل انی لم ابعث نبیا فاکملت ایامه و انقضت مدته الاجعلت له وصیا و انی فضلتک علی الانبیاء و فضلت وصیک علی الاوصیاء و اکرمتک به شبلیک و سبطیک حسن و حسین علیهماالسلام فجعلت حسنا معدن علمی بعد انقضاء مدهٔ ابیه و جعلت حسینا خازن وحیی و اکرمته بالشهادهٔ و ختمت له بالسعادهٔ فهو افضل من استشهد و ارفع الشهداء درجهٔ جعلت کلمتی التامهٔ معه و حجتی البالغهٔ عنده بعترته اثیب و اعاقب اولهم علی سیدالعابدین و زین‌الولیاء الماضین و ابنه شبه حده المحمود محمد الباقر علمی و المعدن لحکمتی سیهلک المرتابون فی جعفر الراد علیه کالراد علی حق القول منی لاکرمن مثوی جعفر ولاسرنه فی اشیاعه و انصاره و اولیائه انتحیت بعده فتنه عنیاء حندس لان خیط فرضنی لا ینقطع و حجتی لا تخفی و ان اولیائی یسقون بالکاس الاوفی من جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتی و من غیر ایهٔ من کتابی فقد افتری علی ویل للمفترین الجاحدین عند انقضاء مدهٔ موسی عبدی و حبیبی و خیرتی فی علی ولیی و ناصری و من اضع علیه اعباء النبوهٔ و امتحنه بالاضطلاع بها یقتله عفریت مستکبرید فن فی المدینهٔ التی بناها العبد الصالح الی جنب شر خلقی حق القول منی لا سرنه به محمد ابنه و خلیفته من بعده و وارث علمه فهو معدن علمی و موضع سری و حجتی علی خلقی لا یؤمن عبد به الا جعلت الجنهٔ مثویه و شفعته فی سبعین من اهل بیته کلهم قد استوجبوا النار و اختم بالسعادهٔ لابنه علی ولیی و ناصری و الشاهد فی خلقی و امینی علی وحیی اخرج منهم الداعی الی سبیلی و الخازن لعلی الحسن و أکمل ذلک بابنه م‌ح‌م‌د رحمهٔ للعالمین علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذل اولیائی فی زمانه الی اخره نمی‌دانم عارف به اصطلاح و اهل لسان می‌تواند حمل نماید حدیث را بر غیر از پسر بلاواسطه‌ی حضرت عسکری به هیچ قاعده‌ی بر نقطه‌ی اولی و بر ظهور جمال اقدس ابهی تطبیق می‌شود یا نه و در لوح مبارک فیذل اولیائی فی زمانه مسطور است نه اولیاؤه فی زمانه پس مراد اولیاء خدا هستند که در زمان امامت حضرت حجهٔ الله که زمان غیبت است به این بلا مبتلا شدند مثل شهید اول و ثانی و غیرهما مگر از اولیاء الله نبودند که آنها را با قبح وجه کشتند و سرهای آنها را به هدیه بردند و ویل ورنه در عیال و اطفالشان پدید آمد مگر شهید ثالث را به تحریک یکی از این طائفه ضاله با آن قدر و مرتبت و علم و تقوی در محراب و مصلی در حالتیکه در سجده با خداوند خود در راز و نیاز بود شهید نکردند [صفحه ۴۸] خلاصه شبهه‌ی که برای پیروان باب دست داده این است که فی زمانه را زمان ظهور می‌دانند و حال اینکه مراد زمان امامت حضرت حجت است و از سنه‌ی دویست و شصت هجری الی زمانی که خداوند متعال ظهور ظاهری آن حضرت را مقدر فرموده است و بعد از آن الی زمان قتل آن جناب زمان آن حضرت است پس با معتقدات شیعه‌ی اثنی عشریه هیچ منافات ندارد و برای دعاوی کاذبه‌ی مثمر ثمری نیست قال الفاضل البهائی و منها ما رواه المجلسی فی باب سیر القائم و اخلاقه فی کتاب الغیبهٔ من مجلدات البحار عن بشیر النبال قال قلت لابی جعفر علیه‌السلام انهم یقولون ان المهدی لو قام لاستقامت له الامور عفوا و لا یهرق محجمهٔ دم فقال کلا و الذی نفسی بیده لو استقامت لاحد عفوا لاستقامت لرسول الله صلی الله علیه و آله حین ادمیت رباعیته و شبح فی وجهه کلا و الذی نفسی بیده حتی نمسح نحن و انتم العرق و العلق ثم مسح وجهه و مراد مستدل این است که مادام دماء ریخته نشود این امر منظم نمی‌شود جواب عرض می‌شود از طائفه اثنی عشریه نیز غیر از این عقیده تراوشی ننموده و بر حسب مدلول اخبار معتقدند به اینکه جماعتی کثیره‌ی از منکرین حضرت بقیهٔ الله وجمی غفیر از اصحاب آن جناب کشته خواهند گردید تا امر مستقل و دولت حقه غیر متزلزل شود بلی معتقدیم که به زودی این امر منظم و منجز و شرق و غرب عالم در تحت تصرف آن جناب و

خـدام آسـتان عرش اياب خواهد آمد اللهم عجل فرجه و سـهل مخرجه قال الفاضل البهائی و منها ما رواه المجلسـی ايضاء فی البحار عن مفضل انه قال قلت لابی عبدالله علیه‌السـلام انی ارجو ان يكون امره فی سـهولة فقال لا يكون ذلک حتی تمسحوا العرق و العلق و قال ان اهل الحق لم يزالوا منذ كانوا فی شدة جواب عرض می‌شود اولا حدیث شـریف ظهوری در زمان ظهور ندارد بلکه بیان وقایع زمان غیبت است تا زمان خروج و ظهور و مسـلم است که به سـهولت این امر منجز نمی‌شود اگر می‌شـد چرا بایـد حضـرت حجة الله ارواحنا فـداه یک هزار سال و بیشتر در براری و صـحاری به سـر برنـد و امر خود را مکتوم و مسـتتر بدارند و مجابر... و بنابر وصـیت حضـرت عسـکری علیه‌السـلام در بیابان پرریگ و بی آب و علف اقامت فرمایند و معتقدین امام عصر عجل الله فرجه در دست ظلمه گرفتار و مثل شـهیدین و غیرهما کشـته شوند ثانیا در صورتی که به زمان ظهور تعبیر شود مسـلم است به محض اظهار آن همه کس مطیع و منقاد نمی‌گردند و قبل از زمان ظهور و خروج سفیانی مقاتلات شدیده واقع و در زمان ظهور نیز حاکم منصوب از جانب آن حضرت را در مکه معظمه خواهند کشت تا شمشیر کذائی را اظهار و کلمه‌ی واحده استوار شود زمین را پر از عدل و داد فرماید بعد مـا ملئـت ظلمـا و جـورا قـال الفاضـل البهـائی و منهـا مـا رواه المجلسـی علیه الرحمـة فی البحـار فی بـاب التمحیص عن البزنطی عن ابی‌الحسن علیه‌السلام انه قال اما و الله لا يكون الذی تمدون اليه اعينكم حتی تميزوا و تمحصوا و حتی لا يبقی منكم الا الاندر ثم تلا هـذه الایة ام حسـبتم ان تتركوا و لما يعلم الله الذين جاهدوا منكم و يعلم الصابرين جواب عرض می‌شود خداوند فهمی به ماها بدهد که ادراک نمائیم حـدیث شـریف چه دلالت بر مقصـد بهائیان دارد معنی حـدیث شـریف پر واضـح است که ظهور حضـرت حجت زمان علیه‌السـلام معوق است تا امتحانات مقدره‌ی خداوندی تمام غالب مخلوق از دین برگردند و احداث مذاهب جدیده‌ی مخترعه که از جملـه‌ی آنهـا است دعوی مهـدویت و قـائمیت از مثـل نقطه‌ی اولی و جمـال اقـدس ابهی و خلاـیق بـدون دلیـل و برهـان و بی علاـمت و نشان بـدانها بگرونـد و از دین حق احمـدی و آئین متین محمـدی (ص)دست بردارنـد و مؤمن و منافق ممتاز و انـدکی از خواص که به بقاء و ثبات اختصاص دارند در پیشـگاه حضرت حجة الله سرافراز کردند و عالم را کفر و ظلم چنانچه لسان معجز بیان پیغمبر آخرالزمان و امناء و اوصیاء آن جناب واحدا بعد واحد بدان ناطق گردیده فرا گیرد و شصت نفر دعوی مهدویت و دوازده تن از بنی هـاشم مـدعی امامت کردنـد و کل بر باطل باشـند شایـد اظهارات نقطه‌ی اولی یکی از آنها باشـد و انتظار داریم باقی هم این عنوانات را [صـفحه ۴۹] پیش آرنـد تـا بر طبق اخبـار صادره از ائمه‌ی اطهار صـمصام منتقم ظاهر و امر آن حضـرت باهر و آشکار گردد و یمیز الخبیث من الطیب و امتحانـات کمـا هو المقـدر تمـام شود قـال الفاضـل البهـائی و منها ما رواه المجلسـی فی البحار عن البزنطی ان هـذا الامر ليس يجیيء علی ما يريـد الناس انما هو امر الله و قضاؤه یعنی امر قائم بر وفق اراده‌ی ناس نخواهـد شـد زیرا که آن امر الهی است و قضـاء او لعمر الله همین کلام امام علیه‌السـلام انسان لبیب مـدرک را کفایت می‌نمایـد و بر عظمت وعیـد شـدید فـاصبر حتی يـاتی الله بـامره آگـاه می‌فرمایـد جواب عرض می‌شود گویا ماها از جملـه‌ی مـدرکین و اهل شـعور نباشـیم که وجها من الوجوه وجه اسـتدلال به حـدیث شـریف را نمی‌فهمیم بلکه مراد از حـدیث شـریف را این می‌دانیم که تـابعین دین محمـدی بعضـی گمان می‌نمودند که حضـرت موسـی بن جعفر علیه‌السـلام مهدی موعود است و برخی حضـرت ابی‌الحسن علیه‌السلام را قائم معهود می‌دانسـتند بلکه هر یک از شیعیان برای ائمه زمان خویش انتظار این فرج داشتند و از خود ائمه سؤال می‌نمودند که شمائید صاحب این امر و امیـدواریم که شـما باشـید و آن وجودات محترمه می‌فرمودند این امر بر حسب میل و اراده‌ی شـماها واقع نمی‌شود انما هو امر الله و قضاؤه فاصبر حتی یاتی الله بامره بعد از آن تصریح می‌فرمودند که مهدی موعود علیه صلوات الله الملک الودود از اولاد بلا واسـطه‌ی حضـرت عسـکری علیه‌السـلام است و اوصـاف آن جنـاب و وقـایع زمـان ظهور آن طلعت موعود را بیـان می‌فرمودنـد قال الفاضل البهائی و منها ما رواه المجلسـی علیه الرحمـة فی باب التمحیص عن حسن بن علی علیهماالسـلام انه قال لا يكون الامر الـذی تنتظرون حتی يبرأ بعضكم من بعض و يتفسل بعضكم فی وجوه بعض و حتی يلعن بعضكم بعضا و حتی يسمی بعضكم بعضا كذابين حاصل اسـتدلال این است که از آفتاب روشن‌تر است که اگر قائم موعود بر وفق مرام خلق جاهل ظاهر شود هرگز سـنت تمحیص و

ابتلا که از سنن حتمیه‌ی خداوند تبارک و تعالی است تحقق نیابد و این حوادث ممیزه که امام علیه‌السلام به مختصری از آن اشارت فرموده است ظاهر نگردد این است که بر وفق حـدیث مـذکور در همین کتاب و همین باب از جابر جعفی روایت نموده است که به حضـرت ابی‌جعفر علیه‌السـلام گفتم مـتی یکون فرجکم قـال هیهـات هیهـات لاـ یکون فرجنـا حتی تغربلوا ثم تغربلوا ثم تغربلوا حتی یذهب الکدر و یبقی الصـفو و تکرار لفظ تغربلوا در حدیث شریف سه مرتبه و تعقیب آن به لفظ ثم که دال بر تراخی است مشعر به سه امتحـان و افتتـان است در امر الله و چه نیـک تحقق یـافت چه نخست خلق به ظهور نقطه‌ی اولی عز اسـمه الاعلی ممتحن و مفتتن شدند و سپس به ظهور جمال اقدس ابهی جل ذکره الاسـمی در موقع تمحیص و افتتان واقع گشتند تا خبیث از طیب جدا شد وردی از جید امتیاز یافت پس چون به اراده‌ی حی قدیر صـریر قلم اعلی ساکت شد و نسـیم لقاء راکد و شمس جمال ابهی غارب گشت و نیز میثاق در قطب آفاق اشـراق فرمود امتحان ثالث هویدا شد و افتتان آخر نمودار گشت ید قدرت از مقاصد فاسده‌ی جمعی حسود پرده بر گرفت و مکنونـات صـدور به اراده‌ی رب غیور ظهور یـافت ثـابت از زائل پدیـد آمـد و محق از مبطل ممتاز شـد و راسـخ از متزلزل دوری جست و مضـمون حدیث شـریف کاملا ظاهر و متحقق گشت انتهی کلامه فی هذا المقام جواب عرض می‌شود جناب میرزا ابوالفضل به این درجه زحمت و مرارت در توجیه متحمل می‌شونـد نزد ارباب بصارت بی ثمر خواهد ماند زیرا که از توجهات حجت زمـان در احادیث شـریفه الفاظی ذکر شـده که رفع این شـبهات از مضـمون اصل حـدیث می‌شود بـدون تکلف می‌فرمایـد لا یکون الامـر الـذی ینتظرون حـتی یبرأ و بالصـراحهٔ مسـتفاد می‌شود که این امتحـان قبـل از ظهور حجت زمـان است نه بعـد از ادعـاء شخصی و کشته شدن و دعوی دیگری و در گذشتن و امری را که خلق انتظار دارند ظهور حضرت حجهٔ الله است نه تصدیق و انکار پس مراد از این امتحانـات و اختبارات امتحان قبل از زمان ظهور است که عالم پر از ظلم و جور و خلایق اختیار به متابعت شـرع انور یا عدم انقیاد می‌شوند و تمیز الخبیث من الطیب و تکرار لفظ [صـفحه ۵۰] تغربلوا اگر برای هر ظهوری بود مناسب این بود که برای تغربلؤا آخر نیز یک ظهوری بعد از جمال ابهی معین نمایند یا بر وفق مقصودشان حدیث شـریف را تاویل کرده باشند و ناتمام نماند و به مقصود نائل گردند

استدلال به آیات قرآن

اشاره

قال الفاضل البهائی و منها ما رواه المجلسی علیه ا لرحمهٔ ایضا فی البحار فی باب خصائص القائم علیه‌السلام عن ابان بن تغلب انه قال سمعت ابا عبدالله علیه‌السـلام یقول اذا ظهرت رایهٔ الحق لعنها اهل الشرق و الغرب و منها ما ورد فی هذا الکتاب و هذا الباب ایضا عن منصور بن حازم عن ابی عبدالله علیه‌السـلام اذا رفعت رایهٔ الحق لعنها اهل الشـرق و الغرب جواب عرض می‌شود کاش جناب مستدل تتمه‌ی حـدیث را که حضـرت ابی عبـدالله علیه‌السـلام فرمودنـد نقل می‌کردند تا مقصود از حدیث معلوم و سـبب سب و لعن مفهوم شـود می‌فرمایـد ای ابـان می‌دانی چرا مردم لعنت می‌نماینـد رایت حـق را عرض کرد نه یـا مولاـی فرمود خلاـیق پیش از خروج آن حضـرت از بنی هاشم به پاره ای شـدتها و اذیتها دچار می‌شونـد و بر طبق این حـدیث در ذیل حدیث منصور می‌فرماید می‌دانی چرا لعنت رایت حق می‌نمایند عرض کرد نه فرمود به جهت شدتها و اذیتها که از بنی هاشم می‌بینند و شاید افتتاح اذیتها که از بنی هاشم به مردم می‌رسـد آغاز دعوی نقطه‌ی اولی باشـد که این قـدر مفاسد بر آن ترتب یافت و الله اعلم بالصواب قال الفاضل البهائی و اگر جناب شـیخ به علاماتی که ائمه‌ی هدی علیهم اطیب التحیهٔ و الثناء در اوصاف مؤمنین و اصحاب قائم بیان فرموده‌اند رجوع نمایند بر صدق عرایض من شـهادت خواهند داد و خود را از جمیع اوهام مضـله‌ی غافلین فارغ و آزاد خواهند ساخت مثلا در حدیث علی بن مهزیار که در ضـمن احادیث وارده‌ی در تعیین محل ظهور در فضل کیفیت اسـتدلال به احادیث بـدان اشارت رفت در بیان اوصاف

اصحاب مهدی موعود چنین می‌فرماید هم معشر یطلعون بمخائل الذلهٔ و الاستکانهٔ و هم عندالله بررهٔ اعزاء یبرزون بانفس مختلهٔ محتاجهٔ و هم اهل القناعهٔ و الاعتصام استنبطوا الدین فوازروه علی مجاهدهٔ الاضداد خصهم الله باحتمال الضیم فی الدنیا یشملهم و اتساع العز فی دار القرار و جبلهم علی خلایق الصبر لتکون لهم العاقبهٔ الحسنی و کرامهٔ حسنی العقبی یعنی اصحاب قائم گروهی هستند که با وصف ذلت و پریشانی ظاهر می‌شوند و حال اینکه نزد خداوند از اجلاء ابرارند و اعزاء اخیار به سمت فقر و بی چیزی آشکار می گردند و حال اینکه اهل قناعتند و معتصم بحبل مصابرت دقائق دینیه را استنباط کنند و در حالت مجاهده با اضداد دین را نصرت نمایند خداوند ایشان را به تحمل شدائد دنیا مخصوص فرموده است تا وسعت عزت آخرت شامل حال ایشان شود و بر اخلاق صبر و تحمل بلایا مجبول داشته است تا حسن عاقبت و نیکی خاتمت نصیب ایشان گردد جواب عرض می‌شود حقیقت از مثل آقا میرزا ابوالفضل که ظاهرا به زیور تبحر در احادیث متحلی است حیف است که بر خلاف واقع فرمایشی بفرمایند و در کتاب مطبوع مرقوم دارند که اهل بصارت بر عدم ربط ایشان به مذاق اخبار یا تعمد به کذب حمل نمایند این فقرات از تتمه‌ی وصایای حضرت عسکری علیه‌السلام است که به پسر خود حضرت بقیهٔ الله عجل الله فرجه می‌فرماید و صریح است در اینکه این اوصاف از منتظرین زمان ظهور پسر بلا واسطه‌ی آن جناب است در غیبت کبری زیرا که پس از صدور این فرمایشات و بیان این فقرات که در مقام دلداری و توصیه‌ی به صبر و سکون تقریر می‌فرماید آن حضرت را بشارت می‌دهد که بعد از وقوع این وقایع می‌بینم خلایق را که در حطیم و زمزم با تو بیعت می کنند و شرحی می‌فرماید تا آنجا که تحنق کل عدو و تنصر کل ولی فلا یبقی علی وجه الارض جبار قاسط و لا جاحد غامط و لا شان مبغض و لا معاند کاشح ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره این است آنچه به نظر می‌رسد در معنی و مراد از حدیث قال الفاضل البهائی و این احادیث مذکوره [صفحه ۵۱] کل مؤید است به تصدیق کتاب مجید و قرآن حمید به خلاف آنچه دیگران گمان کرده‌اند و ابدا شاهدی در کتاب بر وفق عقائد موهومه‌ی خود ندارند زیرا که حق جل جلاله در قرآن شریف تصریح فرموده است که رجع مانند بدو باشد و سنت الهیه در ارسال رسل و تشریع شرایع تغییر نپذیرد چنانکه در سوره‌ی اعراف می‌فرماید کما بدأکم تعودون فریقا هدی و فریقا حق علیهم الضلالهٔ انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله و یحسبون انهم مهتدون حاصل استدلال به آیه‌ی مبارکه این است که چنانچه بد تشریع و ایجاد دیانت ذوات شما شد عود و رجعت نیز بدان گونه باشد که گروهی هدایت یابند و فریقی گمراه باشند زیرا که شیاطین را اولیاء و دوستان خود را اخذ نمایند و چنان گمان کنند که از اهل هدایت و رشدند و این آیه‌ی مبارکه صریح است بر اینکه در ایام رجعت نیز مانند ایام ظهور حضرت رسول مردم جاهل به علماء خود متوسل شوند و شیاطین انس را که همواره راهزن و گمراه کننده خلق بودند دوستان و خیرخواه خود شمارند و از ایمان و اذعان به مظهر امر الله اعراض کنند و در عین گمراهی و ضلالت خود را مؤمن و مهتدی محسوب دارند انتهی

جواب

عرض می‌شود پر واضح است که مراد از آیه‌ی مبارکه این است که هر قسم در بدو امر عمل نمودید مجازات آن در روز قیامت همان قسم خواهد دید القمی عن الباقر علیه‌السلام فی هذه الایهٔ خلقهم حین خلقهم مؤمنا و کافرا و شقیا و سعیدا و کذلک یعودون یوم القیمهٔ مهتد و ضال فریقا هدی بان وفقهم للایمان و فریقا حق علیهم الضلالهٔ ای الخذلان اذ لم یقبلوا الهدی فضلوا انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله ای اطاعوهم فیما امروهم به و یحسبون انهم مهتدون القمی و کانه من تمام الحدیث السابق و هم القدریهٔ الذین یقولون لا قدر و یزعمون انهم قادرون علی الهدی و الضلال و ذلک الیهم ان شاؤا اهتدو و ان شاؤا ضلوا و هم مجوس هذه الامهٔ و کذب اعداء الله المشیته و القدرهٔ لله کما بدأکم تعودون من خلقه شقیا یوم خلقه کذلک یعود الیه شقیا و من خلقه سعیدا یوم خلقه کذلک یعود الیه سعیدا قال رسول الله صلی الله علیه و آله الشقی شقی فی بطن امه و السعید من سعد فی بطن امه و فی العلل عنه علیه‌السلام انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله یعنی ائمهٔ دون ائمهٔ الخلق ملاحظه فرمائید ظاهر از تعودون عود در آخرت و

قیامت است یا زمان رجعت علاوه زمان ظهور نقطه‌ی اولی به عقیده‌ی جناب مستدل زمان رجعت نیست بلکه به اعتقاد این طائفه ضاله باب مهدی موعود و قائم منتظر است که در شیراز متولد گردید و ظاهر از رجعت این است که یک دفعه در این عالم نشو و نما نموده و از دنیا رحلت کرده ثانیا عود نموده است هر گاه خودشان این عقیده را درباره‌ی نقطه اولی دارند که دفعه‌ی دیگر متولد شده و رحلت نموده و ثانیا عود نموده بفرمایند ولی حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء هر گاه این مطلب را در ماده‌ی مدعی این ظهور دعاء می‌فرمایند صراحهٔ مرقوم دارند تا ایرادات دیگر که بر آن مرتبت و متفرع می‌شود عرضه داریم قال المستدل البهائی گمان نفرمائی که با وجود ظهور مقاصد الهیه از این آیات مبارکه این عبد بدون مستند آن را بر حوادث ایام ظهور قائم موعود و معارضه‌ی خلق با آن طلعت محمود تفسیر می‌نماید اگر در فصل رجعت از مجلد غیبت بحار رجوع نمائی ملاحظه خواهی نمود که ائمه هدی سلام الله علیهم خود این آیات را بر ظهور آن حضرت تفسیر فرموده‌اند چنانکه در همین باب روایت نموده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر منبر کوفه فرمود اعلموا ان الارض لا تخلو من حجهٔ لله و لکن الله سیعمی خلقه منها بظلمهم و جورهم و اسرافهم علی انفسهم ولو خلت الارض ساعهٔ واحدهٔ من حجهٔ لله لساخت باهلها ولکن الحجهٔ یعرف الناس و هم لا یعرفونه کما کان یوسف یعرف الناس و هم له منکرون ثم تلا یا حسرهٔ علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزون

استدلال به آیه ای از سوره حجر

اشاره

باز جناب مستدل می‌فرماید و بر وفق آیه‌ی مذکوره نیز در سوره‌ی حجر [صفحه ۵۲] فرموده است و ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزون کذلک نسلکه فی قلوب المجرمین لا یؤمنون به و قد خلت سنهٔ الاولین و کذلک آیه مبارکه‌ی ما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه و هم یلعبون بعد از ترجمه‌ی ظاهریه‌ی آیات می‌فرمایند و بالجمله چون آیات مذکوره‌ی در قرآن مجید نزول یافت لهذا حضرت خاتم انبیاء اخبار فرمود که آنچه از امم سابقه ظهور یافت از امت اسلام نیز ظهور یابد و دین الهی در رجع مانند بدؤ بقلت اهل و غربت مبتلا گردد چنانکه مجلسی علیه الرحمهٔ در باب سیر و اخلاق قائم از غیبت بحار از ابی‌بصیر روایت نموده است قال قلت لابی عبدالله علیه‌السلام اخبرنی عن قول امیرالمؤمنین ان الاسلام بدا غریبا و سیعود غریبا کما بدا فطوبی للغرباء فقال یا ابا محمد اذا قام القائم علیه‌السلام استأنف دعاء جدیدا کما دعا رسول الله صلی الله علیه و آله تا آنجا که می‌فرماید و این حدیث الاسلام بدأ غریبا و سیعود غریبا کما بدأ غریبا فطوبی للغرباء و حدیث لتسلکن سنن من قبلکم شبرا فشبرا و ذراعا فذراعا از احادیث متفق علیه بین اهل تشیع و اهل تسنن است زیرا که وارد از حضرت خاتم الانبیاء و مترجم آیات مذکوره است و این گونه حدیث بین الاحادیث در رتبه‌ی اولی و محل اعتماد اولی النهی است

جواب

عرض می‌شود سبحان الله دنیا تا چه اندازه انسان بیچاره را مغرور می‌سازد که برای خوش آمد تابعین این دو ظهور به این صراحت بر خلاف حق مطلبی را اظهار نماید گویا اهالی قرن حضرت رسول صلی الله علیه و آله به محض اعلان و اظهار امر نبوت از رسول اکرم علیه صلوات الله بدون هیچ گفتگو تصدیق امر آن حضرت فرموده ذره‌ی انکار و اعتراض بر امر آن جناب ننمودند و حضرت رسول امجدا فخم برای ظهورات بعد به این درجه اظهار حسرت می‌فرمایند نه معرض برای آن حضرت بود نه مستهزی نه مکابر نه معارض بلکه فوری امر آن جناب را اطاعت نمودند و ابدا برای اهالی زمان خویش موقع اظهار حسرت برای آن حضرت نبود حقیقت شایسته‌ی مقامات جناب مستدل نیست تفوه به این مطالب واهیه بفرمایند و خود را مکابر قلمداد فرمایند بلکه آیات مذکوره

بعد از سخریه و استهزاء به حضرت خیرالبشر علیه صلوات الله الملک الاکبر نزول یافت و در مقام تسلیه و دلداری آن جناب از ساحت فیض آیت حضرت رب الارباب خطاب آمد که ای پیغمبر بر حق این قدر در استهزاء و سخریه‌ی قوم ملول و محزون مباش و چهره‌ی خود را به ناخن حسرت مخراش قوم هر پیغمبری با مقتدای خود این معامله نمودند چنانچه با جمیع پیغمبران قبل به همین میزان رفتار کردند از کدام لفظ آیه استنباط فرمودند که این حسرت صادره‌ی از آن حضرت برای ظهور نقطه‌ی اولی و یا جمال اقدس ابهی بود و به این درجه در حق ظهورات آتیه دل سوزی فرمود و حدیث شریف الاسلام ظهر غریبا و سیعود غریبا نیز برای آن جناب نافع نیست کتب اخبار مشحون است به اینکه در زمان غیبت امام زمان علیه‌السلام احکام دین مندرس و متدینین به آن دین و آئین قلیل الوجودند و عالم مملو از ظلم و جور و دین غریب می‌شود تا شمشیر حضرت حجهٔ الله عجل الله تعالی فرجه مجدد دین محمدی را ترویج و ترقی دهد و اهل شرق و غرب را به کلمه‌ی واحده استوار و یظهره علی الدین کله انشاء الله تعالی ما و مستدل درک آن زمان نموده در محضر مبارک حضرت حجهٔ الله محاجه نمائیم لیمیز الله الخبیث من الطیب علاوه خوب است از مستدل سؤال شود که بر وفق مدلول حدیث شریف که شما هم قائل به صحت آن شدید قوله علیه‌السلام اعلموا ان الارض لا تخلو من حجهٔ لله تا آخر حدیث که می‌فرماید و الا لساخت الارض باهلها چه گونه می‌توانید قائل بشوید که سید باب همان قائم موعود و همان مبارک طلعت محمود است اگر ادعاء نماید که سید باب فرزند حضرت عسکری علیه‌السلام است که یک هزار و اند سال قبل در سر من رای متولد گردید با حس اهالی زمان باب منافات دارد زیرا که ماماچه و قابله سید باب در شیراز شاید در قید حیات باشد بعلاوه با مطالب اظهاریه‌ی این طائفه [صفحه ۵۳] که نمی‌شود عمر احدی به این درجه طولانی باشد تنافی دارد و هر گاه مدعی شود که قائم موعود متولد و از دنیا رحلت فرمود و این سید باب قائم دیگری است بفرمایند در این مدت متمادیه که فرزند دلبند حضرت عسکری علیه‌السلام از دنیا رحلت فرمود تا زمان تولد میرزا علی محمد باب چرا بر طبق مدلول حضرت شریف زمین اهلش را فرو نبرد و در این زمان طولانی ارض بی حجت ماند خلاصه عرض می‌کنم برای یک مطلب نامربوط باید هزار غلط گفت تا هزار و یکی شود و هرگاه بیشتر دست و پا زنند نامربوط و غلط بیشتر می‌شود این است آنچه به نظر قاصر می‌رسد

مستدل بهایی: آیات و احادیث دلالت بر غلبه ظاهریه دارد

اشاره

قال المستدل البهائی بالجمله چون بر این مسأله اطلاع کامل یافتی که احادیث کثیره که مؤید است به آیات قرآن مجید به صراحت وارد شده است که قائم موعود به وصف مظلومیت کبری ظاهر گردد و کذلک احادیث کثیره وارد است که امر آن حضرت بر عالم غالب شود و خداوند عالم را به سبب آن حضرت از قسط و عدل مملو فرماید بعد از اینکه از ظلم و جور پر شده باشد در این صورت بر اهل علم چاره‌ی نمی‌ماند جز اینکه الفاظ غلبه و سلطنت و قدرت و امثالها را جمعا للاحادیث و تطبیقا لکتاب الله بر سلطنت و غلبه‌ی روحانیه و قدرت و احاطه‌ی دینیه حمل نمایند چه امری است ظاهر که اگر این الفاظ سلطنت و قدرت و غلبه و امثالها را بر قدرت و غلبه‌ی ظاهریه که هرگز مقبول حق و اولیاء حق نبوده است حمل نمائی بر رد احادیث کثیره که صریحه است بر مظلومیت قائم و مؤید است به آیات قرآن مجبور کردی و اگر چنانچه در کتاب مستطاب ایقان به احسن قول و ابلغ بیان تفسیر فرموده‌اند این الفاظ را بر غلبه‌ی روحانیه و احاطه‌ی دینیه که لازال سنت الهیه بوده است حمل نمائی هیچ یک از احادیث رد نشده و قاعده جمع بین الاحادیث که مسلک افاضل علماء است در تطبیق احادیث رعایت گشته و این مقدار که عرض شد من باب مجامله و توسیع نطاق ادله و تکلم به لسان قوم است که اهل ادراک دریابند که معارضین این امر اعظم از قوانین علمیه‌ی خود غافلند و از قواعد اصولیه‌ی ثابته ذاهل

جواب

عرض می‌شود خداونـد علی اعلی شاهد است که از اطلاع کامل گذشـته اسـتحضار ناقص هم نیافتیم که حضـرت حجهٔ الله عجل الله تعالی فرجه به وصف مظلومیت کبری ظاهر شونـد بلکه اخبار کثیره‌ی متضافره بر غلبه‌ی ظاهریه و اهراق دماء و فتـح ممالک و اتحاد کلمه‌ی خلایق در ظهور حضـرت حجـهٔ الله روحنا فـداه کالنار علی المنار و الشـمس فی رابعـهٔ النهار صـراحت دارد و حاشا وکلا که غلبه‌ی ظـاهریه که منتـج غلبه‌ی روحـانیه و مقـدمه‌ی ترویـج دین مبین است منظور و مقصود اولیاء خـدا نبوده است مگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله طالب فتـح و اعدام مشـرکین در غزوه‌ی بدر و غیرها نبودند یا حضـرت موسـی علیه‌السـلام مائل نبودند که سـحر سحره را باطل فرماینـد و هکـذا نهایت اینکه چون اولیاء الله اقـداماتشان برای جلب منافع و عوائد و جمع زخارف و فوائد نیست مائل به غلبه‌ی ظاهریه که مسـتتبع اعلاء کلمه‌ی حقه نباشد نیسـتند بلکه غلبه‌ی ظاهریه را طالب و مایلند برای اینکه دین حق را رواج دهند مقصود این است که مظـاهر امر الله همشـان مصـروف اعلاء کلمـهٔ الله است چه غلبه‌ی ظاهریه داشـته باشـند یا مظلوم و مقهور اعادی گـاهی به کشـته کشتن و گـاهی به کشتن است ترویج دین هر آنچه زمان اقتضا کند چنانچه جابر خدمت امام همام علیه‌السلام رسیده حضـرت فرمودند یا جابر در مقام عبودیت و بندگی و رضای بر قضاء خداوندی به چه درجه و مقام نائل شدی عرض کرد به مقامی رسیده‌ام که فقر را بر غنا و مرض را بر صحت ترجیح می‌دهم امام همام فرمودند ما چنین نیستیم و تابع اراده‌ی سنیه‌ی خداوندیم اگر خدا مرض را مقدر فرموده با کمال رضا او را خریداریم و هرگاه صحت را خواسته مشتری بازار اگر فقر را مقدر نموده طالب فقریم و هرگاه غنا را خواسته مائل به غناء ما للعبد و الاختیار این است آنچه در این مقام به نظر قاصر فاتر می‌رسد

تهمتی از مستدل بهایی به جناب شیخ الاسلام

اشاره

قال المسـتدل البهائی و مرا عجب آمد از این کلام شـیخ که در غایت جرأت [صفحه ۵۴] نوشته است که هرگز وعده غلبه‌ی تام در حق ائمه علیهم‌السـلام داده نشـده است نمی‌دانم ان جنـدنا لهم الغـالبون به چه دلیـل شامـل حـال ائمه هـدی نیست آیـا در این آیه‌ی مبارکه به صـراحت وعده‌ی غلبه تامه به جند الهی داده نشده است و یا به اعتقاد جناب شـیخ در دین اسلام جندی از ائمه هدی اقوی و اولی بوده است و یا اینکه جناب شـیخ احادیث را از آیات قرآن معتبرتر شـمرده‌اند و خود را محتاج به کتاب الهی ندانسـته‌اند و یا اینکه به خلاف اجماع علماء تمسک به احادیثی را که مخالف صریح قرآن است جایز شمرده تا آخر آنچه در ورق ۱۵۱ کتاب خود نگاشته‌اند

جواب

عرض می‌شود این نسـبتها که به جناب شـیخ الاسـلام داده‌انـد هیـچ یک به موقع نیست جناب شـیخ هم قائلنـد به اینکه ائمه هـدی از اعـاظم جنود الهیه‌انـد و هم کتاب خـدا را حجت و خود را محتاج به کتاب الهی می‌داننـد و هم احادیثی را که مخالف صـریح قرآن اسـت مطروح می‌داننـد و هیـچ فرمایشـی کـه مـوجب اتهـام و ورود این ایرادات باشـد نفرموده‌انـد جنـاب شـیخ الاسـلام بیش از این نفرموده‌اند که اگر مقام سید باب مهدویت است چرا آن جناب با اینکه می‌بایست ظاهرا و باطنا غلبه‌ی تامه داشته باشد و روی زمین را از ظلمت ظلم و کفر پـاک کنـد به این درجه مغلوب و مقهور گردیـد و بعـد از آن فرموده‌انـد که حـال قـائم موعود را بسائر ائمه هـدی قیـاس نتـوان نمـود زیرا که در احـادیث کـثیره به ائمه هـدی وعـده‌ی مظلـومیت داده شـده ولکن به قـائم علیه‌السـلام وعـده‌ی مظلومیت داده نشـده است بل به عکس ایشان در احادیث متواتره وعده‌ی غلبه‌ی تام و تسلط عام داده شده است انتهی و این کلامی

است در غـایت متانت و نهایت اسـتحکام و رزانت زیرا که شـکی نیست جنـد خداونـدی که اولیا دین اوینـد همیشه منصور و غالبند نهـایت اینکه مـدارج و مراتب نصـرت و غلبه متفـاوت ا ست و غلبه‌ی روحـانیه به ابطال حجـج خصم به کلام معجز نظام و محاجه‌ی علمیه برای تمـام انبیـاء و اولیـاء هست ولی بعضـی به حسب ظـاهر مظلوم و مقهور اعادی و کفارنـد و برخی علاوه بر غلبه‌ی روحانیه دارای نصـرت و تسلط آشـکار و صـفت مظلومیت و مقهوریت ظاهریه منافات با غلبه و منصور بودن به روحانیت نـدارد مثل وقعه‌ی طف و قتل اصـحاب حضرت سیدالشهداء و اما به حضرت بقیهٔ الله علیه‌السلام به نص کتاب مجید و اخبار متضافره‌ی صادره‌ی از ائمه علیهم‌السـلام وعده‌ی غلبه و تسـلط ظاهریه و باطنیه داده شده است که دنیا را به شمشیر پر ازعدل و داد نماید و جمیع من فی الارض را به کلمه‌ی واحده ملزم و ملتزم سازد پس حضـرت سـید الشهداء ارواحنا فداه غالب و منصور بودند اگرچه به ظاهر مظلوم و مقهور گردیدند و حضـرت حجهٔ الله غالب و قاهر خواهند بود با شمشـیر آشـکار و ظاهر و اینکه جناب شـیخ الاسلام در جواب مناظر بهائی در مقـام شـرح و معنی آیه‌ی مبارکه‌ی و ان جنـدنا لهم الغالبون بر نیامده‌انـد از باب عجز از جواب نبوده بلکه ایرادات مناظر بهائی را قابل جواب و مناظر را لایق خطاب ندیده‌اند

تهمتی دیگر بر شیخ الاسلام

اشاره

قال المستدل البهائی و اعجب از کل این است که جناب شیخ مدعی ورود اخبار کثیره‌ی متواتر شده‌اند و این عبد متحیر است که در این مقـام چه گویـد و چه نویسـد که تبین حقیقت حـال گردد و سـبب رنجش ایشان نشود چه اگر گویـد جناب شـیخ معنی حـدیث متـواتر را نفهمیده‌انـد کـه چنیـن ادعـاء بی اصـلی نموده‌انـد البتـه مـوجب رنجش خواهـد شـد و اگر بگویـد معنی حـدیث متـواتر را فهمیده‌انـد و مع ذلک چنین ادعائی کرده‌انـد بایـد نسـبت مغالطه و کـذب به ایشان دهد و این نیز مخالف شان کتابت است و آداب صحافت لهذا چاره‌ی نیست جز اینکه در این مقام معنی حدیث متواتر را واضح داریم و حکم جناب شـیخ را به ارباب علم و انصاف واگـذاریم انتهی و بعـد از این فقرات دو جزو از کتاب را به معنی حـدیث متواتر مملو فرموده است و چنان گمان فرموده‌اند که امت مرحومه از خبر متواتر و معنی آن آگاه نیسـتند و به عون الله تعالی از مثل جناب شیخ الاسلام که از علما بزرگند گذشته ادنی طلاب از اهالی اسـلام معنی حدیث متواتر را می‌دانند و چون معین و مبرهن است. مقام ذکر آن در این مختصر نیست فلیطلب [صفحه ۵۵] فی مظانها

جواب

مع ذلک این بنـده ذلیل در مقام توضـیح عرض می‌نمایـد که نصوص کثیره‌ی متضافره از مصـدر عظمت حضـرت رسالت و خانـدان امـامت از جنـاب ولایت ماب الی حضـرت امام حسن عسـکری بر وجود حضـرت بقیـهٔ الله و تعیین اینکه پسـر بلا واسطه‌ی حضـرت عسـکری است شـرف صـدور یـافته که بعـد از ملاحظه‌ی آنها و اخبار جماعت کثیره از کسانی که در غیبت صـغری بلکه در غیبت کبری درک حضور مبارک نموده‌انـد و توقیعات مبارکه‌ی صادره‌ی از ناحیه‌ی مقـدسه مشـتمله بر خبر وفات علی بن محمد سـیمری در روز معین و اخبار قمیین که از ناحیه‌ی مقدسه خبر می‌دادند که هدایای مرسله چند کیسه است و چه قسم سکه در آن است کدام خالص و کدام مغشوش است حلال و حرام آن کدام است و اخبار نواب اربعه در غیبت صـغری تواتر معنوی برای ماها حاصل اسـت بر وجـود حضـرت م ح م د بن الحسن و این علم کمـتر از علم به وجود مکه و مـدینه و شـجاعت حضـرت امیرالـامرهٔ وجود حـاتم و وجود حضـرت آدم نیست بلکه به سر حد ضرورت رسیده است خلاصه اینکه علاوه بر تواتر لفظی لااقل تواتر معنوی حاصل است و

معنی تواتر معنوی این است اذا تکثرت الاخبار فی الوقایع و اختلفت لکن اشتمل کل منها علی معنی مشترک بالتضمن اولالتزام و حصل العلم بذلک القدر المشترک به سبب کثرة الاخبار فیسمی ذلک متواترا بالمعنی مثل شجاعة علی علیه‌السلام وجود حاتم بالجمله تواتر لفظی و معنوی بحمد الله تعالی بر وجود مبارک حضرت حجة الله م ح م د بن الحسن علیهماالسلام و حیات آن بزرگوار الی الان و ظهور خروج بسیف و غلبه‌ی ظاهریه و باطنیه و تجدید احکام مندرسه‌ی معطله و قضاء و حکم جدید در وقایع بدون مطالبه برهان و بینه و آوردن قرآن محفوظ نزد حضرت سید الاوصیاء علیه اکمل الثناء یوم الظهور و اتصال دولت محمدیه صلی الله علیه و آله به قیامت کبری اظهر من الشمس و ابین من الامس بلکه کالنار علی المنار است بعد از این اگر کسی به پاره‌ی تاویلات و تسویلات و تفسیر قرآن محمدی به رأی که به این درجه مذموم است باز به ظهور صاحب شریعتی که راسخ دین محمدی باشد معتقد باشد که آمده یا خواهد آمد چاره‌ی نداریم جز اینکه بگوئیم لکم دینکم ولی دین زیرا که نصوص امامیه از رسول خدا و ائمه هدی بر اینکه مهدی موعود امام دوازدهم حضرت م ح م د بن الحسن العسکری است زیاده از آن است که بتوان احصاء کرد و ذکر تمام موجب تطویل است و بحمد الله تعالی در بسیاری از کتب احادیث عربیه و فارسیه موجود است خصوص مجلد نهم بحار و ترجمه‌ی آن از فاضل آقا رضا بن ملا محمد نصیر بن ملا عبدالله بن العالم الجلیل ملا محمد تقی مجلسی و جلد سیزدهم بحار و ترجمه‌ی آن و ما به ذکر بعضی از آن اقدام می‌نمائیم اول سلیم بن قیس از اصحاب امیرمؤمنان در کتاب خود که شیخ نعمانی در غیبت خود می‌گوید که خلافی نیست در میان حمله‌ی علم شیعه که آن کتاب اصلی است از اصول که روایت کرده آن را اهل علم و حمله‌ی حدیث اهل بیت علیهم‌السلام و اقدم آنها و از اصولی است که شیعه به آن رجوع می‌کنند و بر آن اعتماد می‌نمایند که از خود آن جناب شنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در بیان ذکر اولی الامر که تو یا علی اول ایشانی آنگاه شمردند تا امام حسن عسکری علیه‌السلام پس فرمود آنگاه پسر او حجت قائم خاتم اوصیا من و خلفاء من و منتقم از اعداء من که پر می‌کند زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده از جور و ظلم دوم در همان کتاب روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من هستم به مؤمنین اولی از نفوس خودشان تا آنجا که می‌فرماید با من در جنت عدن دوازده تنند اول ایشان علی بن ابی‌طالب و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین علیهم‌السلام آنگاه جمله‌ی از اوصاف ایشان را از عصمت و تبلیغ و هدایت و غیران بیان فرمود سیم در همان کتاب روایت کرده از آن جناب که فرمود ای سلیم من و اوصیاء من که یازده مردند از فرزندان من بعد بیاناتی فرموده دست علی بن الحسین علیهماالسلام را گرفت و آن جناب شیر می‌خورده آنگاه هشت نفر از فرزندان او هر یک بعد از دیگری شمرد تا اینکه فرمود این دوازده تن [صفحه ۵۶] اوصیاء شد چهارم از حسن بن محبوب از علی بن رئاب که گفت حدیث کرد مرا ابی عبدالله علیه‌السلام حدیث طولانی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام و در آخر آن حضرت جمله‌ی از تن آخرالزمان را بیان فرمود تا خروج دجال پس فرمود آنگاه ظاهر می‌شود امیر امره و قاتل کفره سلطان مامول که متحیر است در غیبت او عقول و او نهم از فرزندان تست یا حسین علیه‌السلام ظاهر می‌شود بین رکنین و غالب می‌شود بر ثقلین پنجم روایت کرده از ابن ابی‌عمیر از حماد بن عیسی از ابی‌شعبه حلبی از ابی عبدالله علیه‌السلام از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از عمش حسن بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام که گفت پرسیدم از جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله از امامان که بعد از آن جناب خواهند بود پس فرمود که امامان بعد از من به عدد نقباء بنی‌اسرائیلی دوازده تند تا آخر حدیث ششم از صفوان بن یحیی از ابی‌ایوب ابرهیم بن ابی‌زیاد خزاز از ابی‌حمزه‌ی ثمالی از ابی‌خالد که او گفت داخل شدم به منزل مولای خود حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام و بر دست آن حضرت صحیفه دیدم که بر آن می‌نگریست و سخت می گریست گفتم پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند رسول خدا چیست این صحیفه حضرت فرمود که این نسخه لوحی است که خدای تعالی به رسول خود به هدیه فرستاد آن لوحی که در آن بود نام خدای تعالی و نام رسول او نام امیرالمؤمنین و نام عمم حسن بن علی و نام پدرم و نام من و نام فرزندم محمد باقر و نام فرزند او جعفر صادق و نام فرزند او موسی کاظم و نام فرزند او علی رضا و نام فرزند او محمد تقی و فرزند او علی نقی و فرزند او

حسن عسکری زکی و فرزنـد او حجـهٔ الله و قائم به امر الله و منتقم از اعـداء الله آنکه غائب شود غائب شـدنی دراز بعـد از آن ظاهر شود و پر کنـد زمین را از عـدل و داد همچنان که پر شده از ستم و بیداد هفتم روایت کرده از محمد بن سـنان از مفضل بن عمر از جابر بن یزید جعفی از سعید بن مسیب از عبدالرحمن بن سـمرهٔ که او گفت پیغمبر خدا فرمود که چون آفرید حضرت ملک جلیل حضـرت ابرهیم خلیل علیه‌السـلام را حجاب از پیش نظر آن جناب برداشت در جنب عرش مجید نوری دید پرسید بار خدایا این نور چیست خداونـد فرمـود این نـور برگزیـده‌ی من است از خلق من و دیـد نوری در جنب او پس گفت بـار خـدایا چیست این نور حق تعـالی فرمـود که آن ناصـر دین من علی است و در جنب آن دو نـور سه نـور به نظر مبـارک درآورد پرسـید که این نورهـا چیسـت خطاب رسـید که آن نور فاطمه دختر محمد و حسن و حسـین است که دو فرزند او و دو فرزند علی بن ابی‌طالب می‌باشند گفت ای خداوند من نه نور می‌بینم که در دوران پنج نور درآمدند ندا رسید که آن نور علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسـی بن جعفر و علی بن موسـی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجهٔ بن الحسن است آنکه ظاهر شود بعد از غائب شدن از شیعه و دوستانش ابراهیم گفت ای خداوند من نورهای بسیار می‌بینم که دور ایشان را فرو گرفته‌اند که نمی‌شمارد آن انوار را مگر تو یعنی به غیر از تو که خداونـد عالمیـانی کسـی قـادر بر شـمردن آن نورهای بسـیار نیست آن نورها چیست حق تعالی فرمود که آن نورهـای شیعیان ایشـان است و شـیعیان علی بن ابی‌طـالب که امیرالمؤمنین است الی آخر الحـدیث هشـتم و نیز روایت کرده از عبـدالرحمن بن ابی‌نجران از عـاصم بن حمیـد از ابی‌حمزه‌ی ثمـالی که او گفت پیغمـبر صـلی الله علیه و آله فرمود چون مرا عروج به آسـمانها فرمودنـد به سـدرهٔ المنتهی رسـیدم خطـاب از حضـرت رب الاربـاب رسـید که یـا محمـد گفتم لبیـک لبیک ای پروردگار من خداوند تعالی فرمود که ما هیچ پیغمبری به دنیا نفرسـتادیم که منقضی شود روزگار نبوت او الا آنکه به پای داشت به امر دعـوت و به جـای خـود گـذاشت برای هـدایت امت بعـد از خود وصـی خود را و به جهت نگاهبـانی شـریعت حجـتی را پس ما گردانیـدیم علی بن ابی‌طالب را خلیفه‌ی تو و امام امت تو پس حسن را یعنی مقرر گردانیـدیم که بعد از علی خلیفه‌ی تو و امام امت تو حسن باشد و بعد از او حسین و بعد از او علی بن الحسین و بعد از او محمد بن علی و بعد از او جعفر بن محمد و بعد از او موسی بن جعفر و بعد از او علی بن موسی و بعد از او محمد بن علی و بعد از او علی بن محمد و بعد از او حسن بن علی و بعد از او حجت پسـر حسن یا محمد سـر بالا کن چون سر بر آوردم [صفحه ۵۷] انوارعلی و حسن و حسـین را و نه تن از فرزندان حسـین را دیدم و حجت یعنی حضـرت صاحب الزمان علیه‌السـلام در میان ایشان می‌درخشـید که گویا کوکب درخشـنده بود پس خداونـد فرمود که اینها خلیفه‌ها و حجتهای منند در زمین و خلیفه‌ها و اوصیاء تواند بعد از تو پس خوشا حال کسـی که دوست دارد ایشان را و وای بر آن کس که دشمن دارد ایشان را نهم حکایت نعثل یهودی است که خدمت حضرت خاتم الانبیاء رسیده سؤالاتی از آن جناب نمود و جواب شـنید تا آنجا که عرض کرد یا محمد خبر ده مرا که وصی تو کیست زیرا که هیچ پیغمبری نبوده الا آنکه او را وصیی بوده و پیغمبر ما موسـی وصـیت کرد به یوشع بن نون آن حضـرت فرمود بلی خبر دهم تو را به درستی که وصی و خلیفه‌ی من بعد از من علی بن ابی‌طالب است و بعد از او دو سـبط من حسن و حسـین و به وصایت از پی حسـین در می‌آید نه تن از صـلب حسین که ائمه ابرار و امامـان نیکوکارنـد نعثـل گفت نـام کن ایشـان را یعنی به نـام ایشـان را ذکر کن برای من یا محمـد حضـرت فرمود بلی چون حسـین درگـذرد پسـر او علی وصـی و خلیفه باشـد و چون مـدت خلافت و وصایت علی به نهایت رسد پسـر او محمد و چون مدت وصایت محمد تمام شود پسـر او جعفر و چون مدت وصایت جعفر گذرد پسـر او موسـی و بعد از او پسـر او علی و بعد از او پسـر او محمد و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او حسن و بعد از او پسر او حجهٔ بن الحسن آنها دوازده امامند به عدد نقباء بنی‌اسرائیل تا آخر حدیث دهم روایت کرده از فضاله بن ایوب از ابان بن عثمان از محمد بن مسـلم از ابوجعفر علیه‌السلام که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین علیه‌السـلام که من اولایم به مؤمنان از نفسـهای ایشان بعـد از آن تو یا علی و به همین عبارت یک یک ائمه‌ی اطهار را شمرد تا حضرت عسکری علیهم‌السلام فرمود بعد از آن حجهٔ بن الحسن آنکه منتهی می‌شود به او خلافت و وصیات

و غائب خواهـد شد مدتی دراز بعد از آن ظاهر خواهد شد و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد آن چنان که پر شده باشد از ظلم و جور و الحمـد لله یازدهم و نیز روایت کرده ازعلی بن حکم از سیـف بن عنیرهٔ از علقمهٔ بن محمد بن خضـرمی از حضـرت صادق علیه السلام که فرمود ائمه دوازده اند گفتم ای فرزند رسول خدا پس نامهای ایشان را از برای من ذکر کن که پدر و مادرم فدای تو باد فرمود از گذشتگان علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی صلوات الله علیهم اجمعین و بعد از او من گفتم بعد از تو ای فرزند رسول خدا فرمود که من وصـیت کردم به فرزند موسی و او امام است بعد از من گفتم کیست امام بعد از موسـی فرمود پسـراش علی که او را رضا گویند دفن می شود در زمین غربت از خراسان بعد از او پسـر او محمد بعد از او پسـر او علی و بعد از او پسـر او حسن و بعد از او پسـر او مهدی صـلوات الله علیهم و او چون خروج نماید جمع شوند نزد او سیصد و سیزده تن به عدد مردان بدر و چون زمان خروجش رسد او را شمشیری است در غلاف از غلاف بیرون آید پس ندا کند او را که ای ولی خدا برخیز و بکش دشـمنان خدا را دوازدهم:و نیز روایت کرده از محمد بن حسن واسطی از زفربن هذیل از سلیمان بن مهران اعش از مورق از جابر بن عبدالله انصاری که او گفت داخل شد مردی از یهود به مجلس حضـرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که جندل نام داشت و پـدرش جنـادهٔ و از یهود خیبر بود پس گفت یا محمـد خبر ده ما را از آنکه خـدای را نیست و از آنچه نزد خـدا نیست و از آنچه نمی‌داند آن را خدا حضرت فرمود آنکه نیست خدای را شریک است و آنچه نیست نزد خدا ظلم است و آنچه نمی‌داند آن را خداوند آن قول گروه شـما یهودیان است که می گوئید عزیر پسر خدا است و الله که خدا کسی را فرزند خود نمی‌داند جندل گفت اشـهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله حقا بعـد از آن گفت ای رسول خدا من در خواب موسـی بن عمران را دیدم که با من گفت ای جنـدل به دست محمـد مسـلمان شو و به اوصـیاء او بگرو و تمسـک نمـای به ایشـان و بیزاری جوی از بـد کیشـان چون خـداوند عالمیان مرا توفیق داد و به خـدمتت رسانیـد و شـرف اسـلام روزیم گردانید مرا بر حال اوصـیاء خود آگاه گردان تا متمسک شوم به ایشـان آن حضـرت فرمود که ای جنـدل اوصـیاء من به عـدد نقبـاء بنی‌اسـرائیلند جنـدل گفت په په در توریـهٔ یافتم نقباء بنی‌اسـرائیل دوازده تن بودند آن حضرت فرمود بلی امامان که اوصیاء منند بعد از من منحصرند در دوازده تن جندل گفت همه‌ی ایشان در یک زمان خواهنـد بود آن جناب فرمود همه در یک زمان نخواهنـد بود بلکه یکی بعد از یکی به امر امامت و وصایت قیام خواهند نمود تو درک نخواهی کرد مگر به خـدمت سه تن از ایشـان جنـدل گفت پس اسـامی ایشان را از برای من ذکر فرما فرمود تو در خواهی یافت سـید اوصـیاء و وارث علم انبیاء و پـدر ائمه اتقیاء علی بن ابی‌طالب را بعد از من پس از آن دو فرزند او حسن و حسـین را پس تمسک نمای به ایشان و فریفته نکند تو را جهل جاهلان و چون هنگام ولادت فرزند من علی بن الحسین علیهماالسلام باشد که سید و سرور عابدان است حکم خدا بر تو وارد و اجل تو [صفحه ۵۸] در رسد و آخرین زاد تو از دنیا یک جرعه‌ی شیر باشد که خواهی نوشـید آن را جندل گفت ای رسول خدا چیست نامهای اوصـیاء تو که بعد از علی بن الحسـین امامند برای مسـلمین پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چون منقضـی شود مدت امامت و وصایت علی بن الحسـین قائم گردد به امر امامت پسـر او محمد که او را باقر لقب باشد و بعد از او پسـر او جعفر که ملقب به صادق است و بعد از او پسـر او موسـی ملقب به کاظم و بعد از او پسر او علی که او را رضا گوینـد و بعد از او پسـر او محمد که او را تقی خوانند و بعد از او پسـر او علی که او را نقی گویند و بعد از او پسـر او حسـن ملقب به زکی بعـد از آن غـائب گردد از مردمـان امـامی از ایشان جنـدل گفت ای رسول خـدا حسن از ایشان غائب گردد فرمود نه ولیکن پسـر او حجت غـائب گردد غیبـتی طولانـی جنـدل گفت نـام او چه باشـد رسول خـدا فرمود که نـام برده نشود تـا زمـانی که خداوند او را ظاهر سازد جندل گفت به تحقیق که بشارت داد ما را موسـی علیه‌السلام به تو و اوصیاء تو که از ذریه تواند بعد از آن تلاوت فرمود رسول خـدا این آیه را وعـد الله الـذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیسـتخلفنهم فی الارض کما اسـتخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الـذی ارتضـی و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا تا آخر حدیث و بیست و هشت حدیث دیگر قریب به همین مضـامین که اسـماء اوصـیا آن بزرگوار به اسم معین شـده در کتب اخبار ثبت است و صاحب نجم ثاقب تمام چهل حـدیث را نقل و

ضبط فرموده است و در بحار اخبار کثیره متضافره به این مضامین مسطور است خلاصه اینکه مجال انکار برای معارض باقی نیست فله الحمد ظاهرا و باطنا اولا و آخرا و السلام علی من ابتع الهدی

استدلال فاضل بهائی به غلبه معنوی باب و نقد کلام شیخ الاسلام

اشاره

قال المستدل البهائی و نیز شیخ در رساله‌ی اولی نوشته است و اگر مقصود از غلبه چنانکه در این کتاب ایقان اشاره می‌رود غلبه‌ی باطنی و معنوی باشد که به استعداد اکوان و ازمان و تجدید خلق به ظهور آید در این صورت می گوئیم که ما این نوع غلبه را در ادیان و مذاهب باطله هم می‌بینیم که مؤسسان آنها اگرچه در عصر خودشان ظاهرا مغلوب و منکوب و مقهور گشتند ولی دین و مذهب ایشان به توالی ایام و تلاحق ازمان رواج و ترقی یافت و سالهای سال باقی ماند چنانکه این مراتب نزد ارباب علم و تاریخ معلوم است و کذا فدا کردن تابعان سید باب اموال و جان خود را در راه او و صبر و استقامت خود سید هم دلیل حقیقت او نمی گردد زیرا که به شهادت کل تاریخ ما می‌بینیم که انسان به عقیده‌ی راسخه‌ی خود اگرچه در حقیقت آن عقیده باطل و بی معنی محض باشد مال و اولاد و جان خود را نه اینکه در راه انسان کامل حتی در راه حجر و شجر که مصنوع خودش است فدا کرده‌اند و علاوه اگر این دلیل درست و مقبول باشد ما می‌توانیم بگوئیم که ای خلائق چرا تفکر نمی‌نمائید در این که تابعان معاویه و یزید و امثالهما چه قدر مالها و جانها و اولادها در راه حقیت و حقانیت حرف ایشان صرف و تلف کردند آن قدر نفوس مگر ممکن است که راه ضلالت و جهالت گیرند اگر گفته شود آن محض هواء نفس و طمع مال و جاه و جلال ناشی و واقع شده ما هم می گوئیم از کجا معلوم است که این هم از آن لحاظها عزی و بری است واضح تر از این بگویم اگر از جانب بت پرستان کسی به نداء عام ما را مخاطب کرده بگوید که ای ملت اسلام و ای ملت نصاری و ای ملت یهود و ای صاحبان مذاهب مختلفه چرا راه ضلالت گرفته‌اید و چرا به راه مستقیم حقانیت سالك نمی‌شوید مگر نمی‌بینید که امروز چه قدر عبده‌ی اوثان روی زمین را گرفته است و نمی‌دانید که هیچ یك از ملت شما در قوت و کثرت و تعداد نفوس با ما برابری نتواند نکند چنانچه حالا در خود ارض چین چهارصد ملیون نفوس داریم این نیست مگر به قوه‌ی همان غلبه‌ی تام باطنی و تسلط عام معنوی که در نفس نفیس مؤسس ما بود که حقانیت کلمات او روز به روز در قلوب تاثیر و نفوذ کرده تا به این درجه رسیده پس اگر مقصود از غلبه و سلطنت غلبه و تسلط معنوی باشد که به مرور ایام و تجدد خلق و ازمان به ظهور آید حقیت دیانت اوثان [صفحه ۵۹] لازم آید و الحال ان بطلان هذا الدین اظهر من الشمس و ابین من الامس است و علاوه از اینها در اعصار پیشین مقام و رتبه‌ی مهدویت را بسیار کس ادعاء کرده و هر یك را در عصر خود تابعان بسیار معتقد گشته جان نثاری کرده‌اند و عاقبت هر یك از ایشان مانند سید باب مغلوب و مقتول شده است چنانکه تفصیل آن در تاریخ ابن‌خلدون و غیره مذکور است پس با کدام دلیل و برهان معلوم است که ادعایشان کذب و ادعاء این صدق است انتهی کلام الشیخ فی رسالته الاولی باز جناب فاضل بهائی عافاه الله کلامی از جناب شیخ که در رساله‌ی ثانیه مرقوم داشته‌اند بیان می‌نماید و هذا کلام الشیخ فی رسالته الثانیة بنده می گویم که در عالم وجود و امکان انواع و اقسام عقائد دین و مذهبی دارد که معتقدین هر یك از آنها بنابر اینکه آن عقیده به قلب او رسوخ کرده و استحکام یافته است در هر زمان و مکان به قوت ایمان و اذعان خود مقتضیات آن عقیده را به عمل آورده در مدافعه و یا محافظت آن دین و یا متقربا به معبودی که در دین او اتخاذ شده است همیشه مال و جان و اولاد خودشان را بلا مضایقه صرف کرده‌اند مثلا رجوع فرمایند به تاریخ عمومی دنیا و دین و آئین بت پرستان را بخوانند خواهند دید که هیکل‌ها و تمثالها ساخته و آنها را در روز جزاء شفعاء ساخته علاوه از سجده و تعظیم و قرابین حیوانی نور دیده‌گان خوردسال خودشان را نیز در پیش روی هیاکل جامده و تماثیل صامته که مصنوع خودشان است فدا و

قربـان کرده‌انـد و حتی تـا به زمـان قریب در ملـک ختـا در آن روزی که بت بزرگ را در ارابه بزرگ و سـنگین بطنطنه و اجلال از معبـدی به معبـدی دیگر می‌آورنـد در آن روز از موقنین ایشان چند نفری یافت می‌شد که بر سـر راه ایسـتاده محاذی چرخ آهنین و سنگین آن خوابیـده جـان عزیز خود را در راه معبود باطـل خود فـدا می‌کرد پس اگر فـدا کردن جان دلیل حقیت دین باشـد در آن وقت حقیت دین بت پرستان لازم آیـد مختصـر جمیع جـدال و قتال دینی و مذهبی که در دنیا وقوع یافته منبعث از عقیده‌ی راسـخه بوده که هر یـک از معتقـدین بنابر زعم خود خود را حق و طرف مقابل را ناحق شـمرده ادعا خود را به بـذل جان و مال و اولاد فعلا هم آشـکار کرده‌انـد ولکن از این فـداکاری حقیت این و یا آن اصـلا ثابت نمی‌شود چون که اعمال هر فرقه‌ی مماثل اعمال دیگری است اگر عمـل یکی باعث حقیت باشـد عمل دیگری هم خواهـد بود پس حرفی که هست در صـحت و بطلان آن عقیـده است که بـاعث این عمـل شـده که آن را فقـط برهـان باهر و دلیل ظاهر ثابت می‌کنـد نه اعمال مقلـدین و معتقـدین بی چاره مناظر تا به حال نفهمیـده است اینکه بسیاری از رؤساء بنی‌امیه در آن اعتقاد بودنـد که بیعت نکردن جناب سیدالشـهداء با یزیـد عنیـد خلاف دین و طریقت و باعث اختلاف کلمهٔ الله است حتی آن حضرت را العیاذ بالله باغی و طاعی می‌دانستند و به همین عقیده‌ی باطله و ظن فاسد رفـع و دفع آن حضـرت را واجب شـمردند چه مضـایقه از اینکه اغلب مخـالفین و مجاهـدین از کنه و حقیقت امر و حقیت آن و این هرگز خبردار نبودند مگر به نظر نرسیده است اینکه روز عاشوراء وقتی که سیدالشهداء علیه‌السلام خواست مشغول نماز شود یکی از رؤساء به آن جناب خطاب نمود یا حسین چرا این نماز می‌گذاری خداوند عالم هرگز نماز تو را قبول نخواهد نمود نمی‌بینی که چه گونه اعتقـاد کرده بودنـد و مگر نمی‌دانیـد که در غزوه‌ی صـفین بنـا به حیله بـازی عمروعاص که فصل دعوای خودشان را به حکم حکمین قرار داده بودند چه قدر خلایق از طرف مولی الموالی نکول کرده بر آن حضرت خروج کردند حتی آن حضرت را معاذ الله کافر پنداشـتند و به زودی غزوه‌ی نهروان را بر پا کرده هزاران هزار این گونه فاجعه‌ی دینی و مذهبی خواه در ملت اسلام و خواه در میان یهود و نصاری اتفاق افتاده است که هر فرقه‌ی خود را محق و مصـلح پنداشـته طرف مقابل را مبطل و مفسـد انگاشـته است این است کلام جناب شیخ الاسلام که جناب فاضل بهائی نقل از رساله اولی و ثانیه ایشان [صفحه ۶۰] نموده‌اند و بعد از نقل فرمایشات جناب شـیخ تقریبا ده جزو از کتاب به ذکر مـذاهب متشتته و کیفیت انشـعاب مذاهب و نقل تواریخ مشـحون نموده که در اسـتدلال مدخلیتی ندارد پس از آن در مقام جواب جناب شیخ در ایراد جان بازی بت پرستان و افتادن زیر ارابه تحقیقاتی فرموده‌اند و آن این است قوله که اگر جناب شیخ در روز عاشورا در مدینه‌ی یزد بودند و می‌دیدند که وقتی که اهالی بلد حتی اجزاء حکومت قریب ده هزار نفس و زیاده در میـدان مسـجد امیر چقماق جمع می‌شونـد و نـخ بزرگ را در میـدان مزبور به میـدان شاه باطنطنه‌ی فوق العادهٔ حرکت می‌دهـد ابـدا فرقی فیمـا بین عمـل اهل ختا و این اعمال مبتـدعه نمی‌دیدنـد و نخل عبارت از هیکلی است مربع که از چوب ساخته‌اند و هر ضـلع آن تقریبا ده متر است در ارتفاع بیست متر و آن هیکل مجعول را زینت می‌کنند و به صور و رسوم ائمه‌ی هدی می‌آراینـد و بـا ازدحامی فوق العاده تلاوت اشـعار و ترنمات و تسبیحات آن را حرکت می‌دهنـد و در جمیع بلـدان ایران در این ایام تکایا را از صور و تماثیل می‌آرایند و مات و الوف دسـته می‌شوند و کفن می‌پوشـند و سـرها را با خنجر می‌شـکافند و کثیری از این خرافـات تلـف می‌شونـد و خلاصـهٔ القـول اگر جنـاب شـیخ این حوادث را به چشم خود می‌دیدنـد ابـدا از افعـال اهـالی ختـا تعجب نمی‌کردنـد و خطاء اهل ختا را در صواب اهل ثواب شـماره می‌نمودند و کذلک اگر در مصـر احتفال بموالید مشایخ را می‌دیدند بر امور محدثه‌ی قبیحه مطلع می‌گشتند و به چگونگی دخول عبادات باطله در ادیان الهیه ملتفت می‌شدند انتهی کلام المستدل البهائی

جواب

عرض می‌شود حقیقت این اسـتدلال جنـاب مسـتدل و سؤال و جواب بـا جنـاب شـیخ خیلی شـباهت دارد به سؤالی که این اوقات در ولایـت مـا شخصـی از یکی از عظمـاء اطبـاء معروف معتـبر نمود که به قواعـد طبیه سـبب اینکه بعضـی از خوردن تخم مرغ دل درد

می‌شوند چیست در کمال تبختر جواب داد به دلیل اینکه بعضی هم گوشت می‌خورند دل درد می‌شوند جناب شیخ الاسلام در مقام رد استدلال مناظر بهائی فرموده‌اند این مطلب جان بازی در راه جناب سید باب و بقاء و نفوذ که یک مدتی در دین شما پدید آمده دلیل حقانیت و حقیت نیست چنانچه بت پرستان نیز که فعلا- چهارصد ملیون یا بیشتر جمعیت دارند جان بازی در راه معبودهای منحوته‌ی خود می‌نمایند و بقاء و نفوذ در دین و آئین خود دارند چنانچه در زمان حرکت بت بزرگ از معبدی به معبدی بدن خود را زیر ارابه‌ی توپ انداختند پس مذهب بت پرستان بر حق است جناب فاضل بهائی می گوید از افعال اهل ختا در تحیر نباشید اسلامیان نیز امیر چقماق یزد نخل بر می‌دارند و شمشیر و خنجر بر پیشانی می‌زنند واقعا خیلی به فرمایش آن شخص طبیب محترم مشابهت دارد با این تفصیل خود را مصداق و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا قرار و ما بیچاره گان را مورد و مصداق انا وجدنا اباءنا علی امهٔ و انا علی اثارهم مقتدون واقع ساخته‌اند علاوه بر جناب شیخ ایراد فرموده‌اند که نسبت این عمل به اهل ختا دادن خطاء است این حادثه از حوادث هنوز در مدینه‌ی جکن بات واقع شد که بتی را نقل به معبدی کردن برخی خود را در زیر چرخهای آن فانی می کردند و این بت صورت یکی از اوتاران هنود است که در ازمنه‌ی سابقه در میان آن گروه ظاهر شد و اهل هند او را به منزله‌ی یکی از انبیاء و مظاهر امر الله می‌دانند این است.

جواب شیخ الاسلام و نقد آن توسط مستدل بهایی

اشاره

جناب فاضل بهائی بر جناب شیخ الاسلام و این عبد از مکارم عالیه و اخلاق جناب فاضل بهائی استدعا می کنم که از این گناه جناب شیخ اغماض فرمایند و از خطاء نسبت به اهل ختا و هند چشم بپوشند قال المستدل البهائی خلاصه مقصود جناب شیخ این است که اگر نفوذ و بقاء دین دلیل باشد و ثنیه همان را بر حقیت دین خود و رد ما استدلال نمایند چه جواب گوئیم لهذا این عبد در کمال وضوح و به صوت عالی فصیح خدمت ایشان معروض می‌دارد که بلی اگر این ایراد را بر شما اهل اسلام موجه دارند ابدا جواب آنها را نمی‌توانید گفت و به هیچ وجه بطلان ایشان و حقیقت حقیت [صفحه ۶۱] خود را ثابت نمی‌توانند کرد زیرا که محال است امتی که دین حق را منکر شدند بتوانند از عهده‌ی اثبات حقیت دین خود برآیند و من این مسأله را مشروح می دارم تا بر مطالعه کنندگان مطلب واضح شود آیا جناب شیخ در جواب چینیان چه خواهند گفت که دین شما باطل است به دلیل اینکه احترام تماثیل و عبادات باطله در آن هست انتهی

جواب

عرض می شود معلوم نیست از کجا جناب فاضل بهائی فهمیده‌اند که ما برای چینیان جواب کافی نداریم غیر از اینکه بگوئیم دین شما باطل است به دلیل اینکه احترام تماثیل و عبادات باطله در آن است بلکه بحمدالله تعالی جوابهای کافی شافی بر رد آنها داریم و علما ما رضوان الله علیهم در غالب کتب شرح آن را مرقوم فرموده‌اند و عمده‌ی آن شرک به خدا است و سجده نمودن مصنوعات منحوته و غیر ذلک نه به عنوان اینکه صور و تماثیل رؤسا است بلکه پرستش و سجده کردن غیر خدا به حکم و لا معبود سواه کفر و شرک است خلاصه سابقا بدان اشارت رفت که جناب آقا میرزا ابوالفضل چند جزو از کتاب را به نگارش تواریخ و انشعاب مذاهب مشحون و در صورت بطلان عدم انفاذ و بقاء را در ادیان لازم دانسته و در شعب مذاهب مثل بت پرستان و شعب مذهب اسلام بقاء و نفوذ را مخل به لطف خداوندی ندانسته ولی معلوم نیست این تفکیک از چه راه است و این فرق را مبتنی بر چه اصل فرموده‌اند و حال اینکه هیچ فرقی در بین نیست زیرا که وجوب عدم انفاذ و ابقاء باطل بر خداوند متعال نیست مگر به دلیل لطف و

لطف به اصطلاح حکماء عبارت از امری است که نزدیک سازد مکلف را به عمل آوردن مکلف به و به عبارهٔ اخری عبارت است از چیزیکه نزدیک سازد مکلف را به طاعت و دور سازد از معصیت به حیثیتی که مؤدی بالجاء نگردد تا آدمی به حسن اختیار زیر بار تکلیف رود و مستحق مثوبات نامتناهیه‌ی الهیه گردد و آن نمی شود مگر اینکه خداوند فتح باب فهم هدایت از ضلالت فرماید و تسهیل ادراک فرق هدی و ضلال نماید و هیچ فرقی نمی بینیم بین اینکه کسی مدعی تشریع شود و بگوید من از جانب خدا تاسیس این شریعت نموده‌ام یا حضرت محمد بن الحنفیه بالفرض مثلا بفرماید امامت تفویض به من شده و منم مطاع و نافذ القول از جانب خداوند و بر جمیع عباد است اطاعت و انقیاد من و حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام با اینکه از جانب حضرت ختمی مرتبت و حضرت امیرالامرهٔ و حسنین منصوص است امام نیست در هر دو مقام بر خداوند متعال لازم است رادعی معین فرماید اعم از اینکه شخص معینی را برای ابطال او فرستد یا فتح باب فهم بطلان فرماید و پرده از روی کار ناراستان بردارد اگر کسی تقصیر در تحصیل علم و شناخت حق و باطل نماید بر خدا ایرادی نیست بلکه می گوئیم هرگاه در آخرالزمان کسی ادعاء شارعیت نماید بعد از حضرت خاتم الانبیا بر فرض محال که خارق عادت هم از او بروز نماید بدیهی البطلان است به نص کتاب مجید و اخبار صحیحه‌ی وارده از سادات دین علیهم‌السلام و بر خداوند ایرادی نیست که چرا خارق عادت بر ید کاذب جاری فرمودی زیرا که خداوند متعال به نص کتاب و تصریح نبی ثابت النبوهٔ منجزا به بطلان آن مدعی نبوت حکم فرموده و به حمدالله تعالی این هم برای نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی به اصطلاح خودشان روزی نشد اگر معجزه و خرق عادت به نقطه‌ی اولی عنایت شده بود جای اظهار آن در همان مجلس عمومی تبریز که محضر علما اسلام و مجمع رجال دولت و ازدحام امت بود بود از ظهور ثانی نیز دعوی اعجاز و خرق عادت شنیده نشده و هرگاه به همان کلمات و آیات بیان و تقریرات ایقان استدلال جویند ادعائی است واضح الفساد زیرا که غالب ناس می دانند خارج از قوت و قدرت بشر نیست بلکه اگر کسی مجمل اطلاعی بر مصطلحات قوم و لسان عرب داشته باشد می‌فهمد که تمام از قانون عربیت بیرون و غلطات آن از حد احصاء افزون است من حیث المعنی هم حکمت و عرفانی از آن فرمایشات استنباط نمی شود که نزد ما نباشد و در کلمات ائمه ابرار علیهم‌السلام و علماء اخیار دیده نشده باشد و جناب میرزا ابوالفضل [صفحه ۶۲] بهتر از من می دانند که هرگاه بخواهند بیانی از این بهتر و من حیث الفصاحهٔ والبلاغهٔ والمعنی نیکوتر می‌نگارند اما پیغمبر ما صلی الله علیه و آله قرآن خود را در بحبوحه‌ی نشر فصاحت و بلاغت معجزه‌ی خود قرار داد و بدان تحدی نموده فاتوا بسورهٔ من مثله فرمود و بکلام معجز نظام قل لئن اجتمعت الجن والانس علی ان یأتوا بمثل هذا القران لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا تنطق نمود و تمام فصحا و بلغا اظهار عجز نموده مدعی اتیان بمثل نشدند و بعد از یاس هذا سحر مبین گفتند پس معلوم گردید اتیان به مثل آن از قدرت بشر بیرون است و یا اینکه با وجود سهولت از اتیان عاجز شدند و ممنوع گردیدند و علی التقدیرین معجزه است و چون نتوانستند اتیان به مثلان نمایند به بذل جان و مال ناچار گردیدند علاوه محقق گردید که چه بسیار به آیات قرآنیه استشفاء نموده و به واسطه‌ی توسل به آن خلعت شفاء پوشیدند و چه بسیار مرضی که از کاس کؤس حقائق آن زلال صحت نوشیدند و بسا ترسناک که به واسطه‌ی تمسک به آن در مهد امن و امان غنودند و چه بسیار حاجت‌مندان که به سبب تشبث به آن به حوائج و مرام رسیدند بسی از علما لطائف حکمیه از مضامین آن استنباط و بسیار از هالکین و گمراهان از برکت آن به وادی رشد و نجات رسیدند بلکه از اوصیا آن جناب و قباب و قبور ائمه اطیاب چه معجزات و کرامات و خوارق عادات دیده شده که مجال انکار برای احدی از مخالف و مؤالف نیست اولاک موالینا فجئنی بمثلهم بالجملهٔ بر خداوند حکیم عطوف مهربان است که به دلیل و برهان حق را از باطل و عالم را از جاهل ممتاز سازد دیگر بر خدا نیست که با ظهور بطلان بر هر نفسی ملکی گمارد و نگذارد احدی پیرامون باطل رود و از جاده‌ی حقیقت تجاوز کند بر او است نصب دلیل و بر عباد است سیر در آن طریق و سبیل هرگاه مخلوق به قصور یا تقصیر از جاده‌ی مستقیمه گمراه شوند بر خداوند حرجی نیست گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند گرد دیگر معنی نفوذ و بقاء نمی دانم چیست و حال اینکه در بت پرستان و مذاهب باطله نیز همین

نفاذ و بقاء را می بینیم و فرقی بین صاحب تشریع و مذاهب منشعبه هم متصور نیست مجملا امام و نبی باید متصف به اوصاف و اخلاقی باشد که عقول سلیمه حکم به قبح اتصاف آن ننماید بلکه باید متجلی به اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده و خالی از اطوار رذیله باشد که اگر بر خلاف آن باشد بلاخلاف پیغمبر و امام نخواهد بود باید من المهد الی اللحد معصوم از معاصی و شین باشند ولم یکفر بالله طرفهٔ عین پس هرگاه صاحب صفات مذمومه ادعائی نموده به کلام یا غیر کلام تحدی و بر طبق دعوی خویش هزار معجزه و خرق عادت اظهار نماید چون در خارج عدم قابلیت او مکشوف شده اطاعت او لازم نیست و عقل سلیم را شبهه‌ی عارض نمی شود که بسا باشد پیغمبر باشد و بر خدا هم عدم تمکین و ابطال به رادع لازم نیست همین قدر که به صفت فسق یا کفر او را رسوا فرمود کافی است زیرا که در خارج معلوم است که معجزه‌ی برای تبیین حالات و کمالات باطنیه و صفا طویت و ترقیات مراتب روحانیت است که مردم به اتصاف ظاهریه او به اوصاف حسنه و اخلاق مستحسنه از حقیقت واقعیه‌ی او نیز مطلع شوند و احتمال اینکه شاید این مدعی نبوت دروغ گو و باطن او مطابق ظاهرش نباشد مرفوع گردد از آنجا که عامه‌ی ناس را راهی به باطن نیست لهذا بر جناب رب الارباب که عالم را منوط و مربوط به اسباب فرموده لازم است که سببی سازد و وسیله‌ی انگیزد که مردم به باطن وی نیز راهی برده آگاهی از کما هی کمالات نفسانیه او بهم رسانند و موجب رغبت و میل مردم بدو گردند و یقین کنند که اگر متابعت او نمایند آنان نیز به درجه‌ی کمال لایق خود توانند رسید به این جهت معجزه به او مرحمت می فرماید که زمان تحدی ناس را بر کمالات معنویه او اطلاع پدید آید اما بعد از اینکه مخلوق می دانند او دیو خناس و فاسق و کافر است و قابل مقتدی به بودن نیست دیگر بر خداوند لازم نیست که نگذارد شعبده ببازد یا احدی را بر ابطال شعبده‌اش بگمارد زیرا که اقدام به این ابطال برای اعلام ناس است و نقطه‌ی [صفحه ۶۳] اولی بعد از اینکه ادعاء وحی و نبوت فرمودند برای مسلمین شبهه‌ی در کذب و بطلان دعوی ایشان نماند اگر هزار معجزه هم ابراز می دادند بر خداوند لازم نبود به ظاهر رادعی فرستد و تجدید ابطال فرماید تحصیل حاصل محال است خاصه اینکه جناب مستدل چون به نبوت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم اقرار دارد چاره ندارد و ناگزیر است که به خاتمیت آن حضرت نیز گواهی دهد زیرا که در کتب آسمانی مثل انجیل و توریهٔ هم وعده به ظهور موعودی که خاتم الانبیاء باشد داده‌اند نهایت اینکه امت موسی و عیسی می گویند تاکنون به وجود نیامده و اسلامیان معتقدند که همان پیغمبر موعود محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم است پس بعد از اقرار به نبوت آن جناب به خاتمیت او چنانچه صریح کتاب الله و تصریح خود آن حضرت و ائمه اطهار و عترت است باید بنمایند پس معلوم گردید که ادعاء نبوت برای احدی بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم روا نیست و هرگاه این دو ظهور دعوی امامت و مهدویت دارند آن هم به اعتقاد و تدین بدین حضرت ختمی مرتبت در تحت قانونی نیست زیرا که نبی ثابت النبوهٔ صادق مصدق امامت و ولایت و وصایت را منحصر به دوازده نفر از بزرگواران فرمود که اول آنها حضرت سیدالاوصیا امیرالامرهٔ ارواحنا فداه و آخر آنها بنص صریح و بیان صحیح حضرت بقیهٔ الله م ح م د بن الحسن العسکری است و باید از صلب طاهر مطهر حضرت عسکری سلام الله علیه باشد و بر دیگری این جامه‌ی افتخار زیبنده نیست مگر اینکه از آئین محمدیه خارج و از اصل زیر بار شریعت حضرت ختمی مرتبت نروند و البته جناب مستدل با آن مقام فضل و دانائی و بصیرت این ننگ را بر خود روا نمی دارند که از تبعیت حضرت خیرالبشر خارج شوند و آنچه از کتب سماویه استنباط می شود که ختم نبوت به آن حضرت می شود این است که خیقوق که از پیغمبران عظیم الشان است و از تاریخ یوسف بن گوریون معلوم می شود که در وقت تسلط بخت النصر بر بیت المقدس و بعد از او در حیات بوده در نشان سیم خبر پیغمبر معهود را مکرر ساخته و نشان از مکارم آن جناب داده قدری از صفات آن حضرت را بیان می فرماید و عبارت آن این است که الوه متیمان یارد و تا دوش مهزیاران سلاه کسا شامیم هود و تهیا لاتو مالاءها ار من تطنك ابد و بشب بمیدو پارال رثیقه لو ایموا یشام بارص مصر قیم فی مفتاح النبوهٔ یعنی مسکن می گیرید آن پیغمبر موعود در بیابان پاران و همیشه خواهد پوشانید آسمان را شرافت او یعنی شرافت و بزرگی او همیشه تا قیامت خواهد بود و احدی دیگر به درجه‌ی او نخواهد رسید و سید و وحی آسمانی

مخصوص او باشد لهذا شریعت او نیز تا ابد باشد و منسوخ گردد و ستایش او پر خواهد کرد زمین را و این اشاره است به غلبه‌ی دین او بر همه ادیان تا اینکه مدح و ثنای او عالم‌گیر شود و شرافت و بزرگی به اسم پیغمبری دیگر خوانده نشده و این تلویحی است به وعده که رب الارباب به حضرت ختمی ماب فرمود لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون و این ستایش همان اظهار کلمه‌ی اشهد ان محمدا رسول الله است که به بانگ بلند در عرض شبانه روزی چندین دفعه در منارها بلند و مذکور می شود و شاید مراد از شرافت آسمانی نقل معراج او باشد والله اعلم و در حرف نون وحی کودك نحر الك مطاولنت قص مطا متعبد قطاطا و هو اخسف طینا داملطا یعنی روشن کند چون برسد و به نشان قیامت برسد کننده‌ی جنگ باشد و باید از سفال کل بیرون آمده و فقره روشن کند چون برسد حجت بر منکرین نبوت آن حضرت است زیرا که زمین روشن نمی شود مگر به نور هدایت و ضلالت و اضلال تاریکی است نه روشنی و فقره‌ی بعد ظاهر است زیرا که به قیامت رسیدن آن حضرت دلیل خاتم بودن او است و جنگ کردن آن جناب با دشمنان دین مشهور است و فقره‌ی اخیره خبر است به اینکه آن پیغمبر در سلسله‌ی عرب است و اشاره است به آنچه حضرت دانیال در نمایش صنم خبر داده بود و در آنجا به ثبوت پیوست که خسف طین عرب است دیگر عالم عامل و فاضل کامل جذامی [صفحه ۶۴] این دلیل در محضر الشهود فی رد الیهود از کتب آسمانی دلائلی که بالقطع بر ظهور حضرت ختمی ماب و ابدی بودن دین آن جناب تا روز قیامت مدل است در چند موضع بیاناتی می فرماید ما یکی را بیان و باقی را به کتاب مستطاب وا می گذاریم قوله باب اول در ذکر آنچه خداوند عالمیان به حضرت ابراهیم علیه‌السلام و اولاد آن حضرت و غیره وعده فرموده و اثبات شان و مرتبه حضرت اسمعیل در اول پاراش لخ لخا از تورية حضرت موسی علیه‌السلام آیه‌ی مذکور است که ترجمه‌اش این است که فرمود خدا به ابراهیم که بیرون رو از زمین تولدگاه خود به آن زمین که بنمایانم به تو و بگردانم تو را از برای قوم بزرگ و بلند گردانم نام تو را و آفرین کنم آفرین کنندگان تو را و لعنت کنم نفرین کنندگان تو را و آفرین کرده شوند به تو قبیله‌های آن زمین بعد از آن چند آیه‌ی دیگر را ذکر می فرماید که کل زمین مال اولاد آن حضرت باشد تا انقراض عالم

در کتاب ایقان خداوند شهادت شهدا را دلیل حق می داند

اشاره

قال المستدل البهائی چون مسائل سابقه وضوح یافت اکنون از این مسئله سخن می گوئیم که حق جل جلاله در کتاب مستطاب ایقان شهادت شهداء را دلیل حقیت و برهان صدق و حجت صحت ایمان شمرده و جناب شیخ این دلیل را انکار نموده است و شهادت شهداء را مثبت حقیت ایشان نشمرده و بذل مال و جان و استقامت در مصائب را بلا اثر دانسته و بعبارة اوضح شهادت فعلی را که لفظ شهید کافل بیان معنی حقیقی او است و نزد اولی الابصار اتم و اکمل جمیع اصناف شهادت است کان لم یکن انگاشته و این عبد در این مقام در معنی تحقیقی شهادت و علو و سمو و رفعت آن سخن نمی گوید و به اقامه‌ی دلیل حلی مقال را بسط نمی دهد چه در صورتی که بیانات رشیقه و عبارات لطیفه کتاب مستطاب ایقان که در فوائد و آثار شهادت حضرت سیدالشهداء علیه طیب التحیة والثناء و کذلك فوائد و آثار دما مسفوکه‌ی سایر شهداء نازل شده است مکابر معاند را کفایت نکند و خاموش ننماید این عبد دیگر چه گوید و چه نگارد لذا از دلیل حلی صرف نظر نموده به اقامه دلیل الزامی می پردازم و خدمت اهل انصاف معروض می دارم که حق جل جلاله در قرآن مجید در سوره‌ی اعراف به این آیه‌ی مبارکه بر صدق ادعاء حضرت رسول صلی الله علیه و آله استدلال فرموده است اولم یتفکروا ما بصاحبهم من جنة ان هو الا نذیر مبین و کیفیت استدلال الهی بر این گونه است که آیا فکر نمی‌کنند کفار قریش که در حضرت رسول جنون و دیوانه‌گی نیست یعنی انسان عاقل هرگز خود را در معرض خطر نمی اندازد و ادعائی که موجب اضطراب و اعراض و عداوت جمیع خلق عالم است نمی کند پس اینکه آن حضرت با وجود عقل این

همه خطر و مشقت را تحمل نمود و عالمی را حتی اقارب خود را با خود دشمن نمود دلیل صدق او است که از جانب حق جل جلاله مامور است و به تحمل این مشقات فوق الطاقهٔ ناچار و مجبور اکنون از اهل بصارت انصاف می‌طلبم که فرق این استدلال قرآن و استدلالی که در کتاب ایقان است چیست اگر تحمل مشقت بدون شهادت دلیل حقیت حضرت رسول باشد چرا و به چه وجه و به کدام انصاف تحمل این مشقت با شهادت برهان حقیت و صدق ادعاء حضرت باب اعظم نگردد آیا اگر جناب شیخ در زمان حضرت رسول بودند عینا همین ایراد را که بذل جان و مال و تحمل صدمات و بلیات دلیل صدق ادعاء نمی شود زیرا که اصحاب مذاهب باطله نیز همین را متحمل شده‌اند عینا بر قرآن وارد نمی آوردند فاعتبروا یا اولی الابصار

جواب

عرض می شود جناب شیخ بذل جان را در مقام استوار نمودن عقیده خود دلیل مستقل من حیث هو برای اثبات مدعای مدعی نمی دانند چون دیده و شنیده‌اند و محقق است که چنانچه اهل حق مثل حضرت سیدالشهداء در راه معبود یگانه بذل مال و جان و اسر عیال فرمودند اهل باطل مثل بت پرستان و غیرهم نیز کرده‌اند مگر عساکر معویه قریب به سی هزار نفر یا بیشتر یا کمتر کشته نشدند و در راه معاویه جان فدا نکردند اصحاب جمل با اینکه نمی‌توانستند انکار مراتب حضرت امیرالامرهٔ بنمایند و به اتفاق شیعه و سنی آن روز امر وصایت و ولایت [صفحه ۶۵] و امامت بلامنازع به آن جناب مفوض بود این بازیها درآوردند برخی را کشتند جمعی هم کشته شدند مهار شتر ام المؤمنین عایشه را از دست ندادند بت پرستان هم که شنیدند در زمان حرکت حجری منحوت چه قسم جان فشانی کردند زیدیه و اسمعیلیه و غیرهم نیز اگر گفتگوی حادث شود البته جان بازی خواهند نمود الان هم تابعین و فدائیان آقاخان محلاتی جان را فدا می سازند در این صورت نمی توان جان بازی فقط را دلیل حقیت شمرد این دنیای دنی بازیها کرده و حق را به باطل مشتبه ساخته صاحبان دراک باید تمیز دهند اگر دلیل حقانیت حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه فقط وقعه‌ی کربلا بود هیچ دلیل نبود حضرت حسن بن علی علیهماالسلام در محاربه‌ی با معویه بذل جان نفرمودند و صلح کردند پس العیاذ بالله بر خلاف حق بودند و دعوی باطلی داشتند بلی ترویج دین حق گاهی به جان دادن است چنانچه حضرت سیدالشهداء فرمودند زمانی به شمشیر زدن و قتل الاف والوف از مخلوق چنانچه مولی الموالی ارواحنا له الفداء فرمودند و حضرت بقیهٔ الله عجل الله فرجه نیز خواهد فرمود خلاصه هرگاه نقطه‌ی اولی برای حقیت خود دلیلی قویم که اعجاز است آورده بودند بذل جان و استقامت هم مؤید صدق دعوی و مقال بود ولی چه فائده خداوند نگذاشت معجزه بر ید کاذب جاری و تبعه خود را قرین مباهات و افتخاری نماید و مثل جناب ابوالفضائل را ناچار سازد به اینکه کتاب خود را به این گونه تاویلات و تسویلات مشحون سازند و خدای نخواسته نسبت جهل یا خدعه و تزویر یا فکری و تدبیر به ایشان دهند سنهٔ الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنهٔ الله تبدیلا و استدلال به آیه مبارکه اولم یتفکروا ما بصاحبهم من جنهٔ به طرزی که جناب مستدل بیان فرموده‌اند ما از قرآن مجید استنباط نمی نمائیم که خداوند متعال در مقام اثبات امر حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله آیه‌ی مبارکه را نازل فرموده باشد و بفرماید که این مرد مجنون نیست که خود را به این ادعاء در معرض سرزنش و توبیخ خلق واقع سازد بلکه آیه‌ی مبارکه در رد کسانی است که نسبت جنون به آن حضرت دادند هنگامی که بالای کوه صفا تشریف برده و خلق را به سوی خود خواند و از هول محشر اخافه فرمود جمعی گفتند که این داعی مجنون است خداوند در مقام رد آنها فرمود ما بصاحبهم من جنهٔ ان هو الا نذیر مبین اگر از انصاف نگذریم حالا دیگر غرض جناب مستدل پر مکشوف و به عناد و لجاج موصوفند حب الشی یعنی و یصم کاش شرف خدمت ایشان روزی می شد و معلوم می گردید که به این فرمایشات معتقدند یا مقصدی در بین است حفظنا الله من شرور انفسنا و هدانا و ایاکم سواء الصراط والله اعلم بالصواب

استدلال به اینکه دشمنی علمای اسلام با این فرقه به ضرر اسلام است

اشاره

قال المستدل البهائی و از عجائب حالات رؤسای اسلام در این سنوات این است که آتش شبهه‌ی نیفروختند جز اینکه دخان مظمش اول افق منیر اسلام را تاریک کرد وسهم ایرادی نینداختند الا اینکه پیش از مقصد صدور ائمه هدی را هدف ساخت و گلوله‌ی از مدافع مدافعت صادر ننمودند الا اینکه نخست رکنی از ارکان اسلام را منهدم داشت و نیز در اصحاح عاشر انجیل متی نظر فرما که حضرت عیسی علیه‌السلام به تلامیذ خود که برای تبشیر و دعوت یهود می فرستاد می فرماید ها انا ارسلکم کغنم فی وسط ذئاب فکونوا حکماء کالحیات و بسطاء کالحمام و لکن احذروا من الناس فانهم سیسلمونکم الی مجالس و فی مجامعهم یجلدونکم و تساقون امام ولاهٔ و ملوک من اجلی شهادهٔ لهم و للامم یعنی اینک من شما را مانند اغنام به میان گرگان می فرستم پس چون حیات دانشمند و مانند کبوتران بی‌خدعه باشند و لکن حذر کنید از مردم زیرا که شما را به مجالس خود خواهند کشید و در مجامع خود شما را تازیانه خواهند زد و به جهت اسم من شما را نزد امراء و ملوک خواهند برد تا شهادت باشد برای ایشان و برای سایر امتها اکنون ملاحظه فرمائید که حضرت عیسی علیه‌السلام تازیانه زدن و به مجالس کشیدن و حبس و زجر اصحاب خود را شاهد حقیت ایشان و دلیل صدق [صفحه ۶۶] دین ایشان مقرر داشته است پس چگونه حبس و قتل و حرق واسر نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی عز اسمهما و چندین هزار نفس از اهل ایمان دلیل حقیت ایشان نباشد و شاهد صدق قولشان نگردد و شخص هر قدر فاقد البصیرهٔ باشد و نتواند معنی شهادت را بفهمد و آثار باهره دماء مسفوکه‌ی فی سبیل الله را ادراک کند این مقدار را می تواند تمیز دهد که کشته شدن غیر مؤمن مانند زرع بذر فاسد است که ابدا موجب انبات نگردد و اثری بر آن مترتب نشود و لیکن شهادت اهل ایمان و بذل مال و جان فی سبیل الرحمن مانند زرع بذر طیب است که موجب انبات سبع سنابل فی کل سنبلهٔ مأهٔ حبهٔ گردد و سبب ازدیاد نفوس و غلبه‌ی کلمه‌ی الهیه شود مثلا-اگر ده نفس و صد نفس بل اگر صد هزار نفس از وثنیان در زیر چرخ آهنین و یا از مسلمین در تیغ زنی و دسته گردانی جانهای خود را فدا کنند ابدا احدی داخل دین ایشان نگردد و هرگز بر عدد ایشان نیفزاید بل باعث فقدان آن مقدار از نفوس شود و از هیات جامعه بکاهد بخلاف اهل ایمان که از شهادت یک نفس نفوس کثیره انتباه یابند و بر عدد ارباب ایمان و ایقان بیفزاید والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم

جواب

عرض می شود تا اینجا تحقیقات جناب میرزا ابوالفضل است اولا باید میانه‌ی بذر طیب و بذر فاسد فرق گذارد و شجره طیبه را از شجره‌ی خبیثه تمیز داد اسلامیان می گویند شجره طیبه تابعین حضرت خاتم الانبیا و عترت طاهره‌اند و غیر از ایشان شجره خبیثه و بذر فاسد بهائیان هم البته خواهند گفت مائیم بذر طیب و شجره طیبه و تحقیق این مطلب باید به ادله قاطعه و براهین ساطعه بشود اهالی اسلام متمسک به آیات قرآنیه و کتب سماویه و اخبار متضافره متکاثره از ائمه طاهره هستند که نبوت بوجود مبارک حضرت خاتم النبیین محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله ختم شد و وصایت و ولایت به وجود حضرت م ح م د بن الحسن ارواحنا فداه در قرآن مجید است و لکن رسول الله و خاتم النبیین و در اخبار نبویه است در مواضع عدیده یا علی انت منی بمنزلهٔ هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی از ائمه هداهٔ رسیده است به محمد صلی الله علیه و آله ختم النبوهٔ و به ابن الحسن لیختم الوصایهٔ در کتب سماویهٔ هم نقل شد که به خاتمیت آن جناب تصریح شده است حالا بهائیان بفرمایند به چه دلیل خود را شجره طیبه می دانند اگر در کتاب مجید نصی دارند بفرمایند از اخبار ائمه طاهرین تصریحی به این دو ظهور شده است بفرمایند ولی نه اینکه تمام فرمایشات از روی تاویل باشد و ظهور الفاظ ابدا مناط اعتبار نباشد خرق عادتی فرموده‌اند مدلل دارند و هرگاه هیچ یک از اینها نیست و خوش وقتند

که بفرمایند مائیم بذر طیب و شجره طیبه به همان خیال بگذرانند

استدلال به آیات قرآن برای اثبات ادعای خودش

اشاره

قال المستدل البهائی خطابا للشیخ یا شیخ بطلان فرق اسمعیلیه یا کیسانیه یا زیدیه از جهت اسمعیلی بودن یا زیدی بودن و کیسانی بودن نیست بل سببش صرف تفرق و اختلاف و تشیع است که به حکم کریمه‌ی ان الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا لست منهم فی شیء انما امرهم الی الله ثم ینبئهم بما کانوا یعملون و آیه‌ی مبارکه‌ی سوره روم و لا تکونوا من المشرکین من الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا کل حزب بما لدیهم فرحون از حقیقت جامعه بی‌بهره شدند و در صف احزاب و فرق که حق جل جلاله از آن نهی صریح فرمود داخل گشتند و در این حکم جمیع فرق اسلامیه اعم از اینکه سنی باشد یا شیعی یا اسمعیلی و زیدی و غیرهم کل شریکند و در صفوف فرق مختلفه داخل این است که ما اهل بهاء جمیع فرق اسلامیه را بهر اسمی که مسمی باشد همین قدر که به وحدانیت خداوند و نبوت حضرت خاتم الانبیا مذعن بودند و به احکام قرآن عامل با ظهور نقطه‌ی اولی که ظهور قائم آل محمد است جمیع آنها را در تحت کلمه‌ی اسلام داخل می دانیم و نجات و عدم نجات هر فردی از افراد فرق مذکوره را موقوف و منوط به اراده حق جل جلاله می شناسیم

جواب

عرض می‌شود از این فرمایشات جناب مستدل شبهه‌ی حاصل شد که حساب مشار الیه در سلک کدام یک از [صفحه ۶۷] از طوائف شیعه منسلک گشتند از اینکه در بسیاری از مواضع در مقام استدلال بحدیث حضرت جعفر بن محمد الصادق و حضرت کاظم علیهماالسلام و حضرت رضا سلام الله علیهم اجمعین متمسک می‌شوند معلوم می‌شود تا حضرت عسکری با ما شریکند در این صورت چگونه بر ایشان معلوم نیست که رؤسا مذهب اسمعیلیه و کیسانیه و زیدیه ناجی هستند یا هالک و حال اینکه معصوم می فرماید من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتهٔ جاهلیهٔ پس هرگاه کسی امام زمان خود را انکار بلکه خودش را از جانب خدا امام و لازم الاطاعهٔ داند البته به عقیده‌ی طائفه محمدیه صلی الله علیه و آله هالک و از اهل نار است بلکه صریح قرآن است که در عداد مشرکین منسلک و مندرج و محسوبند قوله تعالی و لا تکونوا من المشرکین من الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا از جناب مستدل سؤال می کنم که هرگاه در زمان حضرت سیدالساجدین سلام الله علیه حاضر بودند و آن جناب می فرمودند عموی من محمد بن الحنفیه خود را امام می داند و لازم الاطاعهٔ می خواند اگر ادعاء آن جناب مسلم باشد و حال اینکه من از جانب جد بزرگوار و حضرت امیرالمرهٔ و عمومی نامدار و پدر عالی مقدار به امامت منصوص و به این منصب جلیل مخصوصم آیا جناب مستدل عرض نمی کردند محمد بن الحنفیهٔ کاذب و هالکند و تبعه ایشان در عداد من مات و لم یعرف امام زمانه و اینکه جناب مستدل فرموده‌اند مدعی کاذب کسی است که خود بدون اذن الله ادعای مستقل نماید و دعوی نزول وحی آسمانی کند و شریعت مستقله ابداع و تشریع فرماید متفرع بر چه اصل و مبتنی بر چه قانون است که مدعی کاذب این است و بس و هر که علی بن الحسین را امام نداند و خود را وصی و جانشین پدر بزرگوار و برادر نامدار خواند و امت را امر به تبعیت خود نماید مدعی کاذب نیست آیا عقل حاکم به این مطلب است و مفرق بین دو ادعاء که آن یک کاذب است و این یک غیر کاذب یا آیه‌ی از قرآن مجید بدان مدل یا اخبار صادره‌ی از معادن علوم فارق محق و مبطل بر حق و باطل ما اسلامیان هر دو را کاذب و هالک و مغوی و مهلک می دانیم و فرقی بین آنها نمی گذاریم اگر به نظر جناب ابوالفضائل فرقی است به ادله و برهان مدلل و فرمایش خود را تصحیح و مسجل

فرمایند به تقریری که بفهمیم نه اینکه قرآن را برای شریف خود تفسیر و آیه‌ی مبارکه را که در حق یهود زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل گردیده به امور آینده و اشخاص غیر موجودهٔ تاویل نمایند در زمان حضرت ختمی مرتبت نه اسمعیلی بود نه زیدی نه سنی نه شیعی و از سیاق آیه معلوم است که از اخبار آتیه و درجات فرق شیعه خبر نمی دهد و لست منهم فی شیء در حق آنها نمی فرماید بلکه آیه شریفه درباره‌ی امت یهود و نصاری و فرق مختلفه‌ی از آنها نزول یافت و بر حسب تفسیر مفسرین معنی آیه مبارکه این است ان الذین فرقوا دینهم ای بددوه فامنوا ببعض و کفروا ببعض و افترقوا فیه قال علیه‌السلام افترقت الیهود علی احدی و سبعین فرقهٔ کلها فی الهاویهٔ الا واحدهٔ و افترقت النصاری علی ثنتین و سبعین فرقهٔ کلها فی الهاویهٔ الا واحدهٔ لست منهم فی شیء ای من عقابهم او انت بری منهم انما امرهم الی الله ای یتولی جزاءهم ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون ای بالعقاب والمجازاهٔ بر فرض که مقصود از آیه فرق شیعه آینده هم باشد مقصود این است که ای پیغمبر تو مأمور به عقاب و مجازاهٔ آنها نیستی و در مقام تهدید می فرماید ثم ینبهم بما کانوا یفعلون یعنی تولی جزاء و عقاب آنها با خداوند است و در قیامت آنها را باشد عذاب و عقاب معاقب و مغاتب خواهد فرمود نه اینکه مراد از انما امرهم الی الله این است که چون آنها در تحت کلمه‌ی جامعه هستند نجات و عدم نجات آنها معلوم نیست و منوط به اراده‌ی حق تعالی است که فعلا عالم به آن نیستیم بلکه معین است که آنها معاقب و اهل نارند چنانچه از تهدید مفهوم از آیه مبارکه ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون مستفاد است و اما آیه شریفه و اقیموا الصلوهٔ و لا تکونوا من المشرکین معنی آن این است که نباشید از شرک آرندگان و نهی از شرک بعد از امر به اقامه نماز دال است بر اینکه عبادت بدون اخلاص در توحید منتج ثواب نیست خلاصه [صفحه ۶۸] معنی این است که نباشید از شرک آرندگان به ترک نماز متعمدا چنانکه در تفسیر از شیخ محمد اسلم طوسی ره نقل شده که حدیثی به من رسیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر چه از من روایت کنند عرض کنید بر کتاب خدا اگر موافق است قبول نمائید من این حدیث را که من ترک الصلوهٔ متعمدا فقد کفر خواستم با آیتی از قرآن موافقت دهم سی سال تامل کردم تا این آیه را یافتم که و اقیموا الصلوهٔ و لا تکونوا من المشرکین و اجماع اهل بیت بر این است که ترک صلوهٔ متعمدا و مستحلا موجب کفر است نه به اعتقاد حرمت و کانوا شیعا یعنی کشتند گروه گروه مراد مشرکانند که دین اسلام را گذاشتند یکی بت پرستید دیگری ملک یکی ستاره و یا یهود و نصاری که هر یک چند فرقه شدند یا خوارج در این صورت جناب مستدل می فرماید نمی دانم آنها معاقبند یا ناجی یا اینکه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند ناجی از این فرق آن است که متابعت امیرمؤمنان علیه‌السلام نمایند اگر حضرت محمد بن الحنفیهٔ ادعا امامت نمود و حال اینکه نزد ما معلوم نیست بلکه عدم آن معین است به این معنی که بعد از شهادت حجرالاسود دیگر صرف تبعیت داشتند و از فرمایش پدر بزرگوار و حسنین که نص بر امامت حضرت علی بن الحسین علیهم‌السلام فرمودند تخلف ننمود مسلما هالک و از اهل نار خواهند بود خلاصه بعد از این بیانات شرحی جناب شیخ را توبیخ و سرزنش نموده نسبت می‌دهد که آن جناب قتل و اسر و جان بازی را دلیل بر بطلان شمرده‌اند و این تهمتی است بر جناب شیخ و خاندان ایشان جناب شیخ کجا قتل و جان بازی را دلیل بطلان شمرده‌اند نهایت این اعمال را فقط دلیل حقیت ندانسته‌اند چنانچه از بت پرستان و مذاهب باطله نیز دیده شده و مسلما بر باطلند خلاصه اینکه قتل و اسر و جان بازی را مستقلا دلیل حقیت ندانسته‌اند نه اینکه دلیل بطلان گرفته‌اند هر چند این عبد رساله‌ی مطبوعه‌ی جناب شیخ را ملاحظه و زیارت ننموده ولی عبارات منقوله از جناب معظم بیش از این دلالت ندارد علاوه جناب میرزا ابوالفضل به اعتراف خودشان نجات و هلاک فرق مختلفه را منوط به اراده‌ی حق جل علا فرموده معلوم می شود نزد ایشان امتیازی برای این فرق نیست در این صورت به این درج اضرار بر حقیت مذهب بهائیان لازم نیست لهم دینهم و لنا دیننا

استدلال به اینکه اصحاب حضرت قائم دچار امتحان و بلاء می شوند

اشاره

جناب آقا میرزا ابوالفضل فرموده‌اند دراحادیث وارد است که اصحاب قائم ارواحنا فداه ذلیل کردند و اتباع آن جناب به قتل و حرق و انواع ظلم مبتلا خواهند گردید تا آخر آنچه بیان فرموده‌اند

جواب

عرض می شود که سابقا بدان اشارت رفت که جناب مستدل فرق میان اصحاب زمان ظهور با اصحاب و مؤمنین و منتظرین زمان غیبت کبری نگذارده‌اند و بر جناب معظم شبهه شده است و گمان فرموده‌اند آن احادیث در حق اصحاب زمان ظهور حجهٔ الله علیه‌السلام وارد گردیده و ما سابقا در حدیث حضرت حسن بن علی العسکری علیهماالسلام عرض کردیم که این عبارات از اتمه وصایای حضرت عسکری است به پسر خود حضرت بقیهٔ الله که آن حضرت را اولا به صبر و سکون و ذلت و مسکنت مؤمنین و منتظرین زمان غیبت کبری خبر می‌دهد و بعد از آن جناب را بشارت می فرماید که گویا می بینم در حطیم و زمزم خلایق با تو مبایعت و احکام و اوامر ترا متابعت می نمایند و اخبار کثیره متضافره در دست است که حضرت حجهٔ الله و بقیهٔ الله با شمشیر و غلب ظاهریه و باطنیه ظهور و عالم را به ظاهر و باطن پر از عدل و داد می فرماید بعد از اینکه مملو از ظلم و جور شده است و اینکه هنگام ارتفاع لواء حضرت حجت علیه‌السلام اهل شرق و غرب آن بزرگوار را لعنت می نمایند سبب آن معلوم است و از تتمه حدیث بالصراحهٔ مستفاد است که چون خلایق در زمان غیبت از بنی هاشم به انواع مشقتها مبتلا می شوند بدوا سب و لعن خواهند نمود تا امر آن حضرت ظاهر و آشکار و در تحت کلمه‌ی جامعه در آیند لیظهره علی الدین کله

استدلال به آیه (له باب باطنه فیه الرحمهٔ)

اشاره

قال المستدل البهائی بلی یا سیدی الشیخ حق جل جلاله فرموده [صفحه ۶۹] است له باب باطنه فیه الرحمهٔ و ظاهره من قبله العذاب آنچه را شما از قتل و سبی و طرد و تفرقه و ذلت و عذاب می بینید ما آن را عین رحمت و نعمت و سعادت و هدایت می دانیم و سبب نفوذ امر الله در دنیا و بلوغ با نفس الرغائب در عقبی می شمریم و لکن این مقام را جز بصائر نیره نبیند و این حقائق را متوهم مکفوف البصر ادراک ننماید تا آخر آنچه در این مسأله مرقوم و دلیل حقیت خود می شمرند

جواب

عرض می نماید به کتب تفاسیر و اخبار مراجعه فرمائید و مورد نزول آیه‌ی مبارکه را مشاهده نمائید بعد از آن به این تاویلات سخیفه تمسک جوئید به آیه شریفه در بیان حالت مؤمنین و منافقین در روز قیامت است که مومنین وقتی که داخل بهشت می شوند منافقین می گویند انظرونا نقتبس من نورکم یعنی تامل کنید تا کسب نور از شما کنیم جواب می دهند ارجعوا وراءکم فالتمسوا نورا یعنی بازگردید و بجوئید روشنی را در آنجا به تحصیل سبب که ایمان است زیرا که در محشر کسب نور نمی توان نمود و باید از دنیا با خود آورد یا رجوع به موقف نمائید که این نور از آنجا بما داده‌اند تا خائب و خاسر بازگردید و از ما دور شوید که شما را از این نور نصیبی نخواهد بود مؤمنان این کلام را بر وجه عیب و اقناط به ایشان گویند زیرا که دانسته‌اند در پس ایشان نوری نیست و منافقان فهم این معنی نکرده به تصور اینکه در عقب ایشان است روی باز پس کنند فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمهٔ و ظاهره من قبله العذاب پس ملائکه بحکم خداوند دیواری بین منافقین و مؤمنین می کشند که از برای او بابی است که مؤمنان در آن درآیند و داخل آن که مؤمنان در آن باشند فیه الرحمهٔ و ظاهره یعنی خارج آن که منافقین باشند من قبله العذاب یعنی از نزد آن

عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ است و منافقان چون بازنگرند و نوری نبینند باز متوجه مؤمنین شوند دیواری ببینند میانه‌ی خود و ایشان حاجز شده از بیرون در نگاه کنند مؤمنان را ببینند که خرامان و نازان متوجه ریاض جنان گردند این است آنچه از تفاسیر معتبره و اخبار صادره‌ی از ائمه اطهار استنباط می شود در این صورت چگونه برای ایشان دلیل می شود

استدلال به اینکه اهل بهاء همه صادق هستند

اشاره

قال المستدل البهائی جناب شیخ غالبا از مناظر خود به مزور منافق تعبیر فرموده و این عبد متحیر و متفکر که آیا جناب مناظر چه حیله بکار شیخ غیر مزور برده که او را از منهج قویم ادب بیرون برده و به نوشتن هذر و هذیان مجبور کرده است چه اهل بهاء نزد کافه ملل به صداقت موصوف و در جمیع بلاد به نزاهت معروفند و در اثبات دعوی این نکته کافی است که در دوائر حکومت و مجالس قضاوت شهادت این قوم را خلافا لسائر الاقوام بدون قسم مقبول می دارند و این دلیل است بر اینکه ایشان را در قول متهم نمی شمارند تا اینکه در صفحه‌ی هجدهم و نوزدهم رساله‌ی مطبوعه جناب شیخ به این سر مکنون بر خوردم و بر موجب این شکوه و شکایت بل افتراء و تهمت مطلع گشتم و اجمال آن این است که چون در کتاب مستطاب ایقان در معنی غلبه و نصرت نازل شده است که مقصود از غلبه نفوذ کلمهٔ الله و غلبه‌ی امر الله است و احاطه‌ی روحانیه و سلطنت دینیه که همواره از خصائص انبیاء و مرسلین و مظاهر امر حضرت رب العالمین بوده نه غلبه‌ی ظاهره و سلطنت دنیویه و تغلبات ملکیه و در اثبات این معنی به مظلومیت سیدالشهداء و شهادت آن حضرت استشهاد فرموده که با اینکه آن حضرت از اعظم جنود الهیه محسوب بود و به حکم آیه‌ی کریمه‌ی ان جندنا لهم الغنا لتون بغلیه و نصرت موعود مع ذلک در غایت مظلومیت رتبه‌ی شهادت یافت و لکن نزد اهل بصیرت این مظلومیت مثبت سلطنت حقیقیه الهیه گشت و این شهادت موجب اثبات کلمهٔ الله و ثبوت و رسوخ قوت دین الله در عالم شد و معنی غلبه‌ی امر الله که مقصود حقیقی الهی است واضح و هویدا گشت و جناب شیخ در رساله‌ی اولی چنانکه عینا عبارت ایشان را نقل نمودیم جواب گفته‌اند که کشته شدن دلیل حقیت نمی شود و بذل مال و جان و صبر و استقامت در بلایا برهان صدق ادعا نمی گردد زیرا که اتباع معویه و یزید نیز جمعی کشته شدند و در اثبات خود بذل مال و جان نمودند و کذلک و ثنیان و هم اصحاب مذاهب باطله در [صفحه ۷۰] سبیل مقاصد خود بذل مال و جان می نمایند و از هیچ گونه فداکاری مضایقه نمی کنند و لهذا نمی توان گفت که این گونه مطالب دلیل حقیت است بل حقیت را دلیلی ظاهر و برهانی قاهر لازم است و خلاصهٔ القول اینکه جناب مستدل بیاناتی فرموده بر جناب شیخ ایراد فرموده‌اند که چرا قتل و اسر دلیل مستقل برای مطلب ندانسته‌اند

جواب

عرض می نماید خداوند قادر علیم را به شهادت گواه می گیریم که در ولایت ما این مطلب بر خلاف دعوی جناب ابوالفضائل تحقق دارد و مقامات صداقت و امانت بهائیان این خطه به طوری که جناب مستدل بیان فرموده‌اند غیر محقق است مگر اینکه اشخاصی که به این مذهب گرویده و در زمره‌ی آنها خود را مسلک نموده بر خلاف معتقد حقیقی اظهار تدین به این دین و آئین نمایند و امناء آنها قطع نظر از اینکه به واسطه‌ی انتساب به آن طائفه در انظار علما اسلام غیر مقبول القولند ابدا در وقایع صادق و مصدق نیستند بر وضع و سبک سائر ولایات و بلاد که کاملا اطلاع نداریم اما عبارتی را که به جناب شیخ نسبت داده‌اند و آن این است که نمی توانیم بگوئیم جان فشانی حضرت سیدالشهدا در راه خدا بوده هر گاه به عینها عبارت جناب شیخ است بسیار بسیار عبارتی بیجا فرموده‌اند اگرچه در مقام مجادله و در قبال استدلالات بهائیان بوده باشد ولی عبارتی که خود میرزا ابوالفضل از جناب

شیخ الاسلام نقل نموده‌اند بیش از این نیست که جان فشانی دلیل مستقل بر حقانیت نیست زیرا که از متدینین به ادیان باطله نیز به ظهور رسیده است نه اینکه جناب شیخ فرموده باشند جان فشانی حضرت سیدالشهداء در راه خدا نبوده سبحانک هذا بهتان عظیم بلکه ما طائفه‌ی اسلامیان بعد از اینکه عصمت و طهارت عترت رسالت و حضرت سیدالشهداء را در خارج کالشمس فی رابعهٔ النهار محقق می دانیم و در کتب سماویه و اخبار حضرت سیدالبشر علیه افضل الثناء والتحیهٔ و حضرت امیرالامرهٔ ذکر مظلومیت آن حضرت شده که چنین و چنان در نینوا خواهند نمود و جان را فدای معبود جانان حقیقی فرموده اولاد امجاد حتی طفل رضیعرا قربان و به اسرعیال محض رضا قادر متعال رضا خواهد گردید یقین داریم که سوای رضای خدا مقصودی جز شفاعت امت جد بزرگوارش منظوری نبوده و هرگز تفوه به این مطلب نمی‌نمائیم که نمی‌توانیم بگوئیم این جان بازی در راه خدا بوده بلی می گوئیم هرگاه امامت و عصمت آن حضرت محقق و اخبار و آثار بر طبق این جان بازی در راه معبود یگانه گواه نبود به این جان بازی فقط نمی توانستیم بر حقیقت آن جناب گواهی دهیم بلی نظر به تسلم امامت و عصمت اولیاء الله البته افعالشان حجت و اقوالشان سند است نه گامی بی‌رضای خدا برمی دارند نه دستی بی‌اذن محبوب می گشایند هر گاه حضرت سیدالشهداء در وقعه‌ی طف و نینوا شمشیر کشیده و تمام لشکر و عسکر ابن‌زیاد را کشته بودند و دیاری از آنها را باقی نگذاره بودند با این جان فشانی خود و اصحاب و اولاد امجاد و اسر اهل و عیال در عقیده راسخه ما هیچ تفاوت نداشت کشتن و کشته گشتن در راه حق علی السواء است هر چه زمان اقتضاء کند وهر گاه مظلومیت و کشته شدن فقط دلیل حقیت بود اگر معاندی با ما بگوید چرا امام و پیشوای شما در ارض کربلا بیست هزار یا سی هزار یا بیشتر از لشکر ابن‌زیاد را کشتند چه جواب داریم شاید این ایراد بر تابعین نقطه‌ی اولی هم وارد آید که چرا در نیریز و زنجان بابیان خانه مسلمانان را آتش زدند و جمعی را مقتول و باهالی شبیخون زده اطفال شیر خواره را سوزانیدند خوب بود با دست بسته خود را برای قتل آماده و منتظر نشسته باشند و خونی نریزند و قتل و نهب را که هماره مطلوب مظاهر امر الله و پیروان ایشان است شعار سازند

استدلال به آیه شریفه قرآن (یا ایها الذین هادوا ان زعمتم)

اشاره

قال المستدل البهائی هرگاه کشته شدن را دلیل حقیت ندانیم چنانچه جناب شیخ فرموده‌اند اعتراض بر آیه مبارکه یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموتان کنتم صادقین خواهد [صفحه ۷۱] بود و حاصل استدلال آن است که حق جل جلاله فرمود بگو ای محمد به قوم یهود اگر گمان کرده‌اید که شمائید اولیاء الهی سوای سائر ناس پس تمنای موت کنید اگر راست می گوئید و این معلوم است که مقصود خداوند تبارک و تعالی این است که میزان معرفت اولیاء الهی از غیر ایشان تفضیل موت است فی سبیل الله بر بقاء و ترک دین چنانکه از اولیاء الهی در اوان ظهورات کلیه مثل ظهور حضرت موسی و حضرت عیسی علیهماالسلام مشاهده گشته اکنون از اهل انصاف سؤال می نمائیم که اینکه جناب شیخ نوشته‌اند که بذل جان و مال دلیل حقیت نمی شود آیا اعتراض بر همین آیه‌ی مباکه هست یا نیست بلی مقصود جناب شیخ اعتراض بر کتاب مستطاب ایقان بود و لیکن من سوء الحظ عینا اعتراض ایشان بر حضرت سیدالشهداء و بر قرآن و بر انجیل هم وارد گشت زیرا که سابقا عرض شد که محققین از علماء اسلام شهادت و مظلومیت سیدالشهداء را مثبت حقیت آن حضرت و بطلان یزید و امویه دانسته‌اند و در قرآن مجید هم ملاحظه فرمودید که طلب موت را فارق بین الحق والباطل مقرر داشته و در انجیل شریف هم دیدید که حضرت عیسی علیه‌السلام که حبس و زبر و مظلومیت اصحاب خود را شاهد بر حقیت ایشان قرار داده‌اند تا آخر

جواب

عرض می شود که اگر از اهل انصاف سؤال شود ابدا اعتراضی بر آیه‌ی مبارکه وارد نیست و تفسیر آیه شریفه این است والله اعلم که یهود می گفتند ما از اولیائیم و این مطلب واضح است که اولیاء و دوستان خدا در آخرت تنعیم جاودانی می رسند و در دنیا به عوائق مبتلا و در این زندان خاکدان محبوسند خداوند می فرماید اگر شما یقین دارید که از اولیاء هستید طلب مرگ که مقدمه وصول به نعم اخرویه است نمائید تا فوری به نعمت جاوید نائل شوید و در این دنیا که محل عوائق است نمائید اما چون می دانید که چها کردند از تحریف توریهٔ و تغییر نعت و صفت سید انبیاء و غیر آن از کفر و معاصی و یقین می دانید که بعد از مرگ به جزای این افعال قبیحه معذب خواهید شد تمنای مرگ ندارید و هرگز تمنا نمی کنید چه می دانید که مادام که در این دنیا هستید عقاب کذائی به شما نمی‌رسد و زمان رسیدن مرگ فوری وارد نار و مورد مؤاخذه ملک قهار خواهید گردید در روایت رسیده است که رسول اکرم سلام الله علیه یهودان را گفت به حق خدائی که نفس من به ید او است که هیچ یک از شما تمنای مرگ نمی‌کند الا اینکه فوری مرگ بر او واقع می شود و ایشان تمنای مرگ نکردند پس اگر در صدق نبوت آن حضرت بر یقین نبودند تمنای مرگ می کردند و لیکن می دانستند که اگر تمنا کنند در ساعت می میرند و به عذاب ابدی الهی مبتلا می شوند به این واسطه هیچ کدام جرأت نداشتند این تمنا نمایند و در حقیقت خداوند آیه مبارکه را از معجزات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد و خبر داد که هرگز تمنای مرگ نکنند قوله تعالی و لن یتمنوه به واسطه معرفت آنها به صدق آن حضرت و کذب خودشان پس معلوم شد اعتراضی بر فرمایش جناب شیخ وارد نیست و از بیانات جناب شیخ ایراد و اعتراض بر آیه‌ی مبارکه وارد نمی‌آید به اینکه هر کس تمنای مرگ یا قتل نماید بر حق است

استدلال به روایتی از کتاب شریف بحارالانوار

اشاره

قال المستدل البهائی و بحمدالله تعالی معنی آیه مبارکه واضح گردید و نیز از جمله احادیثی که شایسته است اهل اسلام قدری در آن تامل فرمایند این حدیث شریف است که مرحوم مجلسی در باب علامات از مجلد غیبت بحار می فرماید عن جابر بن عبدالله الانصاری قال حججت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حجهٔ الوداع فلما قضی النبی صلی الله علیه و السلم ما افترض علیه من الحجج اتی مودعا الکعبهٔ فلزم حلقهٔ الباب و نادی برقع صوته ایها الناس فاجتمع اهل المسجد و اهل السوق فقال اسمعوا فانی قائل ما هو بعدی کائن فیبلغ شاهدکم غائبکم ثم بکی رسول الله صلی الله علیه و آله حتی بکی لبکائه الناس فلما سکت من بکائه قال اعلموا رحمکم الله ان مثلکم فی هذا الیوم کمثل ورق لا شوک فیه الی اربع و مأهٔ سنهٔ ثم یأتی من بعد ذلک شوک و ورق الی ماتی سنهٔ ثم یاتی من بعد ذلک شوک لا ورق فیه [صفحه ۷۲] حتی لا- یری فیه الا- سلطان جائر او غنی بخیل او عالم راغب فی المال او فقیر کذاب او شیخ فاجر او صبی و قح أو امرأهٔ رعناء ثم بکی رسول الله صلی الله علیه و آله فقام الیه سلمان الفارسی و قال یا رسول الله اخبرنا متی یکون ذلک فقال یا سلمان اذا قلت علماؤکم و ذهبت قراؤکم و قطعتم زکواتکم و اظهرتم منکراتکم و علت اصواتکم فی مساجدکم و جعلتم الدنیا فوق رؤسکم والعلم تحت اقدامکم والکذب حدیثکم والغیبهٔ فاکهتکم والحرام غنیمتکم و لا یرحم کبیرکم صغیرکم و لا یوقر صغیرکم کبیرکم فعند ذلک تنزل اللعٔهٔ علیکم و یجعل باسکم بینکم و بقی الدین بینکم لفظا بالسنتکم فاذا اوتیتم هذه الخصال توقعوا الریح الحمراء او مسخا او قذفا بالحجارهٔ و تصدیق ذلک فی کتاب الله قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم بأس بعض انظر کیف نصرف الایات لعلهم یفقهون و منها رفع [الاسافل] تا آخر حدیث که در کتاب مشارق الانوار نقل نموده‌اند

جواب

عرض می نمایـد که بر وجه دلالـت این دو حـدیث بر مقصود جنـاب مسـتدل و اثبـات مطلبی برای ظهور نقطه‌ی اولی یا جمال ابهی مستحضـر گردیـد هر قـدر تفکر و تدبر کردیم بعقل قاصـر و فهم ناقص ما مطلبی دسـتگیر نشد شاید ادراک این عبد به این مقاصـد عالیه نرسد لذا از خود جناب مسـتدل مسألت می نماید که وجه استدلال را مشروحا بیان فرماید که کاملا مستفیض گردیم در کتاب مستطاب خود ابدا به شرح استدلال خود را آشنا نفرموده‌اند بلی محتمل است نظر جناب معظم باین مطلب باشد که قبل از ظهور قائم آل محمد صـلی الله علیه و آله پاره‌ی حوادث از اندراس احکام و تعطیل رسوم شـرع حضـرت خیر الانام روی خواهد داد ما نیز بدان قائلیم و ظهور حجت الله را منوط و مربوط به حوادث مسطوره در کتب اخبار می دانیم که اغلبی از آن به ظهور رسیده است.

استدلال به ایمان آوردن جمعی از یهود و اقوام دیگر

اشاره

نیز جناب مستدل مرقوم فرموده‌اند جمعی از یهود و زردشتیه ایمان به باب و بهاء آورده‌اند

جواب

تـاکنون معلـوم نشـده از چه قبیـل اشخاصـند حقیقت دارد یـا نه بر فرض تحقق عرض می کنم که از یکی از رؤسـا و بزرگـان طـائفه زردشتیه که بـا این عبـد رابطه‌ی داد و سـتد و معامله داشت سؤال کردم که افواها می شـنوم از طائفه زردشتیه جماعتی به این سلسـله گرویده‌اند جواب داد که از روی حقیقت کسـی ایمان نیاورده است نظر به اینکه یهود و زردشتیها در شـریعت مطهره‌ی نبویه ذلیل و خوار و خفیف و بی‌اعتبارند و اسـلام و اسلامیان بر آنها مسلط و قاهرند و در مجالس و محافل عظماء و رؤسا اذن جلوس ندارند و با آنها مس با رطوبت نمی نمایند و دین باب و بهاء دین آزادی و همه لا ابالی کل طوائف را طاهر و مطهر و مجموع را در تحت کلمه جامعه خداپرستی می دانند هر که خواهد گو بیا هرکه خواهد کو برو البته بملاقات و حضور در مجلس آنها ارب هستند اما در واقع به همان تهود و مجوسـی بودن برقرارنـد و دلیل بر این مطلب این است که تغییر لباس نمی دهند و احکام مذهب خود را در نکاح و مواریث مجری و نافـذ می شـمارند نه اینکه در عقایـد خودشان فتوری پدید آمده باشد و ظاهر این است که صادق بود بر فرض که چهـار نفر از دونـان به این آئین و دین و ایمـان آورده باشـند چه وقعی در انظـار اولی الابصـار دارد این همـج رعاع چه وقع و شانی دارند که عمل آنها حجت و سند باشد

ذکر کلام شیخ الاسلام در مورد خاتمیت و استدلال مستدل بهائی

اشاره

فاضل بهائی نوشته‌اند که جناب شیخ در رساله‌ی اولی نوشته‌اند اکنون بیائیم به ادعاء جناب بهاء اگر بالفرض مقام و ادعاء آن جناب نبوت باشد جای شـبهه نیست که بر کل ملت اسلام مخالف افتاده است زیرا که نزد جمیع ملت اسلام نبوت ختم است یعنی دینی که ناسـخ این دین باشد از جانب خدا نازل نخواهد شد بلی اگرچه صاحب کتاب ایقان به تاویلات چند وجود هر یک از مظاهر قدسـیه چنانچه تجلی صـفات الله اولیت و ختمیت است جمع می شـمارد چنانچه در این عبارت بگویـد اگر جمیع انبیا نداء انا خاتم النبیین بر آرند حق است زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک [صفحه ۷۳] روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدیت و ختمیت و اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت ان روح الله الارواح حقیقتند انتهی اولا ما هرگز مسلم نداریم که کسـی مظهر صفات اولیت و

اخریت ذات اقدس باشد زیرا که این صفت ازلیت و ابدیت خداوندی را می فهماند که مختص به یک ذات است و هو الاول والاخر والظاهر والباطن و برای صدق مظهریت لازم نیست که جمیع صفات الهی کلیهٔ در وجود مظهر تجلی ظاهر گردد و ثانیا فرض کنیم که همه مظهر کل صفات الله اند البته هیچ شک نیست در اینکه این مظهریت در نقطه منتهی خواهد شد یعنی یک پیغمبری ظهور خواهد کرد که در نفس الامر دین او ورق آخرین کتب اولین خواهد شد و فرض کنیم که کسی به این صفت بیاید و دین و شریعت او استقرار یابد و لیکن بعد از مدتی کسی خروج کرده ادعاء مظهریت کند و ادعایش در نفس الامر محض خلاف و باطل باشد اما متشبث به این گونه دلیلها شده بگوید ای خلایق مشتبه نشود در اینکه نبی پیشین خود را ختم رسل نامیده است هر یک از ما مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و آخریت هستیم چون که حکم یک ذات و یک جسد و یک روح و یک امر داریم در این صورت لازم آید که قول و ادعاء کسی که در حقیقت کذب و خلاف محض است قرین صواب بوده مسلم داریم حرف او را و تصدیق کنیم نبوت او را فالدلیل الذی یقضی الی تصدیق الکاذب لا یصلح ان یکون دلیلا انتهی و جناب مستدل جواب فرموده‌اند در آغاز کتاب معروض داشتیم که خداوند تبارک و تعالی در جمیع کتب سماویه عموما و در قرآن مجید خصوصا وعده داده است و تصریح فرموده است که در آخر الزمان دو نداء ارتفاع خواهد یافت و دو وجود مبارک به امر الله قیام خواهد فرمود

جواب

عرض می شود آن آیات که در کتب سماویه عموما و قرآن خصوصا بدو ظهور مبارک وعده فرموده کدام است که ماها ندیده‌ایم در آغاز این کتاب هم بیان نفرموده‌اند که کدام آیه دال بر این مطلب است مگر آیه‌ی یوم یقوم الروح والملئکهٔ صفا و آیه‌ی و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصیحهٔ ذلک یوم الخروج و در کمال ظهور و بروز معنی آیه‌ی مبارکه مبرهن است که مراد از آیه‌ی اولی و قیام روح نزول جبرئیل در روز قیامت است و کذا صیحه‌ی که به قرینه یوم الخروج مراد همان قیامت کبری است و در طی جواب استدلال جناب معظم مشروحا بیانی خواهد شد و احادیثی که وارد است که دلالت بر ظهور مهدی موعود دارد بالصراحهٔ بظهور حضرت م ح م د بن الحسن العسکری که دوازدهمی ائمه است مدل است و از ظهور ثانی هم در کتب آسمانی و اخبار اسمی نیست مگر نزول حضرت عیسی علیه‌السلام از آسمان و اقتداء کردن به آن وجود مبارک در نماز و کل مطابق است با عقائد حقه‌ی طائفه اسلامیه و اثنی عشریه و اما اینکه فرموه‌اند ادعا نبوت ندارند نزاع لفظی می شود ما هر که دعوی نزول وحی آسمانی می نماید او را مدعی نبوت می دانیم بهائیان هر چه خواهند بنامند و بالضرورهٔ وحی منقطع و بعد از حضرت خاتم هر که دعوی وحی آسمانی نماید در نار است و به محض اینکه از لفظ خاتم النبیین برای طفره گریزان شوند و بگویند ما مدعی نبوت نیستیم در بطلان دعوی آنها فرقی پدید نمی آید تو خواه او را زنجیرخوان و خواه زره چو بفکنی زره است و چو برگشتی زنجیر بعد از اینکه بهائیان متدین به دین حضرت خاتم الانبیاء باشند ناگزیر باید به انقطاع وحی به جناب خاتم الانبیاء و ختم وصایت و ولایت و امامت به حضرت م ح م د بن الحسن العسکری معتقد باشند دیگر نمی دانم برای نقطه‌ی اولی و ظهور بهاء چه افتخار قائلند باز

مغالطه فاضل بهایی و سوء استفاده وی از جواب شیخ الاسلام

اشاره

میرزا ابوالفضل نوشته‌اند اما اینکه جناب شیخ فرموده‌اند اگر بالفرض مقام و ادعا آن جناب نبوت باشد جای شبهه نیست که بر کل ملت اسلام مخالف افتاده است حاصل استدلال جناب شیخ این است که اگر ادعاء ایشان نبوت است مخالف اجماع مسلمین است

زیرا که جمیع ملت اسلام متفقند بر اینکه دینی دیگر بعد از اسلام تشریع نخواهد شد آفرین بر استدلال آیا عجزی و ضعفی فوق [صفحه ۷۴] آن تصور می شود که عالم اسلام و مدعی مقام شیخ الاسلامی نتواند در اثبات عقاید اصولیه خود به دلیلی از ادله عقلیه و یا آیتی از آیات قرآنیه و یا به حدیثی از احادیث صحیحه استدلال نماید و به اجماع و اتفاقی که هرگز در این مقام دلیلیت ندارد و طرف مقابل آن را معتبر و مقبول نمی‌دارد مستدل گردد یا اولی الابصار المنیرة والاذان الواعیة تا اینجا کلام آقا میرزا ابوالفضل است در رد جناب شیخ الاسلام

جواب از این مغالطه

این بنده ذلیل عرض می نماید در کتب آسمانی اخبار ختم نبوت به محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله داده‌اند چنانچه سابقا از وحی کودک نقل شد و صاحب محضر الشهود که از فحول علماء یهود و از اهل لسان بودند و بعلم و کمالی کامل مباهی و بخلعت اسلام مفتخر شده بود آیات کثیره از کتب سماویه به خاتمیت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و انقطاع وحی در کتاب مزبور نقل فرموده‌اند و در قرآن مجید هم که و لکن رسول الله و خاتم النبیین وارد است و خود آن جناب برای رفع شبهه جناب امیرزا ابوالفضل لا نبی بعدی و لا شریعة بعد شریعتی فرموده‌اند اخبار کثیره نیز در دست است که به آن حضرت ختم نبوت و به حضرت م ح م د بن الحسن ختم امامت و وصایت گردید اما اینکه جناب مستدل فرموده‌اند جناب شیخ از عهده استدلال برای عقائد اصولیه خود عاجزند از اقامه ادله عقلیه و نقلیه و به اجماع تمسک جسته‌اند بهتان و افترائی است بزرگ از جناب شیخ الاسلام گذشته از برکت وجود مبارک حجت زمان غالب اهالی اسلام به اقامه‌ی دلیل و برهان قادر موفقند و اجماع مسلمین که قول معصوم در آن است منعقد و حجیت آن مبرهن است و اینکه فرموده‌اند به حکم افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا ظهور مظاهر امر الله بر وفق هوی و خواهش امم نگشته حرفی است متین ولی ما بحمد الله تعالی مصداق آیه مبارکه نیستیم و هم خود را مصروف تحصیل مثوبات عالیه و ارتقاء به مدارج متعالیه می نمائیم چه در متابعت حضرت نبی عربی باشد چه در مطاوعت سید باب عجمی ما را چه بر این داشته که میل نمائیم پیغمبری غیر از محمد صلی الله علیه و آله ظاهر شود اگر پیغمبر ما که نبی ثابت النبوة بود فرموده بود بعد از من پیغمبری به چنین علامت و چنان نشانه و آیت خواهد آمد به اطاعت و انقیاد او ناچار و متابعت او را و سبیله‌ی نجات و افتخار می دانستیم چنانچه بظهور موعودی که حضرت م ح م د بن الحسن است ما را بشارت داده و لیلا و نهارا به انتظار ظهور آن وجود مبارک می گذرانیم و عجل الله فرجه و سهل الله مخرجه می گوئیم و انشاء الله تعالی در مقام عصبیت و عناد هم نیستیم علاوه مظاهر امر الله چه احتیاج به هواداری ما ضعفا دارند که حسد ورزیم چرا بعد از پیغمبر ما خداوند پیغمبری دیگر مبعوث فرمود اگر آن مدعی ثانی از جانب خدا باشد او پیغمبر ما است چنانچه به وجود محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم مفتخر بودیم به ظهور ثانی هم اگر از جانب خدا آمده بود افتخار می نمودیم و تبعیت او را اسباب نجات و مثوبات دنیویه و اخرویه می دانستیم اما نمی توانیم به محض ادعا بدون دلیل و آیت و نشانه و علامت پیغمبر ثابت النبوة را معزول دانیم و حال اینکه رسم عاشق کشی و شیوه‌ی شهر آشوبی جامه‌ی بود که بر قامت او دوخته بود و اینکه فرموده‌اند همه‌ی پیغمبران می توانند ندای انا خاتم النبیین بر آرند ابدا مسلم نداریم زیرا که خداوند انبیاء مرسلین را به تفاوت درجات خلق فرموده و بعضی را بر بعضی فضیلت داده و همه را یک درجه عنایت نفرموده چنانچه حضرت ابراهیم علی نبینا و اله و علیه‌السلام بعد از نیل رتبه‌ی نبوت بقوله تعالی و اجعلنی اماما در درگاه احدیت استدعا رتبه امامت نمود و خداوند متعال اجابت فرموده انی جاعلک للناس اماما فرمود خلعت مرتبه‌ی خاتمیت هم بر قامت رسای محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله دوختند و دل معاندین و تابعین مدعیهای کاذبه را سوختند وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند [صفحه ۷۵]

استدلال فاضل بهایی که آیات زیادی دلالت بر ظهور دارند

اشاره

قال الفاضل البهائی آیات قرآن مجید در اثبات این دو ظهور فوق آن است که در این مختصر درج شود و مفسر آید چه بر هر بصیری که عالم به کتاب کریم باشد روشن است که یک ثلث آن لااقل در ذکر ورود این یوم عظیم است و آثار و علائم این ظهور کریم لهذا از آن جمله به تاویلات چند آیه اکتفا می نمائیم و ما بقی را به الواح مقدسه و یا کتب استدلالیه اهل بهاء محول می داریم از جمله در سوره‌ی مبارکه بقره است هل ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام و الملئکة و قضی الامر و الی الله ترجع الامور و این آیه‌ی مبارکه به تمامها مطابق است با آنچه در انجیل مقدس وارد شده که حضرت عیسی علیه‌السلام فرموده که آن حضرت در ابرهای آسمان نازل خواهد شد و ملئکه خود را با صورهای بلند آواز به اقطار ارض خواهد فرستاد و خلاصه مقصود این است که آیه مبارکه اخبار از ظهور موعود بعد از حضرت رسول الله است نه آنچه اهل وهم گمان نموده‌اند و به هوای خود تفسیر نموده‌اند انتهی

جواب

عرض می شود حقیقت خیلی محل حیرت بلکه مقام عبرت است که جناب مستدل با آن همه اظهار پاک دامنی و عدم عصبیت آیه‌ی مبارکه را برای شریف خود تفسیر و گناه آن را بر ما بیچاره‌گان می‌نویسند هنگامیکه این بیان جناب مستدل را زیارت نمودم که ماها را در عداد صاحبان اهواء و آراء باطله منسلک فرموده‌اند و مفسر به رای خوانده و خودشان را به این درجه بی غرض قلمداد نموده و مدتها بود که تفسیر آیه‌ی مبارکه را در کتب تفسر ندیده بودم به ذیل توجهات حجة الله ارواحنا فداه متوسل و به خداوند قادر عالم متوکل گردیده که خداوند در این فقره میان ما و بهائیان حاکم و تفسیری از اهل بیت و عترت میانه‌ی حق و باطل فاصل آید که مبرهن شود ما مفسر به رأییم یا جناب مستدل به گمانات فاسده و تاویلات کاسده آیه را تاویل فرموده‌اند لذا به کتاب تفسیر امام همام حضرت عسکری علیه‌السلام رجوع نمودم و بحمد الله تعالی ضلالت از هدایت و نجات از غوایت ممتاز و ابواب صداقت بازگردید این است آنچه امام یازدهم سلام الله علیه در تفسیر آیه‌ی مبارکه بیان فرموده‌اند قوله عزوجل هل ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام تا آخر قال الامام علیه‌السلام لما بهرهم رسول الله صلی الله علیه و آله بایاته و قطع معاذیرهم بمعجزاته ابی بعضهم الایمان و اقترح علیه الاقتراحات الباطلة و هی ما قال الله تعالی و قالوا لن نؤمن لک حتی تفجرلنا من الارض ینبوعا او تکون لک جنة من نخیل فتفجر الانهار خلالها تفجیرا او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا او تأتی بالله و الملئکة قبیلا و سائر ما ذکر فی الایة فقال عزوجل یا محمد هل ینظرون ای هل ینظر هؤلاء المکذبون بعد ایضاحنا لهم الایات و قطعنا معاذیرهم بالمعجزات الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام و الملئکة ای و ما یاتیهم الملئکة بما کانوا اقترحوا یملک اقتراحهم فی الدنیا فی اتیان الله الذی لا یجوز علیه الاتیان والباطل فی اتیان الملئکة الذی لا یاتون الا مع زوال هذا التعبد و حین وقوع هلاک الظالمین بظلمهم و وقتک هذا وقت تعبد لا وقت مجیی الاهلاک بهلاکهم و الی الله ترجع الامور فهو یتولی الحکم فیها یحکم بالعقاب علی ما عصاه و یوجب کرم المآب لمن ارضاه و قال علی بن الحسین علیهماالسلم طلب هؤلاء الکفار الایات و لم یقنعوا بما اتاهم به منها بما فیه الکفایة والبلاغ حتی قیل لهم فهل ینظرون الا ان یاتیهم الله ای اذا لم یقنعوا بالحجج الواضحة فهل ینظرون الا ان یاتیهم الله و ذلک محال لان الاتیان علی الله لا ـ یجوز کذلک النواصب اقترحوا علی رسول الله فی نصب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام اماما و اقترحوا حتی اقترحوا المحال و کذلک ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما نص علی علی علیه‌السلام بالفضیلة والامامة و سکن الی ذلک قلوب المؤمنین و عاند فیه اصناف الجاهدین الجاحدین من المعاندین و شک فی ذلک ضعفاء من الشاکین و احتال فی السلم من القریتین من النبی و

خیار اصحابه من اصناف اعدائه جماعهٔ المنافقین و فاض فی صدورهم العداوهٔ و البغضهٔ والحسد والشحناء حتی قال قاتل المنافقین لقد اسرف محمد فی مدح نفسه ثم اسرف فی [صفحه ۷۶] مدح اخیه علی علیه‌السلام و ما ذلک من عند رب العالمین یرید ان یثبت لنفسه الریاسهٔ علینا حبا لعلی بعد موته قال الله تعالی یا محمد قل و ای شیء انکرتم ذلک و هو عظیم کریم حلیم ارتضی عبادا من عباده و اختصهم بکرامات لما علم من حسن طاعتهم و انقیادهم لامره ففوض الیهم امور عباده و جعل الیهم سیاسهٔ خلقه بالتدبیر الحکیم الذی وفقهم له تا آخر خلاصهٔ القول اینکه با تفسیر امام همام علیه‌السلام بشرح مسطور از آغاز تا انجام دیگر از کجا معلوم گردید که برای ظهورات ادعائیه بعد از قرن رسول اکرم صلی الله علیه و آله آیه مبارکه نزول یافته است و حال اینکه ائمه هداهٔ مهابط وحی الله و عالم به تفسیر کلمات الله می باشند نه ما ضعفاء جاهل نادان ما للتراب و رب الارباب

استدلال به آیه شریفه (یوم یقوم الروح)

اشاره

قال المستدل البهائی در سوره‌ی نبأ خداوند علی اعلی فرموده است یوم یقوم الروح و الملئکهٔ صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا و این آیه‌ی مبارکه نیز بر وفق آیه‌ی سابقه مخبر است از ورود یوم الله و یوم الرب که در آن روز حضرت روح الله بر امر قیام فرماید و نفوس مقدسه بر اعلاء امرش قیام نمایند و به غیر ما اذن الله تکلم نکنند و کذلک در سوره‌ی ق و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصیحهٔ بالحق ذلک یوم الخروج و در مقام دیگر می فرماید یوم یاتی ربک والملک صفا صفا و در مقام دیگر یوم یقوم الناس لرب العالمین و خلاصهٔ القول از این قبیل آیات کریمه در قرآن مجید بسیار است که در کل از ظهور بعد به این الفاظ عالیه و عبارات رفیعه تعبیر شده است که کل صریح است بر مراتب علو و سمو و رفعت و جلالت ظهور و اعظمیت آن آن از ظهورات سابقه و این مسأله در کمال وضوح است که چون ذات غیب الهی مقدس است از جمیع ما یتعلق بالجسم از قبیل دخول و خروج و صعود و نزول و تشبیه و حلول و علو و دنو و قرب و بعد و امثالها لذا الفاظ کریمه یاتیهم الله و جاء ربک و یوم یاتی ربک و امثالها محمول است بر مجی مظهر امر الله و قیام روح الله و ظهور موعود و ورود شارع محمود و این جمله صریح است بر این چنین ظهور عظیمی مقام او مقام نیابت و خلافت و امامت نیست بل ظهور کلی الهی است و مقام شارعیت انتهی

جواب

عرض می نماید کرارا عرض نموده باز هم تجدید گستاخی و جسارت و خلاف ادب را ارتکاب می نماید ثبت العرش الارش ثم انقش اولا ـ دلیل واضح و برهان لائح اقامه فرمائید که آیات مبارکات برای تعیین مظهری نزول یافته ثانیا بر آن اسم و مقامی که خودتان برای رؤسا خود جعل فرموده‌اید تطابق فرمائید آیه مبارکه یوم یقوم الروح در احوال و اهوال قیامت کبری نازل فی المجمع عن النبی صلی الله علیه و آله فی تفسیر الایهٔ المبارکهٔ قوله تعالی یوم یقوم الروح الی قوله تعالی یوم ینفخ فی الصور انه سئل عن هذه الایهٔ فقال صلی الله علیه و آله یحشر عشرهٔ اصناف من امتی اشتاتا قد میزهم الله من المسلمین و بدل صورهم فبعضهم علی صورهٔ القردهٔ و بعضهم علی صورهٔ الخنازیر تادهٔ قسم را بیان می فرماید بعد از آن حضرت ختمی ماب تفصیل هر یک از این اصناف می دهند که هر یک برای چه گناه مستوجب این عذاب و شایسته این عقاب گردیده پس از آن وصف اهل جنت می فرماید بقوله تعالی ان للمتقین مفازا حدائق و اعنابا و کواعب اترابا تا آخر آیه می فرماید یوم یقوم الروح والملئکهٔ صفا القمی قال الروح ملک اعظم من جبرئیل و میکائیل کان مع رسول الله صلی الله علیه و آله و هو مع الائمهٔ علیهم‌السلام و قال صوابا ای یقول لا اله الا الله ذلک یوم الحق یعنی روز قیامت روزی است محقق الوقوع و البته واقع و شکی در آن نیست بعد از اینکه از حضرت رسول صلی الله

علیه و آله و ائمه اطهار علیهم‌السلام آیه‌ی مبارکه به این قسم تفسیر شده ماها حق فضولی و تفسیر به رأی نداریم و آیه‌ی مبارکه یوم یسمعون الصیحهٔ مفسر به احوال قیامت کبری و صیحه‌ی اسرافیل است نه ظهور مهدی موعود عجل الله فرجه و اما آیه‌ی مبارکه و جاء ربک از ائمه طاهرین تفسیر شده است و جاء ربک ای جاء [صفحه ۷۷] امر ربک کذا فی التوحید والعیون عن الرضا علیه‌السلام ای ظهرت آیات قدرته و اثار قهره مثل ذلک بما یظهر عند حضور السلطان من آثار هیبته و سیاسته والملک صفا صفا بحسب منازلهم و مراتبهم وجی یومئذ بجهنم القمی و عن الباقر علیه‌السلام قال لما نزلت هذه الایهٔ وجی یومئذ بجهنم سئل عن ذلک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال اخبرنی الروح الامین ان الله لا اله غیره اذا برز الخلائق و جمع الاولین والاخرین اتی بجهنم یقاد بالف زمام اخذ بکل زمام ماهٔ الف یقودها من الغلاظ الشداد لها هدهٔ و غضب و زفیر و شهیق و انها لتزفر زفرهٔ فلولا ان الله اخرهم للحساب لاهلکت الجمیع ثم یخرج منها عنق فیحیط بالخلائق البر منهم والفاجر ما خلق الله عبدا من عباد الله ملکا و لا نبیا الا ینادی رب نفسی نفسی و انت یا نبی الله تنادی امتی امتی تا آخر حدیث بعد از آن می فرماید قوله تعالی یومئذ یتذکر الانسان و انی له الذکری یقول یا لیتنی قدمت لحیوتی یومئذ لا یعذب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد از اهل انصاف سؤال می کنم بعد از این تفسیر که بر اثر آن آیه کریمه‌ی یومئذ یتذکر الانسان و این له الذکری یقول یا لیتنی قدمت لحیوتی است و هیچ عاقلی آیه کریمه را حمل بر ظهور و بروز موعود بعد از رسول رب ودود می تواند نمود و حال اینکه صریح در احوال و اهوال قیامت کبری است و جناب مستدل گویا گمانشان این است که احدی نیست که بعد از استدلال ایشان به آیه‌ی مبارکه یوم یاتی ربک او بعض آیات ربک عرض نماید جناب فاضل اولا چرا بر خداوند متعال افتراء بستید در قرآن مجید یوم یاتی ربک او بعض آیات ربک آیه نیست بلکه او یأتی ربک است بدون افتتاح بیوم ثانیا بر فرض که یوم یأتی بود باید از اهل بیت طهارت و عصمت که قرآن بر آنها نازل و حق تفسیر آن به حکم اهل البیت ادری بما فیه مخصوص آن بزرگواران است تفسیر آن را خواست علاوه خوب است قبل و بعد آیه را ذکر فرمایند تا کذب از صدق ممتاز گردد و تقلب و تزویر هر کس ظاهر شود آیه‌ی مبارکه در مقام سرزنش و توبیخ کفار و جاحدین که اقتراح آیات مثل نزول ملئکه و غیره می نمودند شرف نزول یافت می فرماید با اینکه حجت بالغه به صدق حضرت رسول اکرم اقامه شد و آیات بینات ظاهر گردید باز چه انتظار دارید که در ایمان آوردن مسامحه دارید قوله تعالی هل ینظرون الا ان یأتیهم الملئکهٔ او یأتی ربک ای امره بالعذاب او یأتی بعض آیات ربک فی الاحتجاج عن امیرالمؤمنین علیه‌السلام فی معنی هذه الایهٔ انما خاطب نبیا هل ینظر المنافقون والمشرکون ان یأتیهم الملئکهٔ فیعاینوهم او یأتی ربک او یأتی بعض آیات ربک یعنی بذلک امر ربک و الایات هی العذاب فی دار الدنیا کما عذب الأمم السابقهٔ والقرون الخالیهٔ یوم یأتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا کان المعنی انه لا ینفع الایمان ح نفسا قل انتظروا انا منتظرون وعید لهم و تهدید پس معلوم و محقق گردید که آیه‌ی مبارکه مفسر به یوم قیامت است نه روز ظهور موعود بعد از حضرت ختمی مرتبت و هرگاه بر طبق مقصد جناب مستدل تفسیر شود برای ایشان خیلی مضر است و بالصراحهٔ بر بطلان دعوی آنها مدل زیرا که اگر مراد از یأتی ربک او بعض آیات ربک زمان ظهور نقطه‌ی اولی باشد معلوم می شود ایمان در آن روز لایضر و لا ـ ینفع است و به حال مؤمنین به نقطه‌ی اولی نفعی عائد نمی شود بلکه در مقام تهدید خداوند می‌فرماید انتظار ظهور باب و بهاء داشته باشد ما هم از منتظران و همه را عقاب و عذاب خواهیم کرد هرگاه جناب مستدل به این مطلب راضی هستند آیه‌ی کریمه را همین قسم که تفسیر فرموده‌اند به عقیده‌ی خود باقی باشند اما مشروط بر اینکه آیات بعد را هم که کاشف از مقصود از آیات قبل است ذکر فرمایند تا عدم دلالت آن بر مقصد بهائیان معین و مکشوف گردد و مفسر برای از غیر ممتاز آید

استدلال به آیه شریفه (یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق)

اشاره

قال البهائی و با اینکه در بیان مقام موعود همین آیات و القاب عظیمه کافی بود مع ذلک از برای اعلام و تنصیص بر اینکه [صفحه ۷۸] در این یوم عظیم دیانت متجدد خواهد شد و شریعت جدیده ظهور خواهد نمود این آیه‌ی مبارکه نزول یافت که می فرماید یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق یعنی در آن روز حق جل جلاله دین حق را وافیا به خلق عنایت خواهد فرمود و این در غایت وضوح است که مقصود از این دین که در آیه‌ی کریمه وعده فرموده است که به خلق عنایت فرماید دین اسلام نیست زیرا که دین اسلام در ظهور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وافیا نازل شد و آن حضرت کاملاـ به خلق ابلاـغ فرمود بل مقصود شریعت جدیده است که کافل حقوق جمیع امم باشد تا آخر آنچه فرموده‌اند

جواب

عرض می شود هرگاه جناب مستدل چند کلمه از ماقبل آن ذکر فرموده بودند بالصراحهٔ معلوم بود که آیه‌ی مبارکه مخصوص احوال روز قیامت و روزی است که اعضا و جوارح کفار به معاصی صادره گواهی می دهد و بدان جزاء داده می‌شوند و به مکافات و مجازاهٔ می رسند قوله تعالی ان الذین یرمون المحصنات الغافلات لعنوا فی الدنیا والاخرهٔ و لهم عذاب عظیم یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون یومئذ یوفیهم لله دینهم الحق ای جزاءهم المستحق و یعلمون ان الله علی الحق المبین ای العادل الظاهر العدل الذی لا ظلم فی حکمه در این صورت چگونه می توان آیه‌ی مبارکه را برای ظهور موعود تفسیر نمود و مراد از یوفیهم الله دینهم الحق جزاء مستحق است

استدلال به اینکه بعضی از مفسرین مثل علمای یهود آیات را تحریف و یا به اشتباه تأویل کرده اند

اشاره

قال البهائی و نیز باید ارباب بصیرت که روی سخن بدیشان است دریابند که چنانچه علماء یهود و سائر ملل بشارات کتاب سماوی را تحریف کردند یعنی به خلاف آنچه مراد و مقصود حقیقی الهی بود تفسیر نمودند و به این سبب امت را از معرفت و ایمان به حضرت عیسی علیه‌السلام و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ممنوع داشتند کذلک بعض مفسرین قرآن آیات الهیه را بر غیر مقاصد اصلیه تفسیر نمودند و افق منیر کتاب الهی را به آراء و اهواء و ظنون باطله خود به غایت مظلم و تاریک کرده‌اند چندانکه معانی حقیقیه‌ی الهیه بر غیر ارباب بصائر نیره مخفی گشته و عالم به حقایق کتاب مطرود هر ظالم بی‌باک شده انتهی بعد از آن شرحی به جلال الدین سیوطی از تفسیر فاستمع یوم یناد المناد من مکان قریب تغیر و تعرض فرموده اخر الامر می فرماید با اینکه اختلال تفاسیر در غایت ظهور است نفسی گمان ننماید بدون مستند علماء تفسیر را متهم می دارد نظر فرمائید در این خطبه بلیغه‌ی حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغهٔ قال علیه‌السلام و انه سیأتی زمان علیکم لیس فیه شئ اخفی من الحق و اظهر لا من الباطل و لاـ اکثر من الکذب علی الله و رسوله و لیس عند اهل ذلک الزمان ابور من الکتاب اذا تلی حق تلاوته و لا انفق منه اذا حرفت عن موضعه تا آخر خطبه‌ی مبارکه که می فرماید حتی نزل بهم الموعود الذی ترد عنه المعذرهٔ و ترفع عنه التوبهٔ و تحل معه القارعهٔ و النقمهٔ انتهی

جواب

عرض می شود معلوم نیست چگونه جناب مستدل خودشان را از اهل حق و اهالی اسلام را بر باطل ما را غافل و خود را عامل دانسته‌اند مفسر به رأی مائیم و حال اینکه بی‌مستندی از اخبار آیات قرآنیه را تفسیر نمی نمائیم بلکه یا از تفسیر امام همام علیه‌السلام

نقل می نمائیم با روایتی از ائمه را مطابق تفاسیر اهل تفسیر دلیل می آوریم و معلوم داشتیم که در این مواقع که جناب مستدل برای دین بهائیان به آیات بلاغت نشان تمسک جستند تمام تفسیر به رأی بود و بیانات امام همام حضرت عسکری علیه‌السلام بر خلاف مقصود مستدل مدل و البته جناب مستدل معظم نمی توانند از تفسیر امام علیه‌السلام تجافی و از فرمایشات آن جناب علیه‌السلام استنکاف و اعراض فرمایند و به این تأویلات سخیفه و تفسیرات باطله دینی به این متانت و استحکام را باطل و تاسیس مذهبی جدید من دون البرهان و الدلیل من الایات والاخبار و قوانین العقل نمایند و فرمایشات حضرت امیرالامرهٔ ارواحنا فداه در نهایت رزانت و متانت است که از قرآن جز اسمی باقی نیست و چون عالم السر والخفیات و عالم بما مضی و ما هوات بودند تصور این ازمنه را فرموده عالم [صفحه ۷۹] بودند که قبل از ظهور حضرت بقیهٔ الله سلام الله علیه نقطه‌ی اولی و جمال اقدس مدعی رتبه و مقامی می شوند و مثل جناب مستدل قرآن مجید برای تاویل و برای حقیت آنها دلیل می گیرند و خورد خورد به مفاسد منجر و ظلم و جور و فسق و شر شایع می گردد تا قائم موعود ظاهر و به سیف قاطع و اعجاز ساطع بر کل ادیان قاهر شود و یملؤ الله الارض قسطا و عدلا از اینها گذشته چرا جناب فاضل بهائی با آن همه طراری و زبردستی ذیل کلام معجز نظام حضرت امیرالامرهٔ را که برخلاف مطلوب ایشان دلیلی تمام و تام است ذکر فرمودند که می فرماید حتی نزل بهم الموعود الذی ترد عنده المعذرهٔ و ترفع عنه التوبهٔ و تحل معه القارعهٔ والنقمهٔ و حال اینکه کلام معجز نظام صریح است در اینکه نزد قیام قائم باب توبه مسدود و انابه و معذرت نزد آن حضرت مردود است اکنون بهائیان باب توبه را مفتوح می دانند و اگر یکی از اهالی اسلام بدین ایشان در آید معظم و موقر و محترم و مفخمش می شمارند و توبه از معاصی را مقبول می دانند چرا باید به خطبه‌ی مبارکه استدلال نمایند که در ترجمه و تاویل ناچار شوند و عبارت و ترفع عنه التوبهٔ را این قسم معنی نمایند که به سبب آن حضرت توبه مرتفع گردد در چه اصطلاح عن برای سببیت آمده حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء

استدلال به احادیثی برای اثبات دعوی خودش و جواب از آنها

قال المستدل البهائی و بالجمله چون بر عظمت و رفعت و جلالت مقام موعود از آیات قرآنیه اطلاع یافتی اکنون از احادیث وارده از طریق اهل تسنن و تشیع سخن گوئیم و ببینیم که آیا قائم موعود به اقتضای ربوبیتی که حق جل جلاله در کتب سماویه حضرتش را به آن وصف فرموده قادر بر تشریع شریعت جدیده هست و یا اینکه به اقتضاء منصب نیابت و امامتی که علماء اسلام به آن حضرت بخشیده‌اند قادر بر ایجاد دین تازه و شریعت جدیده نیست و از جمله احادیثی که دلالت صریحه دارد بر علو مقام حضرت موعود و تجدد شریعت به ظهور آن جمال معبود از احادیث اهل تشیع این حدیث شریف است که مجلسی علیه الرحمهٔ در بحار در باب سیر و اخلاق قائم از ابی‌حمزه ثمالی روایت نموده انه قال سمعت اباجعفر علیه‌السلام یقول لو قد خرج قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم لنصره الله بالملئکهٔ المسومین والمنزلین والمردفین والکروبیین یکون جبرئیل امامه و میکائیل عن یمینه و اسرافیل عن یساره و الرعب مسیرهٔ شهر امامه و خلفه و عن یمینه و عن شماله والملئکهٔ المقربون حذاء اول من یتبعه محمد و علی الثانی و معه مخترط یفتح الله له الروم والصین والترک والدیلم و السند والهند و کابل شاه و الخزر یا اباحمزهٔ لا یقوم القائم تا آنجا که می فرماید لیس شأنه الا القتل و در مقام استدلال می فرمایند گمان نرود که مراد سیف معهود نزد خلق است زیرا که یک شمشیر هر قدر قطاع و برنده باشد ممکن و معقول نیست که این همه ممالك واسعه را به آن تواند مفتوح نماید بلی مقصود سیف کلام الهی و حجت الهیه و وحی سماوی است که لازال به این سیف قطاع حق جل جاله مدائن قلوب را مفتوح فرموده تا آخر بیانات که تمام از این قبیل استدلال است نهایت به تفاوت عبارت جواب عرض می شود وجه تحاشی جناب مستدل که یك شمشیر که در دست حضرت حجهٔ الله است این قدر از بلاد را مفتوح سازد معلوم نشد مگر معقول بود که شمشیر حضرت امیرالامرهٔ در لیلهٔ الهریر الاف و الوف از مشرکین را مقتول ساخت در وقعه‌ی طف از سیف حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام آن قدر از کفار به نار جحیم شتافت اگر جناب

مستدل بفرمایند شاید آهنگری در رکاب ظفر انتساب بوده که شمشیر آن جناب را اصلاح می‌نموده و برای حجة الله تحصیل آن صناع مقدور نیست مطلبی است و الا حیف است شخص عاقل تفوه این مقالات و بیانات نماید اگر مراد فتح مدائن قلوب است چرا به بلاد مخصوصه اختصاص یافته علی هذا فتح مدائن قلوب اهل یزد و دو سه محل دیگر که چهار نفر از اوباش آنها تبعیت نمودند باید از نظر حضرت [صفحه ۸۰] ابی‌جعفر علیه‌السلام رفته باشد که جزء بلاد به شماره نیاورده و به همان بلاد مرقومه‌ی در حدیث شریف اکتفاء فرموده‌اند علاوه باید بنابر فرمایش جناب مستدل جمیع الفاظ را از ظهور لفظی که بر حجت و مدار محاورات و مکالمات است انداخت و از نو برای معنی الفاظ طرحی و بنیانی ساخت و چگونه اتفاق افتاد که جمیع احادیث وارده‌ی از ائمه اطهار که در سیر و سلوک حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و علی آبائه ورود یافته بر خلاف ظاهر محمول گردیده و باقی اخبار کماکان به ظهور خود باقی است در مقدمات ظهور حضرت بقیة الله علائمی در اخبار مقرر است از معاونت جبرئیل و میکائیل و بروز طاعون و سیف قاطع و نور ساطع و غیره و غیره چگونه شد که تمام را از معنی ظاهر باید صرف نمود و ابواب تاویل به این درجه گشود مضمون حدیث شریف لکانی انظر الیه بین الرکن والمقام یبایع الناس چرا تحقق نیافت نائب و حاکمی که در مکه معظمه از طرف قرین الشرف منصوب گردیده و او را کشتند که بود عدل و داد موعود چرا بروز ننمود در زمان ظهور نقطه‌ی اولی الی حال که تقریبا شصت سال است از سلاطین و حکام در بلاد و امصار چه عدالت ظاهر گردید که در سنه‌ی قبل از ظهور به ظهور نرسیده بود زنا و شرب خمر و اکل باطل که منسوخ گردید مگر اینکه بفرمایند آنها نیز بر خلاف ظاهر محمول است هرگاه این قدر باب تاویل مفتوح است پس بر نقطه‌ی اولی و ظهور ثانی هم افتراء نبندید شاید مراد از فرمایشات نقطه‌ی اولی و ظهور ثانی که در کتاب مستطاب بیان و ایقان فرموده‌اند ما مظاهر امر الله و از جانب خداوند مطاع و نافذ القولیم غیر از آنچه تبعه‌ی ایشان فهمیده‌اند بوده است و هر گاه سؤال از آن جنابان می نمودیم که اینکه فرموده‌اید من رب اعلی یا بهی ابهی هستم چه مقصود داشته‌اند جواب می دادند مرادمان این است که هر که ما را متابعت و به این طریقت و شریعت گروند از اهل ضلال و بالمال جالب خسران و وبال است باز هم این مطلب به جائی منتهی نمی شود مجدد نزد تابعین خود اظهار فرمایند مراد از ضلال حسن عاقبت و مقصود از وبال نیکی خاتمت است و هکذا دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدش خلاصه علائم ظهور یکی و دو تا بلکه ده و صد نیست مفضل عرض کرد یا مولای خانه‌ی مهدی علیه‌السلم و محل قسمت اموال و غنیمت کجا است فرمودند محل جمعیت و پای تخت مسجد سهله است و خلوتگاه آن حضرت صفه‌ها و سکوها که در اطراف غری واقع شده تا آنجا که می فرماید قیمت زمینی که به قدر جولانگاه اسبی باشد به دو هزار درهم می‌رسد و خلایق دوست می دارند که یک وجب زمین از آن سرزمین به یک وجب طلا خریداری نمایند و غیرها و غیرها آیا هیچ یک از این علامات به ظاهر محمول نیست از اهل انصاف باید مسألت داشت که حاکم و فارق و ممیز کردند قال المستدل البهائی و هم در این کتاب در باب سیر و اخلاق قائم از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام روایت می فرماید که فرمود یقوم القائم بامر جدید و کتاب جدید علی العرب شدید لیس شانه الا السیف لا یستنیب احدا و لا تاخذه فی الله لومة لائم و روایت دیگر ما تستعجلون بخروج القائم فوالله ما لباسه الا الغلیظ و لا طعامه الا الجشب و ما هو الا بالسیف والموت تحت ظل السیف و نیز در کتاب بحار مسطور است کیف انتم اذا ضرب أصحاب القوائم الفساطیط فی مسجد کوفان ثم یخرج الیهم المثال المستأنف امر جدید علی العرب شدید وجه استدلال به احادیث شریفه را منحصر فرموده‌اند به اینکه از مصدر جلالت و عظمت امامت علائم ظهور غالبا به طور رمز اشارت رفته و نخواستند عباد بر زمان ظهور مستحضر گردند پس آنچه بالصراحة هم فرموده‌اند باید تاویل نمود تا پرده از روی کار برداشته نشود و امر ظهور به طوری که مقدر است انجام یابد این است آنچه از استدلال فهمیده می شود جواب عرض می شود که اگر زمان ظهور و تعیین سال و روز سؤال می رفت از باب عدم استحضار امت [صفحه ۸۱] بیانی نفرمایند یا به عنوان مرموز و اشارت و کنایت تقریری فرمایند از روی حکمت است ولی در مقدمات ظهور و ذکر علائم مناسب و ملائم نیست که تمام عبارات را بر خلاف ظاهر بیاورند زیرا که این علامات در یک روز و یک سال به ظهور نمی‌رسد تا از بیانات

به وقت معین مستحضر گردند و بعد از ظهور یک علامت یا بیشتر که به تدریج ظاهر می شود باز امر در پرده‌ی اجمال و استتار است و تا آن علامت اخیره آشکار نگردد زمان تحقیقی ظهور معین نمی شود تا پس از بروز آن علامت که ظهور حضرت حجت هم فوری خواهد شد پس وجهی ندارد که تمام الفاظ را بر خلاف معنی ظاهری محمول داریم کما لا یخفی علی من له ادنی بصیرهٔ و مراد از امر جدید و کتاب جدید هم بعد از این عرض می شود قال المستدل البهائی و همچنین در همین باب از کتاب بحار از ابی‌بصیر روایت نموده انه قال قلت لابی عبدالله علیه‌السلام اخبرنی عن قول أمیرالمؤمنین علیه‌السلام ان الاسلام بدأ غریبا و سیعود غریبا کما بدأ فطوبی للغرباء فقال یا ابامحمد اذا قام القائم علیه‌السلام استأنف دعاء جدیدا کما دعا رسول الله صلی الله علیه و آله و فی اصول الکافی فی باب الاحادیث المرویهٔ عن موسی علیه‌السلام قال سأل الراهب عن موسی بن جعفر علیهماالسلام اخبرنی عن ثمانیهٔ احرف نزلت فبقی فی الارض منها اربعهٔ علی من نزلت تلک الاربعهٔ التی فی الهواء و من یفسره قال ذلک قائمنا فینزل الله علیه فیفسرها و ینزل علیه ما لم ینزل علی الصدیقین والرسل والمهتدین و این عبارت اخیره‌ی حدیث نیز به غایت موافق است با وعده‌ی صریحه‌ی آیه‌ی کریمه‌ی خلق الانسان من عجل ساریکم آیاتی فلا تستعجلون و این خلق غافل آن گونه فراموش کرده‌اند که کانه بر غیر این امت نازل شده و یا چیزی در آن ترک گشته است که بایستی بالضرورهٔ به ضروریات مجعوله متمسک گردند تا آخر آنچه فرموده‌اند جواب عرض می شود معنی حدیث شریف ان الاسلام بدأ غریبا و سیعود غریبا در کمال ظهور است دلالتی بر مقصد بهائیان ندارد و آن این است که چنانچه در بدؤ اسلام مؤمنین به این دین قویم و آئین مستقیم نبودند مگر معدودی در آخر الزمان هم به واسطه‌ی اندراس احکام و شیوع عوام کالانعام خورد خورد امر دین مختل و حدود الله معطل می ماند و عالم از جور و ظلم پر می شود تا شمشیر منتقم حجهٔ الله ارواحنا فداه از نیام بیرون و اعلام کفر و ضلالت سرنگون گردد فیملؤ الله الارض قسطا و عدلا اما حدیث راهب مطابق است با عقائد حقه‌ی اثنی عشریه و احادیث متضافره قریب به همین مضامین وارد است و مراد این است که حضرت بقیهٔ الله روحنا فداه علم خود را میزان مجازاهٔ عباد و مکافاهٔ من فی البلاد قرار داده حکم داودی خواهد فرمود و مطالبه‌ی شاهد و بینه نمی‌فرماید و به آنچه من عندالله ماموررند عمل می نماید حتی اینکه اولاد قتله‌ی حضرت سیدالشهداء را به پاداش اعمال و افعال اباء و اجدادشان مقتول می سازند و چون به افعال قبیحه‌ی آبائشان راضی بودند آنها را مستحق می دانند قال البهائی و شیخ ابن‌الحجر الهیثمی که از کبار علماء اهل سنت است در کتاب صواعق محرقه در احادیث وارده در تفسیر آیه‌ی مبارکه و انه لعلم للساعهٔ که در بشارت موعود نازل شده فرموده است روی الحاکم فی صحیحه یحل بامتی فی اخر الزمان بلاء شدید من سلطانهم لم یسمع بلاء اشد منه حتی لا یجد ملجأ فیبعث الله رجلا من عترتی اهل بیتی یملأ به الارض قسطا کما ملئت ظلما و جورا و الطبرانی المهدی منا اهل البیت یختم به الدین کما فتح بنا و این حدیث در غایت صراحت است که ظهور مهدی انقضاء اجل دیانت اسلامیه است و شیخ حسن عدتی در کتاب مشارق الانوار از آن حضرت روایت نموده است که المهدی منا اهل البیت یختم به الدین کما فتح بنا و مقصود آن حضرت این است که چنانچه دین اسلام به ما اهل البیت فتح شد به ما اهل بیت نیز ختم خواهد شد و کسی که از قوانین لغت عربیت بی‌بهره نباشد می‌فهمد که آن حضرت این کلمه را بر سبیل افتخار فرموده است یعنی چنانچه فخر تشریع این دین به ما اهل بیت راجع شد [صفحه ۸۲] کذلک افتخار ختم این دین و تشریع دیانت جدیده نیز به ما اهل البیت راجع خواهد شد و لکن این نکته را کسی تواند دریافت که مقام رفیع شارعیت را بشناسد و علو و سمو و رفعت این قدرت قویه را بفهمد جواب عرض می شود بر فرض صحت احادیث بر مطلوب جناب مستدل دلالت ندارد بلکه مراد این است که چنانچه فتح دین اسلام که مرضی خداوند متعال و بر زبان معجز بیان حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله جاری و به خلق رسید ختم بیان و احکام واقعیه‌ی آن هم به مهدی موعود که از عترت طاهره محمدیه است می شود و بعد از آن بزرگوار کسی دیگر من عندالله ظاهر نمی شود که مبین و مروج باشد و دولت آن حضرت متصل است به قیام قیامت کبری و زمان میعاد حشر و حساب و آنچه جناب مستدل از حدیث شریف استنباط فرموده‌اند که مراد این است تشریع جدید و دیانت جدیده از حضرت حجهٔ الله ارواحنا فداه ظاهر می شود

عارف به اصطلاح و عالم به کلمات اولیا الله فهم این معنی نمی نماید و ما هرگز نفی قدرت و اقتدار از ذات اقدس پروردگار ننموده و العیاذ بالله این گونه نسبتها به حضرت کبریائی نمی دهیم بلکه او را قادر و قاهر و توانا و مقتدر می دانیم به هر که خواهد منصب نبوت و رسالت و هر که را خواهد مورد رفعت و نبالت می فرماید نهایت اینکه به حکم و رضی من الاسلام دینا مشیت الهیه تعلق نگرفته است به تشریع جدید بلکه بشرع متین حضرت سید المرسلین ختم شرایع نمود چنانچه احادیث صریحه صحیحه‌ی کثیره به دان ناطق است چنانچه خود آن حضرت می فرماید لا نبی بعدی و لا شریعهٔ بعد شریعتی فمن ادعی بعد ذلک فاقتلوه و حرقوه و از معصوم وارد است حلال محمد حلال الی یوم القیمهٔ و حرامه حرام الی یوم القیامهٔ

مغالطه مستدل بهایی در مورد حضرت عیسی که در آخرالزمان ظاهر می شود

اشاره

قال المستدل البهائی و اعجب تناقضی که در عقاید و اقوال منکرین و مکذبین مشاهده می‌شود این است که از یک طرف کلمه‌ی مبارکه خاتم النبیین را بر این حمل می نمایند که رسول و نبیی دیگر بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله ظاهر نخواهد شد و از طرف دیگر متفقند که حضرت عیسی بشخصه و جمیع اوصافه الشخصیهٔ در آخر الزمان قیام خواهد فرمود و این تناقضی است در کمال ظهور و سفسطه‌ی است به غایت واضح و غیر مستور چه اگر حضرت عیسی علیه‌السلام و به شخصه و به اوصافه السابقهٔ نزول فرماید او نبی باشد پس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای هدایت امم ظاهر شده و از برای حکومت نازل و بر عالم مبعوث گشته دیگر کلمه‌ی لا ـ نبی بعدی معنی نبخشد و کلمه‌ی خاتم النبیین به این معنی که کوته نظران گمان کرده‌اند معقول نباشد بلی بعضی از علما به اوهام فاسده خود دفعا لهذه التناقض گفته‌اند که حضرت عیسی علیه‌السلام پس از نزول به شریعت اسلامیه حکم خواهد فرمود با اینکه اگر از ایشان سؤال کنی به چه دلیل و کدام برهان بر این معنی اعتماد کرده‌اید و به این خبط ضعیف باطل تمسک جسته‌اید جمیع را از جواب عاجز بینی و مستندشان را فقط بر هوس و اتفاق هم مذهبان خود ایشان مقصور و منحصر یابی مع ذلک معروض می دارم که علی فرض المحال که آن حضرت به شریعت اسلامیه حکم فرماید آیا وصف نبی الله و روح الله و کلمهٔ الله هم از آن حضرت محو می گردد قاتلهم الله انی یؤفکون انتهی کلام المستدل

جواب

عرض می شود ایها العالم العامل والفاضل الکامل چه گناه از اهالی اسلام خاصه علماء زمان خودتان مشاهده فرموده‌اید که تا به این درجه متغیر و قربهٔ الی الله آنها را نفرین فرموده‌اید کدام تناقض در این معتقدات شیعه دیده‌اید که مورد این همه تعرض و تغیر شود و حضرت عالی را در تفکر و تحیر آورده و از کجا فهمیده‌اید که هرگاه از علما اسلام سؤال شود که نزول عیسی علیه‌السلام به شخصه دال بر نبوت آن حضرت است و با قول حضرت رسول لا نبی بعدی نمی سازد هیچ جواب مقرون به حساب ندارند خواب ندیده را تعبیر فرمودن از انصاف دور است بحمدالله تعالی علماء اسلام در کمال هیمنه و مجادله بالتی هی احسن در [صفحه ۸۳] مقام جواب حاضر و به رفع این شبهات کما هو حقه قادرند چه تناقض در معتقدات اهالی اسلام است هیچ تناقض بین ختم نبوت به جناب ختمی ماب و نزول حضرت عیسی علیه‌السلام برای معاونت و یاری حضرت حجهٔ الله علیه‌السلام پدید نمی آید چه که حضرت عیسی علیه‌السلام بالاستقلال متصدی امری از امور نمی‌شوند و فقط تابع و معاون حضرت بقیهٔ الله گردیده در نماز به آن جناب اقتداء می فرماید و این مطلب بین الفریقین متفق علیه است و این فضیلت از فضائل خاصه حضرت حجهٔ الله فی العالمین م ح م د بن الحسن العسکری است که از مناقب خاصه مختصه به آن حضرت است و کرارا حضرت ختمی مرتبت در مجالس و محافل به

این مطلب مباهات و افتخار فرمودنـد بلکه خداونـد تبارک و تعالی آن را از مدائـح و مناقب این خلف بزرگوار شـمرده چنانچه در کتاب مختصـر حسن بن علی بن سـلیمن حلی مروی است در خبری طولانی که خدای تعالی در شب معراج به رسول اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود که عطاء کردم به تو اینکه بیرون بیاورم از صلب او یعنی علی علیه‌السلام یازده مهدی که همه از ذریه‌ی تو باشند از بکر بتول آخر مرد ایشان نماز می کنـد در خلف او عیسـی بن مریم پر می کنـد زمین را از عـدل چنانچه پر شده از جور و ظلم به او نجـات می دهم از مهلکه و هـدایت می کنم از ضـلالت و عـافیت می دهم از کوری و شـفا می دهم به او مریضـی او را و در اکمال الـدین مرویست از رسول خدا صـلی الله علیه و آله که فرمود قسم به آنکه مرا به راستی به پیغمبری فرسـتاد که اگر نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه طولانی می کنـد خـدا آن روز را تا آنکه خروج کنـد در آن روز فرزنـدم مهدی پس فرود آید روح الله عیسـی بن مریم پس نماز کنـد خلف او و نیز حضـرت امیرمؤمنان علیه‌السـلام در حـدیث دجال که او را می کشد خدا در ارض شام در عقبه‌ی افیق بر دست کسی که نماز می کند مسیح عیسی بن مریم (ع)در خلف او و در غیبت شیخ طوسی مروی است از آن جناب صلی الله علیه و آله که فرمود به فاطمه ای دخترک من داده شـد به ما اهل البیت هفت چیز که داده نشـد به احدی پیش از ما پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و آن پـدر تست وصـی ما بهترین اوصـیا است و آن شوهر تست و شـهید ما بهترین شـهداء است و آن عم پـدر تست حمزه و از مـا است کسـی که برای او دو بـال سبز است که پرواز می کنـد به آن در بهشت و از مـا است دو سـبط این امت وآنها دو پسـر تو حسن و حسـین است و از ماست قسم به خدائی که نیست جز او مهدی این است آنکه نماز می کند خلف او عیسی بن مریم آنگاه دست مبارک را بر کتف حسین علیه‌السلام گذاشت و سه مرتبه فرمود از این است در کافی مروی است که آن حضرت صلی الله علیه و آله روزی بیرون تشـریف آورد مسـرور و خرسـند و خنـدان پس از سـبب آن جویا شدند فرمودند هیچ روز و شبی نیسـت مگر اینکه برای من تحفه‌ی است در آن از جانب خداونـد آگاه باشـید که پروردگارم تحفه‌ی داده به من امروز که نداده مثل آن را به گذشتگان جبرئیل علیه‌السلام نزد من آمد و از پروردگار به من سلام رسانید و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله تا اینکه گفت و از شـما است قائم از بنی هاشم که نماز می کند خلف او عیسـی بن مریم هرگاه خداوند او را فروفرستد بر زمین و در اکمال الدین از حضـرت بـاقر علیه‌السـلام مروی است که ذکر فرمود خلفاء راشـدین را چون به آخر ایشان رسـید فرمود دوازدهم کسـی است که عیسـی بن مریم در عقب او نماز می کند و گنجی شافعی روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود از جمله‌ی احوال مهدی علیه‌السلام این است که آن حضرت مشغول نماز صبح است با اصحاب خود در بیت المقدس که عیسی بن مریم فرود می‌آید پس حضـرت به قهقری برمی گردد که عیسی علیه‌السلام پیش بیفتد و امام مردم شود پس حضرت عیسی دو دست خود را بر کتفان جناب می گذارد و به او می گوید مقدم شو و نیز روایت کرده که فرمود به ابوهریره چگونه اید شـما در وقتیکه پسر مریم نازل شود و امام شما از خود شما باشد و بر این مضمون اخبار مکرر است و گنجی شرحی بیان کرده در دلالت امامت آن حضرت برای عیسی و افضـلیتش بر آن جناب که امام بایـد اعلم و افقه و اقری و اصـبح باشد [صـفحه ۸۴] و در عقـد الـدرر مروی است از آن جناب که فرمود پس ملتفت می شود مهدی علیه‌السلام که عیسی بن مریم نازل شده و گویا از مویش آب می چکد پس مهدی علیه‌السلام می فرماید به او مقدم شو و برای مردم نماز کن پس عیسـی علیه‌السـلام می گوید به پا نشده نماز مگر برای تو پس نماز می کند عیسـی خلف مردی از فرزندان من پس چون نماز کرد می‌نشیند و عیسی علیه‌السلام در مقام با او بیعت می نماید و نیز از سدی روایت شده که آن جناب فرمود جمع می شوند مهدی علیه‌السلام و عیسی علیه‌السلام وقت نماز پس حضرت علیه‌السلام به عیسی علیه‌السلام می فرمایـد پیش بیفت پس عیسـی می گوید تو سـزاوارتری به نماز پس نماز می کند عیسـی علیه‌السـلام به اقتداء در عقب آن حضـرت خلاصه اینکه اخبار در این باب اکثر من ان تحصی است و مقصود حضرت حجة الله علیه‌السلام از اینکه به عیسی علیه‌السلام تکلیف امـامت به مردم می فرمایـد این است که بر زبـان خود عیسـی جاری شود که تو از من افضل و امامت و بزرگی را آقائی حق تست و من برای یاری و معاونت آمـده‌ام به هر چه حکم کنی بر وجود من حکمی بالجملة نزول حضـرت عیسـی با وصف تبعیت و پیروی با

کلمهٔ الله و روح الله بودن چه تناقض دارد که قائلین و معتقدین به این مطلب باید مورد نفرین شوند جناب مستدل قاتلهم الله بفرمایند اما از بابت نبوت حضرت عیسی هر قسم مستدل در مدت اقامت او در آسمانی از روزی که به امر خداوند به آسمان عروج فرمود و به حکم کریمه‌ی بل رفعه الله با ساکنین ملا اعلی مصاحبت نمود تا زمان ظهور حضرت حجهٔ الله علیه‌السلام قائلند زمان نزول از آسمان نیز قائل باشند البته بعد از ظهور حضرت ختمی ماب سلب مقام تشریع از جناب عیسی علیه‌السلام شده و قادر نیستند احدی را به دین و آئین خود بخوانند و بعد از نزول از آسمان هم تجدید این منصب عالی برای آن جناب نشده و نمی شود به اذن الله تعالی فرود می‌آید و حجهٔ الله را معاونت می نماید و بدان افتخار دارد و نقصی در شئونات آن جناب پدید نمی‌آید و خیلی عجب است که جناب مستدل به آن مراتب دانائی و کیاست و هزو فراست به حکم حب الشئ یعمی و یصم هیچ ملاحظه نفرمود و در کتاب فرائد که با کمال افتخار آن را مطبوع فرموده و در عالم منتشر نموده و می داند که اگر به دست علما اسلام بیفتد ناگزیر به مأخذ و ادله آن رجوع خواهند فرمود بی‌باکانه می فرماید که امام شعرانی چون ادله‌ی داله بر اینکه حضرت حجت علیه‌السلام شرع جدیدی خواهد آورد و شارع جدید است در غایت قوت یافته لهذا در کتاب الیواقیت و الجواهر در ذکر عدم موافقت احکام مهدی موعود با احکام علما اسلام به نقل این عبارت از شیخ اکتفا نموده قال یخالف فی غالب احکامه مذاهب العلماء فینقبضون منه لطنهم ان الله تعالی ما بقی بحدیث بعد ائمتهم مجتهدا انتهی و حال اینکه شعرانی در یواقیت در اوصاف مهدی علیه‌السلام نقلی نموده که مطابق است با عقائد ما و تفضیل حالت آن حضرت را از پر کردن زمین از عدل و داد و نزول عیسی بن مریم علیه‌السلام و نماز گذاردن خلف او و نماز کردن حضرت مهدی به سنت جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله روز جنگ و کشته شدن سفیانی نزد درختی در غوطه‌ی دمشق و لشکر او و خسف بیان می نماید و یکان یکان ائمه را اسم می برد و مهدی موعود را همان م ح م د بن الحسن العسکری علیه‌السلام می داند چنانکه در بحار مفصلا ضبط شده و محیی الدین عربی در باب ۳۶۶ از کتاب فتوحات خود بیاناتی قریب به تقریرات شعرانی در یواقیت فرموده پس از کجا می فرمایند که شعرانی به نقل همان عبارت فقط اکتفا نموده این است آنچه به نظر قاصر می رسد فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر و آنچه جناب فاضل بهائی از صواعق نقل فرموده عن رسول الله صلی الله علیه و آله لیدرکن المسیح اقوام انهم لمثلکم او خیر ثلاثا و لن یخزی الله امهٔ انا اولها والمسیح اخرها بر فرض صحت هیچ مضر به عقائد مسلمین نیست و به حال پیروان آن دین و آئین نیز ثمری ندارد بلکه مؤید معتقد است شیعه است می فرمایند که من مؤسس دین قویم این امت بوده‌ام و برقرار است تا قیامت و در آخر الزمان هم حضرت مهدی موعود [صفحه ۸۵] و عیسی بن مریم برای ترویج و تسدید و احیاء احکام معطله مندرسه من عندالله مامور می شوند و به قیامت کبری اتصال می یابد پس امتی به این شرافت هرگز مخذول و منکوب نخواهد گردید

اشکال مستدل بهایی به کلام شیخ الاسلام

اشاره

قال المستدل البهائی اما اینکه جناب شیخ نوشته‌اند که ما هرگز مسلم نداریم که کسی مظهر صفات اولیت و آخریت ذات اقدس باشد ناشی از جهل او به وحدت ذاتیه‌ی روح قدس است که در مرایای وجودات مقدسه مظاهر امر الله تجلی نموده‌اند و تفرید حقیقی روح الامین که بر قلوب صافیه‌ی انبیاء و مرسلین نازل گشته چه اگر شمیمی از نفحات آیه‌ی مطهره لا تفرق بین احد من رسله به مشام او رسیده باشد اشارتی به این ایراد نمی‌نمود و اگر بارقه‌ی از بوراق کلمه‌ی و ما امرنا الا واحد کلمح البصر بر قلب او مشرق گشته بود قلب به این انتقاد سخیف نمی‌گشود زیرا که بر اصحاب قلوب مطهره از دنس و شرک واضح است که اگر مراد از این وحدت وحدت صور شرایع و ادیان الهیه است کثرت آن در غایت وضوح است و اگر احکام و حدود باشد تعدد آن در نهایت

ظهور و اگر اتحاد اجساد و مشخصات مظاهر امر باشد مغایرت ایشان من حیث الاسم والزمان والمکان والنسب والعادات در کمال وضوح در این صورت و ما امرنا الا واحد معنی نبخشد الا اینکه مراد حقیقت مقدسه روح قدس الهی باشد که مانند شمس واحدهٔ است که در مرایای متکثره انطباع یافته و از مشارق متعدده طالع گشته و لا نفرق بین احد من رسله صادق نیاید جز اینکه بر آن جوهر الجواهر حقیقی مفسر آید که از افئده‌ی مظاهر امر تجلی فرموده و از اکلیل مطالع حکم متلألأ گشته این است که به سبب این وحدت ذاتیه مظاهر امرش حکم یک ذات و یک روح و یک جسد گرفته‌اند و در عین تفرقه اسمی و زمانی و نسبی و حکمی مظهر وحدت حقیقیه‌ی الهیه گشته‌اند انتهی کلامه فی هذا المقام

جواب

عرض می شود ماشاء الله جناب مستدل در علم کتابت و انشاء بی نظیر و مرقومات بلاغت آیاتش من حیث هو مقبول صغیر و کبیر است ولی چه فائده که برای اثبات مقاصدشان بیاناتی اکفی و عباراتی اوفی لازم است فکر مشاطه چه با حسن خدا داد کند اگر هزار مرتبه لفظ بوارق یا شوارق یا تجلی یا متجلی و غیر آنها را در کتاب مستطاب درج فرمایند نه مثبت مطلب خلاف واقع است و نه نوری از جبین تقریر ایشان ساطع به دروغ و تزویر قلوب اصحاب صفا را مکدر و قلوب موقنین را مسخر نمی توان نمود خوب بود جناب مستدل که خواستند برای وحدت مراتب انبیا و رسل به آیات قرآن مجید تمسک جویند به جای لا نفرق بین احد من رسله لا نفرق بین احد من رسلنا نگارند تا توان شبهه نمود که این کلام معجز نظام مشتمل بر عدم تفاوت از خود خداوند است و این نسبت عدم فرق بین الرسل را به این عبارت بر خداوند متعال توان افتراء بست اگر کسی ملتفت نشد که آیه‌ی مبارکه لا نفرق بین احد من رسله است و خداوند از قول مؤمنین به انبیاء و رسل این تقریر می فرماید چند صباحی به مقاصد اضلال عوام و اغواء انام نائل و در مجالس و محافل از هم مذهبان خویش تمجیدی کامل می دیدند هم به مال و منال رسیده و هم رخت به مدارج حشمت و جلال کشیده و هر گاه کسی به این مطلب التفات نمود که قرآن منزل من رسله است نه من رسلنا عذری می آوردند که در قرآن منزل که ما در خانه و منزل داریم به جای من رسله من رسلنا نوشته تعمد بر کذب نکرده‌ایم و الا از مثل جناب مستدل شایسته نیست که عقاید مؤمنین به انبیاء و رسل و تقریری که در این باب می نمایند و خداوند از آنها نقل می فرماید آن را به خدا منسوب سازند و بگویند خداوند متعال به حکم لا۔ تفرق بین احد من رسله در مراتب انبیاء و مرسلین فرق نگذاشته همه مظهر اولیت و اخریت و ظاهریت و باطنیت می‌باشند آیه مبارکه این است امن الرسول بما انزل علیه من ربه شهادهٔ و تنصیص من الله علی صحهٔ ایمانه و الاعتداد به بعد از آن خداوند می فرماید والمؤمنون کل امن بالله و ملائکهٔ و کتبه و رسله فی الغیبهٔ عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال لیلهٔ اسری [صفحه ۸۶] بی الی السماء قال العزیز جل ثناؤه امن الرسول بما انزل الیه من ربه قلت والمؤمنون قال جل جلاله صدقت یا محمد لا نفرق بین احد من رسله ای المؤمنون یقولون ذلک خلاصه این که این قول قول مؤمنین است که خداوند از آنها نقل می فرماید نه فرمایش خداوند که فرقی بین رسل ما نیست و کل یک درجه دارند و داراء مقام بدئیت و ختمیت بلکه جل اخبار به تفاوت مقامات انبیا و مرسلین از اولی العزم و غیره ناطق است و کتاب مجید نیز گواهی صادق لقوله تعالی تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله ای من غیر سفیر کموسی لیلهٔ الحیرهٔ فی الطور و محمد لیلهٔ المعراج حین کان قاب قوسین او ادنی و بینهمانون بعید و اما آیه‌ی کریمه‌ی و ما امرنا الا واحد کلمح البصر که جناب مستدل بدان با آن تقریر و بیان استدلال جسته‌اند از چند وجه محل تامل و حیرت گردید اولا آیه‌ی به این مضمون در قرآن مجید نیست زیرا که آیه‌ی مبارکه که فاتح ان و ما امرنا است در سوره‌ی قمر است و این است و ما امرنا الا واحدهٔ کلمح بالبصر نمی دانم چه شده که جناب مستدل آن قسم نقل فرموده‌اند با اینکه قرآن مجید را منسوخ نمی دانند خوب است گاه گاهی تلاوت فرمایند که به غیر ما نزل الله نقلی نفرمایند بر فرض که به همان مضمون باشد چه ربط به مراتب انبیاء و اولیاء درجات آنها دارد قوله تعالی و ما امرنا الا واحدهٔ یعنی و نیست فرمودن ما

هر چیزی را که اراده‌ی تکوین آن کنیم مگر کلمه‌ی واحده کن قوله تعالی انما امرنا اذا اردناه ان نقول له کن فیکون کلمح بالبصر یعنی مثل نگریستن چشم در سرعت و سهولت یا مراد امر خداوندی است به قیام قیامت در اسرع زمان چنانچه در جای دیگر از قرآن می فرماید و ما امر الساعهٔ الا کلمح البصر او هو اقرب لانه یقع دفعهٔ این است تفسیر دو آیه‌ی مبارکه بالجملهٔ بعد از تصریح قرآن مجید و فرقان حمید به فضیلت بعضی از انبیاء بر بعض بقوله تعالی و رفع بعضهم درجات ای بأن فضله صلی الله علیه و اله علی غیره من وجوه متعددهٔ و بمراتب متباعدهٔ کمحمد صلی الله علیه و آله حیث اوتی مالم یؤت احد من المعجزات المرتقیهٔ الی الالف او اکثر و بعث الی الجن والانس و خص بالمعجزهٔ الباقیهٔ الی یوم القیامهٔ و اخبار صحیحه‌ی صریحه بفضیلت بعضی بر بعض چنانچه در عیون از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند ما خلق الله خلقا افضل منی و لا اکرم علیه منی قال علی علیه‌السلام فقلت یا رسول الله صلی الله علیه و آله افانت افضل ام جبرئیل فقال صلی الله علیه و آله ان الله تعالی فضل انبیاء المرسلین علی ملئکته المقربین و فضلنی علی جمیع النبیین والمرسلین و الفضل بعدی لک یا علی والائمهٔ من بعدک و ان الملئکهٔ لخدامنا و خدام محبینا دیگر لازم نیست در مقام ابطال عدم تفاوت بین انبیاء و ابطال دعوی خاتمیت از هر یک از آنها برآئیم و برای احدی مجال شک و ریب نیست و اینکه گاه گاه جناب مستدل ماها را بیهود تشبیه می فرمایند می شود مجملی برای آن قرار داد زیرا که بهائیان هیچ شباهت بیهود ندارند اسلامیان و یهود و بهائیان قسیم یکدیگر واقع شده‌اند و یهود و بهائیان خیلی به مذاق و سلیقه از هم دور افتاده‌اند و هیچ وجه شباهت بین آنها نیست و طرف افراط و تفریط واقع گردیده زیرا که یهود عنود با اینکه در کتبشان اوصاف حضرت ختمی ماب را دیده و محققا آن جناب را همان پیغمبر موعود بجا آورده کما قال الله تعالی یعرفونه کما یعرفون ابناءهم باز از روی عصبیت و حفظ مقامات پیغمبر خودشان که خوش نداشتند نبیی بعد از حضرت موسی علیه‌السلام ظاهر شود انکار نموده ایمان نیاوردند اما بهائیان با اینکه می دانند در کتاب مجید و لسان پیغمبر خودشان و روایات ائمه طاهرین علیهم‌السلام از نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی اسمی برده نشده و معجزه و خارق عادتی ندیده هیچ غیرت نداشتند و نبی ثابت النبوهٔ مثل محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را با آن علو مکانت و رفعت و بزرگی و منزلت بدون دلیل و برهان معزول دانسته بمحض ادعاء یک نفر بدون مطالبه‌ی بینه و دلیل به نبوت قبول [صفحه ۸۷] بلکه او را افضل از آن نبی و رسول دانسته و مصداق فمنهم ظالم لنفسه گردیدند اما اسلامیان به اقتصاد رفتار و خود را از طریقه‌ی یهودیان و بهائیان بر کنار گرفتند نه مثل یهود عنودند که با شناسائی انکار و نه مثل بهائیان سهل القبول که بدون برهان به نبوت مدعی اقرار نمایند تا در زمره‌ی فمنهم مقتصد منسلک و مندرج گردند حضرت ختمی مرتبت را بعد از علم به اخبار کتب سماویه که از ظهورش بشارت و ملاحظه معجزات باهرات که گلشن شریعت از بروزش طراوت یافت و مشاهده‌ی اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده به نبوت قبول و امر نقطه‌ی اولی و ثانیه را بعد از فهم بطلان به واسطه‌ی عدم امتیاز نکول نمودند پس هر گاه از اهل انصاف که خالی از جور و اعتساف باشند شرح حالت این سه گروه استعلام شود خواهد گفت بهائیان در عداد فمنهم ظالم لنفسه محسوب گردیده لانهم لا یعرفون امامهم و یهود عنود در زمره‌ی و اتیناهم ایاتنا فکانوا عنها معرضین مندرج شدند زیرا که حق را با علم به آن منکر گردیدند و اسلامیان به حکم فمنهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات بافتخار علم به مقام امام و نبی خود مباهی شدند تا چه قبول افتد و که در نظر آید متاع کفر و دین بی‌مشتری نیست گروهی این گروهی آن پسندند

مستدل بهایی - مسلمانان بحث خاتمیت را از یهود و نصاری گرفته اند

اشاره

قال المستدل البهائی مخفی نماند که اسلامیان این عقیده‌ی ختم نبوت را به وراثت از یهود و نصاری و مجوس داراء شده‌اند چه نزد

ارباب علم و درایت ظاهر است که امت موسی علیه‌السلام همین اعتقاد را در حق آن حضرت و شریعت توراة دارند و امت مجوس شریعت زردشتیه را آخر شرایع و کتاب زند را آخرین ورق کتب الهیه می شمارند و امت نصاری همین مسأله را به طریق اتم و اکمل در حق حضرت عیسی علیه‌السلام و کتاب انجیل مقدس ثابت و واضح و مسلم می دانند اعجب این است که اگر امت پیغمبر صلی الله علیه و آله که حضرت امیر علیه‌السلام در وصف ایشان فرموده کـانهم ائمـهٔ الکتـاب و لیس الکتاب امامهم از کتاب الهی چشم بپوشند و در سبیل امم ماضیه مشی نمایند و بلا سندی از قرآن شریف دین خود را ورق کتاب تشریع شمارند انتهی کلامه

جواب

عرض می شود که جناب مستدل سلمه الله سه چهار جزو کتاب خود را به این بیانات مشحون و به صراحت یا اشاره و کنایت اهالی اسلام بیچاره را مثل یهود عنود و نصاری یاد فرموده و ضلالت و غوایت آن امم را دلیل بر ابطال دین حضرت خاتم النبیین مقرر ساخته‌اند و حال آنکه این استحسانات موجب اثبات دینی برای خودشان نخواهد شد و قیاسی است مع الفارق و در انظار صاحبان ادراک و بصیرت باطل و زاهق یهود و نصاری برای تابید دین خویش دلیلی معین و سندی مبرهن ندارند و اینکه امت موسی علیه‌السلام بر تابید دین و آئین خود ادله‌ی عقلیه و نقلیه اقامه نموده‌اند و شریعت موسی را ابدی تصور نموده‌اند بر خطأ رفته‌اند ادله‌ی عقلیه‌ی آنها غیر معقول و دلایل نقلیه‌ی ایشان غیر مقبول است اما ادله‌ی عقلیه‌ی که بر تابید دلیل دانسته به تمامها را جناب عالم عامل و فاضل کامل حاجی آقا بابا سلیل جلیل سرکار خلد قرار ملا اسمعیل قزوینی الاصل یزدی المسکن که از فحول علما و مشاهیر آن طائفه و در علم و ورع و تقوی در دین خود یکتا و یگانه بود و از روی اجتهاد و اهتمامات کافیه به ادله‌ی وافیه به خلعت اسلام مخلع گردیده و پیروی او موجب واهمه و اضطراب عموم علما یهود گردید جمعی از خراسان و گروهی از قزوین به دار العباده‌ی یزد آمده خاکستر نشین گردیده خواستند آن جناب را به بذل مال و منال از این خیال منصرف سازند در کتاب محضرالشهود فی رد الیهود بیان و تمام را مردود ساخته خلاصه اینکه بعد از اینکه علماء یهود از آن عالم متقی بزرگوار مایوس شدند مجالس عدیده برای مباحثه علمیه و مجادله‌ی دینیه منعقد و بحمدالله تعالی همه را مجاب و ملزم فرمود و عموم علماء اسلام که حاضر بزم بودند محضری نوشته خاتم بر آن نهادند و بزرگان بنی اسرائیل نیز ادله آن عالم بزرگوار را [صفحه ۸۸] پسندیده متین دانستند و آخر سخن ایشان این شد که محققا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر بر حق بود الا اینکه بر عموم خلایق سوای بنی‌اسرائیل مبعوث گردید خلاصه اینکه عالم فاضل بزرگوار ادله‌ی عقلیه‌ی آنها را نقل فرموده اول اینکه چون اعتقاد یهود این است که هیچ مخلوقی به شأن و مرتبه‌ی حضرت موسی علیه‌السلام بوجود نیامده زیرا که خداوند متعال بدون واسطه با آن بزرگوار تکلم نمود پس می گویند شریعت چنین کسی منسوخ نشود زیرا که منسوخ شدن شریعت به شریعت دیگر دلیل نقصان رتبه صاحب شریعت اول است از صاحب شریعت ثانی جواب اتمام این دلیل موقوف است بر اثبات عقیده ایشان که مثل حضرت موسی علیه‌السلام بوجود نیامده و نخواهد آمد به چه دلیل مستدلند و این مقدمه محض ادعاء است و آنچه منتهای دلیل آنها است آیه است که در توریهٔ در سفر چهارم در پاداش [به خلوتخانه] مذکور است و آن در مقامی است که بنی اسرائیل حضرت کلیم را متهم به صحبت داشتن با زنی که بر آن حضرت حرام بود داشتند و خداوند رحیم مهربان در مقام برائت ذمه‌ی آن بزرگوار به هارون و مریم خواهر او می فرماید که چنین سخنها نگوئید درباره پیغمبر خود که خدا با او سخن می گوید و چنین نیست بنده‌ی من موسی و او است در همه‌ی خانه‌های من امین و معتبر رو برو سخن می گویم با او و به نور من نظر می کند از چه سبب نترسیدید به سخن گفتن درباره بنده من موسی و در دو آیهٔ قبل از این آیات مذکور است که مشیمه عانارمور میکول‌ها ادام اشربرها اداماه یعنی موسی بسیار متواضع‌تر است از هر انسانی که بر روی آن زمین است و خلاصه آنچه از این آیات مستفاد می شود این است که موسی در نزد خدا صاحب مرتبه بود و کسی منکر این مطلب نیست و با اینکه آن حضرت پیغمبر مرسل و صاحب کتاب و مرتبه‌ی

رفیعه و شأن بزرگ و کلیم خدا و افضل از بسیاری از انبیا بوده همه کس اقرار دارد و محتاج به اثبات نیست اما این مراتب منافاهٔ ندارد با اینکه کسی دیگر مثل آن حضرت یا بهتر از آن حضرت به هم رسد و ناسخ شریعت آن جناب باشد بلکه عبارت اشربرها اداماه فی الجملهٔ تاییدی می کند و چون از عبارات توریهٔ و ادله قاطعه ثابت خواهد شد که نبی و پیغمبری مبعوث بر جمیع بنی آدم خواهد گردید البته آن جناب باید اشرف از حضرت موسی علیه‌السلام باشد دویم از ادله عقلیه ایشان این است که معلوم است غرض از بعثت رسل و انزال کتب به غیر از رسانیدن احکام الهی به عباد همان احکام که فعل یا ترک آن موجب صلاح معاد و معاش ایشان باشد نیست در صورتی که پیغمبری مبعوث شد تمام آنچه را که در صلاح معاد و معاش مدخلیت است رسانید ارسال پیغمبر دیگر که ناسخ شریعت پیغمبر اول باشد ممتنع است زیرا که آن پیغمبر ثانی هر گاه امر کند به آنچه پیغمبر اول به آن امر کرده ناسخ شریعت اولی نخواهد بود و اگر امر کند به غیر آنچه پیغمبر اول امر کرده و حال اینکه مفروض این است که آن پیغمبر اول جمیع احکام را آورده است پس آنچه را پیغمبر ثانی بیاورد مخالف صلاح و خلاف فرموده‌ی خدا خواهد بود و ظاهر است که مدعی آن دروغگو است و قابل پیغمبری نیست پس هر گاه پیغمبری بعد از پیغمبری مبعوث شود از یکی از دو قسم خالی نخواهد بود یا اینکه پیغمبر ثانی تابع پیغمبر اول و برپا دارنده‌ی شریعت او خواهد بود چنانچه انبیا بعد از حضرت موسی به این وضع مبعوث گردیدند و شریعت حضرت موسی را بر پا داشتند و یا اینکه پیغمبر اول شریعت را کامل و تمام نیاورده و محتاج است به اینکه دیگری آن را تمام نماید و آنچه را بیان نکرده بیان کند مثل حضرت موسی که بعد از حضرت ابراهیم علیه‌السلام مبعوث شد و شریعت آن حضرت را که تمام و کامل نبود تمام کرد و چیزی از احکام آن حضرت را نسخ کرد و علما ایشان تصریح کرده‌اند به اینکه نسخ در احکام الهی محال است و بعد از تمهید و بیان این مقدمات [صفحه ۸۹] می گویند که چون شریعت حضرت موسی علیه‌السلام تمام و کامل است و چیزی از احکام نمانده است که در این شریعت بیان نشده باشد پس بعثت پیغمبری دیگر از جانب خدا که حکمی کند که در شریعت موسی نباشد ممتنع است چه جای اینکه نسخ احکام توریهٔ نموده حکمی به جای حکمی قرار دهد و این دلیل به چند وجه مردود است اول اینکه نمی تواند بود که صلاح معاد و معاش در تمام عمر عالم نسبت به جمیع طوائف و امم یک چیز بوده اصلا تغییر و تفاوت در آن راه نیابد و صلاح طائفه مخالف صلاح طائفه‌ی دیگر نباشد و حال اینکه هر طائفه را رفتاری دیگر و آدابی علیحده است که هر گاه یکی از ایشان یکی را ترک نموده طریق طائفه‌ی دیگر را پوید در نظر عقلاـ قبیح خواهد بود بلکه شخص واحد که بر طریق طائفه واحدهٔ باشد در هر زمان چیزی دیگر مناسب او است مثل اینکه شخصی را در حین طفولیت در دامن پدر خود نشستن جائز بلکه خوش نما است و بعد از آن به تدریج نسبت رفتار او در خدمت پدر خود تغییر نموده کار او به جائی می‌رسد که به غیر از ایستادن در حضور پدر وضعی دیگر او را لایق نیست پس می تواند بود که امری در زمانی مسلتزم صلاح بوده همان امر در وقت دیگر مسلتزم فساد گردد پس پیغمبر اول در زمان اول امر به آن نموده پیغمبر ثانی در زمان ثانی نهی از آن کند دویم اینکه قول به اینکه شریعت پیغمبر اول ناتمام است کلامی است بی‌معنی زیرا که آن احکامی را که پیغمبر نیاورده در آن وقت آمدن آنها ضرور بوده یا نه بر تقدیر اول مفاسد بسیار لازم می آید از آن جمله بخل کردن و گمراه و متحیر گردانیدن و بی‌فائده بودن ارسال پیغمبر و بر تقدیر ثانی آن شیعت تمام بوده نقصی نخواهد داشت سیم اینکه علماء بنی اسرائیل تصریح نموده‌اند که نسخ بسیار در احکام الهی واقع شد و احکام بسیار به جای احکام دیگر جاری گردید از آن جمله یوسف بن البو در فصل سیم از باب چهاردهم کتاب عیقاریم ذکر کرده که تتبع و تدرب کتب سابقین کردیم و یافتیم که حلال خدا در وقتی حرام می گردد و حرام در وقتی حلال می شود چنانچه بر حضرت آدم و فرزندان او تا زمان نوح خوردن غیر گیاه زمین حرام بود و در زمان نوح اکل حیوانات مطلقا حلال شد و کذا حلال بود تا اینکه حضرت موسی علیه‌السلام اکل حیوان بی تذکیه را حرام فرمود و هم چنین عقد بعضی از محارم پیش از زمان حضرت موسی حلال بود آن حضرت آن را حرام ساخت چهارم اینکه آنچه می گویند که شریعت موسی علیه‌السلام تمام است مقصود از آن چیست هر گاه غرض این است که آنچه بنی اسرائیل را در آن وقت

ضرور بود در آن شریعت مذکور است مسلم می داریم اما چه دخل به مدعی دارد و اگر مقصود این است که مشتمل است بر آنچه تا آخر عالم بنی آدم را ضرور می شود ممنوع خواهد بود زیرا که به هیچ وجه دلیلی بر این اقامه نشده بلکه هیچ کس این ادعاء نکرده است و چگونه می تواند این ادعاء بکند و حال اینکه در کتب بعضی از انبیاء مذکور است که شریعتی به هم خواهد رسید که بر بلندیها آواز کنند و عبادت ایشان مشتمل بر رکوع و سجود باشد و امثال آن بسیار است و کذا خبر از نقل قیامت و احوال بهشت و دوزخ و زنده شدن مرده ها در شریعت موسی علیه‌السلام مذکور نیست و چگونه می تواند بود که در شریعتی که تمام کامل بوده است مطلقا خبری از امر آخرت در آن نبوده باشد سیم از ادله‌ی عقلیه‌ی ایشان دلیلی است که به اعتقاد ایشان دلالت می کند بر اینکه شریعت توریهٔ تا حال نسخ نشده و آن این است که می گویند چون در وقت نزول توریهٔ علامت بسیار ظاهر شد آن صاعقه‌ها و برقها و آوازهای غریب و در آن وقت شش صد هزار کس در پای کوه جمع شده بودند پس هر گاه کتابی با شریعتی دیگر نازل شود باید تمام آن علامتها در وقت نزول آن ظاهر شده و آن جمعیت فراهم آید و تا حال هنوز این امور اتفاق نیفتاده پس شریعت توریهٔ هنوز نسخ نشده و بطلان این دلیل از آن اظهر است که احتیاج به بیان داشته باشد و گویا فراموش [صفحه ۹۰] کرده‌اند آنچه را خود در روز جمعیت در پای کوه استدعا نمودند که ما را طاقت دیدن و شنیدن این آوازها و علامات نیست و می ترسیم هر گاه دیگر اتفاق افتد بمیریم و خداوند عالم التماس ایشان را پذیرفته استدعا ایشان را به اجابت مقرون فرموده به ایشان وعده داد که پیغمبر دیگر که مبعوث می شود سخن خود را به دهن او می گذارم و این علامتها در حین نزول وحی ظاهر نمی سازم و این مطلب را عالم متقی جناب حاجی آقا بابا از پاراش شوفطیم نقل فرموده ترجمه‌ی آن این است ادله عقلیه‌ی آنها در ابدی بودن دین موسی علیه‌السلام و ضعف و بطلان آن کالشمس فی رابعهٔ النهار مکشوف است و اما ادله نقلیه‌ی ایشان اول دلیلی است که ماریم که یکی از مفسرین معتبر ایشان و اعتقاد به ابدی بودن شریعت توریهٔ دارد و آن را داخل اصول دین شمرده ذکر کرده است و آن این است که در سفر پنجم توریهٔ در ماراش راه انوخی مذکور است که ات کل هداباد اشر انوخی معنوه اتخم او تو تشمیر و لعوت و لا توثف عالاد و لا تقرع قشمینو یعنی همه‌ی آن سخنان را که من فرمان می دهم شما را آن را نگاه دارید برای عمل کردن نه بیفزائید بر او نه کم کنید از او مفسر مذکور از اینکه فرموده است که کم و زیاد نکنید استدلال بر ابدی بودن نموده و گویا چنین فهمیده که هر گاه خداوند طائفه را امر کند که شما دخل و تصرف نکنید و آنچه را فرمان می دهم بی کم و زیاد به عمل آورید بر جناب اقدس الهی نیز لازم می شود که آن امر را تغییر ندهد و نتواند که هیچ دخل و تصرف در آن فرماید و بطلان آن مدعی کمال ظهور دارد و چنانچه لفظ لا ـ اوثف و لا ـ اقرع بصیغه‌ی متکلم به جای لا ـ توثف و لا ـ تفرع مذکور بود یعنی من که خداوند مختارم زیاد و کم نمی‌کنم راهی به جائی داشت دویم از آیات نقلیه دلیلی است که آن را مفسر مذکور ذکر نموده و آن این است که در سفر پنجم در پاراش اتم نیصابیم مذکور است هینا روت لادنای الهنو و هنقیوت لانو و لبا تنوعد عولام لعسوت ات کل دبر هنود اهزوت یعنی این پنهانیها از برای خدای خالق ما و آن آشکارها برای ما و فرزندان ما همیشه برای به فعل آوردن مر همه سخنان توریهٔ را و این آیه را به دو وجه می توان فهمید اول اینکه لفظ عد عولام قید ما قبل بوده باشد معنی این می شود که پنهانیها از برای خدا و آشکارها برای ما است همیشه و تتمه‌ی آیه‌ی که از لعسوت تا آخر بوده باشد معنی آن این است که سخنهای توریهٔ از برای عمل کردن و به جا آوردن است و برای آن توجیه به هیچ وجه دلالت بر مدعای مفسر نمی کند دویم اینکه لفظ عد عولام را قید ما بعد گرفته معنی چنین می شود که این سخنان توریهٔ از برای عمل کردن است همیشه و گویا مفسر مذکور به این معنی حمل نموده استدلال به آن جسته است و مخفی نخواهد بود که عدعولام را قید ما بعد گرفتن بعید است به جهت اینکه هر گاه قید ما بعد بوده باشد بایست در آخر ذکر شود و قطع نظر از این آنچه قید را ضرور دارد اول آیه است که چون مذکور شد که از برای فرزندان ما مظنه می رفت که کسی توهم کند که از برای فرزندان بی‌واسطه‌ی ایشان باشد پس به جهت رفع توهم قید عدعولام لازم بود مگر اینکه به طریق دیگر توجیه نموده بگوئیم که عدعولام قید اول و لعسوت تا آخر تفسیر آشکارها باشد و حاصل معنی چنین شود که

آشکارها برای ما است همیشه و آن عمل کردن به شریعت این توریهٔ است و علی ای تقدیر در جواب می گوئیم که اولا بر مفسر مذکور لازم می آید که حکم بر بطلان احکام غیر توریهٔ در مشنا و غیره نماید زیرا که مشنا از توریهٔ نیست و عقیده‌ی یهود این است که این احکام در توریهٔ نیست و زبانی به حضرت موسی امر شده است و ثانیا بر او لازم است که لفظ عدعولام را حمل بر معنی جاوید نماید و حال اینکه این لفظ از الفاظ مشترکه است و به چند معنی استعمال شده به معنی زمان طویل بلکه گاهی در هفتاد سال استعمال گردیده از آن جمله در کتاب ازمیا علیه‌السلام در نشان بیست و پنجم مذکور است که بنی اسرائیل را بگو که سبب نافرمانی شما خواهم فرستاد بنده‌ی خود بخت النصر را به زمین شما و آن زمین را خراب خواهم کرد خراب کردنی تا عدعولام و در آیه بعد از آن [صفحه ۹۱] خبر داده که بنی اسرائیل بعد از هفتاد سال از اسیری خلاص شده ثانیا این زمین را آباد خواهد کرد بلکه در میان بنی اسرائیل عدعولام را به یوبل تفسیر می کنند و یوبل به معنی پنجاه سال است چنانچه در مقام حکم آزاد شدن بنده به آن تصریح شده است و یوسف بن البو در مقام رد بر هارمیم بیشتر استعمالات عدعولام را در غیر معنی جاوید جمع نموده در کتاب عیقاریم ایراد نموده است هر که خواهد به آن رجوع کند خلاصه باز بیاناتی می فرماید و می فرماید با هارمیم مضایقه ننموده از او استفسار می نمایم که آیا جمیع آنچه در توریهٔ هست معمول به است یا چیزی در توریهٔ هست که نباید به آن عمل شود ثانی باطل است و شق اول منتج مطلب ما است زیرا که در توریهٔ و کتب انبیا اثبات نموده و خواهم نمود که شریعت توریهٔ موقت است و باید ترک کرده شود و پیغمبری دیگر که مبعوث بر کافه‌ی ناس باشد مبعوث خواهد شد و مبعوث شده است و چنانچه متابعین توریهٔ به این آیات عمل نمایند باید توریهٔ را کم کنند و الا باید به نسخ شدن آن قائل شوند سیم از ادله‌ی نقلیه ایشان دلیلی است که آن را نیز مفسر مذکور ایراد کرده و آن این است که در پاراش اتم نیصابیم مذکور است که مضمون آن این است که فرمانها که من فرمان دادم به شما پوشیده نیست و دور نیست از تو در آسمان نیست که بگوئی که می آورد آن را برای ما در کنار دریا نیست که بگوئی که می رود و آن را می‌آورد بلکه نزدیک است به شما که در دل و زبان شما است باید به عمل بیاورید مفسر مذکور گفته که چون می فرماید که در آسمان نیست یعنی در آسمان دیگر حکمی و شریعتی نیست و ضعف این دلیل اظهر از آن است که احتیاج به تعرض داشته باشد بلکه جناب حاجی آقا بابا می فرمایند از ذکر این دلیل بسیار خجالت کشیدم چهارم از ادله‌ی نقلیه‌ی ایشان دلیلی است که آن را نیز هارمیم یکی از انبیاء که او را ملاخی می گویند استنباط کرده و طریق استنباط او چنین است که می گوید در آخر آن کتاب مذکور است که اذخر و تودت موشه عبدی اشر صیوتی او تو بحورت علی کل یسرانک حوقیم و مشیاطیم یعنی و یا دارید دستوری موسی بنده من را که فرمان آن را در کوه سینا بر همه بنی اسرائیل رسمها و شریعتها و در آیه‌ی بعد از آن گفته که هینه تا آخر یعنی اینک من می فرستم بر شما مرالیأ نبی را پیش از آمدن روز خدای بزرگ سهمناك و برگرداند دل پدران به فرزندان و دل فرزندان را به پدران که مبادا بیایم و بزنم مر آن زمین را و خراب کنم مفسر مذکور می گوید که ذکر این آیه بعد از آیه‌ی اول دلیل است بر اینکه باید رسمها و شریعتهای حضرت موسی علیه‌السلام برقرار باشد و مردم به آن عمل نمایند تا آمدن الیا الیا در آخر دنیا متصل به روز بزرگ خدا که روز قیامت است خواهد آمد چنانچه فرمود لفته بویوم ادنای پس باید شریعت حضرت موسی تا قیامت برقرار و ما در جواب می گوئیم هارمیم را التزام یکی از دو امر لازم است یا اینکه باید اقرار کند به اینکه الیاء در قیامت مبعوث خواهد شد یا معنی آخر آیه دویم که الیا مهربان گرداند دل پدران و فرزندان را بر یکدیگر و مهربانی موجب عدم خرابی آن زمین گردد درست آید زیرا که در قیامت کل زمین‌ها خراب شده مهربانی در میان پدر و پسر متصور نیست پس لازم می آید که شریعت موسی مقید به وقتی بوده تا زمان آمدن الیا برپا باشد و بعد از آن نسخ شود و یا اینکه التزام کند که مهربان گرداننده‌ی دلها کسی دیگر است و آخر این آیه به اول دخل ندارد پس اصل استدلال او باطل خواهد بود زیرا که مبتنی است بر اینکه باید معنی هر دو آیه که بعد از هم ذکر شده به هم متصل باشد و اگر این ادعا نکند از هیچ یك از این دو آیه به تنهائی استدلال نمی تواند نمود تا آنجا که می فرماید می گوئیم که ملاخی پیغمبر آیه‌ی

اول را در مقام موعظه فرموده و مثل آن موعظه در کلام ديگر انبيا موجود نيست و باعث بر اين طريق وعظ اين است که بنی اسرائيل در بيت المقدس اول نافرمانی بسيار کردند و خدا از ايشان انتقام کشيد و ايشان را به اسيری بخت النصر گرفتار نمود اين پيغمبر به ايشان می فرمايد که معصيت نکنيد و احکام و فرمانهای حضرت [صفحه ۹۲] موسی را برپا داريد در آيه دويم خبر از آمدن الياى پيغمبر داده چنانچه عادت تمام انبياء است خبر از آمدن پيغمبر بعد از خود می دهند و اگر در اين مقام بر مفسر مذکور که از اکابر علما يهود است تفضل نموده دل او را نشکنيم و با او در فهم آيه‌ی موافقت نموده اتصال دو آيه را به يکديگر فرض کنيم و بپذيريم که بايد شريعت موسی تا مبعوث شدن اليا در روز بزرگ سهمناک برقرار باشد در جواب می گوئيم که روز خدای بزرگ سهمناک در بسياری از مواضع از کتب انبيا مذکور است که بر غير روز خرابی ثانی بيت المقدس که آن وقت ظهور حضرت عيسی بن مريم بود قرار نمی گيرد و علماء به آن تصريح کرده‌اند پس مفسر مذکور را چه باعث است که بايد روز خدای بزرگ سهمناک را در اين مقام حمل بر روز قيامت نموده خود را در مضيق چنين بحثی اندازد و حال اينکه دليلی بر اين حمل ندارد بلکه ظاهر اين است که روز خدای بزرگ سهمناک در اين مقام نيز به همان معنی بوده بعثت حضرت اليا در همان زمان اتفاق افتاده باشد و به ظهور حضرت عيسوی شريعت موسی منسوخ شده باشد و اگر گويد که بنابراين بايد حضرت اليا در آخر بيت المقدس ثانی مبعوث شده باشد و حال اينکه از بعثت آن حضرت کسی خبر نداده در جواب می گوئيم که آيا مقصود اين است که از يهود کسی خبر از بعثت حضرت الياء نداده يا آنکه مطلقا در ميان هيچ طائفه خبر از بعثت آن حضرت نيست اما ثانی معلوم است که در ميان غير يهود خبر از آن حضرت که به الياس نبی در ميان سائر طوائف مشهور است بسيار است و جميع علما سير و تواريخ ذکر کرده‌اند و گفته‌اند که در زمان قريب به زمان عيسی عليه‌السلام مبعوث شد اما نبودن خبر بعثت آن حضرت در ميان طائفه يهود دو وجه می تواند داشت اول اينکه چون در بعثت آن حضرت بيت المقدس خراب شد و بنی‌اسرائيل بر يهوديت باقی بودند به اسيری افتادند و ديگر دو مرتبه جمع نشدند و فراغتی از برای ايشان اتفاق نيفتاد که توانند خبری را ضبط نمايند چنانچه در اسيری اول که به دست بخت النصر گرفتار شدند خط و کتاب خود را فراموش کردند و حال اينکه آن اسيری در هفتاد سال بيشتر نبود دويم اينکه می تواند بود که چون بعثت حضرت اليا علامت انقراض دين يهود بود آن را دانسته منکر شدند از روی تعصب و محبت به دين آباء و اجداد ترک ذکر او کرده باشند چنانکه حضرت زکريا و يحيی عليهماالسلام که از جمله‌ی پيغمبران بزرگ و مبعوث بر بنی اسرائيل بودند و ناسخ شريعت هم نبودند مطلقا ذکر ايشان در ميان يهود مذکور نيست چه يهود می گويند که در بيت المقدس ثانی مطلقا پيغمبری مبعوث نشد و يوسف بن کوريان که از جمله مورخين معتبر يهود است در تاريخ خود ذکر زکريا و يحيی کرده است و سبب قتل يحيی را ذکر کرده و تصريح به پيغمبری ايشان کرده و گفته است که اين همان يحيی است که مردم را از رودخانه يردن غسل می داد و جناب حاجی آقا بابا می فرمايد که نقل غسل دادن حضرت يحيی مردم را که يوسف بن کوريان تصريح کرده است که آن حضرت در وقت بعثت خود بشارت به پيغمبری حضرت عيسی بن مريم داده مردم را در رودخانه يردن غسل می داد و توبه می فرمود و ايشان را مستعد ادراک خدمت روح الله می کرد و در کتب نصاری به اين مراتب تصريح شده و يهود به همين جهت پيغمبری او را منکر شده مطلقا در کتب خود اسم آن حضرت را مذکور شناختند و می تواند که ذکر نشدن اسم آن دو پيغمبر به جهت اول بوده باشد والله يعلم بايد دانست که چون ميان بنی اسرائيل مبعوث شدن پيغمبران معين است که در چه زمان بوده و ابن ملاخی که هارميم اين دليل از کتاب او استنباط نموده وقت بعثتش معلوم نيست علما بنی اسرائيل به همين جهت او را خاتم پيغمبران گفته‌اند و به وجود پيغمبری بعد از او تا نزد قيامت قائل نيستند و آن دليل علاوه بر اينکه دلالتش بر مدعی به وصغی است که ملاحظه می شود و چند پيغمبر ديگر هم در ميان بنی اسرائيل هست که زمان بعثتش معلوم نيست پس بنابراين دليل بايد تمام آنها خاتم پيغمبران باشند دلالت می کند [صفحه ۹۳] بر خلاف اعتقاد ايشان زيرا که خاتم پيغمبران بودن آن نبی لازم دارد که بعد از جميع انبيا مبعوث شده باشد و در ميان بنی اسرائيل تا وقت مرخص شدن از اسيری بخت النصر پيغمبران بودند پس بايد آن نبی دو

بیت المقدس ثانی مبعوث شده باشد تا خاتمیت بر او صدق کند و این خلاف اعتقاد ایشان است پنجم از ادله‌ی نقلیه‌ی ایشان دلیلی است که یکی از مفسرین توریهٔ از پاداش آخر توریهٔ نقل نموده و استنباط کرده و آن این است (تراضیو لتنو مشنه مردائنا قهیلت یعقوب) یعنی این دستوری را به ما فرمان داد موسی علیه‌السلام به میراث به نسل یعقوب و در این آیه توریهٔ را میراث خوانده و میراث نباید انتزاح شود و این دلیل از ادله‌ی غریبه است و معلوم نیست که غرض مستدل چیست زیرا که اگر همین ظاهر را خواسته باشد که هر چه میراث شد باید هرگز از ید وارث انتزاع نشود و اگر خدا هم خواهد که از وارث میراث را بگیرد جایز نباشد بسیار راهی خواهی بود و باید در پهلوی دلیل سیم که از هار میم نقل نمودم نوشته شود ششم از ادله‌ی نقلیه ایشان آیه‌ی است که در پاراش اتم نیصابیم مذکور است و آن این است (و شاب ادنای الهخاات شبوتخا و رنحیمخا و شاب رقیضخامی کل‌ها عمیم اشر هنیصحا ادنای الوهخا شاما) یعنی بازگرداند بار خدای خالق تو مر اسیران تو را و رحم کند تو را و بازگرداند و جمع کند از همه قومها که پراکنده کرده خالق تو آنجا و آنچه از قبل یهود در اتمام این دلیل می توان گفت این است که چون خداوند عالم به حضرت موسی علیه‌السلام وعده فرمود که جمع کند قومهای پراکنده را در زمین بیت المقدس پس بنابراین لازم است که جمع یهود البته در زمین کنعان جمع شده به شریعت موسی عمل نمایند و هر گاه دین موسی علیه‌السلام نسخ شود چگونه جایز است که ثانیا به آن شریعت منسوخه عمل شود پس باید برقرار بوده نسخ نشود و دلالت این دلیل بر مدعی مثل ادله سابقه است و احتیاج به طول دادن کلام در رد آن نیست و آنچه مقصود از این آیه است چنانچه از مطالعه اول پاراش تا آن آیه معلوم می شود این است که خداوند عالم به حضرت موسی علیه‌السلام خبر می دهد که بعد از تو قوم تو از بیابان تیه خلاص شده داخل زمین کنعان خواهند شد و به سبب نافرمانی و بت پرستی به اسیری خواهند افتاد و دست ایشان از آن زمین کوتاه خواهد شد و ثانیا بر ایشان رحم فرموده ایشان را جمع خواهم نمود و آن زمین را آباد خواهند کرد و این وعده‌ها تمام به عمل آمد و بنی اسرائیل بعد از موسی داخل آن زمین شدند و مدتی در آنجا اقامت نموده بیت المقدس ساختند و بعد به سبب معصیت بسیار اسیر شدند و مدت هفتاد سال در زمین بابل به اسیری گرفتار بودند و بعد از بخت النصر کورش مجوسی ایشان را مرخص نموده به زمین کنعان رفتند و آن را ثانیا آباد کردند و مدتی دیگر در آن زمین اقامت نمودند و جمیع وعده‌های خدا درست شد و در هیچ موضع خبری و اثری از آبادی بیت المقدس ثالث به دست یهود نیست جناب حاجی آقا بابا می فرمایند متاخرین علماء یهود که در قریب این زمان بودند چون یافته‌اند که از ادله‌ی سابقین چیزی دلالت بر ابدی بودن ندارد دست از ادله‌ی آنها برداشته به اعتقاد خود دو آیه یکی از کتاب شعیا و دویم از کتاب ارمیا جسته آن را دلیل قرار داده‌اند و هر دو آیه را نقل فرموده جواب کافی شافی داده‌اند و هیچ دلالت بر ابدی بودن دین موسی علیه‌السلام ندارد بلکه در آخر می فرماید آنچه از این آیه استنباط می‌شود دلیل موقت بودن است نه ابدی بودن و این آیه دلیل بر ایشان است نه از برای ایشان و چون متقدمین بر این مطلب مستحضر شده متفطن گردیدند مطلقا ذکر این دلیل را نکرده به ادله سابقه متمسک شده‌اند و علماء این زمان از این معنی غافل شده خود را هدف سهام ملامت ساخته‌اند انتهی خلاصه مقصود از این همه قیل و قال و بسط مقال و حکایات ماضی و حال این است که ما بی‌چاره‌گان را بیهود تشبیه نفرمایند اگر آنها بر خطا رفته‌اند لازم نیست ما هم بر خطا باشیم زیرا که یهود [صفحه ۹۴] به طور جزم فهمیدند که پیغمبر آخر الزمان که خاتم نبوت است همان وجود مقدس حضرت محمدی است از کتب آسمانی خودشان هم این معنی را یافته به علاوه معجزات باهرات و آیات بینات مشاهده نموده مع ذلک عناد و لجاج ورزیده امر آن حضرت را نکول و خاطر مبارک مقدس را به ایذاء و اذیت ملول ساختند اما اسلامیان ملاحظه می کنند که در کتب آسمانی ابدا اسمی از نقطه‌ی اولی و جمال ابهی نیست هر قدر مطالبه معجزه بلکه حل مسائل متداوله از سید باب هم نمودند جوابی کافی نداشتند و محرومی و بی‌نصیبی ایشان از معارف و علوم مکشوف افتاد در این صورت آیا مکلف به ایمان بودیم یا نه اگر در عرصه‌ی قیامت از درگاه احدیت خطاب آید که ای بندگان من محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را با آیات و معجزات بر شما پیغمبر نموده مبعوث بر کافه‌ی انام نمودم و اخبار به ختم نبوت به وجود مقدس آن

حضـرت در کتاب مجید دادم و از لسان خود آن رسول گفتم و ائمه‌ی طاهرین نیز جاری ساختم که نبوت به محمد بن عبدالله صـلی الله علیه و آله ختم و وصایت به حضـرت حجهٔ الله م ح م د بن الحسن علیهماالسلام بعد از ادعاء نقطه‌ی اولی معجزهم بر ید او جاری نفرمودم پس به چه دلیـل پیغمبر ثـابت النبوهٔ را معزول و به پیروی یک مـدعی من دون دلیل مشـغول گردیدیـد چه جواب داریم قد جاءکم بصائر من ربکم فمن ابصـر فلنفسه و من عمی فعلیها لا اکراه فی الـدین قـد تبین الرشـد من الغی و اما نصاری بعـد از اینکه از کتب سماویه خودشان مثل انجیل که مسلما وحی آسمانی است صراحهٔ اخبار به ظهور محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله شده اگر هزار از این قبیـل ادعاء نماینـد که کتاب ما ورق آخرین کتب سـماویه است بـدون دلیل ضـرری بر مسـلمانان که در کتاب آسـمانی خودشـان که قرآن است بالصـراحهٔ به خـاتمیت حضـرت رسـول اکرم گـواهی دارد وارد نیست در قرآن مجیـد خـبر از ختم نبوت به وجود مقـدس مبـارک حضـرت ختمی مرتبت داده شـده و از اخبـار ائمه اطهـار که خود جنـاب مسـتدل هم به امـامت و وصایت آن بزرگواران قائلنـد صـراحهٔ خـاتمیت آن جناب اسـتنباط می شود اسـمی هم از نقطه‌ی اولی و جمال اقـدس ابهی نفرموده‌انـد نزد ما و جناب مسـتدل کتب اخبار حاضـر و غالبا بـدان ناظریم و امر به شـبهه نمی گـذرد همگی عارف به اصـطلاح و عبارات حدیث را می فهمیم ظهور لفظی به اتفـاق علمـا اعلاـم حجت و قابـل خـدشه نیست نمی توانیم به امـام تـاویلی قائـل شویم و اگر باب تاویل به این درجه مفتوح گردد برای جناب مسـتدل نیز خوب نیست فردا است که یک نفر فضول هرزه بی‌کار از یک ولایتی سر بر آورده نبوت یا امامت برای خود اظهار می دارد و می گوید اینکه نقطه‌ی اولی و یا جمال ابهی که فرموده‌اند تا هزار سال کسـی نمی تواند مدعی این امر خطیر شود و هر گاه مدعی ظاهر شود واجب القتل و بر باطل است مرادشان هزار روز یا هزار ساعت بوده و آن زمان منقضی گردیـده منم مظهر امر الله منم نـبی و رسـول ظهـور لفظی هم از حجیت افتـاده معجزه و خرق عـادت نیز نه از لـوازم نبوت است نه از مقـدمات وجوب اطاعت کی را آن قـدرت و نیرو است که از سـلطان مسألت نمایـد که اعمال سـرباز را به جا آورد یا سؤال از زبان انگلیسـی و ترکی نماید بگوید من هم بشـری هستم مثل شما بدون امتیاز هیچ علامت و نشانه‌ی هم بر صدق دعوی ندارم آیا جناب مسـتدل مکلف نیسـتند او را پیروی و اطـاعت و یک کتابی مثل فرائـد در اثبات با آن فصاحت و بلاغت کتابت فرماینـد یا هسـتند بر فرض که مـدعی اعجاز و خرق عادت شود و یک عملی را معجزه قرار دهد مثلا بگوید شمشـیر خوب می سازم و ملاحظه و امتحان نمائیم ادنای ناس در این فن از او ماهرتر و در این صنعت هزار درجه بهتر و برتر از او هستند چه امتیاز برای او است که لازم الأطاعهٔ باشـد پس عرض می شود که خداونـد متعـال برای خواص و پیغمبران و امامان یک امتیازی مقرر داشـته که صـدق ادعاء آنها بـدان شنـاخته شود و آن نیست مگر معجزه و خرق عادت که خلق از اتیان بمثل آن عاجز باشـند هر گاه کلامی از این دو ظهور در دسـت است که اتیان به مثل آن نمی‌شود اظهار دارند [صـفحه ۹۵] تـا در مقام اختبار برآئیم و میزان کلام خالق و مخلوق را به دست آریم والا به محض ادعاء نمی توان او را تصدیق و اطاعت نمود و طریق بندگی و پرستندگی پیمود این است آنچه به نظر می رسد

مستدل بهایی – مقصود رسول اکرم از (خاتمیت خود) افضلیت ایشان و اسلام بر دیگر ادیان است

اشاره

قال المستدل البهائی مقصود حضرت رسول اکرم از کلمه‌ی مبارکه انا خاتم النبیین و لا نبی بعدی این است که ترقی امت اسلامیه را مکشوف دارد و افضـلیت ائمه هـدی را از انبیـاء بنی اسـرائیل معلوم و واضـح فرمایـد زیرا که بر مطلعین کتب مقـدسه و حالاـت امم ماضـیه واضـح است که انبیـاء بنی اسـرائیل از قبیـل اشـعیا و یرمیـا و دانیال و حزقیل و زکریا و امثالهم کل به توسط رؤیا از امور آتیه اخبـار می‌فرمودنـد و رؤیای صادقه را الهام الهی تعبیر می‌نمودنـد چنانچه کتب آن پیغمبران به رؤیای اشـعیا و رؤیای دانیال و رؤیای حزقیل و رؤیای یرمیا موصوف است و کـذا در امت نصاری الهامات یوحنای قـدیس به رؤیای یوحنا معروف چنـدان که لفظ نبی بر

بیننـده‌ی رؤیا در میان قوم دائر و مصـطلح گشت و در لغت عبریه حقیقت ثانویه یافت و در کتب عهد عتیق و عهد جدید در مواضـع کثیره مـذکور و شـایع گشت پس چون فجر سـعادت از افق بطحـا طـالع گشت و علامـت انقضـا لیـل الیل بظهور فخر ملل ظاهر شـد ظلمت لیل الیل زائل شـد و هنگام رؤیا انقضا یافت و میعاد رؤیت و مشاهـدت فرارسـید لهـذا به وجود اقدس خاتم الانبیا نبوت یعنی نزول الهام به رؤیا مختوم و مسـدود گشت و روح فؤاد در صدور ارباب سداد سـمت احاطت و کلیت گرفت و حقایق روحانیه که بر انبیاء بنی‌اسـرائیل به رؤیت و مشاهـدت مبـذول گشت و معنی لا نبی بعـدی و حدیث صـحیح علماء امتی افضل من انبیاء بنی‌اسـرائیل واضـح و مکشوف شـد و به جای کـذا رایت فی الرؤیا که در کلمات اولین مـذکور بود کانی اری و کانی اشاهـد در بیانات آخرین ثابت و مسطور گشت انتهی کلامه

جواب

عرض می شود هر که اندك ادراك و شعور و درایت و به کلمات اصحاب و اصطلاحات آنها بصارت داشته باشد خوب ملتفت می شود که این گونه بیانات شـیرین و لغزهای نمکین از قوانین و اصـطلاحات اهل لسان بیرون و شـناعت و فضاحت آن از حـد تقریر و بیـان افزون است اگر مقصود خـدای تعـالی جلت قـدرته از کلمه‌ی مبـارکه و لکن رسول الله و خـاتم النبیین و منظور حضـرت خاتم الانبیاء صـلی الله علیه و آله در مواضع عدیـدهٔ بقوله صـلی الله علیه و آله یا علی انت منی بمنزلهٔ هرون من موسـی الا انه لا نبی بعدی فقط همان بیان افضـلیت امت مرحومه از انبیاء بنی‌اسـرائیل و اشـرفیت خود آن حضـرت از تمام انبیاء مرسـلین بود چه مانع داشت که خداوند متعال و لکن رسول الله و اشـرف النبیین و حضرت خاتم الانبیاء به جای لا نبی بعدیٔ لا نبی افضل منی بفرمایند و این قدر از امت مرحومه را که هنگام مخاطبه حاضـر و به کلمات معجز علامات ناظر بودند و آن همه مخلوق را که از زمان رحلت آن بزرگوار تا قیام قیامت کبری بوجود می‌آینـد در شـبهه و ضـلالت و گمراهی و غوایت نیندازند تا در امر باب و بهاء نکول و اعتراض نمایند و این سـعادت که معتقد پیروان این دو ظهور است از امت مرحومه سلب نگردد بر فرض که در زمان صدور این کلمات مانعی در کار و عائقی پدیـدار بود به وصـی و جانشـین خود بفرمایند که چنین لفظی از خدای من و چنان عبارتی از خود من که صـراحت به ختم نبوت به وجود اقـدس من داشت صادر شـد هر زمان رفع موانع گردیـد امت مرا اعلام کن و هرگاه زمان امامت و وصایت و خلافت تو باز رفع مانع نگردیـده به اوصـیاء بعـد از خودت ابلاغ نما یا در زمان صـدور قرینه صارفه از معنی حقیقی بیاورند خلاصه چه قدر این پیغمبر محمود و آن وجود مقدس مسعود بی‌قدر و مرتبه شده که بعد از هزار و سیصد سال و کسری تبعه‌ی نقطه‌ی اولی و جمال اقـدس ابهی بر آن حضـرت تفضل فرموده راضـی شده‌انـد که او را بر انبیاء بنی‌اسـرائیل که به رؤیا بر اوامر الهیه آگاه می‌شدنـد رتبه فضـیلت بخشـند و حال اینکه معصوم می فرمایـد ان الملئکـهٔ لخدامنا و خدام [صـفحه ۹۶] شـیعتنا برای فضه‌ی خادمه‌ی آن خانـدان مائده‌ی از آسـمان نازل دو رتبه‌ی مفاخرت برایش حاصل گردید حقیقت از جناب مسـتدل باید ممنون بود که حضرت خاتم الانبیاء را بر شـعیا و یرمیـا و دانیـال فضـیلت دادنـد و لفـظ به این عظمت را فقـط در اینکه آن جناب اخبار از امور را به رؤیا نمی‌داد بلکه به طریـق وحی و الهـام بـود اسـتعمال فرماینـد اطمینـان بـدین مطلب هم به طور حقیقت نـداریم شایـد این تصـدیق هم محض تفضـل و بردبـاری باشـد اگر در واقع این شـأن و مرتبه را برای حضـرت خاتم الانبیاء قائلنـد کمال بزرگی را فرمودنـد پیغمبری به آن رفعت و عظمت که به خطاب لولاك لما خلقت الافلاك مخاطب گردیـد بعـد از هزار و سـیصد کسـری ترقی معکوس نموده به منزلت انبیاء بنی‌اسـرائیل که علما امت او رتبه‌ی اشرفیت و افضلیت بر آنها داشتند رسیدند از این عنایت جناب مستدل و سائر اتباع نقطه‌ی اولی و جمال ابهی ممنونیم چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

استدلال به آیه شریفه (یلقی الروح)

اشاره

قال المستدل البهائی و مخفی نمانـد که کلمه‌ی مبارکه‌ی یلقی الروح در آیه‌ی کریمه رفیع الـدرجات ذوالعرش یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده لینذر یوم التلاق لفظ استقبال است و خداوند بشارت به حادثه‌ی آتیه می‌دهد نه اخبار از امور ماضیه انتهی و خلاصه‌ی استدلال آن است که آیه‌ی مبارکه در شان سید باب و بهاء نازل گردیده

جواب

عرض می‌نمایـد از مثل جناب ابوالفضائل که دارای مقامات عرفان و کمال و از تربیت یافته‌گان این زماننـد به این درجه اغماض در امور مترقب نبود اگر سلطانی حاکمی در بلد و شهری بگمارد و اهالی آن شهر ایراد نمایند که چرا همچو شخصی را بر ما حکومت و ریاست دادیـد در جواب بفرمایـد اختیار ملک و مملکت به دست صاحب ملک است به هر کس می‌خواهـد رتبه‌ی حکومت و هر که را می‌پسندد مرتبه‌ی ولایت می‌دهد آیا این فرمایش سلطان اخبار از امور آتیه است و حال اینکه حاکم معین فرموده یا تقریر و تنفیذ تصرفات ماضیه و می‌تواند کسی ایراد نماید که این فرمایش به لفظ استقبال از فصاحت و بلاغت خارج بود یا نه حاشا و کلا کسی بتوانـد این گونه ایراد نمایـد این جور مکالمه و بیان در اصطلاح عرف شایع و متعارف است مقصود این است که خداوند متعال مالک سموات و ارضین و بلاد و عباد است ملک را به هر که می‌خواهد می‌بخشد و از هر که می‌خواهد انزاع می‌فرماید اسلامیان سلب قدرت از حضرت احدیت نمی‌نمایند بلکه او را قادر و حکیم و مقتدر و علیم می دانند نمی گویند نمی‌تواند بعد از حضرت خاتم النبیین پیغمبری مبعوث فرمایـد عرض می کننـد نخواست نه اینکه نتوانست و خلاصه عقیـده‌ی اسلامیان این است که احکام لازمه که اسباب صلاح و فلاح عباد است تا روز معاد به محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نازل و علم آن برای اوصیا آن حضرت حاصل گردیده و بوجود حضرت بقیهٔ الله ارواحنا فداه ارکان دین استوار و به شرایع و احکام که از خصایص وجود مبارک است دین و آئین کما هو حقه برقرار و جمیع خلایق در تحت کلمه‌ی واحده‌ی اسلام طوعا و کرها مجتمع و آثار کفر و طغیان بالمرهٔ مرتفع خواهد گردیـد و تا قیام قیامت کبری دین مبین و شرع ستین محمـدی باقی و برقرار است و آنچه به واسطه‌ی شرارت اشرار و سوء سلوک فجار در احکام دین رخنه پدید آمده و آید به شمشیر قاطع و نور ساطع آن حضرت به اصطلاح خواهد آمد انشاء الله تعالی و عالم پر از عدل و داد خواهد گردید بعد از آنکه مملو از ظلم و جور شده باشد اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه

استدلال میرزا ابوالفضل گلپایگانی به آیه شریفه (یا بنی آدم اما یاتینکم رسل)

اشاره

باز میرزا ابوالفضل بر وتیره‌ی استدلال سابق به آیه‌ی مبارکه سوره‌ی اعراف یا بنی آدم اما یأتینکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی فمن اتقی و اصلح فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون به اینکه اخبار از مستقبل است و لفظ یأتینکم را به نون تاکید مؤکد داشته یعنی البته خواهد آمد بر شما از [صفحه ۹۷] جنس شما و آیات مرا بر شما تلاوت و قراءت خواهد نمود استدلال فرموده است لذا تجدید گستاخی نموده عرض می کنم

جواب

و از اهل انصاف و تـدبر و عارف به اصطلاح سؤال می کنم هرگاه پادشاهی غلامان خود را امر نمایـد به مطلبی و تخلف از فرمایش سلطان نماینـد و پادشاه در مقام تخویف و تهدید آنها برآمده میرغضبی برای سیاست حاضر نماید وزیر سلطان در مقام شفاعت و

تهدید مقدمات به استان سلطانی عرضه دارد که سبب تغیر پادشاه چیست و به چه گناه مستوجب غضب و سخط گردیده‌اند در جواب بفرماید نوکرها و عبید و غلمان من مجبول به عصیان و نافرمانی و طغیانند هر گاه مامور به تکلیفی شوند مهما امکن استکبار و استنکاف و خود را از اطاعت و انقیاد معاف می‌دارند و حال اینکه واضح است مقصود سلطان اخبار از عمل گذشته‌ی آنها است آیا این کلام که از سده‌ی سنیه‌ی سلطنت صادر شده بر خلاف مصطلح و متعارف و خارج از قانون محاوره و مکالمه است یا بر وفق کلمات متعارفه است بلکه عرض می کنم اگر مقصود اخبار از مستقبل و اینکه حکماء خواهد پیغمبری آمد خداوند متعال به لفظ آن شرطیه بیان نمی‌فرمود بلکه می‌فرمود ای خلایق شما مثل یهود و نصاری نباشید که بعد از مبعوث فرمودن ما پیغمبر آخرالزمان را انکار نمائید بعد از این پیغمبری را از شیراز و جمال مقدسی را از طهران خواهم برانگیزانید آنها را اطاعت و در مقام متابعت و پیروی مبادرت داشته باشید مع هذا از جانب جناب مستدل معذرت می خواهم که غفلت فرموده‌اند و از ظاهر لفظ اما تصور فرموده‌اند که اما مکسوره مشدده است به منزله‌ی او و ندانسته‌اند که ان شرطیه است و مای زائده بر اثر آن است و ان ما است نهایت اینکه ادغام شده و رسم الخط این است که اما به تشدید نوشته می شود والانسان محل الخبط والنسیان غیر از معصوم همه کس مصدر غفلت و نسیایند نباید مغرور به فهم خود گردید

اشکال مستدل بهایی بر کلام شیخ الاسلام

اشاره

قال المستدل البهائی چون ثابت و محقق گردید که اینکه جناب شیخ نوشته‌اند که هیچ شک نیست که پیغمبری مبعوث خواهد شد که دین او ورق آخرین کتب اولین باشد و هم صرف و باطل محض و منبعث از اوهام فاسده‌ی متابعین است اکنون نظر در این مسأله نمائیم که نوشته‌اند و فرض کنیم که کسی به این صفت بیاید و دین و شریعت او استقرار یابد و لیکن بعد از مدتی کسی خروج نموده ادعاء مظهریت کند و ادعایش در نفس الأمر محض خلاف و باطل باشد اما متشبث به این گونه دلیلها شده بگوید ای خلایق مشتبه نشوید در اینکه نبی پیشین خود را ختم رسل نامیده هر یک از ما مظهر بدئیت و ختمیت و ازلیت و آخریت هستیم چون که حکم یک ذات و یک جسد و یک روح و یک امر داریم در این صورت لازم می آید که قول و ادعاء کسی که در حقیقت کذب و خلاف محض است قرین صواب بوده مسلم داریم و تصدیق نمائیم نبوت او را فالدلیل الذی یفضی الی تصدیق الکاذب لا یصلح ان یکون دلیلا بل یکون تزویرا و تدلیسا و در رساله‌ی ثانیه مطبوعه نوشته‌اند حال می‌خواهیم در این رساله ایراد خود را قدری واضحتر از سابق بیان نمائیم یعنی ظهور مظهر حق و صادق و خروج مدعی ناحق و کاذب را به اینکه در زمان قبل و بعد حتی هر دو را در یک زمان فرض نمائیم مثلا موافق تاویل و تفسیر کتاب ایقان که در معنی ختمیت اشاره کرده‌اند فرض کنیم که یک ذاتی به ادعاء مظهریت در بلده‌ی مکه و یا عکه ظاهر گردید و ادعایش فی الواقع صادق و دین و کتاب او صفحه‌ی آخرین کتب اولین باشد و در عصر خود او هم یکی مثلا در اقصی بلاد هند و یا افریقا خروج کند و در واقع ادعایش محض کذب و باطل باشد اما متمسک و متشبث شود به دلائل صادقی که برادر او در میان گذاشته است یعنی گفته است که اگر جمیع مظاهر ادعاء اولیت و آخریت و بدئیت و ختمیت نمایند حق است زیرا که ما جمیعا حکم یک ذات و یک روح و یک امریم و در ظاهر متعدد و در باطن یکی هستیم و هر نوع ایرادی که ما با آن کاذب بکنیم او [صفحه ۹۸] در جواب بگوید این ایرادها در حق پیشینیان هم کرده‌اند اگر می خواهند آیات و بینات مرا ببینند بیایند نزد من به شما بیان و عیان گردد در این صورت ما بیچارگان روی زمین چه کنیم و حقیت این و آن را با چه وسیله بدانیم به درگاه کدام یک از اینها بشتابیم به عکه رویم یا به هند به کدام قدرت و وسیلت و استطاعت بدانیم صادق کیست و کاذب کدام پس از این مذکورات معلوم گردید که آنچه در کتاب ایقان برای اثبات حقیت خود

دلیـل آورده است به غـایت واهی و ضـعیف و در نهـایت علیـل و سـخیف و هم موجب تصـدیق کاذب و مزور است و هم چنین در مقابـل اعتراضـات وارده اعتـذار به اینکه این گونه ایرادات را در حق پیشـینیان هم کرده‌انـد و دعوت کردن خلاـیق به درگاه مـدعی مظهریت برای دین حقیقت خصوصـا در صورت مفروضه‌ی اخیره خـارج از دائره‌ی عقـل و شـرع است بل از قبیل تکلیف به محال و باعث تحیر بنـدگان خـدا در امر دین است فافهم و لا تکن من المناظرین المعاندین الخادعین فان الحقد والفساد والخدعهٔ والعناد من خطوات الشـیاطین فلا تتبعوها ان کنتم من المتقین انتهی کلام الشیخ بعد از نقل بیانات جناب شیخ جواب فرموده‌اند که اول اشتباهی که جناب شـیخ در مطالعه‌ی کتاب ایقان نموده‌اند این است که فرق فیمابین جل شبهات ادله و ادله‌ی اثبات را نفهمیده‌اند و با وجود صراحت و وضوح این دو مسـئاله در آن کتـاب مسـتطاب ایشـان از جواب اعظم ادله سـاکت و رفع شـبهات سـایر ملـل مطرح مباحثه نموده آن را دلیـل حقیت ظهور انگاشـته‌اند و برای ایضـاح این مطلب خـدمت اولی الالباب معروض می دارم که شک نیست که هر امتی که ظهور نبی بعد را منکر شدند والعیاذ بالله او را کاذب و مفتری دانسـتند این انکار و تکذیب غالبا از شـبهاتی است که مانع از معرفت ایشان شده و تمسک به آن شـبهات سد سدید فیمابین آن قوم و ایمان و اذعان ایشان گشـته و چون شـخص بصـیر در سـبب اعراض ملل به دقت تفحص کند شبهات این منکرین و مکذبین را در سه شبهه محصور یابد شبهه‌ی اولی که اعظم شبهات است این است که این ملل و ادیان موجود اعم از بودیه و هنود و زردشتیه و نصاری و یهود شارع دین خود را آخر شارع ادیان الهیه می دانند تا آنجا که می فرمایـد شـبهه ثانیه علامات و اماراتی است که در کیفیت ظهور بعـد در کتاب قبل وارد شـده و تمسک به ظواهر غیر معقوله آن همواره سد طریق ایمان ارباب وهم و گمان گشته و باز تکرار می فرماید تا آنجا که می فرماید و شبهه ثالثه اخبار رجعت بعض از سابقین است که آن نیز در جمیع ادیان موجوده‌ی ماثوره است بعد از این هم سه چهار جزو از کتاب را به تکرارات مشحون فرموده‌اند

جواب

عرض می‌نمایـد آنچه را جنـاب میرزا ابوالفضل بهائی از آیات و اخبار و مستحسـنات دلیل بر ظهور نقطه اولی و ثانی فرمودنـد با آن همه لطف در بیان و بلاغت و فصاحت فوق البیان مـدلل و مبرهن گردیـد که بر مقصود ایشان مـدلل و برهانی وافی و مکمل نیسـت بلکه مطابق عقاید حقه‌ی اسـلامیان است و به محض اینکه جناب مسـتدل در آغاز هر استدلال و سخن مرقوم دارند که چون ثابت و محقق و معلوم و مفهوم گردیـد که ظهوری بعـد از ظهور حضـرت خـاتم الانبیا که صاحب شـرع جدیـد غیر از آئین محمـدی باشـد خواهـد آمـد مطلبی ثابت نمی‌شود و جواب عرض می‌نمایـد هیـچ نزد ما ثابت و معلوم نگردید بلکه خلاف آن مدلل گردید تنها به محاکمه‌ی قضاوت رفتن مثمر ثمری نیست نه آیات فرقانیه بر مقصـد بهائیان دلالت نمود نه اخبار وارده‌ی از اولیاء الله علیهم‌السـلام و بحمـدالله تعالی از یمن توجهات حضـرت بقیـهٔ الله ارواحنا فـداه جمیع آنها را به طوری که نه با ظاهر الفاظ منافاتی داشت نه با عقائد حقه‌ی اسـلامیه بلکه با اخبار دیگر که در حق حضـرت بقیهٔ الله م ح م د بن الحسن العسکری شرف صدور یافته بود مطابقت و کاملا موافقت داشت و ظهر الحق و بهت الـذی کفر بـاز هم عرض می‌نمایـد غوایت و ضـلالت یهود و نصـاری و زردشتیه و غیرها موجب گمراهی و غوایت [صفحه ۹۹] اهل اسلام نیست اگر فردا دیگری هم به کذب و بهتان ظهور نماید و بهائیان همین انکار درباره‌ی او نماینـد به همین شـیوه و وتیره با تبعه‌ی ملت جدیـد مباحثه و مجادله خواهـد نمود که بهائیان با ما کردنـد و هر ظهور بعـدی با انکار امت موجوده دلیل بر حقیت آن نمی توان انگاشت و بحمـد الله به آیات توریهٔ مـدلل گردیـد که مژده‌ی ظهور ختمی ماب در کتب سماویه رسیده و مطابق آمد با اوصاف آن جناب به طوری که یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و آیات و معجزات هم همراه آن حضرت بود مع هـذا ایمان نیاوردنـد چه نقصـی در پیغمبری آن بزرگوار پدیـد می‌آید هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو برو خلاصه موافق عقائـد حقه اسلامیه اخبـار و آثـار که در کتب غیبت ضـبط شـده هیـچ یـک را نبایـد تاویل و به امام و نبی تاویلی قائل شویم

بالجملهٔ حالا- بیائیم بر سر عبارت جناب شیخ که جناب مستدل از ایشان نقل فرموده‌اند که تکلیف ما لا یطاق است که عقب هر مدعی که ادعا نبوت نماید باید بدویم هر گاه این عبارت عین فرمایش جناب شیخ است چندان متین نیست البته بر عباد لازم است تحصیل علم و یقین در اصول عقائد خود بنمایند و به تقلید اباء و اجداد قناعت نفرمایند اگر چه به مسافرت به سوی هند و چین بلکه سیر در زیر زمین باشد با قدرت و امکان و عدم علم به کذب و بطلان آن و اگر برای بعضی ممکن نیست بر قادرین تحصیل لازم است بروند و بفهمند و لینذر و اقومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون شاید مقصود جناب شیخ این بوده است که چون بطلان دعوی مدعی نبوت در آخر الزمان بعد از حضرت ختمی نشان بر اهالی اسلام کالشمس فی رابعهٔ النهار آشکار است لازم نیست در مقام تفحص باشند زیرا که نتیجه‌ی تفحص و تجسس تحصیل علم است والحاصل لا یحصل و شاید مراد جناب شیخ از این عبارت در مقام مناظره و محاجه با مناظر بهائی خودشان این بوده که چون بهائیان میزانی برای شناختن مظاهر امر الله معین نفرموده و به وصف امتیازی قائل نیستند نه معجزه لازم است نه خرق عادت نه علم نه معرفت پس چگونه تحصیل علم توانیم بنمائیم بر فرض مسافرت به سمت هند و چین نمودیم و شخصی را دیدیم که مدعی این امر خطیر است از او سؤال کردیم چه دلیل بر حقانیت خود دارید به زبان چینی و هندی رطب و یابسی به هم بافت که اولا- نفهمیدیم چه لغت است ثانیا بر معنی آن آگاه نشدیم ثالثا از اهالی آن مملکت پرسیدیم در لسان شماها این گونه کلمات را امتیازی هست که قائل آن به وصفی ممتاز باشد می‌گویند تمام ماها از این عبارت بهتر و از این کلمات برتر می‌توانیم بگوئیم و بر نگاریم پس مجدد سؤال کنیم غیر از این کلمات هنری دارند بگوید این است و بس از آنجا قطع علاقه نموده به عکه هم رفتیم همین مذاکرات کردیم و همین جوابها شنیدیم در این صورت بر آن مسافرت و مهاجرت چه نتیجه خواهیم دید خاصه اینکه حق مطالبه‌ی معجزه هم که بر صدق مدعی دلیل است نداریم و بنابر تقریر جناب مستدل گستاخی و جسارت است که از مدعی این امر خطیر مطالبه‌ی دلیل و برهان کنیم دلیله ادعاؤه و برهانه کلماته اگرچه از کلام ادنی طلبه پست‌تر باشد پس باید میزان و معیاری برای شناخت مظاهر امر الله از نبی و وصی مقرر داشت که بعد از مسافرت هند و سند باز سرگردان نمانیم و الا این مسافرت و مهاجرت بی‌ثمر خواهد بود زیرا که مدعیها خواهند گفت باید کلام مخلوق را مطابق و موازن کلام خالق نمود نه کلام خالق را تابع کلام مخلوق و فرض این است که میزانی برای کلمات الهیه هم در دست نیست پس ما بیچارگان چگونه بفهمیم آن هندی بر حق است یا آن سندی یا هر دو باز فرض می‌نمائیم که هر دو گفتند ماها در حکم یک روح و یک جسد و یک ذات و مصداق خاتمیت و اولیت و آخریت هستیم و هیچ دلیلی هم بر صدق و ادعا نداریم سوای نفوذ و رسوخ در قلوب معدودی از مجهول الحال و خداوندان را باقی گذاشته و ملاحظه می‌نمائیم هر دو تبعه هم و مریدی دارند پس به کدام مؤمن و به که موقن بشویم [صفحه ۱۰۰] و حال اینکه اگر نفوذ و رسوخ فقط دلیل باشد در کلمات مدعیهای کاذبه هم اقوی و اسد از آن مشاهده می‌نمائیم شیطان فوق آن را داراء و یهود و نصاری و زردشتیه و غیرهم بالاتر از آن را دارند بت پرستان و کیسانیه و زیدیه و اسمعیلیه اقطار عالم را پر کرده‌اند پس همه بر حق و از جانب خدا مامور باقامه‌ی آن دین و آئینند و اینکه جناب مستدل یفرق فیما بین صاحب تشریع و فرق شیعه و بت پرست قائل شده‌اند مأخذ آن را بیان فرمایند که متاصل به چه اصل و مبتنی به کدام فرع است این فرق را از کتب آسمانی استنباط یا در کلام معصوم برخورده‌اند که ما آن را ندیده‌ایم اگر بفرمایند بر خداوند لازم است نگذارد آئین باطل رواج گیرد و خلایق در ضلالت و غوایت افتند عرض می‌کنم آیا فرق شیعه از اسماعیلیه و غیرهم و بت پرستان بر طریق هدایت سیر و سلوک دارند یا بر باطل عمری می‌گذرانند از اهل نارند یا مرضی درگاه منتقم قهار اگر لطف خداوندی مقتضی است که عباد را در ضلالت نگذارد العیاذ بالله چرا در آن مواقع به عقیده‌ی بهائیان مداهنه و سستی فرمود و هر گاه به غیر دلیل لطف متمسک و متوسلند بیان فرمایند که فرق میان این دو گروه چیست تقریر و تنفیذ عقیده بت پرستان که مستلزم دخول نار و موجب غضب قادر قهار است با ابقاء صاحب تشریع باطل چه تفاوت دارد انفاذ آن اسباب اضلال است و ابقاء این موجب نکال و وبال ولی ما اسلامیان معتقدیم که خداوند رؤف عطوف مهربان ذره‌ی از حال عباد غفلت و آنی آنها را در جهالت

نمی گـذارد آراء طریق حق و باطل به دلیل عقل و نقل فرموده حق از باطل ممتاز و ابواب هدایت به وجود مظاهر امر الله بازفرموده و بر زبان پیغمبر ثابت النبوة و اوصـیاء مرضیین بطلان طریقه وثنیه و خذلان تبعه‌ی مدعی تشریع بعد از وجود مبارک حضرت نبویه در نهایت سداد جاری فرموده بعد از آن اگر عالم عالم طریق طغیان پویند و چشم از آئین حق پوشـند بر دامن کبریاش ننشیند گرد نه از متابعت آنها فائده می‌برد نه از مخالفت نقصـی در خدائیش پدید می‌آید من ابصر فلنفسه و من عمی فعلیها دیگر بر خداوند ابدا لازم نیست که به هر فردی از افراد ملکی موکـل فرمایـد ولِلّه بر آنهـا گمارد بر او است اقامه‌ی دلیل و بر عباد است سـیر و سـلوک در آن سبیـل و چنانچه مکرر عرض شـده بطلان مـدعی نبوت بعـد از حضـرت ختمی مرتبت به نص کتاب و تصـریحات اولیاء فیض جناب ظاهر و باهر فرمود و تکلیف عباد را به حکم حلال محمـد حلال الی یوم القیمـة و حرامه حرام الی یوم القیمة معین فرمود حتی اینکه از مظـاهر امر الله به نصوص کـثیره ظهور حضـرت بقیـة الله را منوط به ادعـاء شـصت نفر کـاذب که تمـام آنهـا خلق را به سوی خود دعوت نمایند و همه بر باطل باشند و دوازده نفر از بنی هاشم دعوی نبوت کنند فرمود که در این ظهورات خلق آخر الزمان حیران و سر گردان نمانند و تکلیف خود را بدانند و منتظر ظهور حضـرت حجة الله علیه‌السلام با آن علامات و آیات معهوده باشند دیگر هیچ معطلی و تشـکیکی ندارنـد که بایـد به هنـد و چین و سـند و ماچین برونـد و زحمت مسافرت و مهاجرت بر خود نهند و اینکه جناب مسـتدل سـبب عـدم معرف عباد را در عـدم اطاعت مظاهر امر الله به سه شـبهه محصور و مقصور فرموده‌انـد که اول آن این است که جمیع ملل دین خود را آخر شرایع الهیه می‌دانند و دویم علامات و امارات کیفیت ظهور بعد و ثالث اخبار از رجعت بعض از سابقین جانی است متین و تبیانی وزین ولی اسـلامیان بر عقائد خود از ابدی بودن شـرع محمدی و عدم حصول امارات ظهور حضرت حجة الله علیه‌السـلام و رجعت سـابقین ادله محکمه و براهین متقنه دارنـد و قیـاس حـال آنها به احوال امم ماضـیه نمی‌توان نمود حال یهود عنود در دعوی تابید به آیات توریة معین گردید نصاری که چنین ادعائی ندارند و شـریعت خود را ابدی نمی شـمارند نهایت اینکه انتظار ظهوری دارنـد [صـفحه ۱۰۱] که آن هم حضـرت خـاتم الانبیـاء به آیات بینات و معجزات باهرات مـدلل فرمودنـد که پیغمبر منتظر غیر از آن وجود مقام دیگری نیست خلاصه اینکه نبوت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به درجه‌ی ظاهر و به مرتبه‌ی آشـکار و باهر گردیـد که مجال تشـکیک برای احـدی باقی نمانـد مگر از کفره‌ی متعند و فسـقه‌ی متکبر معاند زمانی که نور جمال سید رسل و هادی سـبل از شرق بطحا درخشید معجزات باهرات همراه داشت بلکه قبل از تولد آن حضرت به طاق کسری آن رسید که رسـید و در بتکـده‌ها شکسـتها پدید گردید کهنه و اخبار انتظار سال و روز ظهور بروز آن طلعت مبارک داشـتند و طائفه اوس و خزرج قبل از بعثت برای ادراک حضور موفور السـرور و در مـدینه‌ی منوره ماوی و مأمن گرفتنـد تا آن وجود مقـدس و ذات اقدس امر خود را اظهـار و بـدلائل قـاطعه و براهین ساطعه حقیت خود را آشـکار فرمود و به حکم و ما ینطق عن الهوی شـریعت خود را در کمال اتقان بین امت گذاشت آنچه فرمود به ظهور پیوست و در جمیع موارد نیز دعاء آن جناب به هدف اجابت نشـست به غلبه روم به حکم الم غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سـیغلبون اخبار و مطابق خبر آن حضـرت فی بضع سنین آشکار گردید برای ظهور کـذب بوجهـل مرغ بریـان را نـاطق و اسـباب افتضـاح آن فـاجر فاسق گردیـد و پس از ظهور و بروز حقانیت به خاتمیت خـویش اعلاـم فرمـوده قرآن را معجزه بـاقیه برقرار و به حکم انی تـارک فیکم الثقلین کتـاب الله و عـترتی لن یفترقـا حتی یردا علی الحوض بقـاء و دوام این دین مبین و احکـام این آئین را تا قیامت محکم و اسـتوار فرمود با این تفصـیلات جناب مسـتدل می‌فرمایند اسـلامیان به اوهمام باطله و ظنون عاطله بر عقیـده‌ی راسـخه برقرارند و از پیروی طریق حق بر کنار توضـیحا للمطلب عرضه می دارم گویـا جنـاب ابوالفضائـل از احوال و وقـایع مـدعیهای کاذب بی‌اطلاع و یا اهالی اسـلام را به این درجه جاهل و نادان می‌داننـد مگر سجـاح دختر حـارث بن سویـدای موصـلی ادعـای نزول وحی و نبوت ننمود و آیات و کلمات خود را که هزار درجه از بیان و ایقان افصـح و بلغ بود به خداونـد متعـال منسوب نفرمود و جمـاعت کثیره در راه او بـذل جـان و مال ننمودنـد خلاصه اگر جناب مسـتدل بفرماینـد چنـانچه مکرر فرموده‌انـد که مسـیلمه و سـجاح و غیرهمـا زود مضـمحل و به انـدک زمـانی در معرض زوال افتادنـد عرض

می‌کنم که بفرمایند در این مدت یک سال یا دو سال یا بیشتر که مدعیهای نبوت لوای ریاست افراشته و بیست سی هزار نفر مخلوق را گمراه و به تبعیت شیطان وا داشته معامله خداوند با آن گروه چه خواهد بود چون زمان بقاء آنها کم بوده معذورند و در درگاه الهی معاقب نخواهند بود یا به واسطه‌ی همین متابعت داخل در حزب شیطان و مغضوب پیشگاه حضرت سبحان اول به حکم عقل و نقل باطل پس مسلما از اهل نار و مقیم دارالبوار خواهند بود در این صورت اگر به درگاه حضرت لا یزالی عرضه دارند که چرا یک آن آنها را مهلت و به چه عنوان مدعیها را به این جسارت قدرت دادی بنابر زعم مستدل بر خداوند رؤف عادل ایرادی وارد دارند زیرا که مدعی تشریع را نباید مهلت داد و بین زمان طویل و قصیر فرقی نباید نهاد نهایت اینکه به تبعیت مسلمه و سجاح و امثالهما در مدت چهار پنج سال در ضلالت بودند و در متابعت نقطه‌ی اولی پنجاه سال یا شصت سال یا هزار سال هر چه برای خداوند در این مقام قائلند درباره‌ی بقاء و دوام مدعیهای حالیه هم قائل نباشند پس حق این است که از جانب خداوند نه در ابقاء در زمان قلیل اهمال لطف و هدایت شده نه در دوام در اوان طویل در هر دو مقام ارائه طریق حق فرموده و در هر دو موضع بذل لطف نموده نهایت اینکه آن طائفه به سوء تدبیر و اعمال تقصیر در زمانی قلیل نافرمانی کردند و این سلسله در زمانی طویل بدون دلیل و هیچ یک در درگاه خداوندی عذری موجه و دلیلی منقح ندارند هر دو از اهل جحیم و محروم از نیل سعادت و نعیمند علاوه نمی دانم ادعاء تشریع شریعت اسوء و اقبح است یا دعوی الوهیت امهال فرعون در مدت چهارصد سال [صفحه ۱۰۲] چه دلیل داشت هر چه در آن مقام می‌گویند در این وقعه هم بفرمایند خلاصة القول اینکه ابقاء شریعت بابیه و بهائیه را دلیل بر حقانیت نمی‌توان گرفت زیرا که خداوند به احسن وجه ابطال باطل فرموده و از افتضاح و رسوائی رؤسا آنها آنی غفلت ننموده است این دار دار افتتان و اختبار و لازال امتحانات خداوندی در این کره ظاهر و آشکار است تا شقاوت شقی ظاهر و واضح و سعادت سعید باهر و لائح شود و یمیز الله الخبیث من الطیب حال آمدیم بر سر وقایع سجاح موصلیه و دعوی نبوت او سجاح دختر حارث از مردم موصل و کیش نصاری داشت و سخت فصیحه و شیوا و بلیغه و زیبا بود سخنان به سجع گفتی و چنان شیرین و رنگین به هم پیوستی که مردمان را بشیفتی و سخت بفریفتی چون مناعت محل او در قلوب وقعی داشت سر به پیغمبری برداشت و علم ریاست افراشت مردم را به سوی خویش دعوت و جماعتی او را به قبول آن کیش اجابت نمودند و نخستین جماعت بنی ثعلب او را اجابت نمودند چه نژاد او از بنی ثعلب بود پس شریعت و دینی پدید آورد نیمی از ترسائی و نیمی از مسلمانی گفت عیسی را فرزند خدا نتوان گفت چه او روح خدا و بنده خدا است و فرمان کرد هر شبانه روزی پنج نماز بگذارید و مسملانان را نیازارید از زنا کردن بپرهیزید و حرام شمارید و از اکل لحم خنزیر باک مدارید و حلال دانید و نام او در موصل و جزیره از حد عراق تا حدود شام بلند گردید و از آن سوی رسول خدای در زمان خویش برای فراهم کردن زکوۀ و اخذ صدقات چند تن عامل در اراضی بنی تمیم نصب داشت یکی مالک بن نویره و دیگر تمیم بن نویره و این هر دو برادر زعیم و سید بنی تمیم بودند و همچنین وکیع پسر مالک را بر بنی یربوع گماشت و صفوان بن صفوان را بر بعضی از شعب بنی تمیم بازداشت تا اخذ صدقات کنند و انفاذ درگاه دارند و ایشان از آن پیش که خالد ولید با طلیحه رزم دهد صدقات بنی تمیم را فراهم کرده به مدینه حمل دادند ابوبکر شاد خاطر شد و ایشان را دیگر باره بر سر کار خویش بازداشت و بازفرستاد جماعتی از قبائل بنی تمیم خاصه بنی ضبه که زکوۀ مال فرونگذاشته بودند از ایشان برنجیدند و گفتند شما را که گفت پیش دستی کنید و از آن پیش که عرب حمل زکوۀ فرونهد شما زکوۀ خویش به مدینه فرستید و طریق این زیان بزرگ را کوفته کنید و بازوی ابوبکر را بدین آرزو بگشائید کار از مناظره به مخاطره و از مخاطبت به محاربت افتادند پس تیغ بکشیدند و بسیار کس از یکدیگر بکشتند این نبود تا کار سجاح بالا گرفت و با چهارصد سوار نامدار از زمین جزیره به دیار عرب آمد و لشکر او نیمی از بنی ثعلب و گروهی از بنی هذیل بود چون اختلاف کلمه‌ی بنی تمیم و مقاتله ایشان با یکدیگر ندانست سخت شاد شد و همی خواست تا بنی ضبه را در تحت فرمان خویش بدارد و بامداد ایشان اعداد جنگ ابوبکر کند پس آن جماعت را به کیش خویش دعوت فرمود بنی ضبه او را اجابت نکردند از بهر آن که با بنی هذیل که در زیر لوای

سجاح بود کینه‌ی دیرینه داشتند و مرافقت و موافقت ایشان را بیرون حزم می‌پنداشتند چون آرزوی سجاح از بنی ضبه قرین انجاح نیفتاد سوی بنی یربوع و بنی مالک نامه کرد و ایشان را به شریعت خود خواند و گفت نژاد من با بنی یربوع منتهی گردد و اگر پادشاهی بر من راست راست بایستد شما را است همانا مالک بن نویره چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهان دیگر تحویل داد دست از اخذ زکوة بازداشت تا بازداند که متصدی امر خلافت کیست و حکم چیست بالجملة چون نامه سجاح برسید مالک بن نویره با پسرش وکیع و تمامت بنی مالک و بنی یربوع فرمان او بپذیرفتند و به نزد او رفتند و این از بهر آن کردند که به پشتوانی سجاح بنی ضبه رزم دهند و کین دیرین بازجویند چون سجاح ایشان را دیدار کرد شاد شد و گفت اکنون طریقت من گیرید و به شریعت من درآئید مالک بن نویره گفت روزی چند ما را بگذار سخن از دین مکن الا آن که با ما پیمان محکم کنی و ما در ملازمت تو با اعداء تو حق مبارزت بگذاریم تا گاهی که سپاه [صفحه ۱۰۳] تو فراوان و امت تو بیکران آید آنگاه متابعت تو گیریم و شریعت تو بپذیریم چنانچه پیغمبر ما محمد (ص)از این کار بسیار داشت و بسیار وقت یهودان و ترسایان را مهلت گذاشت سجاح گفت نیکو باشد و با اوامر مصالحت و مسالمت محکم فرمود و مردم بنی مالک و بنی یربوع فراهم شدند و لشکر بزرگ شد آن وقت مالک بن نویره با سجاح گفت ما را دشمنان فراوانند بفرمای تا با کدام قبیله از در مقابله بیرون شویم سجاح گفت عدت و عدت هر قبیله را عرضه دارید و ضعف و قوت هر یک را بازنمائید مالک قبائل بنی تمیم را از جماعت ضبه و بنی عبدمناف و بنی الزباب و دیگر شعب شمردن گرفت و معلوم داشت که بنی الزباب را کثرت و عدتی نیست سجاح در خاطر نهاد که نخست با بنی زباب مصاف دهد تا نصرت تواند جست و این معنی را مخفی داشت و در پاسخ مالک گفت انتظار می‌برم تا خدای چه فرماید و بامداد مالک را طلب کرد و گفت دوش خداوند مرا آیتی فرستاد و این کلمات قراءت کرد اعدوا الرکاب و استعدوا للذهاب ثم اغیرو اعلی الزباب فلیس دونهم حجاب لاجرم مالک بن نویرهٔ آهنگ جنگ بنی زباب فرمود و ایشان را چون نیروی مقاتلت با مالک نبود از بنی ضبه و دیگر قبائل مدد خواستند و در برابر سجاح صف راست کردند و حرب پیوستند مالک بن نویرهٔ به اتفاق بنی اعمام و سپاه سجاح همدست شد و پای استوار کرد بسیار کس از بنی ضبه و دیگر قبائل را بکشت و بسیار کس اسیر گرفت پس این نصرت بر حشمت سجاح بیفزود و گروهی از نو بدو بگرویدند خلاصه آخرالامر آهنگ یمامه کرد و در خاطر نهاد که با مسیلمهٔ بن حبیب که دعوی پیغمبری داشت همداستان و همدست شود که به اتفاق جهان فروگیرند پس از در مقاتلت برآمده از مردم سجاح فراوان عرضه شمشیر گشت و گروهی دستگیر آمد لاجرم به مصالحت و مسالمت تن در داد و چون خواست با مسیلمه پیوندد بعضی از وجوه لشکر او و تابعین او گفتند مسیلمهٔ دعوی پیغمبری دارد تو هم پیغمبری هرگز دو پیغمبر در یک مقام جمع نشود و دو شمشیر در یک نیام نگنجد سجاح گفت بمانید تا جبرئیل برسد و حکم خدای برساند روز دیگر ایشان را گفت که خداوند این آیت فرستاد علیکم بالیمامهٔ و دفوا دفیف الجماعهٔ فانها عزیزهٔ کرامهٔ لا یلحقکم بعدها لامهٔ این بگفت و آهنگ یمامه کرد چون راه یمامه نزدیک کرد مسیلمه نیک بترسید و سپاه او چه بنی خیفه چه دیگران بشکوهیدند پس مسیلمه چهل تن از مردم خویش را که دانا و دوراندیش بودند به نزدیک سجاح رسول فرستاد و بدو مکتوب کرد که پیغمبری این زمین نیمی مرا بود و نیمی محمد را آنگاه که محمد صلی الله علیه و آله به جهان دیگر تحویل داد جبرئیل بیامد و پیغمبری این جهان را به تمامت به کف کفایت من گذاشت و من امروز که رسیده بیرون حفاوت و انصاف کار نکنم و آن نیم که قریش را بود با تو گذاشتم اکنون یک نیم زمین مرا و یک نیم تو را است و جز من و تو هیچ کس را نصیبی نباشد چون رسولان مسیلمه به نزد سجاح آمدند آنها را بنواخت و از این تقسیم شاد خاطر گشت و فرستادگان مسیلمه را گفت مرا نیز آیتی از نزد خدا آمده است خداوند می‌فرماید لا یرید النصف الا من تحنف فاحمل النصف الی خیل تراها کالسعف یعنی اراده نمی‌کند تنصیف را مگر کسی که صاحب دین پسندیده باشد پس تفویض کن نصف دیگر را بر لشکری که به عدد اوراق اشجارند و آن شب رسولان مسیلمه را در لشکرگاه نگاه داشته صبح ایشان را طلب کرد و گفت دوش سوره بر من نازل شده است و این کلمات را قراءت کرد لو رایت وجوههم حسنت و

ابشارهم صفت و اطرافهم طفلت قلت لهم لا النساء تاتون و لا الخمر تشربون ولکنکم معشر ابرار تصومون یوما و تاکلون یوما فسبحان الله اذا جاءت اجالکم کیف تحیون و الی ملک السماء ترقون و لو انها حبهٔ خردل لقام علیها شهید یعلم ما فی الصدور خلاصه رسولان مسیلمه را رخصت داد و فرمود گریزی نیست الا اینکه مرا با مسیلمه دیدار باید کرد فرستادگان مسیلمه باز شدند و پیام سجاح را به نزد او داشتند و گفتند [صفحه ۱۰۴] و مانند تو پیغمبری است از آسمان سویش فرشته آید و سوره آورد مسیلمه سخت اندیشه کرد که اگر سجاح وارد شود یحتمل مردم به او گروند لا- جرم سفیری چرب زبان به سوی او گسیل کرد و گفت اگر خواهی مرا دیدار کنی لشکر به جای باید گذاشت و سوی من یک تنه ره برداشت و مهتران سپاه سجاح را نیز مکتوب کرد که خداوند این سوره به من فرستاده و شما را ستوده اکنون شما در لشکرگاه بباشید و سجاح را سوی من گسیل بسازید تا دیدار کنیم و این کلمات به دیشان فرستاد سمع الله لمن سمع و اطمعه بالخیر اذا طبع و لا زال امره فی کل ما سر نفسه یجتمع برأکم ربکم فحیاکم و من وحشهٔ خلا-کم و یوم دینه انجاکم فاحیاکم علینا صلوات معشر ابرار لا اشقیاء و لا فجار یقومون اللیل و یصومون النهار لربکم الکبار رب القیوم و الامطار بالجملهٔ سجاح با ده تن از قربت یافته‌گان درگاه خویش به سوی مسیلمه شد و چون راه نزدیک کرد مسیلمه بفرمود تا بر ظاهر حصار خیمه برافراشتند و بساطی گستردند و سجاح را در آن بساط فرود آوردند و خود هم حاضر گردیده پس بنشستند و از هر در حدیث کردند چون مسیلمه خود را بذله گوی و خوب روی بود سجاح را دل بشیفت و از در مهر چنانچه خاطر مسیلمه را نیز جنبش دهد پرسش فرمود که هیچ نفرمائی که شب دوشین خداوندت در حق من سورتی فرستاد مسیلمه گفت آری این کلمات رب است که دوش مرا فرستاد الم ترکیف فعل ربک بالحبلی اخرج منها نسمهٔ تسعی من بین صفاق وحشی ان الله خلق النساء افواجا و جعل الرجال لهن ازواجا فیولج فیهن قشعا ایلاجا ثم یخرجها اذا شاء اخراجا فینتجن لها سخالا انتاجا سجاح گفت بر من درست گشت که تو پیغمبری و این سخنان را جز خداوند نفرماید و لا شک که از آسمان به سوی تو آید مسیلمه دانست که او را دل به شیفته است و پیوند او را دل به رضا و تن به قضاء داده است وی نیز آرزوی سجاح را طمع دربست و او را گفت من پیغمبری باشم تو نیز پیغامبری باش سخت نیکو باشد که ما دو پیغمبر زن و شوی شویم با یک زبان سخن گوئیم و با یک کمان تیر افکنیم زود که چندان به نیرو شویم که از هول و هرب تمامت عرب ذلیل و زبون ما آیند سجاح گفت نیکو سخن کردی لیکن نباید بود تا از آسمان بر تو و من چه فرود آید مسیلمه در زمان خویش را گران ساخت کنایت از این که بر من وحی نازل می‌شود پس گفت جبرئیل آمد و این آیت آورد الا قومی الی النیک فقد هییء لک المضجع فان شئت فاکبت و ان شئت ففی المخدع و ان شئت سلقناک و ان شئت علی اربع و ان شئت فثلثیه و ان شئت به اجمع سحاح گفت به اجمع و به تمامت درسپون که از برای توالد و تناسل برکت و فوائد بیش دارد کذلک اوحی الی ربی پس برخواستند و به خوابگاه شتافتند و خوش بخفتند و آنچه در دل داشتند بگفتند پس سه شبانه روز آنجا ماند و از کثرت شبق نام مهر و کابین فراموش کرد چون به لشکرگاه آمد سران سپاه گفتند مسیلمه را چگونه یافتی گفت او هم پیغمبر است صواب دانستم زن و شوی شویم عطارد بن حاجب گفت تو را بر چه کابین بست و مهر چه داد گفتند از کابین اسم نبردم و او نیز سخنی نفرمود عطارد گفت سخت زشت می آید که مانند تو زنی بی‌کابین به شوی رود باز شو و کابین بستان چون آتش خواهش سجاح به زلال وصل مسیلمه این وقت خمودی یافته بود سخن حاجب در دماغ او اثر کرده عطف عنان کرد و تا در حصار مسیلمه براند مسیلمه از حصار بیرون نیامد از فراز باره سجاح را نداء کرد که از بهر چه باز شدی گفت قوم من از تو کابین من خواستند مسیلمه گفت چند نماز بر ایشان واجب داشتی گفت بدان سان که محمد صلی الله علیه و آله فرمود من نیز پنج نماز گذارده‌ام مسیلمه گفت که دو نماز از گردن ایشان فروگذار یکی نماز بامداد و آن دیگر نماز خفتن و این تخفیف در ازاء کابین تو باشد پس سجاح مراجعت کرد و قوم را مژده آورد گویند هنوز در بنی تمیم یافت شود کسی که نماز بامداد و خفتن نکند مع القصه مسیلمه همین خواست تا سجاح را از در یمامه کوچ دهد چه علوفه و آذوقه [صفحه ۱۰۵] لشکر او بر مردم یمامه ثقیل می‌نمود مسیلمه او را پیام کرد که من اقامت تو را در این دیار غنیمت شمارم لکن بیم من از بنی تمیم است چه

ایشان از پیش مسلمانی داشتند بعید نیست که دیگر باره با مسلمانان همداستان شوند و تو را دست بازدارند اما سجاح سخنان او را وقعی نمی‌گذاشت رکاب گران می‌کرد و دیر برمی‌خواست چندان که مسیلمه بیچاره ماند و بر ذمت نهاد که نیم غله یمامه را بدو گذارد و در هر سال و هر جای یک نیم به سوی او فرستد این وقت سجاح نیم غله بستد و طریق مراجعت پیش داشت مردم بنی تمیم نیز با او کوچ داده لکن در خاطر نهادند که این سجاح به فلسی نیرزد ما را ملازمت رکاب فرمود و پست و بلند زمین را بشتاب درنوشت این همه از بهر آن بود که خود را به مسیلمه رساند و کام براند و این ننگ هرگز از ما برنخیزد که زنی را دیار به دیار کوچ دهد تا مسیلمه را بر شکم او برنشانیم خلاصه بعد از این واقعه بعضی لشکر او به واسطه‌ی این عمل او متفرق گردیدند سجاح ناچار سپاه را برداشته راه موصل و جزیره گرفت و با بنی ثعلب و بنی هذیل در جزیره جای داشت گویند در زمان حکومت معویه مسلمانی گرفت و مسلمان بمرد یکی دیگر از کسانی که ادعاء پیغمبری کرد و خود را به پیغمبری ستود طلحهٔ بن خویلد بود و از طرف ابوبکر لشکری برای دفع او رفت به سرکردگی خالد چون خالد راه را نزدیک کرد پس برخی نزد طلیحه آمده گفتند صواب آن است که تنی را فرمائی تا از لشکرگاه خالد خبری آورد گفت ان انتم بعثتم فارسین علی فرسین عشنقین العشنق الطویل الذی لیس بمثقل و لا ـ ضخم من قوم عشانقهٔ مجملین ادهمین اعزین من بنی نصر بن قعیر... اتیاکم من القوم بعین یعنی اگر شما بیرون فرستید دو سوار جرار بر دو اسب رهوار از قبیله نصر می‌آورند دیده‌بان قوم را به سوی شما یک تن از اهل رده چون این سخن شنیدند برخواستند و گفتند بر نبوت تو شهادت می‌دهم چه این کلمات درست سخن پیغمبران است پس بر آن صفت دو سوار فرستادند ایشان برفتند و جاسوس لشکر خالد را بر آن صفت که گفته بود بگرفتند و خبر خالد باز آوردند و این سجع مشوم نزد آن قوم جهول مقبول افتاد و عقیدت ایشان در نبوت طلیحه زیادت گرفت و طلیحه ایشان را دل همی داد و حمل شریعت اندک اندک از ایشان برمی‌داشت تا سهولت امر را در دین او ترغیب گرایند گفت هم اکنون جبرئیل نزد من آمد و گفت خداوند سجده را از بندگان برگرفت خبر می‌دهد که خداوند می‌فرماید روی به خاک نهادن و عورت را به هوا داشتن روا نباشد می‌فرماید از یاد من بیرون مشوید در هیچ گاه خواه نشسته باشید و خواه بر پای باشید و اموال خویش را از دست بازندهید و بدانسان بدارید که در جاهلیت داشتید و هم جبرئیل مرا آورده که عنبسهٔ بن حصین از بیم شمشیر خالد پر بیم شده و دلش به دو نیم آمده و اگر بهتر از این دل بر کارزار نهادی و در دفع استوار ایستادی کار به کام آوردی آن وقت جمعی از اصحاب او برخواستند و گفتند آب در این لشکرگاه نایاب گشته بیم آن است که مواشی هلال شود طلیحه سجعی بتراشید و گفت ارکبوا اعلالا و اضربوا امیالا تجدوا بلالا ما فی سقائقک بلال ای ماء وکل... به الحلق من الماء واللبن فهو... یعنی بر اسب خاصه من اعلال برنشینید و چند میل قطع کنید آب بیابید مردی از قوم او برنشست و لختی بشتافت و آب بیافت پس آب بیاشامید و مشک پر آب کرده باز آمد چون لشکریان این بدیدند یکباره او را به پیغمبری باور داشتند و این ترهات را معجزه پنداشتند اما از آن سوی خالد دیر می‌آمد و رسولان چرب زبان می‌فرستاد و طلیحه را به پند و نصیحت دلالت می‌فرمود که بی‌آویختن و خون ریختن این کار را فرود آرد لیکن سخنان او در طلیحه نگرفت و در برابر لشکر بداشت طلیحه جبل طی در قفای سپاه خالد جنگ او را ناچار گشت و لشکر براند و میدان کارزار را تنگ بست و طلیحه بر سرابی از آبهای طی که آن را تراجه گفتند او تراق داشت چون لشکر خالد را نگریست از در تحقیر و تشنیع گفتی هذا جیش ابی‌الفضل کنیت خالد ابوالفضل بود مردی از طی حاضر بوده و گفت سوگند با خدای او با تو چندان مصاف دهد که از در تعظیم ابوالفضلش خوانی بالجملهٔ روز دیگر هر دو سپاه از بهر جنگ صفها راست کردند و طلیحه کلیمی بر سر [صفحه ۱۰۶] افکنده و در خیمه خود بنشست آتش حرب زبانه زدن گرفت دلیران خروش بانک گیر و دار برآوردند لشکر طلیحه همی فریاد کردند که ما خلافت پدر زن پیغمبر صلی الله علیه و آله را گردن نگذاریم و او را همی برشمردند و بد گفتند عدی بن حاتم پاسخ همی داد و گفت ما با زخم تیر و تیغ شما را چنان نرم کردن کنیم که او را فحل مهین نام کنید خلاصه نائره حرب زبانه زد و از جانبین بسیار کس به خاک افتاد آن وقت عنبسهٔ عطف عنان کرده به نزدیک طلیحه آمد و گفت جبرئیل بر تو فرود آمده گفت

تاکنون نیامده عنبسهٔ گفت جبرئیل را زودتر بخوان از آن پیش که سپاه ما شکسته شود این بگفت و اسب برانگیخت و دیگر باره تا نیمروز رزم داد و تمام عرب نگران او بودند تا اگر هزیمت شود هزیمت شوند و او در حرب صبر می‌کرد که جبرئیل برسد چون مقاتلت به دراز کشید باز به نزدیک طلیحه آمد و او همچنان در زیر کلیم بود گفت از جبرئیل چه خبر داری گفت هنوز نرسیده من انتظار او را می‌برم در کرت سیم نیز کری کرد و رزمی صعب افکند و لشکر خالد را هر زمان به نیروتر یافت دیگر باره به نزدیک طلیحه آمد و گفت یک نیمه سپاه تباه شد جبرئیل کی می‌رسد طلیحه گفت جبرئیل آمد و قال ان لک رجی کرجاه و حدیثا لا تنساه خلاصه لشکر طلیحه از او کناره گرفتند طلیحه بانگ برداشت و گفت پیغمبر خدا را می‌گذارید به کجا می‌روید گفتند هر چه قوت ما بود بکار بردیم اکنون نوبت جبرئیل است او را بفرمای تا از بهر تو رزم دهد تا آخر حکایت خلاصه مقصود از این همه دراز نفسی این است که به محاربه و مقاتله قلعه شیخ طبرسی و زنجان و غیره مغرور نشوند و آن را دلیل حقانیت نگیرند مگر مسیلمه‌ی کذاب و سجاح و طلیحه و غیرهم دعوی نبوت نکردند و در وقعه‌ی مسیلمه که از طرف ابوبکر لشکری نامزد دفع او گردید تقریبا بیست هزار نفر در راه او جان بدادند و جماعتی از اهل اسلام را نکشتند و در معارک لا ینقطع نمی‌گفت حالا جبرئیل نازل و مژده آورد و به طرز قرآن آیات بر زبان جاری می‌فرمود خودش در معرکه جدال خود بر سر می‌گذاشت و با سر برهنه جنگ می‌کرد و تنالد را مخاطب ساخته می‌گفت انا رسول ارتضانی الخالق یا ابن الولید انت عندی فاسق القابض الباسط ذاک الزارق و کافر مرتدد و منافق و در زمان رسول خدا که نهار الرجال از طرف قرین الشرف حضرت ختمی مرتبت به یمامه آمد مسیلمه او را بفریفت و پیغمبری او اقرار کرده مؤذن در منارها اشهد ان مسیلمهٔ رسول رحمن الیمامهٔ می‌گفتند خلاصه بعد از کشته شدن مسیلمه در معرکه قتال به دست وحشی در زمان ابوبکر رؤسا عسکر او را نزد ابوبکر حاضر ساختند گفت چه چیز شما را مغرور ساخت که مسیلمه را به پیغمبری برگزیدید گفت کلمات دل فریب ابوبکر گفت هیچ در نظر دارید مجاعه گفت بلی و این کلمات را بر ابوبکر خواندن گرفت یا ضفدع بنت ضفدعین تقی تقی کم تنفین لا الشارب تمنعین و لا الماء تکدرین اعلاک فی الماء و اسفلک فی الطین دیگر گفت و الذئب الاطخم و اللیل الاظلم و الجذع الازلم ما هتکت اسد من محرم و در حق بنی اسد آورده است و اللیل الدامس و الذئب الغامس ما قطعت اسد من ناصرهٔ ابوبکر گفت هذا کلام لم یخرج من اد ابوقبیله فاین ذهب بکم وای بر شما این سخن را مردم اد نگویند تا به خدا چه رسد چگونه شما را از جای در برد و در قبال و الذاریات این کلمات را بیاورد و المبذرات زوعا و الحاصدات حصدا و الذاریات قمحا و الطاحنات طحنا و الخابزات خبزا و الثاردات ثردا اهالهٔ و دسما و در قبال و السماء ذات البروج گفت و الارض ذات المروج و الجبال ذات الثلوج و الخیل ذات السروج و النساء ذات الفروج نحن علیها نموج بین النوی و الفلوج و هکذا بالجملهٔ از مطلب خارج شدیم جناب مستدل می‌فرمایند این وجود اقدس ابهی و ظهور الطف اعلی چنانکه در مقاله اولی عرض شد با رایت وحی آسمانی ظاهر و با اعظم آیات الهیه که هر دینی بدان قائم است قیام فرموده تا آخر مکررات که جزوی از کتاب را بدان مشحون فرموده‌اند و این بنده [صفحه ۱۰۷] ذلیل جواب عرض می‌نماید که هرگاه همان ادعاء کافی است که مسیلمه و سجاح و غیرهما کلمات خود را به خدا منسوب و مدعی وحی و نزول جبرئیل بودند و بر عالم به لغات عرب و اصطلاح معین و مبرهن است که کلمات آنها از عبارات نقطه‌ی اولی و جمال ابهی به هزار درجه افصح و ابلغ و شیوا و زیباتر بود چنانچه برخی از عبارات سجاح را ملاحظه فرمودند که تا چه اندازه شیرین و نمکین است و هر گاه اعجازی در کلمات این دو ظهور است که ما بدان برنخورده‌ایم بفرمایند از چه راه است هر گاه از جهت فصاحت و بلاغت است به همان میزان که در کتب معانی بیان مبرهن و در دست اهالی این زمان است بر ما و جناب مستدل واضح است که خارج از میزان و معیار مقرر است و اگر به فصاحت و بلاغتی غیر از آنچه بین فصحا و بلغاء معهود است قائلند و تازه ابداع شده است یک قاعده محکمه و طریق متقنه مضبوطا بدست دهند که اهالی زمان و اهل لسان را بدان امتحان کنیم که از اتیان به مثل عاجزند یا بهتر و برتر را توانا و قادر و هرگاه مراد رسوخ و نفوذ در قلوب چهار نفر از هنگامه طلب روزگار است که منتقض است به همان نفوذ و رسوخ در اذهان تبعه‌ی مسیلمه و سجاح و غیرهما

حتی اینکه در منارها به آواز بلند اشهد ان مسیلمهٔ رسول رحمن الیمامهٔ می گفتند و با قرب ظهور اسلام بیم و خوفی از این حرکات نداشتند و هر گاه بقاء و دوام در مدت پنجاه شصت سال یا بیشتر است که زیدیه و اسمعیلیه و کیسانیه هزار سال است در اقطار بلاد موجودند و بیان کردیم که فرقی بین شیع مختلفه و متشتته و غیرهم تصور نمی شود و هرگاه به فرق قائل می‌شوند درباره تبعه‌ی سجاح و مسیلمه و امت باب و بهاء نمی‌توانند فرقی گذارند و طول زمان و کمی اوان هم دلیل بر حقیت آن و بطلان آن نمی‌شود زیرا که خداوند متعال و قادر ذوالجلال طرفهٔ عین بندگان را در ضلالت نمی گذارد مگر به سوء اختیار خودشان بالجملهٔ هرگاه بفرمایند اگر دین نقطه‌ی اولی و شریعت بهاء بر باطل بود در این مدت طویله چرا خدا آنها را باقی گذاشت و بر خداوند ایراد وارد است عرض می کنم به آنچه در بقاء تابعین مسیلمه و سجاح و غیرهما تمسک می‌جوئید در این مقام هم معتقد باشید برای اهالی زمان آن مدعیهای کاذبه چه گناه بود که خداوند راضی شد در ضلالت بمیرند و کشته شوند مگر مخلوق خدا نبودند و بنابر عقیده‌ی بهائیان اگر در عرصه‌ی قیامت به پاداش آن کفر و جنایت مامور به دخول نار شوند حق دارند که در پیشگاه کبریائی عرضه دارند چرا مدعیها را مهلت دادی که ما را اضلال نمایند با آن همه قدرت و سلطنت که داشتی ولی ما اسلامیان می گوئیم که خداوند در مقام ظهور نقطه‌ی اولی و ثانی و در زمان مسیلمه و سجاح و غیرهما تسامح و تهاون در هدایت نفرمود راه حق را نمود و حجت خود را بر بندگان تمام فرمود محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله را بر کافه‌ی انام مبعوث و با معجزات باهرات فرستاد و نبوت او را آشکار و هویدا ساخت و آن بزرگوار به صریح آیه‌ی کریمه ولکن رسول الله و خاتم النبیین علم خاتمیت افراشت و دین و آئین خود را در نهایت احکام و اتقان برپا داشت و بقاء آن را تا قیامت کبری مقرر و امت مرحومه را به عدم نسخ این دین قویم مباهی و مفتخر نمود اما درباره‌ی این دو ظهور هم از خداوند تعلل و تکاهل در ابطال نگردید چه ابطال از این بهتر که بعد از اینکه نقطه اولی به کلمات و آیات تحدی فرمود آن جناب را به مباحثه‌ی علمیه با علماء اطیاب مبتلا فرمود که عدم فصاحت و بلاغت آن را مدلل و غلطات آن را مسجل داشتند و در جواب مسائل علمیه حیران و سرگردان گردیده در مجلس عمومی تبریز کار به رسوائی و فضیحت کشید و حاصل جواب به نطق مو ببالی رسید اما چه فائده هر که را روی به بهبود نبود دیدن روی نبی سود نبود باز هم بدو گرویدند خوب بود نقطه‌ی اولی بدوا نبوت خود را به اظهار معجزات و خوارق عادات ثابت و مدلل فرموده بعد از آن بفرمایند من که حجت خدا و یومنا هذا دلیل [صفحه ۱۰۸] و راهنما هستم و به اطاعت من ملزم هستید می‌فرمایم معنی خاتم النبیین این و مفهوم از لا ـ نبی بعدی چنان و چنین است نه این که ابتداء به محض ادعاء آیه و حدیث را بر معنی مستنبط و خلاف ظاهر حمل فرموده همان را برای اثبات امر خود دلیل گیرند و بفرمایند که کلام متین این است که من آورده‌ام و هر که بر خلاف آن گوید باطل و از قانون فصاحت و بلاغت خارج و بیرون است بلکه بدون تاسیس قانون کلی که توان آن را مضبوط داشت چگونه توان میزانی بدست آورد و چسان بفهمیم که کلام حق کدام و باطل کدام است مگر اینکه بفرمایند آنچه ما گفتیم حق است و هر چه بر خلاف آن است باطل و ناحق چه قدر شباهت دارد به فرمایش یکی از اعاظم این شهر و بلد که در نگارش و حسن خط ثانی ابن مقلهٔ و تالی شفیعا و درویش بود روزی در نهایت دقت از روی خط یکی از رؤسا خودشان مشق می‌نمود و حال این که آن رئیس بر حسب قواعد و قوانین متداوله بسیار بسیار می‌نوشت یکی از اشراف که سمت ریاست و بزرگتری بر وی داشت از روی تعرض گفت آقای من خط شما اسباب حسد و رشک خوش نویسان عصر است با این خط شیوا و هنر زیبا چرا قدر نمی دانید و در نگارش خط به رئیس مذهبی خویش اقتداء می‌فرمائید و حال این که شخص رئیس دعوی خوش خطی ندارد در کمال ادب جواب داد از کجا خط خوب و تحریر مرغوب این است که شفیغا و درویش بدست داده‌اند هر چه از رئیس ما صادر شده و می‌شود میزان نیکی و امتیاز است هر قسم آقا و مقتدای ما نوشته‌اند مطلوب و مرغوب و زیبا و محبوب است این است عقیده اعاظم و اشراف و اعالی تا چه رسد به ادانی و اقاصی این است آنچه در این مقام عرض آن لازم افتاد

استدلال بهائی – در مدت هزار سال هیچ کس از یهود و مجوس مسلمان نشدند و در مورد باب و بهاء مطلب برعکس است

اشاره

فاضـل بهـائی نوشـته‌اند در مـدت یـک هزار سال اسـلامیان نتوانسـتند یک نفر از یهود و مجوس را داخل دین اسـلام نماینـد و حالا جماعت کثیره از این دو ملت به دین باب و بهاء آمده‌اند

جواب

عرض می شـود از این تقریر جنـاب مسـتدل مسـتفاد می شـود که ابـدا این دین اسـلام بر حـق نبوده زیرا که معیـار و میزان حقیت را دخول این دو طائفه دانسـته و می فرماینـد هزار سال است احـدی متـدین به این دین و آئین نشده پس بر حق نبوده‌اند لذا عرض می شود از جناب مسـتدل متوقع نبود که برای قائم آل محمد صـلی الله علیه و آله این قدر انتظار ظهور ببرند و از اخبار ائمه علیهم‌السلام به ظهورش اسـتدلال جویند آن وقت اصل مأخذ و مبنی را فاسد و باطل دانند نسـبت قصور در بیان هم که خارج از قانون ادب است به جنـاب مسـتدل دهیم پس مقصود از این اسـتدلال را به بیانـات کـافیه و تحریرات وافیه خودشـان محول داریم و در نهـایت احترام عرض می نمائیم زدنی بیانا و بعد اللتیا و التی گسـتاخی می ورزیم که اولا پر واضح است در این مدت جماعتی از یهود و مجوس به اختیـار و مباهات بسیار در این دین داخل شده‌انـد بعـد از این که عالم عامل متقی ملا اسـمعیل قزوینی الاصل یزدی المسـکن که از اعـاظم علماء یهود و در فن خویش یگانه و از عناد و لجاج بیگانه بود به شـرح و بیان مرقوم داخل در این حوزه گردیـد بهتر از هزار نفس ناقابـل است چه یـک مرد جنگی چه یـک دشت مرد ثانیـا نکته آن را عرضه می‌دارد بهائیان بنا بر مـداهنه در امر دین با عموم طوائف و ملـل صـلح کـل و سـائر یـک طرق و سـبلند یهود و مجوس را پاک و طاهر و در مجالس و محافل در کمال توقیر و تجلیل دوسـتی و وداد نسـبت به آنهـا ظـاهر می‌نماینـد در اکـل و شـرب شـریک و حریف نه از مشـروبات منهیه اجتنـاب و هراسـناک نه از ارتکـاب منهیـات بیم و بـاک بلکه فعلا آنها را ناجی دانسـته در عـداد مرجون لامر الله می‌شـمارند این است که آنها به ملاقات اینان ارغب و مجالست و معاشـرت با مسلمین را تعب می‌دانند نه این که در واقع به آن دین متدین و حقانیت آنها را واضح و متیقن دانند چنان چه خود این بنـده ذلیل از یکی از رؤسا مجوس که مجمل اتهامی به پیروی این دین داشت محرمانه سؤال نمود و همین جواب و پاسخ شنود و مؤید [صفحه ۱۰۹] این مطلب آن است که بـا این که طائفه‌ی یهود و مجوس در این ولایات ذلیل ملت اسـلام و در مجـالست و مؤانست بـا اسـلامیان از باب نجاست و عـدم طهارت بر مرام نیسـتند چه مانع است که بعـد از دخول در آئین باب و بهاء لباس خود را تغییر و به اسم این که در زمره اثنی عشـری منـدرج و منسـلک گردیـده کسب احترام و شـرافت و جلب عنوان طهارت نموده عزیز و محترم و در انظار عظیم و مفخم باشند نهایت این که مثل سایر بهائیان امر خود را از علما اسلام مستور و در نفس الامر به همان آئین خوشـنود و مسـرور باشـند یا در امر نکاح و مواریث تاسـی و اقتداء به این سلسـله بهائیه نمایند و حال این که مسـلما به طرز و روش کیش خویش عمل می‌نماینـد خلاصه چون معامله بهائیان با فرقه‌ی یهود و مجوس این است که عرض شـد البته آنها را محبوب‌تر و طریقه‌ی آنها را از قوانین ما اسـلامیان مرغوب‌تر می‌شمارند زیرا که اهالی اسلام اهل ذمه را ذلیل و برای آنها در جلوس در منزل اکابر و اشـراف طریق و سبیلی نیست نه مس با رطوبت با آنها می‌نمایند نه معاشرت و مخالطت به او داد و عطوفت پس البته به طریقه‌ی بهائیان ارغب و امیلند این است نکته که به نظر این عبد فانی می‌رسد

استدلال به روایتی از امام صادق در باب مظاهر امر الله

اشاره

قال المستدل البهائی و اینکه قائم موعود در زمان ظهور ادعاء خواهد فرمود که وجود مبارکش حقیقت جمیع مظاهر امر الله و انبیاء و مرسلین و اولیاء و مقربین است که از قبل ظهور فرموده‌اند در احادیث اهل بیت طهارت مصرح و منصوص و در کتب معتبره مندرج و ماثور است نظر فرما در حدیث مشهور مفضل بن عمر که مجلسی علیه الرحمهٔ در مجلد غیبت بحار و حضرت شیخ اکبر طیب الله تربته در شرح الزیارهٔ روایت فرموده‌اند که حضرت صادق سلام الله علیه فرمود و یظهر سیدنا القائم مسندا ظهره الی الکعبهٔ و یقول یا معشر الخلائق الا و من اراد ان ینظر الی آدم و شیث فها انا آدم و شیث الا و من اراد ان ینظر الی نوح و ولده صام فها انا ذا نوح رسام الا و من اراد ان ینظر الی ابرهیم و اسمعیل فها انا ذا ابرهیم و اسمعیل الا و من اراد ان ینظر الی موسی و یوشع فها انا ذا موسی و یوشع الا و من اراد ان ینظر الی عیسی و شمعون فها انا ذا عیسی و شمعون الا و من اراد ان ینظر الی محمد صلی الله علیه و آله و الا فها انا ذا محمد و علی الا ـ و من اراد ان ینظر الی الحسن و الحسین فها انا ذا الحسن و الحسین الا ـ و من اراد ان ینظر الی الائمهٔ من ولد الحسین علیهم‌السلام فها انا ذا الائمهٔ من ولد الحسین الی اخر الحدیث اکنون ای ناظر در این صفحه و صحیفه قدری در این حدیث شریف تامل فرما و ببین که آنچه در کتاب مستطاب ایقان نازل شده که مظاهر امر الله کل حقیقت واحده‌اند و کل حکم یک ذات و یک روح و یک جسد دارند مطابق است با بشارات ائمه هدی علیهم‌السلام و یا مخالف انتهی

جواب

عرض می نماید شکی نیست که عترت طاهره مظهر امر و مهبط وحی و معدن علم و منبع فضل و مظهر کرامات و معجزات و دارای آیات بینات و خوارق عادات می‌باشند امر آنها امر خدا و نهی آنها نهی خدا است و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و مخصوصا حضرت بقیهٔ الله ارواحنا فداه قابل جمیع علوم انبیاء و اولیاء و دارای تمام معجزات به هر چه اراده فرماید قادر و مقتدر و زمین و آسمان و افلاک و املاک در تحت تصرف آن بزرگوارند و این که می‌فرماید منم آدم و منم نوح الخ مراد این است که هر که معجزه پیغمبران و پیشوایان دین را مشاهده ننموده و طالب رؤیت است بیاید تا بنمایم به تمام آن توانا و جمیع کمالات انبیا را دارا هستم حالا ـ در اصل حدیث و وجه استدلال جناب مستدل و دلالت و مطابقه آن با ظهور نقطه اولی گفتگو می‌نمائیم نقطه‌ی اولی که پشت به خانه کعبه داد و در بین حطیم و زمزم بیعت از مخلوق گرفت آیا هیچ کسی ندید و احدی نشنید یا دیدند و شنیدند و از بابت عناد انکار نمودند اگر دیدند ناقل کی و متابع و مبایع کدام و اگر آن هم به ظهور رسند [صفحه ۱۱۰] و باز هم تاویل دارد به چه اطمینان به کلمات آن دو بزرگوار گرویدند شاید ظاهر آن مراد نبوده است چنانچه در ظهور حجهٔ الله هیچ یک از کلمات بر ظهور خود باقی نماندند و تمام بر خلاف ظاهر محمول گردیدند و در صورتی که از ظواهر صرف نظر باید نمود خیلی کار دشوار و مفاسد بسیار و معائب بیشمار پدید خواهد آمد والسلام علی من اتبع الهدی

استدلال به آیه شریفه (لو لا انزل علیه ملک)

اشاره

قال ابوالفضل البهائی بر کسی که از علم قرآن شریف بی‌بهره نیست واضح است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در این کتاب مجید بر اثبات حقیت خود به آیات کتاب و ایجاد شریعت مقدسه‌ی اسلامیه و نفوذ کلمه‌ی الهیه استدلال و این احتجاج را در مواضع عدیده از کتاب مجید ثابت و معین فرموده‌اند و چون امت نصاری نظر به نصوص انجیل ایراد نمودند که اگر ظهور آن حضرت ظهور نبی موعود است چرا با ملئکه نازل نشد تا بر وفق نصوص کتاب به انذار امم قیام نمایند و به اعلام ملل او را نصرت کنند چنان که آیه‌ی کریمه لولا ـ انزل علیه ملک و لو انزلنا ملکا لقضی الامر ثم لا ـ ینظرون مشعر بر این انتقاد است و خلاصه‌ی

مقصود آیه‌ی مبارکه این بود که ظهور روح قدسی جز در هیکل بشری معقول نباشد

جواب

عرض می‌نمایـد به این درجه مغلطه و سفسطه از جنـاب مسـتدل انتظـار نـداشت این که فرموده‌انـد آیه‌ی مبارکه در جواب اعتراض نصاری نزول یافت به نص کتاب است یا تصریح ائمه اطیاب یا تفسیر علماء انجاب یا الهام الهی یا وحی آسمانی یا رؤیای صادق یا حجتی نـاطق بر جنـاب فاضـل بهـائی است تسـجیل این دعوی و تبیین این معنی گویا آن جناب به واسـطه مشاغل مهمه ابـدا به کتب مـدونه رجوع و مراجعه ندارنـد یا کلام معصوم را حجت نمی شـمارند لـذا محض تـذکار به ساحت آن جناب عرضه می‌دارم که به نص امام همام علیه‌السـلام آیه‌ی مبارکه در جواب اعتراض عبدالله بن ابی امیه مخزومی نزول یافت فی تفسیر الامام علیه‌السلام و فی الاحتجاج عنه علیه‌السلام قال قلت لابی علی بن محمد علیهماالسلام هل کان رسول الله یناظر المشرکین و الیهود اذا عاتبوه و یحاجهم قال علیه‌السـلام مرارا کثیرهٔ ان رسول الله صـلی الله علیه و آله کان قاعـدا ذات یوم بفناء الکعبهٔ اذا ابتداء عبدالله بن ابی امیهٔ المخزومی فقـال یا محمـد لقـد ادعیت دعوی عظیمـهٔ و قلت مقالا هائلا زعمت انک رسول رب العالمین و ما ینبغی لرب العالمین و خالق الخلق اجمعین ان یکون مثلـک رسوله بشـرا مثلنـا ولو کنت نبیا لکان معک ملک یصـدقک و نشاهـده بل لو اراد الله ان یبعث الینا نبیا لکان انمـا یبعث الینا ملکا لا بشـرا مثلنا ما انت یا محمـد الا مسـحور و لست بنبی فقال رسول الله صـلی الله علیه و آله اللهم انت السامع لکل صوت العالم بکل شی تعلم ما قاله عبادک فانزل الله یا محمد و قالوا لولا انزل علیه ملک و لو انزلنا ملکا لقضی الامر الی قوله تعالی و للبسـنا علیهم ما یلبسون ثم قال رسول الله صـلی الله علیه و آله و اما قولک لی و لو کنت نبیا لکان معک ملک یصدقک و نشاهده بل لو اراد ان یبعث الینا نبیا لکان انما یبعث الله الینا ملکا لا بشـرا مثلنا فالملک لم یشاهده حواسـکم لانه من جنس هذه الهواء لا عیان منه و لو شاهدتموه بان یزاد فی قوی ابصارکم لقلتم لیس هذا ملکا بل هذا بشر لانه انما کان یظهر لکم بصورهٔ البشر الذی الفتموه لتفهموا عنه مقـالته و تعرفوا خطـابه و مراده فکیـف کنتم تعلمـون صـدق الملـک و ان مـا یقوله حق بـل انمـا بعث الله بشـرا و اظهر علی یـده المعجزات التی لیست فی طبایع البشـر الـذین قـد علمتم ضـمائر قلوبهم فتعلمون بعجزکم عما جاء انه معجزهٔ و ان ذلک شـهادهٔ من الله بالصـدق له و لو ظهر لکم ملک و ظهر علی یده ما یعجز عنه البشـر لم یکن فی ذلک ما یدلکم ان ذلک لیس فی طبایع سائر اجناسـه من لملئکهٔ حتی یصیر ذلک معجزا الا ترون ان الطیور التی تطیر لیس ذلک منها بمعجز لان لها اجناسا یقع منها مثل طیرانها و [صفحه ۱۱۱] لو ان آدمیـا طـائر کطیرانهـا کـان ذلـک معجزا فـالله عزوجـل سـهل علیکم الامر و جعله مثلکم بحیث یقوم علیکم حجته و انتم تقترحون عمـل الصـعب الـذی لا حجهٔ فیه الحـدیث پس بنابراین هر گاه جناب مسـتدل اراده فرماینـد آیه به مغلطه مطابق رای خود تفسیر فرماینـد و حـال این که مفسـرین بر خلاـف آن ناطق و فرمایش امام همام بر آن صادق نیایـد اگر دو هزار کتاب فرائـد با زور انشاء و عبارت پردازی و املاء و سـخن سازی مرقوم و مطبوع فرماینـد ذره به حال ایشان مفیـد و نافع نخواهد افتاد این قدر مرارت و رنج بیهوده هیچ نفع و سود ندارد

استدلال مستدل بهایی بر اینکه قیام حضرت مهدی (موعود) ظهور کلی ربوبیت است

اشاره

قال المسـتدل البهائی به آیات قرآن و احادیث صـحیحه ثابت و مبرهن و مدلل گردید که حق جل جلاله و حضـرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه هـدی تصـریح و تنصـیص فرموده‌انـد که ظهور قـائم موعود و قیام روح الله ظهور کلی ربوبیت و اصالت و شارعیت است نه ظهور خلافت و وصایت و نیابت

جواب

عرض می شود به هیچ یک از آیات و اخبار فرمایش جناب مستدل ثابت بلکه مظنون هم نگردید بلکه خلاف آن از مضامین اخبار و آثار وارده از ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام و فقره‌ی ادعیه ماثوره محقق و معلوم و بالصراحهٔ معین و مفهوم است آن وجود مبارک نه شارعند نه رب نه اصیل بلکه فقط محیی احکام مندرسه و مجدد و مروج حدود معطله چنانچه از فقره‌ی دعاء مصباح الزائر از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهماالسلام روایت شده است که چهل صباح خوانده شود فوائد عظیمه بر آن مترتب است اللهم رب النور العظیم تا آنجا که می فرماید فاظهر اللهم لنا ولیک و ابن بنت نبیک المسمی باسم رسولک حتی لا یظفر بشی من الباطل الا مزقه و یحق الحق و یحققه و اجعل اللهم مفزعا لمظلوم عبادک و ناصرا لمن لا یجد له ناصرا غیرک و مجدد لما عطل من احکام کتابک و مشیدا لما ورد من اعلام دینک و سنن نبیک و در فقره‌ی دعاء غیبت است اللهم و احی بولیک القرآن و ارنا نوره سرمدا لا ظلمهٔ فیه و احی به القلوب المیتهٔ و اشف به الصدور الوعرهٔ و اجمع به الاهواء المختلفهٔ علی الحق و اقم به الحدود المعطلهٔ والاحکام المهملهٔ حتی لا یبقی حق الا ظهر و از جمله فقرات دعاء صلوات است اللهم جدد به ما محی من دینک و احی به ما بدل من کتابک و اظهر به ما غیر من حکمک حتی یعود دینک علی یدیه جدیدا خالصا فقره دیگر اللهم و صل علی ولیک المحیی سنتک القائم بامرک و از دعاء افتتاح است اللهم اظهر به دینک و سنهٔ نبیک خلاصه اینکه به این مضمون ادعیه ماثوره و اخبار مرویه بیش از این است که در این مختصرات گنجد و تمام دلالت صریحه دارد که آن جناب مجدد و محیی دین جدش رسول اکرم صلی الله علیه و آله است نه شارع و اصیل و ناسخ شرع آن سید نبیل صلی الله علیه و آله فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر

مغالطه ای دیگر در کلام مستدل بهایی نسبت به کلام شیخ الاسلام

اشاره

قال المستدل البهائی جناب شیخ فرموده‌اند هرگاه دو نفر یکی در عکه و یکی در اقصای هند ادعاء نبوت کنند به چه استطاعت بفهمیم کدام بر حق و کدام بر باطلند و از این عبارت مفهوم می شود که خداوند تبارک و تعالی فارق بین الحق و الباطل را که اهم مسائل دینیه است بیان نفرموده و با صریح فیه تبیان کل شی و ما فرطنا فی الکتاب من شیء این مسأله مهمه را العیاذ بالله مهمل و غیر منحل گذاشته و یا اینکه در ابلاغ آن قصور فرموده‌اند علامات و امارات و موقع و محل میعاد ظهور حق را بیان ننموده‌اند تا اینکه می فرمایند تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا

جواب

عرض می‌شود هرگز جناب شیخ و امثال ایشان معتقد نیستند که خداوند فارق بین الحق و الباطل را بیان نفرموده یا در دلیل اثبات حجت اهمال و اغفال فرموده است بلکه به عقیده‌ی اسلامیان امر به عکس است بهائیان میزانی برای شناخت حق و باطل و عالم و جاهل مقرر نفرموده‌اند و به معجزه و خرق عادت که برای شناختن مظاهر امر الله [صفحه ۱۱۲] علامت و آیت است قائل نیستند و برای عباد حق مطالبه‌ی معجزه روا نمی‌دارند در صورتی که معجزه و خرق عادت که سنت سنیه‌ی الهیه بر امتیاز انبیاء و اولیاء بدان مقرر گردیده در مدعی لازم نباشد کلمات و بیانات مدعی نبوت هم لازم نباشد فصیح و بلیغ باشند تا دلیل امتیاز بین کلام خالق و مخلوق گردد بلکه هر قدر نامربوط تر باشد بر صدق ادعاء ادل باشد پس به مسافرت هند و سند چه فائده توان تحصیل نمود فرضا به عکه یا مکه یا چنین رفتیم شخصی را هم بر مسند ادعاء مکین و مدعی ریاست یک دین و یک آئین دیدیم آیا به محض ملاقات و شنیدن ادعاء ماموریم اطاعت نمائیم یا حق مطالبه‌ی دلیل و بینه که اسباب اطمینان باشد داریم هر گاه می فرمایند حق چنین گفتگو

نداریم چنانچه مکرر فرموده‌اند که از سلطان درخواست عمل سرباز قبیح است و از سائل رفتاری شنیع و فصیح پس زحمت مسافرت چه سود دارد در ولایت خودمان می‌نشینیم و هر آوازی از هر نقطه بلند شود فوری از دین و آئین خودمان دست برداشته به او می گرویم چیزی که هست شاید تکلیف مشکل و به ادعاء دو نفر بلکه ده تن در یک زمان مانند خر در گل بمانیم و ندانیم به هندی سر بسپاریم یا سندی را رئیس و مقتدی شماریم پس ناچاریم بگوئیم ملوك الطوائف شده و دار دار تکلیف نیست مثل خر و گاو بی پالان و افسار در بلاد و امصار بگردیم و خود را از دو مختار دانیم و هر گاه می فرمایند حق مطالبه برهان و دلیل داریم ما به غیر از معجزه اطمینان به صدق مدعی نداریم شما هم می فرمائید لازم نیست دارای این امتیاز باشد بلکه همان کلمات کافی است باز بر این مسافرت اثری مترتب نیست زیرا که امتحان آن کلمات نموده دیدیم صد درجه بلکه هزار مرتبه سخن از این شیواتر و بیان از این زیباتر در کلمات علماء سابقین و عرفا سالفین در کتب مدونه مضبوط و مرقوم است به اهالی زبان هم رجوع نمودیم و ملاحظه کردیم دارای مقامات فصاحت و بلاغت و صاحب کمالات و هنر و فضیلت هستند که به مراتب کلامشان احلی و اوفی و کمالشان اجلی و اکفی است پس باید من غیر اطمینان معاودت نمائیم پس حاصل مسافرت همان گردش و سیاحت است در این صورت مسافرت به پاریس و مملکت انگلیس اولی است چه لازم به عکه شتابیم و کامی نیابیم بالجملة بر انبیاء و اولیاء ایرادی متوجه نیست زیرا که ما به ظهور یک وجود مقدس انتظار می‌بریم و آن حضرت بقیة الله م ح م د بن الحسن العسکری است و به افصح زبان و ابلغ بیان از محل ظهور و علامات طلوع آن شمس هدایت و بدر درایت و صاحب قدرت و دارای سلطنت کاملا خبر داده‌اند قد تبین الرشد من الغی بیانی که در کتب سماویه و آیات فرقانیه و روایات ائمه ما نیست همین اخبار از ظهور نقطه اولی است از مطلع شیراز و طلوع جمال ابهی از مشرق طهران بلی ما به ضرورت مذهب اسلام مدعی تشریع بعد از حضرت ختمی ماب را باطل و کلماتش را عاطل می‌دانیم این است که تفحص و تجسس لازم نمی‌دانیم سعی و کوشش در امتیاز حقیت و بطلان فرع شبهه و تشکیک است و بحمد الله تعالی ما را هیچ شک و ارتیاب در امر بهاء و باب نیست کالشمس فی رابعة النهار فساد و ابداع آن ظاهر و آشکار است

استدلال به کلام رسول اکرم در مورد خروج پرچمهای سیاه از خراسان

اشاره

قال المستدل البهائی و در صحیح مسلم نظر کنید که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت می‌فرماید که آن حضرت فرمودند اذا رایتم الرایات السود قد خرجت من خراسان فاتوها ولو حبوا علی الثلج فان فیها خلیفة الله المهدی حال ملاحظه فرمائید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فقط به ظهور یک علامت امت خود را امر به هجرت و مسافرت می‌فرماید اگر چه با سینه بر روی برف باشد و جناب شیخ با ظهور همه علامات و احتجاج به کافه بینات از مسافرت در غایت راحت اظهار عجز می‌نمایند و به غرضی موهوم و شکی معلوم خود و خلق را از هجرت الی الله معاف می‌شمارند و سبب این است که حضرت خاتم الانبیا می‌دانست کاذبی به این علامت [صفحه ۱۱۳] و آیات باهره ظهور نتواند نمود ولکن این علم از اهل ظن و شک مسلوب است و بقاء در حالت تردد و تشکیک نزد اهل هوی به غایت مطلوب و مرغوب و نیز در غیبت بحارالانوار ملاحظه نمائید که از حضرت باقر علیه‌السلام روایت می‌فرماید که آن حضرت فرمود لابد لنا من اذربایجان ما لا یقوم لها شیء فاذا کان ذلک فکونوا احلاس بیوتکم والبدوا ما البدنا فاذا تحرك محرك فاسعوا الیه و لو حبوا والله لکانی انظر الیه بین الرکن و المقام یبایع الناس علی کتاب جدید علی العرب شدید و این حدیث شریف مشتمل است بر حادثه‌ی شهادت نقطه‌ی اولی عز اسمه الاعلی و فتن مظلمه آن ایام که هر نفسی در امر الله پایداری و استقامت ننمود جز نفوس قلیلی که قلوبشان به نور هدایت الهیه مهتدی و منور بود و این وجودات مقدسه ساکن و صابر بودند تا این

که ندای الهی از مدینه منوره عکا ارتفاع یافت انتهی

جواب

عرض می‌شود مضمون حدیث شریف چه منافات با طریقه‌ی ما و چه تأیید از مطلب شما دارد البته اسلامیان نیز به ظهور حضرت بقیهٔ الله م ح م د بن الحسن معتقد و علاماتی برای آن ظهور از اخبار و آثار رسیده شاید یکی بروز رایات سود از طرف خراسان باشد و در صورت عدم علم به کذب مدعی البته ماموریم ملحق به آن رایات شویم بعد اللتیا والتی جناب مستدل بفرمایند آن رایات سود که با نقطه‌ی اولی بود و از سمت خراسان تشریف آوردند چه رایت بود و در چه زمان ظاهر گردید جناب باب کی از طرف خراسان عبور فرمودند تا چه رسد به افراشتن رایات سود ثبت الارش العرش ثم انقش اما حدیث لابد لنا من اذربایجان قطع نظر از اینکه در حاشیه‌ی بحارالانوار طوری دیگر نقل شده و به جای من اذربیجان من نار امتحان بیان گردیده حدیث شریف را معنی فرمایند و ظهور نقطه‌ی اولی را با آن بسنجند هرگاه به طوری که معنی فرموده‌اند صحیح باشد بعد از اینکه امر دعوی در آذربایجان مستقیم نگشت امت مامور بودند مجاور بیوت و ملازم سکوت باشند تا محرک ثانی بروز نماید چرا جناب آقا سید یحیی و تبعه‌ی جناب باب در تبریز این فتنه‌ها برپا نمودند و هر گاه بفرمایند جناب آقا سید یحیی کافر و متمرد و منافق و متعند بود و اعتناء به وصایای مستنبطه‌ی از حدیث نداشت از قبول آن و تصدیق آن بیان مضایقه نداریم صریح مضمون حدیث است که باید بعد از وقعه‌ی آذربایجان ملازم بیوت بود تا در بین رکن و مقام مبایعت حجهٔ الله تحقق یابد گویا جناب باب بعد از اینکه مقتول گردیدند در مکه امر مبایعت را به اتمام رسانیدند و در عالم ارواح از مخلوق بیعت گرفتند زیرا که بعد از اینکه می‌فرمایند در آذربایجان امری صورت پذی نیست و باید ملازم بیوت و سکوت گردید می‌فرمایند به خدا قسم مشاهده می‌کنم قائم را که بین رکن و مقام به امر مبایعت اشتغال دارد مگر اینکه بفرمایند والله لکانی انظر الیه بین الرکن و المقام از اوصاف جمال ابهی است و مقصود همان محرک ثانی است و به حکم اینکه تمام مظاهر در حکم یک ذات و یک جسد و یک روحند از نقطه‌ی اولی نیابت نموده بین رکن و مقام از عباد بیعت گرفتند افسوس که جمال اقدس ابهی مستحضر نبودند که جناب ابوالفضائل بعد از این بنای ترجمه فرمودن حدیث دارند که از اول خود را به مکه برسانند و بر طبق میل و خواهش جناب ایشان با امت خود مبایعت و آنها را به متابعت آرند پس مناسب این بود جناب ابوالفضائل صدر و ذیل حدیث را ملاحظه فرموده از تهافت غافل نگردند

اشکال مستدل بهایی بر کلام شیخ الاسلام

اشاره

قال المستدل البهائی که جناب شیخ در رساله‌ی اولی نوشته‌اند شبهه‌ی دیگر اینکه در ترجمه و تفسیر یکی از مظاهر قدسیه ربانی که تکلم و افاده فرموده‌اند عقلا و لغهٔ شروطی چند معتبر است اولا آنکه باید از قانون آن لسان تجاوز ننماید ثانیا جمیع کلمات وارده را باید در معنی ظاهری استعمال کرد مگر اینکه از آن کلمه‌ها اخذ و اراده‌ی معانی متناسبه را قرینه حالیه و یا مقالیه بوده باشد بدون قرینه استعمال یک کلمه در غیر ما وضع له روا نیست ثالثا در وقت اراده‌ی معنی [صفحه ۱۱۴] دیگر باید شاهد آن معنی از خود قول و گفت قائل آورد نه از قول و زبان دیگر رابعا آن تفسیر و تاویل لا محالهٔ با قول یکی یکی از مفسرین باید مطابق آید نه اینکه به جمیع مفسران مخالف افتد مثلا هر گاه یکی از انبیاء سلف مانند کلیم الله و یا روح الله امری و یا خبری در زمان یهود بفرمایند و بعد از هزار سال شخصی ظهور کرده ادعاء کند که معنی آن خبر را و الفاظ آن عبارت را هیچ یک از علما تفسیر و یا نصاری نفهمیده‌اند معنی آن چنین و چنان است و مجموع مفسران و مترجمان کلا بر خطا رفته‌اند و رائحه از معنی مراد استشمام نکرده‌اند

البته این قسم ادعاء عند العقلاء خیلی بزرگ بلکه مسلم و مقبول نخواهد شد و به فرض تسلیم بر مدعی لازم است که شاهد مدعای خود را از کلام و زبان آن نبی بیاورد نه اینکه از قول و لغت دیگران بناء علیه تعجب دارم از تفسیر و توجیه صاحب ایقان آیاتی را که حضرت مسیح اخبار از علامت رجعت خود فرموده‌اند این اخبار روزی بود که آن حضرت ذکر مفارقت خود را به تلامیذ خویش اشاره فرموده اصحاب آن حضرت استدعاء و سؤال کردند که علامت رجعت چیست و چه وقت این رجعت ظهور خواهد کرد آن حضرت فرمود بعد از تنگی ایام که همه‌ی مردم را احاطه می‌نماید شمس تاریک گردد و قمر از اعطاء نور بازماند و ستاره‌های سماء ساقط شود و ارکان ارض تزلزل یابد در این وقت ظاهر گردند نشانه‌های پسر انسان در آسمان و در آن وقت جمیع قبیله‌ها که در ارض ساکنند نوحه می‌نمایند و می‌بینند که پسر انسان می‌آید از آسمان در حالتی که سوار بر ابر است آیه این است که می‌بینید و هی کما تری تدل علی الرجعهٔ الخاصهٔ للمسیح فقط بالقرینهٔ الحالیهٔ و المقالیهٔ لا علی الرجعهٔ العامهٔ لسائر المظاهر مع هذا صاحب کتاب ایقان جمیع کلمات مستعمله را به طوری تفسیر و معنی کرده که آن معانی در ذهن قائل هم خطور نکرده است و احدی از مفسرین انجیل شریف از زمان ظهورش تا به حال که قریب به دو هزار سال است چنان معانی و تاویلات را اراده نفرموده‌اند و گویا به عقیده صاحب ایقان کلا مراد آن حضرت را نفهمیده و در ضلالت و گمراهی مانده‌اند اما عوض اینکه ثبوت و شاهد ادعاء خود را در خصوص معنی کلمات وارده از خود کلام شریف عیسی علیه‌السلام و یا زبانی که متکلم به آن بود بیاورد متمسک می‌شود به کلام یکی از اولیا دین اسلام که هرگز اهل انجیل اسم ایشان را نشنیده‌اند بلکه اصل و فرع این دین را کذب و باطل می‌شمارند مثلا صاحب ایقان می گوید مراد از شمس و قمر در قول مسیح شمس و قمر معنوی است به دلیل اینکه در دعاء ندبه این الشموس الطالعهٔ و این الاقمار الزاهرهٔ فرموده‌اند گیرم به این استدلال فرقه‌ی شیعه را که به صاحب این کلام شریف قائل و معتقد هستند به نوعی ساکت و قانع کردن ممکن باشد آیا اهل سنت و جماعت را چگونه ساکت توان کرد و لا سیما اهالی نصاری را که اصلا بر حقیت دین اسلام قائل نیستند چه طور دعاء ندبه در ایشان اثر می کند با وجود این که هر مؤسس و مقننی که به ادعاء عام بیاید چون که خود را مظهر اطهر وجود مطلق و ذات بحت می داند باید خطابات و اثبات حقیت خود عام و تام باشد و روی کلامش بر کل من حیث الکل شامل آید نه اینکه از ملل مسکونه ارض و از فرق متعدده یک فرقه قلیله را مورد خطابات نموده بنا بر تنگی معلومات اغلب ایشان سوق کلام نماید و به جای یا ایها الناس یا ایها العرب و یا ایها الفرس گفته به احادیث چند که دانستن صحت و سقم آن بسیار مشکل است حتی اکثر اهالی اسلام به آن معتقد نیستند استدلال برود انتهی کلام الشیخ تا اینجا کلام جناب شیخ را نقل و بعد از آن جناب مستدل در مقام جواب بیاناتی فرموده‌اند و آن این است که چون این مبحث از اهم مباحث دینیه است لهذا تسهیلا للفهم مطالبی چند بر سبیل مقدمه معروض می‌دارم و بعد فقره به فقره جواب ایرادات و شبهات جناب شیخ را می‌نگارم مطلب اول اینکه در جمیع کتب مقدسه توریهٔ و انجیل و قرآن تصریحاتی است و نصوص موجود است بر اینکه هر نفسی بر فهم کلمات الهیه قادر نتواند شد و هر قلبی به ادراک معانی مودعه در آیات کتاب فائز نخواهد گشت و به عبارت[دیگر] [صفحه ۱۱۵] اصرح معانی مقصوده اصلیه‌ی کتاب الهی چندان سهل المأخذ نیست که هر کس بفهمد و به ادراک آن فائز آید مثلا در اصحاح ششم اشعیای نبی می‌فرماید که خداوند فرمود اذهب وقل لهذا الشعب اسمعوا سمعا و لا تفهموا و ابصروا ابصارا و لا تعرفوا غلظ قلب هذا الشعب و ثقل اذنیه و اطمس عینیه لئلا یبصر بعینیه و یسمع باذنیه و یفهم بقلبه و یرجع فیشفی فقلت الی متی ایها السید فقال الی ان تصیر المدن خربهٔ بلا ساکن و البیوت بلا انسان و تخرب الارض و تقفر و یبعد الرب الانسان و یکثر الخراب فی وسط الارض یعنی خداوند فرمود و به این قوم بنی اسرائیل بگو که گوش می‌دهید اما نفهمید و ببینید به چشم خود و ادراک ننمائید دلهای این قوم را به غلظت و سختی بگذار و گوشهای ایشان را ثقیل و گران نما و ابصار ایشان را کور و مطمور فرما تا نبینند و نشنوند و نفهمند مبادا رجوع نمایند و شفا یابند گفتم ای خداوند تا به کی و تا به چند فرمود تا وقتی که شهرها غیر مسکون و خانه‌ها بدون انسان و اراضی مقدسه خراب و ویران ماند و خداوند آدمیان را دور نماید و در میان زمین و اراضی متروکه گردد

انتهی و این آیات در وقتی نزول یافت که بنی اسرائیل در اراضی مقدسه به عزت ساکن بودند و مانند مسلمین در این ایام نعمت ملك و استقلال را برای خود ابدی و بلا زوال می‌دانستند و نصایح ناصحین انذارات منذرین را تلخ و لغو و بلا ثمر می‌شمردند حتی قضی الله علیهم و الحقهم بالهالکین و جعلهم عبرهٔ و ذکری للاخرین و در اصحاح دوازدهم کتاب دانیال نبی می‌فرماید و اما انت یا دانیال فاخف الکلام و اختم السفر الی وقت النهایهٔ یعنی ای دانیال کلام الهی را مخفی دار و سفر مقدس را مختوم نما تا روز انجام و نهایت و این نکته واضح است که از صدور این امر مبرم به دانیال نبی مقصود این نبود که الفاظ و صور آیات کتاب را مخفی دارد بل مقصود این بود که معانی اصلیه و مقصود حقیقی الهی را مخفی و مکتوم گرداند که تا یوم آخر احدی از آن قوم بر فهم معانی حقیقیه کتاب فائز نگردد و ماحصل از استدلال جناب مستدل از این کلمات این است که پاره‌ای امور به طور رمز در کتب آسمانی بیان شده و همه کس قابل فهم آن نیستند انتهی کلامه

جواب

عرض می شود در اینکه در کلمات انبیاء اولیا علیهم‌السلام پاره‌ای از اخبار به طور رمز بیان و به حکم لا یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم و حدیثنا صعب مستصعب معنی حقیقی آن مخفی و پنهان است شکی نیست ولی نه اینکه تمام آیات سماویه و احادیث مرویه این حکم دارد و بلا بیان در میان امت عایده راسخون در علم مثل ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین که مبین و مفسر قرآن و حلال مشکلات و فاتح مغلقاتند هیچ بیانی از آن نفرموده باشند خصوصا در مثل این امر خطیر که مبنای تشریع و تکالیف عباد در آن است و در مدت یک هزار سال خلق را حیران و سرگردان فرموده امام زمان خود را نشناسند و از صدر اسلام تا زمان امامت حضرت عسکری علیه‌السلام امر به این معظمی که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله مقام شارعیت و اصالت داشته باشد نه عنوان تبعیت و نیابت در پرده‌ی استتار بماند بلکه عرض می‌شود از زمان تشریع و تاسیس این دین قویم بر زبان معجز نشان حضرت خاتم الانبیاء و پس از آن یدا به ید بر لسان مظاهر امر الله الی زمان حضرت عسکری علیه‌السلام جاری گردیده که قائم آل محمد به چه علامت و کدام نشانه ظهور خواهد فرمود و ختم وصایت را به وجود حضرت م ح م د بن الحسن علیهماالسلام نموده‌اند و لفظ مجمل و مشترك در علامات ظهور کمتر استعمال فرموده‌اند و نمی‌توان این همه اخبار که از ائمه اطهار علیهم‌السلام به یک روش و سبك شرف صدور یافته تمام را از معنی ظاهری اصلی که مدار محاورات و مخاطبات و مکالمات بدان است صرف نمائیم و به محض ادعاء یک نفر که این همه الفاظ بدون قرینه در معنی مجازی استعمال شده قانع گردیده مدعی این امر خطیر را بدون اعجاز که لازال سنت الهیه بر این بوده که انبیا و اولیا را با معجزه فرستاده تسلیم و انقیاد نمائیم و همه عباد را مامور به اطاعت و انقیاد او دانیم و دست [صفحه ۱۱۶] از پیغمبر ثابت النبوهٔ که رفتار و گفتار و اعمال و افعال و اقوالش تمام معجزه و خرق عادت بود بدون دلیل ظاهر و برهانی باهر برداشته معزولش شماریم و حال این که خداوند به خاتمیت او اعلام فرموده و خود آن بزرگوار شریعت خود را آخر شرایع شمرده و اوصیا کبار او را به وصف خاتمیت ستوده‌اند خلاصه اینکه هرگاه در عرصه‌ی محشر از جانب خلاق داور خطاب عتاب آمیز در رسد که ای عباد سرکش شما را چه بر این واداشت که هر زمان از گوساله‌ی نهیقی شنیدید فوری بدون دلیل او را پرستیدید فرعون دعوی خدائی کرد و حال این که موسی علیه‌السلام در قبال او آیات باهرات و معجزات و خوارق عادات جلوه داد باز او را به خدائی ستودید محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله امر خود را با هزار دلیل واضح و آشکار و پس از اثبات حقیت فرمود وحی بعد از من منقطع و شریعتی بر اثر شرع من مرتفع است و اوصیا من به دوازده وجود مبارک که اول آنها امیرالامرهٔ و آخری م ح م د بن الحسن العسکری است از بطن نرجس خاتون و مسقط الراس او سر من رای و علامات ظهورش این و آن و دلیل امامت و حقانیتش چنین و چنان به کدام وسیله نقطه اولی را که مسقط الراس او شیراز است نه سر من رای مادر او فلانه است نه نرجس معجزه و نشانه هم همراه نیاورد عیسی بن مریم هم برای اقتداء به او از آسمان نزول نفرمود علایمی که برای

ظهورش معین شده بود هیچ یک به ظهور نرسید اطاعت و صاحب شرع و مظهر امر خدایش نامیدید و او را مطاع و نافذ القول می‌شمارید گویا عذری موجه نداشته باشیم

استدلال مستدل بهایی به تاویل بشارات و ظهور

اشاره

قال المستدل البهائی تاویل راجع به جز و مخصوص از کتب سماویه است زیرا که صحف سماویه و کتب الهیه مشتمل بر سه قسمند قسمی در احکام و شرایع و سنن و آداب و فرائض و این قسم از کتاب خواه تورية یا انجیل و یا قرآن و بالاتفاق آیات وارده در آن محمول بر ظاهر باشد و ابدا ماول نگردد والا منتهی به اختلال دیانت الهیه و تزلزل شریعت مقدسه گردد و امر قضا و عبادات که نظم دنیا و آخرت منوط به اوست فاسد و مختل شود و قسمی دیگر در ذکر حوادث و وقایع ماضیه و قصص انبیا و رسل از امم حالیه که من باب انذار و نصح در کتاب الهی وارد شده است و این قسم نیز غالبا محمول بر ظاهر است تا فائده نصح و انذار از آن مستفاد گردد و موجب انتباه ارباب بصارت و استعداد شود قسم ثالث در ذکر حوادث آتیه از قبیل بشارت به ظهور الله و ورود قیامت و حشر و نشر و موت و حیات و ظلمت شمس و قمر و سقوط کواکب و انفطار سماء و تبدیل ارض و امثالها و بالاتفاق آیات مأوله که محتاج به نزول تاویل است این قسم از آیات کتاب است تا آنجا که می‌فرمایند تا خبیث از طیب و فهیم از غبی و مهتدی از غوی ممتاز گردد انتهی

جواب

عرض می‌شود که تفکیک الفاظ کتب و تقسیم به این سه قسم که اول بالاتفاق محمول بر ظاهر و ثانی غالبا محول به معنی حقیقی لغوی و ثالث بالاتفاق باید مأول باشد متفرع بر چه اصل و این اجماع و اتفاق نزد کی تحقیق یافته است از نص کتاب دلیلی مصرح یا از اخبار برهانی منقح یا عقل حاکم یا اهل لسان و اصطلاح بدان جازمند و ما پنجاه سال عمر از خدا گرفته به این درجه بر اوضاع و حوادث دنیا بی‌استحضار مانده‌ایم نه کتاب خدا را دیده نه اخبار ائمه هدی را فهمیده نه عقلی داریم نه شعوری و این گونه اصطلاحات در روزگار پدید آمده ما را خبیر و بصیر نفرموده و در تیه جهالت و نادانی حیران و سرگردان مانده‌ایم و به همان عقاد قدیمه باقی مانده‌ایم و مشاهده کرده‌ایم که هم در قضاء از عبادات مقرره و هم در وقایع و قصص سابقه و هم در ظهورات لاحقه بسا الفاظ استعمال و بر معنی اصلی و واقعی خود دال است در پاره‌ی از مواقع نیز الفاظی استعمال گردیده و مأول است اما ثانی نسبت به اول مثل قطرهی است از عمان و یک ریگی در قبال رمال و احجار بیابان و کدام دلیل و برهان اقامه شده که هر گاه در احکام و عبادات الفاظ به ظاهر محمول نگردد موجب تزلزل در شریعت است و [صفحه ۱۱۷] در ظهورات بعد مورث خلل و لغزش و زلل نیست و حال این که تعیین ثانی از اهم مسائل است اصول عقاید بدان متاصل است و هدایت و غوایت عباد بر آن متطفل مگر موسی بن عمران و عیسی بن مریم علیهم‌السلام از ظهور حضرت ختمی مرتبت به طور صراحت بشارت ندادند حضرت کلیم الله علیه‌السلام به ظهور نبی امی عربی از اولاد اسمعیل به وصف و نعت که بدون تاویل بر آن جناب دلیل افتاد مژده دادند و حضرت روح الله علیه‌السلام به کلمه‌ی مبشرا به رسول یاتی من بعدی اسمه احمد مترنم گردیدند حضرت رسول اکرم و اوصیاء امجاد از امیرالامرة تا حضرت عسکری بدون تفاوت به الفاظ صریحه غیر مجمله به ظهور حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و تصریح به اینکه از صلب بلا واسطه‌ی حضرت امام حسن عسکری است بسط مقال دادند و در لوح حضرت بقیة الله صدیقه ثم اکمل بابنه م ح م د اخبار و این امر را در قلوب امت مرحومه به ودیعه نهادند حتی اینکه خلفاء عباسیه در صدد اعدام آن وجود محمود و طلعت مسعود

برآمده هیاهوها نمودند نهایت اینکه خداوند نخواست نور خدا خاموش گردد و به واسطه‌ی ابتلاء ملکی آن جناب را فراموش نمودند بلی پاره‌ای از کلمات معجز آیات در جمیع این موارد به طور رمز و کنایت ورود یافته و اختصاصی به احکام و عبادات و ظهورات بعد نیافته و علم آن نزد امام معصوم از خطأ و زلل است که مسلم الحجیهٔ باشد اما دین را برهانی بدیهی و دلیلی قطعی که از شک و ریب مامون و از خطا و شبهه مصون باشد لازم است زیرا که خداوند در این مورد از بندگان خود علم و یقین خواسته و به شک و ظن راضی نگشته چنانچه حضرت ختمی ماب صلی الله علیه و آله فرمودند من شک او ظن فاقام علی احدهما فقد حبط عمله ان حجهٔ الله هی الحجهٔ الواضحهٔ پس به برهان ظنی و مشکوک فیه در دین خدا نمی‌توان راه یافت پس هر چه ضروری است متمسک به آن باید بود و هر چه ضروری و یقینی نیست باید تحصیل برهانی که ضروری یا بالمال به درجه ضرورت رسد نمود بلی بعد از اینکه امام مسلم الحجیهٔ در میان خلق ظاهر و آشکار باشد در احکام و تکالیف ماموریم به او رجوع و کسب تکلیف نمائیم و در صورت غیبت هم البته این همه نفوس شریفه بی‌رئیس و مجهول التکلیف نیستند باید به همان قواعد مقرره متقنه که از امام معصوم لازم الاطاعهٔ رسیده است رفتار نمود که آن هم فی الحقیقهٔ در حکم رجوع به خود امام است چنانچه در مقبوله‌ی عمر بن حنظلهٔ دستور العمل صریح از ناحیه‌ی مقدسه صادر و مکلفین الی یوم الظهور به اجراء آن مامورند چیزی که هست موافق اخبار ائمه ما علیهم‌السلام پاره‌ای حوادث روی می دهد که خورد خورد احکام الهیه به واسطه‌ی ظهور فسقه و کفره معطل و ظلم و جور عالم را فرامی گیرد تا شمشیر قاطع حضرت حجهٔ الله عجل الله فرجه از نیام انتقام بیرون و زمین را پر از عدل و داد فرماید خلاصه اینکه به متشابهات استدلال نمی‌توان نمود اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال بندگان خدا ماورند طلب مرضات خدا که سبب قرب به حق است نمایند آنچه به طور یقین آنها را به هدایت وامی دارد بدان مستمسک شوند و آنچه به سوی سخط خداوند می‌کشاند از آن حذر و اجتناب نمایند پس در این واقعه‌ی مخصوصه هرگاه شخصی مدعی شود که بر شخص من دلیلی اقامه شده و مدعی این امر را بر حق می‌دانم خودش به تلکیف خود میانه‌ی خودش و خدا بهتر راه بردار است و هر گاه در مقام مناظره و استدلال است مثل جناب میرزا ابوالفضل و غیره عرض می‌نمایم بفرمائید به چه دلیل شما معتقد شدید و علم به صدق او تحصیل فرمودید هر گاه آن مخبر صادق که بین ما و مستدل مسلم الحجیهٔ است نقلی در دست دارند که بدان علم تحصیل نمودید بفرمائید تا ما نیز بفهمیم و هر گاه از سابقین دلیلی بدست نیامده و برهان با شخص مدعی ظاهر گردیده که بالقطع والیقین بر حجیت او دلیل است البته آن معجزه خواهد بود که اتیان آن از قوه‌ی و قدرت بشر خارج است حالا بفرمایند از این دو ظهور کی اعجاز سر زند [صفحه ۱۱۸] اگر بفرمایند کلمات و آیات نازله‌ی بر آنها است که مدعی نزول آن از جانب خدا بودند عرض می‌کنم هر کلمه که بر زبان جاری و آن را به خدا نسبت دهی بدون وصف امتیاز دلیل نخواهد بود همه کس قادرند الف لام میم دال ذال بر زبان رانند و هر گاه در ترکیب حروف آن اختصاصی است که سائرین عاجز از اتیان به آنند که در کمال وضوح است که همه کس بهتر و برتر از آن نمی توانند بیاورند و نزد ما و مستدل آشکار است که به این کلمات و ترکیبات مغلوطه غیر مانوسه نمی‌توان از دین قویم و طریق مستقیم حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و اجمعین دست برداشت و کان لم یکن انگاشت مسیلمه و سجاح و طلیحه و غیرهم نیز آوردند و بر باطل بودند پس گفتگوی ما و جناب مستدل بر سر این است که ما عرض می‌نمائیم به عقیده اسلامیان و بهائیان حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین از جانب خدا آمد و نبوت خویش را آشکار ساخت نهایت این که شما بهائیان فقط قرآن مجید را معجزه‌ی آن حضرت می‌شمارید و اسلامیان قرآن و دو هزار مثل قرآن را مثل شق قمر و تسبیح حصات و اطاعت جمادات و نباتات و اخبار به مغیبات و غیرها و غیرها که اگر در مقام ذکر برآئیم مثنوی هفتاد من کاغذ شود حالا شما بهائیان که فقط کلمات بیان و ایقان را معجزه می‌دانید چه دلیل بر صدق دارید و حال اینکه افصح و امتن و اتقن از آن را مثل منی که در قبال علما علام مانند ذره در مقابل آفتاب و پشه در مطار عقاب است می‌تواند آورد و هر گاه به معجزه‌ی دیگر نیز قائلید پس چنانچه انبیاء سابقین چون نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و غیرهم معجزات ابراز داشتند رئیس شما هم اظهار نماید و حال اینکه اظهار

نفرموده دنیا را بدرود گفتند و هر گاه بفرمایند از کجا بر ما معلوم است که انبیاء سلف سوای همان کلمات و نفوذ آن در قلوب تابعین معجزه دیگر داشتند عرض می‌شود علم ما به صدور معجزات و خرق عادات آنها به واسطه‌ی خبر مخبر صادق است که ما و شما به نبوت او مقر و مذعنیم و آن جناب را ناطق به حق و حق مطلق می‌دانیم و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و خداوند متعال بر او نازل فرمود قوله تعالی اذ قال الله یا عیسی بن مریم اذکر نعمتی علیک و علی والدتک اذ ایدتک به روح القدس تکلم الناس فی المهد و کهلا و اذ علمتک الکتاب و الحکمهٔ و التوریهٔ و الانجیل و اذ تخلق من الطین کهیئهٔ الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیرا باذنی و تبرئ الاکمه و الابرص باذنی و اذ تخرج الموتی باذنی و اذ کففت بنی اسرائیل عنک اذ جئتهم بالبینات فقال الذین کفروا منهم ان هذا الا سحر مبین و در جای دیگر می‌فرماید اذ قال الحواریون یا عیسی بن مریم هل یستطیع ربک ان ینزل علینا مائدهٔ من السماء قال اتقوا الله ان کنتم مؤمنین قالوا نرید ان ناکل منها و تطمئن قلوبنا و نعلم ان قد صدقتنا و نکون علیها من الشاهدین قال عیسی بن مریم اللهم ربنا انزل علینا مائدهٔ من السماء تکون لنا عیدا لاولنا و اخرنا و آیهٔ منک و ارزقنا و انت خیر الرازقین قال الله انی منزلها علیکم فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین و در مقام اخبار از معجزات حضرت موسی علیه‌السلام می‌فرماید یا موسی انه انا الله العزیز الحکیم والق عصاك فلما رأها تهتز کانها جان ولی مدبرا و لم یعقب یا موسی لا تخف انی لا یخاف لدی المرسلون تا آنجا که می‌فرماید و ادخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء فی تسع آیات الی فرعون و قومه انهم کانوا قوما فاسقین فلما جاءتهم ایاتنا مبصرهٔ قالوا هذا سحر مبین و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوا فانظر کیف کان عاقبهٔ المفسدین و در جای دیگر می‌فرماید و لقد آتینا موسی تسع آیات بینات فسأل بنی اسرائیل تا آخر و در جای دیگر می‌فرماید قال القها یا موسی فالقیها فاذا هی حیهٔ تسعی قال خذها و لا تخف سنعیدها سیرتها الاولی و اضمم یدک الی جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء آیهٔ اخری لنریک من ایاتنا الکبری اذهب الی فرعون انه طغی و در سوره اعراف می‌فرماید ثم بعثنا من بعدهم موسی بایاتنا الی فرعون و ملائه فظلموا بها فانظر کیف کان عاقبهٔ المفسدین و قال موسی یا فرعون انی رسول من رب العالمیهٔ [صفحه ۱۱۹] حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق قد جئتکم بایهٔ من ربکم فارسل معی بنی اسرائیل قال ان کنت جئت بایهٔ فات بها ان کنت من الصادقین فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین و نزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین قال الملا من قوم فرعون ان هذا لساحر علیم و از معجزه حضرت سلیمان علیه‌السلام خبر می دهد بقوله تعالی و ورث سلیمن داود و قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شی ان هذا لهو الفضل المبین خلاصه رؤسا این مذهب جدید و تابعین که به این درجه اصرار دارند که برای پیغمبران سلف سوای کلمات و کتاب اعجازی نبود نیست مگر برای طفره و تجافی از اعجاز که مسلم می‌دانند خداوند بر ید کاذب جاری نمی‌فرماید و برای بطلان آنها دلیلی بهتر از این نیست و سوای حضرت ختمی مرتبت احدی از انبیاء به کلمات و کتاب تحدی نفرمود و آن را معجزه‌ی خود قرار نداد و ظهور معجزات از انبیاء سلف در قبال ایرادات خصماء زمان خودشان بود چنانچه قول خداوند تبارک و تعالی قال ان کنت جئت بایهٔ فات بها ان کنت من الصادقین بدان ناطق است و بعد از این استدعا قوم حضرت موسی علیه‌السلام عصا را اژدها فرمود جناب مستدل بفرمایند در کدام آیات از انجیل مقدس و توریهٔ است که آن دو پیغمبر بزرگوار علیهماالسلام آیات و کلمات کتاب و نفوذ در قلوب تابعین خود را معجزه خود خواندند تا ما هم ملاحظه و زیارت بلکه ادراك و بر بصارت باشیم بلی محمد بن عبدالله نبی امی عربی صلی الله علیه و آله قرآن کذائی را با این سبک و روش و آن همه زیب و آرایش و فصاحت و بلاغت با هزار معجزه‌ی دیگر آورد و در بحبوحه‌ی فصاحت و زمان شیوع بلاغت با وجود آن همه فصحاء و بلغا فاتوا بسورهٔ من مثله فرمود و کل اذعان به عجز نموده و مجادله‌ی به کلام را به مقاتله و بذل جان و مال و قبول جزیه مبادله نمودند و تجافی و انکار حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از اتیان به معجزه در چند موضع و موقع چنانچه مستدل فرموده‌اند بعد از اثبات امر و اتیان به خوارق عادات بود مثل قرآن و سائر معجزات که در کتب اخبار مسطور است و البته بر پیغمبر خدا لازم نیست که تمام اوقات خود را در انجام مقترحات اراذل و اوباش مصروف سازد و بعد از اثبات امر باز هر ساعت از

درگاه اقدس کبریائی معجزه‌ی تازه طلبند و این گونه گستاخی و جسارت در پیشگاه ذوالجلال ورزد

استدلال بهایی بر قصه ای از حضرت عیسی

اشاره

قال المستدل البهائی فاضل مشارالیه در مقام نکول معجزات انبیاء می‌فرمایـد ملعونی در مقابل حضرت عیسی علیه السلام ایستاد و قسم داد آن حضرت را که آیا تو نگفتی منم مسیح و منم ملک الملوک و منم صاحب کتاب و منم مخرب یوم سبت آن حضرت راس مبارک را بلند فرموده فرمودند اما تری بابن ابن الانسان قد جلس عن یمین القدرهٔ و القوهٔ و حال اینکه بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد آن حضرت موجود نبود مگر قدرت باطنی که احاطه نموده بود کل من فی السموات و الارض را

جواب

عرض می‌شود چه قدرت بالاتر از آن بود که از حضرت عیسوی علیه‌السلام بروز کرده بود از احیا موتی و ابراء اکمه و ابرص و غیره و کدام سلطنت بهتر از تصرف در عالم امکان و اصدار آن همه خوارق عادات که از قدرت بشر بیرون بود باز می‌فرمایند روزی دیگران حضرت بر یکی از یهود گذشت که به مرض فلج مبتلا و بر سریر افتاده بود چون آن حضرت را دید به قرائن شناخت و استغاثه نمود آن حضرت فرمودند قم عن سریرک فانک مغفورهٔ خطایاک چند یهود که در آن مکان حضور داشتند اعتراض نمودند که هل یمکن لاحد ان یغفر الخطایا الا الله فالتفت المسیح الیهم و قال ایما اسهل ان اقول له قم فاحمل سریرک ام اقول له مغفورهٔ خطایاک لتعلموا بان لابن الانسان سلطانا علی الارض لمغفرهٔ الخطایا انتهی معلوم نشد مراد جناب مستدل از تقریر این حکایت که برای بهائیان نافع و بر اسلامیان مضر باشد چیست هر گاه می‌خواهند بفرمایند که مقصود از سلطنت از قول حضرت روح الله لابن الانسان سلطانا سلطنت و اقتدار معنوی است که ما هم انکار نداریم و قرینه لفظیه همراه دارد که مراد همان اقتدار معنویه است و غفران خطایا از آن قبیل [صفحه ۱۲۰] است و هر گاه مراد این است که انبیا سلف معجزه نداشتند اولا از استغاثه آن مریض می‌توان استکشاف نمود که این اعجاز را مکرر از حضرت عیسوی دیده و آن جناب را بدان وصف توانائی شناخته بودند که باز استدعاء شفاء می‌نمودند ثانیا استنکاف آن جناب از شفا دادن دال بر عدم قدرت نبود اگر بنا بود حضرت عیسی تمام مرضی را شفا بخشند نظام عالم گسیخته می‌گردید بلکه چون آن حضرت صلاح این مفلوج را در معالجه و شفا ندید فرمود بهتر استغفار است و آن جناب بر هر دو امر به امر خداوند قاهر قادر بودند پس باید موارد و مواقع را ملاحظه نمود که در چه مقام و مورد این سؤال و جواب وقوع یافت خلط مبحث و مغلطه بی‌فائده است و جناب مستدل بدان عادت نموده و خو گرفته‌اند مثلا نزول آیه‌ی مبارکه لولا انزل علیه ملک را در جواب اعتراض نصاری مقرر می‌دارند و حال اینکه بیان نمودیم بعد از اعتراض عبدالله بن ابی‌امیه مخزومی شرف نزول یافت خلاصه این تاویلات بدون دلیل و برهان نزد عقلاء محل قبول واقع نمی‌شود و از سوق عبارت قرآن و احادیث معلوم می‌شود کدام به عنوان رمز و کنایت ورود یافته است و کدام یک مطابق مدلول ظاهری عبارت چگونه جمیع علائمی که برای ظهور حجت الله علیه‌السلام معین شده محمول بر خلاف ظاهر و مأول تواند بود و حال اینکه اغلبی از آنها وقوع یافته مثل ستاره ذو ذنب و آبادی کوفه بر طبق ظهور لفظی واقع گردید و بر فرض تاویل اختیار آن با امثال بنده نیست باید بر طبق آن مدعی برهانی بیاورد به محض اینکه یک نفر مجهول الحال بگوید معنی لفظ خاتم النبیین صلی الله علیه و آله این است که پیغمبر نبود یا محمد بن عبدالله العیاذ بالله ساحر بود و من پیغمبر یا امامم آیا روا است او را متابعت و پیغمبر ثابت النبوهٔ را که در راه خدا جهادها نمود و کرور کرور خلق را ارشاد فرمود و معجزات بر طبق دعوی خود آورد معزول دانسته به داعی مجهول گرویم قاتلهم الله انی یؤفکون

از همه‌ی اینها گذشته هر که در اخبار و آثار سیر و تتبع نماید خوب مستحضر می‌شود که معصومین علیهم‌السلام عیب می گیرند بر جمعی که حدیث می‌شنوند و تاویل می‌کنند بر خلاف مدلول لفظ و خداوند عدولی در هر عصری نصب فرموده که تاویل جاهلین را رد می‌نمایند و تاویل منهی عنه آن تاویلی است که از کتاب و سنت دلیلی نداشته باشد و تاویل به حق آن است که دلیلی محکم بر طبق آن باشد و ما اختلفتم فیه من شی فحکمه الی الله و نیز می فرماید یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الاخر پس ما باید در متشابهات به کتاب خدا و اخبار رسول و ائمه هدی متمسک شویم در حدیث است که رد به خدا رد به سوی کتاب است و رد به سوی رسول صلی الله علیه و آله رد به سوی اخبار ایشان پس ما ناگزیر باید به کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ضرورت مسلمین و شیعه رجوع نمائیم شیخ کلینی روایت فرموده از امام علیه‌السلام که فرمود بگیرید چیزی را که مجمع علیه اصحاب است زیرا که شک در آن نمی‌رود و نیز می‌فرماید که هر گاه احادیث ما بر شما مختلف شود بگیرید آن را که شیعه بر آن اجماع کرده‌اند علی هذا بر خلاف اجماع نمی توان مشی نمود فقهاء ما رضوان الله علیهم می‌فرمایند مخالفة النص الصحیح مشکل و مخالفة الاصحاب اشکل پس در صورتی که شیعه اجماع و اتفاق دارند بر اینکه مراد از علائم ظهور حضرت بقیة الله علیه‌السلام همان مدلول ظاهری لفظ است ما چگونه به تاویل قانع شویم من دون الدلیل و لزوم اتباع کتاب و سنت امری است مسلم و خود رائی حرام و کفر جناب ولایت ماب علیه‌السلام می‌فرماید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود زود باشد امت من متفرق و هفتاد و سه فرقه شوند یک فرقه‌ی از آنها ناجی و باقی هالک ناجین کسانی هستند که متمسک شوند به ولایت شما و اقتباس نمایند از علم شما و عمل نکنند به رأی خودشان و از أئمه اطهار علیهم‌السلام رسیده است که هر کس به رأی خود عمل نماید کافر می شود پس مخالفت کتاب و سنت کفر است اگر امروز کسی مدعی امامت بر شیعه شود باید امامت خود را به کتاب خدا یا سنت [صفحه ۱۲۱] رسول صلی الله علیه و آله اثبات آن وقت حق خود را اظهار نماید چنانچه جناب ختمی ماب با یهود و نصاری فرمود و حضرت عیسی علیه‌السلام با یهود نمود و اقوال و اخبار سابقین شاهد صدق مدعی لاحقین است علی هذا بر بهائیان است بفرمایند در کدام موضع از قرآن به ظهور نقطه‌ی اولی و ثانی اشعار شده و در چه خبر بشارت ورود این دو وارد رسیده است دیگر اسم آن را هر چه خواهند بگذارند چه نبی چه امام چه مظهر امر الله چه رب اعلی چه جمال اقدس ابهی در این صورت به محض اینکه مدعی بگوید فلان عبارت تاویل دارد نمی‌توان قبول نمود بلی اگر حجیت خود را به ادله‌ی قاطعه و براهین ساطعه و آن نیست مگر معجزه اثبات نمود و بعد از آن باب تاویل گشود باید امر او را اطاعت و دعوتش را اجابت نمود

استدلال بهایی به اینکه منظور از کوه قدس - کوه کرمل است

اشاره

قال البهائی که مقصود از جبل قدس کوه کرمل است و آن کوهی است که مدینه‌ی عکا قریب به آن است بعد از آن بیان می‌نماید که مقصود از این آیات عظیمه که حق جل جلاله در جمیع کتب اخبار فرموده است اخبار از حقیقت واحده است که به تغییر لغات متغیر می‌گردد و به تبدیل ادیان متبدل نمی‌شود و به طول زمان حق جل جلاله وفاء به آن وعود را فراموش نمی‌فرماید خاصه اگر نفسی به این نکته ملتفت شود که قرآن شریف بیان صحف اولی است و حاوی حقایق توریة و انجیل و کتب سایر انبیا کما قال الله تبارک و تعالی و قالوا لولا یاتینا بایة من ربه اولم تاتهم بینة ما فی الصحف الاولی و فی سورة الشعراء و انه لتنزیل رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین و انه لفی زبر الاولین و این معلوم است که این که فرموده است قرآن مجید بیان صحف اولی است و یا مندرج در کتب انبیا مقصود مناسک و احکام عبادات اسلامیه نیست زیرا که این مناسک و

احکام و عبادات با این هیأت و خصوصیات و مشخصات ابدا در شرایع سابقه نبوده و در کتب سلف ذکر نشده تا آنجا که می‌فرماید بـل مقصود بیـان ورود یوم الله و موقع و محـل ظهور و کشف از اجـال امم و انقراض ملـل و رموز حشـر و نشـر و قیـامت و رجعت و ظلمت شمس و قمر و سقوط نجوم و کواکب و تجدید ارض و فلک و غیرها است که از حوادث آتیه است

جواب

عرض می‌شود اولا۔ بیـان فرماینـد که در کـدام لغت معین گردیـده که مراد از جبـل قـدس کوه کرمل است و این مقصود را از کجا اسـتنباط فرموده‌انـد فی القاموس القـدس جبل عظیم بنجـد و البیت المقدس و جبرئیل و فی المجمع فی طی ذکر معانی القدس و قیل الطور و ما حوله و قیل دمشق و قیل الشام بر فرض تسلیم کرمل چه مناسبت با عکه دارد و در لغت کرمل به معنی کوه استعمال نشده در قـاموس است کرمـل کزبرح مـاء بجبلی طی و حصن بساحل بحر الشام و بلـدهٔ بفلسـطین بلی کرمل و عکا در جنس اعم که بلـدهٔ باشد شـریکند لا غیر پس بهتر این بود که جبل کرمل را در شـیراز استعمال فرماید که لااقل برای ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله که بنابر عقیـده بهائیان جناب نقطه‌ی اولی باشـد مناسـبتی داشـته باشـد خلاصه گویا فهم این معانی از خصایص جناب مسـتدل است و هیچ معلوم نیست این اسـتنباطات از کجا فرموده‌اند که معنی آیات شـریفه این و آن است و حال اینکه معصوم علیه‌السـلام بر خلاف فرمایش ایشان تفسـیر فرموده‌انـد و البته جناب مسـتدل تا این درجه توقع ندارنـد که تفسـیر امام را بر طاق نسـیان گـذارده به فرمـایش جناب ایشان معتقـد شویم بلکه آیه‌ی مبارکه و قالوا لولا یاتینا بایـهٔ من ربه در مقام رد منکرین حضـرت ختمی مرتبت نازل گردیـد خداونـد می‌فرمایـد قالوا لو لا یاتینا بایهٔ من ربه تدل علی صدقه فی ادعاء النبوهٔ بعد می‌فرماید اولم تاتهم بینهٔ ما فی الصـحف الاولی من التوریهٔ و الانجیل و سائر الکتب السـماویهٔ فان اشتمال القرآن علی زبدهٔ ما فیها من الاحکام الکلیهٔ و العقائد مع ان الاتی بها لم یرهـا و لم یتعلم ممن علمها اعجاز بین ما حصل این است که خداونـد تبارک و تعالی می‌فرمایـد با اینکه جناب ختمی ماب کتب سماویه‌ی سابقه را ندیده و نزد اسـتاد و معلمی نخوانده مع هذا به طوری که در کتب مقدسه ثبت و ضبط است به ابلغ بیان و افصح [صفحه ۱۲۲] لسـان خـبر می‌دهـد و ایـن معجزی است از آن بزرگـوار که از کتب سـماویه خـبر می‌دهـد دیگر معلـوم نیست از کجا اسـتنباط فرموده که مقصود اخبار از امور آتیه است و از کجا طفره در قول خداوند جایز می‌دانند که پیغمبر خاتم را منسی الذکر در کتب سـماویه قبـل گـذارده به امور آتیه بعـد از آن جنـاب اعلاـم فرماینـد و امـا آیه‌ی مبارکه و انه لتنزیل رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنـذرین بلسان عربی مبین و انه لفی زبر الاولین نزلت فی ولایـهٔ امیرالمؤمنین یوم الغـدیر کما روی فی الکـافی و البصـائر عن الباقر علیه‌السـلام و القمی عن الص علیه‌السـلام و آیه‌ی شـریفه‌ی او لم یکن لهم ایـهٔ در شان مشـرکین و یهود هنگامی که تکـذیب کردند صـحت قرآن و نبوت محمد صـلی الله علیه و آله را نزول یافت می‌فرماید او لم یکن لهم ایهٔ علی صـحهٔ القرآن و نبوهٔ محمـد صـلی الله علیه و آله ان یعلمه علمـاء بنی اسـرائیل ای ان یعرفوه بصـفته المـذکورهٔ فی کتبهم و وجها من الوجوه ربطی به اخبار آتیه نـدارد هر کس به این درجه به رای خود قرآن را تفسـیر نمایـد مصداق حدیث شـریف است که من فسـر القرآن برأیه تا آخر و آیه‌ی مبارکه فاذا قرأناه فاتبع قرانه ثم ان علینا بیانه واضـح المعنی است البته مشـکلات قرآن بایـد به وحی آسـمانی از جانب خدا منحل شود و تمام را جناب ختمی ماب بر پیغمبر خود واضح و آن حضـرت نیز اوصیاء خود را تعلیم نموده‌اند و ما را حد فضولی و تفسـیر به رأی ندادهانـد و آنچه از ائمه ما رسـیده هیـچ آیه‌ی مشـکله‌ی از قرآن برای ظهور نقطه‌ی اولی و ثانی بیان نشـده کتب اخبار نزد ما و مسـتدل موجود است اگر از طرف قرین الشـرف ائمه اطهار علیهم‌السلام چنین خبری رسیده است بیان فرمایند تا مـا هم ملاـحظه و ایمـان بیـاوریم و در حقیقت جای حیرت است که جناب مسـتدل بـدون مراجعه و یا با مراجعه جمیع احادیث را بر خلاف آنچه از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین رسیده تاویل می‌فرمایند

مستدل بهایی – اختیار تأویل و تفسیر بدست ما نیست و با ظهور موعود مشخص می شود

اشاره

قال المستدل البهائی بالجملهٔ اختیار تاویل و تفسیر هم بدست ما نیست باید از معصوم علیه‌السلام برسد قال شیخ الاشراقیین صاحب الهیاکل قدس الله روحه فی اخر هذا الکتاب و یجب علی المستبصر ان یعتمد صحهٔ النبوات و امن امثالهم تشیر الی الحقائق کما ورد فی المصحف و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون و کما انذر بعض النبوات انی ارید ان افتتح فمی بالامثال فالتنزیل موکول الی الانبیاء و التاویل و البیان موکول الی المظهر الاعظمی الانوری الاریجی الفارقلیط کما انذر المسیح حیث قال انی ذاهب الی ربی و ابیکم لیبعث لکم الفارقلیط الذی ینبئکم بالتأویل و قال ان الفارقلیط الذی یرسله ابی باسمی یعلمکم کل شیء و قد اشیر الیه فی المصحف ثم ان علینا بیانه و ثم للتراخی و لا شک ان انوار الملکوت نازلهٔ لاغاثهٔ الملهوفین و ان شعاع القدس ینبسط و ان طریق الحق ینفتح کما اخبرت الحفظهٔ ذات البریق لیلهٔ هبت الهوجأ کما قال تعالی هو الذی یرسل الریاح بشری بین یدی رحمته انتهی و این بیان متین صریح است که تفسیر حقیقی کلمات نبویه کل در یوم ظهور موعود ظاهر خواهد شد و تاویل تنزیل در انقضا دوره اسلام و قیام روح الله نازل خواهد شد تا آنجا که می‌فرماید و اصرح از آیه‌ی مذکوره این آیه‌ی مبارکه است که در سوره یونس فرموده بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتیهم تأویله و این آیه‌ی مبارکه صریح است در اینکه سبب تکذیب قرآن این بود که معانی مقصوده‌ی آن را ندانستند و به اوهام فاسده خود بر ظواهر غیر ممکنه حمل نمودند و به انکار و تکذیب مبادرت کردند و حال اینکه هنوز تاویل آن نازل نشده است و معانی اصلیه مقصوده معلوم نگشته و این وعده صریح است بر اینکه بیان قرآن نازل خواهد شد و مقاصد الهیه واضح و ظاهر خواهد گشت و مجلسی در باب رجعت از مجلد غیبت بحار از زرارهٔ بن اعین روایت می‌فرماید انه قال سألت اباعبدالله علیه‌السلام عن هذه الامور العظام من الرجعهٔ و اشبابها فقال ان هذا الذی تسألون عنه لم یجی اوانه و قد قال الله عزوجل بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تأویله یعنی از حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام سؤال نمودم از این امور عظیمه‌ی رجعت و امثال آن پس آن حضرت فرمود این را [صفحه ۱۲۳] که شما می‌پرسید و فهم آن را می‌طلبید هنوز وقت آن نرسیده است و هر آینه خداوند فرموده است که تکذیب کردند قرآن را به سبب اینکه معانی آن را ندانستند و هنوز تاویل آن نازل نشده است و این حدیث صریح است بر اینکه تأویل قرآن و ظهور معانی حقیقه‌ی آن در ظهور قائم معلوم و مفهوم خواهد شد نه قبل از ظهور آن حضرت اگر چه آیه‌ی مبارکه خود در غایت صراحت است و بدون احتیاج به حدیث ظاهر و صریح است در توقف فهم قرآن به ظهور قائم و رجعت و اصرح از دو آیه‌ی سابقه این آیه‌ی کریمه است که در سوره‌ی اعراف فرموده است و لقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم هدی و رحمهٔ لقوم یؤمنون هل ینظرون الا تاویله یوم یأتی تاویله یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا او نرد فنعمل غیر الذی کنا نعمل قد خسروا انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون و این آیه‌ی مبارکه در غایت صراحت است بر اینکه تاویل قرآن در یوم موعود نازل خواهد شد و مقاصد الهیه در آن یوم مشهود ظاهر و واضح خواهد گشت و در انجیل مقدس در آیه‌ی (۲۷)از اصحاح سادس انجیل یوحنا وارد است که حضرت عیسی علیه‌السلام به قوم فرمود اعملوا لا ـ للطعام البائد بل للطعام الباقی بحیوهٔ بالحیوهٔ الأبدیهٔ التی یعطیکم ابن الانسان لان الله الأب قد ختمه یعنی برای طعام فانی زحمت مکشید و تصدیع مبرید بل برای طعام باقی که حیوهٔ ابدیه و زندگی جاوید است و آن را پسر انسان به شما خواهد داد زیرا که پدر آسمانی آن را مختوم فرموده است و این آیه صریح است بر اینکه معارف الهیه که موجب حیوهٔ ابدیه است بامر الله مختوم است تا وقتی که روح الله الحق از آسمان نازل شود و به ارباب استعداد و استحقاق از آن مائده‌ی سماویه مبذول فرماید و از این قبیل استدلالات فرموده تا آنجا که می‌فرمایند هیهات هیهات ما للتراب و رب الارباب

جواب

عرض می‌شود اینکه فرمودند و این بیان متین صریح است که تفسیر حقیقی کلمات نبویه کل در یوم ظهور موعود ظاهر خواهد شد و تاویل تنزیل در انقضاء دوره اسلام و قیام روح الله (ع)از کدام یک از عبارت و الفاظ مفهوم است که تمام الفاظ کتاب و فرمایشات جناب ختمی ماب تفسیر آن در ظهور حضرت حجهٔ الله خواهد شد و این لفظ کل را از کجا استنباط فرموده‌اند و هر گاه به این مطلب قائل شویم آیا تمام ظواهر را باید از معانی اصلیه لغویه انداخت و عمل به آن را مطروح ساخت یا بعضی دون بعضی را بایـد میزان تکالیف قرار داد هرگاه مراد کل است پس عباد باید در این مدت مدیده بی‌تکلیف زندگانی و بی‌دین بمیرند و این همه مخلوق به عذاب دائمی معذب باشند تعالی الله عما یقول الظالمون و هرگاه بعضی دون بعض مراد است ترجیح بعضی بر بعضی چگونه روا است و حال اینکه هر دو در ظهور یکسان و بی‌تفاوت هستند و معقول نیست پس معلوم است که آنچه ظهور لفظی دارد باید بر ظهورش حمل نمود نهایت این است که در متشابهات ما محتاج به تأویل و تفسیریم آنچه را ائمه ما بیان فرموده‌اند بجای خود است و آنچه لا ینحل مانده منوط به ظهور حضرت حجهٔ الله است ما هم بدان اقرار داریم نه به حال ما مضر است نه برای بهائیان نافع و اما اینکه تاویل پاره‌ی از الفاظ متشابهه را منوط به نزول روح الله فرموده‌اند صحیح است اما مراد او روح الله همان عیسی بن مریم است که دو هزار سال قبل بروح الله موسوم و در آسمان چهارم مقیم است و برای نصرت حضرت م ح م د بن الحسن از آسمان نازل خواهد شد نه روح الله ادعائی و مؤید این مطلب است احادیث کثیره که بلفظ عیسی بن روایت شده نه روح الله اگر در یک مقام و دو مقام هم بلفظ روح الله تعبیر شده مقصود همان شخص عیسی است نه جناب بهاء و آیه‌ی مبارکه و لما یاتیهم تأویله معنی آن واضح و مورد آن معین است که در چه مقام خداوند متعال این کلام را بر زبان معجز بیان حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فروفرستاد و مراد او زمان تاویل روز قیامت کبری است که خلائق به پاداش و مکافات و مجازات خواهند رسید [صفحه ۱۲۴] چون منافقین و کافرین حشر و نشر و احوال و اهوال قیامت را انکار می‌نمودند خداوند می‌فرماید روزی که تاویل آن می‌رسد و بدان می‌رسد خواهید فهمید که آنچه پیغمبر فرموده مطابق واقع است و ذیل آیه‌ی مبارکه بدان صریح و ناطق است قوله تعالی یوم یأتی تأویله یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا او نرد فنعمل غیر الذی کنا نعمل و مطابق تفسیر مفسرین و اخبار تفسیر و معنی آیه‌ی مبارکه این است و در تفسیر صافی است و لما یأتهم تأویله ای بل کذبوا بالقرآن قبل ان یعلموا کنه امره و یقفوا علی تاویله و معانیه لنفورهم عما یخالف ما الفوه من دین آبائهم اذا لم یأتهم بعد تأویل ما فیه من الاخبار بالغیوب ای عاقبته حتی یتبین لهم اهو کذب ام صدق یعنی انه کتاب معجز من جهتین اعجاز نظمه و ما فیه من الاخبار بالغائبات فسارعوا الی التکذیب قبل ان ینظروا فی بلوغه حد الاعجاز و قبل ان یختبروا اخباره بالمغیبات و القمی قال نزلت فی الرجعهٔ کذبوا بها ای انها لا تکون و فی المجمع و لما یأتهم تأویله ای لم یأتهم بعد حقیقهٔ.../عد فی الکتاب مما یؤل الیه امرهم من العقوبهٔ و قیل معناه بل کذبوا بما فی القرآن من الجنهٔ و النار و البعث و الثواب و العقاب و قیل معناه ان فی القرآن اشیاء لا یعلموهم و لا یمکنهم معرفته الا بالرجوع الی النبی صلی الله علیه و آله فلم یرجعوا الیه و کذبوا به فلم یأتهم تفسیره و تأویله فیکون معنی الایهٔ بل کذبوا بما لم یدرکوا علیه من القرآن و لم یأتهم تفسیره و لو راجعوا فیه الی رسول الله صلی الله علیه و آله لعلموه و روی عن ابی عبدالله علیه‌السلام انه قال ان الله خص هذه الامهٔ بایتین من کتابه ان لا یقولوا الا ما یعلمون و ان لا یرووا ما لا یعلمون ثم قرأ الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق الایهٔ و قرأ بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه الایهٔ این است آنچه در تفاسیر مسطور است و شکی نیست که پاره‌ی از امور اتیه باید در زمان ظهور حضرت حجهٔ الله علیه‌السلام به تاویل آن عالم شویم و در این مساله اختلافی در بین نیست که محل قیل و قال و منازعه و جدال باشد و این همه اصرار و ابرام جناب مستدل به اینکه در پاره‌ی مواضع شمس و قمر از معنی ظاهری منحرف و در غیر معنی اصلی استعمال شده و در کتاب اشعیاء زیاده از دو هزار سال قبل به عبارت و یکون نور القمر کنور الشمس عبارتی مذکور شده چه دلیل برای اثبات این دو ظهور می‌شود خلاصه استعمال الفاظ در معانی غیر اصلیه با قرینه

صارفه‌ی حالیهٔ یا مقالیه کی می‌تواند انکار نماید و حال اینکه کتب نحویه و صرفیه و بیانیه مشحون به قواعد و ضوابط آن است بلکه از محسنات کلام و اسباب ظهور فصاحت و بلاغت ولی فعلا مقصود بهائیان را از این لغز و معمی نمی‌فهمیم حالا اسلامیان اذعان و اقرار نمودند که مراد از نداء آسمانی و قیام من فی القبور و طلوع شمس از مغرب و تکویر شمس و انفطار سماء و سقوط نجوم و تبدیل ارض و امثالها غیر از معانی ظاهریه است بفرمایند چه دلیل بر مظهریت نقطه‌ی اولی و ثانیه است نهایت اینکه این علامات به تاویل بر طبق معنی ظاهری واقع نخواهد شد ما هم مقریم و مماشاهٔ می‌نمائیم شاید حضرت حجهٔ الله عجل الله فرجه در هزار سال دیگر ظاهر شوند و این علامات مطابق معنی ظاهری با ایشان نباشد هر کس ادعائی نماید و علامات و دلائل ظهور حضرت قائم بر وفق ظاهر با او نباشد نباید حجت باشد و دارای مرتبه نبوت و امامت و مظهریت و حال اینکه بدون علامت و نشانه از جانب خدا که بر صدق او گواه باشد ظاهر گردیده بر فرض بعضی از علامات بر وفق ظاهر ظاهر نشود آن پنج علائم محتومه که از اخبار رسیده و معصوم می‌فرمایند وقوع آن حتمی است که قبل از ظهور مهدی موعود علیه‌السلام یا مقارن آن البته واقع خواهد شد در چه زمان وقوع یافت البته خواهند فرمود لفظ محتوم هم تاویل دارد و مراد از محتوم این است که حکما واقع نخواهد شد چه که باب نامربوط گوئی مفتوح و اختیار دلالت الفاظ را در قبضه‌ی اقتدار خود گذارده‌اند بالجملهٔ علامات ظهور را تأویل می‌فرمایند اوصاف حضرت حجهٔ الله را که باید معصوم و عالم به جمیع علوم و عارف [صفحه ۱۲۵] کافه السنه و صاحب معجزه‌ی تمام انبیاء و اولیاء باشد چگونه با نقطه‌ی اولی مطابق می‌آورند از حضرت صادق علیه‌السلام سؤال کردند بای شیء یعرف الامام فقال علیه‌السلام بالسکینهٔ و الوقار تا آنجا که راوی عرض نمود ایکون الاوصیا ابن وصی فقال علیه‌السلام لا یکون الاوصیا و ابن وصی معصوم علیه‌السلام به مفضل فرمودند قبل از ظهور امام علمهای بسیار مشتبه بیرون می آید مفضل وحشت کرد فرمودند وحشت منما امر ما ظاهر است از باطل جدا می‌شود مثل اینکه آفتاب از سایه جدا می‌شود پس امر امام چگونه مشتبه می‌شود انتهی و مقصود این است که امام زمان به اظهار علم امر خود را ظاهر می‌سازد و از هر چه سؤال رود لا ادری و موبیالی در جواب نمی‌فرماید چنانچه از اخبار و آثار مستفاد است که امام باید عارف و عالم به جمیع کتب آسمانی که از نزد خدا نازل شده باشد و انهم یعرفونها الحجهٔ علی اختلاف السنتها عن هشام بن الحکم فی حدیث برید انه جاء معه الی ابی عبدالله علیه‌السلام فلقی اباالحسن موسی بن جعفر علیهماالسلام فحکی له هشام الحکایهٔ فلما فرغ قال ابوالحسن لبرید یا برید کیف علمک بکتابک قال انا عالم به ثم قال کیف ثقتک بتأویله قال ما اوثقنی بعلمتی فیه فابتدأ ابوالحسن علیه‌السلام یقرء الانجیل فقال برید ایاک کنت اطلب خمسین سنهٔ او مثلک قال فقال امن برید و حسن ایمانه و آمنت المرهٔ التی کانت معه فدخل هشام و برید و المرأهٔ علی ابی عبدالله علیه‌السلام فحکی له الهشام الکلام الذی جری بین ابی‌الحسن موسی علیه‌السلام و بین برید فقال ابوعبدالله علیه‌السلام ذریهٔ بعضها من بعض والله سمیع علیم فقال برید انی لکم التوریهٔ و الانجیل و کتب الانبیاء قال هی عندنا وراثهٔ من عندهم نقرؤها کما قرؤها و نقولها کما قالوا ان الله تعالی لا یجعل حجهٔ فی ارضه یسأل عن شیء فیقول لا ادری انتهی و عن مفضل بن عمر قال اتینا باب ابی عبدالله علیه‌السلام و نحن نرید الاذن علیه فسمعناه یتکلم بکلام لیس بالعربیهٔ فتوهمنا انه بالسریانیهٔ ثم بکی فبکینا لبکائه ثم خرج الینا الغلام فاذن لنا فدخلنا علیه فقلت اصلحک الله آتیناک نرید الاذن علیک فسمعناک تتکلم بکلام لیس بالعربیهٔ فتوهمنا انه بالسریانیهٔ ثم بکیت فبکینا لبکائک فقال نعم ذکرت الیاس النبی و کان من عباد بنی اسرائیل فقلت کما کان یقول فی سجوده ثم اندفع فیه بالسریانیهٔ فلا والله ما رایناقسا و لاجاثلیقا افصح لهجهٔ منه به ثم فسره لنا بالعربیهٔ فقال کان یقول فی سجوده اتراک معذبی و قد اظمات لک هو اجری اتراک معذبی و قد عفرت لک فی التراب وجهی اتراک معذبی تا آخر حدیث خلاصه یکی از اوصاف امام علیه‌السلام علم به جمیع السنه و لغات است چنانچه در میان خود اهل لسان مصطلح است در این صورت مناسب این بود نقطه‌ی اولی در مجلس تبریز در محضر علماء بزرگ اسلام که برای تعیین علم آن جناب منعقد شده بود از ترجمه‌ی لفظ ترکی امتناع نفرمایند و اگر آگاه بودند بیان فرموده بودند یکی دیگر از خصایص امام این است که آیات انبیاء با او باشد عن ابی‌جعفر علیه‌السلام قال لما کانت عصا موسی علیه‌السلام لادم فصارت الی شعیب ثم

صارت الی موسی بن عمران و انها لعندنا و ان عهدی بها آنفا و هی خضراء کهیأتها حین انتزعت من شجرتها و انها تنطق اذا استنطقت اعدت لقائمنا ثم یصنع بها ما کان یصنع بها موسی علیه‌السلام و انها لتروع و تلقف ما یافکون و تصنع ما تؤمر به انها حیث اقبلت تلقف ما یأفکون تفتح لها شعبتان احدیهما فی الارض و الاخری فی السقف و بینهما اربعون ذراعا تلقف ما یأفکون بلسانها و عن ابی‌حمزهٔ الثمالی عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال سمعته یقول الواح موسی عندنا و عصا موسی عندنا و نحن ورثهٔ النبیین حالا از جناب مستدل سؤال می‌کنم مثل معجزه موسی علیه‌السلام کی و کجا از نقطه‌ی اولی و ظهور ثانی[ظاهر گشته] خداوند این ادعا را هم بر زبان آنها جاری نفرموده تو به پیغمبر چه می‌مانی بگو یکی دیگر از خصائص امام علم به جمیع السنه است از انس و جن و طیر و بهیمه [صفحه ۱۲۶] بلکه هر ذی روحی فمن لم تکن هذه الخصال فیه فلیس هو بامام بعد اللتیا و التی عرض می‌کنم امام شناخته نمی‌شود مگر به اعجاز و پر واضح است که جمیع انبیا تحدی به کتب منزله نفرمودند بلکه تحدی به کتاب از خصائص حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و اینکه جناب بهاء فرموده‌اند که ظاهر و بین است که انبیاء را کتبی بود و بدان تحدی می‌فرمودند ظاهرا افتراء است چهار کتاب مستقل از آسمان نازل شد توریهٔ و انجیل و زبور و قرآن و بعضی از انبیاء هم صحفی داشتند که کتابی مستقل نبود مثل صحف آدم و ادریس و ابرهیم و صحف موسی و آنها پاره‌هائی بود که بر ایشان نازل می‌شد و همه هم بیان حجت ایشان نبود بلکه بعضی از امثال و احکام و شرایع و انبیاء معهودین آنها را حجت خود قرار ندادند بلکه حجت ایشان معجزات یدی ایشان بود و به واسطه‌ی معجزات صدق خود را ظاهر و آشکار فرمودند بعد از آن صحف و کتب ایشان را قبول نمودند بلی حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین به کتاب مجید تحدی فرموده و جمیع فصحاء و بلغاء را از اتیان به مثل سوره ی از آن عاجز فرمودند و علاوه معجزات بی‌شمار و خوارق عادات بسیار از آن بزرگوار اصدار یافت و هر گاه ادعا فرمایند که حضرت موسی و عیسی علیهماالسلام به توریهٔ و انجیل تحدی فرمودند آیه‌ی از آن دو کتاب سماوی را شاهد بیاورند که بدان تحدی شده است چنانچه در قرآن فاتوا بسورهٔ من مثله نزول یافته خلاصه امر قرآن در معجز بودن به درجه رسید که فحول بلغاء و فصحاء به عجز و قصور خود اقرار و اذعان و ناچار آن را سحر در بیان خواندند اما کلمات و بیانات نقطه‌ی اولی را هم ملاحظه می‌نمائیم جز کلام مغلوط و اسلوب نامربوط که طباع اهل لسان از آن متنفر و مزدود نزد علما متبحر است چیزی در آن نیست از قواعد فصاحت متداوله و از قوانین بلاغت مصطلحه بیرون و غلطات نحویه و صرفیه آن از حد بیان بلکه تصور افزون است مگر اینکه به این درجه مغلوط گفتن را از قدرت بشر خارج دانسته آن را معجزه شماریم خلاصه بنابر عقیده و تقریرات جناب مستدل دلیل حقیت فقط نفس ادعاء است زیرا که امتیاز و نشانه‌ی صدق در وجود شخص داعی لازم نیست و امر نبوت و امامت در نهایت سهولت است هر که میل دارد ابراز مکنونات خاطر دهد لابد چهار نفر بی کار که در دنیا دارای مقامات امتیاز نیستند و درصدد تحصیل مقام و در حقیقت هنگامه طلب هستند از این گونه گفتگو و مذاکرات به حکم لکل جدید لذهٔ در ظاهر داخل حوزه می‌شوند و کار خورد خورد نضجی می‌گیرد تا زمان اعدام برسد و الا ـ هر کس ملاحظه‌ی احادیث و اخبار صادره از ائمه اطهار نماید مستحضر می‌شود که بنای دنیا خاصه از صدر اسلام تاکنون بر این بوده که در مناظرات و مجادلات ائمه‌ی ما برای معاندین و اقحام آنها معجزه ابراز می‌دادند و معجزه‌ی خویش را به اظهار مغیبات و خوارق عادات که از قوه‌ی بشر خارج بود آشکار می‌فرمودند چنانچه در کافی در حدیث طویلی که شخص شامی برای مجادله و مناظره با اصحاب حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام مسطور است بعد از اینکه شخص شامی با هشام به مجادله و مباحثه قیام نمودند و مناظرات بینهما در حضور حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام واقع گردید شامی به هشام گفت فهل اقام لهم من یجمع کلمتهم ویقیم اودهم و یخبرهم بحقهم عن باطلهم قال هشام فی وقت رسول الله صلی الله علیه و آله او الساعهٔ فقال الشامی فی وقت رسول الله صلی الله علیه و آله و الساعهٔ فقال هشام هذا القاعد الذی تشد الیه الرحال و یخبرنا باخبار السماء وراثهٔ عن اب عن جد فقال الشامی فکیف لی ان اعلم بذلک قال هشام سله عما بدالک قال الشامی قطعت عذری فعلی السؤال فقال ابوعبدالله علیه‌السلام یا شامی اخبرک کیف کان سفرک وکیف کان طریقک کان کذا و کان کذا فاقبل الشامی یقول اسلمت لله

الساعة تا آخر حدیث و واقعه‌ی حضرت سجاد و محمد بن الحنفیة در کتب اخبار مضبوط است فی الکافی لما قتل الحسین علیه‌السلام ارسل محمد بن الحنفیة الی علی بن الحسین علیهماالسلام فخلا [صفحه ۱۲۷] به فقال له یا ابن اخی قد علمت ان رسول الله صلی الله علیه و آله دفع الوصیة و الامامة من بعده الی امیرالمؤمنین ثم الی الحسن ثم الی الحسین علیهم‌السلام و قد قتل ابوک رضی الله عنه و صلی علی روحه و لم یوص و انا عمک وصنوا بیک و ولادتی من علی فی سنی و قدیمی احق بها منک فی حداثتک فلا تنازعنی فی الوصایة و الامامة و لا تجاحنی فقال له علی بن الحسین یا عم اتق الله و لا تدع ما لیس لک بحق انی اعظک ان تکون من الجاهلین ان ابی یا عم صلوات الله علیه اوصی الی قبل ان یتوجه الی العراق و عهد الی فی ذلک قبل ان یستشهد بساعة و هذا سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله عندی فلا تتعرض لهذا فانی اخاف علیک نقص العمر و تشتت الحال ان الله عزوجل جعل الوصیة و الامامة فی عقب الحسین علیه‌السلام فاذا اردت ان تعلم ذلک فانطلق بنا الی الحجر الاسود حتی نتحاکم الیه و نسأله عن ذلک قال ابوجعفر علیه‌السلام و کان الکلام بینهما بمکة فانطلقا حتی اتیا حجرالاسود فقال علی بن الحسین علیهماالسلام لمحمد بن الحنفیة ابدأ انت فابتهل الی الله عزوجل وسله ان ینطق لک الحجر فلم یجبه فقال علی بن الحسین علیهماالسلام یا عم لو کنت وصیا و اماما لاجایک قال له محمد فادع الله انت یا ابن اخی وسله فدعا الله علی بن الحسین بما ارادهم قال اسألک بالذی جعل نبیک میثاق الانبیاء و میثاق الاوصیاء و میثاق الناس اجمعین لما اخبرتنا من الوصی و الامام بعد الحسین بن علی علیهماالسلام قال فتحرک الحجر حتی کاد ان یزول عن موضعه ثم انطقه الله عزوجل بلسان عربی مبین فقال اللهم ان کان الوصیة و الامامة بعد الحسین بن علی ابن فاطمة لک قال فانصرف محمد بن علی علیه‌السلام و هو یتولی علی بن الحسین علیهماالسلام ایضا فی الکافی علی بن محمد عن بعض اصحابنا ذکر اسمه قال حدثنا محمد بن ابراهیم قال اخبرنا موسی بن محمد بن اسمعیل بن عبدالله العباس بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام قال حدثنی جعفر بن زید بن موسی عن ابیه عن آبائه علیهم‌السلام قالوا جاءت یوما ام اسلم الی النبی صلی الله علیه و آله و هو فی منزل ام‌سلمة فسألتها عن رسول الله صلی الله علیه و آله فقالت خرج فی بعض الحوائج و الساعة یجیء فانتظرته عند ام‌سلمة حتی جاء فقالت ام اسلم بابی انت و امی یا رسول الله انی قد قرأت الکتب و علمت کل نبی و وصی فموسی علیه‌السلام کان له وصی فی حیوته و بعد موته و کذلک عیسی علیه‌السلام فمن وصیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله فقال لها یا ام اسلم وصیی فی حیوتی و بعد مماتی واحد ثم قال لها یا ام اسلم من فعل فعلی فهو وصیی ثم ضرب بیده الی حصاة من الارض ففرکنا باصبعه فجعلها شبه الدقیق ثم عجنها ثم طبعها بخاتمه ثم قال من فعل فعلی هذا فهو وصیی فی حیوتی و بعد مماتی فخرجت من عنده فاتیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فقلت له بابی انت و امی انت وصی رسول الله صلی الله علیه و آله قال نعم یا ام اسلم ثم ضرب بیده الی حصاة ففرکها فجعلها کهیأة الدقیق ثم عجنها و ختمها بختمه ثم قال یا ام اسلم من فعل فعلی هذا فهو وصیی فاتیت الحسن علیه‌السلام و هو غلام فقلت له یا سیدی انت وصی ابیک فقال نعم یا ام اسلم و ضرب بیده و اخذ حصاة ففعل بها کفعلهما فخرجت من عنده فاتیت الحسین علیه‌السلام و انی لمستصغره لسنه فقلت له بابی انت و امی انت وصی اخیک فقال نعم یا ام اسلم ایتنی بحصاة ثم فعل کفعلهم فعمرت ام اسلم حتی لحقت بعلی بن الحسین علیهماالسلام قبل ابیه الحسین علیه‌السلام فی منصرفه فسألته انت وصی ابیک فقال نعم ثم فعل کفعلهم صلوات الله علیهم اجمعین خلاصه اینکه سیره‌ی انبیاء و اولیاء بر این جاری بود که برای اثبات امر خود به معجزه مستدل می‌شدند و هذا هو الفارق بین الحق و الباطل فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر

اتهام و دروغ مستدل بهایی به علمای اسلام

اشاره

قال المستدل البهائی گویا اهالی اسلام گمان کرده‌اند که ظهور مظاهر امر الله که هر یک به حکم آیه‌ی کریمه‌ی افکلما جاءکم

رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون همواره بر خلاف آراء اهل هوی ظهور فرموده‌اند واجب است که موافق امیال باطله‌ی [صفحه ۱۲۸] ایشان گردد و قائم موعود که مظهر آیه‌ی مبارکه یفعل الله ما یشاء است ناچار باید تابع آراء فاسده‌ی پیشینیان باشد چه اگر انسان بصیری در کلمات قوم تامل و تدبر نماید که هر یک قبل از ظهور احکامی برای قائم موعود نوشته‌اند و آن حضرت را بر اوامر باطله‌ی خود مجبور داشته‌اند متحیر خواهد شد و از غفلت و جرات ایشان مندهش خواهد گشت زیرا که هیچ یک از این قوم کتابی تالیف ننموده است الا آنکه در مواضع عدیده نوشته‌اند که قائم باید چنین کند و باید چنان گوید و باید چگونه رفتار نماید گویا آن وجود اقدس را قائم به امر ملاها دانسته‌اند نه قائم بامر الله و یا اینکه آن حضرت را داعی الی الفقهاء شمرده‌اند نه داعی الی الله انتهی کلام المستدل

جواب

عرض می‌شود سبحانک هذا بهتان عظیم ابدا اهالی اسلام نمی‌گویند قائم آل محمد صلی الله علیه و آله باید به میل و آراء ما ظهور فرماید تابعین ملت بیضا احمدیه صلی الله علیه و آله طالب نجات و تحصیل مثوباتند که تقرب به خدا را به واسطه‌ی تبعیت شرایع محمدی صلی الله علیه و آله درک نمایند و طریق هدایت پویند و وسیله‌ی نجات جویند چه تفاوت برای مسلمین حاصل می‌شود که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله که به عقیده‌ی راسخه‌ی ما حضرت م‌ح‌م‌د بن الحسن است با آن جلالت و اقتدار و سلطنت و ابهت ظاهریه و باطنیه ظاهر و امر خدا را آشکار و باهر گرداند یا نقطه‌ی اولی و بهاء متصدی این منصب خطیر گردند به اذن خدا اگر سید باب دعوی داشتند که با ضرورات مذهب ما منافاة نداشت و بر طبق دعوی خود معجزه و خارق عادت اظهار فرموده بودند ما هم تبعیت و انقیاد امر ایشان را وسیله‌ی تحصیل مثوبات و علو مقامات دانسته آن را اسباب رستگاری و قرب درگاه کردگاری می‌دانستیم میل و هواء ماها همان حصول مثوبات و وصول به قربات است و امید داریم آن عقیده راسخه را که از فرمایشات نبی ثابت النبوة و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام که خداوند آنها را بر ما حجت فرموده و منجزا فرموده‌اند قائم آل محمد صلی الله علیه و آله حضرت م‌ح‌م‌د بن الحسن از صلب طاهر مطهر حضرت عسکری علیه‌السلام و از بطن نرجس تحصیل نموده‌ایم در پیشگاه احدیت اسباب سرافرازی قرار دهیم خلاصه اینکه با آن همه اخبار صریحه که در زمان غیبت باید عباد ممتحن شوند شصت نفر مدعی کاذب ظاهر و همه‌ی آنها مردم را به سوی خود دعوت نمایند و دوازده نفر از آل هاشم مدعی این امر خطیر شوند و کل بر باطل باشند شاید مسلمین بگویند که چون این دو ظهور دعوی چنین امری نمودند و بر طبق اظهار خود دلیلی ظاهر و برهانی باهر که آن معجزه است و سیره‌ی مظاهر امر الله بر ابراز و اظهار آن بوده همراه نداشتند از جمله مدعیهای کاذبه‌ی موعوده‌اند که از اخبار رسیده است و اسلامیان هرگز تحکم و الزامی بر مولی و صاحب امر خود ندارند که باید فلان و فلان نماید بلکه این لفظ اهالی اسلام از مدلول اخبار و آثار است و در حقیقت خدا فرموده باید چنین و چنان شود و این و آن ابراز دهد خلاصه اینکه مدلول اخبار که موجب عقیده اسلامیان شده ناطق است به اینکه آن حضرت با آن همه هیمنه و جلالت و جبروت و قدرت ظاهریه و باطنیه به اذن خدا و امر خدا آشکار و امر خود را با اظهار معجزه مثل معجزه‌ی انبیاء و اولیاء واضح و هویدا می‌فرماید و در این دو ظهور این جلوه و بروز ندیدیم بلی اسلامیان راضی نمی‌شوند که هر کس به میل و هوی صبح کند و بگوید من امام و نبی یا رب اعلی هستم و هیچ دلیلی از کتب سماویه و قرآن مجید و نص موالی دین و معجزه و خرق عادت بر حقانیت خود نیاورند باز او را تبعیت و به این واسطه خود را در نار مخلد و به عذاب ابدی معذب گردانند حفظنا الله من شرور انفسنا بمحمد و آله الاطهار

مستدل بهائی - در کجای تورات و انجیل اشاره به ظهور حضرت محمد شده است

اشاره

قال المستدل البهائی اگر این تاسیس جناب شیخ الاسلام از منع خروج از قواعد لغویه صحیح باشد بالضرورهٔ و البداههٔ به بطلان دین اسلام منتهی می‌شود زیرا که جمیعا در قرآن مجید خوانده و دیده‌اند که در آن کتاب از قول حضرت عیسی علیه‌السلام فرموده است و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد (ص) دیگر فرموده است النبی الامی [صفحه ۱۲۹] الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریهٔ و الانجیل و جمیع مفسرین انجیل بالاتفاق نوشته و گفته‌اند و الی یومنا هذا می گویند که چنین ذکری در انجیل نیست نه بشارت به ظهور پیغمبری در انجیل مسطور است و نه اسم احمدی مذکور و چون شخص مجاهد محقق در اناجیل اربعه نظر نماید زیاده از دو موضع ذکر ظهوری جدید نمی‌یابد یعنی در بیانات حضرت عیسی علیه‌السلام زیاده از دو گونه اخبار از ظهورات آتیه یافت نمی‌شود تا آخر آنچه از این مقوله فرموده‌اند

جواب

عرض می‌شود معلوم نیست ماخذ فرمایشات جناب مستدل و اظهار اتفاق جمیع مفسرین به اینکه بشارت ظهوری در انجیل نیامده چیست و چرا به این بهتان و افتراء راضی شده‌اند بلکه غالب علماء یهود و نصاری که با کبار علماء اعلام اسلام مناظره و مجادله و محاجه نمودند نتوانستند انکار نمایند که به ظهور حضرت ختمی مرتبت در کتب سماویه بشارت رسیده نهایت مجادله‌ی ایشان به این کشید که آن حضرت بر کافه‌ی ناس مبعوث نیست چرا فرموده‌اند در دو موضع زیادتر این بشارت وارد نگردیده و حال اینکه در شصت موضع یا زیادتر از کتب سماوی قبل به ظهور خاتم الانبیاء بشارت رسیده و هر گاه ما بخواهیم تمام آن را با ترجمه‌ی آن در این مختصر بنگاریم از عنوان اختصار خارج خواهد شد و برای نمونه و اظهار اینکه جناب مستدل بنا را بر اغماض گذارده و بدون خجلت مرقوم می‌دارند دو موضع زیادتر نیست چند فقره را که حضرت فاضل جلیل و عالم نبیل محقق نراقی قدس سره در سیف الامهٔ نگاشته و با علما مذاهب در این باب محاجه و مجادله داشته‌اند عرض می‌کنم شاید گمراهی به هدایت و سرگردانی به رشادت رسد ولی گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من آنچه البته به جائی نرسد فریاد است اول عبارتی است که در سفر اول توریهٔ در آخر پاراش لخ‌لخا خدای تعالی در حکایت خطاب به حضرت خلیل الرحمن می‌فرماید و از این است که اول ایشماعیل شمعتیخا هینه برختی اوتو و هی فرقی اوتو و هیرتی اوتو بیم اودمارد شمعا سارنسی ایم یولیداون تتی لقوی کازول جناب عالم جلیل حاجی آقا بابا نسل سرکار خلد قرار عالم بزرگوار جلیل نبیل ملا اسمعیل که از کبار علماء یهود و بحلیه‌ی اسلام مفتخر و ملبس گردید می‌فرماید معنی این عبارت را از قراری که والد ماجد حقیر که کتاب توریهٔ را بر جمعی از علماء یهود قراءت کرده بودند و در نزد ایشان گذرانیده و غایت معرفت به لغت ایشان داشتند در کتاب انیس الموحدین ذکر فرموده‌اند این است که ای ابراهیم از بابت اسمعیل شنوانیدم هان اینك آفرین کردم او را و برومند و بزرگوار و بسیار کردم او را به سبب ماود ماود یعنی احمد احمد و از آن احمد بهم رسند دوازده بزرگ و امام که پیشوا باشند بر قوم عظیمی و والد ماجد فرموده‌اند که من در این عبارت با علماء یهود گفتگوی بسیار کردم قدرت بر جوابی نداشتند و بعضی دیگر از علماء تصریح به این تفسیر نموده و گفته اسم سامی آن حضرت در توریهٔ به طریق صحیح مود مود است و به طریق دیگر اودماود و در توریهٔ به لغت جیل منذمنذ و بنابراین تفسیر دلالت این پاسوق بر مطلب واضح و صریح در مدعی خواهد بود ولیکن آنچه در بعضی از کتب لغت عبری مسطور و علماء یهود که حقیر دیدم مذکور ساختند این است که بیم اودماود به معنی غایت الغایت و بی‌حساب است و بنابراین معنی این پاسوق این خواهد بود که بسیار کردم او را بسیار بسیار و بی‌حساب و از او بهم رسد دوازده بزرگ و سرکرده و او را سرکرده امت بزرگی خواهم نمود و در این صورت اگر چه به صراحت اول نباشد ولیکن باز در آن اشاره به مطلب خواهد بود به واسطه‌ی منت گذاردن به تولد دوازده بزرگ از نسل او چه ظاهر آن است که مراد از ایشان ائمه‌ی اطهار سلام الله علیهم اجمعین باشد زیرا که دوازده نفر دیگر که خصوصیت و هیئت اجتماعی داشته باشند از اولاد او بهم نرسیده است و هم چنین منت گذاردن مخصوص گردانیدن حضرت اسمعیل سرکرده‌ی امت

بزرگی چه آن متحقق نشـد مگر در حق امت پیغمبر آخر الزمـان دویم پـاسوقی است که در پـاراش دیحی یعقوب [صـفحه ۱۳۰] از توریـۀ است و آن حکـایت است از آنچه حضـرت یعقـوب در هنگـام رحلت خود به قبیله‌ی یهودا فرمود و آن این است (لو یـاصور شئت می یهود اوم حوقق می بن رقلا وعـدکی یابو شـیلو ولو یقهت عمیم) یعنی تاج پادشاهی و سـلطنت از سر قبیله‌ی یهودا و لباس عزت از دوش ایشان نخواهد افتاد تا بیاید آن کس که خدای تعالی او را خواهد فرستاد و او آن کسی است که همه‌ی امتها انتظار او را می‌کشـند چه این عبارت دلالت دارد بر اینکه چون آن پیغمبر موعود بیاید سـلطنت و امامت از میان بنی یهودا بیرون خواهد رفت و تا او نیامده است سلطنت و امامت در میان بنی یهودا خواهد بود و حال این که امروز در هیچ صقعی سلطنت و امامت از بنی یهودا نیست پس معلوم است آن پیغمبر موعود آمده است و نمی‌تواند شد که او عیسـی علیه‌السـلام باشد چه او از قبیله‌ی یهودا نبود علاوه بر اینکه تصـریح فرموده‌انـد که همه‌ی امتها انتظار او را دارند و حال اینکه عیسـی علیه‌السـلام همچنانکه در انجیل متی مذکور اسـت می‌فرماید که من فرسـتاده نشدم مگر بر بنی‌اسرائیل و عالم متقی ملا اسمعیل قدس سره در این پاسوق با بعضی از علماء یهود مباحثه کردنـد آن یهودی در جواب گفت که این پیغمبر موعود صاحب الزمان است که بعد از این خواهد آمد جناب فاضل معظم فرمودند که پس باید سـلطنت و امامت حال هم در میان یهود باشد در جواب گفت که گاه است سلطنت بعضی از بلاد با اولاد یهودا باشد و یهود در آنجا سـلطنت داشـته باشـند فرمودنـد با وجود اینکه این سـخن محض کذب و اطراف مشـهوره عالم که در آنجاها سـلطانی می‌باشـد معلوم است و اسـمی از اولاد یهودا نیست و بر فرض تسـلیم شـما صاحب الزمان ما را از اولاد یهودا پسر یعقوب می‌دانید و چون او بیایـد او پادشـاه خواهـد بود پس هرگز سـلطنت از میـان یهود بیرون نخواهـد رفت چون کلاـم به اینجا برسـید یهودی دیگر جوابی نگفت و ملزم شـد سـیم پاسوقی است که از اول پاراش و دوت هبراخا از توریـۀ است یعنی پاراش وقت رحلت و آن پاراشـی است که موسـی علیه‌السـلام در وقت رحلت خود بر قوم خواند و آن این است که (ویو مهدونای میسینا باذرارج میسیعیر لا موهو فیع مهر پاران) یعنی موسـی گفت که خدا آشکارا شد از سینا و درخشید از کوه ساعیر و تجلی نمود و فیض بخشید از کوه پاران و مراد از این پاسوق ظهور حضـرت موسی (ع)و عیسی (ع)و محمد (ص)است چه محل ظهور احکام الهیه و نزول وحی بر موسی کوه سینا و محل بعثت حضـرت عیسـی (ع)ساعیر بود چه آن حضـرت بعـد از تولد در قریه‌ی بیت اللحم به واسـطه‌ی خوف از هردوس پادشاه یهود با مادر خود به غری بیت المقدس به ولایت اولاد عمیص رفتند حوالی مصـر و در آنجا مبعوث شده مراجعت در قریه‌ی ناصـره بناء دعوت کردنـد و محل ظهور نور محمدی صـلی الله علیه و آله پاران بود که مکه باشد چه پاران کوهی است در حوالی مکه بدو میل و نیم پیش از عـدن و جمهور مفسـرین یهود نیز پاران را به مکه تعبیر نموده‌انـد چهارم آنچه در سـفر براشـیت از توریۀ است که بعـد از اینکه حکایت می‌کنـد از امر رب جلیل خلیل خود را به ذبـح فرزند خود و اطاعت او می‌فرماید که چون تو این کار کردی و بر پسر خـودت به جهت خـاطر من ترسـیدی برکت خواهم داد تو را و نسـل تو را بسیار خواهم کرد ماننـد سـتارگان آسـمان و مثل ریگی که بر کنار دریا است و می‌دهم به ذریه‌ی تو خانه‌های دشمنان تو را و مبارك می‌گردانم به ذریه‌ی تو همه‌ی قبائل روی زمین را حال تامل کن ببین که اگر محمـد بن عبـدالله صـلی الله علیه و آله پیغمبر بر حق و مبعوث بر کافه‌ی خلق نباشـد چگونه صدق این خبر متحقق می‌شود و حال اینکه موسـی و عیسـی (ع)بنابر آنچه در توریۀ و انجیل است مبعوث نبودند مگر بر بنی‌اسرائیل پنجم آنچه در سـفر پنجم توریۀ در پاراش شوفطیم بعد از ذکر وصایای حضـرت موسـی (ع)به قوم خود میفرماید (نایی میقریخا ما خحاکا مونی ناقیم لخا ادنای الرهخا الا و تشـماعون) یعنی پیغمبری از میان شـما از برادران شـما مثل من برانگیزاند خدای خالق شـما بشنوید از او قول او را بعـد از آن عبـارتی است که معنی آن این است که خبر مبعوث شـدن آن پیغمبر (ص)به من رسـید در روزی که در پـای [صفحه ۱۳۱] کوه سـینا جمعیت نمودنـد و به درگاه احـدیت عرض کردند که ما را دیگر طاقت شـنیدن این آواز خدای خالق خود و دیـدن آتشـها یعنی صاعقه‌هـا و برقها که در حین نزول کلام می‌شـنیدند نیست چه می‌ترسـیم که از هیبت آن بمیریم فرمود خـدا که نیکو گفتیـد این قوم و گویا بنی‌اسـرائیل چنین تصور کرده بودنـد که بر هر پیغمبری که وحی نازل شود بایـد نزول الواح با صاعقه و

برق باشد لهذا استدعا رفع این حکم نموده خدا بر ایشان رحم نموده و فرمود پیغمبری مبعوث می‌گردانم به ایشان از میان برادران ایشان مثل تو و بدهم کلام خود را به دهان او و سخن گوید به ایشان آنچه را فرمان دهم او را مخفی نماند که این پاسوقها دلالت می‌کند بر موعود بودن پیغمبری از غیر بنی‌اسرائیل بلکه از برادران ایشان و رتبه او از رتبه‌ی موسی کمتر نیست و صاحب شریعت تازه است و نزول وحی بر او نه به طریق نزول الواح با صاعقه و آوازها است و هیچ یک از این علامات بر پیغمبران که بعد از موسی بوده‌اند صادق نمی‌آید چه هیچ یک چون موسی نبودند و همچنین ما شیخ که یهود قائلند که چون موسی نخواهد بود به دلیل اینکه در آخر توریهٔ مذکور است لو قام عود یابی بیسرائیل کموشه یعنی برنخیزد پیغمبری از بنی‌اسرائیل مثل موسی (ع)علاوه بر اینکه همه‌ی پیغمبران حتی عیسی (ع)از بنی‌اسرائیل بودند پس هیچ یک از اینها نخواهد بود و این احوال تمام بر خاتم انبیاء صادق است کمالا یخفی ششم پاسوقهائی است که در سیمان بیست و هشتم کتاب شعیای پیغمبر (ع)مذکور است که می‌فرماید (کی صولاصا و صولاصا و قولاقا و قولاقا و زعرشام زعرشام) تا آخر خبر می‌دهد از علامات پیغمبر موعود یعنی فرمان دهد بعد فرمان اندازه کند بعد از اندازه اندک اینجا اندک اینجا و به زبانی باشد که فهمیدن آن مشکل باشد و به زبان دیگر سخن گوید مر این قوم را هر چه امر کند به ایشان آسایش برای خستگان و این است آسایش و شنیدن آن خواهش ایشان نیست و حال اینکه باشد برای ایشان سخن خدا فرمان دهد بعد فرمان اندازه کند بعد از اندازه اندک اینجا اندک اینجا به این سبب برطرف شوند یعنی نافرمانان او پست شوند و شکسته شوند و به تله افتند و کوفته شوند و مخفی نماند که چون این پاسوق ضم شود با آنچه بعد از این از نبوت هینه خواهد آمد که محمد صلی الله علیه و آله نشان قولاقاو است که در کتاب شعیا است صریح در مطلب می‌شود و قطع نظر از این متضمن علاماتی است که تمام بر پیغمبر ما مطابق است چه می‌فرماید فرمان دهد بعد فرمان اندک اینجا اندک اینجا یعنی احکام پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل توریهٔ دفعهٔ واحدهٔ بر او نازل نشود بلکه به تدریج در زمان طویل روز به روز نازل شود مثل نزول قرآن بر پیغمبر ما که در بیست سال متجاوز بر آن حضرت نازل شد و مراد از اندک اینجا اندک اینجا یا این است که نزول وحی بر آن حضرت قدری در مکانی و قدری در مکانی دیگر خواهد بود چون قرآن که قدری در مکه و قدری در مدینه و قدری در اسفار و قدری در حضر نازل شد یا این است که از هر شریعتی قدری با آن خواهد بود چون شریعت اسلام که متضمن شریعت ابراهیم و موسی و عیسی است نیز می‌فرماید به لغت دیگر سخن گوید یعنی غیر از عبری و صدق آن بر پیغمبر ما واضح است و از عبری مشکل‌تر است به جهت اشتمال بر اعرابات و تصریفات و علامات که در عبری نیست و محتاج به علم لغت و صرف و نحوه و معانی است و نیز می‌فرماید که آنچه گوید آسایش است و پیغمبر ما است که مبعوث است به ملت سمحه سهله چنانچه خود آن حضرت تصریح فرموده‌اند و صدق همه بر آن حضرت واضح است چه خواهش کفار نبود شنیدن سخن آن حضرت حتی گوشهای خود را می‌گرفتند و به این سبب رسید به ایشان آنچه رسید از کشته شدن و نهب و اسیری و غارت و نیز در همان سیمان از همین کتاب است که می‌فرماید کی بلعق صافا ابلاشان آخرت پد برال هاعام انر یعنی بار دیگر به لغت و زبان دیگر با شما سخن خواهم گفت و بعد از شیعیان خدا با احدی به زبان [صفحه ۱۳۲] دیگر سخن نگفت مگر به جناب محمد صلی الله علیه و آله چه انجیل نیز چون سایر کتب به زبان عبری بود علاوه بر اینکه نصاری انجیل را کلام خدا نمی‌دانند هفتم پاسوقهائی که در سیمان چهل و دویم کتاب شعیا مذکور است و آنها این است که من عبدی اتماخ بوبحبری راصنا تا آخر آیه یعنی اینک بنده‌ی من اعانت کنم او را برگزیده من پسندیده‌ی من جان من بدهم وحی خود را بر او شریعت از برای قومها بیرون آورد و فریاد نکند و مرتبه‌ی به خود قرار ندهد نشنواند به بیرون سخن خود را نی خورد شده را بشکند فتیله‌ی کتان نیم سوز را خاموش نکند به راستی بیرون آورد شریعت را ضعیف نشود و نگریزد تا بنهد شریعت خود را و به کتاب و شریعتهای او جزیرها همه امیدوار باشند و مخفی نماند که معنی شریعت بیرون آوردن آن است که شریعت تازه داشته باشد و نگریزد تا بنهد به زمین شریعت خود را دلالت می‌کند بر اینکه مامور به جهاد باشد و امیدوار بودن جزیرها به شریعت او و دلالت بر مبعوث بودن او بر تمام عالم می‌کند و صدق این همه بر پیغمبر ما ظاهر است

چه صاحب شریعت و وحی تازه بود و بر همه مبعوث بود و با کفار جهاد کرد و نگریخت تا ایشان را مسلمان کرد یا جزیه بر ایشان نهاد و ضعیف نشد در هیچ جنگ نگریخت و سلاطین صاحب شوکت را منقاد ساخت و با این همه مرتبه‌ی بر خود قرار نداد بر خاک می‌نشست و بر خر برهنه سوار می‌شد ردیف با بندگان و مسکینان صحبت می‌داشت و هرگز صدا بلند نکرد و شریعت او به اطراف زمین و جزیرها رسید و بر هیچ پیغمبری از پیغمبران سابق صدق ندارد حتی عیسی (ع)چه بنص انجیل که حال دارند شریعت تازه نداشتند و مامور به جهاد نبودند و مبعوث نبودند و کذا ما شیخ که یهود انتظار او می‌کشند چه او را به شریعت موسی (ع)می‌دانند و سفاهت بعضی از علما یهود را بین که چون دیدند بر هیچ یک صدق ندارد حمل کرده است او را بر کورش مجوس که پادشاهی بت پرست بود که بعد از بخت النصر به زمین بابل مسلط شد و بنی‌اسرائیل را رخصت رجعت به زمین کنعان داد و هیچ احمقی خود را به این راضی می‌کند که کسی را که خدا برگزیده‌ی خود پسندیده جان خود گوید بر کافر بت‌پرست حمل نماید هشتم آنچه باز در همان سیمان از همان کتاب است که می‌فرماید هاری شونوت هینه تا آخر یعنی پیشینیان آمدند و آیندگان را پیش از آمدن و ظاهر شدن به شما اعلام می‌کنیم و می‌شنویم مدح کنند از برای خدا مدح تو و تسبیح کنند او را در اطراف زمین و دریاها و جزیرها و بیابانها و شهرها و خانه‌ها و مکانها که مسکن اولاد قیدار است که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سایر عرب باشد و ساکنان سر کوهها و بلندیها فریاد کنند و عزت برای خدا قرار دهند و تسبیح خدا را در جزیرها معلوم کنند و بعد از چند فقره‌ی دیگر می‌فرماید این سخنان را که خبر دادم البته خواهم کرد و به جا خواهم آورد پس شرمنده و سرنگون و رو سیاه شوند آن جماعت که پناه به بت می‌برند و می‌گویند ببتان ریخته که شما خدایان مائید و این فقرات صریح است در اینکه اساس مدح و تسبیح نو برپا شدن و در بلندیها فریاد کردن که اذان گفتن در بلندیها باشد و شریعت شامله‌ی اهل همه‌ی عالم آوردن تماما از عرب و اولاد قیدار خواهد بود و بتها را خواهد شکست و بت پرستان را رو سیاه و سرنگون خواهد کرد و قیدار پسر اسمعیل است چنانچه در آخر پاراش حی ساراه از سفر براشیت توریهٔ مذکور است و در لغت بنی‌اسرائیل قیدار را به معنی عرب تفسیر می‌کنند و انطباق اینها بر پیغمبر ما ظاهر و واضح است بلکه دلیلی است صریح بر مطلوب بلکه طالب حق را از این دلیلی اوضح در کار نیست نهم آنچه باز در همان سیمان از همان کتاب است و آن این است که هحرشیم شما عورها عیوریم تا آخر یعنی ای جماعت امیین و کور و کر بشنوید و ببینید که نیست امی و کور و کری مثل بنده‌ی من که بفرستم او را مسلم و فرمان بردار است هر چیز را می‌بیند و می‌شنود نهایت ندیده و نشنیده می‌انگارد و خدا می‌خواهد به سبب راستی او بزرگ کند کتاب را دهم آنچه در سیمان چهل و چهارم کتاب شعیا است و ترجمه ی آن این است [صفحه ۱۳۳] که آفریدگار اشاره به نور خاتم الانبیاء می‌فرماید که این است بنده‌ی من که من او را خواهم گرفت و این است حبیب من که روح خود را در بالای او قرار دادم این است آن کسی که خبر قیامت برابعجم خواهد داد و انطباق این اوصاف بر پیغمبر آخر الزمان در کمال وضوح است یازدهم آنچه در سیمان پنجاه و سیم کتاب شعیا مذکور است در وصف پیغمبر موعود و ترجمه‌ی آن این است که این قدر جفا بکشد و خودش ببیند که سیر شود و در عقل و دانش خود آن معصوم و بنده‌ی من نیکوکار خواهد ساخت امت بسیار را و او گناهان ایشان را به دوش خواهد کشید و به این جهت من اولاد بسیار به او خواهم داد و غنیمتها را که از کفار خواهد گرفت رسد خواهد کرد و گناهان به دوش گرفتن کنایه از شفیع بودن و ما صدق مجموع آن بر پیغمبر آخرالزمان و عدم انطباق آنها بر دیگری واضح است دوازدهم آنچه در سیمان بیست و پنجم کتاب شعیا که اکثر آن کتاب اخبار از امور آینده است مذکور است که خدای تعالی می فرماید عل کن تجید و حاعم تا آخر یعنی آن کس که از برای همین خاطر قوم بزرگی تو را عزیز خواهند داشت و تعریف خواهند کرد و شهر پر جماعت قوی از تو خواهند ترسید بعد از آن آیه می‌فرماید این است دست قدرت خدای تعالی که در زیر او خورد خواهد شد ماب و شهر ماب را در کتاب کالوبین گفته شهر قدیمی است از عراق عرب که در لب آب است و بنابراین مراد مدائن تختگاه سلاطین عجم خواهد بود و بعضی دیگر به ولایات یهود خیبریان تفسیر کرده‌اند و آن شهر از قبیل کاه در زیر کرد و آن خورد خواهد شد و پهن خواهد کرد

دستهای خود را در آن شهر ماب چون کسی که در وقت شنا کردن دست خود را پهن می‌کند و صاحب بزرگی آن شهر را پست و خفیف خواهد کرد و دستهای او را کوتاه خواهد نمود و آثار بلند ایوان استقامت آن شهر خواهد افتاد و سرنگون خواهد گردید در زمین تا اینکه پامال شده از قبیل گرد و غبار زمین شوند حال ای منصف نظر کن ببین این اوصاف به جز بر محمد بن عبدالله (ص)بر کسی صادق می‌آید چه قوم عرب که بزرگترین اقوامند او را ستایش کردند و شهرهای پر جمعیت چون شام و مدائن از او ترسیدند و بعد از شعیا هیچ پیغمبری که ترس او در دلها قرار گیرد نبود و اوصافی که در آیه مسطور است تمام بر حضرت خاتم الانبیاء صادق آمد و صباحی کاشانی در وصف آن جناب گفته شد از اعجاز مولود همایون نور در عالم شگفتیها بسی بیداد باشد اینک از این‌ها نم رود سماوه خشکی دریاچه ساوه خمود نار آتش خانه کسر غرفه‌ی کسری سیزدهم آنچه در سیمان بیست و یکم کتاب شعیا است که می‌فرماید کی کو امر الی تا آخر شعیا می‌فرماید که امر عجیبی به من گفته شد که برو و کسی را نگاهبان کن که هر چه بیند بگوید آن کس دید عراده‌ی و دو سواره یکی بر الاغ و دیگری بر شتر سوار و نیك نظر کرد شیری فریاد زد که منم پاسبان دین خدا که روز و شب به حراست ایستاده‌ام و الاغ سوار اشاره به حضرت عیسی است و شتر سوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و شیر اسدالله الغالب و در کتاب عیون اخبار الرضا مروی است که حضرت رضا علیه‌السلام به شخصی از نصاری فرمود که شعیانی پیغمبر در کتاب خود گفته است که رایت راکبین اضاء لهما الارض احدهما علی حمار و الاخر علی بعیر یعنی دیدم دو سوار یکی بر خر سوار بود و یکی بر شتر و راکب خر عیسی (ع)و راکب شتر محمد (ص)و جناب عالم فاضل محقق نراقی قدس سره در این خصوص با بعضی از علما یهود سخن رانده بعضی از ایشان گفتند که راکب حمار ما شیخ است و راکب شتر را نمی‌دانم گاه هست که پیغمبری از بنی‌اسرائیل باشد و دیگری از ایشان گفت ما آنچه از اکابر خود شنیده‌ایم اشاره به محمد بن عبدالله (ص)است که بر... مبعوث خواهد شد علی ای حال این دلیلی است واضح و حضرت رضا سلام الله علیه بعد از حدیث مذکور به آن نصرانی فرمود که حضرت عیسی (ع)نیز خود این شهادت را داده می‌گوید در انجیل که حقا اقول لکم انه لا یصعد الی السماء الا من نزل منها الا راکب البعیر خاتم الانبیاء فانه یصعد الی [صفحه ۱۳۴] السماء و ینزل یعنی حق این است که با شما می‌گویم بالا نمی‌رود به آسمان مگر کسی که پائین آمده باشد از آسمان مگر شتر سوار که خاتم پیغمبران است به درستی که او بالا- برود به آسمان و پائین آید و مخفی نماند که این عبارت فعلا- در انجیل یوحنا مذکور است و فاضل نراقی می‌فرمایند که ملاحظه‌ی انجیل یوحنا نموده‌ام ولیکن فی الجمله تحریفی نموده‌اند چه در آن کتاب مذکور است که عیسی علیه‌السلام فرمود تا حال از زمین به شما خبر می‌دهم و قبول نمی‌کنید خبرهای آسمانی را چون قبول می‌نمائید بدانید که هیچ کس به آسمان بالا نمی‌رود مگر آن کسی که از آسمان پائین آید که او ابن امینس است که حالا فعلا در آسمان است و ابن امینس ظاهر این است که ابن امنه باشد چه در لغت ایشان در آخر هر اسم سین داخل می‌نمایند و امینس در لغت ایشان به معنی مرد و محرفین انجیل به این معنی تفسیر کرده‌اند و بعضی پسر انسان تفسیر کرده‌اند این است آنچه از کتب آیات سماویه‌ی قبل نقل آن لازم بود و محل حاجت گردید نمی‌دانم چرا فاضل بهائی می‌فرمایند یک موضع یا د و موضع از کتاب آسمانی قبل زیادتر مژده ی ظهور حضرت خاتم الانبیاء داده نشده بلکه شصت موضع را مرحوم مبرور فاضل نراقی اعلی الله مقامه در سیف الامهٔ با ترجمه‌ی آن و مناظراتی که با علماء یهود و نصاری در این باب فرموده‌اند بیان فرموده‌اند و مرحوم مبرور حاجی ملا رضا همدانی در مفتاح النبوهٔ مواضع عدیده‌ی از انجیل را به ظهور حضرت ختمی مرتبت تعبیر فرموده‌اند خلاصه اینکه جناب فاضل بهائی خوب است امر حضرت خاتم الانبیاء را تحقیر نفرمایند و قائل شوند که امر آن جناب در کمال ظهور و بروز بود و به یك موضع دو موضع قناعت نفرمایند

اشکال مستدل بهایی به جناب شیخ الاسلام

اشاره

قال المستدل البهائی و چون شخص مجاهد محقق در اناجیل اربعه نظر نماید زیاده از دو موضع ذکر ظهوری جدید نمی‌یابد و در بیانات حضرت عیسی (ع)زیاده از دو گونه اخبار از ظهورات آتیه یافت نمی‌شود قسم اول همان عبارات وارده در صحاح (۲۴) انجیل متی است و مثل آن در سایر اناجیل که فرموده است و من بعد ضیق تلک الایام تظلم الشمس و القمر لا ـ یعطی ضوءه و الکواکب تتساقط من السماء الی آخر العبارهٔ و این عبارت را اجمال اقدس ابهی جل ذکره در کتاب مبارک ایقان بر ظهور حضرت رسول علیه‌السلام تفسیر و تطبیق فرموده‌اند ولکن جناب شیخ چنانکه بر مطالعه کنندگان واضح و معلوم است این تفسیر را مقبول نداشته بلکه تعجب و استغراب هم نموده و بر ظهور و رجعت شخص حضرت عیسی (ع)محمول داشته است در این صورت این بشارات به اعتقاد جناب شیخ اخبار از ظهور حضرت رسول نتواند بود قسم ثانی عباراتی است که از آمدن فارقلیط و یا روح الحق و یا مسلی و مغربی علی اختلاف التراجم در انجیل وارد شده است چنانکه در اصحاح شانزدهم انجیل یوحنا فرموده است ان لی امورا کثیرهٔ ایضا ولکن لا تستطیعون ان تحملوا الان و اما متی جاء ذاک روح الحق فهو یرشدکم الی جمیع الحق لانه لا یتکلم من نفسه بل کل ما یسمع یتکلم به و یخبرکم باموراتیهٔ یعنی بسیار خبرها دارم که به شما بگویم ولیکن الان شما متحمل آن نتوانید شد اما چون او که روح حق است بیاید او شما را به جمیع آنچه حق است ارشاد خواهد نمود زیرا که از پیش خود سخن نخواهد گفت بل از آنچه می‌شنود تکلم خواهد نمود و شما را از امور آتیه اخبار خواهد فرمود و این عبارت انجیل را علما اسلام برای اثبات آیه و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد (ص)خواسته‌اند که بر اخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله حمل نمایند ولیکن مفسرین انجیل متفقا این تفسیر را رد نموده‌اند و بر وفق آنچه در اول باب دویم کتاب اعمال رسل وارد است آیات مزبوره را بر نزول روح القدس بر حواریین مفسر داشته‌اند و این آیه را نیز جناب شیخ نمی‌توانند بر ظهور حضرت رسول صلی الله علیه و آله حمل نمایند زیرا که مخالف رای جمیع مفسرین انجیل بل خلاف آراء جمیع معتقدین به آن کتاب جلیل در این صورت بر وفق این اصلی که جناب شیخ زحمت کشیده مؤسس داشته‌اند خبر ظهور حضرت رسول صلی الله علیه و آله در انجیل وارد نشده و به دلیل اینکه چون موافق [صفحه ۱۳۵] تفسیر مفسرین انجیل نیست در خاطر صاحب انجیل هم خطور نکرده است و چون بر این جمله اطلاع حاصل فرمودی در غایت وضوح توانی فهمید که این عبارت شیخ الاسلام که شرط کرده است که تفسیرات ظهور بعد باید لا محالهٔ با تفسیر یکی از تفسیر مفسرین قبل مطابق باشد و الا از درجه‌ی اعتبار ساقط گردد به چه درجه مخالف قواعد اسلام است بل مکذب حضرت سیدالانام و در این مقام از علما اعلام و افاضل اسلام خواهش می‌کنم و در غایت احترام رجا می‌نمایم که قدری در این عبارت شیخ الاسلام تامل فرمایند و ببینند که آیا هیچ خصمی توانسته است این گونه رکن اعظم دین اسلام را منهدم نماید و تکذیب آیات قرآنیه را به گمان مخاصمت با طائفه بابیه بر معاندین دیانت اسلامیه سهل و آسان کند خلاصه بعد از تطویلات زیاد می‌فرمایند آیا در این صورت افاضل علماء نصاری نخواهند گفت که یا حضرهٔ الشیخ حضرت موسی و حضرت عیسی (ع)اموری و اخباری در زبان عبری فرموده‌اند و تقریبا پس از دو هزار سال از زمان موسی و ششصد سال از زمان حضرت عیسی محمد صلی الله علیه و آله آمده است و می‌گوید خبر ظهور من در توریهٔ و انجیل هست و هیچ یک از علماء شما نفهمیده‌اند و به حکم لهم قلوب لا یفقهون بها از ادراک مقصود محروم گردیده‌اند آیا به این تاسیس شما این کلام از درجه‌ی اعتبار ساقط است یا نه و کک در مقام آیه‌ی مبارکه یحرفون الکلم عن مواضعه آیا نمی‌گویند که چگونه است این همه علماء یهود و مفسرین توریهٔ در مدت دو هزار سال و علماء نصاری و مفسرین انجیل در مدت ششصد سال محرف بودن کتب مقدسه را نفهمیدند و بر صحت آن متفق گشتند ولکن محمد فهمید و بدون سندی موثوق به حکم به محرف بودن آن نمود آیا به حکم تاسیس شیخ الاسلام کدام یک قابل اعتبار است و محل اعتماد ارباب استبصار انتهی

جواب

عرض می‌شود بلی طائفه اثنی عشریه بر وفق اخبار کبراء دین و امناء ایمان و یقین ارواحنا لهم الفداء معتقدند که حضرت روح الله عیسی بن مریم به همان طنطنه و هیمنه برای نصرت و یاری حضرت بقیهٔالله ارواحنا فداه از آسمان نزول اجلال و تسلط و اقتداری به کمال اظهار می‌فرمایند و هر گاه جناب شیخ تبعا لائمه المعصومین علیهم‌السلام به این عقیده ثابت و راسخ و این دو فقره را بر ظهور شخصی حضرت روح الله عیسی بن مریم حمل نمایند نه اصلی از اصول اسلام را متزلزل و نه رکنی از ارکان دین قویم را منهدم ساخته‌اند و نه اثبات امر حضرت پیغمبر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله الطاهرین موقوف و منوط به این دو فقره عبارت انجیل است اگر برای ثبوت امر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله به اخبار کتب سماویه محتاج شویم همان شصت موضع از اناجیلی اربعه و غیرها که به بشارت ظهور احمدی صلی الله علیه و آله صراحهٔ ناطق است کافی است و ما را برای تحصیل علم و یقین وافی و جناب شیخ الاسلام به این درجه مستحق طعن و لعن و توبیخ و سرزنش نیستند و اینکه جناب مستدل فرموده‌اند این معنی منافی با تفسیر جمیع مفسرین انجیل است محض ادعاء است مگر اینکه خود را ابصر و اعلم از حضرت خاتم النبیین بلکه العیاذ بالله داناتر از خدا دانند خداوند متعال در قرآن مجید که به عقیده ما و مستدل وحی آسمانی است و محمد بن عبدالله را نبی صادق القول می‌دانیم می‌فرماید که یهود و نصاری اوصاف حضرت خاتم الانبیاء را مطابق آنچه به ظهور رسید در کتب آسمانی یافته و آن جناب را شناختند چنانچه ابناء خود را می‌شناختند و مع هذا پیروی ننموده و محض عناد از معلومات خود تجافی کردند پس بنابر فرمایش جناب مستدل که جمیع مفسرین انجیل منکر این تفسیرات هستند و اینکه حضرت رسول خبر ظهور خود را دادند و حال اینکه هیچ یک از علماء یهود و نصاری نفهمیده بودند باید حضرت ختمی ماب از روی اهواء نفسانیه العیاذ بالله از قول خدا فرموده باشند یعرفونه کما یعرفون ابناءهم خلاصه اینکه از این آیه مبارکه مفهوم می‌شود که آراء علماء نصاری و یهود مطابق است با آنچه در وجود مقدس نبوی صلی الله علیه و آله به ظهور رسید و تفسیر آنها موافق است با عقاید حقه نهایت اینکه محض بغض و عناد از تبعیت کناره [صفحه ۱۳۶] جستند بالجملهٔ تقلب در تقریر و تدلیس و تزویر موجب ابطال حق و اعمال باطل نمی‌شود علماء نصاری و یهود ابدا نمی‌توانند بگویند که دو هزار سال قبل حضرت موسی یا ششصد سال پیش حضرت عیسی در زبان عبری به اموری خبر داده و ما هیچ یک نفهمیدیم مقصود ظهور محمد است و فقط حضرت ختمی مرتبت این تاویلات را برای ظهور خود فرموده‌اند زیرا که به حکم آیه‌ی مبارکه یعرفونه کما یعرفون ابناءهم آنها همین معانی را استنباط نموده بودند و محض امراض از ادراک نور جمال محمدی صلی الله علیه و آله اعراض نمودند بلی این مجادله و منازعه بین اسلامیان و بهائیان جاری است اهالی اسلام می گویند قرآن مجید از هزار و سیصد و اند سال قبل و اخبار ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام از هزار سال پیش تاکنون نزد ما و شما موجود و بر تفسیر مفسرین موافق مدلول کتب تفسیریه آگاهیم که هیچ یک از مفسرین از صدر اسلام تاکنون از خاصه و عامه به ظهور این دو بزرگوار خبری نداده و اسمی از آنها بر زبان و خامه‌ی مفسرین جاری نگردیده حالا به محض اینکه یک نفر از شیراز و دیگری از ری ظاهر و جمیع ما فی الکتب را بر خلاف مدلول ظهور لفظی و تفاسیر تاویل نموده و مدعی است که هیچ یک از علماء اسلام از بدو ظهور نور مقدس احمدی صلی الله علیه و آله تاکنون بر معانی و مقاصد اصلیه برنخورده بلکه ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام که مهابط وحی الهی و معادن علوم نامتناهی بودند العیاذ بالله به حقیقت آن آگاه نگردیده و حال اینکه منبع علم و مختلف ملئکه و اهل البیت ادری بمافیه بودند و مراد از آیات قرآنیه این و آن و مقصود از علامات ظهور حضرت مهدی موعود علیه‌السلام چنین و چنان است با کمال ادب و احترام عرض می کنم آقای بزرگوار از کجا شما بدون بینه و دلیل بر این مطاب آگاه گردیدید و عالمین علم ما کان و ما یکون نفهمیدند یا فهمیدند و العیاذ بالله در مقام اغواء عباد بر آمده این مطلب را ابراز ندادند سبحانک هذا بهتان عظیم فاعتبروا یا اولی الابصار

اشکال مستدل بهایی به کلام شیخ الاسلام در باب (و من بعد ضیق تلک الایام)

اشاره

قال المستدل البهائی بالجملهٔ چون از وجوهی که مرقوم شد مقدار سخافت قول جناب شیخ معلوم گشت که در تفسیر کتب سماویه شرط نموده‌اند که باید لااقل با تفاسیر بعض مفسرین سلف مطابق باشد اکنون در این مطلب ایشان نظری نمائیم که کلام وارد در انجیل را که فرموده است و من بعد ضیق تلک الایام تا آخر جناب ایشان حمل بر رجعت خاصه‌ی حضرت مسیح نموده‌اند بلکه به عبارت و هی کما تری تدل علی الرجعهٔ الخاصهٔ للمسیح رؤیت و شهادت مقلدین خود را دلیل صحت اعتقاد خود گرفته‌اند و از تفسیری که جمال اقدس ابهی در کتاب مستطاب ایقان فرموده و بشارت ظهور حضرت رسول صلی الله علیه و آله گرفته‌اند به غایت تعجب و استغراب نموده‌اند در عدم صحت تفسیر کتاب ایقان به این دلیل استدلال کرده‌اند که احدی از مفسرین انجیل این معنی را از بیانات مذکوره مستفاد نداشته‌اند و هذا عین عبارهٔ الشیخ و احدی از مفسرین انجیل شریف از زمان ظهورش تا به حال که قریب به دو هزار سال است چنان معنی را اراده نفرموده‌اند و گویا به عقیده‌ی صاحب ایقان کلا مراد آن حضرت را نفهمید در ضلالت و گمراهی مانده‌اند زهی دلیل و زهی فهم و ادراک اگر تفسیر مفسرین انجیل صحیح است و به اعتقاد جناب شیخ درست فهمیده‌اند پس چرا جناب شیخ در دین اسلام باقی مانده‌اند و چرا خود را شیخ الاسلام نامیده‌اند زیرا که بر هر نفسی که به قدر ذره شعور و ادراک داشته باشد روشن و واضح است که سبب اینکه امت نصاری امر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نپذیرفتند و بدون شک و تردید العیاذ بالله آن حضرت را کاذب و مفتری دانستند و الی یومنا هذا که زیاده از هزار و سیصد سال است در تکذیب واثق و متفقند عین عبارت انجیل متی است که حضرت عیسی (ع)اولا- در غایت تاکید امت خود را متنبه فرموده است که زنهار کسی شما را به هیچ وجه نفریبد زیرا که مسیحان کاذب و پیغمبران دروغ‌گو بسیار خواهند آمد و جمعی را خواهند فریفت لیکن آنکه تا آخر صبر کند نجات خواهد یافت

جواب

عرض می‌شود نمی‌دانم این نتائج ثمرات که بر کلام جناب شیخ الاسلام متفرع فرموده‌اند از چه وجه و به چه کلام جناب شیخ وجه عقیده‌ی جناب شیخ استنباط می‌شود مگر ما و جناب شیخ اثبات [صفحه ۱۳۷] نبوت حضرت ختمی مرتبت را به همین یک فقره عبارت انجیل می‌نمائیم اگر در دنیا انجیلی هم وجود نداشت امر آن حضرت در کمال ظهور و بروز بود قول و فعل و اطوار رفتار و اعمال و کردارش همه حجت و ابدا محتاج به توریهٔ و انجیل و آن برهان و دلیل نیستیم اگر از باب تاکید مطلب گاهی به عبارت توریهٔ و زمانی به مضامین انجیل استنادی کنیم نه از انحصار دلیل است بر فرض که برای تایید بخواهیم استدلال کنیم همان شصت موضع یا زیادتر که جناب عماد الاسلام و المسلمین آیهٔ الله علی العالمین فاضل نراقی در سیف الامهٔ بیان فرموده‌اند کافی است گو این یک آیه برای ظهور حضرت خاتم دلیل نباشد بلکه در واقع هم همین است آیه‌ی مبارکه در مژده نزول حضرت عیسی از آسمان در زمان حضرت بقیهٔ الله علیه‌السلام برای نصرت آن جناب نازل و مطابق است با اخبار صادره از اولیاء الله و عقیده راسخه‌ی فرقه‌ی حقه اثنی عشریه و اینکه جناب مستدل فرموده‌اند سبب اینکه نصاری امر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نپذیرفتند و بدون شک تردید آن جناب را کاذب و مفتری دانستند فلان بود تا آخر حرفی است ضعیف و رایی است سخیف چه ما و جناب مستدل حضرت ختمی مرتبت را صادق و مصدق می‌دانیم و قرآن مجید را کلام خدا و خداوند می‌فرماید اعراض اهل کتاب امر آن جناب را از روی جهالت و عدم معرفت نبوده است بلکه به شخصه و اوصافه آن حضرت را شناختند و باز انکار نمودند خلاصه اینکه بعد از اینکه خداوند می‌فرماید که عیسی علیه‌السلام قوم خود را توصیه نمود و به ظهور محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بشارت داده مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد (ص)فرمود دیگر ما و مستدل که علی الظن به این دین قویم و طریق مستقیم معتقدیم

حق این فضولیها نداریم که بگوئیم نصاری و یهود در تشکیک بودند مگر اینکه کلیهٔ از زیر بار این دین و آئین بیرون رفته کافر شویم و پر معلوم است که حضرت عیسی بعد از بشارت به ظهور پیغمبر آخر الزمان و تعیین اسم آن جناب در این آیه اخبار ظهور شخص خود را در آخر الزمان برای نصرت حجهٔ الله علیه‌السلام دادند چنانچه اخبار از این دو ظهور یعنی نقطه‌ی اولی و جمال ابهی فرموده‌اند و مراد از پیغمبران و مسیحان کاذب که حضرت عیسی علیه‌السلام وعده داده‌اند همین دو نبی یا امام مصنوعی جدید است و حضرت روح الله وصیت می‌فرمایند که آنها شما را نفریبند و تامل و صبر نمائید تا من از آسمان برای خدمت گزاری حضرت م‌ح‌م‌د بن الحسن علیهم‌السلام نازل و به پیروی من نجات یابید و خلاصه‌ی فرمایش حضرت عیسی علیه‌السلام این است که حضرت خاتم الانبیاء بعد از من ظاهر و قاهر و قادر خواهد گردید او را متابعت نمائید و در مدتی بعد نقطه‌ی اولی و جمال ابهی چنین ادعائی خواهند نمود از آنها اعراض کنید و خود را فریفته‌ی آنها نکنید تا من از آسمان نازل و همگی نجات یابید این است آنچه از آیه‌ی مبارکه مستفاد است و اعتراض جناب مستدل بر علماء اسلام که فرموده‌اند انجیل و توریهٔ موجوده کتب اصلیه الهیه نیست بلکه مختلق و مخترع است در غیر موقع است و علماء اعلام بر خطأ نرفته‌اند زیرا که بعد از دربه‌دری بنی‌اسرائیل و اقامت هفتاد سال در زمین بابل و نجات یافتن بعد از آن به اهتمام کورش مجوس چون به بیت المقدس رسیدند توریهٔ را بلکه خط خود را نیز فراموش نموده بودند و در بادیه‌ی حیرت در اندیشه‌ی چاره جوئی سرگردان می‌گشتند تا اینکه عزیر توریهٔ را از حفظ خواند و نوشت و آنچه فعلاـ مستمسک علماء یهود است در اثبات عبادت خود این است که جناب اقدس الهی در کوه طور فرمانی چند زبانی به حضرت موسی علیه‌السلام داده که هیچ یک از آنها در توریهٔ نیست و گفته‌اند مجموع آنها شصت باب است که اول چند برابر توریهٔ است و آن فرمانها از عهد حضرت موسی تا دو هزار سال بر زبانها جاری و در سینه‌ها نقش بوده و بعد از انقضاء آن مدت طویله‌ی علماء یهود آن را در قید کتابت کشیده مسمی [صفحه ۱۳۸] گردانیدند به مشنا و فاضل نراقی اعلی الله مقامه می‌فرمایند پادری نصاری موسوم به هنری مارتین که در رد اسلام کتابی نوشته و آخر رساله می‌گوید که یهود خود توریهٔ را لاعن شعور به اختیار خود کامل کردند و این عین تحریف است انتهی علاوه ملاحظه فرمایند فصل اول انجیل متی و فصل دهم انجیل لوقا را و ببین آنچه در میلاد عیسی (ع)در این دو انجیل نوشته شده و بنگر چه قدر اختلاف دارند در اول می‌گوید یوسف خطیب مریم و شوهر او پسر یعقوب و او پسر میثاق و او پسر الیود و او پسر احسین و او پسر صادوق و او پسر عاذور و او پسر الیاقیم و او پسر اینور و او پسر بابل و او پسر شناسل و او پسر یوحانیا و او پسر توشنا و او پسر عاملون و او پسر مشتن و او پسر حزقیا و او پسر اخار و او پسر یونام و او پسر فوریا و او پسر سوراء و او پسر لوشاقاط و او پسر اصاف و او پسر ابیا و او پسر سلیمان بن داوود است و در فصل دهم لوقا می‌گوید یوسف بن هالی بن مطیث بن لاری بن ملکی بن نوتا بن یوسف بن مطانیو ابن جاموس بن خوم بن جلی بن نجا بن مات بن مطاتیو بن سیمان بن یوسف بن یهود ابن یوحنا و همچنین می‌شمارد تا به یهود ابن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل بی‌واسطه سلیمان بن داود و اکثر آنچه از سلسله‌ی اول ذکر شد بزعم آنها که غیر محرف است و اناجیل دروغ ندارد مطابق با ثانی نمی‌شود هر گاه تحریف لفظی یا معنوی واقع نشده سبب این اختلاف چیست و نیز در انجیل متی در فصل چهارم مذکور است که چون عیسی متولد شد هیردوس که پادشاه یهود بود چون از مجوس وصف حضرت عیسی علیه‌السلام را شنیده بود درصدد هلاکت او بود امر شد در خواب به یوسف شوهر مریم که مادر عیسی را برداشته با طفل به مصر رود و چون هیردوس و ارشلادس پسر او به جای او نشست در خواب به یوسف گفته که مادر طفل را برداشته به بیت المقدس آید و در سایر اناجیل تصریح می‌کند به بودن هیردوس تا زمان گرفتن عیسی (ع)و صعود او به آسمان و اگر این اناجیل همه راست و از تحریف خالی هستند پس در کجا است این اختلاف به علاوه در فصل دویم انجیل لوقا ثبت است که ملئکه بر مریم نازل شده و به او گفت مترس رسیدی به نعمتی از خدا و خواهی زائید پسری و می‌خوان اسم او را یسوع یعنی عیسی و عظیم خواهد بود و مالک می‌شود بیت المقدس را تا ابد و از برای پادشاهی او نقصانی نیست پس اگر تحریف نشده و این همان انجیل حواریین است کو مالکیت بیت المقدس تا ابد و کو پادشاهی

بی‌انقضا به مذهب شما عیسی (ع)نزد پدر رفت و به صورت اول شد و نیز در فصل دویم انجیل مرقش ثبت است که یحیی بعد از اینکه مردم را غسل می‌داد بشارت به عیسی (ع)می‌داد گفت ایمان بیاورید به انجیل حال می‌پرسم کو آن انجیل که یحیی امر به ایمان آوردن آن کرد این اناجیل که یقینا بعد از عیسی نوشته شده در آن حکمی نیست که محتاج به ایمان آوردن به آن باشد بلکه وقایع عیسی است یا گرفته شدن آن و هنور نبود و بعد از سی چهل سال دیگر سه چهار نفر از حواریین نوشتند و کتاب از ایشان دانستن هم امری واضح بود و احتیاج به ایمان آوردن نداشت از اینها گذشته اگر این اناجیل مقصود بود چرا به لفظ مفرد فرمود مناسب این بود بفرمایند به اناجیل ایمان بیاورید پس معلوم است آن انجیل که مامور به ایمان آوردن به آن بودند از میان رفته و دست از آن برداشته‌اند خوب است ملاحظه فرمائید دیباچه‌ی کتاب جرائم نصاری را که در ترجمه‌ی توریهٔ نوشته شده و این جرائم نصاری محل حلول روح القدس بود و او را مؤید می‌دانستند و سیصد و هشتاد سال بعد از عیسی (ع)بوده بلکه چنانچه بعضی از پادریان نصاری تصریح نموده‌اند که جرائم همان کسی است که امروز اعتبار کتب نصاری و امر دین و مذهب ایشان به او منتهی می‌شود و این جرائم به خواهش شخصی که ریزی دریون نام داشت توریهٔ را از زبان عبری به زبان [لیستی] درآورده در ابتداء ترجمه می گوید که ای ریزی در... من مکررا التماس می نمایی که توریهٔ را از عبری به زبان [لیستی] درآورده از ترجمه‌های دیگر که به لغات عبری و یونانی و غیره شد خلاصه برای تو بنویسم پس بدان به درستی که این کار [صفحه ۱۳۹] بسیار پر خطر می‌باشد زیرا که نمی‌شود که هر گاه این کار را بکنم به نظر لعن کنندگان من رسیده و به من کرده زبان ملامت درآورده فریاد می‌زننـد و می گویند که من ترجمه‌ی از ترجمه‌های هفتاد نفر مترجم که به فرموده بطلمیوس نوشته‌اند می کنم چون ترجمه‌های سابق مانند بدن کسی است که برص داشته باشد به سبب چیزهائی که داخل شده و بیرون کرده‌اند لکه‌ی پیسی به هم رسانیده‌اند پس بعد از کلامی می گوید که چنین نیست که من تنها این کار کرده باشم و بکنم بلکه اوری جنیس ترجمه‌ی از روی هفتاد مترجم و ترجمه نیادازیوس کرده به هم مخلوط ساخت و قول این دو را علامت‌های خاصی که یکی به شکل ستاره ریزه و دیگری به شکل سیخ چه است از هم دیگر جدا ساخت از برای آنکه فرق شود میان آنچه در اصل توریهٔ نبود و زیاد گردید و میان آنچه بود و کم کردید و چیزهائی چند که حواریین و علماء انجیل هم اقرار به آنها کرده بودند و باز از میان انداختند و از این قبیل چیزها بسیار است که در توریهٔ می‌خوانیم که در ترجمه‌ی ایشان نیست و بعد از اینها جرایم می گوید که نمی‌دانم که این هفتاد اطاق پر از دروغ را یعنی هفتاد ترجمه در اسکندریه کی بنا کرده است و بعد از آن عذری می‌خواهد از زیاد و کم مترجمین که چون در توریهٔ خبر از بعضی امور آینده بود از قبیل آمدن عیسی (ع)و کشته شدن و رجعت نمودن و در آنها شک داشتند چنین کردند بعد از آن می گوید اما این قدر می‌دانم که ترجمه‌هائی که به زبان لیتی کرده‌اند از ترجمه کیزبان یونانی شده بهتر و ترجمه‌ی یونانی از اصل عبری صحیح‌تر می‌باشد و بدانکه این هفتاد ترجمه که جرائیم ذکر نموده کسانی که در زمان پادشاهی بطلمیوس نامی که پادشاه مصر و حبشه و بعضی از عربستان بود ترجمه کرده باشد چه او فرمان داد تا هفتاد نفر جمع شدند از هر ملتی و کتب انبیاء را از زبان عبری به یونانی نقل نموده و هر یک از آن هفتاد نفر موافق رای فاسد خود هر زیاده و نقصانی که خواستند در ترجمه‌های خود قرار دادند و مدتی مداد مردم خصوص یونانیان بر ترجمه‌های ایشان بود و اصل توریهٔ عبری از میان ایشان برفت مگر نزد قلیلی از یهود و بعد از آن شخصی از زبان یونانی به لغت لیتی درآورده هر تفسیری که خواست در آنها کرد بعد از آن جنیس نام نصرانی در آن توریهٔ یونانی و لیتی انتخابی کرد و به دست مردم داد و نیز همین جرایم می گوید که اگر از ایشان بپرسم که چرا این افراط و تفریط شده آنچه از ایشان که یهودند جواب می‌دهند که بنابر مصلحت وقت آن هفتاد مترجم این کار کرده زیرا که چون بطلمیوس به کیفر افلاطون افتاد و خدای را به یگانگی می‌پرستید مترجمین از برای آنکه در کتب عبری عبارتی که دلیل در بودن خدا باشد موجود نباشد هر عبارتی که در باب پدر و پسر و روح القدس بودن خدا مذکور بود تبدیل کردند یا انداختند که هم بطلمیوس را خوش آید و هم سر این دین فاش نشود و نیز همین جرائم در ترجمه‌ی دیگر که بعضی از پادریان از او نقل نموده‌اند می گوید که در این

زمان از کتب سماویه نسخه‌ی صحیحی نیست زیرا که همه با هم اختلاف دارند و بر این مدعی شاهد دیگر دیباچه‌ی کتاب حروس بن سماک است که در این دیباچه می‌گوید ترجمه می‌کنم این کتاب را هر چند می‌دانم که به سبب ترجمه‌ی لغتهای عبری کم خواهد گردید بلکه دین موسی (ع)و کتب سایر بنی‌اسرائیل تغییر خواهد یافت به جهت اینکه این کتاب به زبان عوام گفته خواهد شد هر چند که من راضی نیستم که این کتاب به لغت دیگر ترجمه شود و باعث تغییر و تبدیل احکام آن شود و نه تنها این عبارت از جرائم درمیان است بلکه در دیباچه هر کتابی که نوشته شده به این مطلب اشاره شده خصوص در دیباچه‌ی که بر بعضی اناجیل نوشته شده چنانچه بعضی از پادریان تصریح کرده‌اند و در یکی از آن دیباچه‌ها به طریق تعلیم به مریدان خود می‌گوید که کتاب کردار شمعون و انجیل و کتاب شمعون که خبر می‌دهد از وقایع آینده پنداشته و اعتقاد نکنید پس هر گاه منصفی در این کلمات که از اکابر ایشان است نظر کند معلوم می‌شود که زیاد و کم [صفحه ۱۴۰] در ترجمه‌ها پدید آمده بلکه در همه‌ی کتب سماویه این تغییر پیدا شده و اکثر نسخی که در میان ایشان است همان لغت اصلی نیست بلکه ترجمه است در این صورت تشکیکی در وقوع تحریف و زیاد و کم در آنها باقی نمی‌ماند و خود تصریح نموده‌اند که آنچه از وقایع آینده بود به جهت تشکیک در آنها ساقط نمودند علاوه تصریح نموده‌اند که بعد از اینکه یهود را به بابل زمین بردند خط خود را فراموش کردند و مضامین توریة در نظر ایشان بود و خود ظاهر است که بعد از اینکه مدت اسیری به قدری طول کشید که خط خود را فراموش کردند همه‌ی مضامین توریة هم در نظر باقی نمی‌ماند بلکه بسیاری فراموش و بسیار مجمل تفسیر می‌شود و نیز بعد از اینکه مضمون را خواهی به عبارت درآورده بیان کنی چه بسیار تغییر که با اصل هم می‌رساند خصوص در صورت تفاوت لغات چه بسیاری از حروف در بعضی از لغات نیست یا مبدل به حرفی دیگر است و به این سبب اشتباه حاصل می‌شود چنانچه ملاحظه می‌شود که از ولایاتی که حال در ولایت عجم است چون با عرب مخلوط شدند اسامی قدیمه آنها به این سبب تغییر یافته که حال نمی‌توان فهمید که کدام ولایت است و کذا نصاری در لغت لیتی حرف عین ندارند و به این واسطه به ترجمه‌ی توریة هر جا عین است به الف نوشته‌اند چنانچه در طی تعداد پسران حام کنعان را کنئان نوشته‌اند و راعوا پسر عایر را رائو نگاشته‌اند و همچنین حرف صاد ندارند و به این واسطه صالح را سالح نوشته‌اند و نیز ملاحظه کنید که از موسی (ع)به موشه و در قرآن به موسی تغییر می‌شود و از کیلات به جالوت و کذا اشموعیل و غیرها و نیز ملاحظه فرمائید به توریة و ترجمه‌های آن که به لغت لیتی یا عربی تعبیر شده که چه قدر در اسماء تفاوت به هم رسیده چنانچه در اسماء نبیرهای نوح بسی اختلاف است در بعضی از نسخ اسماء اولاد یافس را عامر و ماجوج و مادی و یادان و تومان و موسوخ و تیرس نوشته‌اند و در بعضی دیگر عامر و ماجوج و مدائی و یادان و تومان و موصوق و تیراس نوشته شده و پسران یادان را در بعض نسخ الینا و یرشش و کائیم و دودانیم نوشته‌اند و در بعضی دیگر به جای ترشش ترسیس به دو سین مرقوم داشته و به جای کانیم افتیم و در موضعی ناحور پسر ساروغ را ناقر نوشته و این ماخور پدر ثارخ است که پدر ابراهیم باشد و هکذا و قلیب نام پادری نصرانی در رساله‌ی که در رد اسلام نوشته ام‌کلثوم را اومی کلث و قاسم را قازیم و زینب را ازنیب و زید را زیدوس و عباس را لابس و محمد را محمت و اسمعیل را ازمائیل نگاشته و بسیار می‌شود که لفظی را معنی هست و به معنی دیگر تعبیر می‌شود و به این جهت مقصود مختلف خلاصه در تحریف کتب سماوی قبل شکی نیست و سبب تحریف اختلاف آراء ایشان بود چنانچه در کتاب یوسف بن گوریون که از کتب معتبره‌ی ایشان است مذکور است که در آخر بیت المقدس باقی بنی‌اسرائیل دو گروه شدند طائفه را که پاروشم می‌گفتند بعضی افعال و عبادات به عمل می‌آوردند و طایفه‌ی دیگر که به اسم فرائیم بودند بر ایشان انکار بلیغ نمودند و از ایشان دلیل بر شرعیت از افعال می‌طلبیدند و آنها قول علماء را دلیل آورده فرائیم قبول نکرده از توریة دلیل طلب می‌نمودند و در توریة نبود تا آخر الامر کار به جدال رسیده خلق بسیار کشته شدند و سبب دیگر این است که اختراع قسطنطین که تقریبا دویست سال بعد از عیسی (ع)بودند و به دین نصاری داخل شدند و بدعت شلیث و رهبانیت در عهد او شد مسلط بر همه‌ی یهود و نصاری گردیده در کتب سماویه و غیر آن از ادیان به فرموده او دخل و تصرفی که موافق او بود کرد که

مخالف طریقه‌ی سابقه بود چه به تطمیع و اعطا چه به تعدی و شمشیر و کذا تابعین او به مرور زمان همه را برطرف نمودند و یهود بنابر ذلت و خواری و زیردست بودن ایشان از برای پادشاهان نصاری قدرت بر اختفاء کتابی نداشتند و از جمله قواعدی که قرار داد و مؤید بلکه دال بر تحریف است این بود که هر کس کتابی با خود داشته به یکی از شهرهای ایشان برود باید آن کتاب را [صفحه ۱۴۱] نزد شخصی که در هر شهری به جهت این امر معین شده ببرند و آن مرد را رنکی زیتور می‌نامند یا نائب او که او را روی‌در می‌نامند و آن کتاب را ملاحظه نموده اگر با اصول و فروع ایشان مخالفتی داشت می‌سوزانیدند و الا به صاحبش می‌دادند و این قاعده را به مرتبه‌ی از روی احتیاط داشتند که اگر کسی می‌فهمید کسی کتابی را پنهان کرده او را می‌کشتند پس بعد از قرار داد این قاعده قسطنطین امر کرد تا قالب خانه ای در فرنگ ساختند و از همه کتب به هر زبان که بود موافق تحریفی که شده بود قالب‌ها در قالب خانه گذاردند و کتب را به قالب زده به اطراف بردند و از این جهت است که یهودی که امروز در همه‌ی زمین شام و حلب و سایر ولایات سکنی دارند بلکه نصاری نیز هر کتاب توریتی که در دست دارند قالب زده ی فرنگ است و در میان ارامنه‌ی که در روم می‌باشند تجارتی به از این نیست که هر سال به فرنگ رفته صندوقها توریهٔ و زبور قالب زده بیاورند و بعد قالب زدن سرایت به سائر کتب هم کرد و نیز آنچه دلالت دارد بر تحریف انجیل بیانات جناب علیم حکیم است که در مفتاح النبوهٔ فرموده‌اند می‌فرمایند اولا اینکه کتاب خدا در میان ایشان نیست و انجیلی که به حضرت عیسی (ع)نازل شد بعد از صعود آن حضرت مفقود شد و درهای کنیسه‌ها را بسته و اضطراب عظیم در مریدان عیسی (ع)به هم رسید الا اینکه به حسب ظاهر دیدند که آن حضرت را کشتند در بین کشاکش انجیل هم مفقود شد و مدت بعثت آن حضرت هم طولی نکشیده بود نصاری می گویند که همه‌ی زمان نبوت او سه سال و سه ماه و سه روز بوده و گرویدگان وی نیز معدودی قلیل بودند گفته‌اند که همگی هفتاد و یک نفر به شماره آمدند و یکی از آنها که حضرت عیسی (ع)کمال اعتماد به او داشت یهود بن سمعان بود که مرتد شد و حضرت عیسی را به اعتقاد به ایشان او تسلیم یهود کرد و او را کشتند شاگردان که امر را به نحو مرقوم مشاهده کردند بسیار مضطرب و مشوش شدند نزدیک گردید که همگی بالمرهٔ از ملت مسیحی برگردند دو نفر از دوازده شاگردانی که به زبان اهل اسلام ایشان را حواریون و به لغت مسیحی او اکیل و اپوس تولی خوانند و مسمی بودند بلوقا و مرقوس ایشان را تسلی دادند و گفتند که اگر انجیل مفقود شده ما انجیل را در حفظ داریم و به جهت شما خواهیم نوشت و نصاری گویند که اول کسی که انجیل را نوشت متی بود که به لفظ عبرانی نوشت و بعد از پانزده سال از صعود گذشته یك انجیل دیگر مرقوس به لغت سریانی نوشت و بعد از هفده سال یکی هم لوقا در انطاکیه به زبان یونانی کتابت نمود و انجیل چهارم را یوحنا که نزد عیسی محبوب و عزیزترین حوارین بود بعد از پنجاه سال از صعود در شهر ابی موسی به زبان رومانی که الحال بلیسیین شهرت دارد تحریر کرد و این اناجیل در مفهوم و مضمون با هم موافقند تفاوت و اختلاف قلیلی دارند و همگی بعد از حضرت عیسی (ع)به تفاوت ازمنه نوشته شده و به اتفاق ایشان کتاب خدا و پیغمبر نیستند از تصانیف شاگردان است و چون در مضمون اختلاف چندانی ندارند یحتمل که از سه انجیل خود را از روی انجیل متی نوشته باشند و همه‌ی اناجیل منتهی شود به یك نفر و به قول یك نفر چه اعتماد و چه اعتبار است خلاصه اینکه احتمال قوی در تحریف آن هست که موجب سلب اطمینان است و این فروعات که الان در دست دارند از اختراعات کشیشان و قسیسان و سلاطین ایشان است علاوه ملاحظه می کنیم به ظاهر اناجیلی که بالفعل در دست است اعتقاد نمی‌توان کرد چه عبارت آن صریح است در اینکه حضرت عیسی (ع)پسر خدا است و کلمه متحده و روح مجسده او سبحانه و تعالی شانه است و بر احدی کفر و بطلان این سخن مخفی نیست و اگر ماول به معنای صحیحی شود بلا شبهه فهم عوام و امثال معانی دقیقه نمی کند پس بلا شبهه خواندن اناجیل بر عوام و تکلیف نمودن آنها به اعتقاد ظواهر آن البته... و غلط است و بدین جهت در خصوص همین مسأله اختلاف عظیم در مبنای ایشان پیدا شده و منشاء اختلاف کل در این دو مساله است یکی در کیفیت نزول خدا و تجسد کلمه و ثانی [صفحه ۱۴۲] در صعود و توحد کلمه و این اختلاف به جمیع ملت نصاری سرایت نموده هفتاد و دو فرقه شده‌اند و بزرگترین فرق ایشان سه فرقه‌اند که سایر

فرق از آنها منشعب ملکانیه و یعقوبیه و نسطوریه و هر کس بر معتقدات آنها و سخافت اقوال و عقائدشان مستحضر گردد قطع به بطلان و فساد این اعتقادات می‌نماید و معلوم می‌شود این اناجیل کتاب خدا نیست این است آنچه از بابت تایید تحریف اناجیل ذکر آن لازم آمد

اشکال مستدل بهایی به کلام شیخ الاسلام و دعای ندبه

اشاره

قال المستدل البهائی جناب شیخ فرموده است گیرم فرقه‌ی شیعه را که به صاحب این کلام شریف یعنی دعاء ندبه قائل و معتقد هستند به نوعی ساکت و قانع توان نمود آیا اهل سنت و جماعت را چگونه ساکت توان کرد و لا سیما اهالی نصاری را که اصلا بر حقیت دین اسلام قائل نیستند چه طور دعای ندبه به ایشان تاثیر خواهد نمود انتهی کلامه العجیب تا اینجا کلام جناب شیخ را نقل نموده و در مقام اعتراض می‌فرماید جناب شیخ در اول رساله‌ی ثانیه که طبع نموده و منتشر داشته نوشته‌اند که این مسائل را حسبهٔ لله در میان گذاشته‌اند و لهذا اولا- از اهل انصاف سؤال می‌نمائیم که فی الحقیقه نفسی که حسبهٔ لله در مسائلی که جمع و تالیف دو ملت به آن منوط است تکلم می‌نماید هرگز به این مقدار تعنت و تجاهل در کلام خود مندرج می‌دارد گویا جناب شیخ اهل سنت و جماعت را منکر فضل و جلالت و علو علم و معرفت ائمه هدی دانسته‌اند و این فرقه‌ی عظیمه‌ی مسلمین را که سواد اعظم امت اسلامیه‌اند از اعداء اهل بیت طهارت شمرده‌اند زیرا که فرقه‌ی شیعه را به لفظ معتقد نام برده‌اند و فحوی بلکه صریح عبارت ایشان این است که فرقه‌ی اهل تسنن غیر معتقدند و حال اینکه امر به عکس متصور جناب شیخ است جمیع اهل تسنن به علو مقام ائمه و اهل البیت معتقدند و به وفور علم و معارف ایشان معترف و افاضل علما تسنن در فضائل اهل بیت کتب نفیسه فرموده و وجوب احترام و حفظ مقام ایشان را مبرهن و مدلل داشته‌اند و اختلاف در مساله‌ی تاسیس خلاف مقتضی این نیست که اهل سنت منکر فضل اهل البیت شوند و یا در عداد غیر معتقدین بمن فرض القرآن حبهم محسوب کردند و خصوصا در موارد استعمال الفاظ عربیه مثل اطلاق لفظ شمس و قمر و نجوم بر مظاهر الهیه که نفسی از اهل سنت در وفور علم و فصاحت کلام و بلاغت ائمه‌ی اهل البیت شک ننموده و لا- شک اگر از هر نفسی ولو از منکرین اسلام سؤال شود البته ایشان را از اعظم بیوت فصاحت عربیه شمارد و در صحت مورد استعمال الفاظ اعلم از اعاجم قفقازیه شناسند انتهی

جواب

عرض می‌شود هر چند این سؤال و جواب و به این درجه تفصیل و اطناب خارج از ما نحن فیه است ولی چون جناب مستدل همت خود را مصروف بر توبیخ و سرزنش و تشنیع جناب شیخ فرموده خود را بی غرض و جناب معظم را مغرض و با مرض یاد نموده‌اند عرض می‌شود که جناب مستدل برای ترضیه‌ی خاطر اعاظم و رؤسا دولت روم و حفظ مقامات بزرگان دین خودشان که در آن مرز و بوم سکنی دارند این گونه فرمایشات فرموده محض پاس دنیاداری به این درجه تعمد بر خلاف واقع نمایند و خود را در انظار اهل علم و بصیرت رسوا سازند از سلیقه دور است بلکه بر عموم ناس معلوم و مکشوف است که رؤسا اهل سنت و جماعت در معنی به علو مکانت و سمو مقامات اهل بیت طهارت کما هو حقه قائل نبودند بلکه از پاره‌ی حرکات و جواب سؤالات آنها در هنگام رحلت حضرت ختمی مرتبت مستفاد شد که به عصمت و نبوت آن جناب نیز معتقد نبوده انه لیهدو گفتند و امر مطاع را در حاضر نمودن قلم و دوات اجابت نکردند پس مکشوف افتاد که کما هو حقه معتقد نبودند و الا چگونه می‌شد که بعد از اینکه حضرت رسالت پناهی در مرض موت برای نصب وصی و خلیفه کاغذ و دوات خواسته ایتونی بدواهٔ و بیضاء لا- کتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی

فرمودند ثانی خلفاء گفت دعوا الرجل فانه لیهذر حسبنا کتاب الله و قاضی میر حسین میبدی که از اعاظم اهل سنت است در شرح دیوان گفته که اول فتنه که [صفحه ۱۴۳] در اسلام واقع شد این بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مرض موت فرمود هلتوا اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی و خلیفه‌ی ثانی مانع شده فتنه بلند کرد تا اینکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود قوموا عنی لا ینبغی النزاع عندی و غزالی ناصبی گفته‌اند که حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ایتونی بدواهٔ و قرطاس لاکتب لکم تا آخر فقال عمر دعوا الرجل حسبنا کتاب الله تا اینکه حضرت فرمود لا ینبغی التنازع لدی و در خبر است که ابن عباس هر گاه این حکایت کردی و این شکایت نمودی زار زار بگریستی و گفتی ان الرزیهٔ ماحاله بین رسول الله صلی الله علیه و آله و بین ان یکتب لهم ذلک الکتاب بلکه ابوبکر را برتر از پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌دانستند و امر او را انفذ زیرا که ابوبکر در مرض موت عمر را خلیفه‌ی خود گردانید و نسبت هذیان به او ندادند و به پیغمبر صلی الله علیه و آله این نسبت دادند - و نعم ما قال الشاعر - اوصی النبی فقال قائلهم - قد ضل یهجر سید البشر - وواوا اباابکر اصاب فلم - یهجر و قد اوصی الی عمر - بلکه تمکین نکردن امر حضرت رسالت در حالت بیماری مستلزم عدم اعتقاد به نبوت آن حضرت بود چه اگر آن جناب را بر نبوت باقی می‌دانستند تفاوتی بین صحت و مرض آن حضرت نمی‌گذاشتند و اعجب از این بیانات قاضی و غزالی و ناصبی قول حمیدی است در صحاح یعنی جمع بین الصحیحین می‌گوید چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دار فناء به عالم بقاء رحلت فرمود عمر نزد ابوبکر رفت و گفت می‌ترسم محمد صلی الله علیه و آله نمرده باشد و حیله کرده باشد تا معلوم کند که دوست و دشمن او کیست و یا اینکه چون موسی (ع) غائب شده باشد و باز آید و هر که را که مخالفت او نموده عصیان ورزد به سیاست رسانند پس هر که گوید رسول خدا مرده من او را حد می‌زنم ابوبکر چون این سخن شنید او را نیز شکی در دل به هم رسید و مردم را در اضطراب افکند علی علیه‌السلام چون اختلاف را شنید مردم را حاضر کرده فرمود ای قوم نه حق تعالی در حال حیات رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود انک میت و انهم لمیتون مات رسول الله صلی الله علیه و آله آن وقت مردمان را یقین حاصل گردید و از این قبیل روایات از اعاظم اهل سنت و جماعت بسیار است که دال بر کفر و زندقه‌ی دو خلیفه‌ی نامدار است در این صورت چگونه به علو مقامات اهل البیت معتقد بودند اما عقیده آنها درباره‌ی حضرت امیر الأمرهٔ علیه‌السلام این است که عرض می‌شود عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال لما اخرج بعلی علیه‌السلام ملببا وقف عند قبر النبی صلی الله علیه و آله و قال یا ابن عم ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی قال فخرجت یدمن قبر رسول الله صلی الله علیه و آله یعرفون انها یده و صوت یعرفون انه صوته نحو ابی‌بکر یا هذا اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفه ثم سویک رجلا و فی المناقب مثله و فی یر عبدالله بن محمد یرفعه باسناد له الی ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال لما استخلف ابوبکر اقبل عمر علی علی علیه‌السلام فقال اما علمت ان ابابکر قد استخلف قال علی علیه‌السلام فمن جعله کک قال المسلمون رضوا بذلک فقال علی علیه‌السلام والله لاسرع ما خالفوا رسول الله صلی الله علیه و آله و نقضوا عهده و لقد سموه بغیر اسمه والله ما استخلفه رسول الله صلی الله علیه و آله فقال عمر کذبت فعل الله بک و فعل فقال علیه‌السلام انطلق بنا لنعلم اینا الکذاب علی رسول الله صلی الله علیه و آله فی حیوته و بعد موته فانطلق معه حتی اتی الی القبر فاذا کف فیها مکتوب اکفرت یا عمر بالذی خلقک من تراب ثم من نطفهٔ ثم سویک رجلا-فقال له علی علیه‌السلام ارضیت والله لقد جحدت الله فی حیوته و بعد وفاته علی هذا به جناب مستدل عرض می‌نماید بعد از اینکه رئیس و پیشوای اهل سنت خدمت حضرت ولایت مرتبت جسارت نموده نسبت کذب به آن بزرگوار دهد پس چگونه می‌توان قائل گردید که به علو مکانت ائمه اطهار علیهم‌السلام معتقدند [صفحه ۱۴۴] مگر واقعه‌ی فدک را هیچ قبول ندارند که علاوه بر عدم قبول دعوی حضرت صدیقه‌ی طاهره علیهاالسلام با تمسک بید و شهادت و حکم حضرت امیرالامرهٔ و دو سید شباب اهل الجنهٔ آن همه بی‌احترامی به حضرت صدیقه‌ی طاهره نموده ابدا از فرمایش جناب ختمی ماب که فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و در مقام دیگر فرمود فاطمهٔ بضعهٔ منی من اذاها فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله یادی ننموده و فدک را انتزاع نموده پاره‌ی تن پیغمبر را این همه ایذاء و اذیت نموده هتک احترام نبوت مطهره گردید تا محسن مظلوم سقط

گردیـد در این صورت برای اهـل عصـمت و طهـارت نزد آنها چه مقام و کـدام مکانت بود و بعـد از اینکه از رؤسا ایشان این گونه سلوك نسبت به خانـدان نبوت و طهارت ظاهر شود حالت تابعین و مریـدین خوب معلوم می‌شود و البعرهٔ تـدل علی البعیر حالا باید منصف و صاحب بصیرتی از روی انصاف بدون جور و اعتساف حکم شود که فرمایشات جناب شیخ الاسلام از روی غرض است یا بیانات تبعه‌ی بیان خاصه جناب مستدل عین مرض فاعتبروا یا اولی الابصار گویا اهل سنت و جماعت سجاده از زیر پای حضرت امام حسن (ع) نکشیدند و کور موصـلی عصـا بر پای مبارکش نزد و در وقعه‌ی طف درباره‌ی حسـین بن علی هیـچ ظلمی نکردنـد و در عسکر عمر سعد زندیق کافری خطاب به آن جناب ننمود که یا حسین نماز تو مقبول نیست لیبک علی الاسلام من کان باکیا که مثل جنـاب میرزا ابوالفضـل عقیـده‌ی سـنت و جمـاعت را نسبت به اولیـاء دین مـا کامـل می‌داننـد اگر جنـاب مسـتدل این فرمایشات هم نفرمایند دولت روم رؤسا ایشان را از مملکت خود نفی نمی‌نمایند

اشکال مستدل بهایی بر شیخ الاسلام که چرا می خواهید اقوام دیگر را مسلمان کنید

اشاره

فاضل بهائی نوشـته‌اند و اعجب از کل بیانات سابقه‌ی ایشان است گویا جناب شـیخ گمان کرده‌اند که چنانچه شـیخ الاسـلام هسـتند شیـخ الیهود والنصـاری هم هسـتند و یـا اینکه وکـالتی از ملـل سائره دارنـد این عبارت به ادعاء اینکه حسبهٔ لله این مسائل را در میان گذاشـته‌اند به غـایت منـافی و مباین است بل دال بر غایت تجاهل و تجافی لـذا در غایت ادب خـدمت ایشان معروض می‌دارم که یا سیدی الشـیخ نه علم افاضل یهود و نصاری از شـما کمتر است و نه قلمشان از قم شـما کندتر و نه لسانشان از لسان شـما قاصرتر اگر شما در دین خودتان شـبهه داریـد بفرمائیـد و شـبهات سائر ملل را به خودشان واگذاریـد و وکالت از جانب سائر ملل نکنید و اندوه دیگری را نخورید تا اینکه لا محالهٔ به تعصب و تعنت منسوب نگردید و ادعاء حسبهٔ لله را مصدق شوید و چون ایرادات جناب شیخ در این مبحث فقره به فقره معلوم الحال گردیـد و قیمت آن بر اهل علم واضح آمد لذا از قراء این اوراق نیز رجاء می‌نماید که قدری در این فقره‌ی آخر نیز تامل فرماینـد که نوشـته است با وجود اینکه هر مؤسـس و مقننی که به ادعاء عام بیاید چون که خود را مظهر اظهر وجود مطلق می‌دانـد و ذات بحث می‌دانـد بایـد خطابات و اثبات حقیت او هم عام و تام باشد و روی کلامش بر کل من حیث الکـل شامـل آیـد نه اینکه از ملـل متفرقه‌ی مسـکونه و از فرق متعـدده یـک فرقه‌ی قلیله را مورد خطابات نموده بنابر تنگی معلومات اغلب ایشان سوق کلام نمایـد و به جای یا ایها الناس یا ایها العرب و یا ایها الفرس گفته به احادیث چند که دانسـتن صـحت و سـقم آن بسـیار مشـکل است و حتی اکثر اهالی اسلام به آن معتقد نیستند استدلال رود انتهی گویا جناب شیخ بر خود متحتم داشته‌اند که هر چه بر قلم ایشـان بگـذرد بنویسـند خواه معنی داشـته باشـد یـا نداشـته باشـد اصول ادیان را منهـدم کنـد یا نکنـد بر انبیاء گذشـته علیهم‌السـلام وارد آیـد یا نیایـد خلاصه بیاناتی جناب مسـتدل می‌فرماینـد تا می‌رسـد به جائی که می گویـد ایراد جناب شـیخ اولا بر حضـرت موسی و عیسی علیهماالسلام واردتر است زیرا که کتابی از ایشان جز توریهٔ و انجیل نیست و در این دو کتاب خطابی جز بر بنی‌اسرائیل مشهود نه این است [صفحه ۱۴۵] آنچه از جناب مستدل در ایراد بر جناب شیخ تراوش نموده

جواب

عرض می‌شود اگر چه این گونه ایرادات از شان اهل علم خارج است ولی از قبل جناب شیخ در غایت توقیر و تعظیم جواب می‌دهم که خلط مبحث و اغلوطه‌ی در کلام نزد علماء اعلام بی‌ثمر است حضرت موسی (ع)اگر به بنی‌اسرائیل تنها خطابی می‌فرمود صحیح و به موقع بود زیرا که آن حضـرت فقط بر بنی‌اسـرائیل مبعوث بودند لا غیر و شایسـته نبود غیر از آنها را در مخاطبه شـریک و سهیم

فرماید اما این دو ظهور اعظم که خود را بر کل انام مبعوث بلکه افضل از سید کائنات می‌دانند مناسب بود در مخاطبه جمیع ناس را به مخاطبه مفتخر و سرافراز و عموم خلایق را به نیل این مباهات ممتاز فرمایند و این دولت عنایت را از ناس دریغ نفرمایند از این مطلب تجافی می‌نمائیم نه ایراد جناب شیخ چندان اهمیت دارد نه سرزنش و تعییرات جناب مستدل چندان قدر و قابلیت و ما درصدد این گونه ایرادات لفظیه نیستیم خذ العنایات و اترک المبافی المبادی این وصایای بهاء به امت خودشان دلیل بر دارائی منصب جلیل نبوت و امامت نمی‌شود و مطلب تازه بر ایشان از آسمان نزول نیافته و از زبان معجز بیان اولیاء دین ما کما و کیفا صادر گردیده بهاء نیز کلمات اولیاء دین و علماء اسلام را که متون کتب اخبار بدان مشحون است مطالعه فرموده نقلی نموده‌اند که فلان صفات حسنه مرضی خدا است و فلان افعال قبیحه مغضوب و مبغوض درگاه کبریا من هم دو روز کتاب اصحاب را ملاحظه و مشاهده کنم می‌توانم از روی آنها استنساخی کنم که عدل و احسان مطلوب است و جور و عدوان غیر محبوب کتاب مستطاب نهج‌البلاغهٔ در میان قوم منتشر و به زیارت آن اهالی اسلام مفتخرند و حضرت امیرالامرهٔ روحنا فداه با آن طلاقت لسان و رشاقت بیان امت مرحومه را به خصال حسنه و افعال مستحسنه وصیت فرموده‌اند صفات حمیده‌ی متصور نیست مگر اینکه به ابلغ بیان تصریح بدان فرموده و اوصاف رذیله در عالم امکان تصور نمی‌رود مگر اینکه از زبان معجز بیان از آن نهی نموده‌اند آن مطلب غریب تازه که جناب بهاء از جانب خدا آورده‌اند که در دست ما نیست کدام است بیان فرمائید تا ملاحظه نمائیم و به این واسطه صاحب آن مقالات را داراء مقامات و آن الواح که در جواب مانکجی زردشتی نزول یافته و برای جناب مستدل به مخاطبه آن بقوله قل یا ملاء الادیان تا آخر مفاخرت حاصل گردیده کوری را بینا و مریضی را شفا نمی‌دهد و محض ادعا است بدون دلیل و برهان قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین و هر قدر جناب مستدل بفرمایند اهالی اسلام کور و کرند و نافهم و خر موجب تبدل عقائد حقه نمی‌شود و بعینها اهالی اسلام معارضه به مثل می‌فرمایند و می‌گویند که شما بهائیان از چشم نابینا و کورید و از ادراک فیوضات رحمانیه مهجور مکابر و مجادل تبعه بابند نه تابعین قباب عرش جناب مبغض و معاند طائفه‌ی بهائیه‌اند نه فرقه‌ی اسلامیه و هر گاه به همین اندازه طرفین قناعت دارند که شما آنها را بر باطل و اسلامیان به هزار درجه شما را مهمل و عاطل دانند مباحثه‌ی علمیه و مناظره‌ی فقهیه لازم نیست کل حزب بمالدیهم فرحون و به کلمه‌ی جامثه که جناب مستدل بیان می‌فرمایند که از لوح مقدس رسیده و آن این است بای حجهٔ امنتم بالله من قبل و کافه امم را مفحم و ملزم داشت اسلامیان هیچ ملزم نشدند و ایمان به خدا را ایمان به رسول او می‌دانند و ایمان به رسول را به اتیان خوارق عادات و ابراز معجزات که از قدرت بشر خارج است منوط می‌دانند نه به تقلید آباء و امهات قانعند و نه به محض ادعاء و هواء مدعی متقاعد نبی و امام را به امتیاز می‌شناسند و فقط به دعوی من غیر دلیل و برهان اعتنائی ندارند نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری داند نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آئین سروری داند

استدلال به ظهورین مقدسین

اشاره

فاضل بهائی مرقوم داشته‌اند که اثبات ظهور دین مقدسین به آیات قرآنیه و احادیث معتبره و ادله‌ی عقلیه شده [صفحه ۱۴۶] و نظر به دفع شبهات واهیهٔ به احادیثی استدلال نموده که اولا مؤید به آیات قرآن و ثانیا از طرق اهل تسنن و تشیع و ثالثا به وثوق مصادر متصف باشد شاید این ایرادات بارده و توهمات مضحکهٔ ساقط گردد و اخیرا این عبد حاضر است که هرگز از هر ملت از ملل موجوده بخواهد شفاها او کتبا در این امر اعظم نظر کند او را به ادله واضحه که دین خود او به آن ثابت و مقرر است بر حقیت امر مبارک مطلع و آگاه گرداند و اگر از اهل فلسفهٔ و قیاسات منطقیهٔ است به ادله‌ی عقلیه و اگر از اهل مجادله و مکابر است به ادله‌ی

الزامیه ملزم و ساکت گرداند

جواب

عرض می‌شود حقیقت جناب مستدل ابدا در استدلال کوتاهی نفرمودند ولی چه سود که نقص از آیات و اخبار بود که همراهی خیالات واهیه‌ی ایشان ننموده هیچ دلالت بر مقصود ایشان نکردند و آنچه می‌فرمایند ما به ادله و آیات مژده‌ی این دو ظهور را ثابت کردیم هزار افسوس که هیچ محقق و ثابت نگردید بلکه خلاف آن مدلل گردید و ظاهرا اهل بصارت و ادراک مخصوص بهائیه است که آن فهم و شعور را خداوند متعال بر آنها فقط مقصور داشته و هیچ کسی دیگر آن فهم ثاقب و رای صائب ندارد و اینکه فرموده‌اند من حاضرم که در مقام مکالمهٔ و مباحثهٔ رفع این توهمات نمایم جای افسوس و حسرت است نه ما بحمدالله تعالی موفق به ادراک آن سعادت می‌شویم نه جناب مستدل این عنایت مبذول می‌فرمایند دیگر انشاءالله تعالی در قیامت در پیشگاه احدیت رفع شبهه از ایشان خواهد شد

استدلال میرزا ابوالفضل به آیه (یوم تبدل الارض غیر الارض) بر نسخ اسلام

اشاره

آقا میرزا ابوالفضل بهائی فرموده‌اند و نیز جناب شیخ در رساله‌ی اولی نوشته‌اند در بیان معنی آیات شریفه‌ی رب المشارق و المغارب و آیه‌ی اذا السماء انفطرت و آیه کریمه‌ی یوم تبدل الارض غیر الارض که صاحب کتاب می‌فرمایند مقصود از مشارق مظاهر انوار الهی و مراد از انفطار سماء نسخ و بطلان دین قبل حین ظهور بعد و کذا مراد از تبدیل ارض تبدیل قلوب به ارض معرفت و حکمت است و برای اثبات مدعای خود باید بیان فرمایند که کدام لغت و کدام استعمال عرب و کدام تفسیر و موارد استعمال شهادت می‌دهد به اینکه سماء به معنی دین و انفطار به معنی نسخ و بطلان به طریق حقیقت و یا مجاز استعمال شده است و الا بدون استشهاد اخذ معانی مذکوره مسلم نمی‌گردد و هم باعث تسکیت و اقناع قارئین نمی‌شود و حال اینکه تجاوز از قانون لسان در هر دین و کلام و در میان هر ملت روا نیست کلام و خطابات هر مقنن به زبانی که دارد باید غایت الغایات بلیغ و فصیح باشد و لذا قال عز من قال و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورهٔ من مثله جواب بر اهل علم مخفی نیست که باب استعارهٔ و تشبیه از ابواب وسیعه فصاحت کلام است که علماء اعلام در جمیع لغات و السنهٔ و زبان مستوفی تکلم فرموده و خطباء و فصحاء امم من کافهٔ الاجناس بیانات خود را در خطب و رسائل به آن مزین داشته‌اند و اگر چه این مسأله از مسائل واضحه است نزد اهل علم و وضع تبیین و تفصیل این قبیل مسائل کتب بیانیهٔ است نه رسائل استدلالیهٔ انتهی

جواب

عرض می‌شود که جناب شیخ کجا انکار باب مجاز و استعارهٔ و اشارهٔ و کنایهٔ فرموده‌اند و این نقل جناب مستدل از بیانات تفتازانی و غیرها که صد کتاب از آن نزد ماها ضبط است اثبات نبوت و امامت مدعی این امر خطیر نمی‌کند گویا اهالی اسلام کتاب مطول و مختصر و سائر کتب معانی بیان را ندیده یا دیده و نفهمیده‌اند لذا گستاخی می‌نمایم که ما نیز منکر جواز استعمال لفظ در معنی غیر حقیقی نیستیم ولی هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد البته زید کالأسد در مقام اظهار شجاعت زید و تشبیه باسد جایز و رایت اسدا در مقام استعاره بیان می‌شود و استعاره‌ی تصریحیه و بالکنایهٔ در کلمات فصحاء و بلغاء بسیار است و این همه قال و قیل و این همه طول و تفصیل در امور غیر لازمه‌ی واضحهٔ ضرور نیست و البته استعارهٔ و کنایهٔ و تشبیه در لسان عرب و اصطلاح آنها شایع

است و احدی از اسلامیان منکر نمی‌تواند شد ولی نه در همه جا و هر مورد البته در صورتی که از لفظ بتوان معنی حقیقی ظاهری آن را گرفت [صفحه ۱۴۷] اذهان بدان منصرف می‌شود چنانچه هر گاه متکلم رایت اسدا بگوید مادام که یرمی در کلام نیاورده عارف به اصطلاح و لسان بر معنی سبع حمل می‌نماید بعد از اینکه لفظ یرمی از او صادر گردید منکشف می‌شود که مراد متکلم شیر نیست و قصد سبع نفرموده زیرا که از شان اسد تیر انداختن نیست آن وقت بر رجل شجاع حمل می‌نماید و کلامی است نزد بلغاء و فصحاء متین و مربوط و بلیغ و مطبوع و کذا قاری الله نور السموات و الارض بدوا از نور همان معنی ظاهری استنباط می‌نماید ولی بعد از ترکیب باسموات می‌فهمد که مراد منور یا چیز دیگر است بناء علیه از جناب مستدل سؤال می‌نمایم که این الفاظ که در علامات ظهور حضرت بقیة الله استعمال شده و هنگام صدور از منابع علم و عرفان قرینه‌ی حالیة و مقالیة همراه نداشته و الا ناچار به ما می‌رسید هر گاه بر معانی حقیقیه‌ی لغویة حمل شود آیا منافی با حکم عقل است یا مباین خبر و نقل و چه محذوری داعی است که ناگزیر باید از معنی اصلی آن انحراف جست و در معنی مجازی استعمال نمود مگر محال است که م‌ح‌م‌د پسر صلبی حضرت عسکری علیهم‌السلام قائم موعود و ودیعه‌ی حضرت معبود باشد و حال اینکه اخبار کثیره‌ی متضافره بر طبق آن از ائمه‌ی طاهره علیهم‌السلام رسیده و یا انفطار سماء و تبدیل ارض به غیر الارض التی نشاهده شرعا او عقلا ممکن نیست که به تاویل ناچار و مضطر کردیم و حال اینکه ملاحظه می‌نمائیم پاره‌ی از علائم که از کلام معجز نظام اولیاء الله و در ظهور حضرت حجة الله رسیده بر وفق معنی ظاهری لغوی بروز و ظهور نمود چون ستاره‌ی ذوذنب و آبادی شهر کوفه و غیرها پس به محض اینکه شخص مدعی اظهار نماید که منم پیغمبر یا امام و هر چه از هزار سال یا ده هزار سال قبل برای تعیین صاحب این ادعاء در کتب سماویه و اخبار و کلمات امناء الهیه رسیده تمام مأول است و معنی اصلی آن مراد نیست مقصود از عادل فاسق و مراد از عالم جاهل و مقصود از حق باطل است تکلیف نداریم قبول نمائیم بلی هر گاه شخص مدعی که می‌خواهد یک دین به این احکام و اتقان باطل و منسوخ سازد اولا باید حجیت خود را به غیر از این عنوانات ثابت و مدلل نماید معجزه بیاورد خرق عادت نماید ثانیا بگوید حالا پای بست فلان لفظ که شرط ظهور امام زمان است نباشد مراد این و آن و چنین و چنان است بلی اگر نقطه‌ی اولی و یا جمال ابهی معجزه‌ی و کرامتی ابراز داده بودند و خداوند رادعی برای آنها نفرستاده بود بعد از اتیان آن هر چه می‌فرمودند اطاعت می‌کردیم و بر وفق مقصد ایشان یوم تبدل الارض غیر الارض و الله نور السموات و یملأ الله الارض قسطا و عدلا را معنی می‌کردیم و او را نافذ القول و مطاع و لازم الاتباع می‌دانستیم و به قبول و اطاعت ناچار بودیم اما حالا که هیچ از معجزات و خوارق عادات مشاهده نکرده‌ایم در درگاه کبریایی خود را در عدم اجابت روسفید و سرافراز می‌دانیم زیرا که از ائمه‌ی دین خود که مسلما معصوم و نافذ القول بودند به ما دستور العمل صحیح و صریح رسیده که هر گاه در زمان غیبت کسی ادعائی نماید و خواهد کرد به همان عقیده‌ی سابقه‌ی راسخه‌ی خود باقی باشید و دین خود را از دست ندهد تا اینکه آن مدعی صدق خود را کالشمس فی رابعة النهار آشکار سازد و این معنی متحقق نمی‌شود مگر اینکه آن مدعی و داعی نشانه و علامتی با خود بیاورد که معلوم شود از جانب خدا داراء این ریاست کذائی است و آن نیست مگر به معجزه که از قدرت بشر خارج باشد چنانچه سیره‌ی انبیاء سلف و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام این بود که در مقام اظهار امر به اعجاز خصم را ملزم و مفحم می‌ساختند روی عمر بن محمد عن جعفر بن محمد عن عیسی بن مهران عن ابی یشکر البلخی عن موسی بن عبیدة عن محمد بن کعب القرطی عن عوف بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ذات یوم یا لیتنی قد لقیت اخوانی فقال له ابوبکر و عمر او لسنا اخوانک امنا بک و هاجرنا معک قال قد امنتم و هاجرتم و یا لیتنی قد لقیت اخوانی فاعاد القول فقال رسول الله صلی الله علیه و آله انتم اصحابی ولکن اخوانی الذین یاتون من بعدکم [صفحه ۱۴۸] یؤمنون بی و یحبونی و ینصرونی و یصدقونی و ما راونی فیا لیتنی قد لقیت اخوانی و ما اسلامیان امیدواریم که مفتخر و مقصود از اخوان آن جناب باشیم که درک حضور آفتاب ظهور مقدس نبوی صلی الله علیه و آله ننموده و احکام آن سید انام را آویزه گوش و زیب برواغوش داریم نه بهائیان که از طریقه‌ی حقه بدون دلیل و بینة دست برداشته به اشخاصی که از سائر ناس ابدا امتیازی

نداشتند گرویدند نمی‌دانم هر گاه حضرت ختمی مرتبت در عرصه‌ی قیامت و بارگاه احدیت مخصوصا جناب میرزا ابوالفضل را مخاطب فرموده بفرمایند من پیغمبر ثابت النبوهٔ شما بودم و احکام خود را بیان نموده دستورالعمل برای تکالیف الی یوم التناد به عباد دادم بلاواسطه و به واسطه‌ی اولیاء و مظاهر امر الله از عترت طاهره‌ی خودم و ذره‌ی از اوامر و نواهی خداوندی را فروگزار نکرده و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و شماها را مامور کردم که از دین خود دست نکشید جوابی نداشته باشند و انفعال بار آورند خلاصه اینکه ماها ماموریم دین خود را محکم نگاه داریم تا حجت الله علیه‌السلام ظاهر و احکام مندرسه را نیز تجدید و زمین را پر از عدل و داد فرمایند روی فی البحار قلت لابی عبدالله علیه‌السلام یکون فترهٔ لا یعرف المسلمون امامهم فیها فقال یقال ذلک فقلت فکیف نصنع قال اذا کان ذلک فتمسکوا بالامر الاول حتی یبین لکم الاخر و عن عبدالله بن سنان قال دخلت انا و ابی علی ابی‌عبدالله علیه‌السلام فقال کیف انتم اذا صرتم فی حال لا یکون فیها امام هدی و لا علم یری فلا ینجو الا من دعا بدعاء الحریق فقال ابی هذا والله البلاء فکیف نصنع جعلت فداک حینئذ قال اذا کان ذلک و لن تدرکه فتمسکوا بما فی ایدیکم حتی یصح لکم الامر و پر واضح است که مراد از صحت امر علم به صدق مدعی این امر خطیر است و برای احدی علم حاصل نمی‌شود مگر به اظهار معجزات و اتیان خوارق عادات و عن ابی عبدالله علیه‌السلام قلت له انا نروی بان صاحب هذا الامر یفقد زمانا فکیف نصنع عند ذلک قال علیه‌السلام تمسکوا بالامر الاول الذی انتم علیه حتی یبین لکم و المقصود من هذه الاخبار عدم التزلزل فی الدین و التحیر فی العمل امی تمسکوا فی اصول دینکم و فروعه بما وضل الیکم من ائمتکم و لا تترکوا العمل و لا ترتدوا حتی یظهر اماکم و یحتمل ان یکون المعنی لا تؤمنوا بمن یدعی انه القائم حتی یتبین لکم بالمعجزات خلاصه اینکه از این قبیل اخبار بسیار است ولی چون مقصود اصلی رفع پاره‌ی از شبهات است به ذکر همین چند فقره قناعت و اکتفاء نمود

استدلال بر اینکه نجم و قمر و شمس به تأویل برده می شود برای بزرگان

اشاره

قال المستدل البهائی مسلمانان از استعاره‌ی الفاظ شمس و قمر بر رسائل بدیعه ی فصیحهٔ و خطب بلیغهٔ و اشعار رائقهٔ و منشورات فائقه به شگفت آیند و او را به غایت مجدت و رفعت بستایند ولکن از اطلاق شمس و قمر بر مطالع امر الله و مشارق نور الله تعجب نمایند و غریب شمرند و برهان طلبند و لجاج و احتجاج پیش آرند با اینکه این انوار لامعه و شموس مشرقهٔ که جهان از رویشان روشن است و عالم از خویشان گلشن به این نعوت اقربند و به این محامد انسب و هر گاه بخواهی بفهمی که اطلاق لفظ شما بر دین و شمس و قمر و نجوم بر ائمه‌ی هدی و خلفاء چه قدر شایع و مستحسن بوده است نزد فصحا عرب در قصیده‌ی مشهوره کمیت بن زید الاسدی ملاحظه فرما که مطلع آن این است الا حییت عنا یا مدینا و هل ناس تقول مسلمینا تا آنجا که گفته لنا قمر السماء و کل نجم تشیر الیه ایدی المهتدینا لنا جعل المکارم خالصات وللناس القفا و لنا الجبینا

جواب

عرض می‌شود سابقا عرض نمودیم باز هم عرض می‌نمایم که استعمال لفظ شمس و قمر و غیره بر بزرگان با قرینه‌ی حالیه و مقالیه موجب نمی‌شود که در همه موضع لفظ را از معنی ظاهری بیرون بریم و حال اینکه استعمال آن در معنی اصلی مباین و مخالف با قواعد عقلیهٔ و قوانین نقلیه نیست و داعی چیست که دویست سیصد حدیث صادر از مظاهر امر الله را تمام بر خلاف ظاهر محمول [صفحه ۱۴۹] داشته تا امامی مجعول برای خود بتراشیم اینها اسهل است یا یک لفظ شرع جدید و کتاب جدید را که اخبار کثیره صحیحه مبین معنی آن است و تمام دلالت دارد که قائم موعود مروج دین مبین و شرع متین جد خود حضرت خاتم النبیین است بر

خلاف ظاهر محمول داریم و حال آنکه لفظ جدید در قرآن مجید بر اعاده‌ی صورت شخصیه‌ی اولیه اطلاق شده کما قال الله تبارك و تعالی و قال الذین كفروا هل ندلكم علی رجل ینبئكم اذا مزقتم كله ممزق انكم لفی خلق جدید و پر واضح است که محشورین قیامت همان مخلوقین در دنیا هستند که صورت شخصیه ایشان عود کرده است و اطلاق جدید بر ایشان شده است و در سوره‌ی بنی‌اسرائیل از زبان کفار که منکر بعث اجسام بودند می‌فرماید و قالوا ءاذا كنا عظاما و رفاتا ائنا لمبعوثون خلقا جدیدا و در سوره‌ی ق می‌فرماید افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید و در مجمع البحرین است من جدد قبرا او مثل مثالا فقد خرج من الاسلام و اطلاق شده بر چیزی که کهنه شده باشد و دو مرتبه مرمت شده باشد بر فرض که مبینی هم نداشت موافق قواعد متقنهٔ ردان احادیث است و آنچه مطابق قواعد مذهب حنیف تشیع است باید معمول شود کما قرر فی الاصول از همه‌ی اینها اغماض نموده تسلیم نمائیم که قائم موعود بر خلاف ظهور آن علامات ظهور فرماید آیا لازم است هر که در زمان ادعاء او این علامات به ظهور نرسیده امام و قائم باشد معاذ الله صفات سلبیهٔ برای همه کس هست هر گاه هر که نادان است و عالم نیست و معجزه ندارد و از قرآن مجید و اخبار برای ظهورش دلیلی اقامه نشده باید امام و رئیس باشد و به محض ادعاء باید پیروی او نمود گذر عارف و عامی همه بر دار افتد اول آنها منم که فاقد علم و بصیرت و شجاعت و غیرت و سعادت و نجابتم معجزه و خرق عادت ندارم از اتیان کلام فصیح بلیغ عاجزم امتیازی از عوام کالانعام ندارم پس باید مرا مولی و امام و رئیس دانند خلاصه اینکه یومنا هذا شخص حضرت حجهٔ الله ارواحنا فداه به حکم وجوده لطف و تصرفه لطف و عدم منا به واسطه‌ی کثرت ظلم و جور از انظار غائب و باب علم مسدود پس ماموریم به کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله عمل نموده تابع و پیرو آن باشیم پس کتاب خدا و سنت رسول بین ما و بهائیان حکم است هر گاه کسی مدعی منصبی شود باید به کتاب یا سنت یا هر دو دعوی خود را مدلل دارد خداوند می‌فرماید یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منكم فان تنازعتم فی شیء مردوه الی الله و الرسول ان كنتم تؤمنون بالله و الیوم الاخر ذلك خیر و احسن تاویلا هر که این ادعاء دارد باید علامت و نشانه داشته باشد بنده‌ی طلعت آنیم که آنی دارد حالا رجوع می‌کنیم به کتاب خدا و از روی انصاف و بصیرت ملاحظه می‌کنیم ببینیم در کتاب مجید که حاکم و فاصل است برای اولیاء و انبیاء علیهم‌السلام چه مقام و شان مقرر داشته آیا حامل روحی دیگر غیر از سائر ناس هستند یا نه البته بالبداهٔ به حکم آیات استنباط می‌کنیم که انبیاء و اولیاء اشرف از جمیع مخلوقات و آنها را برگزیده‌ی خود خوانده می‌فرماید ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریهٔ بعضها من بعض در مقام دیگر می‌فرماید در حق حضرت ابراهیم (ع)و لقد اصطفیناه فی الدنیا و انه فی الاخرهٔ لمن الصالحین و نیز می‌فرماید تلك حجتنا اتیناها ابراهیم علی قومه نرفع درجات من نشاء ان ربك حکیم علیم و وهبنا له اسحق و یعقوب كلا هدینا و نوحا هدینا من قبل و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون و كذلك نجزی المحسنین و از این قبیل آیات بسیار است پس مسلما روحی فوق سایر روح بشر دارند و درجاتی برای انبیاء و اولیاء مقرر است که به آیات باهرات و معجزات بینات شناخته می‌شوند و معلوم می‌شود مؤید روح القدسند بر بهائیان است که مدلل دارند کدام آیات و علامات در این وجود نقطه‌ی اولی و بهاء از معجزه و خرق عادت مشاهده [صفحه ۱۵۰] شده هنوز زمانی طویل از این دو ظهور نگذشته که در پرده‌ی استتار بماند اگر بروز امتیازی داده بودند البته توفر بر نقل آن شده به ماها می‌رسید و خداوند از حکمت بالغهٔ مقرر فرمود که خود بابیان و بهائیان هم به خیال نقل معجزه و دروغ نیفتادند و در کتب خود نوشتند اعجاز همان کلام است و بس و ملاحظه‌ی کلمات آنها هم نمودیم هیچ امتیاز نداشت بلکه از کلمات عوام پست‌تر و نامربوطتر بود از آن طرف در اخبار و آثار وارده‌ی از ائمه‌ی اطهار برای حضرت بقیهٔ الله ارواحنا فداه و هو المهدی المنتظر عجل الله فرجه علائمی مقرر شده که تاکنون به ظهور نرسیده و ما یجحدها الا المعاند و از لوح حضرت فاطمه علیهاالسلام مستفاد است که حضرت بقیهٔ الله پسر بلاواسطه‌ی حضرت عسکری است و امامت منحصر و مختص به دوازده بزرگوار است و تعداد اسامی آن انوار الهیه یکان یکان شده و دویست سال قبل از تولد حضرت حجهٔ الله علیه‌السلام خبر داده‌اند که آن جناب دارای معجزات کافه‌ی پیغمبران است خوب است

این دو ظهور هم کرامتی نمایـد ائمه‌ی مـا به زبـان وحوش و طیور آگـاه بودنـد و بـا اینکه نقطه‌ی اولی تانیا بامیر الامرة ارواحنا فـداه سلونی قبـل ان تفقـدونی فرمود بعـد از سؤال نمودن هر مساله‌ی از مسائل علمیـة بلکه درخواست ترجمه‌ی لفظی از الفاظ ترکیـة در محضـر علماء اسـلامیه به موببالی تنطق نمود خلاصه انکار نمودن بابیة و بهائیة معجزات انبیاء و اولیاء را اسباب سلب مقامات از انوار طیبات طاهرات نمی‌شود چگونه می‌شود این مطلب را مستور داشت و از خود پنهان انگاشت از بدو ظهور حضـرت ابوالبشر تا طلوع نور اطهر حضرت سید البشر این قدر معجزات و خوارق عادات که از مظاهر قدسیه نقل شده و خداوند حمید در قرآن مجید به لسان نبی صادق مصـدق اخبار از آن داده تمام را تاویل کردن و بر خلاف معنی ظاهری که مـدار محاورات و مکالمات و مخاطبات بدان است محمول داشـتن از ذوی العقول بلکه صاحب اندک شـعور پسـندیده نیست علاوه حاضـرین بزم محمدی صـلی الله علیه و آله و ناظرین جمال مقـدس احمـدی که شق قمر و تسبیـح حجر و احضار شـجر را دیدنـد چه تکلیف داشـتند و چگونه انکار می‌توانسـتند بنمایند اگر مجال انکار بود دیگر حمل بر سـحر نمودن و تفوه به ان هو الا رجلا مسـحورا کردن چه لزوم داشت پس صدور فعلی را از آن بزرگوار که از قدرت بشـر بیرون بود دیدند که ناچار گردیده به سـحرش نسـبت دادند آن همه اخبار به مغیبات و وقوع آن بر وفق فرمایشات سـید کائنات بقوله تعالی الم غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعـد غلبهم سـیغلبون چگونه تاویل می‌نمایند اخبار از فعل ابی‌جهل و تکلم و شـهادت مرغ نیم خورده و رسوا شـدن او در محضـر اصـحاب را چه تاویل می‌نمایند مگر حضـرت عیسـی علیه‌السلام انبئکم بما تاکلون و ما تدخرون نفرمود و صدق قول خود را آشکار ننمود بالجملة جمیع امم اتفاق دارند که انبیاء و اولیاء دارای معجزات و کرامـات و خوارق عادات بودنـد نزد جمیع یهود و نصاری ضـروری است که حضـرت موسـی علیه‌السـلام با آیات بینات از قبیل ید و بیضا و تبدیل عصا به اژدها و غیرها ظاهر گردید و خداوند در قرآن مجید می‌فرماید و لقد اتینا موسـی تسع آیات بینـات عموم نصـاری و شـیعه و اهـل سـنت و جماعت معترفنـد که حضـرت عیسـی قادر بر احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص بود قوله تعـالی اذ قـال الله یا عیسـی بن مریم اذکر نعمتی علیک و علی والـدتک اذا یـدتک بروح القـدس تکلم الناس فی المهـد و کهلا و اذ علمتک الکتاب و الحکمـة و التوریـة و الانجیل و اذ تخلق من الطین کهیئـة الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیرا باذنی و تبری الاکمه و الابرص باذنی و اذ تخرج الموتی باذنی و اذ کففت بنی‌اسـرائیل عنک اذ جئتهم بالبینات فقال الذین کفروا منهم ان هذا الا سحر مبین حالا از اهل انصاف و بصـیرت شـهادت می طلبیم اگر مراد از احیاء موتی همان نفوذ امر بود چرا بر سحر حمل می‌نمودند خوب بود بگویند این نفوذ در قلوب ما منکرین نشده پس معلوم [صفحه ۱۵۱] می‌شود به ظاهر مشاهده می‌نمودند که مرده را زنده می‌فرمایند و مجال انکار باقی نمی‌مانـد لـذا نسبت به سـحرش دادند و عموم مسـلمین از شـیعه و سـنی اجماع دارند که حضـرت ختمی مرتبت معجزات بسـیار داشـتند بلکه بعضـی از آنها به حد ضـرورت رسـیده و فرقه‌ی شـیعه خاصـة به اعجاز اولیاء و اوصـیاء معتقدند و قرآن مجیـد که ظـاهرا ما و باب و بهاء و مسـتدل بهائی و مناظر بابی آن را کلام خـدا می‌دانیم بـدان صـراحة ناطق است هر گاه خصم این همه مطـالب واضـحة انکار نماینـد اهالی اسـلام اصـلا وجود نقطه اولی و مظهر ثانی را می‌تواننـد منکر شونـد چه وجود آنها در دنیا اوضـح از معجزه انبیـاء و اولیـاء نیست تـا چه رسـد به ادعـا و مقصود از آن ترهات و کلمات خلاصه اینکه در صـدور معجزه از تمام انبیاء و اولیاء شکی و شبهه نیست

استدلال بر اینکه خداوند امر به محال نمی کند و خارق العاده و معجزه از امور محال هستند

اشاره

قال المسـتدل البهائی در چنـد موقع و موضع رؤسا مذهب ما بیان نموده‌اند که قدرت خداوند به امر محال تعلق نمی‌گیرد پس معجزه و خارق عادت وجود ندارد

جواب

عرض می‌شود مرادشان از محال که قدرت خدا متعلق به آن نمی‌شود چیست هر گاه مراد ممتنعات عقلیه است ما نیز بدان قائل و معتقدیم خداوند عالم تمام عالم را در یک بیضه مرغ نمی‌گنجاند در حالتی که عالم را کوچک و بیضه را بزرگ خلق نفرماید و هر گاه مقصود ممکنات است چه ضرر دارد یک ممکنی اتیانش از یک نفر ممکن و از دیگری ممکن نباشد زیرا که تنطق حجر و نبات به اذن خدا امری است ممکن ولی امثال من نتواند او را متنطق سازد و مؤیدین به روح القدس بدان قادرند اخبار از غیب از قدرت ما خارج اما از مظاهر قدسیه و انوار الهیه بسیار دیده و شنیده شده است و البته بندگان خاص خدا به واسطه‌ی از خلقت اصلیه و نور الهیه و عبادات کثیره به درجه‌ی ارتقاء به مدارج علیه می‌رسند و افعالی که از قدرت بشریه خارج است از آنها صادر می‌شود چنانچه در حدیث قدسی خداوند متعال به خواص درگاه ذوالجلال وعده می‌فرماید یا ابن آدم انا رب اقول للشیء کن فیکون اطعنی فیما امرتک تقول للشیء کن فیکون یا ابن آدم انا حی لا اموت اطعنی فیما امرتک تکون حیا لا تموت یا ابن آدم انا حیث ما اشاء اکن اطعنی فیما امرتک حیث ما تشاء تکن بالجملهٔ بعد از اینکه روح القدس به آن وجودات مقدسه تعلق یافت همه قسم خارق عادتی می‌توانند از آنها سر زند زیرا که روح صاحب اعمال غریبه و بعد از تایید روح القدس به هر چه اراده نمایند قادر خواهند گردید و اینکه رؤسا آنها گفته‌اند احیاء موتی اسباب علو مکانت نیست زیرا که آن احیا طبع هر نامی است به غایت مزخرف و بی‌معنی است و هیچ عاقلی بدان تفوه نمی‌نماید محیی دیگری است هر زمان می‌خواهد می‌رویاند و هر گاه این طبع و این وصف خاصه‌ی طبیعیه هر نامی بود هرگز نمی‌بایست بخشکد اگر بگویند مانع خارجی در دوام آنها است مثل سردی هواء و غیره عرض می‌کنم پس معلوم می‌شود که طبع آنها بنفسه حاکم مستقل نیست و دیگری حاکم در طبایع آنها است پس احیاء موتی از بشر شانی است رفیع و مقامی است منیع و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء خلاصه اینکه هر عملی که از بشر صادر و عموم خلق از اتیان به مثل آن عاجز شوند دلیل کمال است و قدرت بر اتیان آن نیست مگر از تایید قادر ذوالجلال و ما اسم آن را معجزه می‌گذاریم و فارق بین ناجی و هالک و حق و باطل و خلق به واسطه‌ی ملاحظه‌ی این خارق عادت یقین می‌نمایند که فاعل و عامل آن در دعوی خود محق و راستگو و صادق و داعی من عندالله است نه خواننده‌ی به سوی شیطان پس هر که به آنها اقبال کند بر هدایت است و هر که از آنها اعراض نماید سالک سبیل غوایت آیا نشنیده‌اند که سیره‌ی سنیه‌ی انبیاء و اولیاء در مقام اظهار امر و صدق مدعی ابراز معجزات بود ابوبصیر خدمت حضرت صادق آل محمد علیهم‌السلام عرض نمود که خداوند چرا به انبیاء و رسل معجزه عطاء فرمود فرمودند تا دلیل باشد بر صدق صاحب معجزه و معجزه علامت خدا است که عطاء نمی‌کند آن را مگر به انبیاء و رسل و حجج تا صدق صادق و کذب کاذب معلوم گردد خلاصه به محض اینکه یک نفر ادعاء نماید که من از جانب خدا [صفحه ۱۵۲] برای هدایت ظاهر و معجزه و دلیل صدق من این است که شما را به راه راست وا می‌دارم اما هیچ علامت و نشانه خدا در وجود من قرار نداده که از ادنای افراد بشر ممتاز شوم ما از کجا صدق او را فهمیده مطیع و منقاد او شویم زیرا که مدعی کاذب هم قادر بر تکلم و تنطق و تفوه به این قول است نهایت اینکه باید یک جزو از کتاب مستطاب نهج‌البلاغهٔ را مطالعه و حفظ و معنی آن را از علماء اسلام بپرسد و بر منبر رفته به همان روش که حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام خلق را نصیحت می‌فرمودند قریب به همان مضامین اقتباسیه از کلمات مظاهر الهیه موعظه نماید گو ابدا قلبش از آن آگاه نباشد چنانچه باب و بهاء کردند خلاصه تحصیل علم و یقین به صدق مدعی موقوف به دلیل و برهان است و برهان قاطع و دلیل ساطع معجزه است چنانچه ابن سکیت خدمت حضرت ثامن الائمهٔ ارواحنا فداه عرض کرد که چرا خدا موسی علیه‌السلام را مبعوث فرمود باید بیضاء و عصا و عیسی علیه‌السلام را به طب و محمد صلی الله علیه و آله را به کلام و خطب فرمود چون موسی علیه السلام را مبعوث فرمود غالب اهالی آن زمان دارای علم سحر بودند پس حضرت موسی علیه‌السلام من عندالله امر را ظاهر کرد که آنها قادر نبودند و سحر سحرهٔ را باطل و حجیت خود را بر ایشان ظاهر فرمود و حضرت عیسی علیه‌السلام را وقتی مبعوث نمود که ناخوشی صعب در آن وقت بسیار و مردم محتاج به طب

بودند پس آن بزرگوار من عندالله آورد چیزی را که آنها نداشتند و مرده را زنده فرمود و کور و پیس را شفا بخشود و حجیت خود را ظاهر و ثابت نمود محمد صلی الله علیه و آله را وقتی مبعوث فرمود که غالب بر اهل آن عصر خطب و کلام بود پس آن بزرگوار از کتاب خداوند و مواعظ و احکام چیزی آورد که حجت آنها را باطل فرمود انتهی خورد خورد از ما نحن فیه خارج شدیم هیچ شک نیست که استعمال لفظ در غیر ما وضع له با قرینه‌ی حالیه و مقالیه جایز بلکه در پاره‌ی مقامات موجب حسن کلام و بلاغت و فصاحت است کما بین فی محله چیزی که هست در این مقامات شخص متلفظ در مقام اظهار فصاحت و بلاغت و استعارهٔ و کنایت و تشبیه و مجانست نبوده بلکه به لفظ معمول به قوم تکلم می‌فرمودند و از صدر اسلام تا زمان حضرت عسکری علیه‌السلام در ظهور مهدی موعود علیه‌السلام علامات و قرائنی به همین الفاظ مصطلحه‌ی بین الاقوام مقرر و بیان فرموده‌اند قریب به یک مضمون و حمل بر ظاهر معنی لغوی ابدا با قواعد عقلیه و نقلیه منافی نیست و داعی نداریم که بر خلاف ما وضع له محمول داریم و به احتمال اینکه شاید مراد معنی مجازی باشد از دین قویم و طریق مستقیم دست برداشته یک امام تاویلی برای خود بتراشیم بلی اگر نبی ثابت النبوهٔ یا معصوم بفرمایند که ما ظاهر این معانی را قصد نداریم به اطاعت ناچاریم و هرگاه غیر از متکلم شخصی که مثل ماها جاهل و نادان است و وجها من الوجوه امتیازی از جانب خدا ندارد بگوید معنی معهود مقصود نبوده به اطاعت او مکلف نیستیم بلکه متابعت او را موجب وبال و اسباب نکال می‌دانیم و از خداوند متعال مسالت داریم که ما و اولاد و احفادمان را از شر شیطان محروس و محفوظ فرموده تا قیامت به همین عقیده متقنه و طریقه‌ی محکمهٔ راسخ و باقی باشیم تا آن را در عرصه‌ی قیامت وسیله‌ی نیل سعادت و نجات از موبقات آخرت قرار دهیم بلی اگر شخص ماول عصمت و حجیت خود را به دلیلی دیگر بر ما موجه دارد که با ضرورت منافی نباشد و علم به صدق او داشته باشیم پس از آن بگوید مراد از آن لفظ که از منابع حکم و علوم شرف صدور یافته فلان معنی غیر حقیقی است بالطوع و الرغبهٔ از او قبول و بر همان معنی محمول می‌داریم حالا بر طائفه‌ی بابیه و بهائیه است که اثبات حقانیت و ظهور را به ادله و براهین متقنه‌ی قاطعه که معجزه است بفرمایند بعد از آن برای عدم ظهور امارات بر طبق اخبار و آیات گفتگو نمایند و در حقیت و حقانیت رؤسا خویش پای فشارند

استدلال بر اینکه علمای اسلام فصاحت و بلاغت قرآن را اعجاز آن می دانند

اشاره

مستدل بهائی فرموده‌اند بر اولی الالباب و المستبصرین فی علم الکتاب پوشیده نیست که چون علماء اعلام اسلام ملاحظه نمودند که حق جل جلاله در قرآن مجید بر حقیت و صدق رسالت [صفحه ۱۵۳] حضرت خاتم الانبیاء علیه‌السلام به نفس همین کتاب مبارک استدلال آورده و آوردن سوره‌ی مثل آن را میزان تمیز صدق از کذب مقرر داشته است در سبب حجیت قرآن اختلاف کرده‌اند چه معلوم است که تصنیف یک کتابی بدون ممیزی قاطع و فارق ظاهر از سائر کتب هرگز حجت و برهان نتواند بود و قطع نزاع و فاصل جدال بین المثبت و النافی نتواند نمود جمعی از علماء به شرحی که در کتب کلامیه مفصلا مذکور است نفس سبک و سوق آیات را بر نهجی که نازل شده است سبب اعجاز دانستند و آوردن کلامی را به این سبک و سیاق ممتنع و محال شمردند و بعضی از علماء اشتمال قرآن را بر اخبار از امور آتیهٔ که در حقیقت اخبار از غیب است حجیت و اعجاز آن شناخته اند و برخی دیگر از علماء اشتمال قرآن را بر حکم عالیهٔ و خواص و فواید نافعه که تاسیس آن فوق طاقت و قوت بشریه است سبب اعجاز و حجیت آیات الهیه تصور نمودند و چون هر یک از این وجوه مذکورهٔ نزد محققین از علماء اسلام غیر کافی و ناتمام می‌نمود اکثری از ایشان قائل شدند بر اینکه علو مقامات آیات قرآن مجید در مراتب فصاحت و بلاغت است و سبب اعجاز همان است زیرا که فرقی نیست در اینکه پیغمبری احیاء اموات را معجزه‌ی خود قرار دهد و به آن تحدی کند و یا اینکه کلامی آورد که در فصاحت و

بلاغت به رتبه‌ی باشد که احدی نتواند سوره‌ی چون او بیاورد و به آن تحدی فرماید و آن را حجت آن قرار دهد چه در هر صورت حجت بر خلق تمام باشد زیرا که مناط اظهار عجز خلق است از اتیان به مثل آن و این در هر دو صورت حاصل است و بالجملهٔ چون این وجه اخیر شهرتی کامل یافت علماء اسلام خصوصا متاخرین از ایشان بر این وجه اعتماد نمودند و فصاحت قرآن را سبب اعجاز آن شمردند و بر مطلعین بر حقایق علوم معلوم است که این رای در قرون وسطی احداث شد و در میان صحابه و تابعین بل و تبع تابعین ذکری از اینکه سبب حجیت قرآن فصاحت و بلاغت او است شایع و منتشر نبود چه در قرن ثالث و رابع و خامس علوم جدلیات و کلام و منطق انتشاری بالغ یافت و باب مجادلات علمیهٔ مفتوح گشت و هم علماء آن قرون در صنوف ادب و صنعت انشاء و ترسیل رتبه‌ی علماء یافتند و در فنون فصاحت و بلاغت مقدم و بالغ گشتند و در تالیف و تصنیف کتب نفیسه‌ی فصیحهٔ قادر و توانا شدند و اکثری در صنعت کتابت دارالخلافهٔ و وزارت و امارت که غالبا در آن زمان موکول و محول به ارباب علم و فضل بود مناصب عالیه و مراکز مهمهٔ یافتند پس این علماء اعلام که غالبا در سعه‌ی عیش و ترفه و لذائذ جسمانیه متغمس بودند و به استماع اغانی و انغام و قصص هیام و غرام متعود و در علوم ادب به غایت دقیق و در دقائق اشعار و خطب بلا نهایت بصیر چون فصاحت قرآن مجید و بلاغت بیان رب حمید را فوق حد خود دیدند و در لطائف استعارات و دقائق سوق و سبک آیات مستغرق گشتند و از روح فواد که شان منقطعین از عباد است غالبا بی‌بهره و نصیب بودند گمان کردند که سبب حجیت و دلیلیت قرآن مجید فصاحت و بلاغت آیات او است و موجب معجز بودن آن عجز خلق از اتیان به مثل و مجارات او و پس بر این وجه اعتماد نمودند و خلاصه‌ی اجراء این برهان را بر صفت قیاس منطقی بر این وجه تقریر فرمودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بلاشک به قرآن مجید تحدی فرمود و آوردن سوره‌ی چون او را بدون اذن الله محال و ممتنع دانست و مجارات و عدم مجارات آن را میزان وحید صادق و کاذب مقرر داشت و رؤسا قریش و امراء عرب که به فصاحت و بلاغت معروف و به نخوت و صلابت موصوف بودند و در قطع حجت و ابطال دعوت آن حضرت از تحمل هر گونه مشقت و صعوبت نکول نمی‌نمودند از آوردن سوره‌ی به مثل آن قرآن عاجز شدند چه اگر عاجز نبودند آورده بودند و اگر آورده بودند به ما می‌رسید و چون نرسید نیاوردند و نتیجه‌ی این مقدمات این باشد که امت عربیه از آوردن مثل قرآن عاجز شدند و چون عجز عرب از مجارات قرآن ثابت شد عجز سایر ملل به طریق اولی ثابت شود و حجیت قرآن بر تمام اهل جهان تمام آید این خلاصه‌ی استدلال [صفحه ۱۵۴] قوم بود در اثبات حجیت قرآن ولکن بر نفسی که فؤادش به نور علم حقیقی منور باشد واضح و معلوم است که این استدلال به وجوهی چند ناقص و ناتمام است وجه اول اینکه اگر سبب اعجاز قرآن فصاحت و بلاغت آن باشد هرگز حجت بر خلق بالغ نشود و توصیف کتاب مجید به آیه‌ی مبارکه‌ی قل فلله الحجهٔ البالغهٔ تمام نیاید زیرا که در این صورت فهم حجیت کتاب راجع به فصحاء امت شود و در قوه‌ی علماء این فن باشد و حکم جزء اعظم اهل عالم که عالم به فصاحت و بلاغت کلام عرب نیستند به تقلید و تبعیت نفوس قلیله‌ی علماء این فن راجع آید و حال اینکه این مساله در غایت وضوح است که تبعیت و تقلید در مسائل اصولیهٔ و خصوصا در مساله معرفت مظاهر الهیهٔ جائز نباشد و این هم در صورتی است که فصحاء و بلغاء متفق باشند و اختلاف ننمایند و حال اینکه اکثر فصحاء عرب در زمان ظهور حضرت رسول صلی الله علیه و آله به معجزه بودن قرآن اذعان ننمودند و چنانچه جناب شیخ الاسلام اکنون در فصاحت آیات مناقشه می‌نمایند ایشان نیز در فصاحت قرآن مناقشه می نمودند چنانکه در تفسیر این کتاب شریف مصرح و منصوص است لو نشاء لقلنا مثل هذا می‌گفتند و خطب و اشعار خود را افصح از آیات و کلمات او می‌دانستند بل به حکم کریمه‌ی ائنا لتارکوا الهتنا لشاعر مجنون العیاذ بالله حضرتش را شاعری وضیع القدر و موهون می‌خواندند در این صورت بر آن همه خلق عالم از عجم و عرب و ترک و دیلم و رومی و آفریقی که داراء علم فصاحت نیستند و فصاحت کلام را به هیچ وجه نمی‌شناسند اگر سبب اعجاز قرآن فصاحت آن باشد چگونه حجت بالغ باشد و معنی قل فلله الحجهٔ البالغهٔ تمام آید انتهی ما افاده المستدل البهائی

جواب

عرض می‌شود اولا علماء اسلام کثر الله تعالی امثالهم فی الانام اعجاز قرآن مجید و فرقان حمید را منحصر به فصاحت و بلاغت نمی داننـد بلکه می گوینـد فصاحت و بلاغت و اسلوب عجیب و نظم غریب و اخبـار از امور ماضیه و قصـص انبیـاء سالفه با اینکه نزد معلمی تعلیم نگرفته و کسب علوم ننموده و اعلام از امور و مغیبات آتیه و وقوع آنها بر طبق فرمایش آن جناب و تحدی بدان و عجز فصحاء و بلغاء بـا اینکه غـالب اهل آن زمان به این وصف موصوف و به این امتیاز معروف بودنـد از اتیان به مثل آن معجزه است و اینکه فرموده‌انـد فهم حجیت کتاب راجع فصحا امت می‌شود کلامی است سخیف و اعتقادی است ضعیف زیرا که عجز فصحاء و بلغاء عرب که در این فن منیف در کمال مهارت و برای افتخار و اعتبار خطب بلیغه و قصاید فصیحهٔ انشاء و بر کعبه که محل طواف امت مرحومهٔ و غیرهم بود می‌آویخته اقوی دلیل است بر اینکه از عادت بشـر اتیان به چنین کلامی بیرون است و غیر فصحاء عرب و سائر ملل و فرق از رومی و عجم و ترک و دیلم وقتی که عجز آنها را ادراک نمودند و تحدی آن حضرت را به قرآن معلوم نمودند یقین کردنـد که این داعی و متکلم داراء مقـامی است که امثال او از بشـر از اتیان به آن عاجزنـد و از معارضه به مثل قاصـر خلاصـهٔ القول اینکه اگر اذعان و اعتراف فرد فرد ناس مناط باشـد اگر پیغمبری بخواهد حجت را بر خلق تمام نماید غیر مقدور است زیرا که بر فرض ابراز معجزات حسیه مثل شق قمر و غیره هم نماید و در مجمعی که ده هزار خلق برای ملاحظه و مشاهده حاضـرند یک نفر اعمی مادرزاد یا کر و کور عارضـی حاضـر بزم باشد و بر پیغمبر ایراد کند که این شق قمر و نطق حجر برای من حجت نبود زیرا که نه شق قمر را دیـدم و نه آوازی از حجر شـنیدم البته محل اعتناء نخواهـد بود و او را سـرزنش و توبیخ و تقبیح و تعییر می‌نمایند بلکه می‌گویند ای مرد احمق نقص از سمع و بصـر تو بود نه از جانب پیغمبر اکرم و کذا اگر این حجت بر آنها تمام و بر غیر فصحاء بالغ نباشـد و در معجزات سایر انبیاء مثل احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص و یـد بیضاء و القاء عصا نیز همین ایراد وارد می آیـد شاید غیر حاضـرین بزم موسوی علیه‌السـلام و غیر نـاظرین به جمـال عیسوی علیه‌السـلام بگوینـد مـا در زمان آن دو بزرگوار نبودیم شایـد اگر بودیم مثل افعال موسـی و عیسـی را داراء بودیم یا کسانی که در زمان آن دو بزرگوار بودنـد ولی در بلاد بعیـده ساکن می‌توانسـتند بگوینـد بر مـا حجـت تمـام نشـد پس عرض می‌کنـم که میزان علم اهـالی زمـان است به صـدق داعی و علم حاصـل [صـفحه ۱۵۵] نمی‌شود مگر به معجزه و خـارق عـادت و در تحصـیل علم منـاط مشاهـده و مکاشـفه نیست بلکه به هر طریق علم حاصل شود کافی است چه اینکه غیر فصـحاء و بلغاء از عجز بالغین این فن عجز خود را به طریق اولی بفهمند یا غیر حاضـرین بزم موسوی و عیسوی از اخبـار متواترهٔ در صورت امکـان یا خبر دادن نبی ثابت النبوهٔ صادق مصـدق بأ اعجاز آنها عالم به ماوقع شوند چنانچه به واسـطه‌ی خبر پیغمبر خـاتم صـلی الله علیه و آله معجزات موسـی و عیسـی و غیرهمـا نزد مـا اسـلامیان از آفتاب روشـنتر و هیـچ کمتر از علم به معجزات خـود محمـد بن عبـدالله صـلی الله علیه و آله نیست پس بر فصـحاء و بلغـاء حجت تمـام است نظر به اینکه بـا وصف کمـال مهارت از اتیان به مثل سوره‌ی از آن که مرکب از ده کلمه است مثل الله و احد و صـمد و لم یکن و غیره اذعان و اعتراف نمودند و بر ما غیر فصحاء حجت است از باب اینکه آنها اظهار عجز نمودند و اینکه مستدل فرموده‌اند مثل جناب شیخ الاسلام که در فصاحت آیات بیان و صادرات از رئیس بهائیان مناقشه دارنـد در زمان پیغمبر آخر الزمان هم اگر بودند ولو نشاء لقلنا مثل هذا گفتند صـحیح است ولی زین حسن تا آن حسن فرقی است ژرف بلی در زمان حضرت نیز این بیان نمودند ولی چه سود که آن همه بلغاء و فصحاء بعد از این ادعاء در منازل خود منزوی و در آمد و شد بر روی خویش و بیگانه بسته زحمات کشیدند و به تبعات رسیدند و بعد از مدتهای مدیده و زحمات عدیده رؤساء آنها اظهار به عجز نمودند یکی گفت بعد از ملاحظه‌ی آیه‌ی کریمه‌ی یا ارض ابلعی مآءک و یا سمآء اقلعی و غیض الماء و قضـی الامر و استوت علی الجودی معلوم شـد مثل قرآن آوردن از قدرت بشـر بیرون است دیگری بیان نمود که فلان آیه را دیـدم اتیان به مثل آن محال است و هکـذا چنـد نفری که در خصومت الـد و در معادات اشد بودند پاره‌ی مزخرفات در قبال آیات معجز علامات بر زبان راندند که اسباب مضحکه فراهم و بر آنها خندیدند فبهت الذی کفر پاره‌ی دیگر هم

آن جناب را به واسطه‌ی کلمات قرآنیهٔ که بشر از آن عاجز است ساحر خواندند و اگر این کلمات خالی از غرابت نبود چرا نسبت سحر به او می‌دادند بالجملهٔ در عرب فصحاء و بلغائی چند معروف و مشهور بودند که همه کس آنها را می‌شناختند و با محمد بن عبدالله پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله عداوت تامه داشتند و کمال میل داشتند حجت آن بزرگوار را باطل و عاطل سازند و آن بزرگوار برخواست در میان ایشان و چنین کتابی آورده بدان تحدی فرمود اولا فرمود کتابی مثل قرآن بیاورید بعد از آن قدری تنزل داده فرمود ده سوره مثل آن بیاورید باز تنزل امر داده فرمود یک سوره که مشتمل بر ده کلمه یا بیشتر یا کمتر است بیاورید مع هذا از اتیان به مثل آن عاجز شدند بعد از این که این قصه به این طور شایع گردید البته حجت بر جهال و غیر فصحاء نیز تمام است و فهمیده می‌شود صاحب این کلام از جانب خدا آمده و غالب گردیده و همین قدر در ثبوت معجزه و علم به صدق داعی و مدعی کافی است علاوه پیغمبر ما قرآن را فقط معجزه خود قرار نداد که بر سر این مطلب این گفتگوها حادث شود قرآن برای فصحاء زمان حجت بود عجز آنها برای غیر فصحاء دلیل بود به علاوه آن قدر خرق عادت از آن جناب صادر گردید که بر هر عامی و عالم فاضل و جاهل معلوم گردید آن حضرت مؤید به روح القدس و از جانب خدا داعی است و حجت خدا بحکم قل فلله الحجهٔ البالغهٔ تمام گردید و عذری برای عموم خلق باقی نماند و اینکه مستدل می‌فرمایند اگر فصحاء و بلغاء در زمان سید انبیاء صلی الله علیه و آله به معجزه بودن قرآن اذعان و اعتراف نکردند این لفظ اکثر را از کجا می‌فرمایند اسامی آنها را بفرمایند تا با عدد مذعنین بسنجیم و معلوم شود کدام یک کمتر و کدام زیادترند این لفظ اکثر که جناب مستدل می‌فرمایند موجب سستی عقیده‌ی متبحرین در اخبار و آثار نمی‌شود بلکه قائلین این قول از مشرکین و قریش در قبال مذعنین به اعجاز قرآن نبودند مگر مثل موجی از بحار وجوه فصحاء و بلغاء که در میان عرب به این وصف موصوف و به این فخر معروف بودند بعد از زحمات و صرف اوقات اقرار به عجز و انکسار نمودند بلکه عموم فصحاء قحطان و بلغاء [صفحه ۱۵۶] عدنان آن را نسبت به سحر و گوینده را که پیغمبر است ساحر خواندند کما قال الله تعالی ناقلا لقولهم ان هذا الا سحر مبین و در احادیث و تواریخ وارد است که کفار قریش و فصحاء ایشان چون خود را از مقابله قرآن عاجز دیدند به نزد ولید بن مغیرهٔ که از احکام و امراء و فصحاء ایشان بود رفته گفتند ای امیر چاره کن در سخن محمد که ما را زبون و عاجز کرده ولید به خدمت آن جناب آمده گفت ای محمد شعرهای خود را بخوان حضرت فرمود کلام من شعر نیست گفت هر چه هست بخوان پس حضرت سوره‌ی مبارکه حم سجده را خواندند چون به این آیه رسیدند که فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقهٔ مثل صاعقهٔ عاد و ثمود بدن ولید به لرزیدن آمد و مویها بر جسدش راست شد و برگشت قریش چون آن حالت را از او دیدند بترسیدند که مبادا مسلمان شده باشد ابوجهل که برادرزاده او بود به نزد او آمد و گفت ای عم ما را سرشکسته کردی و رسوا ساختی و به دین محمد درآمدی گفت نه ولیکن سخن صعبی از او شنیدم که بدن من لرزید گفت شعر بود گفت نه گفت خطبه بود گفت نه اما حسن و حلاوتی دارد که نتوان وصف کردن گفت کهانت است گفت نه گفت پس آن را چه نام کنیم گفت بگذار تا در آن فکری کنم روز دیگر به نزد او حاضر شده گفت جادو است که دلها می‌رباید و در روایت دیگر رسیده که چون حضرت آیه‌ی ان الله یامر بالعدل و الاحسان و اتیاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون تا آخر را بر او خواندند عرض کرد که مکرر کن حضرت مکرر فرمود گفت به خدا قسم که حسن و حلاوت دارد و شاخه‌هایش میوه می‌دهد و ساقش بارآور است و نیز در احادیث و سیر وارد است که ابن ابی‌العوجاء و سه نفر دیگر از ملاحده با هم جمع شده و اتفاق کردند تا یک سال از هم متفرق نشوند و در خانه‌ی خود نشسته تا سال دیگر هر یک ربع مثل قرآن را بیاورند و در سال دیگر در مکه معظمه مجتمع شده کلام خود را بر یکدیگر عرض نمایند چون سال دیگر هنگام میعاد رسید همگی در مقام ابراهیم جمع شده یکی از آنها گفت من چون آیه‌ی یا ارض ابلعی مآءک و یا سمآء اقلعی و غیض المآء و قضی الامر و استوت علی الجودی را دیدم دانستم که این کلام را معارضهٔ نتوان کرد و دیگری گفت من چون به آیه‌ی فلما استیاسوا منه خلصوا نجیا رسیدم از معارضه‌ی قرآن مایوس و ناامید گردیدم سیم گفت من هنوز در آیه‌ی ان الذین یدعون من دون

الله لن یخلقوا ذبابـا و لو اجتمعوا له متفکرم چهـارم گفت از آن زمـان تـا حال من در مثل آیه‌ی قل لو کان فیهما الهـهٔ الا الله لفسـدتا متاملم در این اثنا حضـرت امام جعفر صادق علیه‌السلام بر ایشان گذشت و این آیه را بر ایشان خواند قل لئن اجتمعت الجن و الانس علی ان یاتوا بمثل هـذا القرآن لا یاتون بمثله و لو کان بعضـهم لبعض ظهیرا و در حـدیث دیگر است که هر که در آن عهـد همایون سخن فصـیحی می‌گفت آن را بر لوحی ثبت کرده به خـانه‌ی کعبه می آویخت و چون یـا ارض ابلعی نـازل شـد همه فصـحاء از بیم رسوائی آمدند و سـخنان خود را از طاق کعبه فرود آوردند بالجملهٔ اعجاز قرآن هم از راه عجز از مقابله و هم از راه اشـتمال بر اعلی مراتب فصاحت و بلاغت امری است که قابل انکار نیست و هر فقره‌ی یا آیه‌ی از آن در میان هر کلامی از کلمات فصـحاء از اشـعار و خطب و غیره یافت شود چون خورشـید تابان در میان ستارگان ممتاز است و هر آیه‌ی که در وسط هر خطبه‌ی فصیحه‌ی یا غیر آن درآید چون یاقوت رمانی و لعل بدخشانی درخشان است بلی فصاحت و بلاغت فقط سبب اعجاز قرآن نیست اما این جور فصاحت و بلاـغت که در جمیع آیات قرآنیـهٔ ملاحظه شـده و می‌شود و اعلی از فصاحت مصـطلحه عرب است با آن جزالت و دلربائی که در کلام آن حضـرت بود و اخبار از مغیبات و قصـص انبیاء سـلف چنانچه برای یهود فرمودند و آنها انکار نموده که در توریهٔ نیست در جواب فرمودنـد توریهٔ را بیاورید که ملاحظه شود بقوله تعالی قل فاتوا بالتوریهٔ فاتلوها ان کنتم صادقین خواهند اقرار نمود که مطابق است با آنچه من خبر به آن دادم در قصـص انبیاء ماضیه نه آنچه شماها بیان کردید و یهود [صفحه ۱۵۷] ملزم گردیدند و تحدی به این درجه و بیـان به این قسم که اتیـان به یـک سوره که یـک سـطر بیش نیست از شـما می‌خواهم و عجز آنهـا و مبـاحثه علمیه را به مجادلـهٔ و قتل نفوس تبـدیل نمودن معجزه بود زیرا که فصاحت فصـحاء عرب در وصف مشاهدات مثل ذکر بعیر یا فرس یا جاریهٔ یا ملک یا ضرب یا طعن یا وصف حروب بود و در کلام معجز نظام آن حضرت این گونه بیانات نبود علاوه فصاحت فصحاء و بلاغت بلغاء در یک قصـیده که فرضا صد بیت بود در یک شـعر و دو شـعر بیشتر نبود و قرآن مجید جزو جزو آن فصـیح و خارج از قدرت بشـریه بود دیگر این که شـاعر فصـیح اذا کرر کلاـمه لم یکن الثانی فی الفصاحـهٔ بمنزلـهٔ الاول غالبا و کل ماکرر فی القرآن فهو فی نهایـهٔ الفصاحـهٔ و غایهٔ البلاغهٔ اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره هو المسک ما کررته یتضوع دیگر این که اشـعار امرء القیس و امثال او در وصف نساء و صفت خیل و شعر نابغهٔ در صفت حروب و شعر اعشی در طرب و در وصف خمر فصاحت و بلاغت داشت و هر یک در فن مخصوص خود یـدی داشـتند و قرآن مجیـد در جمیع فنون کلاـم به اعلی درجه‌ی فصـاحت و بلاـغت بود میـان ماه من تا ماه گردون تفـاوت از زمین تـا آسـمان است این بود که فصـحاء و بلغاء اظهار عجز از اتیان به مثل آن نمودنـد دیگر این که قرآن مجید اصـل کـل علوم است از علم کلاـم و علم اصول و فقه و لغت و صـرف و نحو و معـانی بیـان و علم اخلاـق و کلام تبیان به این مثابه جـامعیت نـداشت و حـال این که آن جنـاب نزد معلمی تلمـذ نکرده بود خلاـصه این که کـافه عرب کـانوا یعـادونه اشـد المعـاداهٔ و یتهـالکون فی ابطـال امره و فراق الاوطـان و العشـیرهٔ و بـذل المهـج و النفوس منهم من اقوی ما یـدل علی ذلک فاذا انضاف الیه قوله تعالی فان لم تفعلوا و لن تفعلوا المشـعرهٔ و بالتقریع و عـدم الاتیان بمثله ظهر کونه معجزا از اینها گذشـته این گونه فصاحت و بلاغت بر فرض معجزه نباشـد آیا کلام امام و نبی شـرطش این است که مغلوط و نامربوط هم باشـد که به هیـچ قاعـده‌ی صـرفیهٔ و نحویهٔ و معانی بیان مطابق نیاید چنان چه از کلمات بیان جناب باب مکشوف است که تا چه اندازه نفوس عرب و عجم از آن مشـمئز به جای ضمیر متصـل ضـمیر منفصل و مرفوع را منصوب و منصوب را مرفوع و مجرور آورده‌انـد از فصاحت و بلاغت مصـطلحه‌ی هزار سال قبـل تـاکنون نیز بیرون است لااقـل خوب بود اهتمـامی بفرماینـد تـا با اشـعار مثل امرء القیس و اعشـی و نابغه مقابله کنـد به درجه‌ی فصاحت نرسـیده نرسـد علاوه جناب نقطه‌ی اولی در بحبوحه‌ی عجم ظاهر و زبان خودشان و اباء و نیاکانشان عجمی بود مناسب این بود تحریرات مثـل قائم مقام مرحوم را حفظ فرموده اتیان به مثل آن فرمایـد چرا طفره رفته عربی زبان شدنـد که این قـدر مفتضـح و رسوا گردنـد اگر هزاری بفرماینـد نحو و صـرف گناه‌کار و در قید انتقام کشـیده شده‌اند جز فضاحت و رسوائی ثمری بر آن مترتب نیست

استدلال بهایی به قول هاشم شامی نصرانی در مورد غلطهای قرآن و جوابهای آن

جناب مستدل بهائی در مقام اظهار غلطات قرآن به قول هاشم شامی نصرانی تمسک جسته و تعصبی فوق‌العاده از مورد و قائل کشیده بلکه از کلمات ایشان معلوم می‌شود برای حفظ مقامات ظهورات جدیده مشتمله بر اغلاط عدیده‌ی نحویه و صرفیه در مخالفت با قوانین و قواعد معانی و بیان و بدیع معارضه‌ی به مثلی به خاطرشان رسیده و کاملا قول شامی نصرانی را با کمال شعف و انبساط بیان فرموده‌اند اول این که خداوند تبارک و تعالی قاب قوسین او ادنی فرموده و الوجه قابی قوس است نه قاب قوسین لان القوس له قابان جواب عرض می‌شود معلوم نشد این اشکال از چه راه است اگر فرض کنیم قاب یک قوس که عبارت از سه قوس است و هی ما عطف طرفیها من و تصور شود یک ذرع است و قائلی بگوید نزدیک شدیم به فلان شخص مقدار قاب دو قوس که دو ذرع است چه تفاوت دارد با این که بگوید نزدیک شدیم به اندازه‌ی دو قاب یک قوس که آن هم دو ذرع است و هیچ معلوم نیست کدام فصاحت در ثانی است که در اول نیست از حضرت رسول پرسیدند که معنی قاب قوسین چیست فرمود قدر دو ذراع پس بر این قوس در این مقام به معنی ما یقاس به الشیء است و قاب و قیب و قاد و مقیاس و قیس و مقدار تماما الفاظ مترادفه‌اند حاصل آن که جبرئیل نزدیک شد به پیغمبر [صفحه ۱۵۸] صلی الله علیه و آله که اگر شخصی آن را می‌دید مردد می‌شد در اینکه آن را مقدار دو کمان تقدیر کند و فائده ذکر آن به مثل تصور اتصال و ارتباط است بینهما و ما هیچ تفاوت بین این دو عبارت که قاب قوسین یا قابی قوس باشد نمی‌بینم که یکی فصیح و دیگری غیر فصیح و یکی غلط و دیگری غیر مغلوط باشد بر شامی و جناب مستدل است بیان فرق بین العبارتین و اینکه دویم اقرب به مقصود است یا افصح از اول است و همین قدر که کمان دو قاب دارد لازم نیست تعیین مقدار به دو قاب یک قوس شود نه یک قاب دو قوس باز می‌فرمایند و اذ تقرر هذا فنشرع فی تعقب خطائه قال فی سورة البقرة لیس البران تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب ولکن البر من امن بالله و الیوم الاخر و الملئکة و الکتاب و النبیین و اتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و اتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرین فی الباساء و الضراء و کان الوجه ان یقول و الصابرون لانه عطف علی قوله و الموفون لکن المفسرین قالوا انه نصب الصابرین علی المدح و لا ادری لماذا استحق الصابرون هذا المدح و لم یستحقه الموفون بعهدهم مع انهم مقدمون فی النسق علی اولئک و مع ان السورة نفسها متقدمة النزول علی سورة براءة التی سن فیها نبذ العهد و علی سورة التحریم التی احل فیها الحنث بالایمان انتهی جواب عرض می کنم شامی و مستدل از بعضی از علماء شنیده‌اند که به ظاهر ایرادی بر آیه‌ی مبارکه تصور می‌شود و جواب هم دارد دیگر نفهمیده‌اند بر کدام موضع علماء ایراد کرده‌اند و جواب داده‌اند ایراد فرضیه که بدوا علماء کرده‌اند این است که چرا خداوند و الموفون فرموده و حال اینکه سیاق سیاق جر بود نه ضم و رفع زیرا که معنی آیه‌ی مبارکه ولکن البر بر من امن بالله و بر من اتی المال و بر من اقام الصلوة و برمن اتی الزکوة و بر الموفین بعهدهم است و کلمه‌ی و الصابرین به جای خود واقع است زیرا که معنی و بر الصابرین است به حذف المضاف حالا که از این ایراد غمض عین فرموده و رعایت کلام خدا کرده‌اند یا نفهمیده‌اند از ایشان ممنونیم و جواب از ایرادشان می‌دهیم که یا ایها الفاضل البهائی و یا ایها الشامی از کجا فهمیدید که کلمه‌ی و الصابرین معطوف بر کلمه‌ی و الموفون است تا این ایراد وارد آید بلکه و الصابرین معطوف است بر ذوی القربی و معنی آیه‌ی مبارکه این است که بر بر کسی است که عطاء کند مال را با شدت احتیاج آن بذوی القربی و عترت محمد صلی الله علیه و آله و یتامی و مساکین و ابن‌السبیل و السائلین و فی الرقاب و به کسانی که صابرند در باساء یعنی در شدت فقر و در ضراء یعنی صابرین در مرض یا منصوب آورده شده به تقدیر امدح و عطف بر موفون نشده به جهت فضل صابرین بر سایرین و این قدر جناب مستدل استعجاب نفرمایند که چرا صابرین در باساء و ضراء مستحق مدح مخصوص شده‌اند و موفین به عهد نشده‌اند خداوند متعال افعال شاقه را در فضل و مدح تفاوت گذارده و برای صابرین در باساء و ضراء فضلی است که برای سایرین نیست چنانچه در قرآن مجید

خداونـد متعـال پیغمبر اکرم و امت مرحوم را در مواضع عدیـده به صبر مامور فرموده در سوره‌ی لقمان است و اصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور و فی سورة ص اصبر علی ما یقولون و در سوره‌ی تنزیل است و اصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجرا جمیلا و فی سورة الهود و اصبر فـان الله لاـ یضـیع اجر المحسـنین و فی سورة الطور و اصبر لحکم ربـک فانک باعیننا و فی سورة الکهف و اصبر نفسـک مع الـذین یـدعون و فی سورة النحـل و ان عـاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و لئن صبرتـم لهو خیر للصابرین و اصبر و ما صبرک الاـ بـالله و لاـ تحزن علیهم و لاـ تـک فی ضـیق مما یمکرون و فی سورة الاعراف قال موسـی لقومه اسـتعینوا بالله و اصبروا ان الاـرض لله یورثهـا من یشـاء من عباده و العاقبـة للمتقین و فی سورة الانفال و اصبروا ان الله مع الصابرین و فی سورة آل عمران یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون و فی سورة طه و امر اهلک بالصـلوة و اصـطبر علیها و فی سورة القمر انا مرسـلوا الناقة فتنة لهم فارتقبهم و اصـطبر ای علی اذاهم و فی سورة الاحزاب و الصابرین و الصابرات تا آخر آیه که می‌فرماید اعد الله لهم مغفرة [صفحه ۱۵۹] و اجرا عظیما و فی سورة الزمر انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حسـنات فی سورة القصص ثواب الله خیر لمن امن و عمـل صالحا و لا یلقیها الا الصابرون و فی سورة البقرة یا ایها الـذین آمنوا اسـتعینوا بالصبر و الصـلوة ان الله مع الصابرین و فی سورة الحـج و بشـر المخبتین الـذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و الصـابرین علی مـا اصـابهم فی الصافـات قـال یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی انشاء الله من الصابرین فی البقرة ایضا و الصابرین فی الباساء و الضـراء تا آخر آیه فی الانفال فان یکن منکم ماة صابرة یغلبوا مـأتین تا آنجا که می‌فرمایـد و الله مع الصابرین فی الانبیا و اسـمعیل و ادریس و ذا الکفل کل من الصابرین فی آل عمران الصابرین و الصادقین و القانتین و المنفقین و المسـتغفرین بالاسـحار أیضا فی البقرة و بشـر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصـیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون ایضـا فی البقرة و الله مع الصـابرین فی الاحقـاف فـاصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل فی سورة محمـد (ص)و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابرین و نبلو اخبارکم فی سورة العصـر و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر ایضا فی البقرة و اسـتعینوا بالصبر و الصـلوة و انها لکبیرة الا علی الخاشـعین ایضا استعینوا بالصبر و الصلوة فی سورة البلد الذین امنوا و تواصوا بالصبر و تواصوا بالرحمة فی الکهف سـتجدنی انشاء الله صابرا و لا اعصـی لک امرا هر گاه به همین قدر امتیاز مراتب صبر جناب آقای آمیرزا ابوالفضل قانعند و معلوم گردید چرا صابرین مستحق مدحند نعم المطلوب والا پنجاه موضع بلکه زیادتر از قرآن مجید نشان دهم که خداوند صابرین را مـدح فرموده و بعد از اینکه از این آیات باهرات و کلمات مبارکات مکشوف افتاد که خداوند امت مرحومه و سایر امم ماضـیه را مـامور به صبر فرموده و در بعضـی بشارت مجازات بـدان داده‌انـد هر گاه باز جناب مسـتدل یا شامی اسـتحقاق اختصاص به مـدح را برای صـابرین قائـل نشونـد ایرادی بر مـا نیست به آن فرموده‌انـد خطاء دیگر در ترکیب آیه‌ی مبارکه این است که مناسب این بود به جـای ولکن الـبر من امن بـالله بفرماینـد ولکن الـبر ان تؤمنـوا و تؤتـوا و تقیمـوا الی الاـخر لاـن الـبر هو الایمـان لاـ المؤمن و لـذا لجا المفسـرون فقالوا ولکن البر الذی ینبغی ان یهتم به بر من امن بالله الی الاخر فلعل الکاتب اسـقط ست کلمات والا فالترکیب فاسد اولا عرض می‌کنم اسـقاط و حـذف شـش کلمه لازم نیست چنانکه عرض شد یک مضاف در فقره‌ی اولی محذوف است و معنی ولکن البر بر من امن بـالله است و سـائر فقرات معطوف است بر آن و حـذف مضـاف در کلاـم عرب و نحویین بسـیار شـده است و خلاـف قانونی واقع نشـده است علاوه هر گاه جناب مسـتدل به علم صـرف بعید العهد شده باشـند یا اعتنائی نداشـته باشـند بر کلام خداوند متعال ایرادی نیست زیرا که بر محتمل است اسم فاعل از بر یبر باشـد و اصل آن برر مثل فطن فنقلت کسـرة الراء الی الباء و یجوز ان یکون مصدرا وصف به مثل عدل فصار کالجثة و مؤید است این توجیه به اینکه ولکن البار هم قراءت شده است پس بهتر این اسـت جنـاب مسـتدل بـا قرآن معـارضه نفرماینـد امر فصـاحت و بلاـغت و جزالت و منـاعت قرآن بالاـتر از آن است که امثـال ماها در آن فضولی نمائیم و با فصـحاء و بلغاء زمان که هر یک وحیـد عصـر و فریـد دهر بودنـد پنهان از جناب مسـتدل مخاطبه شده و آخرالامر مجادله به کلام مبدل به هلاک اشـخاص و مقاتله گردید اگر خدا را هم به خدائی قبول دارند فرمود قل لئن اجتمعت الجن و الانس علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله در این صورت بهتر عدم معارضه است و نیز از اغلاط قرآن که شـمرده‌اند آیه‌ی مبارکه

سوره‌ی نساء است لکن الراسخون فی العلم منهم و المؤمنون یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و المقیمین الصلوة و المؤتون الزکوة و المؤمنون بالله و الیوم الاخر و کان الوجه ان یقول و المقیمون الصلوة کما قال و المؤتون الزکوة هذا ما نقتضیه القاعدة الا ان المفسرین زعموا انه نصب المقیمین الصلوة علی المدح ایضا فلم استحق هؤلاء المدح و لم یستحقه المؤمنون بالله و الیوم الاخر مع انهم احق به و اولی اذ کل مؤمن بالله و الیوم الاخر [صفحه ۱۶۰] مقیم للصلوة ولکن لیس کل مقیم للصلوة مؤمنا بالله و الیوم الاخر اذ یحتمل ان یکون صلوته ریاء او خوفا او طمعا او لعلة اخری و هی ایضا من الطاعات الظاهرة و لهذا یحرص المراؤن اشد الحرص علی قضاء هذا الفرض اما الایمان بالله و الیوم الاخر فامر باطن لا یقدر الناس ان یعلموه او یطلعوا علیه و قصاری ما یقدرون علیه هو انهم اذا راوا واحدا منهم یخون و ینهب و یقتل الاسری حتی یثخن فی الارض ساغ لهم ان یرتابوا فی صحة ایمانه بالله و الیوم الاخر جواب عرض می‌شود اولا قراءت به رفع هم شده و المقیمون نیز خوانده‌اند و بر تقدیر قراءت مشهوره منحصر نیست صحت قراءت نصب به تقدیر امدح بلکه معطوف است بر ما ای الراسخون فی العلم منهم کعبدالله بن سلام و اصحابه و المؤمنون منهم ای من المهاجرین و الانصار یؤمنون بما انزل الیک ای الانبیاء و ما انزل من قبلک ای الکتب السماویة و بالمقیمین الصلوة و المراد بهم الملائکة پس بنابراین معنی یؤمنون خبر لکن است و اما قوله تعالی و المؤتون الزکوة ففی رفعه اوجه احدها انه معطوف علی الراسخون و ثانیها انه خبر لمبتدء محذوف ای و هم المؤتون و ثالثها انه مبتدا و الخبر اولئک سنؤتیهم و اما نتیجه که جناب مستدل گرفته‌اند به اینکه هر مؤمن به خدا و یوم آخر مقیم صلوة است و هر مقیم صلوتی مؤمن به خدا نیست زیرا که محتمل است صلوة آنها از روی ریاء و سمعة و خوف و طمع باشد اغماض از حق فرموده‌اند چرا این احتمال نداده‌اند که اظهار ایمان به خدا از روی خوف و طمع باشد و حال اینکه از معصوم پرسیدند ایمان ابوبکر و عمر از چه راه بود آیا از روی رضا بود یا اجبار فرمودند نه از روی رضا بود و نه از روی جبر بلکه از طمع بود اگر مقصود عناد و لجاج نبود خوب بود ذکری از این احتمال هم بدهند بلکه اگر مقیمین صلوة هم مستحق مدح باشند هیچ در ارکان دین تزلزل راه نمی‌یابد زیرا که اقامه‌ی صلوة افضل اعمال است معصوم می‌فرمایند الصلوة عمود الدین و تارک صلوة را کافر خوانده‌اند و اهتمام به آن در کلمات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی دین به مثابه‌ی رسیده که در سائر اعمال نرسیده است چنانچه مستوفی در کتب اخبار بدان تصریح شده است و مجال انکار و اعتراض باقی نیست و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله مستدل بهائی از قول شامی نصرانی نصاری بر آیه‌ی مبارکه سوره‌ی مائده ان الذین امنوا و الذین هادوا و الصابئون و النصاری من امن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحا فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون ایراد کرده که چرا بر سیاق آیه‌ی مبارکه سوره‌ی بقره و سوره‌ی حج و الصابئین نفرموده است جواب عرض می‌شود ابدا تصور خطاء و غلط در این عبارت فصاحت آیت نمی‌رود و حقیقت باید بر بیچارگی پیغمبر خدا گریست که شامی و مستدل بهائی مورد و مثل منی مجیب باشم و حال اینکه مطابق قواعد نحویین که مدار محاورات و مکالمات است آیه‌ی مبارکه در نهایت صحت و رشاقت است لان الصابئون مبتداء و الخبر محذوف کقول الشاعر و انی و قیار بها لغریب ای فانی لغریب و قیار بها غریب و وجوهی دیگر نیز بر صحت آن متصور است و برخی از آن در تفاسیر مذکور است ایراد دیگر شامی بر آیه‌ی مبارکه سوره‌ی اعراف است و قطعنا هم اثنتی عشرة اسباطا فانث و جمع المعدود و الوجه التذکیر فی الاول و الافراد فی الثانی کما هو ظاهر جواب حقیقت شایسته است که با نفهمیدن معنی آیه‌ی مبارکه و عدم اطلاع بر قواعد نحویه بر مثل قرآنی که فصحاء و بلغاء جان و مال خود را در قبال تحدی به آن صرف نموده آخر سوره‌ی مثل آن را نیاوردند ایراد فرماید و فرق فیما بین تمیز و بدل نگذارد در صورتی که اسباطا تمیز بود این ایراد وارد می‌آید ولی خوب بود جناب مستدل محض غیرت اسلام به شامی بفرمایند اسباط را بدل اثنتی عشرة گیرند و راضی نشوند شامی بر قرآن محمدی صلی الله علیه و آله که ودیعه‌ی باقیه است ایراد کند کما صرح به المفسرون قال القاضی الاسباط.... [صفحه ۱۶۱] و لذلک جمع و فی الجمع اثنتی عشرة اسباطا ای اثنتی عشرة فرقه فحذف الممیز و لذلک انث و الاسباط بدل من اثنتی عشرة و ایراد دیگر بر آیه‌ی سوره منافقین است و انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل

قریب فاصدق و اکن من الصالحین بجزم اکن و الوجه اکون بالنصب جواب این است که عطف بر موضع از قواعد مسلمه جایزه بین نحویین است و اکن معطوف است بر موضع فاء و هو جواب الشرط تقدیره ان اخرتنی اصدق و اکن و ایراد دیگر شامی بر آیه‌ی مبارکه در سوره‌ی آل عمران است ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون و الوجه فکان لکن هذا یخل بالروی فاثر الاخلال بالمعنی لیستقیم الروی و الا فقد ساقه الیه ما الفه لسانه حتی کرره فی ستهٔ مواضع من کتابه و ذلک قوله کن فیکون لکن المعنی فی تلک الموضع یقتضی الجزء الثانی من الجملهٔ بصیغهٔ المضارع و فی هذا الموضع یقتضیه بصیغهٔ الماضی جواب این است که یکون در معنی استقبال نیست بل المعنی کان فی الحال فیکون حکایهٔ حال ماضیه و استعمال لفظ مستقبل در حال در کلمات عرب شایع است کما لا یخفی علی البصیر ایراد دیگر شامی در آیه‌ی مبارکه سلام علی الیاسین است قال و مما اخطأ فیه مراعاهٔ للروی قول سلام علی الیاسین و الوجه الیاس انتهی از این اعتراض نیز عذر می‌خواهم که شامی عارف به لغت عرب نبوده زیرا که اگر ملاحظه کتب لغویه فرموده بودند می‌دانستند الیاسین لغتی است در الیاس چنانچه سینین لغتی است در سینا و این اعتراضات نمی‌فرمودند یا مراد الیاس و من امن معه می‌باشد و اما بر قراءت آل یاسین که البته خیلی اسباب تکدر شامی و جناب مستدل خواهد شد که هیچ ایرادی متصور نیست القمی ثم ذکر عزوجل آل محمد صلی الله علیه و آله فقال و ترکنا علیه فی الاخرین سلام علی آل‌یاسین فقال یس محمد و آل‌یس آل محمد صلی الله علیه و آله و الائمهٔ و نحن آل یاسین وفی الجوامع عن ابن‌عباس آل یاسین آل محمد (ص)و یس اسم من اسمائه (ص)و المعنی یا ایها السامع الوحی قال الباقر علیه‌السلام قال ان لرسول الله صلی الله علیه و آله عشرهٔ اسماء خمسهٔ فی القرآن و خمسهٔ لیست فی القرآن فاما التی فی القرآن فمحمد و احمد و عبدالله و یس و ن و از ایرادات شامی است گفته است و من خطائه فی الضمائر قوله فی سورهٔ الحج هذان خصمان اختصموا فی ربهم و الوجه اختصما فی ربهما جواب این گونه اعتراضات شامی و تصدیقات آقا میرزا ابوالفضل ظاهرا از قلت تدبر و عدم تفکراست یا از کثرت تعنت و عدم تدبر و الا این مقالات در قبال قرآن نیست مگر هذیان زیرا که مراد از خصمان در آیه دو گروه مختلفه‌اند نزلت هذه الایهٔ فی ستهٔ نفر من المؤمنین و الکفار تبارزوا یوم البدر و هم حمزهٔ بن عبدالمطلب قتل عتبهٔ بن ربیعهٔ و علی علیه‌السلام قتل الولید بن عتبهٔ و عبیدهٔ بن الحارث بن عبدالمطلب قتل شیبهٔ بن ربیعهٔ عن ابی‌ذر الغفاری و عطا و کان ابوذر یقسم بالله تعالی انها نزلت فیم و قیل نزلت فی اهل القرآن و اهل الکتاب و قیل فی المؤمنین و الکافرین فالفرق الخمسهٔ الکافرهٔ خصم و المؤمنون خصم فقالت الیهود و النصاری للمسلمین نحن اولی بالله منکم لان نبینا قبل نبیکم و دیننا قبل دینکم و قال المسلمون بل نحن احق بالله منکم امنا بکتابنا و کتابکم و نبینا و نبیکم و کفرتم انتم بنبینا حسدا فکان هذا خصومتهم و قیل معنی اختصموا اقتتلوا یوم بدر خلاصه معنی این است که دو فرقه با یکدیگر مخاصمه کردند و الوجه اختصموا است نه اختصما و کذا ایراد شامی و تصدیق مستدل بر کریمه‌ی و اسروا النجوی الذین ظلموا ابدا وارد نیست زیرا که لغت اکلونی البراغیث به اظهار واو جمع در عرف عرب شایع و متداول و مصطلح و متعارف است و محتمل است که الذین ظلموا بدل ازواو و اسروا باشد یا خبر مبتداء محذوف ای هم الذین ظلموا و محتمل است که الذین منصوب باشد با ضمار اعنی و جواب اعتراض از آیه‌ی مبارکه و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا از جواب [صفحه ۱۶۲] هذان خصمان اختصموا معلوم گردید فلا نعیده و قال الشامی ایضا و من اتیانه بجمع الکثرهٔ حیث یتعین جمع القلهٔ و بالعکس قوله تعالی فی سورهٔ البقرهٔ و المطلقات یتربصن بانفسهن ثلثهٔ قروء و الوجه اقرء او اقراء و قوله تعالی فیها لن تمسنا النار الا ایاما معدودهٔ و الوجه معدودات لانهم ارادوا قلهٔ الایام و قوله فیها کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ایاما معدودات و الوجه هنا معدودهٔ لانه اراد الصیام و هی ثلثون یوما اما جواب داد آیه‌ی اولی این است که استعمال جمع کثرت در موضع جمع قلت بین النحوئین شایع است و صدر آیه‌ی مبارکه و المطلقات است به این ملاحظه جمع کثرت آورد شده لان کل مطلقهٔ یتربصن ثلثهٔ قروء و قیل التقدیر ثلثهٔ اقراء من قروء و ایام معدودات به معنی ایام معلومات و مضبوطات و محصورات است که ایام ثلثین ماه صیام است یا ایام معدودهٔ بمعنی قلایل است کقوله دراهم معدودهٔ و المعدودهٔ اذا اطلقت کان معناه القلیلهٔ خلاصه اینکه به این بیانات شامی و

تصـدیقات جناب مسـتدل در فصاحت و بلاغت قرآن و رشاقت و جزالت آن نقصـی پدیـد نمی‌آید عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری باز شامی می‌گویـد کما نقل المسـتدل عنه اما الکلام المبتور فهو فی القرآن کثیر جدا لکننا نقتصـر من امثلته علی القلیل قال فی سورة الحج ان الذین کفروا و یصدون عن سبیل الله و المسجد الحرام الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیه و الباد فهذه الایة تعاب من وجهین احـدهما انه عطف فیها المضارع علی الماضـی فقال ان الـذین کفروا و یصـدون و کان الاوجه فی هذا الموطن ان یقول و صـدور و الثانی انه لم یات بخبر ان فلم یتم الکلام بل بقی سامعه منتظر اشـیاء جواب عرض می‌شود از لفظ یصـدون حال و اسـتقبالی ملاحظه نشـده کقولهم فلان یعطی و یمنع در این صورت عطف آن بر ماضـی بی‌ضـرر است و محتمل است یصـدون جمله حالیه و حال از فاعل کفروا باشد و خبر ان محذوف ای معذبون و تا امروز نشـنیده بودیم که حذف خبر با وجود کلام قرنیهی را از فصاحت بیرون یا موجب غلط کلام می‌شود به شامی عرض می‌شود قد خم ریش سفید اشک پیاپی یحیی تو به این هیئت اگر عشق نبازی چه شود اسـتدعا آن که از قرآن بگذرند و صـرف نظر از ایراد و اعتراض نمایند و حال اینکه وجوه فصـحاء در آن میدان خاضع و قلوب بلغاء در این پهنه خاشع گردیـد اعتراض دیگر و من یرد فیه بالحاد بظلم نـذقه من عذاب الیم فهذا ایضا کلام ناقص لانه جاء فیه متعد و هو یرد و لم یـات بمفعوله ثم قـال نـذقه من عـذاب الیم و کـان المقـام یقتضـی ان یقول العـذاب الالـیم او عـذابا الیمـا بحـذف من التبعیضـیة اللهم الا ان یکون اراد التبعیض فیصـح ح من الکلام مبناه لکن یفسـد مغزاه او تذهب النکتة المرادة به و هی الوعید الشدید لمن یریـد فیه بالحاد بظلم فیطمع فی انه لا یصـیبه الا بعض العذاب الذی یسـتحقه و الجواب ان حذف المفعول هنا مشـتمل علی نکتة لیتناول کل متناول ان قلنا ان المفعول محـذوف و یحتمل ان یکون الباء زائدة ای و من یرد فیه الحادا بسـبب الظلم بان ارتکب منهیا و لو شتم الخادم اعتراض دیگر شامی قال فی سورة القصص و ما کنت بجانب الطور اذ نادینا ولکن رحمة من ربک لتنذر قوما ما اتاهم من نذیر من قبلک فهذا الکلام ناقص لا یفید معنی و لذا قال المفسـرون ان بین قوله ولکن و قوله رحمة فعلا محذوفا تقدیره علمناک فما الـذی اضـطره الی حـذف هـذا الفعل و لیس فیما بقی من الکلام دلیل علیه الا ان یق هـذا من البیان الـذی یعجز عنه البشـر و یزید معجزة القرآن وضوحا و الجواب التقـدیر ولکن ارسـلناک رحمة من ربک لتنذر قوما ما اتیهم من نذیر من قبلک و قیل الایة بعدها ما یدل علی ذلک زیرا که قبل از آیه‌ی مبارکه است ولکنا کنا مرسلین ای لک و الیک باخبار المتقدمین و مقصود از آیه‌ی مبارکه این است که مـا علم غیب به تو دادیم که خبر از امور متقـدمه بـا این که [صـفحه ۱۶۳] از اهـل آن نشـنیده می‌دهی و این ارسال محض رحمت است که بترسـانی کسانی را که قبل از تو نـذیری نداشـتند و هم اهل المکـة قال الزجاج فی تفسـیر ولکنا کنا مرسـلین المعنی انک لم تشاهد قصص الانبیاء و لا تلیت علیک ولکنا اوحیناها الیک و قصصناها علیک حتی تخبر قومک بهذا فیدل ذلک علی صحة نبوتـک و قیـل معنـاه غیر ذلـک و کـل یـدل علی المقصود و قـال ایضـا فی مقـام الاعتراض و قال فی سورة البقرة مثلهم کمثل الـذی اسـتوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم قال المفسـرون الذی بمعنی الذین و استشهدوا لذلک لا بشاهد من کلام العرب بل بکلام القرآن نفسه اذ قال و خضـتم کالـذی خاضوا و هـذا احتجاج ضـعیف فضـلا عن انه لو اراد بالـذی فی هذا الموضع معنی الذین یقال الذی اسـتوقدوا کما قال الذی خاضوا ولکنه قال اسـتوقد بالافراد فبقی الکلام بعد ذلک ناقصا لا یفید و ذلک لسقوط جواب لما الا ان المفسـرین لا یعجزهم شیء من التاویل و قالوا ان الجواب محذوف للایجاز و امن اللبس فای ایجاز اشد اخلالا بالبلاغة من هذا الایجـاز ام کیـف یـؤمن اللبس و السـامع لاـ یـدری مـا هو المحـذوف لعـدم الدلالـة علیه فیمـا بقی من الکلاـم جواب عرض می‌شود فرمایشات شامی از قلت تتبع و تدبر و عدم استحضار از کلمات عرب بلکه فصحاء و بلغاء است هر که کاملا بر اصطلاحات قوم بصیر و بر خطب و اشـعار فصـحاء و کملین خبیر باشد از سخافت این کلام و رذالت متکلم مخبر می‌شود اولا حذف جواب با معلومیت در مقـام حـذف به جهت ایجاز و غیر آن از محسـنات است علاوه خوب بود شامی چشم خود بگشاینـد و عناد و لجاج از وجود خویش بربایننـد تـا جواب لمـا را در قرآن مجیـد بیابنـد و هو قوله تعـالی ذهب الله بنورهم و الـذی در آیه‌ی مبارکه جنس مثل من و ما فیعود الضـمیر الیه تـارة بلفـظ المفرد و تارة بلفظ الجمع و این آیه‌ی مبارکه با کمال ایجاز و اختصار در کمال بلاغت و مشـتمل بر درجات

فصاحت است که به عنوان مثل به این رشاقت و طلاقت ممثل و به ذکر چهار کلمه مطلبی به این عظمت و ابهت را بیان فرموده و بعد از اینکه اخبار از حال کفار بطور صراحت می‌دهد بقوله تعالی اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم و ما کانوا مهتدین بر اثر ان به ضرب مثل قیام فرموده به این لفظ موجز مختصر و شکی نیست که این گونه بیان اوقع در قلوب و اقمع برای خصم است تا امور متخیله را به طور معقول و محسوس تصور نماید قال الفیض ره مثلهم ای حالهم العجیبة قیل انما یضرب الله الامثال للناس فی کتبه لزیادة التوضیح و التقریر فانها اوقع فی القلب و اقمع للخصم الالد لانها یری المتخیل محققا و المعقول محسوسا کمثل الذی استوقد نارا ای طلب سطوع النار لیبصر بها ما حوله فلما اضاءت ما حوله قیل ای النار ما حول المستوقد او استضاءت الاشیاء التی حوله ان جعلت اضاءت لازمة ذهب الله بنورهم بارسال ریح او مطر اطفاها و ذلک انهم ابصروا بظاهر الایمان الحق و الهدی و اعطوا احکام المسلمین من حقن الدم و سلامة المال فلما اضاء ایمانهم الظاهر ما حولهم اماتهم الله و صاروا فی ظلمات عذاب الله فی الاخرة لا یرون منها خروجا و لا یجدون عنها محیصا و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون و جواب حذف جواب در سوره‌ی یوسف هم معلوم است لازم نیست این قدر بر سر امور واضحه بینه گفتگو نمود کمالا یخفی علی من له ادنی دربة باز مستدل از قول شامی بیان می‌فرمایند اما الکلام الزائد زیادة تخل بالبلاغة او تحبل المعنی الی غیر مراد قائله فهو کثیر جدا فی القرآن لکننا نقتصر علی القلیل من امثلته فمن ذلک قوله تعالی فی سورة القیمة لا اقسم بیوم القیمة و لا اقسم بالنفس اللوامة قال المفسرون حرف النفی زائد فی الجملتین فهو اذا لغو فی کتاب حقه ان یکون منزها عن اللغو ولکن یلزم من زیادته هیهنا انه اقسم و لم یات بجواب القسم فصارت الایة تعاب بالزیادة فی اولها و بالنقص فی اخرها انتهی [صفحه ۱۶۴] ای کاش شامی این دو سه فقره را بیان و جناب مستدل به این درجه بر نقل آن خود را در انظار اختبار و امتحان نفرموده بودند و بی علمی و عناد و لجاج خویش را ظاهر نفرموده می گفتند یک زمانی این محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر خدا بوده است به شامی می گویم ای روبهک چرا ننشینی بجای خویش با شیر حمله کردی و دیدی سزای خویش و به جناب مستدل عرض می‌کنم اگر مجملی بر مصطلحات قوم و اشعار فصحاء اطلاع داشتید این مزخرفات بر زبان خامه نمی‌آوردید لان ادخال لا النافیة علی فعل القسم للتاکید شایع فی کلامهم قال امروء القیس لا و ابیک ابنة العامری و در کلمات فصحاء از این قبیل تکلم بسیار است و محتمل است کلمه‌ی لا برای رد منکرین بعث و نشور از مشرکین آورده شده فکانه قال تعالی لا کما تظنون ثم ابتداء القسم فقال اقسم بیوم القیامة انکم مبعوثون خلاصه اینکه اوقات اشرف از این است که در جواب این اعتراضات و پاسخ این مزخرفات مصروف و عنان قلم را به صوب این بیانات معطوف ساخت صاحب این کلام شریف و این کتاب منیف محتاج به حمایت و رعایت از امثال ماها نیست و غنی از ماها است و قال الشامی ایضا و من ذلک قوله فی سورة الحدید یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و امنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نورا تمشون به یغفر لکم و الله غفور رحیم لئلا یعلم اهل الکتاب ان لا یقدرون علی شیء فلا فی قوله لئلا زائدة و الاصل لان لا لان المفسرین یزعمون انه اراد ان یقول لیعلم اهل الکتاب جواب می‌دهم هر گاه شامی را بصیرتی بر حسن و قبح کلام و مورد استعمال نباشد یا مورد نزول آیه را نداند ایرادی بر کلام خدا وارد نمی آید زیرا که بر تقدیر اینکه لا زایدة باشد معنی واضح است و زیادتی لا در کلام فصحاء به جهت تاکید و غیره اکثر من ان تحصی است و در خصوص آیه‌ی مبارکهٔ هر گاه لا را زائدة هم نگیریم مخل به مقصود نیست کما قیل ان لا ـ هنا فی حکم الثبات و المعنی لان لا یعلم اهل الکتاب انهم یقدرون ان یؤمنوا الامن لا یعلم انه یقدر فعلی هذا یکون المراد لکی یعلموا انهم یقدرون علی ان یؤمنوا فیحوزوا الفضل و الثواب و قیل ان معناه لئلا یعلم الیهود و النصاری ان النبی و المؤمنین لا یقدرون علی ذلک فقد علموا انهم لا یقدرون علیه ای ان امنتم کما امرکم الله اتاکم الله من فضله فعلم اهل الکتاب ذلک و لم یعلموا خلافه و علی هذا فالضمیر فی یقدرون لیس لاهل الکتاب وجوهی دیگر هم مفسرین بیان کرده‌اند که احتیاج به زائده گرفتن لا نداریم بعد اللتیا و التی مقصود جناب مستدل از نقل کلام شامی و غیره این است که چنانچه جناب شیخ الاسلام بر کلمات ظهورین ایراد نموده‌اند شامی و غیره هم بر قرآن مجید این گونه اعتراضات کرده‌اند و الفاظ و تراکیب قرآن را مخالف و منافی کلام و لسان عرب

و مخل به فصاحت و بلاغت دانسته‌اند و حاصل اینکه بر کلمات نقطه‌ی اولی و ظهور ثانی ایرادی نمی‌توان وارد آورد و خارج از فصاحت و بلاغت هم نیست لذا این بنده عرض می‌کنم ثبت الارش ثم انقش اولا جناب مستدل عبارتی از نقطه‌ی اولی که در بیان است از الواح و غیرها نقل فرمایند که لا اقل در هر سطری ده و یا بیست غلط نحوی یا صرفی نداشته باشد تا گفتگو بر سر فصاحت و بلاغت و رشاقت و طلاقت آن نمائیم اشکالی که هست بهائیان اعجاز کلمات بیان و ایقان را از باب فصاحت و بلاغت نمی‌دانند و اگر بدانند میزانی بی معین نمی‌نمایند که چه کلام فصیح است و کدام غیر فصیح چگونه ترکیب بلیغ است و چه سبک غیر بلیغ می‌گویند هر چه آنها گفته‌اند خوب و هر قسم نوشته‌اند مطلوب است هر کدام مطابق لسان عرب است اعجاز است و هر یک مخالف است نیز در نهایت امتیاز اگر چه تمام بر خلاف لسان و بر غیر بیان پیشینیان باشد هر گاه از ایشان بپرسی معیار و میزان حسن چیست نمی‌دانند چه گویند زیرا که بر یک وتیره و نسق بیان نشده هر موضعی به یک وضعی گفته شده فاعل یکجا [صفحه ۱۶۵] مرفوع باید باشد یکجا منصوب ضمیر متصل و منفصل یعنی چه و عرب چکاره بوده که بگوید ضمیر منفصل بعد از فلان کلمه صحیح نیست آورده شود و ضمیر متصل وصل به فلان اسم شدن چه وجه دارد مغلوط بودن و خارج از اصطلاح اهل لسان بودن چه ضرر دارد هر چه آنها گفته‌اند حق است گو از حیث نحو و صرف و معانی بیان و بدیع تمام مطابقه با لسان اهل لسان نداشته باشد و لجاج غلط کرده همچو حرفی زده سیبویه سرش بر دیوار زده فلان قانونی از کلمات اهل لسان تاسیس کرده اخفش احمق حق فضولی ندارد کسائی کذائی خود را مستحق اطاعت نشمارد و هکذا خلاصه‌ی عقیده‌ی آنها این است که آنچه گفته‌اند بر حق و صحیح است نحو و صرف گناهکار و مسلوب الاختیارند در قید و زنجیر منسلک و در حبس فلان سلطان و امیرند در این صورت مجال مذاکرهٔ و مناقشه باقی نیست چقدر شباهت دارد کلمات آنها به گفتگوی یکی از ظرفاء و رؤساء که با خود این ذلیل در سفری همراه و بر اسبی لنگ سوار بود که در کمال ظهور می‌لنگید گفتم این اسب شل و تنگ سینه و بغل است از روح مزاح فرمود از کجا اسبی که این قسم می‌دود شل و لنگ است اسب تو که آن قسم راه می‌رود ناقص و سواریش موجب عار و ننگ بلی فرقی که هست آن ظریف به عنوان ظرافت این بیان فرمود و بهائیان بر همین مذهب و عقیدتند که کلام رزین و بیان متین آن است که رؤساء ما آورده اند گو هیچ معنی از آن استنباط و وجها من الوجوه در تحت قانون و مناط نباشد

اشکال مستدل بهایی به کلام شیخ الاسلام در مورد غلو

اشاره

قال المستدل البهائی جناب شیخ نوشته بودند که تجاوز از قانون لسان جایز نیست مناظر بهائی به ایشان گفته بود که این ایرادات را سایر ملل نیز بر مظاهر امر الله به گمان خود وارد آورده‌اند و حال اینکه حق منیع را که جمیع قواعد و قوانین به کلمه‌ی او ایجاد شده به این گونه گفتگوها محدود نتوانست داشت جناب شیخ از این جواب مختصر متین پریشان گشته و در جواب مناظر خود در صفحه‌ی (۲۵) نوشته‌اند و هذا عین عبارهٔ الشیخ فی رسالته المطبوعهٔ دیگر در مقابل قول بنده تجاوز از قانون لسان در هر دین و هر ملت جایز نیست بلکه کلام و خطاب هر مظهر به زبانی که دارد باید غایهٔ الغایات فصیح و بلیغ باشد و لذا قال عز من قائل و ان کنتم فی ریب مما نزلناه کلام مناظر بهائی است که جناب شیخ الاسلام نقل فرموده اند فاتوا بسورهٔ من مثله چنین مقابله می‌نماید این نوع حجت و ایراد بر حق که شما گرفته‌اید و می‌نمائید مردم بازاری بر عاملین خود روا ندارند و آنها را محدود نسازند شما می‌خواهید حق منیعی را که قواعد و قانونها به کلمه‌ی او ایجاد شده به این گفتگوها محدود سازید و ایراد گیرید انتهی تا اینجا کلام مناظر بهائی است جناب شیخ فرموده‌اند می‌دانم بسیاری از ارباب علم و کمال به بنده خواهند گفت که کسی که به این مرتبه عالی باشد جواب او خاموشی است و سکوت اولی و بهتر لکن با اینکه فرمایش ارباب علم حق و برجا است می‌خواهم باز چند کلمه در این

باب عرض کنم تا جهالت و ضلالت مناظر به همه کس بیان و عیان گردد می گوید جمیع قواعد و قوانین به کلمه‌ی او ایجاد شده یعنی آن کسی که ادعاء مظهریت می کند می‌تواند از قانون لسان تجاوز کند چون که موجد و واضع هر قانون و قاعده او است مثلا در لغت عرب قانون لسان فاعل را مرفوع و مفعول را منصوب و مضاف الیه را مجرور خواندن و نوشتن شرط است اما به گمان مناظر اگر مظهری از مظاهر به خلاف آن تقریر و یا تحریر نماید نه اینکه نقصی و عیبی بر او وارد آید حتی گفته‌ی خود او را باید قانون شناخت هر چند به قول سیبویه یا اخفش غلط فاحش بلا فحش باشد منشأ این گمان باطل و زعم فاسد از این است که مناظر مغرور تاکنون موجد قانون را نشناخته است گمان می کند که موجد قانون فلان نحوی است یا فلان عالم معانی بیان بناء علیه به خلاف رای و قول آنها حرف زدن و بر عکس قواعد مقرره‌ی ایشان رفتن هیچ خطا نیست خیر بسیار سهو و غلط فهمیده‌اند موجد قانون لسان خود آن لسان است که هزاران سال قبل موجود و مستعمل است و حضرات صرفیون و نحویون و معانیون [صفحه ۱۶۶] متتبع و مستقرء و جامع همان قوانینند که لسان خود ایجاد کرده است مختصر لسان تابع قانون نیست بلکه قانون تابع لسان و ماخوذ از آن است پس اگر مظهری در میان قومی که هزاران سال متکلم به زبانی است و قانونش طبعا و سلیقهٔ بر ایشان معلوم است ظهور نماید و به خلاف قوانین آن لسان حرف بزند و بگوید که این طور حرف زدن شما غلط است باید چنین و چنان حرف زدن و حتی ادعاء کند مثلا معنی قال و سمع گفت و شنید نیست بلکه خواند و نوشت است آن قوم نه اینکه مظهریت او را قبول بلکه مبتلای سفاهت و جنت خواهند دانست بنابراین بود بنده گفتم که هر که در هر دین و در میان هر ملت تجاوز از قانون لسان نماید جایز نه و بنابراین است کلام خداوند حکیم علیم در قرآن شریف و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه و در مقام تعجیز فاتوا بسورهٔ من مثله فرموده‌اند فافهم انتهی کلام الشیخ بعد از آن جناب مناظر در مقام جواب جناب شیخ برآمده می‌فرمایند اگر چه سابقا در تبیین و تحقیق سبب حجیت و اعجاز کتب سماویه علی الاطلاق نوشته شد و از تکرار کلام در جواب شبهات و تشکیکات به ارده‌ی شیخ الاسلام مستغنی داشت و هم از ذکر ایرادات مکذبین قرآن و تطبیق آن عینا با انتقادات معترضین بر کتاب مستطاب ایقان به حکم کلام معجز نظام عیسی علیه‌السلام تعرف الاشجار من اثمارها اهل نباهت و ایمان را بر مغرس و منبت شوک اعتراض و اعراض آگاه نمود مع ذلک مزیدا للتبیین و توضیحا لمبلغ معارف المکذبین معروض می‌دارم که اولا اینکه جناب شیخ به سبب اطلاق لفظ (حق) و یا کلمه‌ی (حق منیع) بر مظهر امر الله جناب مناظر خود را به غلو نسبت داده و به لفظ غالی توصیف نموده‌اند و به این سبب گویا خود را معاف از جواب و مناظرت دانسته‌اند اعظم دلیلی است بر جهل ایشان به آیات قرآن و علم لغت و اجلی برهان است بر غلو ایشان در مراتب معارضت و مکابرت اما جهل ایشان به لغت زیرا که جناب شیخ گمان کرده‌اند که لفظ حق هر جا استعمال شده مقصود حق مقابل خلق است که اسمی از اسماء الله باشد و از این جهت اطلاق آن بر بشر اگر چه آن بشر از مظاهر امر الله باشد غلو است و این غلط صرف است تا اینجا بعضی از فرمایشات جناب مستدل است

جواب

عرض می‌شود این نسبت علو که جناب شیخ مناظر بهائی داده‌اند در کمال متانت و در نهایت مکانت است اولا جناب مستدل از کجا و از کدام عبارت جناب شیخ الاسلام استنباط فرموده‌اند که سبب نسبت غلو همان اطلاق لفظ حق است بر حق مقابل خلق و چرا این مطلب را منحصر به همین اطلاق فرموده‌اند بلکه سبب نسبت غلو به مناظر بهائی این است که هر گاه یک نفر بدون بینه و برهان اظهار مقامی از مقامات و شأنی از شئونات مثل مظهریت و نبوت و امامت نماید و دلیل صدق را فقط کلمات مغلوطه غیر فصیحه که خارج از قوانین لسان و اصطلاح قوم است و با هیچ قانونی نمی‌سازد قرار دهد دلیلی دیگر هم بر صدق امر خویش ندارد مع ذلک جمعی بیکار هنگامه طلب بدو گرویده ابدا مطالبه‌ی برهان و معجزه که سیرت سنیه‌ی انبیاء و اولیاء در مقام محاجه و اثبات امر بدان بوده است از او ننمایند غیر از غلو سببی ندارد و کان غایهٔ الغلو بر فرض سبب نسبت غلو همان اطلاق لفظ حق بر معنی

مقابـل خلق باشـد نه این است که جنـاب شـیخ الاسـلام نمی داننـد لفـظ حق بر حق مقابـل خلق و حق مقابل باطل یا معانی دیگر که صاحبان لغت مثل فیروز آبادی و غیره در کتب خود ثبت نموده‌اند استعمال شده بلکه چون بر مقصد مناظر خود صـراحهٔ برخورداند به این واسـطه او را غـالی خوانده‌انـد و معلـوم است که منـاظر قاصـد معنی اولی بوده است و برای فرار از اغلاـط و عـدم فصـاحت و بلاغت کلمات ظهورین ملجأ و ناچار به این گونه مکالمات شده‌انـد که باید کلام نیک و بد را از قائل آن شـناخت هر چه رئیس ما گفتـه خـوب اسـت اگر چه ذی شـعوری بـدان تفـوه نکرده باشـد چنـانچه آن سـید بزرگـوار یزدی که از روی خـط رئیس خـود که بی‌نهـایت سـخیف و غیر زیبـا می‌نگـاشت در نهـایت دقت مشق می‌نمود و حال اینکه خودش خطی به غایت زیبا و شـیوا داشت و از معروفین این فن به مراتب شتی بهتر و برتر می‌نوشت بر او ایراد هم نمود گفت از کجا خط خوب و تحریر مرغوب این است که ماها می‌نوشـتیم و درویش و [صــفحه ۱۶۷] شـفیعا و میرعمـاد نعلیم داده‌انـد فقـط خـط خـوب آن است که از رئیس مـا صـادر می‌شـود کلمـاتش رزینه و بیانـاتش متینه است اگر چه ممائـل کلام مجانین و دور از هر طریقه و آئین باشـد خطش دلکش و ظریف و زیبا و طریف است هر چنـد از خطوط اطفـال ابجـد خوان به هزار درجه پست‌تر باشـد امام و نبی معصوم نیست چه ضـرر دارد عالم نیسـت نباشـد جاهل است باشـد طهارت مولـد ندارد چه ضـرر به نفس ناطقه دارد معجزه و کرامت ندارد گو نداشـته باشد امتیاز بر آحاد و افراد ناس نـدارد لازم نیست داشـته باشـد نمی‌دانم با این تفصـیل باز هم معتقـدین غالی نیسـتند یا صـدق غلو بر آنها می‌نمایـد اللهم احفظنا من شرور انفسنا

استدلال بهایی به قرآن در رابطه با کلمه (حق) و جوابهای آن

اشاره

باز جناب مستدل مرقوم نموده‌اند و اما جهل جناب شیخ به قرآن زیرا که در این کتاب مستطاب لفظ حق بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله اطلاق شـده چنانچه در سوره‌ی قصـص فرموده و لولا ان تصـیبهم مصیبته بما قـدمت ایـدیهم فیقولوا ربنا لولا ارسـلت الینا رسولا فنتبع ایاتک و نکون من المؤمنین فلما جاءهم الحق من عنـدنا قالوا لولا اوتی مثل ما اوتی موسـی اولم یکفروا بما اوتی موسـی من قبل قالوا سـحران تظاهرا و قالوا انا بکل کافرون خلاصه‌ی مقصود مسـتدل این است که خداونـد اطلاق لفظ حق بر رسول بر حق فرموده

جواب

عرض می‌شود که در اسـتعمال لفظ حق در معانی عدیـده محل مناقشه و شک و ریب نیست و جناب شـیخ هم منکر نیسـتند و سـبب نسـبت غلو همان است که آنفا بیان شد قال المستدل البهائی نمی‌دانم این غلو را چرا العیاذ بالله به قرآن شریف نسبت نداده‌اند که در بشـارت ظهور موعود فرموده هـل ینظرون الاـ ان یـاتیهم الله فی ظلل من الغمام و الملئکـهٔ و قضـی الامر و الی الله ترجع الامور و حال اینکه بر خداوند تبارک و تعالی به غایت سـهل و آسان بود که به پاس خاطر جناب شـیخ الاسـلام الا ان یاتیهم روح الله فی ظلل من الغمـام بفرمایـد تـا بابیه دست آویز غلو نکننـد و بر روح الله النازل من السـماء اسم حق منیع اطلاق ننماینـد و یا لااقل حتی یاتیهم ابن الانسـان فی ظلـل من الغمام بفرماینـد تا با انجیل مطابق آیـد و حجت جناب شـیخ الاسـلام در رد امت بهائیه اتم و اکمل باشـد انتهی کلاـم المسـتدل جـواب عرض می‌شـود این بنـده در نهـایت ادب عرض می کنم که در این مطلب بر خـدای آسـمان و زمین و خـالق سموات و ارضین افتراء و بهتان عظیم بسته‌اید ابدا آیه‌ی مبارکه ربطی به مژده ظهور مهدی موعود ندارد تا به این زبردستی و چابکی به طور ارسـال مسـلمات بر جناب شـیخ الاسـلام ایراد کنیـد و دعوی خودتان را ضـمنا برقرار و اسـتوار فرمائیـد گفت په‌په نیک ورد

آورده لیک سوراخ دعا گم کرده آیه‌ی مبارکه در حق کفار قریش که انکار امر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نمودند و با اینکه آیات بینات و معجزات باهرات از آن جناب دیده بودند باز معجزات اقتراحیه طلب داشتند که اگر تو به پیغمبری چرا در ظلل از غمام با ملئکه نزول نفرمودی و چگونه مستدل مجال انکار دارند و حال اینکه در تفسیر امام علیه‌السلام که ما و مستدل آن جناب را صادق و مصدق و نافذ القول و الرای می‌دانیم تصریح به تفسیر آن شده نه مفسرین که مجال مناقشه و مغالطه برای ایشان باقی ماند کما بینا و شرحنا مفصلا و اختیار تفسیر قرآن را به دست ما و ایشان نداده‌اند که به طراری و مغلطه و کذب و افتراء بر خداوند بر هر که میل داریم راست آوریم و به مقصود خود نایل گردیم اگر چه خدا راضی نباشد باز جناب مستدل فرموده‌اند که حضرت عیسی فرمود انی اقول لکم انکم لا ترونی من الان حتی تقولوا تبارک الاتی باسم الرب و در سفر اشعیا نبی است و یقال فی ذلک هاهو هذا الهنا انتظرناه فخلصناها ها هو الرب انتظرناه فنبتهج و نفرح و فقره‌ی خطبه‌ی طتنجیه فتوقعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور فیظهر هذا ظاهر مکشوف و معاین موصوف تا اینجا کلام مستدل است جواب عرض می‌شود هیچ معلوم نشد چه دلیل برای ظهور نقطه‌ی اولی و ظهور ثانی است و چه مخالفت با عقیده‌ی حقه اثنی عشریه و بر ظهور م ح م د بن الحسن علیه‌السلام دارد و چه صراحتی [صفحه ۱۶۸] برای ظهورین جدیدین دارد خوب است برای طلوع و ظهور مظاهر امر الله دلیلی اتقن و محکم‌تر تحصیل نمایند و الا محض خیال و ادعا مدعی که مراد از متکلم طور جناب باب است یا بهاء نمی‌توان قناعت نمود و طریق متابعت و اطاعت او پیمود

استدلال بهایی به کلامی از حضرت علی

اشاره

قال المستدل البهائی که حضرت امیر الامرة می‌فرماید یا قوم هذا ایان ورود کل موعود و دنو من طلعة ما لا تعرفون الا و من ادرکها منا یسری فیها بسراج منیر و یحذو فیها علی مثال الصالحین لیحل ریقا و یعتق رقا و یصدع شعبا و یشعب صدعا فی سترة عن الناس لا یبصر القائف اثره ولو بالغ نظره ثم لیشحذن فیها قوم شحذ القین النصل تجلی بالتنزیل ابصارهم و یغبقون کاس الحکمة بعد الصبوح می‌فرماید ای قوم این ایام زمانی است که قریب است در آن ورود هر موعود و نزدیک است طلوع امری که آن را نمی‌دانید ولی آگاه باشید که هر که از ما آن را دریابد با سراجی روشن سیر خواهد نمود و بر مثال صالحان و نیکوکاران قیام خواهد نمود تا آنکه گره را بگشاید و بسته‌ی را آزاد نماید و جمعیت گمراهی و ضلالت را متفرق کند و پراکندگی حق و هدایت را مجتمع نماید در حالتی که از خلق مخفی و مستور باشد آن گونه که پی زننده اثرش را درنیابد اگر چه نظر تفحص و تدقیق را مکرر سازد پس در آن امر قومی که ابصارشان به نور تنزیل روشن و منور شده است آن گونه که حداد پیکان را حدت بخشد در نصرت امر الله حدت و تندی گیرند و جام حکمت دانش را در هر شام پس از صبوحی نوشند

جواب

عرض می‌شود اگر به عین انصاف نظر و تامل نمائیم کلام معجز نظام حضرت امیر مؤمنان مطابق و صریح است با طریقه حقه‌ی اثنی عشریة که حجت زمان را حضرت م ح م د بن الحسن علیه‌السلام می‌دانند و غائب از ابصار و مستور از انظار در مدت یک هزار و اند سال و هنوز هم معلوم نیست آن جمال حق و نور مطلق کی از افق جلالت و حشمت طالع و خورشید منظر و به تقدم مبارکش در چه زمان لامع خواهد گردید تا از شمشیر قاطع ماده‌ی ظلم و طغیان را مقطوع و از برهان ساطع بیخ و بن جور و عصیان را مرفوع نماید نه سید باب و بهاء که مسقط الرأس آنها معلوم و محل و ماوایشان نزد همه کس مکشوف انی غائب و مستور نبودند یکی

گاهی در شیراز و زمانی در بندر ابوشهر ابواب دعاوی باطله را باز و دیگری در طهران و از آنجا به دارالسلام بغداد و از آنجا به عکه رفته اسباب فتنه و آشوب ساز نمود خلاصه اینکه بر عکس ادعاء و عقیده‌ی ایشان دلیل است و برای اثنی عشریهٔ اقوی و احسن سبیل و هیچ معلوم نیست جناب مستدل به کدامین از این مضامین بر ظهور باب و یا بهاء استدلال و آن را برهان و دلیل شمرده‌اند به آن مستدل بهائی نوشته‌اند نمی‌دانم کسانی که قواعد نحویه‌ی هزاران سال قبل را به این درجه واجب الرعایهٔ می‌دانند ایرادات مع الشواهد این مورد منتقد را چگونه منکرند و از این مخالفتهای صریحه که شامی وارد آورده چه عذر می‌آورند جواب عرض می‌نماید بحمد الله تعالی جواب ایرادات شامی نصرانی به طور شافی و کافی دادیم و برای او راه عذری باقی نگذاردیم به قول مستدل که در جواب جناب شیخ نوشته‌اند من هم می‌نویسم که شامی نصرانی قابل و لایق نیست که شخص عاقل قلم خود را به نقل ایرادات واهیه‌ی سخیفه‌ی او ملوث سازد یا در مقام اقوال مکذبین و منکرین حضرت م ح م د بن الحسن العسکری علیه‌السلام به قال و قیل و طول و تفصیل پردازد اوقات انسانی اشرف از این است که صرف در این امور شود

مستدل بهائی – چون اختلاف در امت اسلام افتاد خداوند علی محمد و بهاء را فرستاد

اشاره

باز مستدل بهائی برای اثبات امر خود اولا شرحی از جنابات شیخ احمد احسائی و آقا سید کاظم رشتی تمجید و به آیه‌ی مبارکه‌ی و من دونهما جنتان متشبث گردیده فرموده‌اند وقتی که در بوستان ملت بیضا و ریاض شریعت غراء جز شوک اختلافات بارده‌ی تسنن و تشیع و مصطلحات تافهه‌ی فقاهت و تصوف مشهود نبود حق جل جلاله به اظهار این دو وجود مبارک باب دو جنت در معارف حقیقت بر وجه عباد بگشود و اهل استعداد را [صفحه ۱۶۹] به فواکه لطیفه‌ی حقایق قرآنیه محظوظ و مرزوق فرمود و این دو وجود محمود خلق را به قرب ظهور موعود بشارت دادند و به سبب ازاله‌ی کثیری از اوهام عباد را به ظهور جنتان ذواتا افنان تقریب فرمودند و بالجملهٔ چون این گونه تفاسیر از اهل ایمان ظاهر شود تا شبهات امثال شامی از قرآن شریف مندفع گردد و مقصود از لفظ ثمانیهٔ و جنتان که رعایت سجع و روی و یا عادت لسان و غفلت جنان بوده ظاهر و باهر آید اول جناب شیخ فریاد وا شریعتاه نمایند و آخر بار نداء کنند تا آخر آنچه مستدل در این مقام از این قبیل فرمایشات بلادلیل فرموده‌اند

جواب

عرض می‌شود بیان فرمایند از کدام کلمات مرحوم شیخ احسائی و جناب سید رشتی مژده‌ی ظهورین جدیدین باب و بهاء استنباط می‌شود بر فرض که فرموده باشند بر ماها حجت و سند نیست ماها کلام معصوم را سند و فرمایشات ائمه هدی را معتمد و مستند می‌شماریم خاصه در این امر منیع و مطلب رفیع که نمی‌توان به غیر از کلمات معصوم علیه‌السلام اعتماد نمود دو کتاب از جنابان شیخ احسائی و سید رشتی که معروف است در دست است و بیش از این نفرموده‌اند که زمان ظهور قریب است و این نیست مگر من باب تفال به خیر چنانچه مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه نیز در بحار فرموده‌اند ولی هزار افسوس که خداوند متعال نخواست در این ازمنه حجت الله را ظاهر فرماید و منوط به وقت مقرر و زمان مقدر است که علم آن نزد احدی سوای ذات کبریائی نیست و عنده علم الساعهٔ

اشکال مستدل بهایی به قرآن

اشاره

قال المستدل البهائی از اصل مساله دور افتادیم اکنون ملاحظه فرمائید که جناب شیخ نوشته‌اند که منشأ غلط مناظر مغرور این است که تا به حال موجد قانون را نشناخته و چنان گمان کرده که موجد قانون فلان نحوی و یا فلان لغوی است خیر بسیار سهو و غلط فهمیده موجد قانون لسان خود آن لسان است که هزاران سال قبل موجود و مستعمل است الی آخر تحقیقاته العجیبهٔ اولا این معنی را نفهمیدم که موجد قانون لسان خود آن لسان است یعنی چه زیرا که در کتب علمیهٔ این اختلاف بین العلماء به نظر رسیده است که آیا واضع الفاظ خداوند تبارک و تعالی است یا خلق حال اگر جناب شیخ واضع الفاظ را خداوند تبارک و تعالی می‌دانند البته موجد قانون استعمال الفاظ هم او جل جلاله است چنانکه خداوند قادر است به توسط مظاهر امر خود وضع الفاظ نماید البته قادر است که به توسط این وجودات قوانین خشنه‌ی سابقه را محو فرماید و قانونی اسلس و ارق برای ایجاد لسان ایجاد نماید و اگر جناب شیخ واضع الفاظ را بشر می‌دانند پس موجد قانون لسان همین واضعین الفاظ خواهند بود و فرقی فیمابین این واضعین الفاظ و سائر علماء لغت در جواز تبدیل قواعد تصور نتوان نمود ولکن چنانچه از ظاهر کلام ایشان مستفاد می‌شود واضع الفاظ را نه خداوند و نه خلق می‌دانند و موجد قانون لسان را نفس لسان می‌شمارند این معنایی است که عقول سلیمه و ادمغه‌ی صحیحه‌ی غیر فاسده ادراک نتوانند نمود آیا ممکن است که شییء موجد نفس خود باشد و اثر بلا مؤثر موجود و متحقق گردد ثانیا اینکه نوشته‌اند موجد قانون لسان خود آن لسان است که هزاران سال قبل موجود و مستعمل است ظاهر مقصودشان این است که قوانین مستعمله در السنه‌ی موجوده در این زمان هزاران سال قبل بوده است و جایز التغییر نیست و این وهم صرف و غلط محض است زیرا که جمیع السنه‌ی موجوده قوانین و قواعد آن تغییر کرده و خواهد نمود چه اگر اهل هر لسانی از فارسی و ترکی و عربی و یونانی و غیرها لسان این زمان خود را با لسان سه هزار و دو هزار سال قبل قیاس نمایند هر آینه قواعد و قوانین و اساس و مبانی آن را متجدد و متغیر مشاهده کنند تجدی که لسان سابق بدون ترجمه مفهوم نگردد و بالنسبهٔ به لفظ حالیه خشن و غیر سلیس باشد مثلا در زمان ظهور زردشت که بر حسب اقرب تواریخ به صحت تقریبا سه هزار سال گذشته است ایرانیان که بدان تکلم می‌نمودند لغت اریانیه و یا اریا بود و اکثر محققین را گمان این است که همان زند است که زردشتیان لغت مقدس می‌شمارند و چون تقریبا هزار سال گذشت لغت اریانیه متغیر گشت [صفحه ۱۷۰] بالجملهٔ جناب مستدل بیاناتی می‌نمایند که خلاصه‌ی آن این است که به مرور دهور جمیع لغات متغیر و متبدل گشت و شرحی و تاریخ نویسی که ماخذ آن معلوم نیست فرموده می‌فرمایند در لغت عربیه ملاحظه فرما که با اینکه لسان مقدس دین اسلام است چگونه تصریف قرون و ادوار آن را به تغییر قوانین و اطوار مبتلا و گرفتار کرده زیرا که مجمل تاریخ تطورات این لسان بدین گونه است که چون به اراده‌ی قاهره‌ی حی قدیر جلت عظمته شوکت قبایل عاد و ثمود و طم و جدیس که به اعراب نابده موصوفند منطوی شد و در ثانی امت عربیه که به بنی یعرب بن قحطان موسوم و به عرب عاربهٔ معروفند نیز انقضاء یافت و ریاست امت عربیه به بنی عدنان ازوار اسمعیل که به عرب مستعربه مسمی و مذکورند تعلق گرفت و از ولد عدنان قبایل کثیره و شعب عدیده از قبیل انمار و ابار و ربیعه و مضر و از مضر کنانه و قریش و غیرهم مما هو معروف عند المورخین ظاهر شدند و در اقطار شبه جزیرهٔ العرب ساکن و متوطن گشتند چون در طی ادوار و فترات که بالطبع موجب تغییر و تبدیل لسان است لغت عربیه را سلاست و طلاقتی نبود قانون قبائل مذکوره قبل از ظهور اسلام بر این گونه انعقاد یافت که ادباء و شعراء و فصحاء ایشان هر ساله در مواسم مخصوصهٔ در اسواق عمومیه از قبل سوق عکاظ و غیره اجتماع می‌نمودند و به انشاد اشعار و انشاء خطب قیام می‌کردند و در مسائل لغویه و دقایق قواعد شعریه مناظره و تکلم می‌نمودند تا اینکه نوعا خشونت و اختلالات سابقه زوال یافت و فصاحت و بلاغت در امم جاهلیت رتبه‌ی علیا گرفت و چون دیانت اسلامیه ظاهر شد و فتوحات خلفا سمت فسحت و وسعت یافت و امم کبیره از قبیل فرس و خزر و ترک و هنود و غیرهم در حوزه‌ی اسلام داخل شدند و در مناصب ملکیه و دینیه و علمیه مراکز مهمه یافتند و بالطبع این اختلاط موجب اختلال مبانی لغت می‌شد علماء و ارباب فضل از خوف سرعت تغییر و اضمحلال لسان به تدوین لغت عربیه و تاسیس قواعد علوم ادبیه قیام نمودند و مصنفاتی چند در این معارف تالیف کردند که به قدر امکان این لغت

فصیحی را از سرعت تبدیل و تغییر مصون دارند مع ذلک هنوز هزار سال از هجرت نبویه نگذشته بود که لغت عربیهٔ تغییر کلی یافت و لسان عربی جدید که به لغت دارجهٔ معروف و من حیث القواعد بالکل مخالف و مباین با لغت قدیمه است شایع و متداول گشت چندان که در این قرن امم عربیه خواه از عوام و جهال و یا علماء و ارباب کمال جمیعا جز به لغت دارجه تکلم نمی‌نمایند و لغت قدیمه را جز در بعض مصنفات معمول نمی‌دارند بل در بعض از اقسام شعر مانند رجل و اوبیت و موادهی الزام لغت دارجه را لازم می‌دانند و نظم این قسم از شعر را به لغت قدیمه‌ی منافی سلاست و رقت می‌شمارند و خلاصهٔ القول با اینکه زیاده از هزار و سیصد سال و کسری بیش نیست که از هجرت نبویه گذشته است حال لغت عربیه‌ی قدیمه در میان مسلمین مانند حال لغت عربیه در میان یهود و لغت سانسکریت در میان هنود شده است که به سبب اینکه لغت دینیه است محفوظ است و ابدا در محاورهٔ و تکلم بین العرب دائر و مستعمل نیست و از ابن مستفاد توان داشت که اگر دو هزار سال یا سه هزار سال بگذرد حال لغت عرب به کجا انجامد و تغییراتی که از لوازم امور عادیه است تا چه رتبه ظهور یابد و این جمله بر نفوسی معلوم است که زحمت مسافرت را متحمل گشتند و بر تغییرات طاریه بر لغت عربیهٔ بل بر جمیع امور عادیه مطلع شده باشند نه بر نفسی که در زوایه‌ی خمول نشسته و به عوائد هزار سال و دو هزار سال پیش دل بستگی دارد و اگر به یکی از ایشان گوئی که به حکم کریمه‌ی قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبهٔ الذین من قبلکم روزی چند از زاویه خمول بیرون آی و در عوائد و آثار و تغییرات و اطوار قبل و بعد نظری فرما تا قدری بر حقایق اطلاع یابی و بر مجاری امور بصیر گردی اظهار عجز نماید و نوحه‌ی بیچارگی برخواند تا اینجا کلام جناب مستدل را بطوله تفصیله بیان نمودم و محرر داشتم

جواب

عرض می‌شود از اهالی انصاف و بصیرت استدعا می‌رود که به عین بصیرت در این کلمات و بیانات بنگرند و ملاحظه [صفحه ۱۷۱] فرمایند که تا چه درجه بی‌انصافی و از حق اغماض نموده به گمان اینکه کتاب مستطاب ایشان به دست غیر از تابعین این رؤسا نمی‌افتند یا اگر افتد علماء اعلام آن را ملاحظه نمی‌فرمایند یا اگر مشاهده و زیارت نمایند بر مزخرفات آن مستحضر نمی‌شوند و معلوم نیست که به این درجه تشنیع و توبیخ به جناب شیخ از چه بابت است و این قدر سرزنش و تغییر از شان علماء بلکه جهال خارج است که به یک لفظ جناب شیخ که مرقوم فرموده‌اند موجد قانون لسان خود آن لسان است این همه هیاهو فرمایند و حال اینکه اولا واضح است مراد جناب شیخ از خود آن لسان موجد آن لسان است و واضع آن ثانیا عبارت جناب شیخ شاید لسان بر وزن فعال باشد به معنی صاحب لسان ثالثا هر گاه مراد ظاهر همان لفظ هم باشد ضرر ندارد زیرا که از تداول و بیان قوانین استنباط می‌شود گو صاحب لسان نتواند کاملا بیان قانون نماید چنانچه غالب اوقات از اهل لسان سؤالی می‌نمودند و آنها را بر تکلم کلام خلاف متعارف وا می‌داشتند مع هذا بر خلاف مصطلح و لسان تفوه نمی‌نمودند چنانچه در قصیده زنبوریه عرب بدوی که برای تمیز مذهب کسائی و غیره در مجلس خلیفه حاضر گردید و خلیفه او را مامور به تصدیق کسائی نمود تکلم به آن ننمود و قال القول قول الکسائی پس معلوم می‌شود که پاره‌ی قوانین از تداول و محاوره استنباط می‌شود پس می‌توان گفت موجد قانون خود آن لسان است پس از این جمله استنباط می‌شود که موجد قانون یا خداوند است یا واضع و متکلم اولی یا آنچه از محاوره‌ی عموم متکلمین به لسان استنباط شده که فلان موضع موضع اتصال ضمائر است و فلان موقع موقع انفصال خلاصه اینکه لغت عرب را یعرب بن قحطان وضع نمود یا حضرت اسمعیل (ع)که آن لسان حجاز و ما والاها است و آن لسان در میان قوم متداول و متعارف بود و تاکنون هم در نهایت متانت و رشاقت برقرار است و هیچ تغییری در آن پدید نیامده همان قسم که معمول بوده کماکان معمول است مثلا قال به معنی گفت و سمع به معنی شنید است و ابدا از معنی اصلی اولی خارج نشده و فصاحت و بلاغت که از لوازم ترکیبات کلمات است از اوصاف کلام است که بعد از ترکیب طاری آن می‌شود و البته هیچ پیغمبری از بدو خلقت تاکنون مغیر

اوضاع لغویه نشده‌اند بلکه به حکم و ما ارسلنا رسولا الا بلسان قومه بر طبق کلمات همان قوم تکلم می‌فرمودند تا محتاج به مترجم و موضح نباشد و از فرمایشات مظاهر امر الله همان معانی تحت اللفظی مصطلحه فهمیده می‌شود و هیچ نشنیدم که پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله وقتی که به قرآن تحدی فرمودند و آن را معجزه خود نامیدند غیر از معانی مستنبطه از الفاظ قصد فرموده باشند یا به امت مرحومه بفرمایند این قرآن من معجز است اما نه به آن معانی که بین شما مصطلح است بلکه من مختارم در تغییر اوضاع الفاظ و این نحو کلام خاصه‌ی من است ولی نه به قانونی که مصطلح بین شماها است که بدان عادی شده‌اید و واضع اول وضع فرموده است و اگر این فرمایش می‌فرمودند البته از آن حضرت قبول نمی‌شد و در جواب می گفتند کلام فصیح بلیغ همین است که ما بدان متکلم و بدان مترنمیم تو هم یکی از اعراب هستی که زبان و لسانت باید مطابق مصطلحات قوم باشد بلی هر گاه به همین قوانین که ما در دست داریم کلامی بیاوری که در کمال بلاغت و فصاحت و جزالت و دلربائی باشد و فوق قوه‌ی بلغا و فصحاء ما باشد هنری است که نموده‌ی و فضلی است که بدان ممتازی مگر حضرت موسی و عیسی و نوح و ابراهیم علیهم‌السلام به غیر از لسان قوم تکلم می‌نمودند و وضعی جدید آورده البته هر کس ربط در کتب سماویه قبل از ظهور حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و قرآن مجید داشته باشد نمی‌تواند این ادعا نماید بلکه حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیاء مرضیین علیهم‌السلام تماما به همان قواعد و قوانین مصطلحهٔ تکلم می‌فرمودند و در هیچ زمان نفرمودند قال به معنی قتل است و قتل به معنی قال بلی به... با قرینه حالیه و مقالیه تکلماتی که موجب حسن کلامه شود و به اصطلاح بلغاء و فصحاء مطابق آید جایز است و اسباب زینت و حسن کلام و این همه مقدمات که جناب مستدل [صفحه ۱۷۲] بدون دلیل و برهان برای تغییر لغات بیان فرموده‌اند هیچ ماخذ و برهان ندارد از زمان وضع و انتشار لغت عربیه تاکنون همان معانی اولیه از الفاظ مفهوم می‌شود و هیچ خشونت و زشتی در لغت مزبوره پدید نیامده چنانچه ادعاء فرموده‌اند بلکه از صدر اسلام تاکنون از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و اولیاء و علماء اعلام و بلغاء و فصحاء همان قسم که وضع شده استعمال می‌شود بلکه نورین نیرین شیخ احمد احسائی و آقا سید کاظم که بهائیان آنها را صاحب مقامات عالیه و مکانات متعالیه می‌دانند حتی اینکه ادعاء دارند که از آن دو وجود مژده‌ی ظهورین جدیدین رسیده و بدان معتقدند و حال این که بر آن دو بزرگوار تهمت و افتراء بسته‌اند به همین لغات مصطلحه و کلمات متداوله تکلم فرموده‌اند کتاب شرح الزیارهٔ و سایر کتب شیخ و سید موجود است هیچ تغییر وضعی از حیث لغت و روش عبارت در آن نیست در هیچ بابی از ابواب و فصلی از فصول کتابشان هم مرقوم نداشته‌اند که این عبارت حالا دیگر خشن و ناسلیس شده در این صورت باب و بهاء بدون فاصله و مرور دهور یک دفعه فاعل را منصوب و مفعول را مرفوع و ضمائر را بر خلاف وضع متعارف و مصطلح بیاورند گویا از ایشان قبول نشود بر فرض که غمض عین هم شود این کلمات را معجزه نمی‌دانند و اینکه فرموده‌اند طباع از کلمات قدیمه متنفر است چون این مطلب استدلالی نیست باید چند نفر از مجمعی حاضر که ندانند خواننده کیست آیه‌ی از قرآن مجید و عبارتی از نهج‌البلاغهٔ و دعائی از صحیفه‌ی سجادیه قراءت چند آیه‌ی هم از بیان تلاوت شود مسلم است که وقت شنیدن آیات بیان گوش خود را خواهد گرفت ولی بحمدالله تعالی یک آیه از قرآن محمدی صلی الله علیه و آله هر گاه در بین یک صفحه نمودار و طلعت فصاحت را آشکار و طالع نماید به سان خورشید درخشان و چون لعل رخشان است میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است علاوه رؤسا این مذهب به این تهمت و افتراء که جناب مستدل بر ایشان بسته‌اند راضی نیستند در چه مقام فرمودند قال به معنی شنید استعمال شده و سمع در معنی گفت نهایت اینکه چون از علوم ادبیه خبری نداشتند به بخت و طالع تکلم می‌نمودند هر چه از لسان جاری شود یک جا فاعل مرفوع و در یک مقام منصوب و هنگام تالیف و ترکیب اغلاط فاحشه از کلماتشان پدیدار و از قانون عربیت و ادبیت و فصاحت و بلاغت بر کنار بود و آن هم نبود مگر از برکت وجود مقدس حضرت حجهٔ الله ارواحنا فداه تا خلق بفهمند که علم نحو و صرف و معانی بیان که اطفال دبستان بدان آگاه و بصیرند نقطه‌ی اولی با آن ادعاء بزرگ عالم به آن نیستند و در مجلس تبریز در محضر شاهنشاه شهید سعید قدس سره الحمد لله الذی خلق السموات بفتح تا قراءت و اعلی حضرت ظل

الله مستدل به شعر ابن مالك و ما بتا و الف قد مجمعا يكسر في الجر و في النصب معا گرديده ايشان را رسوا سازند كه ناچار گرديده بفرمايند نحو و صرف در درگاه خداوندی گناهكار گرديده من قيد از آنها برداشتم حالا ديگر مختارند هر كه هر چه می‌خواهد بگويد و به هر قسم ميل دارد تكلم فرمايد فاعل مجرور باشد يا منصوب مضاف اليه مرفوع باشد يا منصوب هيچ تفاوت ندارد خلاصه اينكه حيف است از مثل ميرزا ابوالفضل كه كتابی را مطبوع و در اقطار عالم انتشار دهند و برای اثبات چنين امر خطير مهم به اين كلمات ناهنجار تكلم فرموده بفرمايند اين لغات قديمه بكلی متروك و اسمی از آن نيست مگر در پاره‌ای از مصنفات مگر كتب علامه حلی و شيخ مفيد و شيخ طوسی و شهيدين و ابن‌فهد و محقق اول و ثانی و بحر العلوم و علامه مجلسی و فاضل نراقی و محقق خوانساری و محقق قمی و صاحب فصول و مدارك و غيره و غيره و غيره را نديده‌اند كجا يك سر مو از لغت عربيه و اصطلاحات ادبيه تخطی و تجاوز و يا بر خلاف مقتضيات معانی و بيان و منطق عبارتی مرقوم فرموده‌اند مرحوم شيخ احسائی و آقا سيد كاظم رشتی كه معتمد و مستند ايشان هستند در شرح الزيارة و شرح قصيده به همين روش و آئين كتاب خود را تزيين داده‌اند و اين همه خشونت و عدم سلاست كه جناب فاضل بهائی [صفحه ۱۷۳] می‌فرمايند در لغت عربيهٔ پديدار گشته تا نقطه‌ی اولی وضعی جديد تاسيس فرمايند چرا در لغت فرسيه نمودار نشده و خود بهاء كتب و خطب و مصنفات و مؤلفات و تحقيقات خويش را به همان الفاظ مصطلحهٔ و روش معمول بين الاقوام نگاشته و از كتب فارسيه اقتباس فرموده‌اند چرا جناب مستدل در همين كتاب مستطاب فرايد ميرزائی و منشی گری به خرج داده به غير از لسان قوم تكلم و تفوهی نمی‌نمايند اگر خشن و ناسليس است مثل مستدل خوب است به وضعی تازه و ميزانی جديد كتاب خود را جلوه دهند تا مصداق نؤمن ببعض و نكفر ببعض نشوند حقيقت وقع و شان مستدل به واسطه‌ی اين اغماض و افتراء و بهتان بالكليهٔ از ميان رفت و اينكه فرموده‌اند لغت حاليه‌ی عرب من حيث القواعد بكل مخالف و مباين با لغت قديمه است عرض نمی‌كنم متعمدا دروغ فرموده‌اند بلكه عرض و گستاخی می‌نمايم شايد اين فرمايشات را در عالم رؤيا يا ماليخوليا بر زبان جاری و يكی از مريدان ايشان شنيده در كتاب ايشان نوشته اين بيان بی‌شباهت به واقعه‌ی اتفاقيه نيست كه شخصی بيضه‌ی مرغی از منزل كسی برداشت از او مطالبه و در جيب او يافتند در مقام تهديدش آوردند گفت مرغ شما در جيب من تخم گذاشته و الا ـ من عامل اين عمل شنيع نيستم آخر ملاحظه فرمائيد كدام رشاقت و سلاست در كلمات و بيانات نقطه‌ی اولی ديده می‌شود كه عرب بدوی يا عجم و متعرب بر آن نمی‌خندد مطيور را در طاير و مسيور را در سائر و غيره و غيره كدام يك از اهل لسان استعمال و اين بيان را اعمال فرموده‌اند از اينها گذشته هر گاه اين لغات عربيهٔ بكلی متروك و منسوخ گرديده و جناب باب وضع لغت را تغيير داده‌اند جناب مستدل از كجا فهميدند كه مقصود جناب باب و بهاء از اينكه من مظهر امر الله يا رب اعلی يا جمال اقدس ابهی هستم چيست شايد معنی اين الفاظ در لغات جديده اين است كه من مجنون يا به تبعيت شيطان مجبول و مفتونم بلكه هرگاه باز بپرسی كه اين لفظ شما كه من مجنونم يا مفتونم چه معنی دارد بفرمايند مراد جاهل و نادان و بی‌علم است و به هيچ جا منتهی نمی‌شود دور چون با عاشقان افتد تسلسل بايدش و اعجب از كل اين است كه فرق بين لغت و اوصاف طاريهٔ بر الفاظ مركبه نگذاشته‌اند و برای تصحيح كلمات مغلوطه از دو ظهور به تغيير لغت قائل شده‌اند و حال اينكه از كلمات خودشان مفهوم نشد كه قال در غير معنی معهود استعمال شده است بهتر اين است كه جناب مستدل بالكل از اينكه اين كلمات از رؤسا ايشان است انكار نمايند و بفرمايند اين فرمايشات از ايشان نيست و خود مستدل لوح و توقيعی از قبل رؤسا مرقوم و محرر در اقطار عالم منتشر سازند البته خيلی بهتر از مظاهر امر الله ادعائيه مرقوم می‌دارند يا خودشان اين ادعا نمايند چه لازم به پيروی و تبعيت تن در دهند همت بلند دار كه مردان روزگار از همت بلند به جائی رسيده‌اند خلاصه اينكه لغات يعرب بن قحطان كه به عرب غاربهٔ معروف و لغت حضرت اسمعيل (ع)كه به عربی مستعربه موصوف است كماكان برقرار و در نهايت اشتهار و انتشار است نهايت اينكه به تركيب الفاظ از حضرت ختمی مرتبت كه افصح از فصحاء و بلغاء بودند غايهٔ الغايات به درجه‌ی فصاحت و مرتبه‌ی بلاغت رسيده و پيروين اين ملت بيضاء احمديه (ص)بقدر امكان تبعيت دارند و به همان روش تكلم می‌نمايند

چنانچه کتب فقهیه و اصولیه اصحاب و علماء اطیاب به همان اسلوب مطلوب و طرز مرغوب در جهان منتشر است و به همان قانون و وضع سابق در عالم مشتهر در این صورت چرا جناب مستدل به این صراحت و جرأت می‌فرمایند ابدا در محاورهٔ و تکلم بین العرب این لغات دائر و مستعمل نیست و این دروغ و افتراء روا می‌دارند و حال اینکه در عراق عرب یومنا هذا این لغات و استعمالات در نهایت انتشار است و بحمد الله تعالی آن ولایت فعلا پای تخت علم و علماء و فقهاء اثنی عشریهٔ در آن بلاد ساکن و متوقفند و کتبی که تاکنون از فقه و اصول و غیره از بیان ایشان صادر شده مرقوم و همه روزه [صفحه ۱۷۴] به طبع می‌رسد و در عالم منتشر می‌گردد هر گاه این لغات بنابر فرمایش جناب مستدل به کلی متروک شده بود چرا آنان که در آن شریف مکان اقامت و با اعراب مصاحبت و مجالست دارند از معیار سابق تجاوز ننموده و مصنفات و مؤلفات خود را به طرز جدید مرقوم نفرموده‌اند و کدام لغت قدیمه‌ی عرب است که فعلا فهم آن به ترجمه‌ی جدیده محتاج و چه بیان از ظهورین مقدسین به ظهور رسیده که فهم و درک آن اسهل از فهم و ادراک مصطلحات قدیمه است که جناب مستدل به السنه‌ی عتیقه تعبیر می‌فرمایند کتاب مستطاب فرائد به همین میزان لغات عجمیه مرقوم شده آیا چه گناه بزرگ از اعراب صادر گردیده که لغاتشان به کلی منسوخ و متروک و لغات عجم کماکان برقرار و معمول است تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

استدلال بر اینکه دائره اختیار مظاهر امر الله را شما کم کرده اید

اشاره

قال البهائی که اثنی عشریه دائره اختیار را بر مظاهر امرالله تنگ و مضیق نموده است سلب قدرت از آنها نموده‌اند که نتوانند لغتی و اصطلاحی را تغییر و تبدیل نمایند انتهی

جواب

عرض می‌شود که این گونه امور شان مظاهر امرالله نیست بلکه برای اینکه معجزه‌ی آنها اوقع در قلوب باشد به همان لغات و السنه قوم تکلم می‌فرمودند تا محقق شود که تکلم حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله با اینکه بدون تغییر لغتی از لغات تفوه فرمودند و به این درجه فصیح و بلیغ و با اسلوب و طرز جدید نازل گردید از قدرت قوه‌ی بشر بیرون است دیگر این تحقیقات جناب مستدل که آخوند و آغا در اول امر چه بوده و چه معنی داشته و حالا در چه استعمال شده اسباب فضل و امتیازی برای مستدل نمی‌شود

استدلال بر اینکه کسی نتوانسته ایراد بر کلمات حسینعلی بهاء بگیرد

اشاره

قال المستدل البهائی بالجملهٔ چون این مسأله‌ی مهمه من جمیع الوجوه واضح و روشن شد و فساد ایراد حضرت شیخ به ادله‌ی واضحه ثابت و مبرهن گشت اکنون از مطالعه کنندگان این اوراق رجاء می‌نمایم که قدری در این نکته تامل فرمایند که در صورتی که شارع این امر اعظم در مرکز فصاحت و بلاغت عربیه متوقف و مقیم و با کبار علماء و فصحاء و بلغاء و مشاهیر کتاب و مصنفین معاشر و جلیس و احدی از ایشان بر فصاحت و بلاغت بیانات مبارکه‌اش ایرادی ننموده و جز به حمد و ثنای حضرتش لسان نگشوده‌اند چه مقدار رکیک است که اعجمیان سایر بلاد که به ممالک عربیه مسافرت ننموده و با فصحاء قوم معاشرت نکرده و از مراتب فصاحت و بلاغت بهره‌ور نگردیده بر بیانات مبارکه‌اش انتقاد کنند و بدون شاهد بر الواح مقدسه‌اش ایراد نمایند بل عدم

مبالات مکذبین یوم الله به درجه‌ای است که اگر سهوی از ناسخ بینند آن را به صاحب امر نسبت دهند بل و اعجب از کل این است که به اوهام کودکان مکتب بر کلمات من خضعت لفصاحته رقاب العجم و العرب انتقاد کنند و به بصر اطفال در آیات حضرت ذی‌الجلال نظر نمایند چنانچه در مدینه‌ی سمرقند یکی از مدرسین مدرسه‌ی الغ بیک کودکان که وی نیز در منصب تدریس نظیر قاضی القضاة تفلیس است وقتی این آیه‌ی مبارکه را که در صدر یکی از الواح مقدسه ملاحظه نمود سبحان الذی نزل الایات لقوم یفقهون پس از قراءت در غایت مفاخرت اظهار نمود که این آیه غلط است گفتم چرا گفت به جهت اینکه تسبیح را وقتی گویند که امر عجیبی را مشاهده نمایند و یا حادثه‌ی غریبی را مسموع دارند و الا گفتن این کلمه بلا سبب جایز نباشد انتهی و شرحی در تشنیع و سرزنش آن مدرس بیان می‌نماید که دست را محاذی گوش برد و مقلدانه بیاناتی فرموده‌اند که نقل آن از شان ناقل هم نیست

جواب

عرض می‌شود اینکه فرموده‌اند شارع این امر اعظم در مرکز فصاحت و بلاغت مقیم است اگر با ظهور ثانی بتوانند راست آورند که چندی در عکا اقامت داشت با مسقط الراس و محل ظهور و اقامت و ادعاء نقطه‌ی اولی چه می‌فرمایند که در شیراز این ترانه را آغاز نمود و محل اقامت اعاجم و از آن پس به اصفهان آمده در آن بلد با علماء عجم در گفتگواند و مغلوب و منکوب و از آنجا به تبریز نزول و با فارسی و ترکی زبان معاشر و مخلوط گردید و کلمات و آیات او را شنیده از بس غلط و خالی از فصاحت و بلاغت یافتند بالاتفاق آواز هل تری فیها الفصاحة بلند گردید اعراب که بعد [صفحه ۱۷۵] از شنیدن این ترهات ابدا به دعوی او گوش ندادند و همین کلمات مغلوطه غیر فصیحهٔ او را اقوی دلیل بر کذب او شمرده‌ابدا دنباله‌ی گفتگو و مباحثه و تحقیق نگرفتند مگر اعراب سکنه حله و نجف و کربلا ابدا در عداد فصحاء و بلغاء منسلک نبوده و نیستند که فعلا به همان وتیره و قوانین سابقه که در دست است تکلم دارند و وجها من الوجوه از این لغات جدیده و تراکیب عجیبهٔ که مستدل تاسیس می‌فرمایند خبری ندارند و اسمی از آن نشنیده‌اند و فصیح و بلیغ منحصر به همان سکنه‌ی مدینه‌ی عکه یا ادرنه گردیده بر فرض تسلیم کدام عالمی از عرب فصاحت و بلاغت این کلمات را می‌تواند به سمع قبول اصغاء نماید قواعد و قوانین در دست است و ما فارسی زبان‌ها هم این علم کمتر از اعراب نداریم نهایت اینکه آنها بالطبع می گویند و ما از روی علم و ضبط قوانین بلی بعد از اینکه به شبهات واهیه در ذهن چهار نفر عامی راسخ نمایند که کلام مخلوق را با بیان خالق باید موازنهٔ نمایند نه کلام خالق را با بیان مخلوق و نحو و صرف را معزول سازند البته بی‌خردان نیز تبعیت می‌نمایند

استدلال بر شعر شعرا برای حقانیت عباس افندی

اشاره

جناب مستدل بعد از این تفصیلات به اشعار بعض از شعراء که در تمجید و توصیف ظهور ثانی یا مدحت عباس افندی انشاد کرده‌اند استدلال و آن را از مؤیدات حقانیت این مذهب دانسته‌اند

جواب

عرض می‌شود حقیقت این است که این استدلال خالی از غرابت نیست زیرا که شعراء برای اخذ صلات به حکم احسنها اکذبها کلام خود را به اعلی درجه‌ی غلو می‌رسانند چنانچه دیده شده و البته صد قصیده از شعراء و فصحاء عجم که در مدح این ذره‌ی بی‌مقدار سروده‌اند نزد این اقل موجود است و برای گرفتن شال و کلاهی در مجلس عمومی قرائت نمودند که به ذات یگانه‌ی خدا

هنگامی که انشاد می‌نمودند از وفور خجلت و انفعال زبانم لال گردیده نیروی تکلم با احدی نداشتم در مراتب علم افضل و برتر از فقها امم و در جود و سخاء اکمل و بالاتر از حاتم و در شجاعت با این تن ضعیف نحیف اقوی از رستمم ستوده‌اند و عرش خدا را به تزلزل آورده‌اند خلاصه قصائد شعراء زمان که در مدح ولات و حکام این بلاد انشاد شده همین قدر ممدوح خود را از رتبه‌ی خدائی قدری تنزل داده دیگر صفتی از صفات حسنه تصور نمی‌شود که برای آنها قائل نشده باشند از علم و کمال و وجاهت و جمال و سخاوت و شجاعت و حشمت و عظمت و برای نمونه چند شعر از قصیده‌ی زبدهٔ الشعراء و عمدهٔ الادباء میرزا یحیی که در مدح جناب مستطاب اجل امجد رکن الملک نائب الحکومه اصفهان انشاد نموده عرض می‌نماید اگر چه جناب جلالت ماب اجل رکن الملک دام اقباله دارای کمالات صوریهٔ و نفسانیهٔ و مورد فیوضات سبحانیه‌اند ولی به اغراق این اشعار ملتفت شوید که آن جناب را در مراتب دین داری و بزرگواری بر حضرت سلیمان علیه‌السلام فضیلت داده این است آنچه سروده است. بحر دین را فلک رکن الملک الحبر العماد کامده بر ذات پاکش فلک دین را اعتماد صدر ایوان جلال و شان سلیمان زمان کش مقید آمده دیوان به قید انقیاد با سلیمان بن داود این سلیمان را بود هم به صورت اختلاف و هم به معنی اتحاد همچو اصف این سلیمان کرد آیات خدا بهر رجم دیو عصیان منتشر اندر بلاد چون سکندر این سلیمان بست ز احکام رسل برزخ یاجوج طغیان صد سد از راه سدام کشور لا ینبغی للغیر را بی رب هب این سلیمان را نموده موهبت رب العباد این یک اندر حب ایزد جود کرد اموال خویش و آن تغافل کرد از ذکر حق از حب جیاد مگر تابعین مسیلمهٔ یا سجاح و طلیحهٔ پیغمبران خویش را به کمال و جلال و عظمت و اقبال نمی‌ستودند و عن صمیم القلب به پیروی آنها افتخار نمی‌نمودند نمی‌دانم چه باعث و داعی است که جناب مستدل ناچار به ذکر این مزخرفات گردیده خود را در معشر قوم رسوا و مفتضح می‌سازند بلی به حکم حب الشی یعمی و یصم گاه می‌شود انسان چشم از آبروی خویش می‌پوشد

اشکالات مستدل به کلامی از شیخ الاسلام و جواب از آنها

جناب مستدل نوشته‌اند اگر ابن‌عبد را قصد مناقشات لفظیه بودی نه بیان مطالب علمیه و تنقیح مناط ادله عقلیه و نقلیه هر آینه بعضی از غلطات و هفوات انشائیه جناب شیخ را در این مقاله مندرج می‌داشت [صفحه ۱۷۶] تا آنجا که می‌فرماید مثلا جناب شیخ در این مبحث پس از اینکه به زعم خود در قوانین الفاظ تحقیقات دقیقه نگاشته‌اند برای اظهار اقتدار بر عربیت کلامی به این عبارت مختوم داشته‌اند فافهم هذه النکتهٔ التی قد کنتم عنها غافلین و اغررتم یجهلها جاهلین و این عبارت قطع نظر از اینکه رکاکت نظم و قبح اسلوب دارد غلط ظاهر است زیرا که لفظ اغررتم هرگز در لغت عرب وارد نشده است و ثلاثی غر به بات افعال از ابواب مزید فیه تعدی نیافته لهذا بایستی و غررتم لجهلکم بها الجاهلین گوید تا اگر کلام رکیک النظم و قبیح الاسلوب است لا محاله غلط نباشد جواب عرض می‌شود اولا جناب شیخ ادعاء مقام و مرتبه‌ی عصمت و علم به جمیع علوم ندارند و به کلمات خود تحدی نفرمودند که اگر غلطی در کلام ایشان باشد بر امامت و نبوت و مظهریت ایشان نقصی وارد آید و غفلت و جهل در حق ایشان روا است ثانیا چرا جناب مستدل غر یغر را که به کسر غین در مضارع است و در کلام و لغت عرب متداول و لازم است و در نهایه‌ی ابن‌اثیر و جمیع کتب لغت از آن ذکر شده به باب افعال نبرده‌اند تا اغر صحیح باشد هم چنان که باب تفعیل آن هم که خود مستدل مسلم دارد از همین باب است و غر متعدی را مجدد متعدی ننمایند و نسبت غلط به جناب شیخ دهند علاوه برای جناب شیخ به زعم و عقیده‌ی مستدل کار آسان است شاید از باب معارضه به مثل بفرمایند لغات قدیمه و صرف و نحو که معمول قدیم بوده سخیف و رکیک شده است و فعلا اغررتم مطبوع‌تر است قال المستدل البهائی در خطبه‌ی جناب شیخ ملاحظه فرما که نوشته‌اند بعث الانبیاء لهدایهٔ العباد و ارشادها و اظهر صدقهم الی طریق الحق و الرشاد و اظهر صدقهم بالمعجزات الظاهرهٔ و البینات الباهرهٔ فبلغوا امره و نهیه و وعده و وعیده الخلق سیما بعث نبینا فی اخرالزمان و هرگز دیده نشده است که در کلام عرب بعد از کلمه‌ی سیما و لا سیما بدون

ضرورت فعلی از افعال را آورده باشند بل واجب است مصدر بر اسمی از اسماء باشد این است آنچه جناب مستدل با زحمت و فکر زیاد بر کلام جناب شیخ ایراد کرده‌اند جواب عرض می‌شود چه لازم جناب فاضل بهائی بعث به فتح عین بخوانند و ایراد بر جناب شیخ وارد آورند بهتر این است بعث به سکون عین قراءت فرمایند تا مصدر بعث باشد و ایرادی وارد نیاید یقین است هنگام کتابت نمودن جناب شیخ هم حاضر نبودند که ملاحظه فرمایند جناب شیخ الاسلام به خط خویش فتحه‌ی بالای عین گذارده باشند و ما اول و آخر خطبه‌ی جناب معظم را ندیده‌ایم که صحیحا برای جناب مستدل معنی نمائیم و ایشان را از این تهمت آسوده نمائیم قال المستدل البهائی و در همین خطبه است و کمل ایماننا بتصدیقه فی جمیع ما اخبر عنه من امور الدنیا و الاخرة و توقین ما نص به من امامة الائمة الطاهرة لفظ توقین در کلام عرب هرگز دیده نشده است و از ماده‌ی یقین ابدا باب تفعیل بنا نیافته است و این مقدار کفایت است در بیان مبلغ علم جناب شیخ ب عربیت انتهی جواب عرض می‌شود اگر چه عبارت جناب شیخ را ملاحظه نکردم که چه لفظ مرقوم داشته‌اند بر فرض که توقین نگاشته باشند چون استعمال توقین را در لغت ندیده‌ام تصدیق دارم که اشتباه فرموده‌اند ولی نه تنها مدارج علم و فضل جناب شیخ الاسلام از این غفلت آشکار گردید بلکه از این تحقیق مراتب فضل و کمال جناب ابوالفضائل نیز به اعلی درجه‌ی کمال مکشوف گردید که توقین را تفعیل از یقین گرفته‌اند و فرموده‌اند از یقین ابدا باب تفعیل بنا نیافته است و حال اینکه اگر تفعیل از یقین بود وجه تیقین بود نه توقین پس مبلغ علم و فضل و ربط جناب شیخ الاسلام کمتر از درجات کمالات جناب ابوالفضائل نیست بالجمله باید خطبه‌ی جناب شیخ را من اولها الی آخرها ملاحظه نمود تا صحت و سقم آن معین شود جناب مستدل نوشته‌اند جناب شیخ الاسلام فرموده‌اند که و کذا در تفسیر قول نظهر علامة من الانسان فی السماء الی آخره جناب بهاء فرموده‌اند قبل از ظهور هر نبی نجمی در سماء ظاهر ظهور می‌کند چنانچه پیش از ظهور خلیل الرحمن (ع)کهنه‌ی آن زمان خبر دادند به ظهور نجمی در سماع [صفحه ۱۷۷] و همچنین در ارض کسی پیدا شد که مردم را بشارت می‌داد به ظهور آن حضرت کذا فی زمن الکلیم و المسیح و الخاتم تا رسید به این امر منیع بدیع در این وقت اکثر منجمان مصر ظهور نجمی را در سماء ظاهر داده‌اند و همچنین در ارض نورین نیرین احمد و کاظم قدس الله سترهما بشارت آن جناب را داده‌اند این مختصر عبارت ایقان است که ذکر شد اکنون سؤال می‌رود که با کدام دلیل و برهان ثابت است که قبل از ظهور هر نبیی ظهور نجی در سماء لازم است و این لزومیت برای چیست مگر ستاره‌ی اگر در آسمان ظاهر نشود ملئکه سموات چنین ظهور مظهر به او ایمان نیاورند مگر ایشان هم مکلفند که به دین او ایمان آورند مگر برای علم ایشان جز از ظهور کوکب طریق دیگر نیست با این همه این خبر اگر راست باشد در حق دو سه نفر پیغمبر وارد است نه اینکه در حق جمیع انبیاء آن هم استنادا علی اخبار الکاهنین و المنجمین الذین یخبرون عن الحوادث بالظن و الحدس فقط فان الظن لا یغنی من الحق شیئا بس عجب است از صاحب کتاب ایقان که خودش آنان را که تابع ظن شده‌اند در کتاب خود مرارا طعن و ملامت می‌کند اما خودشان به اخبار کاهنان و منجمان استدلال و اعتبار می‌نماید و این با اسم کتاب که ایقان است هرگز درست نیاید و علاوه در حق خلیل الرحمن می‌فرمایند که شخصی در ارض پیدا شد که مردم را بشارت می‌داد به ظهور آن حضرت عجبا در میان اهالی بابل و ملت صابئین که کلا عبده اوثان بودند که بود آن شخص مبشر نام و نشان اوترا ولو مستند به قول یکی از مورخین باشد بفرمایند و کذا کدام منجمین بودند آن منجمانی که در زمان ظهور امر بدیع از ظهور نجمی در آسمان خبر دادند نام و نشان و طائفه و مکان آنها را بیان فرمایند و هم چنین عین عبارت شیخ احمد و سید کاظم را در حق امر بدیع در تصنیف مشهور ایشان نشان بدهند هذه دلائل لا تشفی المریض و لا ترفع الشبهات عن القلوب سیما عن القلب الذی لم یعتد باستماع تلک الاقوال الواهیة العاریة عن الثبوت و البرهان انتهی تا اینجا جناب مستدل عبارات جناب شیخ الاسلام را نقل فرموده‌اند پس از آن در مقام جواب فرمایشات شیخ نوشته‌اند بر ادنی اولی الالباب پوشیده نیست که در اوان طلوع شموس حقیقت و مواقیت تجدید و ابداع شرایع مقدسه سماویه از قبل ظهور حضرت ابراهیم (ع)و کلیم و عیسی و خاتم الانبیاء علیهم الاوف التحیة و الثناء سنت الله رافة لعباده و رحمة علی خلقه بر این جریان یافته است که به ظهور علائم و آیات ارضیه و

سماویه و دینیه خلق را بقرب ظهور موعود متنبه فرماید و اصحاب قلوب صافیه را برای اجابت داعی الی الله و ایمان به مظهر امر الله مستعد و مترصد نماید تا چون عمام غلیظ غیبت منقشع شود و جمال منیر موعود طالع و نداء حضرت معبود مرتفع نفوس طیبه به حضرتش ایمان آورند و وجودات زکیه به جنابش مقبل شوند و امم عظیمه را از هلاک و دمار کلی رستگاری و نجات بخشند سنته الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنته الله تبدیلا و چون ارادهٔ الهیه تعلق یافته بود که بقاء روح الله و ورود یوم الله چنانکه سابقا مشروحا عرض شد عالم دیانت رتبهٔ تجدد یابد و اختلافات امم زائل شود و اصطلاحات عظیمه که در جمیع کتب منصوص است به این ظهور مبارک تحقق یابد لهذا جمیع علامات و امارات قبل از ظهور این مولود عظیم و دلائل و آیات پیش از ورود این یوم کریم که مبشر به قرب میعاد ظهور موعود و وفاء به عهود و وعود حضرت معبود است در جمیع کتب مقدسه سماویه و احادیث صحیحه نبویه وارد و منصوص گشته و در میان جمیع ملل و قبائل باقی و موجود مانده است ولکن علائم و امارات ظهور پیغمبران گذشته را از قبیل حضرت نوح و هود و صالح و ابراهیم علیهم‌السلام که غالبا از ادیان و کتب ایشان چیزی باقی نمانده نتوان یافت مگر شذراتی و متفرقاتی در طی احادیث و اخبار ادیان موجوده علی سبیل الاجمال یا از بیانات مظاهر امر الله علی سبیل التمثیل و الانذار و به این سبب که عرض شد بسا می‌شود که مظهر امر الله [مرحلهٔ] و تذکرهٔ للامم ذکر کیفیت رسالت یکی از رسل را می‌فرماید [صفحه ۱۷۸] و آن خبر در سائر تواریخ یافت نمی‌شود و ماخذی جز اخبار نفس او ندارد مثلا اگر خبر ظهور ناقهٔ صالح و معارضهٔ قوم ثمود را که در قرآن وارد شده است یکی از نصاری از جناب شیخ الاسلام بپرسد که این حکایت در کدام تاریخ از تواریخ یهود و یونان و روم و فرس وارد شده یا حکایات ذی القرنین و حوادث معروفه آن را کدام مورخ در کتاب خود اخبار داده البته جناب شیخ در جواب عاجز آیند زیرا که این قصص مذکوره و کثیری از امثال آن از قبیل قصهٔ موسی و خضر و نملهٔ و سلیمان و زنده شدن حمار عزیر و غیرها ابدا در تاریخی از تواریخ مؤلفه قبل از ظهور حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد نشده است تا اینجا نقل کلام جناب آقا میرزا ابوالفضل لازم افتاد این بندهٔ ضعیف جواب عرض می‌نماید از جناب شیخ الاسلام که وکالتی ندارم که عرض کنم از جواب عاجز می‌مانند یا نه اگر چه قطع دارم عاجز خواهند ماند اما پست‌تر از جناب شیخ الاسلام از این گونه جوابها عجز ندارند تا چه رسد به جناب شیخ الاسلام که از اجل علماء و فحول و رجال هستند اما اینکه مرقوم فرموده‌اند مشروحا عرض شد که عالم دیانت رتبهٔ تجدد یابد و اختلافات امم زائل شود و اصلاحات عظیمهٔ که در جمیع کتب منصوص است به ظهور مبارک تحقق پذیرد و در جمیع کتب مقدسه سماویهٔ و احادیث صحیحه منصوص گشته است دعوی است بلا دلیل زیرا که هیچ آیت و دلیلی و نصی بر ظهور این دو رئیس که جناب باب و بهاء باشند ندیدیم و تاویلات جناب مستدل تمام بر خلاف واقع و مباین با حقیقت و مخالف با طریقت است و اما فرمایش ایشان که ظهور پیغمبران قبل هم دلیلی ندارند مگر شذراتی و متفرقاتی در طی احادیث و اخبار ادیان موجوده آن هم در نهایت سخافت بلکه کلامشان متهافت است انفا فرمودند که چون عالم دیانت تجدد یافت و به ظهور این ظهورین در جمیع کتب مقدسهٔ سماویهٔ و احادیث صحیحهٔ نص وارد است پس آنها بر حق خواهند بود چه امتیاز در ظهور باب و بهاء است که در جمیع کتب مقدسهٔ سماویه بشارت ظهور آنها رسیده و در حق انبیاء قبل هیچ ذکری نشده مگر شذراتی و متفرقاتی در طی احادیث خلاصه اینکه بعد از اخبار صادق مصدق در قرآن در قرآن و اخبار هیچ محتاج به نقل فلان مورخ یهودی یا انگلیسی نیستیم بلکه عقیده ما به ظهور آن مظاهر و صدق نبوت آنها به همان اخبار حضرت خاتم الانبیاء است و اگر حضرت ختمی مرتبت و به وجود و نبوت انبیاء قبل خبر نداده بودند امت مرحومهٔ ابدا به نبوت آنها معتقد نبودند مع هذا عرض می‌کنم این ادعاء جناب مستدل هم که در هیچ تاریخی از آنها اسمی نیست پر واضح است محض غرض و مرض است در تواریخ قصهٔ پیغمبران سلف باجمعهم مضبوط است اگر بخواهیم تاریخ نویسی کنیم از وضع این مختصر خارج می‌شویم و العیان یغنی من البیان

استدلال فاضل بهایی بر ردیه هایی که علمای نصاری بر قرآن شریف نوشته اند

اشاره

قال الفاضل البهائی نفسی از کبار مصنفین مانند فلان و فلان اشارتی در کتب مصنفه خود به این قصص انبیاء سلف ننموده‌اند و گمان نفرمائی ای ناظر در این اوراق که نگارنده این نکته را علی الغرض بیان نموده است و نظر فرما در کتبی که علماء نصاری در رد قرآن شریف نوشته‌اند از قبیل مقالهٔ فی الاسلام جرجیس صال انگلیسی که هاشم شامی به لسان عربی مزیل داشته و کتاب میزان الحق که فاندرنمساوی در رد اسلام تالیف نموده و غیرهما من الکتب المطبوعهٔ المنتشرهٔ فی الشرق و الغرب تا به یقین مبین دریابی که هم چنانکه جناب شیخ الاسلام در اعتراض بر حضرت عزیز علام به حوادث تاریخیه متشبث شده کذلک معاندین اسلام عینا به همین شبهات در اعتراض بر سید انام متمسک گشته‌اند و من عینا عبارت تذییل مقالهٔ فی الاسلم را در این مقام ذکر می‌نمایم تا ارباب بصیرت بر این نکته واقف شوند که خار اعتراضات از یک ارض روید و شجره اعراض بدوام الارضین و السموات یک نوع ثمر آرد قال صاحب التذییل فی صفحهٔ (۶۹) [صفحه ۱۷۹] ثالثا ان غلطه فی الحوادث التاریخیهٔ و اسماء مشاهیر رجالها و جهله من امور الطبیعهٔ ما لا ینبغی جهله کل ذلک یدل علی انه لیس من الله فی شیء لان الخطاء مستحیل فی موضع العصمهٔ و الجهل ممتنع علی من احاط بکل شیء علما فقد زعم مصنف القرآن ان کتابه لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه و انه جاء مصدقا لما بین یدیه من الکتب المنزلهٔ ای ما تقدمه من التوریهٔ و الانجیل لکنه خالفهما فی مواضع کثیرهٔ فدعا اباابرهیم (ع) ازر و هو فی التوریهٔ تارخ و دعا مریم العذراء بنت عمران و اخت هرون و هی فی الانجیل بنت الیاهیم و ابن مریم من عمران ابی‌موسی و هو متقدم علیها بالف و ستمأهٔ سنهٔ و من غلطه ایضا انه جعل هامان وزیرا لفرعون و لم یکن احدهما من الاخر فی شیء لان هامان متاخر عن فرعون بزهاء الف سنهٔ و کان وزیرا لا خشورش فی بابل لا لفرعون فی مصر و من ذلک قوله خطا بالموسی قد فتنا قومک من بعدک و اضلهم السامری و اراد بذلک ان هذا السامری هو الذی صنع العجل لبنی اسرائیل و دعاهم الی عبادته لما کان موسی (ع)غائبا عنهم و انت تعلم انه لا یمکن ان یکون فی بنی‌اسرائیل سامری علی عهد موسی لان هذا النعت لم ینعت به احد الا بعد موسی بقرون عدیدهٔ ای بعد جلاء بابل این است آنچه جناب مستدل از شامی نقل فرموده و نهایت شعف در نقل آن دارند

جواب

عرض می‌شود اگر شامی نصاری بر لغات و تفاسیر مستحضر نباشد یا جناب مستدل بر بیانات قوم خبیر و بصیر نگردند یا از روی عناد با عباد و اهالی اسلام اغماض نمایند گمان ندارم نقصی در علوم پیغمبر آخر الزمان یا کتاب منزل از آسمان پدید آید نام پدر حضرت ابراهیم چنانچه از تواریخ استنباط می‌شود ازر بود که او را تارخ نیز می‌نامیدند و او مردی بود از کوثاریا که قریه‌ای است از قراء کوفه بر فرض که از رخام پدر حضرت ابراهیم (ع) نباشد در آیه‌ی مبارکه وجها من الوجوه اشکالی متصور نیست که فلان شامی یا شخص گلپایگانی به اعتراض کوشد معنی آیه‌ی مبارکه این است و اذ قال ابراهیم ای اذکر اذ قال ابراهیم لابیه تارخ اتتخذ اصناما ای اتتخذ ازر و جعل اصناما بدلا من ازر و اشباهه فقال بعد ان قال اتتخذ ازر الها اتتخذ اصناما الههٔ و قیل ان ازر کان جدا ابراهیم (ع)لامه او کان عمه ازر من حیث صح عندهم ان اباء النبی (ص)الی ادم کلهم کانوا موحدین و اجمعت الطائفهٔ علی ذلک و بعضی گفته‌اند ازر لقب پدر ابراهیم (ع)و اسم او تارخ و قال القاضی فی تفسیره و اذ قال ابراهیم (ع)لابیه ازر هو عطف بیان لابیه و فی کتب التواریخ ان اسمه تارخ فقیله هما علمان کاسرائیل و یعقوب و قیل العلم تارخ و ازر وصف معناه الشیخ او نعت مشتق من الازر و الورز و نصبه بفعله مضمر یفسره ما بعده ای اتعبد ازر و لعل منع صرفه لانه اعجمی خلاصه اینکه اطلاق آب بر جد و عم در کلام عرب بسیار است و بر فرض که اسم پدران حضرت تارخ باشد او و جد امی آن جناب بود و اطلاق اب بر آن صحیح است و مجال اعتراض برای شامی باقی نیست این معروضات جناب شامی و امثال او است که به فرمایشات ائمه علیهم‌السلام معتقد نیستند اما

برای طائفه ی حقه اثنا عشریه که هیچ اشکالی نیست از ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام روایت شده که اسم پدر ابراهیم ازر بود فی الکافی عن الصادق علیه‌السلام و ان ازر ابا ابرهیم علیه السلام کان منجما لنمرود و بر این مضمون اخبار بسیار است و اما جواب از ایراد شامی که مستدل خیلی بدان مشعوفند و آن این است که در قرآن مجید مریم مادر عیسی را بنت عمران و اخت هرون معین نموده این است که شامی عجب ایرادی نموده و جناب مستدل طرفهٔ لذتی برده‌اند گویا در عالم عمران همان یک عمران پدر موسی (ع)بوده و بس این گونه مزخرفات آن شامی از کثرت عناد و خصومت است و این درجه‌ی قبول از مستدل از قلت تدبر و وفور حرص بر معاندت عمران پدر [صفحه ۱۸۰] موسی و هرون عمران بن یصهر بود و عمران پدر مریم (ع)عمران بن ماتان و بین العمرانین الف و ثمانماهٔ سنهٔ و اینکه در قرآن مجید و فرقان حمید مریم را اخت هرون خوانده و اسباب ایراد معترض و مستدل شده نیست مگر از عدم اطلاع بر تواریخ و تفاسیر قیل ان هرون هذا کان رجلا صالحا فی بنی‌اسرائیل ینسب الیه کله من عرف بالصلاح و انه لما مات شیع جنازته اربعون الفا کلهم یسمی هرون فقولهم یا اخت هرون معناه یا شبیههٔ هرون فی الصلاح ما کان هذا معروفا منک و قیله ان هرون کان اخاها لابیها لیس من امها و کان معروفا بحسن الطریقهٔ و قیل انه کان رجلا فاسقا مشهورا بالفساد فنسبت الیه و قیل لها یا شبیههٔ فی قبیح فعله و فی سعد السعود لابن طاوس رحمه الله مرفوعا ان النبی صلی الله علیه و آله بعث المغیرهٔ بن شعبهٔ الی نجران فقالوا الستم تقرؤن یا اخت هرون و بینهما کذا و کذا فذکر ذلک للنبی صلی الله علیه و آله فقال الا قلت لهم انهم کانوا یسمون بانبیائهم و الصالحین منهم و القمی ان هرون کان رجلا فاسقا زانیا مشهورا فشبهوها به این جوابهای اخیرهٔ را برای را برای جناب مستدل عرض کردم که به این درجه به اعتراضات شامی خوشنود و خورسند نباشند و اما جواب از اعتراض شامی که گفته است حضرت حق عزوجل در قرآن هامان را وزیر فرعون خوانده و لم یکن احدهما من الاخر فی شی لان هامان متاخر عن فرعون بزهاء الف سنهٔ و کان وزیرا لاخشورش فی بابل لا لفرعون فی مصر این است که گویا شامی بر لغت و تواریخ استحضاری نداشته‌اند و الا این فرمایشات نمی‌فرمودند فی المجمع هامان من نواکر فرعون و در برهان قاطع است هامان بر وزن دامان نام برادر ابراهیم علیه‌السلام بود و در وقت سوزانیدن اصنام و بتها سوخته شد و نام وزیر فرعون هم بود و این لغت نیز عجمی است و فی شمس اللغات هامان نام وزیر فرعون علیهما اللعنهٔ است و جواب اعتراض اعتراض شامی که گفته است و من ذلک قوله خطابا لموسی قد فتنا قومک من بعدک و اضلهم السامری و اراد بذلک ان هذا السامری هو الذی صنع عجل الذهب لبنی اسرائیل و دعاهم الی عبادته لما کان موسی غائبا عنهم و انت تعلم انه لا یمکن ان یکون فی بنی‌اسرائیل سامری علی عهد موسی علیه‌السلام لان هذا النعت لم یغت به احد الا بعد موسی علیه‌السلام بقرون عدیدهٔ ای بعد جلاء بابل این است که مخاطب بخطاب و انت تعلم تا آخر نمی‌دانم کیست اگر ما اثنی عشریه هستیم که هرگز نمی‌دانیم این فرمایشات ایشان از روی چه ماخذ و کدام دلیل است و از کجا استنباط نموده که ممکن نیست در عهد موسی علیه‌السلام در بنی‌اسرائیل سامری بوده باشد بلکه می نویسم چون بنی‌اسرائیل به کرات و مرات از حضرت موسی علیه‌السلام التماس نمودند که ما را شریعتی علی حده می‌باید تا بر مصداق آن عمل نموده به واسطه‌ی آن قرب به حق و به رضای الوهیت تحصیل نمائیم حضرت موسی (ع)در این معنی با جناب احدیت جل جلاله مناجات فرموده خطاب آمد که به جناب طور توجه نموده سی روز روزه باید داشت تا آنجا هر چه خواهی میسر شود و امال به انجاح پیوندد و موسی علیه‌السلام با بنی‌اسرائیل گفت که مرا عزیمت طور سینا است و مدتی در آنجا توقف خواهد شد شما نیز به جانب بریه‌ی سین حرکت نموده در آن منزل رحل اقامت اندازید و به عبادت حضرت سبحانی اشتغال نمائید تا زمانی که مراجعت نمائیم و امیدوارم که باری سبحانه و تعالی شما را دینی مستانف و شریعتی مجدد کرامت فرماید آن گاه موسی هرون را بر ایشان خلیفه گردانید و میعاد آمدن مقرر فرمود و چون بنی‌اسرائیل از موسی شنیده بودند که حضرت عزت وعده کرده است که در طور با وی سخن گوید التماس نمودند که از هر سبطی تنی چند در آن سفر مضحوب خود گردانید تا ایشان نیز به شرف استماع کلام الهی مشرف شوند و آن فضیلت در میان اعقاب یعقوب (ع)بطنا بعد بطن بماند و موسی (ع)قبول متمنی ایشان نموده از اتقیاء و حکماء اسباط اثنی عشریهٔ

هفتـاد نفر را اختیـار فرمـوده بـا خـود همراه برد و روایت دیگر آن است که این [صـفحه ۱۸۱] هفتـاد نفر آن بود که وقتی موسـی و هرون علیهماالسـلام جهت عبادت به کوهی رفته بودنـد ناگاه هرون در آنجا وفات یافت و موسـی (ع)به قوم ملحق شـده او را به قتل هرون متهم داشتند لاجرم برای برائت ساحت خویش هفتاد نفر از ایشان اختیار کرده بدان کوه برده و دعا کرد تا هرون به حال حیوهٔ عود نموده صورت واقعه خود تقریر کرد و ذیـل عصـمت آن حضـرت از لوث تهمت بری گشت و جمع بین سوایـات مختلفه بر این وجه نمی‌توان کرد که در هر نوبت از این وقایع این هفتاد کس ملازم آن حضـرت بوده باشـند و بالجملهٔ چون موسـی به جانب طور توجه نمود قوم را وصـیت فرمود که به صوب بریه‌ی سـین حرکت نماید به جائی که پیوسته بر بنی‌اسرائیل سایه می‌انداخت از موضع خود زائل شده متوجه بیابان سـین شد و ایشان نیز به فراغ بال تمام در ظل آن غمام روی توجه بدان طرف نهادند و بعد از طی منازل به آن سـرزمین رسـیدند و رخت اقامت انـداخته منتظر مقدم موسوی بودند و بعد از اینکه موسـی (ع)از قوم مفارقت نموده به روایتی در اول ذی‌القعدهٔ در معبد طور سـینا معتکف شده و یک ماه تمام شـرایط اعتکاف به جای آورده به صـیام نهار و قیام لیل و مواظبت تهلیل و تسبیح قیام نمود جبرئیل نازل شده وحی رسانید که ده روز دیگر را ردیف ایام گذشـته گرداند و موسـی (ع)به مامور به قیام نموده در وعده مراجعت تخلفی واقع شد بنابراین سـفهاء بنی‌اسـرائیل به هیات اجتماعی نزد هرون آمده گفتند که ایام آمدن برادرت منقضـی شد و تا غایت از او و اشـراف قوم هیچ خبری نداریم و یمکن که موسـی (ع)روسا ما را هلاک ساخته یا بسازد اکنون تدبیر این واقعه چیست و چاره این حادثه چه باشد سامری که بر کمال عقل ایشان وقوف پیدا کرده فرصت اضلال یافت گفت ای قوم من می‌دانم که سبب خلف وعده‌ی موسی چیست و چرا او نمی‌آید بنی‌اسرائیل استفسار نموده سامری گفت که موسی (ع)رنجیده خاطر از شما مفارقت نموده و سبب رنجش او آن که بعد از غرق قبطیان اموال ایشان گرفته و غنائم آن جماعت را تصرف گردید و به منع پیغمبر خـدای قـاهر ممتنع نشدیـد و حالا از میان شـما کناره گرفته تا اگر بشـئامت نافرمانی قوم بلائی نازل شود در میان بنی‌اسـرائیل نباشد و به تکلیف و زحمت ایشان در نماند و اگر از سـر اموال بگذرید یحتمل که از شما خوشنود گردیده به زودی مراجعت نماید یهود این سخن را از سامری باور کرده چاهی کندند و هر چه بی‌رخصت موسی (ع)از قبطیان گرفته بودند در آن چاه انداخته سرش را اسـتوار ساختند باز سامری بنیاد شـیطنت کرده گفت موسـی در میان شـما نیاید تا آن اموال را نسوزید و ثانیا سـخن آن مفتن مؤثر افتاده قوم سـر چاه باز کردنـد و آنچه سوختنی بود آتش در وی زدنـد و آنچه گداختنی بود به سامری که زرگری می‌دانست تسـلیم نمودند تا بگدازد آن سـر دفتر اهل ضلال مجموع طلا و نقره را بر هم گداخته گوساله‌ی از آنها مصور ساخت و قدری خاک از زیر سم اسب جبرئیـل به وقت هلاک فرعون گرفته بود در جوف آن گوساله ریخت فی الحال از گوساله زرین آوازی پدیـد آمـده و به روایتی اجزاء آن صورت به تمامها گوشت و پوست و پی و استخوان شد بعد از وقوع این صورت غریب بنی‌اسرائیل را گفت که این گوساله خدای شـما و پروردگار موسی است او را عبادت کنید و از وی درخواهید تا موسی و اسباط را بار به شما فرستد ایشان بدان قـول واهی فریفته گشـته کمر گوسـاله پرستی بر میـان بسـتند الاـ دوازده هزار نفر اسـباط یوسف و ابن یـامین که از این قول مـذموم اسـتبعاد جسـته قوم را ملامت کردنـد و بر اقـدام آن عمل نامرضـی سـرزنش نمودنـد و هرون نیز چندان که بساط موعظه تمهید کرد مفید نیفتاد عاقبت چون او را به قتل و اخراج بیم کردند دست از نصـیحت باز داشـته خاموش گردید و موسی (ع)که با آن هفتاد نفر در طور سـیناء معتکف شـده عبادت می‌فرمود مطلقا از این حال خبر نـداشت تا ایام اربعین که از آغاز ذی القعده بود تا انجام عشـره ذی الحجهٔ یـا از غره‌ی ذی الحجهٔ تـا عشـره‌ی محرم علی اختلاـف القولین که به اتمام پیوست آن گاه در صـبح چهل و یکم که به اعتقـاد اهـل کتاب اول ماه پنجم بود از خروج بنی‌اسـرائیل [صـفحه ۱۸۲] پیش از موافقت رفیقـان به محل مناجات شـتافت و موسـی علیه‌السـلام از نظر ایشـان غـائب گشت و حضـرت بـاری سـبحانه و تعـالی بی‌توسط کام و زبان با وی تکلم فرمود و الواح عشـرهٔ که مشتمل بود بر امهات و اصول شرایع و ادیان ارزانی داشت و بنی‌اسرائیل را به شرع مجدد سرافراز فرمود انتهی

استدلال به کلام حضرت عیسی در باب علائم ظهور

اشاره

و به طرز و روش دیگر هم بیان شـده که تفصـیل آن محل حاجت نیست پس از کجا بر شامی صاحب تـذییل محقق شده که ممکن نبود سامری در عهـد موسـی (ع)در دنیا باشـد و بالجملهٔ اعتراض شامی در واقعه‌ی تعرض تاریخ اسـکندر و غیره نیز که به این درجه مقبول درگاه مسـتدل شده و خودشان از بابت عدم ایمان واقعی به حضـرت ختمی مرتبت به غایت پسـندیده‌اند قابل اعتناء و مذاکره نیست تواریـخ در نهایت انضـباط در دست و مشـروحا وقایع اسـکندر و غیره در آن منـدرج و مطابق است با آنچه از زبان معجز بیان حضـرت رسالت تراوش نموده فله الحمـد اولا و آخرا مسـتدل مرقوم داشـته‌اند بالجمله چون در تفسـیر آیه‌ی حینئـذ یظهر علامـهٔ ابن الانسان فی السـماء که حضرت عیسی (ع)در علائم ظهور بعد فرموده‌اند در کتاب مستطاب ایقان نازل شده بود آنچه مختصر آن این است که مقصود از سـماء ظـاهری و معنوی است که قبـل از ظهور هر یک از مظاهر امر الله هم چنان که در سـماء ظاهر نجمی طلوع می‌نمود تا خلق سموات را به طلوع آن نیر سعادت بشارت دهد در ارض نیز شخصی ظاهر تا اهل ارض را به ظهور آن وجود مبارک مسعود خبر دهـد مثلاـ چون در زمان نمرود کهنه آن زمان از طلوع نجمی که مبشـر به ولادت حضـرت خلیل الرحمن (ع)بوده او را اخبـار دادنـد کـذلک نفسـی بود که خلق را به قرب ظهور آن حضـرت بشـارت می‌داد و چون در زمان فرعون کهنه‌ی مصـر او را از طلوع نجمی که دال بر میلاد حضـرت موسی بود اخبار دادند کذلک در ارض شخصی بود که بنی‌اسرائیل را بشارت و تسلی می‌داد و چنان که در زمان میلاد شـریف حضـرت عیسـی (ع)مجوسـی چند از مشـرق به اراضی مقدسه آمدند و مردم را به طلوع نجمی در آسـمان بشارت می‌دادند کذلک در ارض یحیی (ع)قیام فرمود و خلق را به قرب ظهور مسیح مبشر داشت و در زمان ظهور حضرت خاتم الانبیاء (ص)چون بعضـی از طلوع نجمی در آسـمان که مبشـر به ظهور پیغمبری بزرگ بود اخبار دادند کذلک در ارض چهار نفس بودنـد که واحـدا بعـد واحـد به ظهور آن حضـرت اخبار می‌فرمودند و سـلمان فارسـی خبر ظهور آن حضـرت را از این نفوس مسـموع داشت و سعادت ایمان و شرفیابی به حضور مبارک اقدسش مشرف گشت تا آن که امر به این ظهور اقدس اعظم منتهی شد و منجمین از ظهور نجمی در آسـمان اخبار دادند و نورین نیرین الشـیخ الاکبر احمد الاحسائی و السـید الامجد کاظم الرشتی خلق را به قرب ظهور قائم موعود بشارت فرمودنـد و اهل ارض را به انقضاء اجل ممـدود امیدوار نمودند و خلاصهٔ القول چون این تفسـیر به نظر جناب شـیخ نرسـیده باب ایراد را به گمان خود وسیع یافته چنان تصور نموده‌اند که ذکر این حوادث در احادیث نبویه و یا کتب معتبره‌ی تـاریخیه وارد نشـده است و چنان گمان کرده‌انـد که اگر کتب تاریخیـهٔ مثبت قول مظاهر امر الله نباشـد صـحت ادعاء ایشان منقض خواهد بود و اگر اهل سـموات نیز مانند اهل ارض مامور به ایمان باشند فی المثل طبقات سماء منفطر خواهد گشت و لهذا بر سبیل سؤال ایراد کرده‌انـد که اولا به کـدام دلیل و برهان ثابت است که قبل از ظهور هر بینی ظهور نجمی در سـماء لازم است و این لزومیت برای چیست و جناب مناظر شـیخ الاسـلام در جواب ایشان نوشـته‌اند که ذکر لزومیت در کتاب ایقان نیست یعنی این نسـبت لزومیت از مخترعات جناب شیخ است که به ایقان شریف بسته‌اند و با اینکه در صفحه‌ی (۳۲) رساله‌ی مطبوعه خود کاذب و مفتری را لعن کرده‌اند اینجا خود در ورطه‌ی افتراء ظاهر مبتلا گشته‌اند و سبب اینکه هرگز مظاهر امر الله و مؤمنین به ایشان امری را بر سبیل لزوم به حق جـل جلاله نسـبت نمی‌دهنـد و به عبارت اوضـح بر سبیل تحکم مثل آخونـدها بایـد چنین شود و بایـد صاحب امر چنان باشد نمی‌گویند و خداوند تبارک و تعالی را به لزوم متابعت اراده و مشیت [صـفحه ۱۸۳] نفسی نمی‌شمارند این است که به حکم آیه‌ی کریمه یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یریـد او را فاعل ما یشاء و حاکم علی ما یرید می‌دانند و به حکم آیه‌ی مبارکه یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنـده ام‌الکتاب او را قادر بر محو و اثبات هر شـیئی می‌شـمارند و هرگز نمی‌گوینـد که چرا خداوند این علامت را از سـائر علامـات اختیـار کرد و چرا این آیـات را از میانه‌ی سائر آیات انتخاب فرمود لا یسأل عما یفعل و هم یسالون عما یفعلون و اگر نفسـی در این عبارت جناب شـیخ که علی سبیل الاسـتهزاء در این موقع نوشـته‌اند و خود را در عداد مذکورین در آیه‌ی مبارکه‌ی ما

ارسلنا من رسول الا کانوا به یستهزؤن داخل کرده‌اند به دقت تامل نماید می‌بیند که در حقیقت این ایراد و انتقاد ایشان اولا و اصالهٔ راجع به حضرت عیسی (ع)است چه آن حضرت وعده فرموده‌اند که قبل از ظهور حضرت موعود علامت او اولا در آسمان ظاهر می‌شود و خلق را به قرب ظهور متذکر می‌دارد و ثانیا راجع به ائمه‌ی هدی و علماء اسلام چه ایشان نجم را در آسمان از امارات کلیه ظهور پیغمبران شمرده‌اند و در احادیث و یا کتب خود ثبت فرموده‌اند بعد از این همه تفاصیل به کتاب مواهب الدینیهٔ تالیف علامه‌ی قسطلاتی استناد جسته که در کتابشان برای تایید مطلب از قول منجمین از یهود بیانی نموده‌اند که زمان ظهور پیغمبری قریب است و نتیجه گرفته است که مستند علماء اعلام در این مقام احادیثی است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه ی اطهار علیهم‌السلام وارد شده است و ایشان تصدیق منجمین را در ظهور این نجم اعتبار فرموده‌اند انتهی

جواب

عرض می‌شود این فرمایشات تمام دروغ و بی‌اصل و بی‌مبنا و ماخذ است یک حدیث از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام که روات آن به طریق حقه‌ی اثنی عشریه معتبر باشد ارائه فرمایند که دلیل بر صدق نبوت نبی طلوع نجم در آسمان و اخبار کهنه و منجمین است و حال اینکه فرمودند کذب المنجمون برب الکعبهٔ در قرآن مجید هم که یومنا هذا بودیعه از جانب حضرت ختمی مرتبت در میان امت مرحومه باقی مانده در هیچ مقام به اخبار کهنه و منجمین به حقانیت خود و سائر انبیاء تشبث نجسته عقل هم حاکم به این مطلب نیست بلی برای تایید مطلب بعد از ثبوت نبوت و اثبات حقانیت به معجزات و آیات باهرات تاییدا للاثبات و الزاما للخصم ذکری از اخبار کهنه شاید در طی کلمات هنگام مناظرات شده باشد ولی نه اینکه بدان استدلال نمایند علاوه بفرمایند کدام کاهن و منجم ظهور این دو بزرگوار را خبرداده و در کتب خود نوشته‌اند یا نزد صادق بیان نموده و او برای ما نقل نموده باشد و اما جناب شیخ احمد و آقا سید کاظم رشتی در کتب مصنفه‌ی ایشان مثل شرح الزیارهٔ و غیره که اسمی از وجود سید باب و بهاء نیاورده‌اند و عبارتی که در شرح قصیده از مرحوم آقا سید کاظم نقل نموده‌اند هیچ مرادشان معین نیست که مقصود چه منظور کدام ظهور است بلکه در مقام اظهار شأن و مرتبه برای شیخ احسائی هستند و صراحهٔ می گویند دوره‌ی تربیت اجسام منقضی و اینک زمان تربیت ارواح است و اسم آن شخص ظاهر احمد است و نمی‌تواند امر خود را ظاهر کند مگر به تایید و تقویت از جانب فلان پاشاء بغداد و نشنیدیم جناب باب به همراهی آن پاشاء و والی بغداد امری از پیش برند بر فرض فرموده باشند قول ایشان برای ما حجت و سند نیست نه معصوم و داراء مرتبه‌ی طهارتند نه از علم و عمل بر علماء زمانشان برتری داشتند نهایت اینکه پاره‌ی از اصطلاحات عارفانه‌ی عرفاء را عنوان کرده البته خودشان می‌فهمیدند چه می گویند ولی تلامذه ایشان از درک علم و امتیازی ننمودند الا من شذ و ندر و ایرادات جناب شیخ الاسلام در نهایت متانت و در کمال رزانت است البته مؤید من عبدالله و از قانون مناظره کامی بر خلاف واقع بر نداشته و لغزش نفرموده‌اند و اینکه جناب مستدل به چابکی و زبردستی بر گردن ما... می‌آورند که طائفه اثنی عشریهٔ العیاذ بالله از خداوند قاهر قادر سلب قدرت و سلطنت نموده و قائل به مدلول کریمه‌ی لایسأل عما یفعل نیستند بهتانی است [صفحه ۱۸۴] عظیم البته خداوند را قادر و قاهر و توانا و سلطان می‌دانیم بر همه چیزش توانائی است بلی قائل و معتقدیم که خداوند حکیم علی الاطلاق بر طبق مسئول و میل بهائیان من لیس له الاستحقاق را به امامت برگزیده نفرمود و اراده‌ی سنیه‌ی خود را بدان متعلق نفرمود و در علم خود مقرر فرمود که بعد از محمد بن عبدالله خاتم النبیین صلی الله علیه و آله اجمعین پیغمبری که صاحب شریعت باشد مبعوث نفرماید و احکام حلال و حرام ابدالاباد را به جناب اقدسش نازل و ترهات مدعین کاذبه را باطل و عاطل نمود و اگر مشیت و اراده‌اش به ارسال رسولی تعلق یافته بود کسی را با وصف امتیاز و افتخار با معجزه و کرامات ظاهر می‌فرمود که احدی نتواند ایراد کند که این چه مظهر امری است از جانب خدا آمده این گونه اشخاص در عالم بسیارند و در بین جهال بی‌شمار از علم خالی و از عمل عاری هر چه از او بپرسی موبالی گوید و به این مزخرفات تمسک

جوید و هر گاه خداوند متعال پیغمبری را به محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله ختم فرموده باشد یعنی در قدرت و سلطنت و پدید نمی‌آید نهایت اینکه نخواست و نیاورد ما خدا را به اعلی درجهٔ قادر می‌دانیم و به مضون یدالله مغلولهٔ معتقد نیستیم بلکه بهائیان بدان قائلند زیرا که می‌گویند این دو بزرگوار را به رسالت یا امامت فرستاد و نتوانست معجزه و کرامتی به آنها عطاء فرماید قاتلهم الله انی یؤفکون

استدلال مستدل بهایی به آیه (والذین هادوا والنصاری و الصابئین)

اشاره

قال المستدل البهائی گرفتم که جناب شیخ کتب معتبره را ندیده و از معارف تاریخیه بی‌بهره‌اند آیا قرآن شریف را نیز نخوانده‌اند که حق تبارک و تعالی دین صائبین را در عداد ادیان حقه شمرده و به صالحین از آنها وعده و بشارت نجات داده است قال الله تبارک و تعالی فی سورة المائدة ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئون و النصاری من امن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحا فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون خلاصه ترجمه‌ی آیه‌ی شریفه این است که می‌فرماید از مؤمنین یعنی اهل اسلام و یهود و نصاری و صابئین کسانی که به خدا و به روز قیامت معتقد بودند و به صلاح و نیکی عامل بر ایشان خوفی نیست و هرگز محزون نشوند انتهی

جواب

عرض می‌شود که خلاصه‌ی ایراد و اعتراض شما بر جناب شیخ این است که با اینکه صابئین صاحب شریعت بوده‌اند چرا جناب شیخ نوشته‌اند آنها از عبده‌ی اوثان و از اهل نارند و این ایراد و اعتراض کمال دلالت دارد بر خروج و اعراض جناب مستدل قدیما و جدیدا از دین محمدی صلی الله علیه و آله و خورد خورد استنباط می‌شود که جناب معظم اصلا به حضرت خاتم الانبیاء و طریقه‌ی آن حضرت معتقد و مؤمن به نبوت آن جناب نبوده و نیستند و شرایع منسوخه را کماکان محترم و پیروان به آن آئین را مفخم می‌شمارند و فرقی بین اهالی اسلام که به پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله اذعان نمودند یا کما سبق بر دین یهود و نصاری برقرارند نمی‌گذارند و عاملین به طریقه‌ی تهود و نصرانیت و غیرهما در صورت ایمان به خدا ناجی و غیر هالکند و ایمان به محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله نافع نیست بلکه همین قدر که یک زمانی شریعت ایشان بر حق و از جانب خدا بوده مصادب و تا روز قیامت بر حق سلوک می‌نمایند شهد الله و کفی به شهیدا که جناب مستدل ابدا معنی آیه را نفهمیده و ذره‌ی مفهوم آن را درک نکرده یا فهمیده و عموم ناس را نادان و بی‌خرد دانسته‌اند یا می‌گویند کیست که کتاب مطبوع مرا ملاحظه و در مقام تحقیق و مشاهده‌ی ترهات ما فی الکتب نماید همین قدر که رساله‌ی به طبع می‌رسد و از من در عالم انتشار می‌یابد و بهائیان شبها در خانه‌های خود با هزار بیم و ترس می‌خوانند و حال اینکه هیچ مشعود به آنها نیست کافی است و اسباب دخلی وافی خلاصه اینکه معنی آیه‌ی کریمه این است که اهل اسلام و از سه فرقه یهود و نصاری و صابئین که سابقا بر آن طریقه بوده‌اند هر کدام به واسطه‌ی تبعیت حضرت سید الانام و دخول در حوزه‌ی اسلام ایمان به خدا آورند یعنی تصدیق نبوت حضرت خاتم نماید و اذعان به قیامت و حشر و نشر به طوری که در شریعت خاتم انبیاء مقرر است کنند لا خوف علیهم و لا هم یحزنون زیرا که در زمان بعثت حضرت خاتم به بعد ایمان به خدا همان ایمان [صفحه ۱۸۵] به پیغمبر آخر الزمان است فقط و هرگز بدو مؤمن و به شرایعش موقن نیست به خدا ایمان نیاورده گو هزار سال به وحدانیت خدا قائل و پیغمبران سلف را تابع بوده باشد و این مساله در نهایت وضوح و ظهور است که مقصود از آیه‌ی مبارکه چیست و دلیل بر این مطلب این است که در آیه‌ی مبارکه بعد از ذکر الذین آمنوا تا آخر باز من امن بالله و الیوم الاخر فرموده‌اند اگر فرموده بودند ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئون و النصاری لا خوف علیهم و لا هم

یحزنون کـافی بود ملاحظه فرمائیـد که خداونـد متعـال آن طوائف را قسیم اهل ایمان آورده دیگر من امن بالله لازم نبود خلاصه و حاصل معنی آیه‌ی شریفه این است که مؤمنین حالیه و آن طوائف هر گاه به خدا و پیغمبر خدا که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است مؤمن و موقن شونـد خداونـد از اعمال سابقه‌ی ایشان عفو و اغماض و آنها را معفو می‌فرمایـد و در آخرت خوف و حزنی ندارنـد یا مراد بیان حالت اممی است که در تحت شریعتی بوده اند و بیان مجازات آنهائی که در زمان حیات پیغمبر خودشان عمل صالح بر طریقه‌ی حقه‌ی خویش که معمول به بوده نموده‌انـد می‌فرماینـد که در قیامت خوف و حزنی ندارنـد نه آن کسانی که در زمان بعثت خاتم الانبیاء باز به طریقه‌ی سابقه برقرار باشند بالجملهٔ هر گاه ایمان به خـدا و عمل صالح کافی است هر چند به پیروی کردن شرع منسوخ باشـد پس جناب مستدل را چه ضرورت داعی شـده که به این اصرار اثبات امر باب و بهاء فرماید و خلق را بر طریقه‌ی آنها خوانند پیغمبر ما یک زمانی به عقیده‌ی جناب مستدل ظاهرا مطاع و نافذ القول و شریعت او معمول به بوده است ما را هم مثـل امم سـابقه همین قـدر که مؤمن به خـدا و یوم آخر هستیم نـاجی داننـد و به حـال خودمان واگذارنـد دیگر امتیازاتی که در تبعیت باب و بهاء حاصل می‌شود برای ایشان رایگان باد کنم مصالحه یکسر به صالحان می کوثر به شرط اینکه نگیرنـد این پیاله ز دستم لکم دینکم ولی دین

استدلال به کلام حضرت علی در مورد ظهور قائم

اشاره

جناب مستدل می‌فرماید آیا کلام متین امیرالمؤمنین را ندیده‌اند که در نهج‌البلاغهٔ مذکور است که فرموده است لا تخلو الارض من قـائم لله بحجهٔ امـا ظـاهرا مشـهورا او خائفا مغمورا لئلا تبطل حجـج الله و بیناته و آیا این کلام آن حضـرت را که هم در نهـج‌البلاغهٔ مذکور است ندیده‌اند که فرموده ان الله تعالی جعل الذکر جلاء للقلوب تسمع به بعد الوقرهٔ و تبصر به بعد العثوهٔ و تنقاد به المعاندهٔ و ما برح لله عزت الاؤه فی البرههٔ بعد و البرههٔ فی ازمان الفترات عباد ناجاهم فی فکرهم و کلهم فی ذات عقولهم فاستصحبوا بنور یقظهٔ فی الابصار و الاسماع و الافئدهٔ یـذکرون بایام الله و یخوفون مقامهم بلی جناب شیخ الاسـلام این بیانات صـریحهٔ و کلمات بلیغه را ندیده‌انـد و اگر دیده‌انـد نفهمیده‌انـد و الا تعجب و استغراب نمی‌نمودنـد که کی بوده آن مبشـر در میان بت پرستان که خلق را به ظهور حضـرت خلیـل الرحمن بشـارت می‌داد و اکنون مقصود کـاتب بیـان این نکته نیست که بی‌علمی جناب شـیخ و امثال ایشان را واضح و مکشوف دارد چه این از جمله‌ی واضحات است و عین رساله‌ی ایشان شهادت می‌دهد بر مقدار علم و فضل مصنف آن بل چنـانکه سابقـا نیز اشـاره شـد مقصود این است که اربـاب فراست و نبـاهت دریابنـد که این تمثیـل به دیانت وثنیه از مخترعات طائفه پروتسـتانیه است که می‌خواهنـد به آن دلیلیت نفوذ و بقاء دین اسـلام را زائل نمایند و دلیل تقریر را که اعظم برهانی است بر حقیت حضـرت رسول باطـل کننـد تـا اهـل ایمان و ارباب مـدارک عالیه بر مکامن شـبهات مطلع گردنـد و بر خطرات قلوب میتـهٔ که محل انبعاث روائـح منتنه تشـکیکات است آگاه شونـد و به یقین مبین بداننـد که لا ذال ظهور مظاهر امر الله بر یک نهـج بوده و هیـچ گاه روائح طیبهٔ و نفحات معطره حجج الله و اولیائه از ارض قطع نشده هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال انتهی

جواب

عرض می‌شود وجه اسـتدلال جنـاب مسـتدل بر ظهور نقطه‌ی اولی و یـا ظهور ثـانی هیـچ معلوم نیست چیست بلکه کلاـم معجز نظام صریح در حقانیت طریقه‌ی اثنی عشریهٔ است که [صفحه ۱۸۶] حضرت حجهٔ الله را غائب و مغمور می دانند و این ارض را از حجت خدا خالی نمی‌دانند ولی حالا که جناب مسـتدل به کلام اعجاز نظام تمسک جسـته‌اند و امام زمان را که پسر بلا واسـطه‌ی حضرت

امام همام عسکری است امام نمی‌دانند از ایشان سؤال می‌کنم که در مدت یک هزار سال حجت زمان در ارض کی بود ظاهر بود و ما خبری از ایشان نداشتیم یا غائب اگر ظاهر بود بفرمایند کی و از نسل کدام امام بود و هر گاه غائب بود و غیر از حضرت حجهٔ الله م ح م د بن الحسن است بیان فرمایند کدام بزرگوار بود و هر گاه همان امام بر حق و حق مطلق حضرت م ح م د است و در این ازمنه وفات یافته و در آن مدت مدیده غائب بوده بیان فرمایند زمان وفات آن بزرگوار چه زمان و کدام مخبری برای ایشان خبر آورد از طایفه‌ی جن بود یا انس یا ملک و هر گاه بفرمایند در سنه‌ی یک هزار و دویست و شصت آن جناب وفات نمود و قائم موعود همان امام همام بود پس چرا سید باب را همان قائم موعود که در اخبار ائمه ما مژده‌ی ظهورش داده‌اند می‌دانند ما دو قائم موعود نداشتیم خلاصه اینکه باید معین فرمایند از سنه‌ی دویست و شصت که نور جمال حضرت عسکری در افق استتار فرو رفت تا یک هزار سال بعد که به عقیده‌ی بهائیان و بابیان نقطه‌ی نقطه‌ی اولی ظهور فرمودند آیا ارض خالی از حجت بود و مخلوق خدا در این مدت بدون امام بودند و توجه حجت الله در ارض نبود یا یک نفر پنهان از همه کس امام بود و هیچ کس نمی‌دانست به عنوان حاجت در نهایت مسکنت مسئلت می‌نمایم که حل این مشکل و معما بفرمایند و هیچ مناسب نیست با این مقدار فضل مرقوم فرمایند جناب شیخ از علم عاری و بی‌ادراک هستند بزرگش نخوانند اهل خردکه نام بزرگان به زشتی برد عن قریب پرده از روی کار برداشته می‌شود و یمیز الله الخبیث من الطیب

استدلال به خبر منجمین

اشاره

قال المستدل البهائی که مناظر بهائی در جواب سؤال جناب شیخ که فرموده‌اند کدام منجمی بود که در ظهور بدیع اخبار از طلوع نجم جدید داد نوشته‌اند تیمور خوارزمی از سلاله‌ی تیمور مشهور که از ساکنین مدینه‌ی اصفهان و از مشاهیر منجمین آن زمان بود اخبار داد که به حکم قرآن نجوم فلک از سنه‌ی (۱۲۳۰) الی سنه‌ی (۱۲۵۰) هجریه امری در عالم حادث می شود که موجب انقلابات کلیه می گردد و میرزا آقا خان منجم اصفهانی ساکن نصرآباد که منجم باشی مرحوم مغفور معتمد الدوله منوچهر خان و مستخرج تقاویم سنویه بود در ایران نیز اخبار نمود که در عالم شخصی ظاهر خواهد شد که به ظهور او قوانین دیانت متجدد خواهد گشت زیرا که نجم او در آسمان ظاهر شده یعنی اعظم امارات و علامات فلکیه تحقق یافته است و این مطلب را غالبا در مجالس علما و اکابر اصفهان مذکور می‌داشت و تا به این درجه در صحت نظر خود تاکید می‌نمود که هر نفسی تا سنه‌ی (۱۲۶۰) هجریه زنده ماند غرائب حوادث جدیده را مشاهده نماید حتی بعضی از اکابر سؤال می‌نمودند که چه امر غریبی ظاهر خواهد شد او جواب می گفت که باید شخصی ظاهر شود که مانند حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایجاد دین تازه نماید بیاناتی دیگر هم فرموده‌اند اند از همین قبیل

جواب

عرض می شود جناب شیخ الاسلام جواب متین صحیح داده‌اند که خبر فلان کاهن و فلان منجم برای اثبات این امر اعظم کافی نیست زیرا که چنین منصب عالی و لقب متعالی را دلیلی باید که قلوب را از شک و ریب برهاند و آن نیست مگر معجزات و آیات باهرات و این بنده عرض می‌نماید اخبار تیمور خوارزمی و میرزا آقاخان منجم معتمدالدولهٔ کی واقع و در کدام مجلس علماء اصفهان چنین بیانی نمودند و حال اینکه علما اصفهان در آن زمان منحصر بودند به اشخاص معینه و فقهاء و علماء اصفهان که با نقطه‌ی اولی ملاقات فرمودند یا همان عالمین زمان تیمور آقا و میرزا آقاخان بودند یا از تلامذه‌ی ایشان چرا از این وقایع خبردار

نبودنـد و اگر بودنـد چرا باب در مجلس مناظره با آقایان اصـفهان در منزل مرحوم خلد قرار امام جمعه‌ی اصـفهان به آنها بگفتند که درباره‌ی ظهور من فلان کاهن و فلان منجم خبرها دادند چرا [صـفحه ۱۸۷] اغماض می‌نماینـد علاوه این گونه اخبار به این عظمت را چرا آن منجمین در تقاویم خود مسطور نداشـتند و حال اینکه سیره و عادت آنها این بوده و هست که اخبار غیر معظمه را هم در تقـاویم می‌نگارنـد تقاویم مستخرجه از سـنه‌ی یک هزار و دویست و سـی الی دویست و شـصت در منازل اعیان و اشـراف هر محل موجود و مضـبوط است ملاحظه فرمائیـد آیا هیـچ اشارتی از آن ظهورات کرده‌اند یا نه بر فرض که اشاره نموده باشـند یا بالصـراحهٔ فرموده باشـند قول آنها سـند و حجت نیست از اینها گذشـته خود نقطه‌ی اولی در اصفهان در محضر علماء و اعیان سوای مقام بابیت ادعـائی ننمود و مرحوم ملا محمـد تقی هروی به احتمال اینکه شایـد مثل حسـین بن روح و غیره سـمت بابیت داشـته باشـد و درک حضور موفور السرور حجت زمـان علیه‌السـلام بتوانـد نمایـد چنـد روزی به او گرویدنـد تا میعادی برای ملاقات و مناظره‌ی با علماء اصـفهان مقرر گردید شـبانه نقطه‌ی اولی به مرحوم ملا محمد تقی التجا برد و گفت که من در مسائل عرفانیهٔ بی‌ربط نیسـتم و علماء اصـفهان غالب در مسائل فقهیه و اصولیه سـیر و سـلوک دارند و از عرفان خبری ندارند در مجادله و مناظره مغلوب نمی‌شوم ولی هر گاه از فقه و اصول مذاکره رود ربطی کامل برایم حاصل نیست امهات فقه و اصول را کاملا بیان فرمائید بلکه بر اصـطلاحات فقها و اصـولیین نیز آگـاه کردم پس از این تحقیـق مرحـوم آخونـد هروی آغـاز توبه و انـابه نموده ردی محکم و متقن بر او نوشت و برای درخواست این گناه عظیم در پیروی این چنـد روزه مجاور عتبات عالیات عرش درجات گردیـده لیلا و نهارا با خـدای خود مناجات داشت و تا چند سال قبل هم در قید حیات و عموم علما سـکنه آن قباب عرش جناب این بیانات را از مرحوم آخوند شـنیده‌اند و نقل نمودند و معلوم نیست که توبه‌ی آخوند آخر مقبول درگاه احدیت گردید یالحق بمن لحق بالجملهٔ اخبار کهنه و منجمین که محض ادعـاء است و دلیلی که موجب یقین باشـد نـدارد بر فرض که گفته باشـد بعـد از اینکه این همه جهـالت و نادانی از نقطه‌ی اولی در محضـر علماء اصـفهان و تبریز به ظهور رسـید مضمون و مدلول کلام معجز نظام کذب المنجمون برب الکعبهٔ پدید گردید که آنچه بیان نمودند دروغ و بی‌اصل بود بر فرض صـحت کهنه و منجمین اسـتخراج نمودند که این امور واقع خواهد گردید اما مدعی آن بر حـق است یـا بر باطـل تعیین آن حق منجم نیست میزان تعیین حق و باطـل علامـاتی است که از معصوم رسـیده است نه تیمور کـاهن خلاصه اینکه بنـده‌ی طلعت آنیم که آنی دارد کدام علمی از علوم از این دو ظهور به ظهور رسـید که از کلمات و بیانات سابقین در دست لاـحقین نیست و چه عرفـان جدیـدی از آنهـا تراوش نمود که اعلی و اتقن آن از مصـادر علوم ربانیه تراوش ننموده و علماء و عرفـاء مـا کاملا داراء نیسـتند پس ما امتیاز این مـدعیها را از کجا بفهمیم کلمات آنها را ملاحظه کردیم تا آنجا که از قرآن مجیـد و فرقان حمیـد و کلمات اولیاء الله اقتباس شـده قابل ملاحظه و مشاهـده است و در هر مقام تغییر و تبـدیلی داده‌انـد اغلاط کثیره که از هیچ عامی دیده نشده در آن مشاهده می‌شود و قلوب از آن متنفر و طباع از آن مشمئز است مگر همان اغلاط و خروج از فصاحت و بلاغت را موجب امتیاز دانند علاجی بکن کز دلم خون نیاید سـرشک از رخم پاک کردن چه حاصل به هیاهو و مغلطه و زور منشی گری و عبارت سازی و قافیه پردازی دین متجدد نمی‌شود و نزد صاحبان ادراک و شـعور مقبول نمی‌افتد بلی اگر امر نبوت و امامت و مظهریت به قوت آیات و معجزات باهرات از مظاهر امر الله ثابت شود قول منجمین و کهنه نیز مؤیـد مطلب می‌شود و اسـباب مزید اطمینان خاطر و اگر امارات و علامات ظهور بعـد از قول کاهن و منجم به این درجه مقبول است و دلیل بر صـدق مـدعی بود ولو از شخص مجوسـی بی‌دین یا کاهن بی‌آئین چرا اقوال و اخبار مظاهر امر الله ظهور قائم موعود علاماتی و اماراتی مقرر فرموده‌اند و هیچ یک به ظهور نرسـیده مگر اقل قلیلی به این درجه غیر معتبر افتاده و به اندازه‌ی قول یک کاهن بی‌دین مناط اعتبار نیست و عدم بروز و ظهور علامات معهوده‌ی [صـفحه ۱۸۸] منقوله از ائمه‌ی دین سـلام الله علیهم اجمعین دلیل بر کـذب مدعیها نمی‌شود البته اخباری که از معـادن علم الله و مهابـط وحی الله و حجـج الله علی خلقه شـرف صـدور یـافته کمـتر از قول فلاـن منجم و کـاهن نیست به قول شخص ظریفی لم بابـک تجرو بـابی لاـ تجر و اسـتدلال جنـاب مسـتدل به آیه‌ی مبـارکه‌ی فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فاسأل

الـذين يقرؤن الكتـاب من قبلـك لقـد جـاءك الحق فلا تكونن من الممترين كه خداونـد تبارك و تعالى حضـرت پيغمبر را مخاطب فرموده مى فرمايـد هر گـاه در آنچه بر تو نازل شـده شـكى دارى از كسانى كه صاحب كتاب هسـتند سؤال كن تا حقيقت آن بر تو معلوم شود انتهى بر عدم تتبع و تدبر مسـتدل دليلى است محكم اولا مخاطب حضـرت ختمى مرتبت نبوى صلى الله عليه و آله نيستند و به عنوان اياك اعينى و اسـمعى يـا جـارة مكلفين از خلق به اطاعت پيغمبر صـلى الله عليه و آله مخاطبنـد و ثانيا خداونـد نفرمود از كهنه و منجمين سؤال كن بلكه مى‌فرمايـد از كتب آسـمانى قبـل كه در جميع آنهـا بشـارت ظهور پيغمبر آخر الزمـان بـا تعيين زمان ظهور و مكـان اقـامت و بروز آن نور و اسم و نـام و نشان خاتم پيغمبران مفصـلا داده شـده استشـهاد نمائيـد چنانچه حضـرت عيسـى عليه‌السـلام نـام مبـارك آن جنـاب را معين فرمودنـد قوله تعالى و مبشـرا برسول يأتى من بعـدى اسـمه احمـد (ص)و اما اينكه جناب مستدل كـاهن را به معنى امام گرفته‌انـد پس نزاع فيما بين ما و ايشان لفظى است ما هم قائليم كه هر گاه نبى يا امام و رئيس قبل كه نافـذ القول والحكم و صـادق و مصـدق باشـد به ظهور مظهر بعـد به علاماته و براهينه خبر دهـد البته نافـذ و مطاع است چنانچه ما به ظهور حضـرت م ح م د بن الحسن عليهماالسـلام مطـابق مـدلول اخبـار و آثـار ائمه‌ى اطهـار (ع)انتظـار داريم و فرج را ليلا و نهارا از درگاه خداونـد متعال خواسـتار خلاصه آنكه آنچه به ما رسـيده و علم و يقين به آن داريم ظهور پسـر بلا واسـطه حضـرت عسـكرى ارواحنـا لهما الفـداء است نه نقطه‌ى اولى يا جمال بهاء ميان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمين تا آسـمان است در هر حال هر گاه مراد از كاهن بنابر قول مستدل همان امام معصوم است ما با ايشان نزاعى نداريم و اينكه فرموده‌اند حضرت هارون و زكريا در انجيل به كاهن تعبير شـده ما را احتياجى به تحقيق صـدق و كـذب آن نيست كه مناقشه در آن نمائيم در انجيل لوقا همچو عبارتى هست يا نيست در صورتى كه مراد از كاهن امام و معصوم باشـد نزاعى باقى نمى‌ماند و محتاج به اين همه قال و قيل و طول و تفصـيل نيسـت البته اخبار معصوم نافذ و مطاع و حق است

استدلال به آيات شريفه قرآن و جواب از آنها

قـال المسـتدل البهـائى بايـد قـدرى نظر تامل و تـدبر را در معانى منـدرجه در اين آيه گماشت قال الله تبارك و تعالى ساصـرف عن آيـاتى الـذين يتكبرون فى الاـرض بغير الحق و ان يرو اكل ايـة لا يؤمنون بها و ان يروا سبيل الرشـد لا يتخـذوه سبيلا و ان يروا سبيل الغى سـيتخذوه سبيلاـ زيرا كه آيه‌ى قرآن است و وعـده‌ى محتومه‌ى حضـرت ديـان و حق جـل جلالـه در اين آيه‌ى شـريفه تصـريح فرموده است كه متكـبرين ارض از جميع آيـات الهيه اعراض خواهنـد نمود و طريق گمراهى و ضـلالت را بر سبيـل رشـد و هـدايت ترجيـح خواهنـد داد در اين صورت نمى‌دانم نفوس ضالـهٔ كه در كتاب الهى اعراض مى‌نمايند به دليل اينكه خلاف اذواق سـقيمه‌ى ايشان نازل شـده و در خصوص رسول خـدا و بشارات ائمه‌ى هدى روى مى‌گردانند به جهت اينكه مخالف اهواء و آراء ايشان وارد گشـته و امارات فلكيه را باطل مى‌شـمرند به سبب اينكه منجمان از آن خبر داده‌اند و نداء داعى الى الله را لازم الاستماع نمى‌دانند به جهت اينكه فلاسفه‌ى اروپا به آن نگرويده‌اند و در خانه مى‌نشينند تا قائم آل محمد صلى الله عليه و آله شرفياب خدمت ايشان گردد و الواح مقدسه را نمى‌طلبند براى اينكه مناظر ايشان مزور است كه براى ايشان بفرسـتد و سعى در تحصيل تمدن را مقدم بر سعى در تكميـل تـدين مى‌شـمارند تـا يـك گـاو ايشـان مقابـل ده گـاو شـير بدهـد و تكميـل آلاـت حرب را الزم از تهـذيب اخلاـق و نفس مى‌شـمارند تا قتل نفوس با تفنگ و توپ اسـهل از تير و شمشير گردد آيا اين گونه نفوس همان متكبرانى هستند كه حق جل جلاله از ايشان خبر داده است يا اينكه بايد منتظر [صـفحه ۱۸۹] بود كه از نفوس فقهـاء زياده از اين تبختر و تكبر ظاهر گردد و اعراض از آيـات و اتبـاع شـهوات فـوق اين مشـهود و متحقق شود فـاعتبروا يـا اولى الابصـار انتهى جواب عرض مى‌شود اين گونه تـدليسات و تلبيسـات و اسـتدلالات واهيه‌ى سـخيفه‌ى ركيكه البته به خرج عـالمين موارد تنزيـل آيه‌ى از اخبـار ائمه عليهم‌السـلام نمى‌رود آيه‌ى مباركه در حق متكبرين و مشـركين نازل شده كه به حكم و ان يروا كل ايهٔ اى المعجزهٔ الصادرهٔ عن النبى صلى الله عليه و آله باز هم

ایمان نیاوردند و سبیل غی را بر طریق رشد ترجیح دادند این است که خداوند در مقام توبیخ و تهدید مشرکین فرمود زود باشد که صرف کنیم متکبرین را از آیات خود چنانچه صرف کردیم فرعون را از موسی (ع)و حاصل این است که تعرض به پیغمبر خدا نتوانند برسانند علاوه می‌توان به ذات یگانه‌ی خداوند جلیل سوگند یاد نمود که اگر مورد نزول آیه‌ی مبارکه هم معین نبود بر توبیخ و تهدید بهائیان که سبیل غی را ترجیح بر سبیل رشد داده ادل است از سرزنش و تعییر بر اسلامیان و منت خدای را جلت قدرته که اسلامیان به نص کتاب و فرمایشات اولیا اطیاب علیهم‌السلام طریق رشد و نجات را از دست نداده به محض اینکه یک نفر بدون دلیل و برهان و علامت و نشان دعوی مقام نیابت یا اصالت و مظهریت نمود بدو نگرویدیم و طریق او را نپیمودیم و دین به این اتقان را که به تبعیت و دارائی آن مامور بودیم به این سستی محض اهواء نفسانیه از دست ندادیم و آن را آویزه‌ی گوش و زیب بر وآغوش داریم و سبیل غی و ضلالت را بر کنار گذاردیم اما بهائیان محض اینکه آوازی شنیدند بکنه آن نرسیده و صدق و کذب داعی را نفهمیده تابع او گردیده مطالبه‌ی معجزه و آیات که از انبیاء و اولیاء اطیاب همان به ظهور می‌رسید ننمودند و اگر هم کردند نداشت که بیاورد و جهل و نادانی شعار او بود و نقصی به عقیده‌ی ایشان راه نیافت نعم الرئیس و نعم المرؤس در این صورت نمی‌دانم سالک سبیل غی کی و عارج معارج رشد کدام خواهیم بود قال المستدل البهائی چون این مسأله واضح و معلوم گشت که مناقشه و تشکیک جناب شیخ در خصوص طلوع نجم در میلاد انبیاء و مظاهر امر الله در حقیقت رد و تکذیب انبیا و اولیا و ائمه‌ی قبل است اکنون در این مساله نظر نمائیم که جناب شیخ سؤال کرده بودند از بشارت نورین نیرین الشیخ احمد الاحسائی و السید کاظم الرشتی به این عبارت و همچنین عین عبارت شیخ احمد و سید کاظم را در حق این امر بدیع در تصنیف مشهور ایشان نشان دهند و جناب مناظر ایشان دو جواب در این مسأله نوشته جواب اول اینکه حضرت شیخ در جواب سؤالی که حضرت سید قدس سره از ایشان در باب منتهی الیه امر نموده فرموده‌اند لابد لهذا الامر من مقر و لکل نبأ من مستقر و لا یجوز الافصاح بالتعیین والتعلمن نباه بعد حین و این اشاره به ما قبل آیه است که می‌فرمایند ان هو الا ذکر للعالمین و مقصود از این بیان نزد اهل علم و دانش مشهود است که مراد مبارک حضرت شیخ از ذکر للعالمین حضرت اعلی روح ما عداه فداه است و از کلمه‌ی بعد حین ظهور این امر اعظم بوده که در سنه‌ی یک هزار و دویست و شصت و نه هجریه وقوع یافته جواب دویم اینکه مکررا حضرت سید در مجالس ذکر فراق می‌فرمودند و از قرب زمان وفات و انقضا ایام حیات خود اخبار می‌نمودند و بعضی از دوستان ایشان از این خبر محزن اظهار حزن می‌کردند و آن حضرت در جواب ایشان فرموده‌اند که آیا نمی‌خواهید بروم و صاحب حقیقی شما ظاهر شود و به اصرح بیان به دوستان صادق و اصحاب خالص خود فرمودند که بعد از من ساکن مشوید بگردید و معدن علم الهی را بجوئید چه که او موجود است و البته ظاهر خواهد شد و لهذا نفوس موقنه‌ی مستقیمه‌ی قدسیه پس از وفات حضرت سید ساکن نشدند و در آفاق گردش کردند تا به مقصود فائز شدند و گوی سبقت را ربودند و آیات الهیه را به چشم خود دیدند جواب عرض می‌شود اولا اقتباس از آیه‌ی شریفه‌ی و لتعلمن نبأه بعد حین با اینکه آیه‌ی مبارکه در حق کفار مکه و منکرین حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نازل گردیده و به فرمایش خود جناب آقا سید کاظم این آیه‌ی اشاره به ما قبل آیه است که می‌فرمایند ان هو الا ذکر [صفحه ۱۹۰] للعالمین برای مژده‌ی ظهور این دو ظهور هیچ دلالت ندارد زیرا که در زمان حیات شیخ و مرحوم سید کاظم هنوز سید باب علم ضلالت نیفراشته که جناب سید از جناب شیخ منتهی الیه آن امر را سؤال نمایند و ایشان از ظهور بهاء خبر دهند و طفره را پیشه و شعار نمایند و همین قدر که عدد بعد حین شصت و نه است و بهاء در سنه‌ی شصت و نه در حیات بودند به کلمه‌ی بعد حین ایشان امام و پیغمبر نمی‌شوند ثانیا جناب مناظر چرا در جواب عاجز مانده می‌فرمایند مرحوم آقا سید کاظم در مجالس به طور نجوی با فلان و فلان گفتند و حال اینکه جناب شیخ الاسلام فرموده بودند عبارت آنها را که دال بر این مطالب است از کتب مصنفه‌ی مشهوره نقل فرمایند و ابدا استدعاء ننموده بودند که بیانات سید را که پنهان از جمیع مردم به خواص خود فرموده‌اند بیان فرمایند تا مناظر بهائی محض ادعاء بدون برهان دروغ بفرمایند که در فلان محفل چه فرمود و در فلان مجلس چه سرود جواب باید با سؤال

مطابق باشد علاوه جناب مستدل یکجا برای مژده ظهور سید باب در حدیث ابی‌لبید مخزومی عدد یک هزار و دویست و شصت و کسری را مناط حسنات می‌دانند و تکلفات در مطابقه مینمایند آخر هم رسوا می‌شوند چنانچه مشروحا عرض شد یکجا برای ظهور بهاء همان عدد شصت و نه را که بعد از عدد حین است میزان قرار می‌دهند و یک هزار و دویست آن را در درج کلام ساقط می‌فرمایند و تصدیق بیانات مناظر که نقل از جناب سید نموده می‌نمایند پس معلوم می‌شود آیات قرآنیهٔ تمام معطل المعنی مانده تا تابعین این دو ظهور به عالم ظهور آمده برای هر که میل دارند تعبیری بفرمایند و رأی شریفشان چه اقتضا فرماید و با کدام خیال موافق آید این زحمتها به خود نگذارند معنی آیه‌ی مبارکه در نهایت وضوح و مقصود منظور در کمال ظهور است آیه‌ی شریفه در تهدید مکذبین حضرت خاتم النبیین نازل و خداوند می‌فرماید حالا که تصدیق نمی‌نمایند ولی بعد از حین که بعد از مرگ است و مجازات و مکافات خود را دیدند خواهند فهمید و هیچ معلوم نیست که جناب سید رشتی به کدام یک از دوستان و خلصین از تابعین خود این رموز را فرموده باشند و حال اینکه خواص تلامذه و مریدان شیخ و سید رهما طائفه شیخیه‌اند که با ماها معاشرند و اشد و اعظم منکرین این مذهب جدید رؤسا مذهب شیخیه‌اند بلکه کبار از تلامذه سید کتب عدیده در رد آنها مرقوم و به طبع رسانیده است از همه‌ی اینها بگذریم جناب آقا سید کاظم هر چه بخواهند بفرمایند و هر نغمه‌ای میل دارند بسرایند بحمد الله مجبور و مقهور به متابعت ایشان نیستیم بلکه مثل جناب سید نه یک نه ده هزارها در میان علماء اسلام هستند بلکه بهتر و برتر و اعلم و افضل و اوقر و اجل هیچ امتیازی بر سایرین ندارند که کلماتشان حجت و سند و صحیح و معتمد باشد و حال اینکه آن بی‌چاره خبری از این افتراءات ندادند و در عرصه‌ی محشر با مناظر بهائی مخاصمه می‌نمایند و البته جناب مستدل هم توقع ندارند که فرمایشات جعلیهٔ که به جناب سید نسبت داده‌اند با مخالفت صریحه با نصوص و اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم‌السلام معارضه نماید و ماها را مجبور دانند که کلام امام صادق و مصدق معصوم را طرح نموده کلام منسوب به جناب سید را متبع دانیم آن هم به نقل مناظل بهائی و افتراء و دروغ

استدلال به قسمتی از کلام سید رشتی

اشاره

مستدل بهائی مرقوم نموده‌اند چون مقصود از انشاء این کتاب تکمیل طرق استدلال است نه اتیان به مثل هذیانات اهل مراء و جدال لهذا این مبحث را به ذکر بیانی از بیانات حضرت سید افاض الله علی تربته بل الرحمهٔ مختتم می‌داریم تا مردمانی که غرض بصیرت ایشان را زائل نکرده است به مقصود ایقان شریف ملتفت شوند و بر کیفیت بشارات نورین نیرین بر این ظهور اعظم واقف گردند قال السید الاجل الامجد علیه افضل الثناء و اطیب البهاء فی کتاب شرح القصیدهٔ فی شرح قول الناظم بضجیع حضرتک الجواد محمد و حفیدها و هو الامام الافضل ان له صلی الله علیه و آله و سلم اسمعین اسم فی الارض و هو محمد و اسم فی السماء و هو احمد الاسم هو الظهور یعنی له ظهور ان ظهور فی العوالم الظاهریهٔ مما یتعلق [صفحه ۱۹۱] بظواهر الابدان من احکامها و افعالها و صفاتها و کینوناتها و مظهر ذلک الظهور و موقع هذا النور المسمی بمحمد صلی الله علیه و آله و له ظهور فی العوالم الباطنیهٔ و الاسرار الغیبیهٔ و مظهر ذلک الاسم هو المسمی باحمد صلی الله علیه و آله و لما کان الخلق و فی القوس الصعودی و کلما قرب من هذا القوس کان غلیظا و کثیفا و کلما بعد و قرب الی المبدء کان رقیقا و لطیفا و من عهد النبی صلی الله علیه و آله فی راس کل مأهٔ سنهٔ کان یظهر من یروج الأحکام المناسبهٔ لذلک المقام و لما کان مبدء القوس کانت التربیهٔ بظهور الاحکام بالظواهر و المروج فی کل مأهٔ سنهٔ کان یروج الشریعهٔ علی مقتضی ظواهر الرعیهٔ و لما کان البدن الظاهری له مقامان مقام یتعلق بالاختلاف و عروض الاحوال و تغیر الموضوعات و مقام لا یقتضی ذلک و لما کان کل مقام انما یکمل فی ستهٔ اطوار کما بیناها سابقا کانت الاحکام الظاهریهٔ التی هی

مقتضی ظهور اسم محمد صلی الله علیه و آله انما یتم فی اثنی عشر مأة و فی کل مأة من یروج الاحکام و یبین الحلال و الحرام و یظهر ما کان مخفیا و یفصل ما کان مجملا فی المأة السابقة و یبین ما کان منهما فیها و بالجملة فذلك العالم الكامله و الفاضل الفاصل یروی عصر الشریعة و یخضر عودها الی ان بلغ الکتاب اجله و سم تمام المأة الثانیة عشر و اذا ظهر بعض الکاملین و اظهر بعض البواطن للبالغین الواصلین مما کان مخفیا و تلك المطالب کانت مطویة کما فعله الشیخ الاکبر و جعل حقائق المطالب و حزنها تحت الالفاظ و العبارات و اودع تلك الدرر المکنونة فی اصداف الاشارات حتی یکون عونا لمن یروجها و ذخیرة لمن یبرزها و یتقوی بها فلما تمت المأة الثانیة عشر و تمت الدورة الاولی المشغلقة بالظواهر لشمس النبوة و الاثنتا عشرة دورة لقمر الولایة من حیث التبعیة فتمت الدورة و تمت مقتضیاتها و الکرة الثانیة و الدورة الاخری لبیان احکام ظهور البواطن و الاسرار المخفیات والمخبیات تحت الحجب و الاستار و بعبارة اخری الدورة الاولی لشمس النبوة کانت لتربیة الابدان و الارواح المتعلقة بها مثاله الجنین فی بطن الام والکرة الثانیة لتربیة الارواح القادسة و النفوس المجردة الغیر المرتبطة بالاجسام مثاله تربیة الارواح بالتکلیف فی هذه الدنیا فلما تمت الدورة الاولی لشمس النبوة التی هی متعلقة بتربیة الظواهر التی هی مقتضی ظهور اسم محمد صلی الله علیه و آله اتت الدورة الثانیة لشمس النبوة لتربیة البواطن و الظواهر فی هذه الدورة تابعة کما ان الدورة الاولی لتربیة الظواهر و البواطن کانت تابعة فکانت هذه الدورة الثانیة فیها اسم رسول الله الذی فی السماء و هو احمد فکان المروج و الرئیس فی راس هذه المسمی باحمد و لابد ان یکون من اعذب ارض و احسن هواء الی آخر کلامه قدس الله تربته این است بیانات جناب سید رشتی

جواب

عرض می‌شود نمی‌دانم این تحقیقات و تدقیقات جناب سید رشتی به چه قاعده و قانون و کدام اصل و ذاکون متفرع است جمیع این فرمایشات ادعائی است بلا دلیل حاکم و فاصل و تعیین امام فعلا یا قرآن مجید و فرقان حمید است یا سنن اولیاء و بزرگان دین المعصومین من الخطأ والخلل والعوج و الزلل در کدام آیتی از قرآن محمدی از این دعاوی جدیده اسمی و در کدام سنت از این مفتریات رسمی است عقول سلیمه نیز که حاکم به این مطالب بفرمایند نبوده و نیست علاوه از زمان غیبت امام زمان علیه‌السلام الی راس مأة ثالث عشر بحکم احادیث صحیحه و اخبار صریحه در هر مأة عالمی ظاهر و احکام معطله شرع مبین را تجدید نمود و آنان فقهاء زمان و علماء دوران بودند و تا زمان ظهور بقیة الله علیه‌السلام نیز این سیرة و طریقه‌ی مستمرة برقرار خواهد بود چنانچه در راس ماه رابع عشر از برکت نفس مقدس عالم ربانی و فاضل صمدانی حجة الاسلام و المسلمین میرزای شیرازی قدس سره شرع محمدی رونق و رواج یافت و توپ و تفنگ و خدم و حشم امپراطور روس و ملکه انگلیس با آن عظمت و حشمت و قدرت و مکنت رافع فرمایشات تلگرافیه آن جناب نگردید چه واقعه‌ای واقع شد که در راس مأه ی ثالث [صفحه ۱۹۲] عشر به عقیده‌ی بهائیان جناب شیخ احسائی پیغمبر خدا را از نبوت معزول و خودشان را مربی ارواح قرار دادند و حال اینکه ندیدیم تشنه را سیراب و درمانده و حیرانی را کامیاب فرمایند علاوه نمی‌دانم جناب سید رشتی چگونه این مطلب را از کلمات جناب شیخ احسائی استنباط فرمودند

استدلال بهایی بر صحیح بودن کتاب ایقان

اشاره

صد عبارت در بیان حالات رسول اکرم (ص)است که می‌گویند ان له صلی الله علیه و آله و سلم اسمان اسمین اسم فی الارض و هو محمد صلی الله علیه و آله و اسم فی السماء و هو احمد و اخبار نیز بر آن تطابق دارد و حضرت عیسی (ع)نیز اسم مبارك آن

حضـرت را معین نموده یاتی من بعدی اسـمه احمد فرمودند خورد خورد در آخر این بیانات این اسم را از حضـرت رسالت صلی الله علیه و آله برداشـته به عقیـده‌ی مسـتدل به شـیخ احسـائی تعبیر می‌نماینـد و حـال اینکه خود مرحوم شـیخ احمـد احسـائی به این علو مقامـات و سـمو مکـان و درجـات و این گونه امتیازات هرگز خود را نام بردار ننموده به تبعیت شـرع محمـدی افتخار می‌فرمودنـد و هنگام سـیر و سیاحت در ایران حتی بلده‌ی یزد از علماء گرام و فقهاء عظام اثنی عشریه محض تیمن و تبرک استجاره نمودند که در روایت اخبـار مـأذون کردنـد بر فرض بیانـات جنـاب سـید رشتی از روی میزانی باشـد کجـا معلوم می شود از ظهور بـاب و بهاء خبر داده‌اند عبارات ایشان را بیان فرمایند تا ما هم بفهمیم علاوه بر فرض که فرموده باشند برای احدی از علم اهل و غیره هیچ مثمرثمر و منتج اثر نیست اگر این فرمایشات از جناب سید رشتی است البته در عالم هورقلیا فرموده‌اند و هیچ معلوم نیست متاصل به چه اصل و کـدام قانون است و ما فعلا جز به اطاعت مـدلول کتاب مجیـد و قرآن حمیـد و مضـمون اخبار و احادیث تکلیفی نداریم و هزار مثل جنابان سـید و شیخ اگر این فرمایشات که مقصودشان غیر معین است بفرمایند در عقیده راسخه‌ی اثنی عشریه تغییری پدید نمی آید و این ترهـات و مزخرفـات عنوانی را تبـدیل نمی‌نمایـد عرض خود می‌بری و زحمت می‌دار و خـدا را به شـهادت می‌طلبیم که ابـدا مرحوم شـیخ و سـید چنین مقاصد نداشـته‌اند و هذا تفسیر بما لا یرضـی صاحبه مستدل مرقوم نموده‌اند و نیز جناب شیخ در رساله‌ی اولی نوشته است گمان نرود که در کتاب ایقان استدلال واهی و استشهاد غیره کافی محض این بود که ذکر شد خبر عجب‌تر از این هم یـافت می‌شود مثل اینکه درباره‌ی کریم خان و کتاب ارشاد العوام نام می‌فرماینـد و هـذا عین عبارته فی الایقان این بنـده خود را اشاره می کند که چون ذکر او را یعنی کریم خان را بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم هر چند این بنده اقبال به ملاحظه‌ی کلمات غیر نداشـته و ندارم (این عبارت اخیره را یاد دارید که آنفا به ما لازم خواهد شد)و لکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصـیرت داده شود بـاری کتب عربیه او به دست نیفتـاد تـا اینکه شخصـی روزی ذکر نمود که کتـابی از ایشان که مسـمی به ارشاد العوام است در این بلـد یـافت می‌شود اگر چه از این اسم رائحه‌ی کبر و غرور استشـهاد شـده که مردم را عوام و خود را عـالم فرض نموده و جمیع مراتب او فی الحقیقـهٔ از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شـده که در سبیل نفس و هوا سالکند و در تیه جهل و عمی ساکن انتهی می‌بینیـد که محض از اسم کتاب چه قدر معناها فهمیده‌اند از نام کتاب غیر که ارشاد العوام است استشـمام رائحه‌ی کبر و غرور می‌فرمایـد بـا وجود اینکه در هر زمـان و مکـان و در میـان هر ملت اغلب نـاس عوام بوده برای ارشـاد ایشـان کتابها تصـنیف کرده‌انـد اما از نام کتاب خود که ایقان است و گویا مطالب آن تمام عالم را از عالم ظن به عالم یقین سوق خواهد داد هیچ رائحه‌ی غرور و نخوت به مشام شـریف نمی‌رسد و هیچ از گفته خود که آنفا به یاد داشتن توصیه نمودم یعنی از این عبارت که هرچند اقبال به ملاـحظه‌ی کلمـات غیر نداشـته و نـدارم هرگز آواز بلنـد اسـتکبار را نمی‌شـنوند اما محض از نام کتاب ارشاد العوام جمیع مراتب صـاحب کتـاب را دانسـته قطعـا حکم می‌کنـد به اینکه او به راه هوای نفس خود سالك و [صـفحه ۱۹۳] در بیابـان نادانی و نابینائی آواره و سرگردان است آفرین به این گونه استدلال و استخراج خود ارباب معارف و انصاف ملاحظه فرمایند که کدام اسم و عبارت دال بر اسـتکبار است آیا آن کس متکبر و مغرور است که اسم کتاب خود را ارشاد العوام نامیـده و یا آن کس که نام کتاب خود را با نام ایقان تسـمیه فرموده‌انـد و اصـلا اقبال به کلمات دیگران ندارند و نداشـته‌اند انتهی کلامه عافاه الله تا اینجا جناب مسـتدل کلام جنـاب شـیخ را نقـل نموده و در مقـام جواب بیانـاتی فرموده و در آخر که خواسـته‌اند نتیجه بگیرنـد فرموده‌انـد بالجملهٔ چون جناب شیخ‌الاسـلام خواسـته است که از کلمه‌ی (ایقان)و عدم اقبال مظهر امر الله به مطالعه‌ی کتاب غیر رایحه‌ی تکبر استشمام نماید نه تنها در ورطه‌ی تشبیه و تمثیل غیر منطبق و قیاس مع الفارق واقع شده بل جهل خود را به لغت و موارد اسـتعمال الفاظ نیز واضح و مبرهن داشته است چه لفظ ایقان به معنای مقید یقین هرگز وارد نشده و چنانکه شیخ گمان کرده‌اند در معنائی که سائق خلق از عالم ظن به عـالم یقین باشـد اسـتعمال نیـافته قـال البسـتانی ایقن الامـر و به ایقانـا و تیقنه یتقنـا و استیقنه و به استیقانا علمه و تحققه و قال صاحب

القاموس ایقنه و به و تیقنه و استیقنه و به علمه و تحققه و از این تنصیص علماء لغت واضح می‌شود که جناب شیخ از ادراک ظواهر الفاظ عاجز و قاصر بوده و به این سبب قیاس باطل نموده است غایهٔ ما فی الباب این است که لفظ ایقان دال است بر اینکه مندرجات آن از عالم یقین نازل شده نه از عوالم ظن و شک و تخمین و کذلک مظهر امر الله که آفاق عالم از نفحات طیبه‌ی اخلاق کریمه‌اش معطر است و وداعت و رافتش در کافه‌ی انحاء و اطراف مذکور و منتشر اگر اقبال به مطالعه‌ی کتب نفرماید نه از جهت کبر و غرور باشد بل تا سبب ارتیاب ارباب شک و ریب نگردد و امطار هاطله‌ی معارف و علومش به تکسب و تعلم منسوب نشود و بیانات بعد از این هم از قبیل مکررات است و محتاج به ذکر آن نیستیم

جواب

عرض می شود اولا خوب بود جناب مستدل نگذارند کتاب متسطاب ایقان مطبوع و به دست جناب شیخ و امثال ایشان نیفتد زیرا که بهائیان جناب بهاء را عالم بما کان و ما یکون می‌دانند مناسب این بود مرقوم ندارند که چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود و کتب عربیه ایشان به دست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود که کتابی از ایشان که مسمی به ارشاد العوام است در این بلد یافت می‌شود تا آخر آنچه در ایقان جناب شیخ نقل نمودند از حق مکدر عجب امامی دارند مظهر امر الله و امام و نبی باید کتاب مرحوم حاجی محمد کریم خان را به زحمت بدست بیاورد تا از روی بصیرت و معرفت جواب سائلین بدهد په په طرفه امامی و تحفه پیغمبری است ثانیا اگر ایقان به معنای مفید یقین استعمال نشده باشد و معنی آن این باشد که از عالم یقین نازل گشته نه حدس و ظن و تخمین چگونه از کبر و غرور خارج می‌شود که جناب مستدل به این معنی بر جناب شیخ الاسلام رد نوشته‌اند چه معنای آن مفید یقین باشد و یا اینکه از عالم یقین بفرمایند نازل شده کبر و غرور در تسمیه‌ی ایقان کمتر از کبر و غرور تسمیه‌ی به ارشاد العوام نیست و حال اینکه مقصود مرحوم حاجی محمد کریم خان این بوده که غیر عوام از شیعیان بحمد الله خودشان از آیات قرآنیه و سنن وارده‌ی از ائمه علیهم‌السلام طریق رشاد و سداد را می‌پویند و کشتی نجات و هدایت می‌جویند ولی چون عوام محتاج بهادی و مرشد هستند ناچار باید مطالب حقه را از علما و فقهاء و اهل ذکر اخذ نمایند و آن کتاب مستطاب را برای عوام ترقیم داده‌اند خلاصه مقصود از این قال و قیل و تطویل و تفصیل نه حمایت و جانب داری از آن شخص بزرگ جلیل است بلکه مقصود این است که رؤسا و تبعه‌ی باب و بهاء به فضل و دانش هیچ کس قائل نیستند بلکه اگر خوب دقت شود به فضل و مقامات و شئونات محمد صلی الله علیه و آله و آل او نیز معتقد و به اخبار و آثار اعتماد ندادند نهایت اینکه ناچارند ظهور این دو ظهور را [صفحه ۱۹۴] متفرع بدین احمدی صلی الله علیه و آله سازند تا متشابهات اخبار و کتاب استدلال جویند و دلیلی نیش غولی بدست آرند این است که در مقام رد کلمات علما اعلام از هر فرقه‌ی علمی افراشته و مزخرفاتی چند در کتب و مصنفات خود نگاشته‌اند که تضحک منه الثکلی و خلاصه‌ی استدلالات مستدل من البدو الی الختم راجع به این است که دیده‌ی اهل بهاء به نور شمس جمال جناب باب و بهاء منور و دماغ آنها از نائم گوی آن دو رئیس معطر است و هر کس بر خلاف عقیده‌ی آنها است نابینا و کور و از نوشیدن زلال معرفت مهجور هیچ برهان و دلیل هم ندارند و باید به علم اشراق و مکاشفهٔ مطلب خود را مستند سازند که شیخ احسائی یا سید رشتی از مکاشفهٔ و اشراق چنین فهمیدند و برای طفره هیچ اسهل از این نیست لذا عرض می‌شود که ما را انشاء الله تعالی معذور می‌دارند زیرا که آن چشم را خدا به ما نداده و این فهم و ادراک در وجود ماها به ودیعت ننهاده بلکه ما را مامور فرموده که به حکم انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض دست از این دو ودیعه‌ی بزرگ برنداریم تا وارد بر حوض کوثر و درک حضور یعنی ساحت ملک داور نمائیم اگر جناب مستدل پیش از ما به آن مقام عالی و مکان متعالی رسیدند ما را به دلیل و برهان مطلع خواهند فرمود و الا ما ایشان را مستحضر می‌نمائیم که فائده‌ی خروج از دین محمدی صلی الله علیه و آله

چیست و ناجی کدام و هالک کیست خبیث از طیب و زیبا از زشت ممتاز و هر کس به دین و آئین خود سرافراز آن دیده که جناب مستدل و امثال ایشان می‌فرمایند باید داشته باشد تا جمال اقدس باب و بهاء را کما ینبغی زیارت کند به خدا به ما عنایت نشده که از اشعه‌ی ایمان و ایقان به آن دو بزرگوار دیده‌ی خود را مستنیر داریم و از کلمات آن دو بزرگوار که تمام مغلوط و غیر فصیح و خالی از سلاست و تنقیح است مکنونات خاطر آن دو ظهور را تبعیت نمی‌توانیم نمائیم و این کلمات من حیث هی علاوه بر اینکه دلیل حقانیت نیست بر بطلان مدعی گواهی می‌دهد حاصل اینکه هر گاه امر خود را به معجزه و کرامت که سیره‌ی انبیاء و اولیا بر آن بوده ثابت ننمایند من له ادنی دربهٔ بانها مؤمن و موقن نمی‌شود و خداوند متعال ابا فرموده که معجزه برید کاذب و مفتری جاری فرماید و خلق را در صورت عدم تسامح در مقدمات علم در معرض اضلال آرد اما آنها که بدون دلیل تصدیق نمودند و در تحصیل علم کوتاهی نمودند ایرادی بر خداوند متعال نیست و جناب مستدل چنانچه سابقا ذکر شد بر جناب شیخ ایراد می‌فرمایند که چرا ایقان را به معنای مفید یقین معنی نموده و کبر و غرور از آن لفظ استنباط فرموده و دلیل بر عدم اطلاع جناب شیخ بر لغت گرفته برای خردمندان فضلی ثابت نمی‌شود بلکه در این تقریر بی علمی و عدم بصیرت خودشان مکشوف می‌شود پس در صورتی که بنابر تقریر مستدل ایقان به معنی علم و یقین باشد کتاب ایقان چه معنی دارد و کتابی که یقین است یعنی چه در قاموس است الیقین و ازاحهٔ الشک بنابراین مراد صاحب ایقان این است که این کتاب مستطاب من مزیل شک و مفید یقین است چنانچه جناب شیخ معین کرده‌اند و البته اگر از خود بهاء هم سؤال می‌نمودند همین قسم معنی آن را معین می‌فرمودند حیرت این است که با این تفصیل این قدر جناب شیخ را سرزنش و توبیخ فرموده که چرا لفظ ایقان را به معنی مفید یقین معنی نموده و حال اینکه خود مستدل بعد از چند سطری در همان معنی استعمال نموده فرموده‌اند مراد جناب بهاء این است که مطالب نازله‌ی در این کتاب رافع حجبات غلیظه‌ی ظنیه است و مفید ادله و براهین واضحه‌ی یقینیهٔ پس بر جناب مستدل است میانه‌ی این دو معنی که اولا از جناب شیخ و ثانیا از جناب بهاء نقل کرده‌اند فرقی بگذارند تا ما نیز مستحضر شویم که از تقریر جناب شیخ چه رکنی از ارکان علم و دین متزلزل و کدام امتیازی برای جناب بهاء و مستدل حاصل می‌گردد مگر اینکه مقصود زیادتی حجم کتاب فرائد باشد خلاصه اینکه استنباط کبر و غرور از تسمیه کتاب به ارشاد العوام زیادتر از استنباط از لفظ ایقان نیست توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند علاوه اسم جناب حاجی محمد کریم [صفحه ۱۹۵] خان را به این درجه بی‌القاب و عنوان بردن و آن جناب را به این اندازه مجهول الاسم و الرسم یاد کردن و کریم خان گفتن آیا دلیل بر کبر و غرور نمی‌توان گرفت توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند قال المستدل البهائی از آثار باهره‌ی این کتاب مستطاب و سائر الواح مقدسه است که هزاران امی عامی جبان اصم ابکم که نه از حقیقت دین خود مخبر بودند و نه از حقائق سائر کتب و ادیان مطلع از انوار ساطعه‌ی آیات الهیه جهلشان به علم و جبنشان به قوت و شکشان به یقین مبدل گشت انتهی ج عرض می‌شود به سر مبارک جناب مستدل آنان که از حقیقت دین خود مخبر و از حقائق کتب و اخبار و ادیان مطلع نبودند حالا هم که اظهار تدین به این آئین می‌نمایند از هیچ واقعه‌ای خبری ندارند و مانند انعام بل هم اضل در بیابان حیرت چرا می‌نمایند چنانچه شنیده‌ام غالبی به تفأل به اشعار حافظ و یا فاضل رومی داخل این دین شده‌اند چنانچه از یکی از معارف بابیه یزد سؤال نموده بودند به چه دلیل و یقین دست از آئین محمدی برداشته‌اید جواب گفته که خداداد نامی برای ارشاد به یزد نزول و جمعی در مقام انکار او برآمده من برای تدین به کتاب خواجه تفأل زدم این شعر را دیدم فکر مشاطه چه با حسن خداداد کند به این واسطه بدو ایمان آوردم و کذا همین اوقات که کتاب مستطاب فرائد جناب مستدل را زیارت کردم و در استدلال به حدیث ابی‌لبید مخزومی خدشه‌ای به نظرم آمد به یکی از معروفین پیغام دادم کدام دلیل شما را به این یقین کشانید و به درجه‌ی علم رسانید نه از شرف حضور نقطه‌ی اولی بهره و نه از تشرف خدمت جمال ابهی مباهی و مفتخر گردیده جواب داده بود چه دلیل از حدیث ابی‌لبید مخزومی اقوی و اسد که سنه‌ی ظهور باب را معین فرموده‌اند به همان سبک و روش که جناب ابوالفضائل بیان نموده که عدد فواتح سور بعد از حذف مکررات هر گاه شماره نمائی تا بالمر یک هزار و دویست و شصت و هفت

می‌شود و هفت سال که زمان بعثت بالعلانیه‌ی حضرت رسالت پناه است بر عدد یک هزار و دویست و شصت هجری که سال ظهور جناب باب است مزید نموده یک هزار و دویست و شصت و هفت که مطابق عدد فواتح سور است می شود به آن تقریر که جناب ابوالفضائل فرموده‌اند ثانیا عرض کردم جناب ابوالفضائل یا معنی حدیث را نفهمیده یا فهمیده اغماض فرموده‌اند زیرا که حدیث مروی چنانچه در بحار و انوار بالصراحة مرقوم است الر است نه المر بر فرض که المر باشد دعوت بالعیان حضرت ختمی نشان یازده سال بود نه هفت سال پس مناسب این بود جناب باب عجله فرموده در سنه‌ی یک هزار و پنجاه و شش هجری تدارک ظهور بگیرند تا یازده سال که مزید می‌شود مطابق با سنه‌ی یک هزار و دویست و شصت و هفت گردد و اسباب اضلال فراهم آید و اینکه جناب مستدل دعوت بالعیان را هفت سال معین فرموده‌اند برخلاف قانون مشی فرموده‌اند زیرا که متون کتب تفاسیر و سیر ناطق است به اینکه حضرت ختمی مآب در سال سیم از بعثت بعد از نزول آیه‌ی مبارکه فاصدع بما تؤمر دعوت خود را آشکار و بالعیان اظهار فرمودند و احادیث کثیره بر طبق آن ورود یافته است و اگر یک حدیث دعوت بالعیان را پنج سال بعد از بعثت معین نموده مقاومت با اخبار کثیره‌ی دیگر ندارد علاوه در روات آن هم حدیث بسیار است بر فرض صحت باز مطابق مقصود بهائیان نیست زیرا که از بعثت تا هجرت سیزده سال بود پنج سال هم کسر داده شود باز یک هزار و دویست و شصت و هشت می‌شود و یک سال اختلاف پدید می‌آید علاوه جناب مستدل نمی‌توانند حدیث پنج سال را معتمد و مناط قرار دهند زیرا که صدر حدیث شریف در تعیین ظهور حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام و قیام به امر حق به الم تصریح دارد به اینکه امام همام حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام زمان دعوت بالعیان را یازده سال گرفته تا مزید بر عدد شصت هجری که می‌شود باعدد الم که هفتاد و یک است تطابق نماید پس بر جناب مستدل است که در استدلال خود فرق میانه صدر و ذیل حدیث را بیان فرمایند که داعی چیست که در صدر حدیث باید دعوت بالعیان را یازده سال و در ذیل بنابر تقریر [صفحه ۱۹۶] جناب مستدل هفت سال معین شود بالجملة بعد از تقریر این ایراد آن شخص بر خود مخمر نموده بود که حل این اشکال را از جناب مستدل یا سایر رؤسا بخواهد هر گاه بیانی وافی و استدلالی کافی در حل این اشکال ننمودند از این دین اعراض نماید خلاصه مقصود این است که مبنای عقائد بابیة و بهائیة یا تفأل به کتاب شیخ و خواجه و ملای روم است یا بفهم جناب ابوالفضائل در ترجمة و معنی حدیث پس درجات علم و یقین آنها باعلی درجه‌ی ظهور معلوم گردید بلی میزان علم و یقین این همج رعاع همین‌ها است که مفصلا معروض افتاد چه بسیار این عقائد شباهت به عقیده‌ی بعضی از عوام از نسوان دارد چنانچه در این ازمنه عالم عاملی از اهالی محل ما برای تکمیل علوم فقهیه و اصولیة چندین سال به غربت افتاد و بعد از زحمات بسیار و مشاق بی‌شمار با کمال ابهت و حشمت به بلد خویش معاودت و مراتب علمیه‌ی آن فاضل نزد اولی الابصار مکشوف افتاد زنی از همسایگان آن عالم نزد مادر آن جناب رفته از کمیت علم آن عالم استعلامی نمود مادرش در پاسخ شرحی از مقامات و شئونات علمیه‌ی پسرش بیان نمود بالاخرة آن زن همسایه گفت به اختصار گوش پسر شما به آن درجه رسیده که بر منبر صعود و مختارنامه را با فصاحت و بلاغت برای مردم بخواند یا نه بالجملة مبنای عقائد این خلق همین است که عرض شد

استدلال به آیات شریفه قرآن و جواب از آنها

قال المستدل البهائی جناب شیخ بعد از اینکه از جواب مناظر بهائی عاجز شده جریا علی عادته بحیل تکفیر آویخته و در پناه هجر و هذیان گریخته و ایشان را کافر و ملحد نامیده است به دلیل اینکه حضرت مناظر در رساله‌ی خود ابدان مظاهر امر الله را عرش الهی دانسته و مقام ایشان را مقدس از امکان و من فی الامکان شمرده و کتاب مستطاب ایقان را اعلی و اتقن از کل کتب شناخته است گویا جناب شیخ حدیث قلب المؤمن عرش الرحمن را ندیده و بیان متین لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن را نشنیده است و در صورتی که قلوب مؤمنین به سبب استواء روح الله بر این قلوب مقدسه عرش الهی خوانده شده چگونه

اطلاق لفظ عرش اعظم بر قلب اقدس حضرت موسی و حضرت عیسی و یا حضرت خاتم الانبیاء و جمال اقدس ابهی جایز نباشد بعد بیاناتی می‌فرمایند تا می‌رسد به این مطلب که در حادثه‌ی بیعت تحت الشجر در قرآن مجید می‌فرماید ان الذین یبایعونک تحت الشجرة انما یبایعونک تحت الشجرة انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم آیا این اتحاد که از آیه‌ی مبارکه مفهوم می‌شود هیچ دلالت دارد بر اینکه آن حضرت خود را واجب الوجود دانسته است به جهت اینکه بیعت خود را عین بیعت با خدا و دست خود را عین دست او جل و علاـ شمرده تا آخر بیانات جواب عرض می‌شود هر گاه مراد مناظر بهائی از عبارت منقول از ایشان که مقام رؤساء خود را مقدس از امکان و من فی الامکان شمرده واجب الوجود و مقام ربوبیت است چنانچه جناب شیخ استنباط فرموده‌اند البته کفر و زندقه‌ی مناظر معلوم و مکشوف است زیرا که ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام با آن معجزات و خوارق عادات و کرامات و مقامات فضل و علم نزلونا عن الربوبیة و قولوا فی حقنا ما شئتم فرمودند و این دو ظهور با وصف عدم امتیاز و عدم اتیان به معجزات و فقدان شئونات البته مقام ربوبیت ندارند و آنها را واجب الوجود دانستن با مضمون آیه‌ی مبارکه ان الذین یبایعونک تحت الشجرة انما یبایعون الله خیلی فرق دارد زیرا که خداوند متعال مقدس و منزه از مبایعت با خلق است و البته مبایعت با رسول اکرم صلی الله علیه و آله همان مبایعت با خدا است و دعوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امر فرمودن امت مرحومه را به اطاعت خدا و مبایعت با خود که نمونه‌ی رضای معبود است جز اطاعت خداوند تبارک و تعالی نیست چنانچه مدلول بنا عرف الله و بنا عبد بدان ناطقی صریح و مؤیدی متین و صحیح است و این قیاسات جناب مستدل که همه‌ی مکذبین در تحت یک عنوان در یک مسلک سایرند قیاسی است مع الفارق مکذب مظاهر حق هالک و مهلک است نه مکذب مفتری و کاذب همه‌ی این قیل و قال و طول و تفصیل در تعیین مدعی حق است [صفحه ۱۹۷] و تشخیص داعی باطل جناب مستدل بدون دلیل آنها را مسلم الحجیة تصور و مکذبین را در عداد مکذبین انبیاء و اولیاء مندرج می‌نمایند ثبت الارش ثم انقش اگر هر مکذبی مصداق مکذبین و معرضین که در قرآن مجید بذم آنها تصریح شده باشد گذر عارف و عامی همه بر دار افتد حضرت ختمی ماب صلی الله علیه و آله مکذب یهود و نصاری و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مکذب خلفاء ثلاثه و معاویه و عموم مسلمانان مکذب مسیلمه و سجاح انشاء الله تعالی ما مسلمانان نیز که مکذب حضرت باب و بهاء هستیم در عداد این مکذبین خواهیم بود و در عرصه‌ی قیامت به این تکذیب مباهی و مفتخر پس بنابراین معروضات استدلال جناب مستدل به آیه‌ی مبارکه‌ی ان الذین اجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون مثمر ثمری نیست هیچ کس قائل نشده که خندیدن بر مؤمنین به شیطان موجب وبال و خذلان است ضحک و چشم به هم زدن برای اهالی ایمان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله دلیل زندقه و کفر است نه تکذیب مکذبین به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و موقنین به امثال مسیلمه و سجاح و طلیحه و سائر مدعیهای فضول مثل باب و بهاء قال السمتدل البهائی و نیز جناب شیخ در رساله‌ی اولی نوشته‌اند باری خیال مکنید که عجب‌تر از این نخواهید دید خیر زیاده غریب‌تر از این گونه استدلالها خواهید شنید و از این است که عینا ذکر می‌شود در حق کریم خان مصنف ارشاد العوام باز می‌گوید در کتابی که ترک نشده از آن امری ذکر شده این است که می‌فرماید ان شجرة الزقوم طعام الاثیم و بعد بیانات دیگر می‌فرماید تا اینکه منتهی می‌شود به این ذکر ذق انک انت العزیز الکریم ملتفت شوید که چه واضح و صریح است وصف او در کتاب مجید این شخص هم خود را در کتاب خود از بابت خفض جناح عبد اثیم ذکر نموده انتهی کلامه اکنون تماشا کنید که جهنمی بودن مصنف ارشاد العوام را چگونه استدلال می‌کند و چه دلیل‌های محکم و متین بر عصیان و طغیان او می‌آورد و گویا این آیات شریفه در هزار و دویست سال قبل در حق او نازل شده و بیان حال خسران مال او را کرده است واقعا واضح‌تر از این دلیل و قوی‌تر از این حجج چه دلیل و حجت خواهد بود که اسمش کریم و هم در کتاب خویش خود را عبد اثیم ذکر نموده است و کلمه‌ی کریم و اثیم هم در قرآن مذکور است انتهی ارباب درایت دانند که اگر فهم بطون کلمات قرانیة و ادراک دقائق تاویلات کتب سماویه و دریافت قرائن استعارات نبویه چندان سهل و آسان بودی که هر نفسی به سهولت ادراک نماید و هر سمعی بشنود و به شنیدن آن متلذذ شود کلمه‌ی مبارکه‌ی لاـ یعلم تاویله الاالله معنی نداشت و آیه‌ی

کریمه و تعیها اذن واعیهٔ لازم نبود و هم بر اولی الابصار پوشیده نیست که ائمه‌ی هدی و وراث معارف حضرت خاتم الانبیاء علیه و علیهم ازکی الثناء و ابهی البهاء دقائق تاویل را از خصائص خود دانسته و غالبا از اخص خواص و اصحاب خود نیز ستر فرموده و کشف و اظهار آن را به زمان ظهور موعود محول داشته‌اند تا آخر آنچه از این قبیل مرقوم داشته‌اند جواب عرض می‌شود حقیقت تاویلات و استدلالات صاحب ایقان و شعف جناب مستدل به نقل آن در خسران حال جناب مصنف ارشاد العوام به آیه‌ی مبارکه ذق انک انت العزیز الکریم و ان شجرهٔ الزقوم طعام الاثیم خیلی خنک و بی‌مزه و ابرد من یخ است که قابل ذکر ایراد جناب شیخ و جواب بی‌معنی مستدل نیست اگر باب تاویل به این درجه مفتوح گردد به هیچ دین و آئین اعتماد و در محاورات و مکالمات به هیچ لفظی از الفاظ استناد نمی‌توان نمود زیرا که هر لفظی را تاویلی ضعیف و معنی سخیف می‌توان نمود از قرار تقریر و فرمایشات جناب مستدل از مأول و قائل هم مطالبه‌ی دلیل و برهان روا نیست آیاتهم کلماتهم و دلیلهم وجودهم بنابراین خداوند متعال عجب حد و سدی برای ارشاد عباد و هدایت من فی البلاد الی یوم التناد معین فرموده که باید لیلا نهارا انتظار داشت که فلان شخص امروز از هند هوس پیغمبری و امامت داشته و فلان اما روز بعد از سند [صفحه ۱۹۸] علم هدایت یا ضلالت افراشته و فوری باید سمعنا و اطعنا سرود و آیه‌ی مبارکه ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فامنا تشبث شود و محض ادعاء بدون دلیل و برهان باید اطاعت کرده پیغمبر ثابت النبوهٔ را معزول نمائیم تا در زمره ویل للمکذبین مندرج نشویم و مصداق ان الذین اجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون و اذا مروا بهم یتغامرون واقع نگردیم په په عجب مکلفی و طرفه مکلفی و تحفه تکلیفی پدید آمده باید رؤسا و اعیان باطل قدر وجود مبارک مستدل را بدانند و این نعمت را مغتنم شمارند بلکه سزاوار است همه ساله بل همه روزه الاف و الوف هدیه و ارمغان برای جناب مستدل نیاز نمایند که به این درجه امر نبوت و امامت بلکه مرتبه‌ی ربوبیت را سهل و آسان فرموده فقط خود ادعاء دلیل حقیت مدعی است و کلمات مغلوطه‌ی خارج از قانون فصحا و بلغاء عین اعجاز و برهان صدق مدعا و اما معارضه‌ی بهائیان با اهالی اسلام به اینکه طائفه یهود و نصاری نیز تاکنون به انتظار ظهور موعودی که با آراء فاسده‌ی آنها مطابق آید نشسته‌اند و همه بر باطلند قیاسی است مع الفارق و بطلان آنها مستلزم بطلان عقائد اهالی اسلام نیست زیرا که کرارا عرض شده آنها صدق حضرت خاتم النبیین را در کتب سماویه‌ی قبل استنباط و به معجزه و آیات بینات کاملا به حال سید عالم آگاه بودند مع هذا من باب العصبیهٔ والعناد ایمان به آن جناب نیاوردند و ما فرقه‌ی اثنی عشریه نه در کتاب آسمانی پیغمبرمان اسمی از این دو ظهور دیده نه آیات و معجزات از آنها شنیده‌ایم در این صورت مکلف به تکذیبیم نه تصدیق پس این همه هیاهو و قیل و قال برای تعیین مظهر امر خدا است نه اینکه باید به هر مدعی کاذب گروید ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس بهر دستی نباید داد دست

استدلال به دعوت رسول اکرم از یهودیان

اشاره

قال المستدل البهائی که یهود چون نداء حضرت خاتم الانبیاء (ص)ارتقا یافت به حضور مبارکش مشرف شدند و معروض داشتند که عادت الهیه با ما چنین معهود بوده که به پیغمبری ایمان نیاوریم مگر اینکه قربانی کند و آتشی فرود آمده آن را بسوزاند و این اقتراح یهود نظر به حکایت قربانی هابیل فرزند حضرت آدم و حادثه محاکمه‌ی الیاس نبی یا انبیاء وثنی بود چنانکه در فصل (۱۸) از کتاب ملوک اول از کتب عهد قدیم مذکور است که الیاس علیه‌السلام در حضور احاب ملک با پیغمبران به عمل که از اوثان مدینه‌ی سامره بود بدین معاهده کردند که هر یک ذبیحه ذبح کنند و بر مذبح نهند و از خداوند تبارک و تعالی مسألت نمایند تا آتشی از غیب فرود آید و قربانی آنکه صادق است بسوزاند و بالاخره چنانکه در کتاب مذکور است قربانی الیاس نبی مقبول و قربانی انبیاء به عمل رد شد و کذبشان به ظهور این معجزه ثابت گشت بالجملهٔ چون یهود این معجزه را از حضرت رسول صلی الله

علیه و آله طلبیدند در جواب ایشان فرمود هر آینه پیغمبران پیش از من با بینات و همین معجزات آمدند چرا آنها را کشتید اگر راست می‌گوئید که به ظهور این معجزه ایمان می‌آورید حال قدری در این جواب تفکر فرمایند که خاتم انبیاء چگونه یهودیان زمان خود را قتله ایلیاء یا سایر انبیاء شمرده و به کدام مناسبت ایشان را به آن فعل نسبت داده نه ایشان در زمان ایلیاء نبی بودند و نه نبوت او را منکر و نه ایلیاء نبی به اعتقاد مسلمین و نصاری و یهود شهید شد که لا محالهٔ نسبت قتل ثابت آید و نه یهود از قبائل سامریه بودند که من حیث القومیهٔ آن نسبت مناسبت یابد هزار و پانصد سال پیش سامریان الیاس نبی را رد کنند و پیغمبران خدا را به شهادت رسانند و بعد از هزار و پانصد سال یهود مدینه به این گناه متهم و مؤاخذ آیند آیا این عجب است یا آنکه حق جل جلاله در کتاب مستطاب ایقان نازل فرماید که مقصود از لفظ اثیم و کریم شخص مخصوص باشد و اسم الد اعداء قائم آل محمد صلی الله علیه و آله به براعت و استهلال به این لطافت و حلاوت در کتاب الله مذکور آید بلی اگر از مکابرین سؤال نمائی به چه دلیل باید از حضرت عیسی (ع)قبول نمود که مقصود از ایلیاء ظهور حضرت یحیی است و به کدام برهان توان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مقبول داشت که یهود زمان آن حضرت [صفحه ۱۹۹] منکرین الیاسند و قتله‌ی انبیا و به چه حجت باید از جمال اقدس ابهی مقبول نداشت که مقصود از آیه‌ی مبارکه‌ی ذق انک انت العزیز الکریم ذکر اسم اول معرض از جمال حضرت معبود است و اشعار به نام الد اعدای قائم آل محمد موعود (ع)جوابی ندارند و اقامه حجتی و برهانی نتوانند جز اینکه از طفولیت آن اسامی کریمه را از والدین خود به عزت مسموع داشته و اذانشان به آن متعود گشته و بقاء مناصبشان به تعزیز از اسامی مربوط است و حفظ مقامشان به تجلیل آن منوط انتهی کلام المستدل

جواب

عرض می‌شود هیچ معلوم نشد که استدلال به آیه‌ی مبارکه الذین قالوا ان الله عهد الینا الا نومن لرسول حتی یاتینا بقربان تاکله النار تا آخر چه مناسبت با استعجاب در تاویل صاحب ایقان آیه‌ی مبارکه ذق انک انت العزیز الکریم را برای خسران صاحب کتاب ارشاد العوام دارد مگر در آیه‌ی کریمه‌ی قالوا ان الله عهد الینا خداوند متعال و حضرت رسول ذوالجلال تاویلی برخلاف ظاهر فرمودند آیه‌ی مبارکه در حق جماعتی از یهود و هم کعب بن الاشرف و مالک بن الصیف و واهب بن یهودا و غیرهم که معجزات و آیات حضرت ختمی ماب را کرارا دیده بودند باز محض لجاج و عناد به این کلمات تفوه نمودند که معجزه مثل معجزه انبیاء قبل بیاور که قربانی می‌کردند و آتش فرود آمده آن را می‌خورد فقالوا یا محمد ان الله عهد الینا فی التوریهٔ ان لا نومن لرسول حتی یاتینا بقربان تاکله النار و حاصل جواب حضرت رسول امجد اکرم این بود که فرمود آمد از آتش و خوردن قربانی مگر برای غیر از تعیین صدق نبی بود و این قسم اعجاز برای این بود که مردم آگاه شوند که این داعی از جانب خدا است و آن معجزه به ظهور رسید و من آیات بینات و معجزات باهرات آوردم و باز انکار گردید و تکذیب نمودید و یقین است اگر این معجزه هم بیاورم قبول نخواهید نمود و باز اقتراحی تازه خواهید نمود و معجزه‌ی دیگر طلب خواهید فرمود و باید تمام اوقات من مصروف اتیان معجزات برحسب مقترحات شما باشد که هر ساعت یک قسم معجزه تازه طلب نمائید چنانچه آباء و نیاکان شما هر قدر معجزه از انبیاء دیدند به آنها ایمان نیاوردند و این نبود مگر از عناد و لجاج که با مشاهده‌ی آیات بینات باز ایمان نیاوردند و رسول اکرم (ص)در مقام مجازات و پاداش و مکافات آنها نبودند که مستدل بفرمایند آنها را به این گناه متهم ساختند بلکه مقصود اخبار از عقائد باطله ایشان بود به لسان معجزنشان این است معنی آیه‌ی مبارکه قالوا ان الله عهد الینا و اما آیه‌ی مبارکه‌ی ان شجرهٔ الزقوم طعام الاثیم تا آخر در حق ابوجهل نازل القمی و ذلک ان اباجهل کان یقول انا العزیز الکریم و قال لرسول الله صلی الله علیه و آله مابین جبلیها اعز و اکرم منی فنزلت الایهٔ مستهزءا به و معنی الاثیم کثیر الاثم و کلام معجز نظام حضرت امیرالامرهٔ در نهج‌البلاغهٔ که برای خودشان دلیل گرفته‌اند بالصراحهٔ در تقبیح و مذمت بابیان و بهائیان نازل گردیده و مقصود جناب امیرمؤمنان همین طائفه‌اند که کتاب خدا را تحریف و این

گونه تاویلات باطله‌ی سخیفه می‌نمایند قال علیه‌السلام اشکو من معشر یعیشون ضلالا و یموتون جهالا لیس فیهم سلعهٔ ابور من الکتاب اذا تلی حق تلاوته و لا انفق بیعا و لا اغلی ثمنا من الکتاب اذا حرف عن موضعه حالا بعین انصاف نظر فرمائید که ما محرف کتاب خدائیم یا جناب مستدل و صاحب ایقان که جل آیات قرآنیه را از معنی ظاهری لغوی صرف نموده به این تدلیسات و تاویلات خود را دارای مقام ریاست بلکه نبوت و امامت می‌نمایند و اینکه جناب مستدل فرموده‌اند اثنی عشریه ایمان نمی‌آورند تا مناصب عالیه‌ی ایشان محدود و مضبوط باشد در غیر موقع است زیرا که قضیه برعکس است و از بابت اینکه امثال مستدل در این عالم نه یک نه صد بلکه هزاران هزاران هستند و در بین خلق رتبه‌ی امتیاز و اختصاصی ندارند از آن طرف بر سر شوری و خیلاء و غروری دارند ایمان به باب و بهاء آورده تا در آن سلسله رونق مرجعیت و ملجأیت بدست آرند اگر هزار سال دیگر جناب مستدل و امثال ایشان در بین امت مرحومه به همان دین و آئین باقی بودند نظر به اینکه در علوم الهیه و رسوم ادبیه کامل [صفحه ۲۰۰] و به امتیازی نائل نیستند اسمی از ایشان بر السنه‌ی احاد ناس جاری نمی‌کردید ولی حالا که برای یک دین و آئین بدون برهان و دلیل کتابی به تزویر مرقوم و به عقیده‌ی خودشان در مقام اثبات امری باطل و مذهبی عاطل بر آمده البته نزد رؤسا این طایفه مقبول و به توجهات عظماء این سلسله مشمولند میکشندش چو سبو دوش بدوش می برندش چو قدح دست به دست اما بحمد الله تعالی از توجهات وجود مبارک امام عصر عجل الله فرجه در اسلام هزاران هزار اشخاص که داراء علوم ربانیه و عالم به تفسیر کلمات سبحانیه و نکات قرآنیه هستند موجود و امثال وجود جناب مستدل که در علم انشا و میرزائی فی الجملهٔ ربطی دارند و از تواریخ بی‌اطلاع نیستند در امت مرحومه وقع و وقری ندارند این است که ناچارند به این تلبیسات تشبث و تمسک جویند ذلک هو الخسران المبین ولی بسا ذلت ظاهری که از هزار عزت بهتر و بسی خفت که از حشمت هزار درجه برتر است

استدلال به ظهور قائم که ظهور کلی شارعیت است

اشاره

قال المستدل البهائی و نیز جناب شیخ در رساله‌ی اولی نوشته‌اند وقتی که از ایقان این طور استدلالهای کودک فریب را تا به این مقامها مطالعه کردم دیگر اقبالم یاری نکرد که آخر رسم فقط اکنون بحث و مذاکره خود را تمام می‌کنم به عبارتی که خود صاحب ایقان ذکر و اعتراف کرده است و آن چنان که انفا ذکر شد این است در کتابی که ترک نشده از آن امری این عبارت چنانکه می‌بینید صراحت دارد بلکه به آواز بلند صریحا نداء می‌کند به اینکه هیچ امری در قرآن ترک نشده یعنی آنچه متعلق به اعتقادات صحیحه و اخلاق و اعمال مرضیه ناس است و هم از آنچه احتراز و اجتناب از آن لازم است بالکلیه در آن مذکور است چنانکه مصنف ایقان هم تصدیق می‌فرماید پس از جبان مؤلف سؤال می‌رود در صورتی که این قسم قانون الهی داریم چه حاجت دارد به کسی که قانون تازه بیاورد و آن قانون از چگونه اوامر و احکام عبادت خواهد بود که ما آن را نداریم انتهی جواب بر ارباب الباب مخفی نیست که آنچه در مباحث سابقه به براهین واضحه و ادله جلیه مبرهن و مدلل داشتیم که ظهور قائم موعود ظهور کلی شارعیت است و تجلی خاص ربوبیت که به ظهور مبارکش سماوات ادیان عتیقه مطوی و پیچیده میشود و سماء رفیع دین بدیع مرفوع و مبسوط گردد چنانچه اطفال عهد و جهال وقت و فریفتگان اوهام و مغرورین به اضغاث احلام گمان کرده‌اند که ظهور مبارکش ظهور نیابت است و قیام حضرتش قیام وصایت ما را مستغنی داشت از اینکه در این مقام در ابطال اوهام شیخ ثانیا متحمل زحمت شویم و سخافت رای و وهن ظنون او را واضح و مکشوف داریم لکن چون جناب شیخ به گمان خود در عدم لزوم تجدید شرایع دلیل محکمی یافته و به غایت پهلوانی و بسالت را در این مبارزت بکار برده و به عبارت کتاب مستطاب ایقان در کاملیت قرآن متمسک گشته و از خوف اینکه مبادا مستمعین فراموش کنند سابقا هم به یاد داشت آن وصیت فرموده است تجدید نمود این

است آنچه در این مقام نقل جواب مستدل لازم افتاد

جواب

عرض می‌شود این نتایج که جناب مستدل از کلمات خویش به طور ارسال مسلمات می گیرند و آن تفریعات که بر اصول عبارات خودشان متفرع فرموده در هر مقام افتتاح به این کلمه می‌فرمایـد که چون ما ثابت کردیم یا مدلل داشتیم اوهام فاسده‌ی شیخ یا اهل اسلام را هیچ یک مقبول نزد ذی شعوری نیفتاد و ابدا معلوم نگردید بلکه به درجه‌ی ظن هم نرسید و بطلان ان کالشمس فی رابعهٔ النهار آشکار گردیـد چرا این نسبت قبول اینکه ظهور این ظهور به عنوان نیابت است به مناظرین و اهالی عصر خویش از مسلمین داده اهالی اسلام علاوه بر اینکه این ظهور را ظهور کلی شارعیت نمی‌داننـد داراء رتبه‌ی نیابت نیز نمی‌داننـد این رتبه‌ی اخیره را نیز برای رؤسا شما قائل نیستند که آنها را به لفظ فریفتگان اوهام و مغرورین به اضغاث و احلام یاد می‌فرمایند و ضمنا می‌فرمایند مقام این ظهورات را ظهور نیابت می‌داننـد بلی یـک ظهور به عنوان نیـابت و وصایت قائل و معتقدنـد آن هم شخص معین پسر شخص مشخص که تا یازده پـدر امام و معصوم باشـند آن هم برای تکمیل احکام معطله و منـدرسه از طریقه محمـد صـلی الله علیه و آله نه برای تشریع جدیـد و حکم جدیـد بلکه به حکم حلال محمـد حلال الی یوم القیمـهٔ و حرامه حرام الی یوم القیمـهٔ [صـفحه ۲۰۱] لا یجیء نبی بعده و لا یجیء حکم غیر حکمه تشریع جدیدی که مخرب دین و آئین حضـرت سـید المرسـلین باشد نخواهد شد و این قواعـد و رسوم و آئین محمـدی تـا قیـام قیـامت برقرار است و حـدیث یأتی بشـرع جدیـد و کتاب جدیـد اولا معارضه با اخبار کثیره متضافره که مشتمل است بر اوصاف حضـرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله که مبین احکام شریعت جد بزرگوار است واحکام منـدرسه که به واسـطه‌ی موانعی رتبه انـدراس و انمحـاء یـافته احیـا می‌فرمایـد نـدارد و ثانیـا در معنی حـدیث شـریف طبقـا لمـدلول الاحـادیث الصـادرهٔ من مظـاهر امر الله اشـکالی نیست و مراد از اتیـان کتـاب جدیـد همـان کتـاب اصـلی است که در ساحت متعالیه حضرت سید الاوصیا علیه الاف التحیهٔ والثناء ضبط است و وعده ابراز و میعاد اظهار آن به ظهور حضرت م ح م د بن الحسن ارواحنا فـداه فرموده‌انـد و آن جنـاب بعـد از ظهور آن کتـاب مستطاب را میزان قرار داده به حکم داودی و به علم خود عمـل می‌فرمایـد نه مطالبه‌ی بینه و شاهـد از مـدعی علیه طلب می‌فرمایـد نه مجال انکار به مـدعی علیه می‌دهند و ثالثا بر فرض که همچو مظهری ممکن باشـد بایـد از کجـا هر کس این رتبه علیه و مقامـات سـنیه را مـدعی شود بایـد صـادق بـدون دلیـل و برهان از معجزات و آیات که خداوند متعال دلیل بر صدق مدعی نبوت و امامت و مظهریت قرار داده از او قبول نمود و این همه آه و ناله و فریاد جناب مستدل به اینکه هر گاه شـریعت بهائیه غیر محتاج الیها باشد نظر به اینکه شـرع محمدی صـلی الله علیه و آله کاملا نزول نیافته پس باید یهود و نصاری هم محتاج به دین محمدی نباشـند و عدم اکمال شـریعت موسوی و عیسوی لازم می‌آید مضر نباشد قیاس و استحسانی است مع الفارق زیرا که زین حسن تا آن حسن فرقی است ژرف دین موسوی و احکام توریـهٔ غالبا مقید به مکان خاص و زمان مخصوص است چنـانچه بیان آن کاملا و مفصـلا در کتاب محضـر الشـهود فی رد الیهود شـده و به واسـطه‌ی حوادث و ابتلاءاتی که برای یهود دست داد و هفتاد سال در بابل محبوس بودنـد عمـده شـرایع آنها از میان رفت تا اینکه محتاج شدنـد به اینکه عزیر توریهٔ را از حفظ برای آنهـا بخوانـد این بود که به ظهور عیسـی علیه‌السـلام محتاج بودنـد و خداونـد متعال محض حکمت بالغه حضـرت عیسـی را به نبوت مبعوث فرمود و هکذا احکام انجیل مقدس هم به اخبار و تواریخ چهار نفر از اهل تاریخ و سـیر منتهی می‌شود و به این واسـطه کفر و زندقه عالم را فرا گرفت و در زمان جاهلیت حکمی و شریعتی باقی نماند تا نور محمدی صلی الله علیه و آله ظاهر و آشکار و خلق عالم به خـدا پرستی قرین افتخار گردیدند پس معلوم شد که دین محمد صـلی الله علیه و آله محتاج الیه بود و فرمایش مستدل بدون دلیل ماند اما دین حق اسـلامیان منت خدای را که زوال و اضـمحلالی در آن متطرق نگردیده رؤس احکام شـریعت مطهره در دست تابعین ملت بیضا و شایعین شـریعت غراء محکم و مضـبوط مانده و عصـیان عصات رخنه در اصول عقائدشان ننموده نهایت به

واسطه‌ی طغیان و سرکشی جهال و پاره‌ی اعمال و افعال بعضی از احکام معطل و مهمل مانده آن هم به ظهور حضرت حجهٔ الله عجل الله فرجه اصطلاح می‌شود و اختلاف را بأیتلاف مبدل می‌فرمایند و جمیع عباد را طوعا او کرها در تحت کلمه‌ی واحده مقرر می‌فرمایند و یملا الله الارض قسطا و عدلا بعدما ملات ظلما و جورا اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه

استدلال مستدل بهایی به اینکه تمام شرایع و کتب به صورت کامل نازل گشته

اشاره

قال المستدل البهائی که جمیع شرایع به یک نسق ورود یافته و فرقی بین رسل نیست و معتقد ما اهل بهاء این است که جمیع شرائع الهیه کامل تشریع شده و جمیع کتب سماویه جامع نازل گشته و تغییر شرایع نظر به تغییر مقتضیات بوده امنا بالله و ملئکهٔ و کتبه لا نفرق بین احد من رسله

جواب

عرض می‌شود این دعوی از جهات عدیده باطل و عاطل است و هر ذی شعوری اغراض مستدل را ادراک می‌نماید و به غایت بیجا و بی معنی است زیرا که بر حسب استعدادات اهل زمان البته شرایع و احکام نیز به تفاوت رتبه و مقام رسول و مرسل الیه چنانچه در علم خداوندی مضبوط است نازل گردیده و شکی نیست که از بدو خلقت عالم و آدم [صفحه ۲۰۲] دین و آئینی اکمل از شریعت احمدیه صلی الله علیه و آله نزول نیافته و به حکم و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین هیچ نکته از تکالیف عباد واگذار نشده و حکمت خداوندی مقتضی گردید که تا قیام قیام شرعی جدید تجدید نشود و کسی بر امت مرحومه تفضیل نیابد چنانچه تمام انبیاء سلف و پیغمبر صادق مصدق بدان اخبار فرمودند و البته اگر پیغمبری دیگر مبعوث می‌شد حضرت ختمی مرتبت ارواحنا له الفداء به آن خبر داده بودند نه بخلی می‌فرمودند نه رشک و حسدی برباب و بهاء می ورزیدند و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی پس بهتر این است جناب مستدل سخن را کوتاه فرماید

استدلال مستدل به اینکه در این زمان چیزی از اسلام باقی نمانده است

اشاره

جناب مستدل نوشته‌اند جناب شیخ نوشته‌اند آن کدام قوانین است که ما نداریم از این عبارت نه تنها مستفاد می‌شود که جناب شیخ‌الاسلام از آیات قرآن مجید غافلند و از انذارات حضرت خاتم الانبیا و ائمه هدی بی‌خبر و ذاهل که به حکم حدیث متفق علیه سیاتی زمان علی امتی لا یبقی من القرآن الا رسمه و من الاسلام الا اسمه یسمون بالایمان و هم ابعد الناس منه مساجدهم عامره و هی خراب من الهدی فقهاء ذلک الزمان اشر الفقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنهٔ و الیهم تعود و هکذا کثیری از این قبیل اخبار نه در میان ایشان دینی باقی است و نه قانونی به اسم تنها خوشنودند که می‌گویند ما مسلمانیم و به کلام فازعی مسرور که ما از امت پیغمبر آخر الزمانیم بل از این عبارت به خوبی معلوم و مستفاد می‌شود که در امور حاضرهٔ نیز بصیر نیستند و سو حال و اختلال احوال و قرب زمان و اضمحلال امت بیچاره را هم نمی فهمند باید از جناب شیخ الاسلام سؤال نمود که چه دارید و از رسوم و آداب حسنه در میان شما چه باقی مانده است آیا ارکان اولیه دین شما مستقیم آیا باب هدایت خلق کما شرع النبی صلی الله علیه و آله بر شما مفتوح است و یا سعادت علو کلمه و نفوذ قول به شما ممنوح نه قواعد تعمیم معارف در میان شما مشهود است و نه قانون تسویه‌ی حقوق در مذهب شما معهود نه امور زواج فیما بین شما محترم است و نه قوانین متبادله بین الزوجات و الازواج

منتظم نه مقام امراء و ملوك نزد شما محترم و محفوظ است و نه فقیر و مملوك از ریاست شما مستفید و محفوظ نه اجنبی از خوف تولی و تبرای امت مرحومه فارغ البال و مطمئن الخاطر است و نه داخلی از اطماع رؤسا معلومه محفوظ الحقوق و مرعی الجانب و خلاصهٔ القول چنانچه سابقا عرض شد از ملت بیضا و شریعت غراء جز آثار مدروسه و اعلام منکوسه و اسلاب منهوبه و قوانین معیوبه و خرافات کثیره و آمال بعیدهٔ چیزی باقی نمانده است اگر از ما باور ندارید باری به کتاب خدا و احادیث ائمه هدی رجوع فرمائید تا برای العین ببینید که آنچه این عبد معروض داشت و می‌دارد باجلی العبارهٔ مسطور است و جمیع حالات امت مرحومه و شقای عاقبت ملت بیچاره بابلغ بیان مذکور و پس از ذکر مصائب علاج آن را جز به ظهور قائم موعود مقرر نفرموده‌اند و برای فرار از شدائد مترقبه پناهی جز شریعت مقدسه‌اش بیان ننموده‌اند بلی اگر حق جل جلاله وقتی که می‌خواست شریعت جدیده تشریع فرماید با امثال بنده و جناب شیخ مشورت می‌فرمود نیکو بود البته به تغییر شریعت قدیمه خود راضی نمی‌شدیم و دین سابق خود را که اسما به آن مفتخریم نه فعلاـ از دست نمی‌دادیم و به هر حیله و وسیله بود او را از تشریع دین جدید و نسخ دین قدیم ممنوع می‌داشتیم خلاـصه بیاناتی دیگر هم فرموده‌اند که جمیع راجع به توبیخ و سرزنش جناب شیخ است که چرا فرموده‌اند محتاج به تجدید شرایع نیستیم

جواب

عرض می‌شود از این بیانات رشیقه و تقریرات انیقه که از مدلول حدیث شریف استنباط فرموده‌اند و سائر بیانات کجا مفهوم شد که شریعت مقدسه نبویه کاملا نزول نیافته است و محتاج به شرع جدیدیم بلکه واضح است که شریعت مطهره نبویه کاملا نزول یافته و از حدیث شریف هم استنباط می‌شود که این دین کاملا تشریع و کلیه‌ی احکام و تکالیف کلا نزول یافته و در قرآن مجید وافیا بیان شده الا اینکه به واسطه‌ی تعللات و مسامحات امت مرحومه که بدان عامل نیستند خللی [صفحه ۲۰۳] در ترویج احکام پدید خواهد آمد و از این عبارت هیچ مستفاد نیست که اصلاح آن منوط به ظهور شرع جدید است هر گاه قائم آل محمد عجل الله فرجه ظهور فرموده و همان احکام قویمه و تکالیف قدیمه را که مندرس گردیده و معطل مانده تجدید فرماید و خلق را کاملا به راه راست هدایت و طوعا او کرها عموم مخلوق و من فی العالم را در تحت کلمه‌ی واحده مستقیم بدارند چه نقصی دارد که علاـج آن اختلالاـت حکما باید به ظهور مشرع نمود گویا مقصود جناب مستدل اظهار مراتب انشا و عبارت پردازی و قافیه سازی است ولی باید افسوس خورند که به این عبارات و بیانات منشیانه امری ثابت نمی‌شود و اهل علم بر تزویر و تدلیس و نکری و تلبیس خوب مستحضر می‌شوند و به این مزخرفات و ترهات مغرور نمی‌گردند داعی به سوی خدا بی علامت و نشانه امری از پیش نمی‌برد

اشکال به کلام شیخ الاسلام در مورد منقرض شدن بابیه و بهائیه

اشاره

جناب مستدل مرقوم نموده‌اند که جناب شیخ الاسلام نبوت فرموده مریدان خود را بشارت داده‌اند که امر بابیه منقرض خواهد شد و این نار مشتعله منطفی خواهد گشت و شرحی توبیخ و تعییر به جناب شیخ فرموده‌اند

جواب

عرض می‌شود حقیقت جا دارد که هزار سرزنش و تشنیع به جناب شیخ نمود که چرا مرقوم فرموده‌اند امر این طائفه منقرض خواهد شد اگر این عبد طرف مناظره بودم عرض می‌کردم بحمد الله تعالی از برکت وجود مبارك امام عصر عجل الله فرجه این نار مشتعله

منطفی گردیده زیرا که به نظر من انقراض همان ابطال خداوندی است و منت خدای را با حسن وجه کذب این دو مدعی معلوم شده و خداوند متعال معجزه بزید کاذب جاری نفرمود که موجب اضلال عالمین به احکام و طریقه‌ی سلف از انبیا و اولیاء گردد حالا۔ محض اینکه معدودی از همج رعاع باراء فاسده و اهواء کاسده و خیالات واهیه از حق اعراض و از معلومات خود اغماض نمایند و دین قویم و طریق مستقیم را از دست داده بظاهر و یا ظاهر و باطن بدون دلیل و بینه تابع این آئین گردند به امر دین اخلالی وارد نمی اید ذرهم یاکلوا و یتمتعوا و یلههم الامل

اشکال دیگر به کلام شیخ الاسلام

اشاره

جناب فاضل بهائی فرموده‌اند و نیز جناب شیخ در رساله اولی نوشته است واقعا از حین انصاف دور است که در این دور مدنیت و انتشار معارف دینی و دنیوی و ترقیات فنون که به وسیله آنها چه قدر کشفیات و اختراعات ظهور کرده به ثروت و سامان و رفاهت و معرفت نوع بنی انسان و قوت ملت و توسیع دائره کسب و تجارت خدمت کرده است اذهان و افکار خودمان را به این خیالات و شبهات مشغول کنیم و به دین سبب در تحصیل فنون و علومی که قطعات زمین را فصل و جدا و دریاها را به دریاها آمیخت و از کوههای بلند راهها گشود و آهن و فولاد را مانند روغن گداخت و مخابرات ونقلیات را که سابق بر این در ظرف مدت چند ماه و چند هفته با هزار زحمت و مشقت ممکن می‌شد در عرض یومی و ساعتی و دقیقه آسانتر و سریعتر گردانید محروم بمانیم و از این جهت منکوب و منهوب ملل متمدنه سائره باشیم دشمن دین و ملت است آن کس که از تفهیم و تعلیم محتاج الیه ناس اعراض و اغماض نموده ازمالامعنی بحث نماید و باعث تفرقه و تجزیه ملت گردد و السلام علی من اتبع الهدی جواب هر گاه این اوقات مثل قرون ماضیه وسائل استطلاع احوال و استعلام اخبار صعوبتی داشت واسباب تنزل و هبوط ملل اسلامیه خفائی و مجهولیتی هر کس این مقاله اخیره‌ی جناب شیخ را می‌دید و نوحه و ندبه‌ی ایشان را بر فقدان مالکیت و مدنیت می‌شنید گمان می‌نمود که البته طائفه بابیه ممالك قفقازیه را تسلیم دولت بهیه‌ی روسیه نموده‌اند و شیخ بی چاره و امت بی نوا را ظلما و عدوانا منکوب و منهوب ملل متمدنه داشته‌اند و یا اینکه اختلافات هزار و دویست ساله مذاهب اسلامیه و اشتعال نار حروب داخلیه و خارجیه از نتائج ظهور بابیه است و دماء مسفوکه بین المسلمین و النصاری او بین اهل التسنن و التشیع بر ذمت امت بهائیه از سابق گذشتیم گویا اکنون طائفه بهائیه مسلمین را از تمدن و تقدم منع می‌کنند و جناب شیخ را از تأسیس مدارس و انشاء مجالس و تصنیف کتب و تألیف صحف و تعلیم اطفال و تهذیب اخلاق رجال باز می‌دارند ای کاش [صفحه ۲۰۴] یکی از قبل این عبد در غایت احترام خدمت جناب شیخ عبدالسلام معروض می‌داشت که یا سیدی الشیخ اگر اسلاف شما از کسب معارف و علوم و تکمیل صنایع و فنون تهاونی کرده‌اند و اگر اجداد شما به سبب ظلم بر خلق اعقاب خود را از نعمت استقلال محروم داشته‌اند تقصیر بهائیه چه سنهٔ الله بر این جاری شده که هر ملتی که به لذائذ دنیه مشغول گردند و روی از فضائل علمیهٔ و دینیه مصروف دارند و حقوق عباد را پایمال ظلم و استبداد نمایند و اختلاف عقائد را وسیله‌ی القا دسائس و مفاسد سازند حق جل جلاله نعمت استقلال را از ایشان ماخوذ و لباس کرامت را از ایشان مسلوب دارد و حکومت ارض را به ملوك عادل و ریاست ملك را به امراء فاضل عطاء فرماید ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم

جواب

عرض می‌شود مقصود جناب شیخ از این فرمایشات که فرموده‌اند این است که بدعت... جدید اسباب غلبه‌ی حکام و امراء جور و

کفر شـده از کـدام عبـارت این اسـتنباط و درایت فرموده‌انـد و از کجـا این غلبه و اقتـدار دول خارجـهٔ بواسـطه‌ی سوء اعمال و افعال نیاکان و اجداد ما است بلکه این حوادث در صدر اسـلام نیز ظاهر گردید بعد از اینکه در زمان حضـرت امیرمؤمنان روحی له الفداء بـا قرب عهـد به نبی ثابت النبوهٔ بلکه روز وفات و رحلت حضـرت ختمی مرتبت قبل از قیام به تغسـیل و تکفین آن پیغمبر بزرگ در سقیفه‌ی بنی ساعـده مجتمع و وصـی منصوص الوصایهٔ والامارهٔ را خلع و تفویض به جهال ناس بلکه دیوهای خناس بل عبده‌ی اوثان و مشـرکین نماینـد و در مـدت سـی سـال علم شـامت افراشـته و نص غـدیرخم را با آن صـراحت که در مجمع هفتاد هزار از رؤسا و رعیت با آن طول و تفصـیل در نصب امیرمؤمنان با تأییـد به آیه‌ی کریمه‌ی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك تا آخر از میان برداشـته و پس از آن نیز ابواب فتنه و آشوب بـاز و نسـائم فسـاد و عنـاد در اهتزاز آمـده تا آنکه بعـد از خلفاء امر خلافت به امیرالامرهٔ اسـتقرار یافت و به عقیـده‌ی مخالف و مؤالف از شـیعه و سـنی آن روز بی مزاحم و معارض این منصب جلیل و لقب نبیل بر آن جناب مسـلم افتاد باز یکی از زبان پیغمبر آخر الزمان بر شتر سوار و در صحاری و بازار سیر نموده با حجت زمان مقاتله و با پادشاه دوران مجادله نمایـد و هفتاد دست به واسـطه‌ی گرفتن مهار ناقه‌ی او مقطوع بلکه نفوس عدیـده هلاك و از حیات ممنوع شونـد پس از آن معاویه علیه اللعنهٔ و الهاویهٔ آغاز سرکشـی و طغیان و خود سـری و عصیان نموده در ظرف مدت هجده ماه در معرکه صفین آن همه آشوب و فسـاد بر پـا نموده تـا امر منتهی به امـام ممتحن حضـرت حسن علیه‌السـلام گردد و با آن حضـرت رفتارهای قبیحه از قبیل کشـیدن سجاده و غیرها و غیرها بنمایند و آنچه در قوه دارند از ظلم و طغیان و جور و عصـیان نسـبت به امام زمان روا دارند و پس از انقضاء دولت بنی‌امیـهٔ تـا آخر بنی‌عبـاس آن همه عـدوان به آل و اهـل‌بیت رسول حضـرت سـبحان وارد آورنـد اگر حالا هم سـلطان روس و[انگلیس] در جدال و ستیز و من حیث الشوکهٔ والاقتدار بر دولت اسلام غالب و قهار باشند نقصی برای اسلام و مسلمین و خللی در دین و آئین پدید نمی‌آید و لیس هذا اول قارورهٔ کسرت فی الاسلام

مغالطه مستدل بهائی در اشکال به کلام شیخ الاسلام

اشاره

جناب مستدل خطاب به جناب شیخ فرموده‌اند ای جناب اهل عالم هنوز از عالم خود و آنچه در او هستند بی خبرند چگونه می‌توانند در اراده و احکام الهیه ایرادی وارد آورنـد مثل اینها مثل فردی از افراد رعایای سـلطان مقتـدر محیطی است که در شـهری از شـهرها سـاکن و به خود مشـغول و از امور حکومتی و مملکت داری غافل باشـد و بشـنود که حاکم جدیـدی از نزد آن سـلطان آمـده و امر جدیـد بـدیعی آورده و خلق را به اراده‌ی او دعوت می‌نماید و اوامر او را اجرا می‌فرماید در این وقت او بگوید اراده‌ی سـلطان عبث است اوامر سـلطان همان است که ما در دست داریم دیگر چه حاجت است به حاکم جدیـد و امر تازه از حیز انصاف دور است حال که وقت گرمی بازار است و رواج داد و سـند تجار کسـی گوش به این حرفها نمی‌دهـد که حاکم جدیدی آمده و امر بدیعی آورده حال ملاحظه نمائید که آن حاکم و نفوس که مطلع بر امور و [صفحه ۲۰۵] اجرااتند بل عقلاء و بزرگان به این شخص چه گویند و چگونه رفتـار نماینـد آیـا او را در زمره‌ی انسـان حشامنی دراك محسوب می‌دارنـد و یا گوش به هـذیان او می‌دهنـد لا والله تا آخر آنچه در این مقام بیان فرموده‌اند بر همین وتیره

جواب

این بنـده از قبـل جنـاب شـیخ الاسـلام جواب عرض می‌کنـد عجب مغلطه فرموده و طرفه اغلوطه در میان آورده مثل ما مثل آنان که جنـاب مسـتدل به این طراری و چابـك دستی و زرنگی بیـان فرموده‌انـد نیست مثـل مـا مثـل سـکنه و اهـالی یزد است مثلاـ که اعلی

حضرت قوی شوکت شاهنشاه ایران خلد الله ملکه در سنه‌ی ماضیه حضرت والاجلال الدولهٔ دامت شوکته را مثلا بر ما والی و فرمان فرما فرموده و فرما فی لازم الاذعان به خط شریف خود و مهر مبارک به آن حضرت عطا فرموده علاوه نشان شیر و خورشید الماس مزین به جواهر مخصوصه که از اثاثه‌ی سلطنت است و ممکن نیست در دستگاه غیر سلطان مثل آن یافت شود به او بذل فرموده و نیز فرموده است که تا مدت بیست سال مثلاـ بر یزد و یزدی حکمران و والی است و او را معزول نخواهم ساخت و ناچار در خلال این مدت مامور به مسافرت کرمان خواهد شد و برای زمان مسافرت و غیبت فلان پسر یا فلان برادرش را نائب و جانشین خواهد فرمود و به امضاء اولیاء دولت آن نائب الایالهٔ معین گردیده و در غیبت او شماها مأمور و مکلف به اطاعت نواب و عمله جات او هستید و آن والی مقتدر هنگام مسافرت اهالی بلد را مجتمع ساخته بفرماید از جانب سلطان به مسافرت مامورم و می‌دانم بعضی از ایلات فارس که دزد و راه زن و قطاع الطریقند به یزد آمده یا دعوی نیابت از طرف من خواهند نمود یا ادعاء استقلال نموده انتشار دهند که شاهنشاه مرا معزول ساخته ولی شما نباید گوش به حرفهای آنها دهید بلکه آنها کذاب و مفتری و جعال و دروغگو هستند هر کس از جانب پادشاه منصوب می‌شود باید نشانه‌ی مخصوصی داشته باشد مثل این نشان الماس جواهر نشان که به من عطاء فرموده خلاصه بعد از این فرمایشات دستور العلمی محکم و متقن در امورات لازمه بدهد و بفرماید شماها مأمورید بدان عمل نمائید بعد از چندی بر طبق فرمایش آن والی بزرگ یک نفر از ایلات فارس وارد یزد و بگوید حضرت والا جلال الدولهٔ معزول و از جانب سَنِی الجوانب سلطنت و حکومت و ایالت به من تفویض شده و من حاکم و والی و فرمان فرمای شما شده‌ام در این صورت هر گاه ما به او بگوئیم که ما به حکم استصحاب همان حضرت والاجلال الدولهٔ را والی و حکمران می‌دانیم اگر آن حضرت نص به ایالت و نیابت تو کرده رقم او را بنمای و هرگاه سلطان او را معزول ساخته فرمان عزل او را ارائه فرما و یا نشانی از ساحت متعالیه‌ی سلطنت بیاور که شما را به چه امتیاز فرستاده که ما عالم شویم در این دعوی صادقی و او جواب بگوید اختیار مملکت با اعلی حضرت مظفرالدین شاه است بهر که میل نماید ملک را وا گذار می‌نماید پس از آن با او مماشات نموده بگوئیم بر فرض تسلیم معاهده ما با سلطان بلکه سیره‌ی سلاطین بر این بوده از بدو ظهور سلطنت تاکنون که هر گاه والی و حکمرانی به ولایتی مأمور می‌فرمود او را با اثاثه سلطنتی از قبیل نشان الماس شیر و خورشید کمیل می‌داشت جواب بگوید آن روز که مرا نامزد ایالت فرمود شغلی پیش آمد و آن نشانه بمن مرحمت نشده همین قدر که من ادعاء می‌نمایم از طرف سلطان آمده‌ام قبول و امر سلطان را در معرض نکول نیاورید و یاغی نشوید جواب عرض کنیم مدعی امر خطیر بزرگی شده علامت و فرمانی که یقین گردد در این دعوی صادقی در دست تو نیست معلوم می‌شود دزد و راهزن و متقلب و به شهر آشوبی مایلید بر ما لازم است که مفسد من فی الارض را مقتول و این اقدام را موجب تقرب بسلطان و خود را در ساحت سلطنت مقبول داریم آیا هیچ یک از عقلاء بر این عمل ما را سرزنش و توبیخ یا تعییر و تقبیح می‌نمایند یا به غایت تحسین و تمجید خواهند فرمود و خواهند گفت امروزه تکلیف شما در حفظ ناموس سلطنت و پاس نگاهداری ملک و مملکت همین بود که به آن اقدام نمودند بالجملهٔ بطراری و تدلیس و غداری و تلبیس و تاویل یک لفظ و یاد و لفظ بر خلاف معنی حقیقی برای مدلس امتیازی حاصل و به افتخاری نائل نخواهد شد [صفحه ۲۰۶] پس مثل ما مثل ثانی است نه اول که مستدل بیان و تقریر فرمودند بلی اسلامیان نیز قائلند که ملک ملک خدا و حکم حکم او و اراده اراده‌ی اوله الامر والحکم والیه ترجع الامور به هر کس اراده‌ی سنیه‌اش تعلق یافت اعطاء ملک و مملکت و نبوت و امامت می‌فرماید ما می گوئیم به این دو ظهور امتیازی نداد نه اینکه نمی‌تواند و قادر نیست کما لا یخفی

استدلال مستدل بهایی به آیه شریفه (شرع لکم من الدین ما وصی به)

اشاره

جناب مستدل فرموده‌اند و از این عبارت جناب مناظر به خوبی مستفاد می‌شود که حصارت و مدنیت را از امور مرغوبه محسوب داشته ولیکن استقرار قوائم و استقامت دعائم آن را به تمسک شرایع الهیه منوط دانسته و بقاء و دوام مدنیت را به خشیهٔ الله مربوط گرفته چنانچه سابقا از عقائد اهل بهاء معلوم شد که مظاهر امر الله را مظاهر حقیقت واحده وکل را در حکم یک ذات و یک روح و یک نفس می‌دانند کذلک در این مقام جناب مناظر شرایع الهیه را در حکم شریعت واحدهٔ دانسته و اختلافات احکام را نظر به تجدد ظهور و مقتضیات وقت شمرده است و مؤید به آیه‌ی مبارکه‌ی شوری قال الله تبارک و تعالی شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الذین و لا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب نموده است تا آخر آنچه از این قبیل بیان فرموده‌اند

جواب

عرض می‌شود معلوم و مفهوم نشد که این استدلالات برای بهائیان در چه مقام به کار است البته جمیع ادیان که از زمان پیغمبران علیهم‌السلام نازل گردیده منسوب به خدا است و در یک جنس که من الله است شریکند و تمام مرضی درگاه احدیت و بر حق الا اینکه بعضی از آن ادیان به ظهور ناسخ باید متروک العمل شود و البته در زمان ظهور پیغمبر ثانی که ناسخ شریعت اولی است آن شریعت و دین مبغوض درگاه خداوندی است و عامل به آن مغضوب بلکه از دین خدا خارج و از اوامر خداوندی تخطی نموده و خدا را پرستش نکرده و از اهل نار است و هر گاه این گفتگوها برای این است که ضمنا همه‌ی پیغمبران را داراء مقام بدئیت و ختمیت دانند و این منصب خاتمیت را از حضرت ختمی ماب سلب نماید ادعائی است مردود و غیر مقبول و دور از عقیده‌ی ذوی العقول این منصب عالی و لقب متعالی جامه بود که بر قامت وی دوخته بود به زبان معجز نشان فرمود لا نبی بعدی و لا شریعهٔ بعد شریعتی فمن ادعی بعدی فاقتلوه خلاصه جناب مستدل بعد از نگارش دو سه ورق از این قبیل استدلالات واهیه بیاناتی فرموده‌اند که قابل مذاکره و جواب نیست و حقیقت باید در پرده‌ی استتار مخفی داشت تا به کلی اغماض ایشان ظاهر نشود

اشکال مستدل به کلام شیخ الاسلام در تغییر دادن احکام الهی

اشاره

باز جناب مستدل فرموده‌اند بالجملهٔ چون بر این مطالب مناظر جناب شیخ مطلع شدی اکنون در جواب جناب شیخ که در رساله‌ی ثانیه نوشته‌اند قدری تامل فرما تا فرق مدارک طرفین را مشاهده فرمائی و مقدار آداب و اخلاق و فصاحت و بلاغت هر یک را ادراک فرمائی و جواب جناب شیخ در خصوص مطلب اول که چون قوانین الهیه که در دست داشته‌اند تغییر داده‌اند لهذا مقنن آن اراده فرموده است که حقیقت آن را ظاهر فرماید این است که ذیلا مرقوم می‌شود و هذه عبارهٔ الشیخ فی جواب المناظر الله اکبر الله اکبر کبیرا کبیرا حاشا احدی به این مرتبه اهل عناد در میان قوم ثمود و عاد و شداد هم یافت شود ای بیچاره در این عبارت شما کسی نمی‌تواند که حرفی جز از ادعاء و مکابره بیابد ادعاء ثم ادعاء باز هم ادعاء می‌گوید ما قانون الهی را تغییر داده‌ایم و از صراط مستقیم منحرف کرده‌ایم سؤال می‌رود که به چه دلیل این ادعا کذب را می‌نمائی کدام قانون الهی است که ما تغییر داده‌ایم این زعم فاسد شما است و بر فرض تغییر دادن البته هیچ کس شکی نخواهد کرد در اینکه درجه‌ی عصیان ما ادون و اهون از درجه‌ی شرک و کفر ختاییان و ژاپونیان است که به اصنام منحوته مصنوعه پرستش می‌کنند در این صورت بر ذمت هست مدعی شما الزم و فرض حتمی است که کلیم خود را به آن سلمان بکشد که شاید نفوس ضاله را هدایت نماید نه اینکه ما اسلامیان را که حقائق دینیه و قواعد شرعیه‌ی ایشان حالا در میان اروپائیان هم ممدوح و مستعمل است صید کردن را سعی نماید [صفحه ۲۰۷] و علاوه آن

مالك و صاحب و حاكم كـدام است كه بر عرش يفعل ما يشاء جالس است اگر مرادت مولاى خودتان است يهود غلط كرده جز از خداونـد يكتـا كسـى بر اين اوصاف مـذكوره در عالم موجود نيست و اگر خود خـدا را اراده كرده صـحيح گفته هيـچ كس قـدرت سؤال و ايراد در ارادهى او ندارد لايسأل عما يفعل و هم يسألون وليكن آن ارادهى خداوندى به واسـطه كه در عالم شهود ظاهر شده است اگر واسطهى ولايت را مىدانى اين هم غلط و ادعا بزرگ است بدون دليل و برهان مسلم نمى گردد چنانكه سابقا عرض شده و حالاـ تكرار مى كنم كه مـادامى كه مظهريت مولاـى خودت را به بينات باهره اثبات نكرده جميع اقاويل و ادعاهاى شـما نزد ارباب علمـه از جملهى اسـاطير اولين محسـوب است و علاـوه دربـارهى اين عبـارت بنـده زهى بى انصـافى است كه به اين قسم خيالاـت و شبهات مشـغول باشـيم الـخ مى گويـد اگر مقصود شـما از خيالات و شـبهات اوامر الهيه و مطالب كتب مقدسهى صـمدانيه است اين اعتراض را بر جميع انبيا و كتب نازلهى بر ايشان نمودهاند نه تنها به اين امر بديع منيع انتهى

جواب

خير آقـاى منـاظر من مراد بنـده اوامرالهيه و مطـالب كتب مقـدسه نبوده و نخواهـد بود اين گونه جسارت از حقير دور است كه اوامر حقيقى الهى را و مطالب كتب يزدانى را خيالى بنمائيم بلكه مقصودم امر خود تراشيده و مطالب ساختهى شماها است كه بدون دليل و برهان به ميدان آورده و عموم الناس را مشتبه كرده به ضلالت انداختهايد و اين گونه جواب بلاصواب را براى خودتان دليل كرده و بلكه قاعدهى كليه اتخاذ نمودهاند كه هر وقت به شـما كسى ايرادى مى كند جواب مىدهيد كه اين قسم اعتراضات در حق سابقين و سالفين از انبياء هم كردهاند اما شـما غافل هستيد از اينكه اين طور جواب را برادر كاذب شما هم مىتواند بدهد در اين صورت به چه دليـل بر او غلبه خواهيـد كرد چنانكه در اين باب سابقا و مفصـلا ذكر كردهايم مبادا بعـد از اين اين عـذرهاى نامقبول را به زبان بياورنـد اگر چه به غير از اين دليلى و بهانه ندارنـد به شـما اطمينان تمام مىدهم كه هيـچ كس باور نخواهـد كرد زشتيت پيدا شد و رسوائيت سـرنگون افتـادى از بالائيت و اخيرا جناب شـيخ در جواب مناظر خود اين مسأله را به اين كلام ختم فرموده است اگر گفته شمـا راست است يعنى اين قـانون عبـارت از همان قوانين و احكام سـماوى قبل است بحمـدالله تعالى همان قانون الهى موجود اسـت چنانچه خود شـما هم اقرار كرديـد تحصـيل حاصل و ايجاد موجود و اظهار ما ظهر محال و ممتنع است و اينكه از حق سؤال مى كنى كه مرا توفيق دهـد به اجراء اين قانون اميـدوارم كه اين دعا شـما به اجابت نرسـد زيرا كه خداونـد عالم در قرآن شـريف فرموده انما يتقبل الله من المتقين انتهى جناب مسـتدل جواب دادهانـد اگر چه جواب ايرادات جناب شـيخ و مناظر ايشان كما اشـرنا اليه سابقا اين بود كه اهل بصارت به عبارت واضـحه و براهين جليه مفصـلا مبسوطا عرض شـد و احتياج به تكرار نيست و مقصود نگارنـده از ذكر عبارات جناب شيخ و مناظر ايشان كما اشرنا اليه سابقا اين بود كه اهل بصارت در مراتب علم و فضل و ادب و فصاحت متناظرين كه اين يك تاجرى از تجار امت بهائيه و آن يك فاضـلى از علماء ملت اسـلاميه بل شـيخ الاسـلام و قاضـى القضا ممالك قفقازيه است نظر نماينـد و فرق بين الحق و الباطـل را از آثـار هر يك كالفرق بين الشـمس والظل مشاهـده فرماينـد ولكن به حكم هو المسك ما كروته يتضوع ثانيـا على الاختصـار جواب ايرادات ايشان را عرض مىنمايم و مقالهى ثانيه را به اين مقام به اختتام مىرسانم اما اينكه جناب شـيخ منكر شدهاند كه قوانين اسـلام را تغيير دادهاند اين مسأله معلومى است كه اگر هر امتى از امم عتيقه ملتفت مىشدند كه احكام اصـليهى دين خود را كه عزت و مجـدت و نفوذ قول و علو كلمهى ايشان به آن منوط است تغيير داده و از طريق حق منحرف شدهاند البته جاهل نمىماندند و از انبياء معرض نمىشدند ولكن جناب شـيخ اگر عرض ما را مسموع و قول ما را مقبول نمىدانند لا محالـهٔ به آيات قرآن و انـذارات خاتم پيغمبران كه لفظا او تقليدا به آن معترفند نظر فرمايند شايد به اين مسأله ملتفت شوند و خود و امت بيچاره را كه در شـرفه زوال و اضمحلال و ذلت وهوان و سؤمالند نجات بخشند [صفحه ۲۰۸] و اين عبد سابقا از آيات كريمه و احاديث صـحيحه مقبوله عند اهل السـنهٔ والشـيعهٔ آن قدر معروض داشت كه اگر مستمع اهل انصاف باشد او را كفايت مىنمايد يا

سیدی الشیخ آیه‌ی مبارکه ی ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم کلام بابیه نیست و آیه‌ی کریمه‌ی و انذر یوم الحسرهٔ اذ قضی الامر و هم فی غفلهٔ و هم لا یؤمنون در مقاله‌ی بهائیه نه حدیث صحیح یحل بامتی فی آخر الزمان بلاء شدید من سلطانهم لم یسمع بلاء اشد منه قوی تر انذار حضرت خاتم النبیین است و خبر موثوق السند سیاتی زمان علی امتی لا یبقی من القرآن الا رسمه و لا من الاسلام الا اسمه اعظم تخویفات سید المرسلین است این عبد جواب عرض می‌نماید استدلال به این آیات و اخبار مثبت مطلبی برای او نیست نه اینکه اسلامیان قواعد و قوانین شریعت مطهره را تغییر داده عقیده‌ی آنها بر خلاف ما صدر عن خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و ائمهٔ الدین باشد بلکه به همان قانون و ذکور که از شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله رسیده معتقدند و اگر در امتی از امم جمعی از اهل عصیان بروز نماید که با وصف اعتقاد به اصول ادیان به لوازم آن و احکام مقرره‌ی آن عمل ننماید موجب تغییر قاعده و قانون شریعت نیست بلکه اگر از او بپرسی خمر و زنا و لواط در شرع محمدی صلی الله علیه و آله حرام است چرا ارتکاب می‌نمائی خواهد گفت رجاء به فضل و کرم حضرت باری و شفاعت شفعاء دارم ولی حرام و عامل آن را معاقب می‌دانم لولا فضله عز اسمه و خواهد گفت که باب توبهٔ باز و جابر معاصی است و شفاعت ائمه‌ی دین سلام الله علیهم منجی هر عاصی نه اینکه قانونی از شریعت مقدسه را تغییر داده بگویند شرب خمر حلال و صوم و صلوهٔ موجب نکال و وبال بر لسان کدام یک از تابعین ملت بیضا احمدیهٔ صلی الله علیه و آله جاری شده است که شرب خمر و اکل ربا و فعل زنا و ارتکاب لواط و غیر ذلک از محرمات حلال و مرضی درگاه حضرت ذی الجلال است مگر در طائفه‌ی بابیه و بهائیه دیده نمی‌شود که جل آنها به فجور معاصی مشغول و این اعمال قبیحه بین آنها معمول است در ولایت ما که بسیار دیده شده و می‌شود پس فرق است بین تغییر عقائد و ارتکاب محرمات و اقدام به مفاسد بحمدالله تعالی اصول این دین قویم در نهایت استحکام و عقیده‌ی به آن معمول بین انام است

استدلال بهائی به آیات قرآن برای اثبات مدعایشان و جواب از آنها

جناب مستدل مرقوم می‌دارند این عبد معروض نمی‌دارد که چه ملتی عندالله اعدل و اتقی است و کدام اضل و اطغی زیرا که معرفت این حقایق موکول به علم الله تبارک و تعالی است نه به اهواء و آمال اهل هوس و هوی و لکن اگر نفسی بانذارات الهیه و بشارات نبویه رجوع نماید می‌بیند که خدا و رسول هرگز امت چین و ژاپون را به خطاب حینئذ تنزل اللعنهٔ علیکم مخاطب نفرموده و به کلمه‌ی فقهاؤهم شرار خلق الله موصوف نداشته‌اند عجبا از امتی که فاتحه‌ی اعمالشان به قتل سید عالم حسین بن علی علیهما السلام مفتوح گردد و خاتمه‌ی دفتر اطوارشان به شهادت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله مختوم آید یا امهٔ عجبت من فعلها الامم جواب عرض می‌شود مقصد جناب مستدل از اینکه عرض نمی کنم چه ملتی عندالله اتقی و اعدل هستند معلوم است چیست و اگر این عبد خدمت جناب شیخ الاسلام رسیده بودم عرض می کردم چرا خدمت جناب مستدل و یا جناب مناظر بهائی خود را در عرض بت‌پرستان و عبده اوثان قرار داده‌اند بهائیان اهالی اسلام را اقل رتبهٔ و انقص درجهٔ از عبده‌ی اوثان و تبعه‌ی شیطان می‌دانند و سبب آن این است که بهائیان و عبده‌ی اوثان از یک سرچشمه سیراب و به یک نسق کامیاب می‌شوند زیرا که عبادت اوثان منحوته مصنوعه و متابعت رؤسا مجهوله‌ی مجعوله در حکم واحد و از یک شجره‌اند و این همه تغیرات جناب مستدل از باب این است که چرا جناب شیخ الاسلام نسبت به عبده اوثان بی احترامی نموده اسلامیان را در قبال آنها اسم برده‌اند این است که می‌فرماید نمی‌گویم کدام عندالله اعدل و اتقی و چه ملت اضل و اطغی هستند و حال اینکه به حکم الکنایهٔ ابلغ من التصریح کلامشان دال بر تفضیل بت‌پرستان است [صفحه ۲۰۹] بر اسلامیان ذره ذره کاندر این ارض و سما است جنس خود را همچو کاه و کهربا است و از جناب مستدل مسألت می‌نمایم که به این درجه رقت و دل‌سوزی از اهالی اسلام نفرمایند به این عبارت که بر ما اهل بهاء بسی دشوار است و به غایت ناگوار که ببینم اغصان دوحه‌ی اسلامیه به سبب بعد از مشرب عذب حیوهٔ خشکیده است ابدا این رقت و اظهار رافت از جناب ایشان متوقع نیست بلکه به حال خسران مال خودشان بگریند که چون امت موسی علیه‌السلام گوساله پرست و

عن قریب بوبال و نکال و غضب خالق متعال دچار خواهند گردید و معلومشان می‌شود که کدام از فرق از بوستان امر الله مقلوع و مقطوع گشته به جای آن نهالهای امم بعیده و ملل عتیقه کشته شده و نصرت و طراوت یافته مائیم یا بهائیان و بابیان و السلام علی من التبع الهدی جناب مستدل فرموده‌اند قضاء الله بر این جاری شده که نزدیکان به سبب کبر و غرور از حضرت احدیت دور گردند و بعید آن به جهت تواضع و خضوع به مقر عزت نزدیک آیند لاراد لقضائه و لا مانع لفضله انظر فیما رواه المجلسی فی باب سیر القایم و خصائصه عن ابی عبدالله علیه‌السلام انه قال اذا خرج القائم خرج من هذا الامر یری انه من اهله و یدخل فی سنة عبدة الشمس والقمر در این صورت جناب شیخ هیچ شک نفرمایند که قضا مبرم الهی امت چین و ژاپن را از شرک و ثنیت نجات خواهد بخشید و اشخاصی را که از غایت جهل هیچ نخوانده خود را عالم و فاضل می‌پندارند از موهبت و فضل خود ممنوع و محروم خواهد فرمود جواب عرض می‌شود این بیانات جناب مستدل مشتمل بر افضلیت عبده‌ی شمس و قمر بر امت مرحومه‌ی اسلامیه در زمان ظهور حجة الله علیه‌السلام به نظر این عبد صحیح است اما با این تقریر که چون مناظر بهائی و جناب مستدل بر فطرت اسلام متولد شده‌اند و در زمان غیبت امام علیه‌السلام از دین اسلام خارج شده به همین عقیده خواهند مرد احفاد و اعقاب ایشان هم در زمان ظهور حضرت بقیة الله به آن حضرت ایمان نخواهند آورد و حال اینکه مترقب بود که مؤمنین به حضرت حجة الله علیه‌السلام همان کسانی خواهند بود که آباء و نیاکان آنها بر فطرت اسلام متولد شده‌اند و عبده‌ی اوثان در آن زمان طوعا او کرها داخل دین قویم و طریق مستقیم خواهند گردید و تقریر اینکه عبده‌ی شمس و قمر با عدم ترقب به آن حضرت مؤمن و به احکامش موقن و بعد از دخول در آن دین از برکت حضرت خاتم الوصیین روحنا فداها دیگر صدق عبده‌ی اوثان بر آنها نمی‌شود و به پیروی آن بزرگوار ناجی و رستگار می‌شوند خلاصه اینکه ما اسلامیان به مضمون حدیث شریف معتقدیم و یقین می‌دانیم که شمشیر قاطع و برهان ساطع حضرت حجة الله علیه‌السلام دنیا را از شرک و کفر پاک و طوعا او کرها جمیع من فی العالم را در تحت کلمه‌ی واحده محدود می‌فرماید خداوند انشاء الله تعالی در ظهور دولت حقه عجله فرماید لیمیز الله الخبیث من الطیب

اشکال مستدل به جناب شیخ الاسلام در مورد اثبات نشدن مظهریت (علی محمد باب و حسینعلی بهاء)

اشاره

جناب مستدل می‌فرماید اما اینکه جناب شیخ نوشته‌اند مادامی که مظهریت مولای خودت را با بینات باهره اثبات نکردی جمیع اقاویل و ادعاهای شما نزد ارباب علم از جمله اساطیر اولین محسوب است شاهدی است ناطق که از بینه و برهان هیچ نفهمیده‌اند و در ادراک معانی آیات و بینات به تقلید آباء و امهات باقی هستند آیا جناب شیخ در اثبات دین خود در مقابل نصاری چه برهانی در دست دارند که اهل بهاء در مقابل جناب شیخ از مثل آن عاجزند انتهی

جواب

عرض می‌شود معنی بینه و برهان را خوب می‌دانیم و در مقابل یهود و نصاری آنچه ما داریم و آن را برهان می‌شماریم و بهائیان ابدا ندارند عرض می کنم و آن این است که بعد از اینکه در کتب سماویه از مثل توریة بالصراحة به ظهور محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله از نسل اسماعیل علیه‌السلام و مأبدی بودن شرع انور او و مژده‌ی وجود دوازده بزرگ از اوصیا آن حضرت خبر داده شده و مفصلا جناب عالم ربانی و فاضل صمدانی حاجی آقا بابا نسل جلیل مرحوم ملا اسماعیل که از فحول علما یهود و بدین منیف اسلام افتخار یافت در محضر الشهود بیان فرموده‌اند و در مثل انجیل بشارت به وجود رسول مختار از جانب خداوند [صفحه ۲۱۰] داده شده قال الله تبارک و تعالی و مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد (ص)وجود اقدس محمدی صلی الله علیه و آله ظاهر و

آشکار و معجزات و آیات کالشمس فی رابعهٔ النهار اظهار نمود و جمیع حاضرین بزم احمدی را ملزم و مفحم فرمود و بعد از تحدی بر طبق دعوی چنانچه عادت قدیمه و سنت سنیه رسل و انبیاء بود معجزات باهرات و خوارق عادات از قبیل شق قمر و تسبیح حصات آورد چنانچه کافهٔ مسلمین و قاطبهٔ مؤمنین خلفا عن سلف نقل نموده و در کتب و دفاتر بی حد و مر ثبت نموده‌اند به درجه که انتشار و نقل آنها از نقل وجود رستم و اسکندر و بودن خطا و کاشغر بیشتر و اکثر است و به این واسطه چنانچه وجود مکه و هند و چین محل شبههٔ و تشکیک نیست اتیان معجزات آن سرور عالم و سید بنی آدم نیز موقع ریبهٔ و شک نیست اما شما بهائیان با اینکه قرآن محمدی را دیده و در دست دارید چنانچه ما نیز لیلا نهارا آن را زیارت و تلاوت می‌نمائیم و آن را حرز و تعویذ بازوی افتخار داریم و هر دو طائفه مقریم که رطب و یابسی نیست که در آن کتاب مستطاب به آن خبر نداده باشند و چنین هم هست چیزی که در آن کتاب آسمانی ثبت نشده بلکه اشعاری از آن نفرموده همین اخبار به ظهور نقطهٔ اولی و جمال اقدس ابهی است و این مسأله معین و مبرهن است که مظهریت مدعی باید به نص پیغمبر سابق باشد اگر می‌فرمایند هست آن را بدون تأویل و تفسیر به رای که در شریعت مذموم است نشان دهید تا ما هم زیارت و مؤمن گردیم و ناچار است از اینکه مدعی این امر خطیر از جانب خداوند علامت و نشانهٔ که دال بر صدق او باشد اظهار نماید و آن نیست مگر معجزات و خرق عادات که خلق از اتیان به مثل آن عاجز و قاصر گردند محمد بن عبدالله روحی له الفداء علاوه بر معجزات و آیات قرآن مجید را بعد از تحدی معجزهٔ باقیه قرار داد و یهود و نصاری و مسلمان همگی اتفاق دارند که آن جناب ادعا نبوت نمود و قرآن را معجزه و دلیل صدق دعوی خود مقرر فرمود و در قرآن در مواضع عدیده تصریح به آن فرمود اول در سورهٔ بقره می‌فرماید و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورهٔ من مثله و ادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارهٔ اعدت للکافرین دویم در سوره هود می‌فرماید ام یقولون افتراه قل فاتوا بعشر سور مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین سیم در سورهٔ بنی اسرائیل است قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا چهارم در سورهٔ یونس است ام یقولون افتراه قل فاتوا بسورهٔ من مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین پنجم در سورهٔ قصص می‌فرماید ولو لا ـ ان تصیبهم مصیبهٔ بما قدمت ایدیهم فیقولوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک و نکون من المؤمنین فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا لولا اوتی مثل ما اوتی موسی او لم یکفروا بما اوتی موسی من قبل قالوا سحران تظاهرا و قالوا انا بکل کافرون قل فاتوا بکتاب من عندالله هو اهدی منها اتبعه ان کنتم صادقین و بر صاحبان وقوف از طرز کلام و از باب انصاف از خواص و عوام ظاهر و هویدا است که بینات صدق از آیات مرقومه پیدا است و از سبک کلام معجز نظام که قائل آن کمال وثوق و نهایت اعتماد بدان داشته و شواهد اعجاز از انجام و آغاز آن از وجوه متعدده شاهد و گواه عدل اویند زیرا که به یک آیه اکتفاء نکرده که مبادا در جنب آیات کثیره مستهلک و در نظر نیاید و اگر کمال اطمینان نداشت بعکس ان می‌فرمود دیگر اینکه همهٔ این آیات را در یکجا و یک سوره جمع نکرده بلکه آن را در مواضع عدیده و موارد کثیره ذکر فرموده تا تلاوت کنندگان همواره متذکر باشند و فراموش ننمایند و هر گاه همهٔ آیات مستملهٔ بر این مطلب را در یک موضع جمع می‌فرمود در ضمن ختم قرآن که مثلا امت مرحومهٔ و غیرهم ماهی یک دفعه یا سالی یک مرتبه تلاوت می‌نماید سال [صفحه ۲۱۱] و ماهی یک دفعه متذکر می‌شوند این هم دال بر کمال اطمینان است از جانب خداوند متعال که بر زبان دیگری جاری نمی‌فرماید دیگر اینکه بعد از تحدی و ادعاء این مطلب را به الفاظ صریح الدلالهٔ بیان فرمود و به کلمات و آیات متشابهات و ذوات احتمالی بیان ننمود که در آن عهد یهود و نصاری و در آن قرن بهائیان مدعی شوند که این کلمات مأول است بلکه بر مدعی صریح الدلالهٔ است دیگر اینکه امر نفرمود قرآن مرا در خزائن و صندوقها مضبوط بدارید و آن را به دست همه کس ندهید چنانکه یهود توریهٔ را از خلق پنهان و بهائیان و بابیان بیان را مستور و نهان داشته‌اند علاوه ثوابها برای تلاوت و خواندن و نگاشتن و نشر دادن و تدریس و تدرس و تفسیر آن مقرر فرمود و هیچ واهمه نداشت که مبادا این قرآن مشهور آفاق و به دست حکماء و علماء و فصحا و بلغاء بیفتد

و مثل آن را بلکه بهتر از آن را بیاورنـد دیگر اینکه عجز خلق را اختصاص به وقتی دون وقتی نـداد بلکه نفی تمکن و اقتـدار از همه کس و همه وقت فرمود و به بانگک بلنـد نداء در داد که تا روز قیامت اگر تمام عالم جمع شوند و خواهند سوره‌ی مثل آن را بیاورند عاجز گردند با اینکه عجز در همان زمان هم برای اثبات مدعی کافی بود دیگر اینکه عجز را تخصیص به تمام قرآن نداد بلکه بلکه اتیـان به ده سوره سـهل است که به یـک سوره هم اکتفـاء فرمود و بـدیهی است که اتیان به تمام قرآن اشـکل از اتیان به یک سوره است انتقال از اشـکل به اسـهل را جهتی به غیر از اطمینان به عـدم تمکن خلق نمی‌توان تصور کرد دیگر اینکه سوره‌ای را اختصاص به سوری که مشتـمل بر آیـات فصیحه که مخصوصا فصحا اعتراف به عجز از آن نمودنـد نفرمودماننـد آیه‌ی مبارکه‌ی در سوره‌ی هود و هو قوله تعـالی یـا ارض ابلعی ماءك و یا سـماء اقلعی که فصـحا و بلغاء آن را در اعلی درجه‌ی فصاحت و بلاغت می‌دانسـتند بلکه ادعاء به عجز از اتیان به مثل را به یک سوره‌ی مبهمه فرمود و آن قدر سور را کوتاه کرد که معادل شـش هفت کلمه یا نصـف سطر بیشتر نشد و در ضـمن اشـعار فرمود که احدی بجز خدا قادر بر اتیان پنج و شـش کلمه نیست و از همه اعجب این است که بعد از اجتمـاع عموم فصـحا و بلغاء به اتیان یک سوره‌ی مثل قل هو الله احـد مثلا که زیاده از شـش هفت کلمه نیست و مجموع مفردات آن کلمات متـداوله‌ی عرب و کثیرة الدوران بر زبان ایشان بود و مع ذلک عاجز شدند از اتیان به نصف آن بلکه یک آیه‌ی از آن و حال اینکه در آن زمان بجز فن فصاحت و بلاغت شـغلی نداشـتند و کمال نزد آنها منحصـر در آن بود سـهل است بعـد از این آیات مبارکات دیگر نتوانسـتند قصـیده‌ی فصیحه و اشعار افصح فصحاء خود را مانند امرؤا القیس و نظراء او که همگی مشهور آفاق بودند و کلمات آنها در نهایت فصاحت و بلاغت و جزالت و ملاحت بود و به دیوار کعبه آویخته بودنـد و بدان تفاخر داشـتند کندند و در خانه‌ها پنهان داشتند این است آنچه بیان آن لازم آمد دیگر ما را دانستن علت فاعلی آن که از چه راه قرآن مجید معجزه است آیا از حیث فصـاحت و بلاـغت است یـا از جهت اسلوب و نظم یا غیر آن لازم نیست بلی دانسـتن علت غائیه‌ی آن ضـرور است و از عجز مخلوق این مطلب مفهوم گردید اما علت فاعلی آن که خداوند بیان نفرموده و پیغمبر مختار و ائمه‌ی اطهار از آن سـکوت فرموده‌اند و حال این که امور بسیار جزئیه را که اهتمام چندان به دانستن آنها نیست به دقت تمام بیان فرموده‌اند بالجملة ما را احتیاج به دانستن علت اعجاز آن نیست معجزه خارق عادتی را گوینـد که خلق را عاجز سازد دیگر بهتر از این چه می‌خواهیـد که کار به جائی رسـید کـه چهره فـن فصـاحت و بلاـغت جمیـع لغـات عرب بـا اینکـه بـه غیر از آن لغـت عربی حرفی نمی‌دانسـتند و بجز آن لغـت تکلمی نمی‌توانسـتند از تفوه به پنج کلمه که همه مفردات آن از لفظ الله و احد و صـمد و لم یلد و لم یولد که مسـتعمل اغلب اوان و کثیرة الـدوران بر زبـان ایشـان بود عـاجز آمدنـد دیگر سـبب عجز هر چه هست خوب است اما شـما بهائیان نمی‌دانیم به چه دلیل ایمان به رؤسـا خود آوریـد به اعتقـاد خودتـان و جمیع مخلوق معجزه‌ی که نداشـتند کلمات و هفواتی که بر زبان هم رانـدنـد از تحت جمیع قوانین و اصطلاحات بیرون بود همین قدر که رؤسا شما تأسی و اقتداء به قرار نموده [صفحه ۲۱۲] فاتوا بسورة من مثله او بحرف من مثله فرمودنـد کـافی نیست از زمـان این ادعـاء تـاکنون کـدام جـاهلی اظهار عجز از اتیان به مثل آن نمود فضـلا عن العلماء بلکه آن کلمات در هر مجمعی خوانـده شود موجب مضـحکه و ریش‌خند و سـرودن مضامینی چند است گیرم که مارچوبه کند تن به شـکل مـار کو زهر بهر دشـمن و کو مهر بهر دوست بنـاء علیه به جنـاب مسـتدل عرض می‌شود این است آنچه ما در اثبات دین خود داریم شما بفرمائید جز دروغ چه دارید

اشکال مستدل در امی بودن پیغمبر اکرم

اشاره

جنـاب فاضـل بهـائی فرموده‌انـد و اینکه فرموده‌انـد اگر آیات کتاب و وحی آسـمانی را حجت می‌دانیـد ما نیز در حجیت آن سـخن

نـداریم و کتاب الله را اعظم ادلهٔ و اکمل بینه می‌دانیم و حجت بالغه و معجزه‌ی کافیه می‌شناسیم و لکن در صورتی که از ابن‌العرب و متربی در قریش سی جزو قرآن را می توان قبول نمود که کلمـات الله است چگونه از آن العجمی که درس نخوانده و در مدرسه داخل نشده و از بیت اهل علم و فقاهت ولادت نیافته و به اعتراف اعداء حضـرتش امی صرف بوده اضعاف قرآن را قبول ننمائیم این است آنچه فاضل بهائی در این مقام به عقیده‌ی خودشان مبارزت و نبرد نموده‌اند انتهی

جواب

عرض می‌شود اگر مراد شما از اعداء آن حضرت ما طائفه‌ی اسلامیان هستیم نزد کدام ثقه و امین و در پیشگاه کدام عالم و فاضل این دین اعتراف و اذعان نمودیم که جناب باب امی صرف بودنـد و حال اینکه از تلامـذه‌ی جناب آقا سید کاظم رشتی تاکنون در قیـد حیات و بیان مذاکرات مجلس سید و حضور جناب باب می‌فرمایند جناب فاضل عالم کامل میرزا محمد تنکابنی صاحب کتاب قصص العلماء که تا چند سال قبل محققا زنده و شاید تا حال هم در حیات باشند در کتاب مذکور می‌فرماید که باب خدمت جناب آقا سید کاظم تـدرس می‌نمود و قلم و دواتی در دست گرفته هر چه سید از رطب و یابس به هم می‌بافت باب تمام را می‌نوشت دیگران هم هستند که دیده‌اند در مدرس جناب سید حاضر و تلمذ می‌نمود با این تفاصیل ما اسلامیان چندان است به امی بودن یا نبودن آن شخص پای بند نیستیم چه بسیار اشخاص در دنیا هستند که درس نخوانده هیچ علم هم ندارند مثل نقطه‌ی اولی صفات سلبیهٔ اسباب امتیاز نیست درسی نخواند چیزی هم یاد نگرفت اگر درس نخواندن و هیچ ندانستن شخص را به مقامی می‌رساند در هر عصر و هر زمان چندین هزار نفر هستند پس تمام پیغمبر و امامند بلی اگر کسی امی باشد و از او علمی بروز نماید خالی از امتیاز نیست پس به محض اینکه یـک نفر چنـدین هزار نـامربوط به هم ببافـد و آن را کلاـم خـدا خوانـد به میـل او و اتبـاعش کلاـم خـدا نمی‌شود اگر یک سطر نامربوط بنویسد و بگوید و به خدا نسبت دهد یک سطر غلط گفته و اگر صد هزار بیت مغلوط نویسد صد هزار غلط گفته هر چه بیشتر گویـد بیشتر مقام جهل او معین می‌شود چون که صـد آمـد نود هم پیش ما است و اینکه فرموده‌انـد در صورتی که سی جزو قرآن از جناب ختمی ماب عربی قبول شود چرا اضعاف آن از جناب باب عجمی قبول نشود به غایت ضعیف و سخیف است مثل قرآن مجید بلکه صد پایه بدتر بیاورند ما قبول نمائیم این مزخرفات و ترهات که اسباب سخریه و استهزاء است به خداوند نسبت ندهند چه نسبت خاک را با عالم پاک خیلی این دعوی شباهت دارد به ادعاء ظریفی که ادعاء نبوت کرد در محضر یکی از سلاطین یـا امراء از او مطالبه‌ی معجزه نمودنـد گفت چه معجزه از آن بالاتر که زور و قوت من از زمان طفولیت تاکنون که به کهولت رسیده‌ام یکسـان است قـدری اهـالی مجلس حیرت نموده از او دلیل خواسـتند گفت هاونی در خانه ما است که در سن پانزده سالگی نمی‌توانستم بردارم حالا هم که پنجاه شصت سال از عمرم می گذرد از برداشتن آن عاجزم الحق عجب معجزه و خرق عادتی فرمود این کلمات که نقطه‌ی اولی بر زبان راندند و به خداوندش نسبت دادند چه امتیاز دارد می‌فرمایند فصاحت دارد به خدا نـدارد بلاغت دارد نـدارد نظم و اسلوب عجیب دارد نـدارد خبری از مغیبات در آن است نیست شیر را به بچه همی مانـد بدو تو به پیغمبر چه می‌نمائی بگو اگر فصحا و بلغاء از اتیان به مثل سوره‌ی قل هو الله احـد عاجز ماندنـد له الحمد والمنهٔ ادنی ادیبی از اهالی اسلام هزار درجه از مثل این [صفحه ۲۱۳] کلمات بهتر می‌آورند بلکه نقص‌شان خود می‌دانند که به این وضع تکلم و از این مقوله تفوه نمایند بلی میانه‌ی خود و خدا اگر مدعی شوند که به این درجه کلام مغلوط نامربوط از قوه‌ی بشر خارج است اول من امن منم حقیقت جمیع اهل عالم عاجز از اتیان به مثل این کلماتنـد خلاصه اینکه به محض اینکه این ترهات را به خـدا نسبت دهند نمی‌توان قبـول نمـود مسیلمه و سجاح و غیرهمـا هـم گفتنـد و رسوا شدنـد از همـه عجب‌تر اینکه این دو ظهـور فـاتوا به حرف من مثله هم فرموده‌انـد نمی‌دانم و او و الف نمی‌توان گفت یـا تفوه بـدال و ذال ممتنع است مقصود معلوم نیست علاجی بکن کز دلم خون نیاید سرشک از رخم پاک کردن چه حاصل چه بسیار عرض کرده بـاز هم تکرار می‌کنم مرسل از جـانب خـدا بی نشان و علامت

نمی‌شود و علامت و نشانه نیست مگر معجزه و بحمدالله نیاوردند و نتوانستند

مغالطه مستدل در جواب به شیخ الاسلام به آیه شریفه (لا یأتیه الباطل من بین یدیه)

اشاره

جناب مستدل بهائی از فرمایش جناب شیخ الاسلام که فرموده‌اند لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه دلیل است بر اینکه این قرآن ناسخی ندارد تعجب فرموده‌اند می‌فرمایند مرا عجب آمد از اینکه جناب شیخ گاهی در طی رساله‌ی خود به آیه‌ی مبارکه لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه استشهاد نموده‌اند و این قدر ملتفت نشده‌اند که این آیه‌ی مبارکه اعظم شاهد حقیت این امر اعظم است چه اگر العیاذ بالله کما توهم الشیخ این امر مبارک حق نباشد کذب قرآن ثابت گردد زیرا که حق جل جلاله در این آیه‌ی کریمه می‌فرماید که باطل از پیش روی قرآن بر نیاید و از بعد نیز ظاهر نشود چنانچه فی الحقیقهٔ از وفات حضرت خاتم الانبیاء الی طلوع شمس جمال نقطه‌ی اولی با کمال لجاج و عناد معاندین اسلام احدی از حکماء و علما و اکابر اهل تألیف و انشاء قدرت نیافت و لو صفحه‌ی باشد به اسم اینکه این کلام خدا است انشاء کند و در عالم باقی گذارد

جواب

عرض می‌شود از تعجب جناب مستدل که بر کلام جناب شیخ نموده‌اند جمیع عالم در حیرت و عجبند شبی از شبها کسالتی فوق العاده داشتم و کتاب فرائد را دیگری برای این عبد قرائت می‌کرد و به همین فرمایش جناب مستدل رسید گمان نمودم مزاج می‌نماید و بر مستدل افتراء می‌بندد در نهایت خشونت به او گفتم دست از هرزگی و مزاح بردار و این مزخرفات بر کنار گذار مقصود من فهم مطالب آنها است به این مزخرفات و ترهات خود را مشغول مساز مجدد آن عبارت را بدون کلمه‌ی زیاده و نقصان قرائت نمود حقیقت بر حیرتم افزود و او را از این بیان ممنوع نمودم ثالثا بعینها خواند چون گمان نداشتم جناب مستدل این بیانات بفرمایند کتاب را از او گرفته زیارت کردم و از زجر و منع قائل و قاری نادم و از او معذرت خواستم خلاصه از فرمایش جناب مستدل معلوم شد که عقیده‌ی آنها این است که باطل بعد از پیغمبر آخر الزمان نمی‌آید به این معنی که هر که بعد از محمد خاتم دعوی پیغمبری کند خواه عالم خواه جاهل حکما بر حق است و هیچ محتاج به دلیل و بینه نیست غلام بچه‌ی نزد این عبد ایستاده و این گفتگوها را می‌شنید در این اثنا گفت جناب آقامیرزا ابوالفضل حالا- در چه ولایت اقامت و در کدام مقام مشغول افادت و افاضت هستند چون قابل... نبود او را وقعی نگذاردم و در پاسخش حرفی نزدم اصرار و ابرام از حد گذرانید و به عجز و لابه از محل و مکان آن بزرگوار استعلام می‌نمود بالاخره به او گفتم از این سؤال و جواب چه مرض داری که دست از پر گوئی بر نمی‌داری گفت من پیغمبرم و اگر بر دیگران حجت نباشم بر جناب آقا میرزا ابوالفضل حجتم زیرا که دعوی نبوت کردم و بحکم لا- یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه به آن معنی که جناب میرزا فرموده‌اند بر باطل کسی ادعاء نمی‌نماید میل دارند جناب معظم را ملاقات و ایشان را به متابعت و پیروی خود سرافراز نمایم و همین یک مرید مرا کافی است چه یک مرد جنگی چه یک دشت مرد و چنان حالتی در او مشاهده کردم که مترقب مرصدم که شبانه فراز و به تعاقب جناب میرزا ابوالفضل اباق اختیار کند بالجملهٔ بنا بر تفسیر مستدل مدعی باطل بعد از پیغمبر آخر الزمان نخواهد آمد هر که بیاید و ادعاء کند بر حق و پیغمبر صادق و مصدق است دیگر از بقاء و نفوذ کلمه هم ذکری نفرموده‌اند پس مسیلمه کذاب پیغمبر و [صفحه ۲۱۴] سجاح موصلیه نبی و هکذا مدعی‌های زمان خلفاء عباسیه نیز پیغمبر خدا بودند متمهدی سوداوی از جانب خدا بود احمد موعود کرمانی مؤید من عندالله بود نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی و این غلام بچه هم از انبیاء و اولیا هستند او هم امشب دعوی نبوت کرد ماشاءالله چشم بد دور دستگاه

خداوندی خیلی رونق یافته و بازار پیغمبری و نبوت خیلی رواج گرفته تا فردا ملاحظه کنیم چند نبی و امام به عرصه‌ی ظهور خواهد آمد و چند هزار نفس پیروی خواهند نمود تا عالم را ظلم و جور فرا گیرد و نور جمال قائم موعود و آل محمد صلی الله علیه و آله طالع و دنیا را پر از عدل و داد فرماید صدق الله العلی العظم یملأ الله الارض قسطا و عدلا بعد ما ملات ظلما و جورا باز در آخر این کلام جناب مستدل فرموده‌اند کذلک یخربون بیوتهم بایدیهم و لا یشعرون کذلک یهدمون ارکان دینهم و هم لا یفقهون پس چاره نیست جز اینکه ایقان و سایر الواح را کتاب الهی دانیم تا آیه‌ی مبارکه لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه صادق آید. به به طرفه پیغمبری و تحفه پیروی و ظریف بیانی و نظیف استدلالی مشاهده شد حقیقت خوب بود جناب مستدل این بیان متقن و استدلال محکم را جزو این کتاب به طبع نرسانند و به همان بیانات شبانه نزد همان گوساله پیروین قناعت فرموده لذتی بردند و حالی نمایند خلاصه آیه مبارکه صریح در بطلان دعوی نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی است به معنی ظاهری صحیح صریح و مراد این است که دین محمد صلی الله علیه و آله و احکام کتاب ابدالاباد باقی است و بین یدیه و من خلفه مبطلی که ناسخ آن احکام و دین باشد نخواهد آمد و اگر کسی این دعوی کند حکما بر باطل است حلاله حلال الی یوم القیمهٔ و حرامه حرام الی یوم القیمهٔ القمی عن الباقر علیه‌السلام و انه لکتاب عزیز لا- یاتیه الباطل من بین یدیه و لا- من خلفه قال لا یاتیه الباطل من قبل التوریهٔ و لا من قبل الانجیل والزبور و لا- من خلفه ای لا- یاتیه من بعده کتاب یبطله و فی المجمع عنهما لیس فی اخباره عما مضی باطل و لا فی اخباره عما یکون فی المستقبل باطل بل اخباره کلها موافقهٔ لمخبراتها فی تفسیر القاضی ای لا یتطرق الیه الباطل من جههٔ من الجهات او مما فیه من الاخبار الماضیهٔ والامور الاتیهٔ بالجملهٔ چه توان کرد که باز هم این حرفها به گوش عوام کالانعام فرو نمی‌رود و اعراض از دین و آئین را اسباب تحصیل لقمه‌ی نان یا تقرب نزد بی دینان می‌دانند حفظنا الله من شرور انفسنا

اشکال مستدل به معجزه وی بینات و جواب از آنها

قال الفاضل البهائی و اگر مقصود جناب شیخ از بینات معجزات و آیات اقتراحیه است که فی المثل کسی به مظهر امر الله بگوید اگر تو از جانب خدائی این سنگ را ناطق دار و این مرده را احیا فرما و یا چشمه‌ی جاری کن و یا به آسمان صاعد شو و یا اینکه مثل جناب شیخ در تفلیس بنشینند و صاحب امر را خدمت خود احضار فرماید تا هر چه دل خواه او است اظهار نماید و به شیخ عزیز زحمت مسافرت ندهد دانستی که قرآن شریف بالکل مبطل این احلام است بل و انجیل مقدس نیز مزیل این اوهام جواب عرض می‌شود اینکه فرموده‌اند دانستی که قرآن شریف بالکل مبطل این احلام است تا آخر هر گاه مخاطب ما اسلامیانیم که هیچ ندانستیم و نخواهیم دانست و مقصد و مدعای جناب مستدل ابدا نزد ما ثابت بلکه ما را در تشکیک و وهم هم نینداخت زیرا که آن آیات مبارکات که جناب ختمی ماب در پاسخ معاندین و مشرکین از قول خداوند عالم فرمودند به این مضامین که من نذیری بیش نیستم بعد از اتیان صد معجزه و آیت بل ازید بود که با وصف رؤیت باز معاندین همه ساعت اقتراح آیتی دیگر می‌نمودند و آن جناب را ایذاء و اذیت می‌کردند و معلوم بود که اگر آن را هم بیاورد ایمان نخواهند آورد و البته حضرت رسول اکرم به این درجه مقهور و مجبور نبودند که بعد از اثبات و ظهور امر کما کما هو حقه به معجزات واضحهٔ الدلالات هر ساعت از خداوند ذوالجلال آیات طلبند که در صورت نکول و اعراض موجبات نزول عذاب فراهم آید و با اینکه آن حضرت پیغمبر رحمت بودند راضی به نزول عذاب گردند و هر گاه مستدل می‌فرمایند هنگام نزول آیات [صفحه ۲۱۵] قرآنیه به اینکه من نذیر و بشیری بیش نیستم هیچ معجزی از آن جناب ظاهر نشده بود منکر صدق رسول صادق مصدق خواهد بود خود آن جناب در قرآن می‌فرماید اقتربت الساعهٔ و انشق القمر و حقیقت حیف است شخص عاقل اوقات خود را صرف در جواب این حقاء نماید جواب اینها همان عقیده‌ی سابقه‌ی علما اعلام و فقهاء ذوی العزو الاحترام است که به محض تفوه باید در مقام اهلاک و انعدام آنها بر آمد و جواب الهذیان هو الهذیان معروف است شخصی فقیر هیزمی حیازت و با هزار زحمت و مرادت در شب بسیار سردی برای تحصیل لقمه‌ی نان آن هیزم

به شهری می‌آورد شخص طلبه‌ای از اهل دهات که تازه وارد مدرسه و قال اقول در مدرسه شنیده با او ملاقات و با قرائت و لحن عربی به آن بیچاره خطاب نمود که این وقرحطب که بحبل رطب بسته به چند در معرض بیع می آوری هیزم فروش فقیر بیچاره‌ی عجمی زبان از این بیانات هیچ استنباط ننموده این طلبه هم او را معطل نموده خلق او تنگ گردید نه حطبی شنیده نه حبل و رسن رطبی دیده حیران و سرگردان گرسنه تشنه دید خلاصی ندارد نعل عربی که در پا داشت از پایش کشیده بر دهن آخوند زد و گفت جواب عربی عربی است و خود را از آن مهلکه مستخلص ساخت و به مقصد خویش شتافت باز جناب مستدل بهائی فرموده‌اند هر گاه مقصود جناب شیخ از بینات بشارات سابقه است و اخبارات کتب مقدسه مثل اینکه اخبار ظهور مسیح علیه‌السلام در توریهٔ و اخبار ظهور حضرت رسول صلی الله علیه و آله در انجیل و اخبار ظهور قائم موعود در قرآن شریف و حدیث وارد شده باشد در این مسأله هم سابقا ثابت و مبرهن نمودیم که هرگز هیچ ظهوری به این صراحت در کتب سابقین وارد نشده و عهد هیچ یک از مظاهر امر الله به این متانت از امم قبل ماخوذ نگشته و هم سابقا ذکر شد که چون اصلاح عالم و اتفاق امم فی علم الله منوط به ورود یوم الله الاعظم بود لذا حق جل جلاله عهد آن را در جمیع کتب مقدسه من حیث الزمان والمکان والعلائم والاثار بلسان انبیاء و مرسلین در غایت صراحت ماخوذ داشته و زمان و مکان و ادله و برهان صاحب امر را مورخا و معینا و موضحا تعیین فرموده به نحوی که اگر نفسی من غیر غرض در کتب مذکوره نظر نماید پس از ذکر حدود و احکام جز بشارت ورود یوم الله و یوم الملکوت ذکری نبیند و در حدائق صحف و اوراق غیر از تغنیات طیور قدس در فراق مالک یوم التلاق نشیدی نشنود جواب عرض می‌شود میانه‌ی خود و خدا جناب مستدل هیچ کوتاهی نفرموده نهایت اهتمام مبذول داشتند که آیات و اخبار را برای ظهور نقطه‌ی اولی و جمال ابهی دلیل گیرند آیات و اخبار همراهی ننموده وجها من الوجوه دلالت نکردند قصور یا تقصیر از آیات و اخبار است که به میل بهائیان دلالت ندارند و الا کمال سعی و نهایت کوشش نمودند خلاصه اینکه ادعائی واهی و باطل و سخنی هجو و عاطل بدون بینه و برهان گفتند و رسوا و مفتضح گردیدند و جمیع آیات و اخبار در معنی حقیقی خود باقی ماندند و استدلالات بهائیان خیلی شباهت دارد به کلام شخصی که گفت خسن و خسین هر سه دختران معاویه بودند ظریفی جواب داد خسن بجا نبود حسن بجاء بود خسین هم بجاء نبود حسین بجاء بودند سه نفر نبودند دو نفر بودند دختر نبودند پسر بودند پدرشان هم معاویه نبود علی بود دیگری از ظریفی سؤال کرد کدام امامی بود که شغال او را خورد عرض کرد امام نبود پیغمبر و پیغمبرزاده بود و شغال نبود گرگ بود آخر هم او را نخورد و این قبیل استدلالات و بیانات در دنیا بسیار دیده شده است جناب مستدل فرموده‌اند اگر مقصود جناب شیخ از بینات نفوذ کلمه و انتشار در دین است هرگز در هیچ ظهوری این نفوذ قول و علو کلمه و سرعت انتشار گردیده نشده است جواب عرض می‌شود چون مقصود جناب شیخ از بینات نفوذ قول و علو کلمه نیست فرمایشات جناب مستدل را نقل نمی کنم و عرض می کنم هر گاه استدلالات بهائیه در کتب مطبوعه و غیر مطبوعه بلکه کلمات رؤسا دین خودشان را ملاحظه نمائید دلیل آنها منحصر است به همین نفوذ و علو کلمه و وجها من الوجوه [صفحه ۲۱۶] این تقریرات مثبت مطلبی نیست زیرا که این نفوذ از کافرین و مشرکین و مدعیهای کاذب بسیار دیده شده بر خداوند متعال بیش از ابطال به دلیل و برهان تکلیفی نیست خودش محض لطف به عباد مقرر فرموده که قول کاذب را به عدم قدرت بر اعجاز و اخبار انبیاء و اولیاء باطل و فاسد سازد و در این واقعه‌ی حادثه به اعلی درجه ابطال فرمود دیگر بر خداوند نیست که بر هر نفس شریری یک فوج ملک بگمارد که از دین خدا بیرون نروند و به مدعیهای باطله نگروند این است که چهارصد سال فرعون دعوی خدائی کرد و انا ربکم الاعلی سرود و او را هلاک نفرمود خداوند کذب او را ظاهر فرمود دیگر عباد حقی ندارند که ایرادی وارد آورند مسیلمه و غیره نیز بر باطل دعویها کردند و الاف والوف به انها پیروی نمودند و هکذا خلفاء راشدین هم بی نهایت نافذالقول بودند و بطلان آنها محل شک و شبهه نیست علاوه عرض می کنم بفرمائید بدو امر که جناب باب دعوی این امر خطیر نموده و برخی ایمان آوردند با اینکه علو کلمه‌ی او محقق نبود چه عذر در درگاه خداوند خواهند آورد خوب بود تامل نمایند تا نفوذ و علو کلمه‌ی مدعی به درجه‌ی تحقق رسد پس شخص اول که این

ادعاء را استماع نمود به اطاعت مکلف نبود تا علو کلمه محقق شود ثانی هم بی تکلیف ماند و هکذا ثالث و رابع پس به این ترتیب احدی مکلف به ایمان نبود چون نفوذ محقق نبود پس آن اشخاص که قبل از نفوذ ایمان آوردند باید معاقب و معاتب باشند زیرا که من غیر دلیل ایمان آوردند پس باید مستدل آنها را از اهل نار دانند و حال اینکه سابقین در ایمان نزد بهائیان افضل و اشرف مخلوقند چون بر مسأله‌ی ادله و براهین وقوف حاصل شد اکنون قدری در این عبارت جناب آخوند زاده تأمل فرما که نوشته‌اند و این گونه جواب ناصواب را برای خودتان دلیل بلکه قاعده‌ی کلیه اتخاذ کرده‌اند که هر وقت کسی به شما ایرادی می‌کند جواب می‌دهید که این قسم اعتراض‌ها را در حق سابقین و سالفین از انبیاء هم کردند اما شما غافل هستید از اینکه این طور جواب را برادر کاذب شما هم می‌تواند بدهد در این صورت به چه دلیل به او غلبه خواهید کرد چنانکه در این باره سابقا و تفصیلا ذکر کرده‌ایم الی آخر کلامه از این عبارت جناب شیخ به صراحت مستفاد می‌شود که نتوانسته است انکار نماید که شبهات ایشان عینا همان شبهاتی است که برادران ایشان سابقا در رد انبیا و مرسلین گفته‌اند ولیکن تکلم به کلمات کفار سابقین و احیاء سنن مکذبین اولین را به این دلیل جایز و مستحسن شمرده‌اند جواب عرض می‌شود مغلطه‌ی به این وضوح از شأن مصنف و مؤلف کتابی که در اثبات مذهب می‌نویسد خیلی قبیح است از کدام عبارت و فرمایش جناب شیخ الاسلام چنین استنباط فرمودند که ایشان مکذبین انبیاء سلف را تصدیق داشته‌اند بلکه فرمایش جناب شیخ این است که هر گاه اسلامیان به واسطه‌ی عدم اتیان شماها دلیلی بر حقانیت مذهب خودتان شما را انکار نمایند شما نمی‌توانید آنها را مثل مکذبین حضرت خاتم الانبیاء بجا آورده تکفیرشان فرمائید زیرا که اگر فردا دیگری هم از روی اهواء نفسانیه دعوی امری نماید و شما آنها را تکذیب نمائید امت آن مدعی جدید هم می‌توانند شما را مکذب انبیاء و در عداد مستهزئین شمارند و جواب صحیحی ندارید و ملزم خواهید گردید و همان آیات شریفه که به آن رشاقت و ملامت در رد مکذبین انبیاء شرف صدور و نزول یافته بدون زحمت در حق شما جاری و بر شما حجت نموده غالب خواهند آمد و شما را در عداد کفار و مستهزئین مندرج و منسلک می‌سازند و اینکه در آخر استدلال فرق گذارده‌اند بین مدعی حق و باطل عین مطلوب و مقصود ما است صحیح فرموده‌اند فرقی واضح بین مدعی حق و باطل است ما هم قائلیم و مدعی حق را کسی می‌دانیم که بر طبق دعوی معجزه اظهار نماید نه اینکه در جواب مسائل واضحه... گوید میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است مدعی به حق نبی امی عربی بود که هزاران هزار معجزه همراه داشت و علم افتخار و امتیاز افراشت اگر دیگری این ادعاء نماید مثل آن علائم و آثار باید بیاورد خلاصه معجزه آن است که خارج از قدرت نوع آورنده باشد [صفحه ۲۱۷] مثلا اگر بشری پرواز کند صاحب کرامت و اعجاز است ولی برای ملک و طیور اگر به سماوات طیران نماید موجب افتخار و امتیاز نیست هر گاه بشر کلامی بیاورد که من حیث البلاغة والفصاحة والنظم والاسلوب و اشتماله علی المعنیات خارج از قدرت نوع بشر باشد آن را معجزه می‌نامیم و آن را حضرت خیرالبشر آورد و بدان تحدی فرمود و عموم اشراف و وجوه اعیان و فصحاء زمان و بلغا دوران اجتماع نموده از اتیان بمثل آن عاجز ماندند اما چه کنیم که رؤسا بابیه و بهائیه نه به علوم ظاهریه مربوط و نه کمالات نفسانیه را مضبوط داشتند نه بر لغات آگاه نه خرق عادت و اتیان معجزات بصدق آنها گواه گردید در این صورت در جواب رؤسا شما که فرمودند فاتوا به حرف من مثله چه عرض کنیم آیا مرادشان این است که کلامی به این درجه مغلوط و بیانی به آن مبلغ نامربوط باید بیاوریم یا مطلبی را بیان کنیم که علمی از آن تراوش نکند اگر مقصود اتیان به مثل این دو فقره است حقیقت از اتیان به مثل آن عاجز و قاصریم در قوه‌ی بشر نیست بالجملة معین فرمایند که از چه راه در مقام معارضه باید برآئیم تا درجات قدرت و مراتب سلطنت ما معین شود و محق از مبطل و حق از باطل ممتاز گردد و به محض اینکه جناب مستدل می‌فرمایند جمال اقدس ابهی عز اسمه الاقدس الاعلی ببراهین و حجج انبیاء قبل ظاهر و معرض از جمالش به شبهات سابقین ناطق است مثبت مطلبی نیست حجت انبیاء سلف مثل موسی (ع)مثلا ید بیضاء بود و هشت آیت دیگر بر طبق آیه‌ی مبارکه و لقد آتینا موسی تسع آیات بینات جناب بهاء در مقابل این معجزات چه داشتند حجت حضرت عیسی (ع)احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص و اخبار بما یاکلون و ما یدخرون بود از جمال اقدس

ابهی چه ظهور و بروز نمود حضرت سلیمان (ع)باطیور تنطق و تکلم می‌فرمود در چه زمان از جمال انور ابهی ظاهر گردید حضرت ابراهیم (ع)مرغ را چهار پاره نموده مجدد به هم ملصق و روح در آنها دمیده شد در چه مکان و کدام زمان حضرت بهی ابهی چنین کرامتی اظهار فرمودند محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله که به اعتقاد ما و شما نبی ثابت النبوهٔ است هزاران معجزه از قبیل احضار اشجار و تسبیح حصات و شق قمر و تکلم با جمادات و غیره و غیره و غیره آورد بهائیان چگونه انکار می‌نمایند و حال اینکه خداوند می‌فرماید اقترب الساعهٔ وانشق القمر مگر اینکه پیغمبری به این جلالت و عظمت را تکذیب نمایند هر گاه از نقطه‌ی اولی و یا جمال اقدس ابهی این گونه اوصاف دیده شده بر جناب مستدل است بیان و اثبات آن اما عجب بختی داشته که ادعاء به این بزرگی نمود و بالصراحهٔ گفت هیچ معجزه و کرامت با من نیست باز امثال جناب مستدل به او گرویده بلکه از برکت آن وجود مبارک معجزات سایر انبیاء را نیز انکار کردند تابع فرزند اگر بکس دهد ایزد چنین دهد

اشکال مستدل بهایی به کلام شیخ الاسلام در نبودن (علی محمد و حسینعلی) جزء مظاهر الهیه و جواب از آن

جناب مستدل فرموده‌اند که جناب شیخ می‌فرمایند اما مظاهر الهیه بودن مدعیان شما را تصدیق نمی‌کنیم و به تصدیق کردن برهان و دلیلی و آیاتی و بیناتی نداریم چه ظاهراتی چه باطنی محض اصطلاحی چند تازه می‌شنویم که در هیچ دین و مذهب گفته نشده و شنیده نگردیده مثل امر اعظم امر الهی قلم عز جمال قدمیه هیاکل قدسیه و غیره چه معنی دارد از این تفنن و لفاظی چه ثمر زاید چرا این قلم عز جمال قدمیه با آثار ظاهریه خود ما را ساکت و قانع نمی‌فرماید و از راه راست گریز می‌دهند و یا به قوت روحانیت باطنی پرتوی از انوار هدایت به قلوب تاریک ما نمی‌افکنند که به صراط مستقیم بابی و یا بهائی سالك باشیم این قدر تطویل مقال بلا طائل و تکرار پند و نصیحت ناقابل هیچ عامل خبیر را فائده نمی‌بخشد و مانند قلندران و نقالان با نقل عجوزگان مشغول شدن و به عبارت گویند و نقل کنند کوران زمان را فریب دادن و خاطر ایشان را به این قسم حکایت خوش و ما را تحقیر نمودن فقط به مناظر زورمیزیبد نه مناظر حقیقت طلب را الی آخر کلامه عافاه الله جواب یا ایها المناظر فی هذا الکتاب اعلم هداك الله و ایانا الی محجه العلم و طریق الصواب که جناب شیخ در این مقام دو ایراد بر مناظر خود وارد آورده‌اند که هر یک در محل خود در غایت غرائب است و بعد از منهج او باب علم و درایت [صفحه ۲۱۸] ایراد اول اینکه این الفاظی که جناب مناظر در رساله‌ی خود نوشته‌اند از قبیل امر اعظم و امر الهی و قلم عز جمال قدمیه و هیاکل قدسیه و غیرها الفاظی است که جناب شیخ در سایر ادیان و مذاهب ندیده‌اند و اکنون این عبد نمی‌گوید که به حکم قاعده‌ی عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود ندیدن جناب شیخ دلیل نبودن نیست بل معروض می‌دارد که معنی دین جدید و ظهور بدیع این است که جمیع اشیاء به سبب اوحله‌ی بدیعه پوشد و آداب و عوائد و مصطلحات و عقاید جمیعا صورت جدیده گیرد چنانکه در کتب مقدسه توریهٔ و انجیل ابدا در اسماء یوم قیامت جز یوم الله و یوم الرب و یوم الملکوت اسمی دیگر مذکور نبوده و قبل از ظهور حضرت رسول الفاظ صاخهٔ و قارعهٔ و حاقهٔ و کذلك غاشیهٔ و ساهرهٔ و کذلك لفظ خاتم النبیین و حور العین و انهار من لبن و انهار من عسل مصفی و لذهٔ للشاربین و کثیر من امثالها ابدا مسموع یهود و نصاری نگشته و الی یومنا هذا به این الفاظ به همان گونه نظر می‌کنند که جناب شیخ به امر الهی و امر اعظم و هیاکل مقدسه و من نمی‌دانم امری را که در قرآن به لفظ اتی امر الله فلا تستعجلوه تعظیم فرموده است اگر مؤمن بهائی آن را امر اعظم بنویسد چه گناهی کرده است و قلمی را که حق جل جلاله در سوره‌ی مبارکه‌ی ن و القلم و ما یسطرون به آن قسم یاد فرموده اگر کاتب قلم اعلی یا قلم قدم و یا قلم عز جمال قدم بنگارد چه معصیتی مرتکب شده و اگر ابدان مظاهر امر الله را که شعره‌ی از آن از صد هزار مثل ماها اعز و اعلی است نفسی اعراش الهیه و یا هیاکل قدسیه بگوید چه خلاف کرده خلاصه اینکه جناب مستدل کلماتی از جناب شیخ نقل می‌فرمایند و ایراد ثانی جناب شیخ را هم که از لفظ جناب معظم مفهوم است که چرا به قدرت ظاهریه و باطنیه ما را بدین بابیه و بهائیه نمی‌کشانند بیان فرموده جوابی چند می‌دهند و معارضه‌ی به مثل می‌فرمایند و دو سه جزو از کتاب خود را

مشحون بدان می‌سازند این عبد ضعیف ذلیل عرض می‌کند که در این واقعه و مباحثه و مناظره می‌توان تصدیق جناب مستدل نمود این گونه ایرادات که چرا قلم عز و یا جمال قدم و یا هیاکل قدسیه گفته‌اند از شان اهل علم خاصه هنگام مناظره و مباحثه بر سر اثبات دین و مذهب خارج است خذ الغایات و اترک المبادی ما در اصل مطلب گفتگو داریم نه در اصطلاح و استعمال الفاظ نه این ایراد از جناب شیخ پسندیده است نه این اجوبه که غالبا مغلطه است از جناب مستدل مقبول و زیبنده ما معتقدیم که مظهر اوامر و نواهی خداوندی باید با علامت و نشانه امر خود را مدلل دارد دیگر هر چه خواهد او را بخواند پیغمبر یا امام یا رب اعلی یا جمال اقدس ابهی به اسم بزرگ شخص عظیم نمی‌شود و به وصف سترگ انسان جسیم نمی‌گردد خواه از دم مسیحا خواه از زبان ناقوس صاحب دلان شناسند آواز آشنا را هر که امر خود را منسوب به خداوند متعال و قادر ذوالجلال می‌نماید مادام که بر طبق دعوی اتیان به معجزه‌ی نکند گوئی از میدان غیر باید و خود را به مقامی که نزد اولی الابصار معتبر و معتمد است نمی‌کشاند گوهر او هزار مثل مستدل را مرید و منقاد نماید کما لا یخفی

استدلال بهایی به ظهور و قیام روح الله که حسینعلی بهاء است

اشاره

جناب مستدل فرموده‌اند این جمله که ذکر شد جذوه‌ی است از نیران هجیت که به نزول امطار دیانت اطفاء یافته و از فضل ظهور مظاهر امر احدیت اصلاح شده و آنچه عالم بدان محتاج است از تکمیل نقائص و اصلاح مفاسد و ازاله‌ی قبایح و محو فضایح اکثر است از آنچه اصلاح شده و حق جل جلاله آن را به ظهور و قیام روح الله النازل من السما موکول و موقوف داشته تا بشارت نبویه یزع الله ما لا یزع بالقرآن کاملا متحقق شود و انوار مدنیت و حضارت حقیقیهٔ در ظل کلمه‌ی الهیه بحکم و اشرقت الارض بنور ربها جمیع آفاق را روشن و منور فرماید و خلاصه‌ی مقصود مستدل از این استدلال آن است که مراد از روح الله النازل من السماء جناب بهاء است

جواب

عرض می‌شود بر این دعوی که مراد از روح الله النازل جناب بهاء است دلیلی باید و شایسته است میزان صدق در کار آید نزد اهل بصارت و درایت این گونه تدلیسات مقدار گاهی منزلت ندارد و گاهی از پیش بر نمی‌دارد و حال اینکه اخبار متکاثره متضافره از مهابط وحی الله و معادن علم الله و منابع کلمهٔ الله تصریح دارد [صفحه ۲۱۹] که مراد از روح الله عیسی بن مریم است که از آسمان نازل و در رکاب ظفر انتساب حضرت حجهٔ الله ارواحنا فداه به سعادت و علو منزلت نائل می‌شود و در غالب آن اخبار لفظ عیسی بن مریم شرف صدور یافته نه روح الله که بهائیان تاویل نمایند بر فرض که در یک حدیث یا دو حدیث به لفظ روح الله خبر داده باشند در قبال آن اخبار مقصود و مقصد مفهوم و معلوم می‌شود که نازل از شما همان عیسی است نه روح الله تاویلی بهائیان و مطابق است با عقائد راسخه‌ی اهل اسلام و تبعه خاتم پیغمبران بدون زیاده و نقصان و معتقدند به اینکه هنگام ظهور حضرت حجهٔ الله (ع)حضرت عیسی (ع)نزول خواهند فرمود و از برکت وجود مبارک مقدس حضرت بقیهٔ الله و مظاهرت و معاونت حضرت روح الله عالم پر از عدل و داد و خالی از جور و فساد می‌شود و از اینکه جناب مستدل بفرمایند مراد از روح الله حضرت بهاء است ایشان روح الله نمی‌شوند و خبر نبوی یزع الله به تا آخر ابدا مخل به مقاصد اسلامیان نیست زیرا که نزد اهالی اسلام مبرهن است که بعد از اینکه کفر و طغیان عالم را فرا می‌گیرد از فیوضات وجود مقدس حضرت حجهٔ الله احکام مندرسه‌ی معطله مجری و نافذ می‌شود علاوه می‌توان از مضامین حدیث که از فتوحات شیخ ابن‌العربی نقل شده قوله هو اعلی الجبههٔ الی آخر فهمیده‌اند از سوق کلمات

حضرت رسول صلی الله علیه و آله خارج است زیرا که یکی از فقرات که نسبت به حدیث نبوی می‌دهند این است یمسی الرجل جاهلا و جبانا و بخیلا فیصبح عالما شجاعا کریما و سابقا نیز مشروحا معروض داشتیم و این اعتقاد نقیض اعتقاد امامیه است زیرا که معنی آن به ظاهر این است که شخص امام و قائم موعود شام می‌کند در حالتی که جاهل و بخیل و ترسناك است و صبح می‌کند در حالتی که شجاع و کریم و عالم است و مطابق مضامین اخبار امام علیه‌السلام من المهد الی اللحد معصوم و داراء صفات حسنه و اخلاق مستحسنه است و هیچ عاقلی راضی نمی‌شود که اعتقاد نماید که امام متصف به اوصاف رذیله در یك آن و زمان باشد و متون کتب اخبار بدین مضمون مشحون است و محتاج به ذکر نیست والعیان یغنی من البیان

استدلال به آیه شریفه (لکل امرئ یومئذ شان یغنیه)

اشاره

جناب مستدل فرموده‌اند اگر جناب شیخ را شعوری لائق و ادراکی فائق بودی هر آینه می‌فهمیدی که اسامی حصارت و تمدن ممدوحه شرایع الهیه است و سعادت و شقاوت امم منوط به اتباع و عدم اتباع کتب سماویه جمیع شرایع من غیر استثناء بر دو رکن عدل و احسان مبنی است که اس اساس عالم است و کافه‌ی ادیان من غیر تفاوت بر مجازات و مکافات مبتنی است که مأخذ سعادت و شقای امم است خاصه شریعت مقدسه‌ی بهائیه که تعمیم علوم و معارف را از فروض حتمیه مقرر داشته و اشتغال باقتراف و مکاسب را از واجبات دینیه تا اهل بهاء مثل اهل اسلام از صد نود و هشت بی علم و خط نمانند و باب بی کاری و بطالت را وسعت ندهند و هر نفسی به شغلی نافع و حرفتی لائق مشغول گردد و وعده‌ی لکل امری منهم یومئذ شأن یغنیهٔ تحقق پذیرد

جواب

عرض می‌شود به این درجه هتاکی و بی‌احترامی نسبت به اهل علم و نسبت عدم شعور و ادراك به مثل جناب شیخ با وصف اینکه مستدل این قدر تزکیه‌ی نفس می‌فرمایند و خود را بی‌غرض می‌دانند خیلی قبیح است بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد و این بنده عرض می‌نماید جناب شیخ را ادراکی بسزا و مشعری فوق الاحصاء است بلکه از فحول علما و رجال و اولوالالباب است و این ادعا جناب مستدل که شریعت مقدسه‌ی بهائیه تعمیم علوم و معارف را از واجبات دینیه و فروض حتمیه مقرر داشته صحت آن معلوم نیست بیان فرمایند کدام علمی را بهائیه داراء هستند که در شریعت مقدسه اسلامیه تاسیس آن به نحو اکمل از شارع مقدس نرسیده و کدام اشتغال به کسب و تحصیل معاش در شریعت بهائیه واجب گردیده که در شرع مقدس نبوی صلی الله علیه و آله به آن امر نشده یا از سنن مؤکده مقرر گردیده مضمون کلوا بکدا لیمین و عرق الجبین سوی العلماء و المتعلمین مگر از شرع انور محمدی (ص)نرسیده و کدام اهالی اسلام را از صد نود و هشت بی علم بجا [صفحه ۲۲۰] آورده که اهالی و امت بهائیه فوق آن را داراء باشند اگر جناب مستدل در امریکا و یا اروپا یا گلپایگان اقامت دارند و تابعین شریعت مقدسه احمدیه را ملاقات می‌فرمایند و بر عدم علم و خط آنها مستحضر گردیده‌اند ما هم در این ولایت اتباع آن شریعت مخترعه را به اسم و رسم می‌شناسیم مثلا در ولایت یزد معروف است که جماعتی کثیره به این دین و آئین معتقدند خوب است جناب مستدل امینی معین فرمایند که بالمثل پانصد خانوار از امت بهائیه را رجالا نساء صغیرا کبیرا به شماره آرند از همسایگان ایشان هم که به دین اسلام نائلند مثل آن را بر شمارند و در مجلسی فریقین را حاضر ساخته تا معلوم شود اهل علم و فضل و کمال و علوم ادبیه و معارف و خط زیبا در کدام طائفه‌ی بیشتر و در کدام سلسله افزون‌ترند به محض ادعاء گمان ندارم گوئی از میدان بربایند و به کام دل نائل آیند بلکه ملاحظه می‌نمائیم در شهر یزد که رؤسا آنها در آن بلد ساکنند معدودی از صاحبان شعور و تمیز به آن گروه نگرویده‌اند گرت نیست باور

بیا و ببین خلاصه اینکه جناب شیخ و امثال ایشان بر خلاف عقائد مستدل هیچ از رؤیت امت بابیه قلبشان مضطرب و مشوش نمی‌شود بلکه از بابت اینکه آن طریقه و آئین را واضح البطلان مشاهده می‌نمایند گوش به سخن آنها دادن لازم نمی‌دانند اگر کسی بگوید الجزء اعظم من الکل والاثنین ضعف الاربعة هیچ لازم نیست از او مطالبه‌ی سند بر صدق ادعاء نمود بطلان این کلام محتاج به بینه و برهان نیست من القضایا التی قیاساتها معها خود ادعاء مکذب مدعی است

استدلال بهایی به کلام (مستر کلا دستون) در مورد قرآن شریف

اشاره

جناب مستدل فرموده‌اند که مستر کلا دستون رئیس وزارت انگلستان در مجلس وزرا دولت و قروم ملت قرآن شریف را به دست گرفت و به ایشان خطاب نمود که تا این کتاب در عالم باقی است محال است که تمدن در عالم شیوع گیرد و ممالك شرقیه از شرور هجیت و توحش نجات یابد و نظام پذیرد

جواب

عرض می‌شود اولاـ معلوم نیست که این فرمایش جناب مستدل حقیقت داشته باشد ثانیا بر فرض که (مستر گلادوس) یا (مستر گلادستون) به آن مقاله مترنم و به این کلمه خشنه متکلم شده باشند عرض می کنم کی شود دریا زپوز سگ نجس ثالثا اگر جناب مستدل کتاب باب و بهاء را به دست او می‌دادند از کثرت تنفر ابدا از دست مستدل نمی گرفت تا در مقام رد و قبول تصدیق و نکول آید حقیقت عجب استدلال محکم و دلیل متقنی اقامه فرمودند که رئیس وزارت انگلستان با عدم اعتقاد به این دین و آئین و اصول شریعت این دین مبین موجبات احکام آن را از عدم تمدن و غیره بیان نماید الغریق یتشبث بکل حشیش بلی دین بهائیه به این استحکام و اتقان چنین دلیل و این مستدل و این تایید لازم دارد و در حقیقت حیف است که جناب میرزا ابوالفضل به این ترهات تکلم و به این مزخرفات ترنم نماید و به امید اینکه در طائفه بابیه ریاستی تحصیل نماید اظهار عقیده باطله نماید بلی چون جناب مستدل می‌دانند نزد علما اسلام ماخذ عالم و جاهل و ناقص و کامل در دست است و امر بشبهه و تزویر پیش نمی‌رود و جناب معظم در تحصیل معارف بلکه علوم ظاهریه زحمتی نکشیده و حظی به کمال نبرده‌اند و محال است به ریاست عامه بر مسلمانان هرگز نائل شوند ناچار شده‌اند که از مسلمیات دین مبین تقاعد و تجافی ورزیده حرفی تازه بر زبان رانند و خود را رئیس یک طائفه‌ی جاهل و نادان دانند بلکه اسم ایشان بلند و در انظار جمعی از حمقاء بزرگ و ارجمند گردند مریدی تحصیل و ایشان را به تبجیل و تجلیل نماید سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا

اشکال مستدل بهایی به کلام شیخ الاسلام

اشاره

جناب مستدل بعد از این مقالات عبارت مناظر بهائی را در رد جناب شیخ الاسلام نقل نموده می‌فرمایند اینکه نوشته‌اند آن قانون عبارت از چگونه اوامر احکام خواهد بود که ما آن را نداریم این همان قوانین اوامر و احکام الهی است که در هر عهد و عصر در کتب سماویه نازل شده و عباد خود را بواسطه‌ی تمسک به آن به رضوان خلوص و تقی و جنان قرب و لقاء رسانیده [صفحه ۲۲۱] و متمردین و مبغضین از این فضل محرومند و در جحیم اعراض و ایراد مقهور از حق می‌طلبیم که آن جناب هم به اجراء این قانون الهی که مراد جمیع انبیاء و مرسلین است موفق شوند و از نسیم رحمت و عنایت رحمانی که از رضوان قدس الطاف در هبوب است

محروم نمانند چه نیکو گفته‌اند در این مقام و عند هبوب الناشرات علی الحمی تمیل غصون البان لا الشجر الصلد انتهی

جواب

عرض می‌شود جناب مناظر بهائی هیچ قانون و حکمی نیافت که از شریعت بهائیه تاسیس شده باشد الا اینکه اتقن و اضبط از آن در شرع متین و مذهب رزین مسلمین رسیده و هیچ قاعده و زاکونی بدست نداد مگر اینکه ابلغ و احسن از آن از زبان معجز بیان ائمه ما علیهم‌السلام جاری گردیده بلکه در شرع بهائیان تاسیس اساسی از احکام نشده مگر پاره از ممدوحیت محاسن اخلاق و مواسات که کاملا از شرع انور حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله رسیده و بهائیان هم تاسی به همان مضامین اخبار نموده در حقیقت نقلی از کتب ما نموده‌اند و هیچ تصرفی در فروع از خود ندارند که موجب امتیاز و دال بر کمال مشرع آن باشد این است که قانون را منحصر به همان تصدیق مدعی رسالت و نبوت نموده و مکذبین هر ظهوری را مقتبسا من الایات القرآنیهٔ معرض از فیض ساحت پروردگار خوانده و ما نیز مکذب مظاهر حق را در نار مخلد و در جحیم غضب آفریدگار معذب می‌دانیم بلی فرقی میان ما و مناظر بهائی است و آن این است که ما تصدیق پیغمبر صادق را واجب و لازم می‌دانیم و آن پیغمبر را کسی می‌دانیم که بر طبق ادعاء خویش دلیل و نشانه از جانب خداوند تعالی شانه بیاورد و آن نیست مگر معجزه و جناب مناظر بهائی جناب شیخ می‌فرمایند از هر جا و هر کس صدائی بلند کرد و ادعائی نمود اگر چه واضح البطلان باشد او را منقاد و مطیع گردید و الا مصداق معرضین و متکبرین خواهد بود بلی ما معرضیم اما معرض بر کاذب معاند تکبر داریم ولی در قبال متعند مفسد ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس به هر دستی نشاید داد دست خوب است از رؤسا خودشان خواهش نمایند که ابواب کفر و زندقه را مسدود نمایند تا نزد اولی الالباب مطرود نگردند و هرگاه در اینکه از جانب خدا آمده‌اند صادقند اظهار و علامت و نشانه نمایند و خود و خلقی را از این دغدغه و لیت و لعل و لیکن و اما آسوده سازند تا یکی این چون و چند و لیکن اما چنانچه انبیا سلف از آدم تا خاتم و اوصیا حضرت ختمی مرتبت خصماء و منکرین را باتیان معجزات ملزم و معاندین و متکبرین را باتیان آیات باهرات مقحم ساختند نه یک نه صد هزارها و من الغرائب که هم دلالت دارد بر مقدار مدارک جناب شیخ این است که با آنکه به زعم خود کتاب مقدس ایقان را خوانده و فهمیده‌اند گمان کرده‌اند که این امر اعظم مذهبی است از مذاهب اسلامیه از قبیل زیدیه و یا اسمعیلیه و یا کیسانیه و امثالها و از این به خوبی مستفاد می‌شود که ایشان نه تنها کتاب مستطاب ایقان را نفهمیده‌اند بل فرق فیما بین ادیان و مذاهب را ندانسته‌اند چه اگر می‌دانستند که سه چیز که عبارت است از تعدد شارع و تعدد کتب سماویه و اختلاف صور و ارکان اعمال دینیه ادیان را از یکدیگر مفروز و ممتاز می‌دارد می‌فهمیدند که این امر اعظم عبارت از دینی از ادیان الهیه است نه مذهبی از مذاهب اسلامیه اگر نزول تصدیق رسالت حضرت خاتم الانبیاء در ایقان این امر را مذهبی از مذاهب اسلامیه مقرر دارد پس باید به سبب نزول تصدیق حضرت عیسی علیه‌السلام در قرآن هم اسلام مذهبی از مذاهب نصرانیه باشد و به سبب نزول تصدیق حضرت موسی علیه‌السلام در انجیل دیانت نصرانیه مذهبی از مذاهب دین یهود شمرده شود و هکذا رشته‌ی نکوئی و تقهقر تا بدوره‌ی اولی منتهی آید و خطاء این وهم و پستی این نظر محتاج به زیاده‌ی بسط و تطویل نباشد بلی چنانکه در تفسیر آیه‌ی کریمه‌ی شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی آن اقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه بیان نمودم اگر نفس موحدی جمیع انبیاء و مرسلین را مظاهر حقیقت آمده شمارد و ادیان را کل علی حد سواء ابواب جنت واحده‌ی تقدم و سعادت شناسد او می‌تواند بفهمد که این امر اعظم حقیقت مقدسه دیانت اسلامیه است [صفحه ۲۲۲] که به ظهور مبارک قائم موعود خالی از شوائب بدع و اهواء مذهبیه تجلی نمود و بشارت یظهر القائم بامر جدید و کتاب جدید و قضاء جدید من السماء با بشارت یقیم الدین و ینفخ الروح فی الاسلام و بشارت یعز الله به الاسلام بعد ذله و یحینه بعد موته بتمامها متحقق گشته و لکن جناب شیخ از این مشرب که منهل عذب توجه حقیقی است بسیار دورند و چنانکه هر دو رساله‌ی ایشان شهادت می‌دهد از فهم این مسئاله

غـامضه بس مهجور و اگر خوف تطويل نبودی عبارات صـفحه‌ی (۳۶) و (۳۵) رسـاله‌ی مطبوعه ايشان را مرقوم می‌داشتيم تا مطالعه كننـدگان اين اوراق بر مراتب حسن نظر و ذوق ايشان آگاه گردنـد و بر مراسم اطلاع و انصاف ايشان شـهادت دهند كه چگونه اين امر اعظم را مذهبی از مذاهب اسـلاميه تصور نموده و مسـجونی را كه وجود مباركش دائما مخاط به امواج آتشين بلايای لا تحصی است بجلوس در مـدينه عكا و خوش گـذرانی و كامرانی ملامت فرموده هم يحسدونی علی موتی فوا اسـفا حتی علی الموت لا اخلو من الحسد جواب عرض می‌شود چون جناب شـيخ الاسلام به اقتضاء صداقت و حسن نيت و نيكی سجيت همه كس را صادق القول می‌داننـد گمانشان اين است كه بهائيه در اين اظهار عقيـده بشـرع انور محمـدی صـلی الله عليه و آله كه برای اثبات مقاصد خودشان ناچار به تصديق ظاهری هسـتند صادقند و البته بعد از اينكه اين اصل تاسـيس يافت و اظهار ايمان به خاتم النبيين صلی الله عليه و آله اجمعيـن نمودنـد ختم تشـريع و عـدم ديـانت جديـده بر آن متفرع است در اين صـورت ناچارنـد كه اگر از دعـاوی بهائيـان رائحه‌ی صدقی استشـمام شود آن را مذهبی از مذاهب اسـلام دانند نه دينی از اديان زيرا كه مصدق حضـرت ختمی ماب بايد به جميع مافی الكتـاب مؤمن و مؤقن باشـد و از كتاب خداونـد متعال تاييـد اين دين رسـيده و حضـرت رسالت صـلی الله عليه و آله خاتم پيغمبران گرديـده بلی اگر از اين عبـد ضـعيف سؤال نماينـد كه بهائيان اين طريقه را كه تاسـيس كرده‌اند در عداد دينی از اديان يا مذهبی از مـذاهب اسـلام است چون بطور قطع و يقين می‌دانم در دعوی به تصـديق حضـرت خاتم النبيين صـلی الله عليه و آله كاذبند و ابدا به دين اسـلام و شرع حضرت سيد الانام معتقد نيستند عرض می‌كنم اين طريقه در شمار اديان است نه از مذاهب متشتته متفرقه زيرا كه مؤمن و موقن به دين اسـلام در ابـدی بودن آن دين راه گريز و مفری نـدارد و از تصـديق لقـاء و رواج آن تـا قيـامت نـاگزير مجـال تفكيك و تفريق نيست و معلوم می‌شود موافق و مؤالف و منافق و مخالف كيست خلاصه جواب از حـديث يظهر القائم بامر جديد و كتاب جديد نيز مفصلا عرض شده محتاج به تكرار نيست و مقصود واضح است غاية الوضوح و اما جواب از حديث و يقيم الدين و ينفـخ الروح فی الاسـلام بر فرض صـحت حـديث دال بر صدق و عقيده اسـلاميان است نه دليل بر حقانيت بهائيان زيرا كه آنان دين خودشان را دين اسـلام نمی‌نامنـد و الف و لام الـدين والاسـلام الف و لام عهد است و مقصود اين است كه بعد از اندراس و تعطيل احكام خدا از حدود و غيرها به وجود مبارك مقدس قائم آل محمد صلی الله عليه و آله همان دين قديم و طريق قويم اسلام احياء و زنده خواهد شد و جميع مخلوق طوعا او كرها به دين اسلام داخل می‌شوند نه اينكه دين جديدی در عهد ظهور پديد می‌آيد و اگر مقصود بيان مقصد بهائيان بود لفظ احياء بعد الموت صادق نمی‌آمد بالجملة نسبت عدم ادراك و شعور به جناب شيخ بلكه پست‌تر از ايشـان شايسـته و سـزاوار نيست و از شـان اهل علم و فضل بيرون است جناب مسـتدل فرموده‌انـد عافاه الله اين بنـده عرض می‌كنم عافانا الله

موازين اربعه و اختلاف بين شيخ الاسلام و مستدل بهايی

اشاره

جنـاب فاضـل بهـائی نوشـته‌اند و از مواضـعی كـه مقتضـی دقـت نظر است مسـئاله‌ی مـوازين اربعه است كه فيمـا بين جنـاب شـيخ و مناظرشان محل اختلاف گشـته و در معرفت صـحت و سـقم آن اعاصـير مجادلت و امواج مخاصمت متصادم و متلاطم شده و جناب شيـخ كمـا هو معهود منه و من امثـاله از غمـام كلام رعود و بروق تقريع و تشـنيع و زجر و توبيـخ را به شـدت نازل و هاطل داشـته و باوهام برقها خلب و غمامها جهام خود را غالب و منصور انگاشـته و اگر چه تقرير اين [صفحه ۲۲۳] مناظرات بايستی در ضمن دليل تقرير مقـاله‌ی اولی مرقوم آيـد و لكن چون در آن موضع به تسـلسل مقـال و ارتبـاط كلاـم موقع ذكر نيـافت در اين مقام به ذكر آن می‌پردازيم و از قراء كرام معـذرت می‌طلبيم و اجمـال مـا دار بين المنـاظرين اين است كه چون جنـاب شـيخ در رساله‌ی اولی نوشـته

بودنـد که اگر مقصود از غلبه و سـلطنت غلبه و تسـلط معنوی باشـد که به مرور ایام و تجدد خلق و ازمان به ظهور آید حقیت دیانت عبـده‌ی اوثان لازم آید والحال ان بطلان هذا الدین اظهر من الشـمس و ابین من الامس و جناب مناظر در جواب مرقوم داشته بودند که مذاهب وثنیهٔ وضع الهی نیست بل وضع علماء و حکماء یونان و رومان و امثال ایشان است که به اغراض سیاسـیهٔ و یا فوائد علمیه وضع نموده و نشـر دادهانـد و آن را هم در ظـل کلمه‌ی توحیـد و معرفت الهیه که کتب انبیاء حق است موضوع و منتشـر داشـته‌اند و مقصود حضـرت مناظر این است که ادیان کل بوضع الهی و اعتماد به وحی آسـمانی تشـریع شده به این معنی که ادیان موجوده کل بر این نهـج تاسـیس یـافته است که شخصـی از افراد امت به اذن الله تعـالی قیام نموده و به توسط کتابی که نسبت آن را به خـداوند تبارک و تعالی داده و وحی سـماوی دانسته است شریعتی و دیانتی تشریع فرموده و آن شریعت به قوت غالبه سماویهٔ نافذ شده و الی امـد معلوم موجب انتظـام حال آن امت گشـته به خلاف عبادت اوثان و تعظیم تماثیل که از امور مخترعه مـذهبیه است که یا صور و تماثیـل انبیاء و رؤسا ادیان است که تـذکارا لهم در معابـد گذاشـته و عبادت می‌نماینـد چنانکه در دیانات بودیـهٔ و برهمیه و غیرهما موجود است و یـا صور و تماثیل اجرام فلکیه است که به توهم اسـتفاضه و کسب فوایـد در معابـد می‌نهاده‌انـد و عبادت می‌نموده‌اند چنانکه از دین صابئین در کتب مذکور و مسطور است و متانت و اتقان قول حضرت مناظر را کسی تواند فهمید که بر کیفیت تشریع ادیان اصـلیهٔ آگاه باشد و موجبات انشـقاق مذاهب مختلفه و اسباب دخول بدع و عبادات باطلهٔ را در دین الهی کما ینبغی بداند و ما سابقا کیفیت انشـقاق مذاهب مختلفهٔ را از ادیان الهیه مفصـلا مرقوم داشتیم و سـبب دخول عبادات باطله را در عبادات اصـلیه واضح نمودیم تا هر کسـی فرق فیما بین دین و مذهب را بفهمد و ادیان را که به وضع الهی و اعتماد به وحی آسمانی تاسیس یافته است از مـذاهب که سـبب حـدوث آن اغراض سیاسـیه و یـا اختلاف آراء اجتهادیه بوده است تمیز دهـد و ظهور دیانت جدیـده‌ی الهیه را به مـذاهب مختلفه که به وجهی به یکدیگر مماثل و مشابه نیست اشـتباه نکند و بالجملهٔ حضـرت مناظر پس از ذکر این قول برای اینکه جناب شـیخ را به اصل دلیل دین که موجب زوال شک و حصول یقین است متنبه و متوجه دارنـد چنین مرقوم داشـته‌اند که موازینی که جمیع اهـل عـالم در معارف و علوم و ادراک حقایق و فنون به آن متمسـکند چهار میزان است میزان اول حس است و این میزان نزد اکثر فرق خصوصا فلاسفه‌ی اروپا امروز میزان مسلم است یعنی مدرکات حسیه صحتش تمام است و حجیتش لاکلام میزان ثانی ادله‌ی عقلیه و قیاسات منطقیه است که به نظر و استدلال معتبر می‌دارند و حکماء سلف و خلف از فلاسفه و مشائیتین و سوفسطائیه و متکلمین این میزان را در معارف راجعه به عوالم وجوب و امکان موثوق به و معتبر می‌شـمارند نیز آن ثالث میزان نقل است که علما ادیان به آن متمسکند چنانکه فی المثل علماء یهود به نصوص توریهٔ و علماء نصاری به عبارات انجیل و علماء اسلام به آیات قرآن و احادیث اسـتدلال می‌نمایند میزان رابع الهام است که مستند وحید اشراقیه و صوفیه ملت اسلام است که آن را واردات غیبیه می‌نامند و به کشف و شـهود تعبیر می‌نماینـد و چون انسان بصـیر به نظر دقیق ملاحظه نمایـد جمیع این موازین اربعه را مختل و معتل مشاهده نماید و در امر دین و معرفت مظاهر امر حضـرت رب العالمین بالخصوص قابل اعتناء و اعتبار بشـمارد چه در صورتی که حس بصـر که اقوی حواس ظـاهره است نقطه‌ی جواله را دایره بینـد و سـراب را آب انگـارد و اجرام کبیره‌ی فلکیه را صـغیر و اقض متحرک را ساکن و کرات مرکزیه را متحرک شـمارد الی کثیر من امثالها البته این چنین ادراکی جایز الخطأ باشد و موجب قطع و یقین نگردد و هـم چنین است حکم در [صـفحه ۲۲۴] میزان ثـانی که عبـارت از ادله‌ی عقلیه و قیاسـات منطقیه باشـد چه در صورتی که بـا وجود اتحـاد مـدرک دائمـا وسایل خلاف در هر مسأله‌ی فیما بین حکماء و فلاسـفه اسـتحکام داشت و دلائل عقلیه موجب زوال اختلافات علمیه نشـد التبه رجا حصول اطمینان و یقین قلب از آن مسـلوب گردد و قاعده‌ی موثوق بها در معرفت مسائل دینیه نشود بل بسا بود که سالهـا به ادله‌ی عقلیه بر اثبـات امری اسـتدلال می‌نمودنـد بعـد بـاز به همان ادله مسأله‌ی ثابتـهٔ را نفی می‌کردنـدماننـد حرکت و سکون ارض و عـدد افلاـک و تنـاهی و عـدم تنـاهی ابعـاد عالم و اثبات و نفی جواهر فردهٔ الی کثیر من امثالها و به الاجمال می‌توان گفت پـای اسـتدلالیان چوبین بود پای چوبین سـخت بی‌تمکین بود و کـذلک این حکم جاری است در ادله‌ی نقلیه زیرا که ادراک

منقول نیز موکول به همان موازین عقلیه است و چون مدرک از آشوب باشد البته بطریق اولی مدرک ثانی که به آن منوط است مختل گردد و اما میزان رابع که میزان الهام است و آن را عرفاء واردات قلبیه مینامند و میزان مجهولی است...اعتماد را نشاید و موجب قطع و یقین نشود چه به اقرار عرفاء وساوس شیطانیهٔ نیز از خواطر دلبیه است به اعتقاد صاحب این محظورات از الهامات روحیه این است که مشایخ طرق و اقطاب صوفیه نیز در مشاهدات خود متفق نشدند و بعینها به اختلافاتی که متمسکین به ادله عقلیه و نقلیه گرفتار شدند ایشان نیز مبتلا و گرفتار گشتند و چون اختلال موازین اربعه ثابت و مدلل شد سبب حدوث مذاهب مختلفه از قبیل عبادت اوثان ووضع تماثیل در معابد و علت بطلان آن معلوم گردد و عدم انطباق آن بر ادیان الهیه واضح و مکشوف شود زیرا که مؤسسین این مذاهب که حکماء یونان و روم و هند و چین بوده‌اند به سبب تمسک به همین موازین باطله و مدارک ناقصه که ذکر شد عبادات مبتدعه را اختراع نمودند و به گمان انتفاع از تماثیل وضع اوثان را در معابد جایز دانستند نه به سبب اعتماد به روح سماوی که میزان اهل الله است و تمسک به وضع الهی که متمسک و معتمد علیه عباد الله زیرا که میزان اهل الله و معتمد علیه عقلاء و ارباب دانش از عباد الله بصارات قلبیه و احساسات وحدانیه است که به عقل کلی الهی معتبر است و این میزان حقیقی الهی است و مستفاد از وحی سماوی که مؤسس آن انبیاء عظام بوده‌اند و کتب ایشان کتب سماویه است که خلق عالم را از تیه جهالت و هوی نجات می‌دهد و به رضوان علم و هدی هدایت می‌نماید و آن کتب صحف و توریهٔ و زبور و انجیل و قرآن و بیان و ایقان و سائر آیات منزلهٔی از قلم رحمن است و لهذا آنچه در این کتب الهیه است از اصول دیانت و طرق معرفت هیچ وقت تغییر ننموده و نخواهد نمود و از عالم محو نشده و نخواهد شد و خلاصه القول این مطلب حضرت مناظر بود که خلاصه و مختصر آن ذکر شد اکنون ملاحظه فرمائید که جناب شیخ الاسلام معظم پس از آنکه کلام ایشان را ناقصا و مقتضبا در رساله‌ی خود ایراد فرموده چه نوشته‌اند و این عین عبارات رساله‌ی جناب شیخ است که در صفحه‌ی (۲۵) مرقوم داشته‌اند یقینا ارباب معرفت و صاحبان بصیرت هر کس که به مقاله‌ی این مرد که درست دقت بفرماید و تطبیق به معارضه‌ی ما نماید متفکر خواهد ماند در اینکه آیا این خرافات و خیالات از او در حالت نوم صادر شده است و یا در حالت بیداری زیرا که بحث و ایراد ما چیست و جواب او کدام بنده می گویم که اگر مراد از غلبه محض غلبه‌ی باطنی باشد بت‌پرستان این زمان که لا محالهٔ در ختا و ژاپن هستند می‌توانند بگویند که دین ما هزاران هزار سال است قوام و دوام دارد و نفوس ما هم از نفوس نصاری و یهود و اسلام فردا فردا بغایت بسیار است این نیست مگر به قوت همان غلبه‌ی باطنی و معنوی که در نفس نفیس مؤسس ما بود که حقانیت کلمات او یوما فیوما مؤثر افتاده تا به این درجه رسیده در این صورت حقیت مذهب وثنی لازم آید و حال اینکه بطلان این دین از آفتاب روشن‌تر است او در جواب آن هم با عجان می گوید سبحان الله این مطلب ملاحظه نشده است که مذاهب اصنامی به اسلوب و ترتیب ادیان الهی و ملت وحیی نیست مؤسس آنها [صفحه ۲۲۵] حکماء قدیم و مؤسس اینها انبیاء عظیم بوده‌اند انصاف بدهید هیچ این جواب را ربطی و نسبتی و لو جزئی باشد به سؤال و بحث ما دارد یا نه من مکر ولو اشارهٔ بوده باشد در جائی گفته‌ام که مذاهب اصنامی به اسلوب ادیان الهی است که شما می گوئید نیستند من مگر گفته‌ام که مؤسس دین بت‌پرستان از انبیاء عظام است که شما می گوئید خیر مؤسس آن حکماء قدیم است موضوع نزاع در خصوص غلبه‌ی تام است ما می گوئیم که مراد از غلبه غلبه تامه است که ظاهرا و باطنا می‌بایست پیدا و موجود باشد شما می گوئید خیر محض غلبه‌ی معنوی مراد است که به مرور ایام و تجدد ازمان به حصول آید بنده می گویم اگر چنین است این نوع غلبه را صاحب مذاهب باطله هم می‌توانند ادعاء بکنند خصوصا عبده اوثان که دوام دین و کثرت متدینین از همه‌ی موقنین ادیان الهی افزون است شما جواب می‌دهید خیر مؤسس دین ایشان حکماء و مؤسس دین ما انبیا است این جواب بی‌معنی و بی‌ربط را نه اینکه تنها قارئان و سامعان باهوش حتی مردمان روستائی و صحرائی هم با قهقهه خواهند خندید و اینکه موازین ادراکات را به چهار قسم منقسم می کنی و همه را مختل و مشوش می‌شماری یعنی میزان حس و عقل و نقل و الهام را کلا معیوب و مدخول انگاشته‌اند این زعم و وهم شما را حیف است که به نظر ارباب بصیرت حواله بکنم بل به نظر کودکان ممیز

باهوش حواله می‌نمایم و ایشان بلا شبهه ساده و گشاده از جناب مناظر مزور سؤال خواهند کرد که حالا که شما میزان عقل و نقل و ادراک و حواس و الهامات خداوندی را الیوم معیوب و مختل دانستید پس جناب شما به واسطه‌ی کدام دلیل که دخل به عقل و نقل نباشد به مقام مناظره آمده‌اید و اگر میزان حس مختل و نامعتبر است شما به واسطه‌ی چه چیز دانستید که شعله‌ی جواله نقطه است دائره نیست و یا آنچه کالماء می‌نماید آب نیست سراب است و آنچه شما را به گفتن هست و نیست وادار می‌نماید چیست و اگر میزان نقل مختل است چرا از قرآن و انجیل به زعم خود شاهد می‌آورید ای بیچاره میزان الله چه معنی دارد گفته‌ی اهل الله مگر داخل نقل و الهام نیست عجبا این سؤالات را اگر یک طفل ممیز با شعور به جناب مناظر مزور بدهد چه جواب خواهد گفت بیچاره از اضطراب و تزلزل قلبی خودشان هیچ نمی‌داند چه طور دست و پا بزند که خود را از دام خجلت و مغلوبیت خلاص کند الی آخر کلامه بمافاه الله جواب اکنون این عبد لازم نمی‌داند که جواب جناب شیخ را دیانات بودیه و برهمیه و صابئیه مرقوم دارد و بطلان وهم ایشان را که گمان کرده‌اند اصلا این ادیان بر وضع عبادت اوثان تشکیل یافته است واضح و معلوم نماید زیرا که سابقا در دو مقام این مسئله را کما ینبغی مبرهن و مکشوف داشتیم و اقوال مورخین را در مبدء دیانت صابئین نقل نمودم و آیه‌ی مبارکه لکل امهٔ جعلنا منسکا را از سوره‌ی حج برای ارباب بصارت تلاوت نمودم که این آیه‌ی مبارکه اگر گوشهائی که مصداق وفی اذانهم و قراست بشنود به صراحت بر صحت مبدأ جمیع ادیان موجوده فریاد می‌نماید و سخافت کلام جناب شیخ الاسلام را که نوشته‌اند وحال اینکه بطلان این دین از آفتاب روشن‌تر است واضح و مدلل می‌دارد چه این آیه‌ی مبارکه به صراحت می‌فرماید که جمیع امم بلا استثناء شرایع و مناسکی را که اکنون بر آن ناسک و عاملند حق جل جلاله وضع و تشریع فرموده و تاریخ شهادت می‌دهد که عبادات باطله لازال به توسط امثال جناب شیخ در دیانت الهیه داخل شده ای کاش برید نسیم را در محضر شیخ فهیم راه بودی تا از جانب این عبد معروض داشتی که یا ایها الشیخ الجلیل این ادیان که شما آنها را به اسم بت‌پرستان می‌خوانید اساس آنها دین‌پرستان نیست و هیچ نفسی بر نخواسته است که دین بت پرستی احداث نماید و آن دین باقی ماند اساس این ادیان دیانت صابئه و دیانت بودیه و دیانت برهمیه است همچنان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله قیام فرمود و شریعت اسلام را به ادعاء وحی سماوی تشریع نمود کذلک شارعین ادیان مذکوره قیام نمودند و شرایع صابئیه و بودیه و برهمیه را به وحی سماوی تشریع کردند و بعد بطول زمان فقهاء جهله‌ی آن ملل صور [صفحه ۲۲۶] و رسوم این شارعین را محض احترام و تذکر در معابد نهادند و عبادت این صور را که بت و وثن همان است در میان ملت شایع داشتند و بت مصحف بوداست و بود اول شارع الهی است که در میان امت صینیه قیام نمود و شریعتی معلوم تشریع فرمود نمی‌دانم اکنون به این عبارت واضحه می‌توانید مقصود کلام جناب مناظر بهائی را ادراک فرمائید که نوشته است مذاهب اصنامی به اسلوب و ترتیب ادیان الهیه نیست یا باز هم نمی‌توانید ادراک کرد و به جای کلام معقول کودکان و ضعفاء العقول را به حمایت خواهید خواند و در مقام دلیل و برهان هجر و هذیان خواهند نوشت اینکه شما و یا مورخین برهمیه و بودیه و صابئین را بت‌پرست می‌نامید بعینه چنان است که نصاری را خواج پرست می‌خوانید اگر احترام و عبادت صلیب موجب بطلان دیانت مقدسه‌ی مسیحیه تواند شد احترام و عبادت رسوم تماثیل نیز موجب بطلان دیانت اصلیه بودیه و برهمیه و صابئیه تواند گشت جناب شیخ می‌گویند که مقصود از غلبه که در ظهور قائم علیه‌السلام وعده داده شده است غلبه‌ی تامه ظاهریه و باطنیه است که می‌بایست در ظهور آن حضرت پیدا بشود نه غلبه باطنیه‌ی روحانیه که به تدریج حاصل شود چنانکه بابیه گمان کرده‌اند چرا به دلیل اینکه اگر مقصود غلبه دینی تدریجی باشد بت‌پرستان چین و ژاپن می‌توانند بگویند این غلبه باطنی تدریجی در دین ما هم پیدا شد اکنون این عبد از اهل دانش سوال می‌نماید که اگر مقصود از غلبه غلبه‌ی ظاهریه و تدریجیه هر دو باشد آیا بت‌پرستان چین و ژاپن نمی‌توانند بگویند که این غلبه نیز در دین ما پیدا شد آیا زردتشتیان نمی‌گویند که دین ما به غلبه‌ی تامه‌ی ظاهریه و باطنیه بر عالم غلبه یافت در این صورت جناب شیخ این ملل را چه جواب خواهند گفت و امتیاز دین خود را بر سایر ادیان به چه برهان مبرهن خواهد داشت و ما در مبحث سابق واضح نمودیم که ابدا هیچ برهانی ندارند جز اینکه همان کلام فارغ را تکرار

نماید که والحال ان بطلان هذا الدین اظهر من الشمس و ابین من الامس و این قدر بحمدالله شعور و ادراک مفقود است که نمی‌توانند بفهمند که همین قسم که جناب شیخ بطلان سائر ادیان را از آفتاب روشن‌تر اهالی از ادیان دین جناب شیخ را واضح البطلان می‌شمرند کلما دخلت امهٔ لعنت اختها باری چون این مسئاله در سابق مستوفی و مدلل و واضح و معلوم شد در این مقام به تکرار کلام نمی‌پردازم بگذار جناب شیخ کودکان و روستائیان را به تصدیق و معاونت خود بطلبند و بقهقهه بخندند لقد صح فیهم المثل السائر و شر البلیهٔ ما یضحک و انطبق علیهم قول الله تبارک و تعالی فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا اکنون سخن در موازین اربعه است که فیما بین المناظرین محل مشاجرت گشته و اعاصیر حدت فقاهت هیجان یافته جناب شیخ تعجب نموده‌اند که آیا حضرت مناظر در خواب بوده که به نگارش این عبارات جرأت نموده کلامی است صحیح و مطلبی متین است اگر حضرت مناظر بیدار بود ادراک می‌نمود که مسئاله‌ی غامضه را که عقول اعاظم فلاسفه در هر عصر از فهم آن عاجز آمده در جواب من لاشان له فی العلم ننویسد و بصیرت فؤادی را که به حکم المؤمن ینظر بنور الله خاصه اصحاب انبیاء و مرسلین است عمن هو بعید عنهم به مراحل نطلبد دیری است که بالغین عالم فرموده‌اند چون که با کودک سر و کارت فتاد پس زبانی کودکی باید گشاد باری اگر از جمله محالات است که تا انسان در عالمی وارد نشده است بتواند به چشم اهل آن عالم نظر نماید و لهذا بالغین در وصف این نظر و این ادراک و این ذوق من لم یذق لم یدر فرموده‌اند و بعبارهٔ اوضح تبیین این حال را برای غیر اهل آن محال دانسته‌اند و لکن مع ذلک کله اگر انسان بصیر در کیفیت ایمان طبقه‌ی اولی از مؤمنین تدبر نماید می‌تواند بر مقصود حضرت مناظر آگاه گردد چه هرگز فطرس رسول و سائر رسل از حضرت عیسی علیه‌السلام و حضرت امیر و زید بن رواحه و ابوبکر و عمر و سائر صحابه از حضرت خاتم الانبیاء علیه طیب التحیهٔ والثناء در اول ایمان و اذعان ایتی و معجزه‌ی که دلیل حسی است نطلبیدند [صفحه ۲۲۷] و به عبارات توریهٔ و انجیل که از ادله‌ی لفظیه است ایمان نیاوردند و به براهین فلسفه و قوانین حکمیه و قیاسات منطقیه بر صحت دعوت نبویه استدلال ننمودند و بوار ذات قلبیه و خلسات صوفیه و مشقات ریاضیه تمسک نجسته‌اند بل فقط به نور فؤاد و بصارت قلبیه چنانکه حضرت مناظر تصریح نموده است مظهر امر الله را شناختند و به صدق قولش اعتراف نمودند و به آن قوت که اعظم قوای عالم است بر قبائل و امم غلبه یافتند و اگر چه تا اطمینان قلب حاصل نشود در جمیع فنون دلیلیت دلیل ساقط گردد مع ذلک از سوق کلام بر صریح عبارت حضرت مناظر مستفاد می‌شود که ایشان در معرفت مظاهر امر الله میزانیت این موازین اربعه را انکار نموده‌اند ا کنون به انصاف در این موازین اربعه نظر کنیم و میزانیت هر یک را در معرفت مظاهر امر الله بسنجیم (میزان اول)حواس ظاهره است و این معلوم است که چون خطای حس ظاهری در بعض موارد مسلم شد حجیت آن نزد اهل علم ساقط گردد چه میزان مسلم آن است که هرگز خطا نکند و لیکن چون جناب شیخ به مراسم مغالطه و مجادله موصوفند لهذا از ایشان سؤال می‌شود که نه شما اعتقاد دارید که انبیاء علیهم‌السلام معجزات ظاهره و خوارق عادات باهره اظهار فرموده‌اند و نه شما در آن مبحث که دلیلیت شهادت و قتل فی سبیل الله را انکار نمودید و مقتولین طمع و دنائت را در صف اصحاب بلایا نشاندید اعتراف کرده‌اید که معارضین انبیا و ائمه هم غایت اعتقاد و اعتماد را به عقائد خود داشتید و به سبب ثبوت و رسوخ عقائد باطله رایت جان فشانی و فداکاری می‌افراشتید در این صورت که کفار به اعتقاد شما معجزات محسوسه دیدند و این حس و این رؤیت موجب اطمینان قلب ایشان نشد چه اطمینانی به احساسات ظاهریه و ادراکات حسیه باقی می‌ماند آیا چشم مؤمن و کافر هر دو وجه منور حضرت خیرالبشر را نمی‌دهند و گوش معرض و مقبل هر دو نغمه آیات الهیه را نمی‌شنید و لکن بالله از این میزان مخالف و ترازوی غیر منصف که کفه‌ی از آن در آسمان بود و کفه‌ی دیگر در زمین چه این همه نور یزدانی می‌دیدند و آن یک سره ظلمت نفسانی این رحمت و نعمت و هدایت مشاهده می‌نمود و آن تعرفه و ذلت و ضلالت این نغمه‌ی طیور علیین می‌شنید و آن طنطنه‌ی اساطیر اولین فنعم ما قیل گر بدیدی حس حیوان شاه را پس بدیدی گاو و خر الله را و اما میزان ثانی که معبر است به ادله‌ی عقلیه و قیاسات منطقیه اختلال و عدم کفایت آن اظهر است از میزان حس خصوصا در معرفت مظاهر امر الله چه در صورتی که اختلال این میزان در

معارف فلکیه و طبیعیه ظاهر شد و بطلان اکثر معتقدات فلاسـفه‌ی سلف مکشوف و واضح گشت چه اعتباری در آن باقی می‌ماند و اگر نفسی در عقائد فلاسفه‌ی یونان و مصر نظر نماید می‌تواند بر مقصود حضرت مناظر و عدم کفایت براهین عقلیه واقف آید چه این فلاسفه‌ی عظام که بعد صیت و سمو مقامشان بشرق و غرب بالغ شده و ادله عقلیه و قیاسات منطقیه از ایشان بوراثت به حکماء اسلام و نصاری انتقال یافته است یک نفس از آنها در ظهور حضرت عیسی (ع)و ظهور حضرت خاتم الانبیاء به توسط این ادله و قیاسات نتوانست خود را از عقاید سخیفه‌ی وثنیه نجات بخشد و به ایمان به حضرت عیسی (ع)و یا حضرت خاتم الانبیا فائز آید بل این حکماء و فلاسفه اقوی مانع نفوذ امر حضرت عیسی (ع)بوده‌اند و کتب عدیده در رد آن حضرت مقاومت امر الله تصنیف نمودند چندان که پولس رسول در فقره‌ی هشتم از اصحاح دوم نامه‌ی (پولسیان)اهل ایمان را وصیت فرموده که کسی شما را به فلسفه نفریبد و به علوم حکمیه که فیما بین ناس متداول است بدام خود نکشد و از این جمله که عرض شد معلوم و واضح گشت که هرگز این قیاسات میزان معرفت حق نبوده و سبب هدایت نفسی نشده و لقد احسن عن قال اندر این بحث ار خرد ره بین بدی فخر رازی راز دان دین بدی و اما میزان ثالث که عبارت از ادله نقلیه است و مفاهیم خطابیه اختلالش از سایر موازین اوضح است و افتضاحش در معرفت حقایق اصرح چه این ادله زیاده [صفحه ۲۲۸] از هزار و هشت صد سال است که یهود را از معرفت حضرت عیسی (ع)و حضرت رسول صلی الله علیه و آله محروم داشته بل بالضروره والعیان همین میزان مختل البنیان است که موجب خسران عموم اهالی ادیان گشته چه اگر از یهود فی المثل مستفسر شوی که چرا امر حضرت عیسی (ع)را که تصدیق نکردید روشن و واضح جواب می‌دهند که به سبب اینکه ظهور آن حضرت مخالف نصوص توریهٔ وقوع یافت و اگر از مجوس پرسی که چرا ظهورات مقدسه‌ی موسی و عیسی و خاتم الانبیاء را گردن ننهادید ساده و گشاده می‌گویند که این ظهورات منافی صحف ابراهیم (ع)متحقق شد و اگر از نصاری جویا شوی که به چه سبب به این وثوق و اطمینان امر خاتم پیغمبران را تکذیب نمودید فورا بلا تردد اظهار می‌دارند که ظهور محمد (ص)منافی انجیل است و مخالف نصوص صریحه‌ی این کتاب جلیل اکنون سوق اسلام است و دور میزان داری علماء اعلام اگر عقلاء امت مرحومه از تجربتهای امم مرقومه منتبه نگردند و در معرفت ادیان بحبل این میزان ظاهر الخسران آویزند معلوم است که ربحشان چه باشد و انجامشان به کجا منتهی شود و بالجملهٔ چون موجبات ضلالت امم اولی معلوم شد که تمسک به همین ادله‌ی نقلیه بوده معنی حدیث شریف را توانی فهمید که سابقا از مجلد غیبت بحار از فضیل بن یسار روایت نمودیم انه قال سمعت ابا عبدالله علیه‌السلام یقول ان قائمنا اذا قام استقبل من جهلهٔ الناس اشد مما استقبله رسول الله من جهال الجاهلیهٔ فقلت کیف ذلک قال ان رسول الله اتی الناس و هم یعبدون الحجارهٔ والصخور و العبیدان و الخشب المنحوقهٔ و ان قائمنا اذا قام اتی الناس و کلهم یتاول علیه کتاب الله و یحتج علیه به ثم قال اما والله لیدخلن علیهم عدل جوف بیوتهم کما یدخل الحر والقر و بعد از ترجمه‌ی حدیث می‌فرماید و این نکته در غایت وضوح و ظهور است که معارضه مردمان امی جاهل آسان‌تر است از معارضه مردمان عالم فاضل که گاهی آیات قرآن را محرفا بر ضد امرش تفسیر کنند و وقتی بضروریات دینیه حضرتش را تکفیر نمایند و زمانی تصدیق نکردن فلاسفه و حکماء را دلیل بطلان امرش دانند و هنگامی خرق جبال و وصل بحار را از اطاعت اوامرش اهم و الزم شمرند و از همه بهتر و خوشتر آنکه حضرتش را در عین بلاء و مسجونی بجلوس در بیت و خوش گذرانی ملوم و متهم دارند و بیاناتش را به جهت اینکه مخالف تفاسیر نصاری است مردود و غیر مقبول شمرند و از این هم شیرین‌تر و بامزه‌تر آنکه او را به شرفیابی به حضور خود مامور دارند و خود را در مسافرت و طلب حق معاف و معفو شناسند و اگر اطاعت ننمود قلم بردارند و برد و تکفیرش فتوی نگارند و هم حضرت ابی عبدالله (ع)فرمود و لکن قسم به خدا که عدل حضرت قائم در خانه‌ی ایشان در آید آن گونه که سرما و گرما در بیوت داخل شود یعنی از نفوذ و غلبه‌ی امر مبارکش مانع نتوانند شد ولو به هر حیله‌ی در آویزند و در پناه هر شبهه‌ی گریزند و یا به مقاومت برخیزند و به ظلم خون مظلومان را ریزند عاقبت امر مبارکش غالب آید و عدل الهی هر نفسی را بر وفق اعمالش پاداش بخشد و بالجملهٔ از آنچه ذکر نمودیم واضح و مبرهن شد که میزان ادله‌ی نقلیه میزان مختلی است که عالمی

را گمراه کرده و ترازوی ناقصی است که در سوق معارف مایه‌ی زیان و دام خسران اهل جهان گشته و لقد احسن من قال چون به وصل او رسیدی ای فضول جهل باشد جستن قول رسول و اما میزان چهارم که عبارت است از الهامات صوفیه و واردات قلبیه فی الحقیقه چنانکه حضرت مناظر مرقوم داشته‌اند میزان مجهولی است که گمان ندارم عقلا هیچ امتی چه در معارف عمومیه و چه در معرفت انبیاء و معارف دینیه به آن اعتماد نمایند و هرگز معقول نیست که حق جل جلاله تاسیس دیانت را به آراء اهل ریاضت محول فرماید و احکام عبادات و معاملات را که ترقی امم و انتظام عالم به آن مربوط است به اوهام و افکار صوفیه موکول نماید و بالله از میزانی که اساس آن را از ریاضات شاقه‌ی غیر ماثوره و عبادات باطله‌ی غیر مشروعه باشد و حاصل آن بطالت و کسالت و انزوا و خمود و خمول امت گردد و عدم اعتبار این میزان [صفحه ۲۲۹] امر ظاهری است که محتاج به تکلف استدلال نیست و شایسته‌ی تطویل مقال نه خاصه در صورتی که این کبار و مشایخ و اقطار طرق نیز متفق نباشند و هر یک افکار خود را الهامات حقیقیه و افکار سائر مشایخ را وساوس شیطانیه شمارند در این صورت چه اعتباری برای این میزان باقی خواهد ماند و ممیز این دو که این یک از شیطان است و آن یک از رحمن چه خواهد بود و خلاصهٔ القول چون مراتب تاثیر و اعتبار به موازین اربعه معلوم شد اکنون در این کلام حضرت شیخ الاسلام نظر فرما که بر سبیل استنکار و استغرات نوشته‌اند ای بیچاره میزان الله چه معنی دارد و کذلک مرقوم داشته‌اند شما به کدام دلیل به مقام مناظره آمده‌اید و حال اینکه حضرت مناظره شیخ به کمال صراحت نوشته‌اند که میزان صحیح امر الله است که به توسط مظاهر امر مثل حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیاء و نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی ظاهر شده و موجب حصول یقین در افئده‌ی مصدقین و مؤمنین به ایشان گشته نه اختلالی در این موازین الهیه موجود و نه اختلافی در اصول و مبانی ایشان مشهود آنچه با میزان الهی سنجیده شود و منطبق آید راجح و مقبول است و آنچه با آن منطبق نیاید مرجوح و مردود یا اولی البصائر النیرهٔ والقلوب المدرکهٔ حق جل جلاله در قرآن مجید در سوره‌ی حدید می‌فرماید لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط ملاحظه فرمائید که خداوند تبارک در غایت صراحت فرموده است که ما با پیغمبران کتاب و میزان نازل فرمودیم تا سبب استقامت امت گردد و جناب شیخ در کمال وقاحت می‌نویسند (ای بیچاره میزان الله چه معنی دارد)آیا جناب شیخ در یومی از ایام تفکر نموده که این میزانی که خداوند با انبیاء نازل فرموده است چه میزانی بوده حاشا و کلا چه اگر بدین معنی ملتفت شده بود هرگز به نوشتن این عبارت جسارت نمی‌نمود و این نکته بر ارباب بصارت واضح است که میزانی که خداوند عزوجل با انبیاء نازل فرمود میزان حواس ظاهره نبود چه این حواس با انسان آفریده شده است نه با انبیاء نازل گشته است و کذلک ظاهر است که این میزان قیاسات منطقیه و قوانین عقلیه نبوده چه هرگز هیچ رسولی کتاب منطق تصنیف نفرموده و به امت خود ترتیب قضایا و اخذ نتائج به نحوی که نزد فلاسفه مقرر است تعلیم ننمود و همچنین در غایت وضوح است که مقصود بشارات سابقین و اخبار اولین نیست زیرا که آن بشارات با نبی سابق شده نه نبی لاحق و کذلک واضح و آشکار و ظاهر است که این میزان خلسات صوفیه و واردات قلبیه‌ی مشایخ نیست چه ذکری بل اشاره‌ی به این خرافات در کتب انبیاء دیده نشده و حرفی و کلمه‌ی بر مظاهر امر الله در اعتبار و این اذکار نازل نگشته کدام نبی ظاهر شد که به امت خود آداب مراقبه آموزد و معرفت خود را به ریاضات شاقه محول فرماید در این صورت کالشمس فی وسط السماء ظاهر است که مقصود از میزانی که با انبیاء نازل شد همان روح قدسی است که به عقل کلی الهی معبر است و بامر الله النازل من السماء مفسر و لعمر الله اگر مرا قلمی در صلابت چون حدید بودی و اصابعی مانند پولاد قوی و شدید و لسانی افصح از فصحاء عالم و بیانی ابلغ از بلغاء امم باز هم نتوانستمی نگاشت و کما ینبغی معلوم داشت که معترضین علی الله چه پایه از مشرب عذب الهی دارند و از فهم ظواهر آیات قرآن مهجور که این آیات صریحه را در قرآن می‌بینند و این ایرادات رکیکه را می‌نویسند فاعتبروا یا اولی الابصار جناب شیخ نوشته‌اند اگر میزان نقل مختل است چرا شما به انجیل و قرآن استدلال می‌نمائید بلی یا حضرهٔ الشیخ به جهت اینکه با میزان الله که ظهور قائم موعود است منطبق است این مسئاله‌ی واضحی است که اگر یهودی در رد حضرت عیسی به عبارات تورهٔ استدلال نماید خطا کرده

است و بالعکس اگر نصرانی در اثبات حقیت امر آن حضرت به عبارات توریهٔ مستدل گردد به راه صواب رفته زیرا که میزان الله ظهور حضرت مسیح است که مثبت قول نصرانی است نه یهودی و کذلک اگر نصاری در رد حضرت رسول صلی الله علیه و آله به عبارات انجیل مستدل گردند خاطیند و بالعکس اگر مسلم به عبارات انجیل مستدل گردد مصیبب زیرا که میزان صحیح ظهور [صفحه ۲۳۰] حضرت خاتم الانبیا است و آن مثبت قول مسلم است نه نصرانی و همچنین است امر قائم موعود که مؤمن به آن حضرت می‌تواند به عبارات توریهٔ و انجیل و قرآن استدلال نماید و معرض از آن حضرت نمی‌تواند زیرا میزان الله که نفس ظهور باشد مثبت قول مقبل است نه معرض و مرجح استدلال مؤمن است نه منکر و این میزان الهی هرگز از عالم قطع نشده است و نخواهد شد و متمسک به آن هرگز خسران نیافته است و نخواهد یافت هو العروة الوثقی والحبل الممدود فی جمیع القرون والازمان و هو المیزان الذی اخبر الله تعالی عنه بقوله والسماء رفعها و وضع المیزان یا حضرة الشیخ گرفتم از فهم این مسائل دورید آیا قرآن شریف را هم نخوانده‌اید که به ندای جهانگیر می‌فرماید الا بذکر الله تطمئن القلوب آیا ایمان و علم و عرفان جز از یقین و اطمینان قلب است آیا هیچ فرموده است الا بالادلهٔ الحسیهٔ تطمئن القلوب آیا هیچ وارد شده است الا بالقیاسات المنطقیهٔ تتیقن النفوس آیا در هیچ سوره‌ی نازل گشته است الا بالبشارات اللفظیهٔ تستنیر الصدور آیا در هیچ آیه‌ی منصوص بوده است الا بالالهامات الصوفیهٔ تستقیم الامور و مفسرین قرآن بعضی لفظ ذکر الله را در آیه‌ی مبارکه به نفس قرآن تفسیر فرموده است و بعضی عبارت از اذکار و صلوات و دعاء و تضرع بین یدی الله دانسته‌اند و ائمه هدی سلام الله علیهم به قائم موعود تفسیر فرموده‌اند و در هر صورت موازین اربعه از موضوع آیه‌ی مبارکه خارج است و صحت قول مناظر ثابت و واضح و بالجملهٔ شما خواه کودکان را به معاونت خوانید و یا روستائیان را در محفل ضحک و قهقهه نشانید ما جز نفس مظهر امر الله و کتاب او را دلیل و حجت ندانیم و جز تمسک به این حبل ممدود و عروه‌ی وثقی چیزی را موجب نیک بختی و سعادت نشماریم پیش آن خورشید گو بس روشن است در حقیقت هر دلیل رهزن است ولیس یصح فی الاذهان شی اذا احتاج النهار الی دلیل این است آنچه با آن همه طول و تفصیل جناب مستدل بیان فرموده‌اند

کلام مصنف

این عبد ضعیف ذلیل عرض می‌نماید این همه قیل و قال و شرح و بسط مقال و تکرار عبارت و بنیاد کنایت و اشارت و سلب شعور و ادراک از علماء و ارباب بصارت و اثبات علم و نباهت برای امت بهائیه بدون برهان و بینه برای چیست و مقصود شما از این همه تقریع و تشنیع که دارای اذن راعیه‌اند کیست چه از این بیانات مکرره حاصل و کدام مستمع و خواننده‌ی از این تقریرات مشوشه بالغ و کامل گردید جواب باید بر طبق سؤال سائل و سؤال بایستی نافع به حال مستدل و قائل باشد جناب شیخ فرموده‌اند در قرآن مجید و فرقان حمید و اخبار هداهٔ و ائمه‌ی معصومین سلام الله علیهم اجمعین که بر وفق عقائد ما و مناظر بهائی اگر راست گوید بدین خاتم النبیین معتقدم سند و حجت است رسیده است که حضرت قائم موعود با قدرت و غلبه ظاهر و آشکار و دنیا را از ظلم و جور پاک و مبید و مفنی هر مفسد و ناپاک خواهد بود جناب مناظر می‌گویند بلکه تمام بهائیان که مراد غلبه‌ی معنویه است و خلاصهٔ القول صاحب قول نافذ و حکم در قلوب راسخ جواب می‌دهند هرگاه مراد غلبه‌ی باطنیه و نفوذ قول و کلمه و رواج مذهب و جمع تبعه باشد بت‌پرستان نیز این نفوذ کلمه و اجتماع ناصر و تبعه دارند شما در پاسخ می‌فرمائید بت‌پرستی از ادیان الهیه نیست بل مذهبی از مذاهب ملت موضوعه به وضع الهی است بنده عرض می‌کنم این وضع و ثبیان و طریقه‌ی بت‌پرستان خواه دینی از ادیان یا مذهبی از مذاهب پیشینیان باشد با اینکه باطل و عاطل است چرا خداوند آن را باقی و نافذ گذارد و حال اینکه نفوذ کلمه از دلایل قویه شما بهائیان است بلکه اگر تمام ادله و براهین شما را خالص نمائیم جز بقاء و نفوذ کلمه و عدم اهلاک تبعه دلیلی ندارید و ما اسلامیان این بقاء و نفوذ را دلیل بر حقیت و لزوم دوام دین خود نمی‌گیریم تا شما معارضه‌ی به مثل نموده بفرمائید هرگاه مراد

غلبه‌ی ظاهریه و باطنیه است پس زردشتیان هم می‌توانند در مقابل شما بگویند دین ما ظاهرا و باطنا بر عالم غلبه یافته بلی اگر زردشتیان یا بت‌پرستان با شما بهائیان مقابل و مناظر شوند بر شما [صفحه ۲۳۱] می‌توانند این استدلال نمایند و چون شما این دلیل را از اعظم براهین می‌دانید معارضه بمثل نمایند ولی ما اثنی عشریه این گونه بقاء و نفاذ را دلیل نمی‌دانیم تا به این اجوبه سقیمه مجاب گردیم زیرا که از شیطان نفوذی فوق التصور البیان و از مدعیهای ربوبیت بقائی ممتد الزمان دیده‌ایم بلی ما قائلیم که بر حسب مدلول اخبار متکاثره و روایات متضافره که به صحت مدلولات آن معتقد و به صدق مخبرینش معتمدیم یقین داریم که حضرت حجهٔ الله هنگام ظهور قاهر و قادر و عالم را مملو از عدل و داد ظاهری خواهد فرمود و هرگاه کسی بر خلاف این وصف ظهور نماید آن مهدی موعود نیست و رؤسا شما علاوه بر اینکه دارای وصفی از اوصاف معهوده موعوده نیستند فاقد این وصف و صفت نیز هستند در این صورت یقین دارم که در ادعاء خویش کاذب بوده‌اند دیگر جناب شیخ می‌فرمایند بطلان دین بت‌پرستان و وثنیان اظهر من الشمس است زیرا که به جای خدا اصنام منحوته را سجده و پرستش می‌نمایند شما می‌فرمائید چون بت‌پرستان مذهبی از آئین صابئین و غیرهم دارند بر باطل نیستند جواب عرض می‌کنم حالا ـ که شما به این درجه در حمایت و رعایت بت‌پرستان علم همت افراشته‌اید بفرمائید آیا یومنا هذا نیز این طریقه و آئین را بر حق و مصاب می‌دانید و عاملین به این قوانین مبتدعه را ماجور و... یا فعلا آنها را مهلك و هالك و بر طریق عوایت سالك می‌دانید اگر آنها را به ملاحظه‌ی اینکه اصل دینشان بوضع الهی بوده اگر چه چندین هزار سال است از جانب خدا نسخ شده تا قیامت عاملین به آن روش و آئین را بر حق می‌دانید پس به این درجه در مقام ارشاد و هدایت مسلمین برنیائید آخر دین محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله هم یک زمانی به وضع الهی تشریع شده است به خودشان وا گذارید و هر گاه یومنا هذا نظر به نسخ ادیان سابقه آنها را بر باطل می‌دانید پس چرا بقاء و نفوذ را برای دین باب و بهاء اقوی دلیل می‌آورید با اینکه ملاحظه می‌نمائید این نفاذ و قدرت باطنیه در غالب مذاهب باطله موجود است و اینکه جناب مستدل می‌فرمایند از جمله محالات است که تا انسان در عالمی وارد نشده است بتواند به چشم اهل آن عالم نظر نماید و لذا بالغین در وصف این نظر و این ادراک و این ذوق من لم یذق لم یدر فرموده‌اند و به عبارت اوضح تبیین این حال را برای غیر آن محال دانسته‌اند انتهی کلامی است بغایت سخیف و سخنی بی نهایت قبیح و ضعیف زیرا که این تکلیف بما لا یطاق بلکه در نظر عقلاء تکلیف به محال است آیا می‌فرمائید پیش از فهمیدن صدق و کذب مدعی مکلف به تصدیق و اذعان و تمکین و ایمانید و بعد از ایمان و ایقان بدلیل و برهان آگاه خواهند گردید یا می‌فرمائید در مقام تکذیب و تصدیق نباشید تا ادله را به نظر دقیق و از روی تحقیق و تدقیق ملاحظه فرمائید هر گاه مقصود ایمان و ایقان قبل از مشاهده و ملاحظه‌ی ادله است بفرمائید اولا تحصیل یقین به کدام دلیل کنیم تا ثانیا به ادله‌ی صدق و کذب به آن نظر که شما ناظرید نظر نمائیم و هرگاه می‌فرمائید متعبدا قبول نمائید پس آن چشم شما را نداریم زیرا که در واقع مؤمن و موقن نیستیم و شما فهمیدن مطلب را منوط به آن نظر ثاقب که شما دارید و ما نداریم فرمودید گویا این ضعفاء العقول را به این گونه تدلیسات و تلبیسات فریفته‌اند و در حقیقت همان تبعهٔ برای آن متبوعین کافی است دیگر به تصنیف کتب محتاج و به اقامه‌ی دلیل و برهان احتیاج ندارند

اقسام میزان

باز جناب مستدل فرموده‌اند که بالجملهٔ حضرت مناظر شیخ پس از ذکر این قول برای اینکه جناب شیخ را به اصل دلیل دین که موجب زوال شك و حصول یقین است متنبه و متوجه دارند چنین مرقوم داشته‌اند که موازینی که جمیع اهل عالم در معارف و علوم و ادراك حقایق و فنون به آن متمسکند چهار میزان است میزان اول میزان حس میزان ثانی میزان ادله‌ی عقلیه و قیاسات منطقیه میزان ثالث میزان نقل میزان چهارم میزان الهام خلاصه بعد از نقل کلام مناظر بهائی در رد و عدم اعتبار این موازین و نقل اجوبه‌ی جناب شیخ الاسلام که الحق در نهایت صحت و جزالت است باز جوابی بر جواب جناب شیخ نوشته‌اند که حاصل [صفحه ۲۳۲] آن

همان بیانات مناظر بهائی است نهایت به تغییر مائی در عبارت و خلاصه‌ی مقصود عدم اعتبار این موازین است چنانچه مشروحا نقل نمودیم ولی این بنده غرض می‌نماید هرچه بعد از ملاحظه‌ی تقریر و بیانات رشیقه و تحریر و نگارشات انیقه‌ی حضرت شیخ الاسلام اعز الله الاسلام بوجوده الشریف در رد مناظر بهائی دیگر مجال تقریر و بیانی جدید نیست من نمی‌گویم که آن عالی جناب هست پیغمبر ولی دارد کتاب در حقیقت داد فصاحت و بلاغت داده و علم و درایتی که دال بر کمال کمال آن جناب است در رساله‌ی خود به ودیعه نهاده اگر این عبد بخواهد در قبال فرمایشات آن حضرت دعوی کمال و درایت کند عقلاء خواهند گفت ای مگس عرصه‌ی سیمرغ نه جولانگه تست عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری اما به حکم ما لا یدرک کله لا یترک کله خواست این ذره‌ی بی‌مقدار و عبد خاکسار خریدار متاع این بازار و در این سوق کلا فی اظهار دارد لذا به جانب مناظر و حضرت مستدل عرض می‌نماید که در صورتی که بر حواس ظاهره اعتمادی نباشد شماها مدار محاورات و مکالمات و مخاطبات را بر چه قرار می‌دهید و در این وقعه‌ی مخصوصه سؤال می‌رود که آیا شماها درک حضور مبارک نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی نموده‌اید یا نه هر گاه بلا واسطه به ادراک فیوض حضوریه نائل و از تشرف محضر افادت اثرشان حظی کامل برده‌اید به چه دلیل بر امتیاز بلکه بر مقصود آنها که مائیم مظاهر امر الله آگاه گردیدید اگر به مسموعات شما اعتمادی نیست از کجا از عبارات صادره‌ی از رؤسا خود فهمیدید مقصدشان چیست و هر گاه مسموعات خود را از دو لب مبارک آن بزرگواران مشاهده نمودید جاری است از کجا دانستید قائل و گوینده کیست شاید سمع شما و نظرتان بر خطاء بوده معلوم نیست صوتی که شنیده‌اید آواز زاغ یا بلبل بوده یا صدای سم حمار عیسی یا دلدل و شخصی را که ملاقات فرمودید که به این بیانات مترنم گشته چه می‌دانید همان مقاصد شماها بوده‌اند یا سامری و شیطان نه بر حس سمع شما اعتمادی است نه بر مشاهده‌ی بصر اعتباری علاوه اگر ما قطره‌ی از زهر یا حبی افیون به جنابان عالی بدهیم یا بر دهانتان گذاریم و بعد از رسیدن بذائقه از ما تشکی نمائید که چرا زهر به ما خورانیدید اگر جواب عرض کنم که ذائقه‌ی شما صحیحا احساس نکرده و این شربت قند بود البته باید معذورمان بدارید و حق شکایت ندارید و هر گاه از درک فیوضات حضوریه محروم بوده‌اید ناچار دعوی رؤسا را به توسط منقولات فهمیده‌اید بفرمایش شما منقولات نیز از اعتبار افتاده است پس به چه دلیل به آنها گرویده‌اید و لهذا ناچارند بگویند که منقولات را حجت دانند و سند شمارند و هر گاه شما به حکم عقل اعتمادی ندارید چرا در جمیع کتب و مصنفات قاتلین حضرت باب و یا مهلکین میرزا حسن و میرزا حسین اصفهانی را ظالم و معاند و جابر و متعند یاد فرموده‌اید اولا شاید حس شما در صورت ادعاء مشاهده بر خطا رفته و کسی آنها را شهید ننموده است ثانیا هر گاه مشاهده نفرموده‌اید و از نقل نقله‌ی عالم شنیده اید از کجا گوش شما این واقعه را صحیح شنیده و مقصود قائل غیر از آنچه فهمیده‌اید نبوده است ثالثا هرگاه حکم عقل مناط اعتبار نباشد ظلم چه قباحت دارد که شما عاملین و قاتلین آن ظهور اعظم و پیروان او را از اهل نار می‌دانید و از این تقریر جواب موازین حس و عقل نقل مفهوم گردید و ارباب درایت و کمال می‌فهمند که میزانیت دارد یا نه و اما قیاسات منطقیه را چگونه رد می‌توانند بنمایند و شکل اول را چه سان بدیهی الانتاج نمی‌دانید هر گاه خداوند متعال بفرماید محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله تحدی نمود یا اعجاز و هر متحدی با اتیان به معجزه پیغمبر است پس محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله پیغمبر است یا مقنن منطق بگوید العالم متغیر و کل متغیر حادث فالعالم حادث چگونه می‌شود این نتائج را از این اشکال سلب نمود خلاصه اینکه به عدم اعتبار این موازین هرگاه کسی قائل شود فاقد ادراک و شعور و در زمره‌ی ذوی العقول محسوب نمی‌شود و در حقیقت حیف است اهالی علم [صفحه ۲۳۳] و نباهت از این مقوله تکلم نمایند و اوقات شریف را مصروف جواب این مزخرفات دارند جواب و پاسخ عربی همان نقل عربی است که شخص هیزم فروش با آخوند مدرسه‌ی طلبه به کار برد جواب الهذیان هو الهذیان الحق با این فهم و ادراک اگر خود را مصداق المؤمن ینظر بنورالله خوانند بجا است بر عکس نهند نام زنگی کافور و اینکه مرقوم فرموده‌اند میزان صحیح امر الله است که به توسط مظاهر امر مثل موسی و عیسی و حضرت خاتم الانبیاء و نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی ظاهر شده و موجب حصول یقین در افئده مصدقین گردیده نه اختلالی در این موازین الهیه

موجود و نه اختلافی در اصول و مبانی ایشان مشهود آنچه با این میزان الهی سنجیده می‌شود و منطبق می‌آید راجح و مقبول است و آنچه با آن منطبق نیاید مرجوح و مردود تا آخر آنچه بیان فرموده‌اند مترجمی رطب اللسان و مفسری فصیح زبان لازم دارد این چه میزان است که اسم ندارد یا دارد و ناموس معتقدین است که مذاکره‌ی آن نزد نامحرم منافی با غیرت و عصبیت است و باید در پرده‌ی استتار و اختفاء مستور و طالبین از وصل او مهجور باشند و به چه دلیل در بردن اسم آن میزانی الهی تجافی و خود را معذور می‌دارند و خواهند فرمود این وطن شهری است کو را نام نیست بهتر این است اسم آن شاهد بازاری را که در محافل اهل علم و درایت و ارباب فضل و نباهت بی‌پرده حاضر و محسود هر شاهد و ناظر است بر زبان آرند و خلقی را از این انتظار آسوده دارند بلکه بر طبق مضمون هو المسک ما کررته یتضوع به ذکرش تکرار و نام نامی و اسم گرامیش را بی‌خوف و هراس نقل مجالس و محافل و گوش زد هر عالم و جاهل فرمایند و هر گاه جناب مستدل و مناظر راضی به تسمیه این ناموس الهی نمی‌شوند بنده عرض می‌کنم اسم مبارک آن میزان که با مظاهر امر الله نازل شده نیست مگر معجزه رایت و خرق عادت و کرامت چنانچه در وجود مقدس انبیاء سلف یا حضرت ختمی مرتبت مشاهده نمودیم اما چه فائده قلم اینجا رسید و سر بشکست حضرت باب ناخلف افتاده از طریقه‌ی جد بزرگوارش در صورت تحقق اعراض فرمود و دعوی خویش را با معجزه اثبات نفرمود بلکه عدم علم و فقه را مؤید ادعاء خود نمود تو به پیغمبر چه میمانی بگوی مناسب این بود جناب ابوالفضائل به همان تمجیدات اصحاب قناعت فرموده کتابی در این باب مطبوع نسازند تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد بلی اگر خدا نفرمود الا بالقیاسات المنطقیهٔ تتیقن النفوس الا بالبشارات اللفظیهٔ تستنیر الصدور درباره‌ی موسی (ع)فرموده است و لقد اتینا موسی تسع آیات بینات و در حق عیسی (ع)گفته و یبری الاکمه و الابرص و یحیی الموتی و در حق شان حضرت سلیمان (ع)فرموده و علمناه منطق الطیر و درباره‌ی پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله فرموده اقتربت الساعهٔ و انشق القمر اما درباره نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی چیزی نفرموده است مگر اینکه فرموده است به واسطه‌ی ظهور آنها دنیا پر از ظلم و جور خواهد شد تا حضرت حجهٔ الله ظاهر و زمین را پر از عدل و داد فرماید و از زبان معجز نشان اولیاء خود جاری فرموده که حجهٔ الله فی العالمین م ح م د پسر امام عسگری علیهاالسلام ارواحنا فداه ظاهر نخواهد شد تا در میانه‌ی صاحب زنج و خروج سفیانی و دجال یک نفر از اولاد حسین بن علی علیهاالسلام بکذب دعوی و مدعی مظهریت شود و بر باطل باشد دیگر از جناب بهاء که بالکل فراموش فرموده‌اند اسمی از ایشان ببرند بلی پیغمبر ما فرموده لا نبی بعدی و لا شریعهٔ بعد شریعتی فمن ادعی بعد ذلک فدعواه و مدعیه فی النار فاقتلوه و من اتبعه فهو فی النار برای اینکه جناب بهاء نیز از این افتخار که منظور نظر حضرت ختمی ماب گردیده محروم نمانند این فقره هم برای ایشان باشد چنانچه مسلما از زبان معجز بیان این فقره حدیث در حق ایشان شرف صدور یافته است صدق رسول الله صلی الله علیه و آله

استدلال مستدل به حجیت کتاب مظهر امر الله و خود وی

اشاره

جناب مستدل فرموده‌اند بالجمله شما خواه کودکان را به معاونت خوانید و یا روشنائی را در محفل ضحک و قهقهه نشانید ما جز نفس مظهر امر الله و کتاب او را دلیل و حجیت ندانیم و جز تمسک به آن حبل ممدود و عروه‌ی وثقی [صفحه ۲۳۴] چیزی را موجب نیک بختی و سعادت نشماریم پیش آن خورشید گو بس روشن است در حقیقت هر دلیلی رهزن است و لیس یصح فی الاذهان شی اذا احتاج النهار الی دلیل

جواب

عرض می‌شود ما نیز نفس مظاهر امر الله را اقوی دلیل و کتاب آنها را انجی سبیل می‌دانیم و جز تمسک به آن حبل ممدود و عروهٔ وثقی چیزی را موجب نیک بختی و سعادت نمی‌شماریم این است که به نص کتاب و اخبار أئمه اطیاب و نصوص صادرهٔ از قباب عرش جناب ایمان به نقطهٔ اولی و جمال اقدس ابهی نمیاوریم نظر به اینکه آن وجودات مقدسه فرموده‌اند بعد از محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله پیغمبری نخواهد آمد و شریعتی بعد از شریعت او تشریع نیابد پس در مسلک فرقی نداریم خوب است از مظاهر امر الله که جناب مستدل معین می‌فرمایند مسئالت نمایند که اولا صدق خود را به معجزات باهره ظاهر و بر راستی خویش دلیلی باهر بیاورند پس از آن آنچه بفرمایند مطیع و منقاد و در نهایت مجبور به متابعت و انقیادیم ولی هر گاه جناب مستدل تکلیف فرمایند که اول ایمان به آن مظاهر جعلیه آورید تا بر صدق فرمایشات آنها مستحضر گردید از قوهٔ ما خارج است عقد قلب را نمی‌توان به تزویر و دروغ راسخ نمود و در کمال ادب عرض می‌کنم ما را از این تکلیف معاف فرمائید تا اول دلیل صدق را مشاهده ننمائیم موجب ایمان و ایقان نخواهد شد و سوای معجزه هیچ چیز را میزان صدق مدعی نمی‌دانیم سنهٔ الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنهٔ الله تبدیلا نه خود را به زحمت و مرارت اندازید نه ما را به این درجه در کلفت و مشقت

مستدل بهایی و اشکال شیخ الاسلام به کتاب ایقان

اشاره

جناب مستدل فرموده‌اند و من الغرائب که هم دلالت واضحه دارد بر اینکه جناب شیخ از کتاب مستطاب ایقان هیچ نفهمیده‌اند حتی مطالب ظاهرهٔ آن را ادراک ننموده‌اند این است که چون در رسالهٔ اولی چنانکه مشروحا ذکر شد یکی از ایرادات ایشان این بود که چرا صاحب ایقان طائفه شیعه را مخصوصا در این کتاب مخاطب داشته‌اند و فی المثل به جای یا ایها الناس که باید خطاب عام باشد یا ایها الفرس فرموده‌اند و جناب مناظر ایشان در جواب فرموده بود که چون سائل یکی از اعزهٔ سادات و اشراف ایران بوده لهذا کتاب مستطاب ایقان خطاب به ایشان نازل شده و جناب شیخ در رد حضرت مناظر در صفحهٔ (۶۵) رسالهٔ ثانیه مطبوعهٔ خود عباراتی مرقوم داشته‌اند که هم من حیث اللفظ از غرائب عبارات است و هم من حیث المطلب از عجائب انتقادات و چون ذکر آن نیز سابقا از قلم افتاده بود در این موضع عینا عبارات ایشان را مرقوم می‌داریم تا مراتب علم و فضل ظاهری ایشان معلوم گردد و هم مبلغ اطلاعشان بر کتاب مستطاب ایقان واضح آید و این عبارت جناب شیخ است در صفحهٔ (۴۵) باری بیائیم بر سر اعتذار مناظر بر قارئین محترم البته معلوم گردید که مشهود له این استشهاد فقرهٔ بود که صاحب ایقان آن را از انجیل شریف نصاری نقل کرده بود و اخبار حضرت مسیح را به معانی دلخواه خود تفسیر و تأویل نموده شاهد آن را از دعاء ندبه آورده بود حال از جناب مناظر سؤال می‌رود کدام سید عزیز و محرم و چگونه شیعه و مخلص ائمهٔ هدی است در عین مشهود له تردیدی بل محرف بودنش را اعتقادی نبوده باشد و آن را گویا مسلم و مقبول دانسته شواهد آن را از مولای مناظر خواهش نماید و حال اینکه قرآن شریف به تحریف آن به صوت عال نداء کرده است قبول این رد این را لازم می‌دارد و در صورت رد نه اینکه شیعه بلکه مسلم نمی‌گردد و علاوه چنانکه خود مناظر اعتراف نموده جواب سائل را باید از همان قول و کتاب داد که آن را اعتقاد و تصدیق نماید نه اینکه از کتابی که محرف می‌شمارد افسوس بر نظر مناظر که یک چشمش برای دیدن نفع خود بینا و چشم دیگر از دیدن حقیقت کور بی‌نور است واقعا اگر سائل چنین شخص محترم و محب آل طاهرین نبی بود چرا صاحب ایقان احترام و اعتقاد آن را منظور نفرمود و عوض اینکه شاهد و مشهود له را از قرآن شریف و احادیث منیف نبوی و ائمه طاهرین علیهم‌السلام آورد مشهود له را از مسلمیات سائل پنداشته شاهد را از قول دیگری میاورد فرضا اگر سائل به مولای جناب مناظر [صفحه ۲۳۵] معظم ایراد بکنید که بنده همان مشهود له را قائل نیستم که تا شاهدش را قبول بکنم چه جواب خواهد داد انتهی کلامه جواب اگر نفسی از صفحهٔ

(۶۸) الی صفحه‌ی (۷۶) کتاب مستطاب ایقان را که مطبوع و منتشر است مطالعه نماید بر مقدار ادراک و بصیرت و فهم و درایت جناب شیخ کما ینبغی مطلع و آگاه می‌گردد زیرا که تفسیر آیه‌ی مبارکه یحرفون الکلم عن مواضعه و معنای حقیقی تحریف و بطلان اوهام جهال اسلام را که گمان کرده‌اند علماء یهود و نصاری عبارات کتب مقدسه توریهٔ و انجیل را تغییر داده و به جای کلمات اصلیه‌ی سماویه عبارات دیگر نوشته‌اند به کمال وضوح در صفحات مرقومه‌ی در کتاب مستطاب ایقان نازل شده و به صراحت فرموده‌اند که تحریف غیر محو است و مقصود از تحریف این است که علما یهود آیات توریهٔ را به میل و هوای نفس خود تفسیر می‌نموده‌اند و از معانی اصلیه صحیحه مصروف و محرف می‌داشتند چنانچه در این کتاب این عبد نیز دو عبارت از بیانات مبارکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نقل نمود که آن حضرت به صراحت اخبار فرموده‌اند که جهال اسلام قرآن شریف را تحریف خواهند نمود یعنی آیات مبارکه‌ی این کتاب مجید را به هواهای نفسانیه‌ی خود تفسیر خواهند نمود چنانکه معانی حقیقیه مقصوده بر خلق مجهول ماند و اگر نفسی چنانکه امروز می بینی آیات کتاب را غیر محرف تفسیر کند مردود خلق شود و کسی او را جای و مأوی ندهد و خلاصهٔ القول مسأله تحریف کتب مقدسه و بطلان اوهام فقهاء اسلام در کتاب مقدس ایقان مفصلا مبسوطا نازل شده و صحت کتب سماویه مبرهن و مدلل گشته است و از این جمله واضح و مدلل می‌شود که قبول کتب مقدسه مقتضی رد قرآن شریف نیست بل رد کتب مقدسه موجب جهل به معانی حقیقیه قرآن است و برهان ضعف ایمان و ایقان و لکن جناب شیخ با اینکه ایقان شریف را خوانده‌اند گمان کرده‌اند که این مسأله سؤال نشده و بیانش در کتابی که هیچ چیز در آن ترک نشده است متروک مانده لهذا وکالهٔ از جناب سید محترم که ایقان در جوابش نازل شده فرض سؤالی نموده‌اند و بعد از فرض سؤال متحیر مانده‌اند که صاحب ایقان چه جواب خواهند فرمود و واثق شده‌اند که البته جوابی نخواهد بود و همین یکی بر آنچه جناب شیخ از ایقان فهمیده‌اند دلالت می‌کند و مقدار نور بصر و نورانیت بصیرت ایشان را معلوم می‌دارد و گمان نمی‌رود که اگر کتاب مقدس ایقان بر یکی از عوام تلاوت شود این مسأله تحریف کتب مقدسه که آیا مذکور است یا مذکور نیست بر او مجهول ماند و این در غایت وضوح است که اگر جناب شیخ ایقان را فهمیده بودند از اصل دلیل و برهان عدم تغییر کتب مقدسه گفتگو نمی‌نمودند به این معنی که آیا این ادله و براهینی که جمال اقدس ابهی بر عدم تغییر عبارات کتب سماویه به آن استدلال فرموده‌اند صحیح است یا نیست دلیلیت دارد یا نه. نه اینکه گمان کنند که ذکر این مسأله متروک مانده و بعد فرض سؤالی نمایند و به توهم اینکه البته جوابی ندارد خود را مسرور فرماید لیبک علی الاسلام من کان باکیا و لکن جای عجب نیست چه نفسی که این قدر از معرفت لغت بی بهره باشد که در این چند سطر به جای لفظ (مستشهد منه)در عبارت (مشهود له) نویسد باید او را معاف داشت اگر عبارات کتاب آسمانی بخواند و معانی آن را نفهمد زیرا بر مطلعین بر علوم ادبیه مخفی نیست که اگر نفسی به عبارتی از عبارات انجیل استشهاد نماید آن عبارت را شاهد گویند و کتاب انجیل را مستشهد منه نه مشهود له چنانکه جناب شیخ نوشته‌اند و مقدار علم و حسن انشاء خود را معلوم داشته‌اند بلی اگر این لفظ در یک موضع از عبارات حضرت شیخ واقع شده بود می‌توانستیم بر این حمل نمائیم که غلط ناسخ است نه مصنف و لیکن چه باید کرد که در پنج موضع وارد شده و باب حمل و تاویل من جمیع الجهات مسدود مانده و لعمر الله این عبد دوست نمی‌دارد که در صفحات کتب علمیه چیزی نگارد که در آن اهانت نفسی باشد و لکن چه باید کرد که جناب شیخ خود این باب را مفتوح داشته‌اند و به حکم البادی اظلم خود در رساله‌ی اولی و ثانیه رایت این مکافحت را افراشته‌اند و اگر انسان در این مواضع سکوت کند و دقائق اغراض فاسده‌ی مغرضین را مکشوف ندارد اهل دانش خورده گیرند و حمل بر جهل کاتب نمایند [صفحه ۲۳۶] و لذا نخست این عبد معذرت می‌طلبد و بعد المعذرهٔ خدمت اولی الابصار معروض می‌دارد که جناب شیخ درباره‌ی مناظر خود مرقوم داشته است که یک چشم او باز است به جهت اینکه برای نفع خود به عبارات استدلال نموده و چشم دیگر گور به جهت اینکه محرف بودن آن را ندیده و این بعد معروض می‌دارد که حضرت مناظر به صریح آیه‌ی مبارکه‌ی لا مبدل لکلمات الله که جمع مضاف و به تصریح علما عربیت مفید عموم است کتب سماویه را بلا استثناء مصون از تغییر و تبدیل دانسته و

تحریف را چنانکه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به آن شهادت داده‌اند عبارت از تفسیر کلمات الله به هواهای نفسانیه شناخته است تا به قانونی که فیما بین اهل علم مقرر است تصدیق به جمیع آیات کتاب نموده باشد و به قبول آیه‌ی و رد آیه‌ی دیگر موسوم نگردد ولکن جناب شیخ که آیه‌ی یحرفون الکلم عن مواضعه را دیده و نفهمیده و از رؤیت و فهم لاـ مبدل لکلمات الله محروم مانده‌اند آیا خود اقرب به تمثیل مذکور نخواهند بود و خود را مصداق آیه‌ی مبارکه‌ی افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض نخواهند نمود بلی کسی که در ایقان شریف استدلال به آیات انجیل را ببیند و از رؤیت ادله صحت این کتاب مقدس که بلافاصله ذکر شده است محروم ماند آیا او به شخص یک چشم اشبه نباشد و مثل مشهور یری الاعور یری العالم بعینه بر او منطبق نیاید جناب شیخ نوشته‌اند که فرضا اگر سائل به مولای جناب مناظر ایراد بکند که بنده همان مشهود له را یعنی انجیل را قائل نیستم که تا شاهدش را قبول کنم چه جواب خواهند داد عافاک الله یا حضرة الشیخ جواب می‌فرماید به همان دلیل که در قرآن شریف نیز به آن استشهاد شده است آیا آیه‌ی مبارکه الذین یتبعون النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل را نخوانده‌اید آیا آیه‌ی کریمه‌ی و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد را ندیده‌اید و با این حد از بصیرت مناظر خود را یک چشم شمرده‌اید اگر جائز است بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم که با آیات انجیل استدلال فرماید بر قائم آل محمد صلی الله علیه و آله چرا روا نباشد و اگر به اعتقاد شما کتاب محرف را استشهاد را نشاید این ایراد بر قرآن چرا وارد نیاید آیا به پاس خاطر شیخ حکم مظاهر امر الله در این موارد مختلف است و یا شتاء و صیف به اعتقاد ایشان در سطح واحد مجتمع و اعجب از همه این است که جناب شیخ با اینکه کتاب انجیل را به اعتقاد خود محرف دانسته‌اند و استدلال به آن را باطل شمرده است در مواضع عدیده رساله‌ی مطبوعه آن را به لفظ (شریف)و لفظ (مقدس)وصف نموده است آیا انسان بصیر از این عبارت رائحه‌ی تملق و تزویر استشمام نمی‌نماید و از جناب شیخ که بلاحق مناظر خود را منافق و مزور خوانده است سؤال نمی‌کند که یا حضرة الشیخ اگر به اعتقاد شما انجیل محرف و غیر مقبول است چرا آن را شریف دانسته‌اید و مقدس شمرده‌اید آیا گمان کرده‌اید که این مراتب بر افاضل نصاری مجهول می‌ماند و این تملق و ریاء ظاهری جراحات هزار ساله را اصلاح می‌نماید هیهات هیهات و لن یصلح العطار ما افسد الدهر اگر اهل بهاء کتاب انجیل را شریف و مقدس گویند خالی از شوائب نفاق و تملق و ریا است زیرا کتب سماویه را مطلقا مصون از تغییر و تبدیل می‌دانند و کتاب و کلام الهی را بلا استثناء محفوظ و مصون از محو و تصرف می‌شمارند ولکن آن کسی که کتابی را مصحف و باطل داند و استدلال به آن را جایز نشمارد مع ذلک آن را شریف و مقدس نگارد این عین خدعه و ریاء باشد و قائل آن در نزد ارباب بصیرت به منافق و مرائی موسوم گردد فلیتذکر هذا الخطاب الجلیل حیث قال فی الانجیل یامرائی اخرج الخشبة من عینک اولا لتبصر جیدا و تخرج القذی من عین اخیک و بالجملة اهل بهاء کتاب بهاء کتاب الهی را دلیل باقی و حجت بالغه می‌دانند که تا ظهور دیگر باید خلق به احکام آن عامل گردند و به نصوص آن محاسب شوند و از ینابیع آن مستفیض آیند تا حجت الهیه از خلق قطع نشود و حبل متین الهی مقطوع و منفصم نگردد و نفسی را بین یدی الله عذری نماند و لهذا حق جل جلاله کتاب را در کنف حفظ خود محفوظ داشته و در پناه صون و حراست خود مصون و محروس فرموده تا اگر مبطلی قصد تغییر آن را نماید و یا معاندی [صفحه ۲۳۷] به مقاومت آن برخیزد حق جل جلاله که قدرت و قوت و قاهریت او که مسلم کل ادیان است به قدرت غالبه کید او را ظاهر فرماید و اثر او را محو و زائل کند و لا معنی للحق الا الباقی الثابت و لا معنی للباطل الا الزاهق الزائل و این است مقصود از آیه‌ی مبارکه‌ی لا مبدل لکلمات الله و مفهوم از کلمه‌ی تامه‌ی انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و اگر نفسی بخواهد مقدار رحمت و رأفت و انصاف و دیانت جناب شیخ را خوب بفهمد در این یکی نظر نماید که جناب شیخ بدون اینکه بشناسد آن سید محرم کیست که سؤال نموده و کتاب مقدس ایقان در جواب سؤالات او نازل شده و قبل از اینکه بفهمند که آیا او پس از نزول ایقان تصدیق نمود یا ننمود و اقبال جست یا به اغراض اول باقی ماند مع ذلک قلم بر گرفته و نه تنها بر نفی سیادت او بل به کفر او فتوی نوشته‌اند و از حوزه‌ی اسلام خارج داشته‌اند تا معنی صیانت بیت رسالت واضح شود و سبب اینکه در مدت هزار و سیصد سال این غائله شریفه در

موقع قتل و نهب و سبی اشرار بوده‌اند واضح آید چه امری ظاهر است که در این مدت مدیده هیچ وقت دماء طاهره اهل البیت مسفوک نشد الا بعد از آنکه فقها عظام ایشان را از حوزه‌ی اسلام خارج شمردند و نسبت ایشان را از بیت نبوت مقطوع و رفع ایشان را لازم دانستند حتی اینکه یکی از السنه‌ی طاهره از اهل بیت طهارت امت را به این شعر مخاطب داشت یا امهٔ السوء لاسقیا لربعکم یا امهٔ عجبت من فعلها الامم یا باعهٔ الخمر کفوا لا ابالکم عن معشر بیعهم یوم اللقاء دم

جواب

عرض می‌شود اینکه در جواب شیخ جناب مستدل فرموده‌اند که تحریف غیر محو است و مقصود از تحریف این است که علما یهود آیات توریهٔ را به میل و هوای نفس خود تفسیر کرده‌اند و از معانی اصلیه‌ی صحیحه مصروف داشته‌اند ادعائی است بی دلیل و لیس لنا الیه سبیل زیرا که در لغت تحریف به معنی تغییر است و بعد از ملاحظه معنی لغوی باقرنیه‌ی عن مواضعه در آیه‌ی شریفه به صراحت دلالت دارد بر اینکه مراد تغییر کلمات است از موضع خود و بر طبق آن تفاسیر صریح است مرحوم فیض قدس روحه در ذیل تفسیر آیه‌ی مبارکه یحرفون الکلم عن مواضعه می‌فرمایند که یهود تمیلونه عنها به تبدیل کلمهٔ مکان اخری کما حرفوا فی وصف محمد صلی الله علیه و آله (اسمه ربعهٔ)عن موضعه فی التوریهٔ و وضعوا مکانه (آدم طوال)و قال القاضی البیضاوی یحرفون الکلم عن مواضعه ای من الذین هادوا قوم یحرفون الکلام ای یمیلونه عن مواضعه التی وضعه الله فیها بازالته عنها و اثبات غیره فیها وفی مجمع البیان یحرفون الکلم عن مواضعه ای یبدلون کلمات الله او احکامها عن مواضعها عن الحسن والمجاهد و هذا کله اخبار من الله تعالی عن الیهود الذین کانوا یسبونه و یؤذونه بالسبی من القول و خلاصهٔ القول اینکه بعد از تفسیر علما مفسرین به اینکه یهود تغییر کلمات الله در اوصاف پیغمبر صلی الله علیه و آله دادند و وضوح اینکه یهود هفتاد سال در بابل به اسیری افتادند حتی اینکه زمان خلاصی لغات خویش را فراموش نموده بودند دیگر چه اعتماد بر کتب سماویه‌ی قبل می‌توان نمود و معنی آیه‌ی مبارکه لا مبدل لکلماته این است که این قرآن محمدی صلی الله علیه و آله به واسطه‌ی صدق اخبار و احکام نازله‌ی در آن و مواجب و مغیبات که تمام بر طبق کلام معجز نظام تحقق یافت بصدق قائل گواهی داد و لیس لاحد ان یبدل شیئا منها بما هو اصدق و اعدل این است که خداوند می‌فرماید والذین اتیناهم الکتاب یعلمون انه منزل من ربک بالحق لتصدیق ما عندهم ایاه و لتصدیقه ما عندهم مع انه صلی الله علیه و آله لم یمارس کتبهم و لم یخالط علماءهم فلا تکونن من الممترین و تمت کلمهٔ ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم پس مقصود از آیه‌ی مبارکه شاید بطلان همین دعاوی کاذبه باشد که خواستند به جای کلمات قرآنیه بیانی که اصدق یا اعدل از قرآن باشد و نتوانستند بیاورند و هر گاه مراد از آیه‌ی مبارکه یحرفون الکلم عن مواضعه همان تفسیر [صفحه ۲۳۸] به رای باشد چنانچه صاحب ایقان فرموده‌اند باز هم شاید راجع به خودشان شود زیرا که اثنی عشریه تفاسیر خود را بالاخرهٔ بمهابط وحی الهی و معادن حکم خدائی و منابع علوم نامتناهی راجع می‌سازند و از خود رایی جدید اظهار نمی‌داند خلاصه از مقصود دور افتادیم از کتاب خداوندی استنباط شد که یهود توریهٔ را تحریف نمودند چه تحریف لفظی چنانچه امت اسلامیه به آن معتقدند و چه تحریف بر خلاف معانی اصلیه چنانچه امت بهائیه بدان معتمدند آن کتب از اعتبار افتاده است و فرمایشات جناب شیخ الاسلام بلا جواب ماند و اگر هزار جواب بر ایرادات جناب شیخ مرقوم دارند هزار غلط باید بنویسند فالسکوت اولی و اما جواب از ایراد بر عبارت جناب شیخ که در عوض لفظ (مستشهد منه) (مشهود له) نوشته‌اند این است که اولا ایراد بر جناب شیخ در صورتی که بشود عبارت را بر خلاف صحیح حمل نمود از شان ارباب علم بیرون است و برای این عبارت در صورتی که از جناب شیخ باشد معنی صحیح متصور است زیرا که مشهود به معنی شاهد آورده شده است و مقصود از عبارت جناب شیخ این است که صاحب ایقان برای اثبات مطلب خویش به عبارت محیل استدلال نموده تا سید بزرگوار سائل را به این دلیل مجاب سازد و جناب شیخ می‌فرماید بعد از اینکه آن سید بزرگوار معتقد بدین پیغمبر (ص)بوده باید انجیل را که برای مطلب شاهد آورده شده غیر معتبر

دانـد بنـاء علیه برای آن سید بزرگوار حجت نمی‌شود کفری نفرموده‌انـد و مشهود له نیز معنی صحیح دارد ثانیا در صورتی که در هزار آیات رؤسا این مـذهب این همه الفاظ مغلوطه استعمال و مطیور به جای طایر و مسیور در عوض سائر مستعمل شـده باشـد از جناب شیخ هم از این یک کلمه اغماض فرماینـد تا کسـی اقـدام نکند که عرض نماید در همین جواب جناب شیخ خود شما لفظ (عـائله) شریفه فرموده‌ایـد به این عبارت که هزار و سیصد سال است این عائله شریفه در موقع قتل و نهب و سبی اشرارند بفرمائید عائله به معنی عترت و عیال در چه لغت استعمال شده است و اینکه فرموده‌اید جناب شیخ محض تملق و تزویر نسبت به نصاری لفظ انجیل شریف و انجیل مقدس فرموده‌انـد خیلی از جناب مستدل تکلم و تفوه به این مطلب قبیح آمـد زیرا که متملق و مزور کسـی است که محض تملق این مذاهب و صاحبان ادیان از حکم محمدی صلی الله علیه و آله اعراض و اغماض و آنها را متاب و ماجور و همین قدر که یک زمانی وضع دین آنها به وضع الهی بوده اگر چه بعد از تشریع شریعت محمد صلی الله علیه و آله منسوخ گردیده بگویـد فعلا نیز عقیده‌ی حقه دارند تا در مجالس و محافل با آنها خلطه و آمیزش نمایند و برای قدح ملت اسـلام صـحبتی گرم کنند روزی به شب و شبی به روز آرند اگر جناب شیخ انجیل شریف یا انجیل مقدس فرموده‌اند مراد همان انجیل مبارک منزل از سـماء است نه انجیل محرف که در دست امت باقی مانـده خلاصه اینکه اسلامیان بحمدالله تعالی مزور و متملق نیستند و به قوت شریعت مطهره و احکام صادره‌ی از نواحی مقـدسه یهود و نصاری و مجوس را نجس و با آنها به رطوبت مس نمی‌نماینـد و اگر در مجلسـی که هزار فرنگی و یا یهودی حاضـر باشد و شرب چای نمایند فوری در ملأ عام با کمال قوت قلب امر به تطهیر می‌نمایند و هیچ تملق از کسی نمی‌گویند دراین صورت معلوم می‌شود که مزور و متملق مائیم یا ایشان فاعتبروا یا اولی الابصار

استدلال مستدل به کلامی از (محمد تقی ناجی اصفهانی)

اشاره

جناب مستدل فرموده‌انـد محمد تقی نامی از تجار اصـفهان حکایت نمود که چون در سـنه ۱۲۹۶ هجریه‌ی حادثه‌ی شـهادت نورین نیرین الحسن والحسین قـدس الله تربتهما وقوع یافت بعد از ظهر یوم (۲۳) شـهر ربیع الاول که یوم شـهادت بود برای شغلی از اشغال تجارت به قریه‌ی جلفا که مسکن نصاری است رفتم و عموم اهالی را از این حادثه‌ی کبری غمگین و محزون یافتم در این اثنا فتاتی از اجـانب از من پرسـید که سبب قتـل این دو سـید جلیـل چه بود گفتم به سـبب اینکه از طائفه‌ی بابیه بودنـد گفت دانم بابی بودند فائده‌ی قتل ایشان چه بود نه از ذریه‌ی پیغمبر شـما بودند و به مکارم اخلاق و محاسن اطوار اشـتهار داشتند [صفحه ۲۳۹] گفتم قتل ایشـان را علماء ما موجب حصول ثواب می‌داننـد و مایه‌ی تقرب حضـرت رب الارباب می‌شـمارند چون این عبارت مسموع داشـت متعجبـانه در من نظری نمود و گفت ویل لکم ایتها الامـهٔ العجیبـهٔ اگر قتل ذریه‌ی پیغمبر از حسـنات شـما است پس سـیئات شـما چه باشد این بگفت و روی برتافت و در غایت سرعت به جانب منزل خود شتافت این است آنچه جناب مستدل در این مقام فرموده‌اند

جواب

عرض می‌شود خداونـد متعال در حدیث قدسـی می‌فرماید خلقت الجنهٔ لمن اطاعنی و لو کان عبدا حبشـیا و خلقت النار لمن عصانی ولو کان سیدا قرشیا پس معیار احترام و شرافت و میزان اکرام و رعایت اطاعت حضرت احدیت و متابعت دین منیف حضرت رسالت است بلی سادات ذوی العز و الاحترام به واسـطه‌ی نسبت به اجداد عظام از سائر ناس اشـرف و در انظار مفخم و معظمند در صورتی که پیرو این شریعت غرا و ملت بیضا باشند اما اگر از متابعت ملت خارج شوند آن احترام نسبی از میان خواهد رفت و اینکه حضرت ختمی مرتبت فرمودنـد انی تـارک فیکم الثقلین کتـاب الله و عترتی لن یفترقـا حتی یردا علی الحوض و توصـیه در حق عترت طـاهره

کسانی هستند که بر متابعت آن حضرت صلی الله علیه و آله باقی و ثابت قدم باشند نه اینکه بدون دلیل و برهان از دین قویم و طریق مستقیم معرض و با اولیاء دین معارض گردیده به نقطه‌ی اولی و جمال اقدس ابهی دین آورند خلاصه اینکه بعد از خروج از دین و تجاوز و تخطی از احکام خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله دیگر هیچ امتیازی باقی نمی‌ماند و حکم خداوند متعال درباره‌ی ادانی و اعالی و عالم و جاهل و ناقص و کامل بی‌تفاوت است سید قرشی باشد یا بنده‌ی جشی از شاهزادگان والاتبار باشد یا دونان بی‌قدر و مقدار وضیع باشد یا شریف قوی باشد و یا ضعیف اگر کافر و مرتد گردید محکوم به قتل و اهلاک و اعدام است نه مستوجب فضل و احسان و انعام

استدلال مستدل بر کلام شیخ الاسلام در مورد ظهور

اشاره

جناب مستدل فرموده‌اند و جناب شیخ از این قبیل عبارات که دال بر حسن ذوق ایشان است بسیار دارند نظر فرما در صفحه‌ی (۶۳) رساله‌ی مطبوعه‌ی ایشان تا ملاحظه فرمائی که به چه تشبیهات بارده که عدم انطباق آن لا محاله بر هر ذی حسنی واضح است این ظهور اعظم را به ظهور مانی نقاش تشبیه نموده و وجود اقدسی را که در سجن اعظم منفی و محبوس است جلوس مبارکش را در عکا به انزوای مانی در مغارهای جبال تمثیل فرموده و از ذکر کیفیت قتل مانی بعد از هزار و ششصد سال تقریبا چه لذتها برده ولیکن افسوس که سائر مکذبین در این فضل بر جناب شیخ سبقت جسته‌اند و انزوا حضرت رسول را در غار حرا به انزواء مانی در مغارها تشبیه نموده و تمسک به فصاحت را مثل تمسک مانی به حسن رسم که هر دو از صنایع بشریه است از یک قبیل شمرده‌اند تا معنی آیه‌ی مبارکه تشابهت قلوبهم که درباره‌ی معترضین بر مظاهر امر الله نازل شده است معلوم و واضح آید و صحت حدیث نبوی که مخاطبا للامهٔ الاسلامیهٔ فرمود لتسلکن سنن من قبلکم شبرا فشبرا و ذراعا فذراعا واضح و روشن و هویدا گردد و باهر و آشکار شود انتهی کلامه

جواب

عرض می‌شود مقصود جناب شیخ از این تمثیل و تقریب این است که شما بهائیان آیات باهرات که در قرآن شریف در ذم و قدح معارضین و منکرین حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نزول یافته برای ذم هر مکذب و معترض و معاند و معارضی دلیل و آنها را مصداق آیات مذکورات می‌دانند و هر قتل و سبی و اهلاک و اعدام را هر چند بر حق باشد اسباب سرزنش و توبیخ عامل و فاعل و معدم و قاتل می‌دانند اگر هر مکذب و معاند و متعند و جاحد مورد مصداق آیات باهرات بودی پس مکذبین سامری و مسیلمه و سجاح و طلیحه نیز باید در شمار آنها مندرج و در عداد آنان منسلک گردند و هر گاه مقاتله و مجادله به این درجه در همه جا و همه موضع مذموم بود چرا خداوند تبارک و تعالی در قرآن می‌فرمود فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و در جای دیگر می‌فرماید واقتلوهم حیث ثقفتموهم و اخرجوهم من حیث [صفحه ۲۴۰] اخرجوکم و در سوره‌ی نساء می‌فرماید فقاتل فی سبیل الله و در سوره‌ی توبه است الا تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم باز می‌فرماید قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم و یخزهم و ینصرکم علیهم در سوره‌ی نساء می‌فرماید الذین امنوا یقاتلون فی سبیل الله باز فرموده است فقاتلوا اولیاء الشیطان باز فرموده و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نوتیه اجرا عظیما و هکذا البته در دویست موضع امر به مقاتله و مجادله‌ی با اهل باطل شده کما لا یخفی و نیز اگر اعدام و اهلاک مرتدین لازم نبود چرا خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم و املی لهم و در سوره‌ی بقره می‌فرماید و من یرتدد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت

اعمالهم فی الدنیا والاخرهٔ و اولئك اصحاب النار هم فیها خالدون خلاصهٔ از این طول و تطویل و دراز نفسی و تفصیل این است که قتل بی گناه قبیح و ظلم بر مظلوم شنیع است و مقاتله و مجادله در راه حق موجب جاه رفیع و قدر ضیع پس اگر فلان فرنگی یا فلان ارمنی رائی اظهار کند نافع و مغتنی به نیست هر چه خواهند بگویند و آنچه میل دارند بشنوند نه از اظهار فلان تاجر نقصی در دین ظاهر و نه از قول فلان دختر نصرانیه وهنی در اسلام حاصل می‌شود بلکه علماء اعلام به همان قوانین صادره و قواعد مقرره مامور و در درگاه خداوندی مثاب و ماجورند والحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده جناب مستدل فرموده‌اند و خلاصهٔ القول اکنون در این مقام کتاب را به انجام می‌بریم و خامه و نامه را درود می‌گوئیم زیرا جواب جمیع شبهات جناب شیخ الاسلام بحمدالله تبارك و تعالی در غایت وضوح و اتقان انجام یافت و تالیف این کتاب با وجود موانع کثیره که برخی از آن عوارض انفراد و مسافرت است و عوائق امراض و ضعف به نیت بدون رجوع به مسوده و باطله غالبا چنانچه عادت اهل تصنیف و تالیف است در مدت شش شهر قمری صورت اختتام گرفت و عبارات رساله‌ی اولای جناب شیخ را که اصل و مبنای جمیع شبهات بل کرامات ایشان است بتمامها من دون تغییر حرف او اسقاط کلمهٔ در این کتاب متسلسلا مرقوم داشت و از رساله‌ی ثانیه‌ی ایشان آنچه مبین غوامض و مفصل مجملات رساله‌ی اولی و یا شبهه‌ی تازه و ایراد جدیدی بود نیز عینا نقل نمود و هر یك را حلا و الزاما جوابی وافی کافی مرقوم داشت و با وجود غموض مسائل و دقت دلائل جانب سهولت و سلاست عبارت را وا نگذاشت و از نگارش عبارات مغلقهٔ و بیانات مبهمه علی قدر المقدور اجتناب نمود آن گونه که عالم از آن بهره برد و عامی از فهم آن عاجز نیاید تا آنکه بعون الله تعالی و حسن تأییده شبهه‌ی از شبهات مندرجه‌ی در هر دو رساله‌ی حضرت شیخ باقی نماند که بدون جواب گذارد و بابین عبارت و اوضح برهان حل آن را معروض ندارد الا ـ در مواردی که نفحات معطره‌ی ورد طری در مشام ایشان تاثیر سم قتال نموده خلافا لما هو معهود من اهل العلم گاهی لعن و طعن و تکفیر فرموده و گاهی شعر طاوس و شغال سروده‌اند و این عبد بر حسب اوامر نازله‌ی از قلم اعلی از معارضه‌ی بمثل اجتناب نمود و جواب آن را بدعا خیر مبدل داشت زیرا که حق جل جلاله در فطرت عباد خود خوی زشت باقی نگذاشته و السنه و قلوبشان را از سب و لعن و عداوت و بغض خلق منزه و مطهر داشته و فی الحقیقه اگر ارباب بصیرت به دقت نگرند می‌بینند که معرضین از این ظهور اعظم را چاره‌ای نمانده است جز آنکه یا قلم ظلم برگیرند و دفتر مفتریات سابقین را از سر گیرند اگر کذب و افتراء موجب فلاح و نجاح کاذب گردد و یا به دامن سب و لعن آویزند و در پناه طعن و قدح گریزند اگر سباب و شتیمه اهل لعنت را سود بخشد ولکن هیهات که شبهه دلیل گردد و رایت کذب راجح شود و جنود لعن و تکفیر ناجح آید درخت مقل نه خرما دهد نه شفتالود فلنختم الکلام و نودع المحابر والاقلام فقد طال بنا المقال و کثر [صفحه ۲۴۱] الاحتجاج والاستدلال و دعتنا الغیرهٔ علی الحق الی منازلهٔ ارجال و ابطال سفاسف الاقوال و نسأل الله تعالی فی خاتمه القول ان یثبت اقدامنا فی دینه و یشرح صدورنا فی امره و یسدد آراءنا فی خدمته و یوحد کلماتنا فی نصرته و ینور قلوبنا یا اتوجه الی وجهه الباقی بعد فناء الاشیاء و غصنه النابت من الدوحهٔ المبارکهٔ العلیا مشرق عزه و مجده و مطلع میثاقه و عهده لا زالت السنهٔ الاخیارها تفهٔ بذکره و طیور القدس مغردهٔ بثنائه و حمده و یجعل کتابنا هذا جنهٔ تتفرح فیها و تتفرج فی ارجائها ارباب البصائر والابصار و روضهٔ تهتز منها قلوب الاخیار والابرار انه هو اللطیف الخبیر و بحسن الاجابهٔ حقیق جدیر الی آخره

کلام مصنف

این بنده ضعیف عرضه می‌دارد هر چند کتاب اول و ثانی جناب شیخ معاصر و طرز سؤال و جواب با جناب مستدل مناظر را زیارت ننموده و به همان عبارات منقول از جناب شیخ الاسلام کثر الله تعالی امثاله فی الانام فقط قناعت نموده در مقام تحقیق صحت الفاظ و عبارت و معانی مقصوده از اشارت و صراحت آن جناب بر نیامد که پاره‌ی مطالب بر وفق حقیقت و انطباق با مکنونات خاطر و عقیدت نگاشته یا در قبال مناظر و مجادل و معاصر خویش اگر چه بر طبق معتقد و نزد ایشان معتمد نبوده ذکر آن را در رسائل تا به

توسط رسل و وسائل اظهار و انباشته‌اند مع هذا کله این عبد همان عبارات منقوله را مصدر مخاطبه و مطرح مکالمه قرار داده در هیچ عبارتی از رساله‌ی اولی و ثانیه خدشه و خللی نیافت و لغزش و زللی در آن نشناخت که نام آن را شبهات و اسم آن را ترهات گذاریم بلکه اجوبه‌ی جناب معظم بر عبارات جناب مناظر محترم و استدلالات آن حضرت در قبال فرمایشات معاصر مفخم در نهایت اتقان و احکام و در حقیقت حامی حوزه‌ی اسلام و موجب زوال شبهات خصم در اذهان کافه‌ی انام بود و ایرادات جناب فاضل و حضرت مستدل از مراتب علم و فضل جناب شیخ ذره‌ی نکاست و غلبه بهائیان را بر اهالی اسلام خداوند متعال نخواست و به حکم اذا ظهر البدع فی العالم فلیظهر العالم علمه خداوند یگانه بی‌همتا آن جناب را گماشت و علم هدایت بر اعلی منازل رشادت افراشت همه‌ی اقوال و عباراتش به اعلی درجه‌ی متانت است و تمام اجوبه و ایراداتش باجلی مرتبه‌ی وزانت نه در تقریرات از عالم ربانی قصوری و نه در تحریراتش من البد و الی الختم فتوری حل مشکلات بر طبق مدلول آیات محکمات نمود و شرح مفصلات بر وفق مدلول اخبار کثیر البرکات فرمود طریق مخاصمت نپیمود و عنوان مکافحت ننمود نه از قوانین عقلیه تخطی فرمود و نه از قواعد قبول و نکول ادله‌ی نقلیه تعدی نمود مناظر خود را در زاویه‌ی خجلت محبوس و خویش را با شاهد کامروانی و کامرانی مانوس گردانیده گوی مبارزت ربود و در انظار ارباب فضل جلوه‌ی مفاخرت نمود جواب معاصر را به بیانی شیوا اظهار و پاسخ مناظر را در تقریری زیبا آشکار فرمود و به لحن فصیح و کنایت ابلغ من التصریح به معارض خویش خطاب فرمود هر پیسه گمان مبر که خالی است شاید که پلنگ خفته باشد جزاه الله افضل الجزاء و اجل الثناء اما داعی بر اقدام این حقیر و بنده‌ی عاجز سرا پا تقصیر در تکاوش این اوراق این گردید که چون بعد از غروب آفتاب رسالت حضرت ختمی مرتبت و غیبت جمال مبارک حجت احدیت حجهٔ الله علی العالمین و آیهٔ الله فی السموات والارضین م ح م د بن الحسن العسکری ارواحنا له الفداء علما راشدین و فقهاء متقدمین برحسب مدلول آیات قرانیه و کلمات صمدانیه و اخبار صادره از معادن علم و حکمت و مهابط وحی و معرفت و منابع کرم و سخاوت و سادات دین و ملت در تأبید دین قویم محمدی صلی الله علیه و آله و طریق مستقیم احمدی صلی الله علیه و آله الی یوم التناد برای عرفان بندگان و عباد کتبی در این آئین نگاشته و متون صحائف به فنون طرائف مشحون داشته و در علائم ظهور حضرت بقیهٔ الله و اوصاف و نسب حجهٔ الله صحفی که کاشف امتیاز حقایق و اسرار و دقائق است تصنیف و تالیف فرموده تا استقامت بر طریقیت بر وجه حقیقت بر مرات ضمیر هر عالم و جاهل و ناقص و کامل جلوه‌گر و همای معرفت و ایمان و شاهبان بلند پرواز یقین و ایقان برؤس و مفارق هر عارف و عامی و دانی و سامی سایه گستراید و در خاطر هیچ مسلم و کافر و مصدق و منکریم شک و شبهت و راه دعوی و حجت باقی نماند [صفحه ۲۴۲] به این واسطه اگر فرضا بعد از استتار نور جمال حضرت خاتم النبیین و غیبت ظاهریه جناب خاتم الوصیین احدی دعوی نبوت و رسالت و یا شخصی غیر از همان پسر بلا واسطه‌ی حضرت حجت امام حسن عسگری مدعی قائمیت شود بالضرورهٔ او را کافر و مرتد می‌دانند لذا ابدا به مزخرفات مدعیهای کاذب گوش نمی‌دهند و آنها را واضح البطلان می‌دانند زیرا که روشنی روز و تابش مهر جهان افروز که خود روشنتر از هر دلیل و اسباب ایضاح هر سبیل است محتاج به دلیلی دیگر و ایضاحی اظهر نیست و البته مدعیان ذوق سلیم و فارق بین حق و باطل و ممیز مراتب هر جاهل و کامل بوده کتاب سماوی را که صادر از خالق است با کلام ناقص که ناشی از خلایق است به خوبی می‌شناسند این است که بعد از ادعاء نقطه‌ی اولی و مشاهده‌ی بیان صادر از آن بتان و ملاحظه‌ی غلطات و رکاکت آن دیگر ابدا در این مقام مباحثه و مناظره با او بر نیامده بطلان او را کالشمس فی رابعهٔ النهار آشکار دیدند ولی دولت علیه اسلامیه برای اینکه عوام کالانعام شاید شک و ریبه در خاطرشان ظاهر گردد تاسیس مجلسی و تشکیل محفلی نموده از علماء اعلام و رؤسا اسلام خواستار گردیدند که در تبریز با ایشان ابواب مباحثه و امتحان باز تا حق از باطل و عالم از جاهل ممتاز آید این بود که در بدو دولت و سلطنت سلطان شهید سعید و آخر دولت مرحوم مبرور محمدشاه اعلی الله مقامه محفلی آراسته و مجلسی به وجوه علما ملت و اولیاء دولت پیراسته گردید و از هر مقوله‌ی سخن راندند و از اصداف هر علمی دری سفتند بیچاره باب بر مکنونات خاطر که مدتها عقد قلبی بدان نموده که علم و

فضلی جلوه دهد کامیاب نگردید بلکه مفتضح و رسوا گردید این بود که علما عظام به حکم شریعت فتوی قتل او دادند و او را به سرای دیگر فرستادند و مدلول من خرج عن زیه فدمه هدر اجراء داشتند و لواء احکام شرع اقدس افراشتند پس از آن جمعی از مردمان هنگامه طلب برای غوایت عوام دامی گسترده میرزا یحیی ازله را که از خواص اصحاب باب و پسندیده‌ی آن جناب بود به نیابت ستودند و او را در پرده‌ی اختفاء و انزواء مستور و غائب نمودند تا اگر در جواب مسائل عاجز آید تواند آن را انکار نماید در این خلال میرزا حسین علی بهاء که در ایران بطراری معروف و آن هنگام به نیابت ازل مفتخر و موصوف بود به واسطه‌ی ازدحام مریدان کار خود را با مراد موافق یافته به یک بار پرده از روی کار برداشت و به اطراف و اکناف شرحی نگاشت که این بیچاره ازل از درگاه کبریائی مردود و نزد مقتدای خویش مطرود گردیده و در آن اوراق بذل کید و کد و بحث و رد بر او نموده آن غائب در پس پرده را معزول و خودش به اغواء جهله مشغول گردید و شرحی بر خلاف قانون از اساطیر جدل و مغالطه پرداخت و در حوزه‌ی اتباع باب منتشر ساخت در این گیر و دار برخی از تابعین ازل که به آشوب و جدل رغبتی تمام داشت فرصتی بدست آورده خود را به آن بی نوای مستور از انظار رسانیده گفت تو را در این منزل جلوس و در حقیقت مسجون و محبوس داشته برادرت به نام نامی و اسم گرامی تو ریاستی تحصیل و دولت و ثروتی تکمیل نموده مال و منالی مجتمع و لواء خود سری مرتفع نموده از این دریچه‌ی محبس بدرای و خود را به نیابت خاصه بستای تا این گروه بی شعور تو را ستایش و جناب را پرستش نمایند آن بیچاره بی‌تجربه قد ریاست علم و در بادیه اغواء قدم زد به سبب و لعن برادر کهتر ناطق و مکفر تابعین سابق و لاحق گردیده طرفین به حکم قالت الیهود لیست النصاری علی شی و قالت النصاری لیست الیهود علی شیء یک دیگر را تکفیر و تبعه‌ی همدیگر را تحقیر نمودند و از آنجا که در زمان استتار قهری ازل میرزا حسین علی بهاء امر خویش را استوار و نزد تابعین خود صاحب شوکت و اقتدار و در السنه‌ی پیروین این مذهب در نهایت اشتهار بود در ذکر این مطاعن و سالب بهائیان بر تبعه‌ی ازل غالب آمدند و ازل به همان معدودی که اول من امن بودند قناعت نمود خلاصه خورد خورد بهاء خود را رئیس و بزرگ شمرد و از هر گوشه و کنار و هر شهر و دیار جمعی بی‌کار که جز بی‌دینی پیشه و شعاری نداشتند بستری نرم و حوزه‌ی گرم یافته و با یکدیگر خیالاتی بافته که عن قریب [صفحه ۲۴۳] این دعاوی در انظار علو و این مذهب در هر دیار و بلد سمو خواهد نمود این بود که پاره‌ی درباره‌ی رؤسا خویش غلو نموده برخی از زبردستان که در مدرسه و محافل تدرس و تدریس مغلوب زیردستان بودند و به مقام و رتبه‌ی علمیه نائل و برای آنها امتیازی حاصل نشده بود به طلب ریاست برخواستند و محافلی برای ترویج آراستند تا این اوقات از جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی کتابی خالی از مبدء و مبانی که از صدر الی ذیل شعبده بازی و زمینه سازی بود زیارت و آن را موجب تجری ارباب غوایت و شرارت یافت زیرا که کتاب مستطاب جناب معظم هر چند اگر در حضرت ناقدان بصیر و ناظران خبیر عرض شود بر مهملات و سستی استدلالات آن آگاه می‌کردند و از طرز و اسلوب آن بر طراری و زبردستی مؤلف گواه می‌شوند اما آن بیچارگان از علم و کمال دور و عامیان از ادراک صحت استدلال مهجور کتابی ملاحظه می‌نماید که ربع آن مشحون به آیات قرآن و ربعی دیگر مشمول به اخبار صادره‌ی از ائمه و سادات جهان علیهم‌السلام و قدری مشتمل به تواریخ و کتب سیر پیشینیان و برخی محتوی بر ذم علماء ادیان و تمام را بر اثبات مطالب مخترعه و مقاصد مبتدعه دلیل آورده و در حقیقت به عبارات شیرین و اشارات نمکین بیانی شیوا نموده و رؤسا خود را به بزرگی ستوده در انظارشان جلوه دارد و در مجالس و محافلی که از علماء اعلام خالی و از وجود صاحبان ادراک و شعور عاری است تفسیرات و تأویلات بر خلاف ما انزل الله می‌نمایند و به اخبار صادره‌ی از اهل الذکر که به مواضع تنزیل و مواقع تأویل آگاه و عالمند رجوع نمی‌نمایند مثلا اهالی اسلام را در عداد مکذبین انبیاء و رسل می‌شمارند به سبب اینکه باب را تصدیق نکردند باب را قائم موعود می‌دانند محض اینکه مورد قدح و لعن فقهاء اعلام واقع گردید خلاصه به این استدلالات واهیه تمسک جسته به این مزخرفات دین و آئین را تاسیس می‌نمایند اگر این گونه امور مناط باشد خوب است شیطان را پیغمبر پیغمبران شمارند و یزید را امام و پیشوای امامان و غافلند از اینکه این آیات نازله‌ی در قدح و ذم مکذبین و توبیخ و تغییر

در حق معترضین در حق کدام و در چه مقام شرف نزول یافته نه هر مکذبی محط غضب الهی و مورد سخط کبریائی است و نه هر معترضی مصدر عصیان و نافرمانی بلکه مکذبین داعیان باطل به عنایات الهیه نائلند و معترضین بر مدعیهای کاذب را افتخارات کاملهٔ حاصل معروف است هر گردوئی گرد است نه هر گردی گردو نه هر که را تکذیب نمودند محق است و نه هر کس در مقام اعتراض آمد فضلی را مستحق نه هر که مورد قدح فقهاء واقع گردید قائم موعود است و نه هر فردی از افراد ناس که او را طعن و لعن نمودند آن مبارك وجود مسعود نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری دارند نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آئین سروری داند برای امام موعود شرائطی مقرر و برای ظهور مبارکش علائم و آثاری مقدر است پس این خلعت الهیه بر قامت ناموزون نا زیبا است نیاید و دعوی این رتبت هدایت نابینا را نشاید بالجملهٔ در این خاتمت شرح این مطالب لازم نیست و خلاصه‌ی مقصود این است که عدم اعتناء علماء امامیه نه از بابت عجز و قصور است بلکه بطلان آنها در انظار فقهاء در غایت ظهور این است که در مقام رد و جدل با هر دزد و دغل مقابل نمی‌کردند و مماثل نمی‌شوند ولی چون این عبد عاصی از گوشه و کنار شنیده بود که سکوت رؤسا ملت و عدم اقدام در نگارش تغییرات حاصله برای آن امت از بابت عدم توانائی و قدرت است نه من باب عدم اعتناء به آن مذهب و ملت لذا با وصف عدم استعداد و قابلیت عارفا حد نفسی معترفا به قصوری و عجزی با وفور مشاغل و ابتلاءات لاطائل و عدم حصول مجال و تطرق انواع کلال و ملال به واسطه‌ی رجوعات سکنه‌ی این محال که مسلما اقدام در آن موجب وبال و نکال است خواست عرضه دارد که بحمد الله تعالی از توجهات امام عصر عجل الله تعالی فرجه در این عهد و زمان نیز عیان اطباع و افهام و بازار علوم و آداب انام بدین حد فاسد و به آن درجه که می گویند کاسد نگردیده که بالمثل ضریری عدیم البصر بر انکار شمس و قمر حجت کند و به وهم گمراه خویش طریق [صفحه ۲۴۴] جدل گیرد و علماء اسلام از مشاهده‌ی کتاب حجیم فلان جناب و تفسیر و تاویلات برحسب میل بهاء و باب قرین واهمه و اضطراب کردند که الحمد والمنهٔ در صحت و دوام این دین مبین و نفاذ و بقاء شرع متین براهینی محکم و قوانینی بغایت متقن و مستحکم در دست دارند و صید آرزو و آمال برشست و این بی‌اعتنائی و عدم اقدام به واسطه‌ی عدم میل و رغبت به ملاحظه‌ی اساطیر واهیه و اباطیل ناقصه است و اوقات فرخنده و عمر گران‌مایه‌ی خود را حیف می‌دانند که مصروف جواب این ترهات و پاسخ این مزخرفات بسازند پرتو نور شرع محمدی و جلوه و ظهور جمال احدی صلی الله علیه و آله در دیده‌ی هیچ ناظر و صفحه‌ی هیچ خاطر پوشیده و مستور نیست بلی دیده‌ی اعمی چهره‌ی بیضا نبیند و سمع اصم سجع نعم نیابد و مشام مزکوم از عرف مشموم محروم ماند بالجملهٔ هر چند ترهات جناب میرزا ابوالفضل در خور التفات و استدلالات ناصواب آن جناب لایق رد و جواب نیست و آنچه در ایراد و اعتراض بر جناب شیخ الاسلام و حمایت و جانب داری از مناظر آن قدوه‌ی انام نگاشته و همت خود را بر اعلاء کلمه‌ی باب و بهاء گماشته تمام مخدوش و من البدایهٔ الی النهایهٔ ناقابل و مغشوش است ولی چون در کتاب مستطاب بطراری و عبارت سازی بلکه به خدعهٔ و شعبده بازی بیاناتی موهمه و تاویلاتی مبهمه نموده و بیم آن بود که در قلوب ضعفا العقول این تسویلات غیر مقبول رسوخ و نفوذی و از آنها عقد قلبی به این طریقه ظهور و بروزی نماید لذا غالب از عبارات جناب مستدل را که در جواب جناب شیخ فاضل نگاشته و کتاب خود را به آن بیانات انباشته‌اند مرقوم و وهن و سستی آن را باجلی بیان و اظهر برهان بیان نمودیم تا عوام وجهله و حمقی و غفله به آن حیل و خدعهٔ مغرور و از نیل سعادت طریقه‌ی مستقیمه مهجور نمانند و کماکان به انتظار ظهور حضرت قائم موعود که ودیعه‌ی پیغمبر محمود و از ذریه و اولاد آن مسعود است و چنانچه از لوح شریف صراحهٔ استنباط می‌شود پسر بلاواسطه‌ی حضرت عسگری است لیلا نهار نشسته از خداوند متعال ظهور موفور السرور را مسألت نمایند تا عالم از برکت آن وجود مبارك پر از عدل و داد و خلایق از این گونه فتنه و فساد آسوده گردند و خداوند تبارك و تعالی را به شهادت می‌طلبیم که از این سؤال و جواب و تطویل و اطناب جز قول راست و صواب که توانش در پیشگاه حضرت رب الارباب که مجال شبهه و حیله و خدعه و ریبه نیست جلوه داد مقصودی نداشت و همت خود را بر نگارش مطلبی ناصواب نگماشت و از یمن امداد فیض ازلی و حسن اعداد جود لم

یزلی مساعد این کتاب میمون و میامن این صحیفه‌ی صداقت مشحون آفتاب آسا برصفحه‌ی خاطر برادران ایمانی و طالبان استنشاق روح یمانی سایه گستر و پرتو افکن خواهد گردید و رجاء دارم که از فرط اقبال و توجهات خاطر مبارک قطب زمان و غوث زمین بقیة الله فی الارضین کحل الله ابصارنا بتراب اقدامه و سکن جیشان جیوش الکفر بخفوق اعلامه این بنده‌ی عاصی حظی موفور النصیب و قسمتی کامل النصاب ببرد و موجب حصول افتخار و امتیاز در عرضه‌ی عرصات و پیشگاه حضرت واهب العطیات شود و یرحم الله عبدا قال امینا و لا ارضی بواحدة حتی یضیف الیها الف امینا و خلاصة القول اینکه نباید مانند عوام کالانعام بهر سمتشان خوانند لاعن شعور بدوند و به هر جهتشان رانند بدون ادراک بروند این سوکشان آن سوکشان گاهی به سوی ناخوشان یا بگذرد یا بگسلد کشتی از این گردابها استعداد جبلی خود را از دست ندهند و فطرت اصلی خویش را به مفت و بدون بهاء نفروشند و مادام که آفتاب فلک امامت در مغرب غیبت غروب دارد دست توکل به دامان عصمت و طهارت حضرت ختمی مرتبت و پاکان و پاکیزگان از فرزندان آن سرور پیغمبران خصوصا خلف سلف و صاحب رتبه‌ی عزت و شرف قطب زمین و غوث زمان کنز و کهف امان و گوهر رخشان بحر امکان حجاب ازلی و اسم اعظم لم یزلی پاک کننده‌ی دامن خاک از لوث ملحدان فرمان فرمای ممالک زمین و آسمان و حجت بالغه‌ی خداوندی بر جهان و جهانیان بقیة الله الحجة ابن‌الحسن العسکری صاحب العصر والزمان علیه و علی آبائه صلوات الله الملک المنان زده [صفحه ۲۴۵] از خداوند سبحان مسألت نمایند که امت مرحومه را بر دین قویم محمدی و طریق مستقیم احمدی صلی الله علیه و آله برقرار و این عقیده‌ی حقه‌ی راسخه را استوار بدارد تا از اغواء شیاطین انس و جان مصون و ازتذبذب اهریمنان مفسده بنیان مامون گردند تا بر برق حسام آن حجة الله علیه‌السلام خرمن حیات مخالفین دین مبین را بسوزاند و طیور ارواح و وحوش قلوب را در دام تسخیر اطاعت کشاند و ریاح صباح و جنوب متکفل جاروب کشی آستان رفعت و جلالت و شوکت و ابهتش گردد و وجود مسعودش ماجی آثار جور و ظلام و حامی ثغور اسلام شود و هماره لشکر فیروزی اثرش با ظفر چون رعد و مطر همعنان و بذکر اوصافش دهان صدف درفشان و به وصف جود و سخایش بحار جهان و طب اللسان آید مسایل مندرسه شریعت را محیی و وسایل بدع و احکام مخترعة را مغنی باشد و جهانیان را یا به بیان و تقریر و یا به سنان و شمشیر تحت کلمه‌ی واحده بدارد و زمین از یمن معدلتش سرسبز و خرم و با شادابی و طراوت توأم گردد و مؤمنین آن زمان فضای روح افزای تلک الجنة التی اعدت للمتقین را ببینند و واردانش نداء ادخلوها به سلام امنین بشنوند و الی هنا نختم الکلام و ارجو ان اکون من اهل البشارة فی قوله سبحانه فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوا لالباب و انی لارجو من فضل الله و کرمه ان یکون هذا البیان مطلوبا للعماء الابرار مقبولا عند اولی الابصار لانه لیس کل من فعل فعلا اجاد و لاکل من قال و فی بالمراد و بحمدالله تعالی خداوند متعال این ضعیف عاجز را توفیق عنایت فرمود که این خدمت را با توارد اسباب مفرقه‌ی حواس در زمانی قلیل به انجام رسانید مرجو از عنایات بی‌نهایات حضرت وهاب و معطی بی‌اندازه و حسنات که این هدیه‌ی محتقره را در پیشگاه حضرت ولی زمان صاحب عصر و مالک ممالک دهر حجة الله علی العالمین و خلیفة الله علی اهل الارضین سلطان العصر و ناموس الدهر الحجة بن الحسن العسگری ارواحنا له الفداء پسندیده فرماید و این عبد عاصی را در روز شمارد در شمار و عداد موالیان خود شمارد و قد فرغ من تالیفه و تنمیقه فی یوم الاربعاء السابع والعشرین من شهر جمیدی الاخرة (سنة ۱۳۲۰) یک هزار و سیصد و بیست هجری مؤلفه الجافی...الاحقر ابن‌الحاج رجبعلی الیزدی الاردکانی علی اصغر عفی الله عن سیئاته و حشره مع موالیه و ساداته

هنگام شروع (حدیث ابی لبید مخزومی)

در نگارش این اوراق در مسئاله‌ی استدلال به حدیث شریف ابی‌لبید مخزومی که جناب مستدل بر تطابق آن بر ظهور جناب باب استدلال نموده‌اند و مشروحا وجه استدلال آن جناب و ایراد و جواب که به نظر این عبد رسیده در اوائل این رساله عرض نموده‌ام

در محفلی از این مطلب مذاکره رفت بعد از چندی رساله و جزوی در رد ایرادات این عبد از یکی از رؤسا بابیه و بهائیه رسید که ملاحظه و مشاهده‌ی آن بیانات که بر مقدار فضل و علم افاضل آن امت دلالت دارد لازم است این است که رساله‌ی محتویه بر ایرادات آن فاضل که عبرت اواخر و اوائل است نگاشت و برای آن مورد که اهتمامی تمام وجد و جهدی تام نموده و نسخ عدیده‌ی از آن را نزد تبعه‌ی این مذهب و ملت فرستاده و به اعتقاد بهائیان مبادرتی به کمال نموده انفاد داشت از علما ابرار و فقهاء اخیار و مستدعی است که به مغالطات و مکالمات رؤسا و اعاظم این دین و علما و افاضل از آئین به دقت نگرند تا بر مراتب فضیلت و مقدار علم آنها مستحضر شوند و به حکم البعرة تدل علی البعیر بر مکنونات ضمیر پیشوایان ایشان خبیر گردند بسم الله العلی الاعلی تبارک و تعالی چندی قبل در مجلس و محفلی که به وجوه از باب فضل و کمال آراسته و به وجود اصحاب شوکت پیراسته بود از هر مقوله سخنی در میان و مطرح نظر حضار که دارای مقامات عرفان بودند گردید خورد خورد از وضع حالیه روزگار شکایتی رفت که دراین عهد [صفحه ۲۴۶] و ایام به مرور دهور و اعوام و شهور رسوم علوم به کلی مندرس و فهم مدرک با وهم مهلک ملتبس شده علم معانی را دور جوانی گذشته و فن بدیع را فصل ربیع گشته نه از رسوم بیان اسمی در میان و نه از قواعد حکمت و کلام حرفی بر زبان است در این خلال یکی از امراء و رجال که در فنون علوم حظی به کمال داشت بیانی فرمود که جناب آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی که یومنا هذا رئیس مبلغین سلسله‌ی بهائیه است کتابی مطبوع که نزد ارباب ذوق سلیم و فهم مستقیم بسی مطلوب و بی‌نهایت مرغوب و مطبوع افتاده و در بیانات خویش شرح معضلات و حل مغلقات به طوری نموده که برای اهل دانش تفسیری کشاف و تاریخ وصاف است و در اثبات نقطه‌ی اولی و جمال ابهی به اصطلاح خودشان به آیات صریحه و اخبار صحیحه استدلالاتی کافی و بیاناتی وافی نموده که پس از ملاحظه‌ی آن تقریر و بیان مشاهده‌ی صادرات از آن کلک و بنان غوامض مسائل منحل و مقاصد آن طائفه مدلل می‌گردد بلکه عالم علوم و آداب را رونق عهد و شباب باز آمده و گلشن فضل و بلاغت را حسن و طراوت پدید گردیده خلاصه اینکه بعد از این تمجیدات و استماع این نغمات در مقام تفحص آن کتاب جدی وافی و جهدی کافی نموده در مجلسی که به وجوه علماء اعلام و رؤسا مذهب اسلام مشحون بود یکی از احباب کتاب مزبور را ارائه نمود و بر سبیل اجمال چند ورقی از آن را زیارت و شرح حدیث ابی‌لبید مخزومی را که در تطبیق آن با ظهور نقطه‌ی اولی مساعی جمیله مبذول فرموده مطرح انظار ارباب علم و درایت نمود بدون اینکه در مقام رد و قبول یا تصدیق و نکول آید ایرادی به نظر رسید لذا بر سبیل صحبت به ذکر عدم تطابق مبادرت نموده مجمل بیانی از این عبد جانی در میان و به تصدیق علماء ناظرین و فضلاء حاضرین تیر ایراد بر هدف و نشان آمد و چون بنای این عبد ذلیل بر طرح لجاج و عناد و ابداع شرور و فساد نیست در مجمعی که یکی از رؤسا آن طائفه حاضر و نزد این بنده عقائد آن شخص ظاهر و باهر بود که از تبعه‌ی این مذهب و ملت است بلکه صاحب ابلاغ و دعوت مجمل بیانی از عدم تطابق نمود بعد از چندی رساله‌ی در رد ایراد این عبد جانی که معلوم نیست از کدام یک از فضلاء نگارش و از بحر مواج کدام عالمی از این طائفه تراوش نمود به نظر قاصر رسید که حاصل آن تصحیح استدلالات جناب ابوالفضائل و تجهیل این عبد غافل بود لهذا لازم آمد که بیان استدلال جناب فاضل مناظر و ایراداتی که به نظر این قاصر رسیده و جوابی که از جناب مجیب صادر شده عرض نماید تا نزد اولی الابصار آشکار گردد که مخطی که و مصاب کدام است و من الله اسأل التوفیق انه خیر رفیق

کلام میرزا ابوالفضل گلپایگانی در مورد حدیث (ابی لبید مخزومی)

اشاره

جناب میرزا ابوالفضل فرموده‌اند که عالم مفسر عیاشی از ابی‌لبید مخزومی روایت فرموده قال قال ابوجعفر علیه‌السلام یا ابالبید انه

یملک من ولد العباس اثنی عشر یقتل بعد الثامن منهم اربعة تصیب احدهم الذبحة فتذبحه هم فئة قصیرة اعمارهم خبیثة سیرتهم منهم الفویسق ابنـاء الملقب بالهادی و الناطق و الغاوی یا بالبیـد ان لی فی حروف القرآن المقطعـة لعلما جما ان الله تبارک و تعالی انزل الم ذلک الکتاب فقام محمد صلی الله علیه و آله حتی ظهر نوره و ثبتت کلمته و ولد یوم ولد و قد مضی من الالف السابع ماة سنة و ثلث سنین ثم قال و تبیانه فی کتاب الله فی الحروف المقطعة اذا عددتها من غیر تکرار و لیس من الحروف المقطعة حرف تنقضـی ایامه الا و قائم من بنی‌هاشم عند انقضائه ثم قال الالف واحد واللام ثلثون والمیم اربعون والصاد تسعون فذلک ماة واحد و ستون ثم کان بدو خروج المهـدی لحسین الم الله لا اله فلما بلغت مدته قام قائم ولد العباس عندالمص و یقوم قائمنا عند انقضائها بالمر فافهم ذلک وعه واکتمه انتهی و حاصـل اسـتدلال جنـاب ابوالفضائـل این است که چون بر وفق فرمان حضـرت ابی‌جعفر علیه‌السـلام حروف مقطعه‌ی اوائل سور را از الم ذلک الکتاب تا المر بشماری یکهزار و دویست و شصت و هفت می‌شود و این مطابق است با یوم طلوع نیر اعظم از فارس و این نکته پوشیده نماند که حضـرت ابی‌جعفر علیه‌السـلام [صفحه ۲۴۷] تواریخ مذکوره‌ی در حدیث را از قیام حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله بر اعلان دعوت اخـذ فرموده چنانکه در جمیع کتب سیر مذکور است که آن حضـرت هفت سال قبل از هجرت بالعلانیـة به دعوت قریش قیـام فرمود و چون این عـدد بر سـنین هجریه افزوده شود بالتمـام بـا سـنه‌ی یـک هزار و دویست و شصت که سنه‌ی ظهور نقطه‌ی اولی است مطابق گردد و این عبد جواب عرض کرده بودم که از کتب اخبار و سیره مستفاد است که هجرت حضـرت ختمی مرتبت در سـنه‌ی سـیزدهم از بعثت بود یـا سـال چهاردهم و دو سال یا سه سال علی الاختلاف امر آن جناب مکتوم بود و پس از آن اعلاء کلمه‌ی آن حضـرت گردید و بر کوه صفا برآمده دعوت خویش را آشکار فرمود پس مناسب این بود که نقطه‌ی اولی شـش سال قبل از سنه‌ی (۱۲۶۰)تدارک ظهور فرموده باشـند تا با مضـمون حدیث شریف مطابق آید زیرا که سیزده سال از اول بعثت الی زمان هجرت که مزیـد بر یک هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری می‌شود یک هزار و دویست و شـصت و هفت می‌شود با مضـمون حدیث مطابق گردد خلاصه ایراداتی دیگر هم نموده بودم که بعضـی را جناب مجیب نقل فرموده و برخی را که صرفه نداشته در پرده‌ی استتار مکتوم فرموده‌اند

جواب

که جناب مجیب بر ایراد این عبد مرقوم فرموده این است که جناب ابوالفضائل مبدأ تاریخ مرقوم در حدیث شریف را هفت سال قبل از هجرت فرض نموده‌اند و جناب عالم معهود دامت افاضاته و در تطبیق آن با فقرات مذکوره در حدیث اشـکالی فرموده‌اند اشـکال اول جناب ابوالفضائل مرقوم داشـته‌اند ابتـداء تاریـخ هفت سال قبل از هجرت است که حضـرت رسول اکرم علیه اطیب التحیة والثناء در آن سال به دعوت کلیه اقـدام فرمود و قبل از آن امر بعثت مکتوم و مخفی بود تا اینجا بیان ایراد این بنده را فرموده است و جواب نوشـته‌اند به این عبارت جناب عالم مورد منتقـد ایراد کرده‌اند که دعوت علانیه‌ی آن جناب در سال سـیم بعثت بود و تا سه سال امر مختفی بود بعد آشـکارا آن حضرت به دعوت خلق قیام فرمودند تاریخی که جناب آقا میرزا ابوالفضل مرقوم داشته‌اند با کتب اخبار و سـیر مطـابقه نـدارد جـواب عرض می‌شود در تعیین سـال دعوت آن حضـرت و وقـایع قبـل از هجرت و فاصـله‌ی فیمـا بین بعثت و مهـاجرت به مـدینه منوره فیمـا بین علمـاء اعلاـم و مورخین اختلافـات کثیره عدیـده مـذکور و مشـهور است چنانکه کتب و تالیفات اجله‌ی مورخین و اعاظم مصنفین از خاصه و عامه بر این امر ناطقی صریح و بر کثرت اختلاف دلیلی واضح و برهانی لایح است ولی اصـح آن اقوال آن است که آن حضـرت در سال چهلم عام الفیل مبعوث به نبوت گردید و در سال پنجاه و سـیم (۵۳)به مدینه طیبه هجرت فرمودند و فاصـله‌ی میان بعثت و هجرت سیزده سال (۱۳)بوده و مسـلم است که شروع آن حضرت به دعوت علانیه فیما بین قریش و اهـل طائف و قبائل اطراف مکه معظمه بعـد از نزول آیه‌ی مبارکه‌ی فاصـدع بما تؤمر و اعرض عن المشـرکین شـد و قبل از نزول این آیه مـامور به دعوت آشـکارا نبودنـد و این امر اعظم در سال پنجم از بعثت از مصـدر جلالت حضـرت رب الارباب صادر

گردیده و متون کتب معتبره تواریخ و سیر بر صدق مقال گواهی متین است چنانکه در تفسیر صافی در ذیل آیه‌ی مبارکه از کمال الدین صدوق که از کتب معتبره‌ی اخبار است روایت شده فی الاکمال عن الص علیه‌السلام اکتتم رسول الله صلی الله علیه و آله مختفیا خائفا خمس سنین لم یظهر امره و علی علیه‌السلام معه و خدیجهٔ علیها السلم ثم امره الله ان یصدع بما امر فظهر و اظهر امره اگر چه اخبار دیگر از هر دو سال از دو سال و سه سال نیز از صافی مذکور است ولی خبر معتمد علیه حدیث خمس سنین است که مرحوم فیض ابتداء به ذکر و روایت آن می‌نماید و اخبار دیگر طردا اللباب مرقوم گردیده و مطابق این حدیث خبر معتبر دیگر است که مجلسی علیه الرحمهٔ در مجلد ششم بحارالانوار نقل می‌کند در طی بعثت آن حضرت که حاصل مضمون آن این است که پس از نزول وحی به آن حضرت و بعثت نبوت تا پنج سال آن حضرت مخفی می‌داشت امر رسالت خود را و جز علی علیه‌السلام و خدیجه علیهاالسلام کسی با آن ساذج توحید و جوهر [صفحه ۲۴۸] تفرید نبود تا اینکه آیه‌ی فاصدع بما تؤمر نازل و پس از نزول آیه‌ی مبارکه و انذر عشیرتک الاقربین حضرت مولی الموالی را فرمود که ترتیب غذائی فرما تا آخر

احادیث معتبره در مورد دعوت آشکار رسول اکرم و سؤال و جوابهایی در این مورد

این عبد ذلیل عرض می‌نماید اولا جناب مجیب مناسب این بود استدلال به حدیث شریف و تطابق آن با سنه ظهور نقطه‌ی اولی که سنه‌ی هزار و دویست و شصت هجری است به اخبار و تفسیر یکی از ائمه اطهار علیهم‌السلام که معصوم از خطأ و زلل و مصون از لغزش و خطلند شرح و بیان فرمایند که از کجا معلوم شد مبدأ تاریخ دعوت بالعلانیهٔ والعیان است تا بر سر اختلافات زمان دعوت آشکارا و نهان مذاکرات رود بالقطع ناچارند که به همان میزان تطبیق که در صدر حدیث بر قیام و شهادت حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه بدان استدلال شده اینجاها هم استدلال نمایند و از آن استدلال چنانچه مجلسی علیه الرحمهٔ نیز فرموده‌اند مستفاد است که دعوت بالعیان آن حضرت در سال سیم بعثت بوده زیرا که وقعه‌ی طف و نینوا در سال شصتم از هجرت حضرت ختمی مرتبت بود و از زمان بعثت الی سنه‌ی مزبوره هفتاد و سه سال گذشته دو سال که زمان بعثت پنهانی بود از آن کم شود هفتاد و یک سال می‌شود مطابق است با عدد الم خلاصهٔ اینکه بعد از اینکه مطابق صدر حدیث شریف معلوم شد که یازده سال زمان بعثت آشکارا معین شده تا با قیام حضرت ابی عبدالله الحسین علیه‌السلام موافق شود نمی‌توان در این موقع تغییر وضع داده زمان بعثت بالعیان را هفت سال گرفت و جناب میرزا ابوالفضل از این استدلال محروم می‌شوند و الا بر جناب معظم است که صدر عبارت حدیث شریف را که صادر از معصوم است و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی با عدد الم مطابق آورند و زمان بعثت بالعیان را هفت سال معین فرمایند پس از آن با ظهور قائم موعود تطابق نمایند و بیان فرمایند که یک هزار و دویست و شصت و هفت می‌شود و چه مقدار از سلیقه و طریقه ناقدان بصیر و ناظران خبیر دور است که یک حدیث صادر از یک معصوم که در مقام بیان ظهورات حقه یا باطله به عنوان رمز و اشاره مطالبی می‌فرمایند و با فواتح سور قرانیهٔ مطابق می‌آورند مبدأ بعضی را زمان بعثت و بدو برخی زمان هجرت یا در یک مقام بفرمایند زمان بعثت بالعیان هفت سال و در مقامی دیگر بفرمایند یازده سال است از اینها اغماض شود اختیار به دست ما و مجیب نداده‌اند که به میل و هواء نفسانی مختار باشیم» در صدر حدیث شریف که خواسته باشیم تطابق با ظهوری نمائیم بگوئیم بعث بالعیان یازده سال و در ذیل حدیث که میل داریم قائم جعلی به دست آریم بگوئیم هفت سال بود و اختلافاتی که در زمان اقامت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله در مکه‌ی معظمه بعد از بعثت بین علماء و مورخین حادث و در کتب اخبار و سیر ثبت و ضبط است از سیزده یا چهارده سال بیرون نیست برخی می‌گویند آن وجود مبارک در مدت سیزده سال در مکه و ام القری اقامت و بعضی زمان مکث و هدایت امت در آن بلد را چهارده سال معین نموده‌اند و بر فرض که بر وفق میل و خواهش جناب میرزا ابوالفضل و شفاعت جناب مجیب زمان بعثت مخفی و مکتوم را پنج سال بگیریم مدت دعوت بالعیان در آن بلد هشت سال یا نه سال می‌شود هر گاه آن را بر یک هزار و دویست و شصت بیفزایم باز یک سال یا دو سال با ظهور قائم موعود مجعول

بهائیان مختلف می‌شود علاوه بر این تسلم بلکه دعوی اجماع جناب مجیب در مقام رد این بنده‌ی ذلیل که شروع آن حضرت صلی الله علیه و آله به دعوت بالعلانیة والعیان بعد از نزول آیه‌ی مبارکه فاصدع بما تؤمر بود و این آیه در سال پنجم از بعثت از مصدر عزت و جلالت شرف صدور یافت ماخذ و مبنای آن نزد اهل علم و ارباب درایت مجهول و غیر معین است بلکه مطابق مدلول اخبار صحیحه و تواریخ معتبره از اهل سنت و شیعه ابتداء دعوت آشکارا سنه‌ی سیم از بعثت آن حضرت بود نه سال پنجم اما الاخبار در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیه‌ی مبارکه فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزئین مسطور است انها نزلت بمکة بعد ان نبأ رسول الله بثلث سنین و ذلک ان النبوة نزلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله یوم الاثنین و اسلم علی علیه‌السلام یوم [صفحه ۲۴۹] الثلثا ثم اسلمت خدیجة بنت خویلد زوجة النبی صلی الله علیه و آله ثم دخل ابوطالب الی النبی صلی الله علیه و آله و هو یصلی و علی علیه‌السلام بجنبه و کان مع ابی‌طالب جعفر فقال له ابوطالب صل جناح ابن‌عمک فوقف جعفر علی یسار رسول الله صلی الله علیه و آله فبدر رسول الله صلی الله علیه و آله من بینهما فکان رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و جعفر و زید بن حارثة و خدیجة فلما اتی لذلک ثلث سنین انزل الله تعالی فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین الی اخره و فی الاکمال ابی و ابن‌الولید معا عن سعد عن ابن ابی‌الخطاب و محمد بن عیسی معا عن ابن ابی‌عمیر عن جمیل بن دراج عن محمد بن مسلم قال قال ابوجعفر علیه‌السلام ما اجاب رسول الله صلی الله علیه و آله احد قبل علی بن ابی‌طالب و خدیجة صلوات الله علیهما و لقد مکث رسول الله صلی الله علیه و آله بمکة ثلث سنین مختفیا خائفا یترقب و یخاف قومه والناس و فی المناقب ارسله الله تعالی بعد اربعین سنة من عمره حین تکامل بها و اشتده قواه لیکون متهیبا و متاهبا لما انذر به و لبعثة درجات اولها الرؤیا الصادقة والثانیة ما رواه الشعبی و داود بن عامر ان الله تعالی قرن جبرئیل بنبوة رسوله صلی الله علیه و آله ثلث سنین یسمع حسه و لا یری شخصه و یعلمه الشی بعد الشی و لا ینزل علیه القرآن فکان فی هذه المدة مبشرا غیر مبعوث الی الامة والثالثة خدیجة و ورقة بن نوفل الرابعة امره بتحدیث النعم فاذن له فی ذکره دون انذاره قوله تعالی و اما بنعمة ربک فحدث ای بما جاءک من النبوة والخامسة حین نزل علیه القرآن بالامر والنهی فصاربه مبعوثا و لم یؤمر بالجهر و نزل یا ایها المدثر فاسلم علی و خدیجة ثم زید ثم جعفر والسادسة امر بان یعم بالانذار بعد خصوصه و یجهر بذلک و نزل فاصدع بما تؤمر قال ابن‌اسحق و ذلک بعد ثلث سنین من مبعثه و نزل و انذر عشیرتک الاقربین فنادی یا صباحاه والسابعة العبادات لم تشرع منها مدة مقامه بمکة الا الطهارة والصلوة و کانت فرضا علیه و سنة الامته ثم فرضت الصلوة الخمس بعد اسرائه و ذلک بعد السنة التاسعة من نبوته الی آخر الحدیث جناب مجیب فرموده‌اند که خبر معتمد علیه حدیث خمس سنین است این است که جناب ابوالفضائل بدان متمسک گردیده‌اند تا آخر آنچه فرموده‌اند جواب عرض می‌نماید بر جناب مجیب است که بیان فرماید روات حدیث خمس سنین که به این درجه اسباب اطمینان و اعتماد است کی و نقله‌ی اخبار کثیره ثلث سنین که به این پایه موهون و بی‌اعتبارند کدام که موجب اطمینان ایشان از صحت اخبار خمس سنین و مورث طرح اخبار ثلث سنین گردیده و حال اینکه در طرق روایات ثلث جمیل بن دراج است و هو ممن اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه و دیگری محمد بن مسلم است و شانه ارفع من ان یوثق خلاصه اینکه اخبار ثلث سنین هم من حیث کثرت وعدت معتبرتر و هم از حیثیت روات برتر و معتمدتر است پس از چه راه و کدام دلیل و برهان مجیب فرموده‌اند خبر خمس سنین معتمد علیه است نه روایت ثلث سنین خوب است جناب مجیب بیانی اکفی و تقریری اوفی بفرمایند تا ما جاهلین نیز بدان پی بریم و خبر معتمد و موهون را بشناسیم شعر ناگفتن به از شعری که باشد ناتمام طفل نازادن به از شش ماهه افکندن جنین و اما کتب تواریخ و سیر آنچه ملاحظه شد مطابق است با اخبار ثلث سنین و صراحة به عدم اعتماد به خبر خمس دلالت دارد در کتاب روضة الصفا مسطور است که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله در مدت سه سال مردم را در خفیه بقبول شریعت مطهره دعوت می‌کرد یک یک و دو دو به اسلام درمی‌آمدند و چون زمان مذکور منقضی شد آیه‌ی فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین نازل و حضرت ختمی ماب در آشکارا خلایق را به دین قویم و سلوک طریق خواندن گرفت و چون آیه‌ی کریمه‌ی و انذر عشیرتک الاقربین و اخفض جناحک لمن

اتجک من المؤمنین فرود آمـد حضـرت خاتم الانبیاء به کوه صـفا برآمد و ندا کرد یا معشـر قریش قوم به خدمتش مبادرت نموده از سبب آن پرسیدند حضرت فرمود که اگر من شما را [صفحه ۲۵۰] خبر دهم که لشکری در عقب این عقبه‌اند و می‌خواهند بر شما تاختن آرنـد مرا در این قول مصـدق می‌دارید قریش جواب دادند آری چه تو متهم به دروغ نیستی و به غیر از صدق و راستی امری از تـو مشاهـده نکرده‌ایـم آنگـاه حبیب ملـک منـان و رحمت عالمیـان فرمـود که شـما را می‌ترسـانم از عقـوبت سـخت ابـولهب بن عبدالمطلب گفت تبالک بعد از آن سوره‌ی تبت یدا ابی‌لهب نزول یافت و در ناسخ التواریخ مذکور است از پس از اینکه مدت سـه سال رسول خدا صلی الله علیه و آله مردمان را به نهانی همی دعوت فرمود گروهی روش او گرفتند و به دو ایمان آوردند جبرئیل از حضـرت یزدان بیامـد و این آیت بیاورد فاصـدع بما تؤمر و اعرض عن المشـرکین یعنی ای محمـد صـلی الله علیه و آله آشـکارا کن دعوت خود را که بـدان مـاموری و از کـافران هراسـناک مبـاش پس پیغمبر علیه‌السـلام عزیمت فرمود که دعوت خویش را آشـکار فرماید به کوه صـفا برآمد و ندا در داد که ای بنی‌غالب و ای بنی‌لوی و ای بنی‌عدی و قبائل قریش را یک یک خواندن گرفت پس فرمود یا صباحاه پس چون مردم بانگ آن حضرت بشنیدند گفتند همانا خطب عظیم و داهیه‌ی بزرگی روی داده به سوی او شتافتند و هر کس خود نتوانست رفتن از قبل خویش کسـی را نصب کرد و جملگی نزد آن حضـرت انجمن شدنـد و گفتند مالک یا محمد (ص)چیست تو را مـا را از بهر چه خوانده‌ایـد پیغمبر صـلی الله علیه و آله فرمود ای جماعت قریش اشتروا انفسـکم لا اغنی عنکم من الله شـیئا یا بنی عبدالمطلب لا اغنی عنکم من الله شیئا یا فاطمهٔ سلی ما شئت من مالی لا اغنی عنک من الله شیئا آنگاه فرمود ای گروه اگر من بیاگاهانم شـما را که لشـکری در نشیب این جبل از بهر آنند که ناگاه بر شـما تاختن کنند و اموال شما را به غارت برند این سخن را از من اسـتوار خواهد داشت یا مرا به کذب نسبت خواهند کرد گفتند همانا سخن تو را استوار خواهیم داشت چه تا کنون از تو ناراستی ندیـده‌ایم آن حضـرت فرمود ان هو الا نـذیر لکم هم اکنون شـما را از عذاب شدید الهی آگهی می‌رسانم ابولهب گفت تبالک پس از آن سوره‌ی مبارکه‌ی تبت یـدا ابی‌لهب نازل گردیـد آنگاه آیه‌ی و انـذر عشـیرتک الاقربین نازل پس از آن حضـرت امیرالامرهٔ را امر فرمودنـد که غـذائی ترتیب فرمایند و معجزات از آن جناب به منصه‌ی ظهور و بروز رسـید و در جای دیگر از ناسـخ التواریخ مسطور است اکنون بر سـر داسـتان برویم و بنمائیم که دعوت حضـرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر چگونه بوده است همانا نخست که آن حضـرت مبعوث شـد مـدت سه سال مردمان را به نهانی دعوت می‌فرمود خلاصه اینکه کتب تواریـخ نیز بر طبق اخبار ثلث سـنین مشـحون است پس چگونه جناب ابوالفضائل در فرایـد می‌فرماید در جمیع کتب سـیر مذکور است که آن حضـرت هفت سـال قبـل از هجرت بالعلانیـهٔ به دعوت قریش قیام فرمود و جناب مجیب هم تسدیـد و تاییـد فرموده‌انـد و حال اینکه علاوه بر احادیث سابقه در بحار مسطور است عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال مکث رسول الله صلی الله علیه و آله بمکهٔ بعد ما جاءه الوحی عن الله تبـارک و تعـالی ثلثهٔ عشـر سـنهٔ منهـا ثلث سـنین مختفیا خائفا لا یظهر حتی امره الله ان یصـدع بما امر به فاظهر فی الـدعوهٔ جناب مجیب فرموده‌اند که مؤید حدیث خمس سـنین حدیثی است معتبر که ابن ابی‌الحدید در شـرح نهج‌البلاغهٔ نقل کرده‌اند که حضـرت امیرالامرهٔ فرموده‌انـد لقد عبدت الله قبل ان یعبده احد من هذه الامهٔ سبع سـنین و حـدیث دیگر انه صـلی سـبع سـنین قبل الناس انتهی جواب عرض می‌شود بر فرض صـحت روایت حـدیث هفت سال چه تایید می‌نماید روایت پنج سال را و اگر جناب مجیب مضـمون حـدیث را من حیث السـند صـحیح دانند از مطلب جناب ابوالفضائل و اسـتدلال به حدیث شـریف ابی‌لبید مخزومی دور می‌افتد و از مقصـد که مطرح است محروم می‌مانـد زیرا که فرمایش حضـرت ابی‌جعفر علیه‌السـلام از روی حـدس و تخمین نبوده بلکه از معدن علم الهی شـرف صـدور یافته علم معصوم نظیر معلومات ما و جنابان ابوالفضائل و مجیب نیست پس هر گاه جناب مجیب به حـدیث سبع سنین متمسک نیستند و آن را مطابق با سنه‌ی [صفحه ۲۵۱] ظهور نقطه‌ی اولی نمی‌دانند باید از روایت منقول از ابن ابی‌الحدید چشم بپوشـند و هر گاه بـدان تمسک جوینـد از حـدیث خمس سـنین باید اعراض نمایند مگر اینکه بفرمایند قلم به دست ما است و اختیار قبول و نکول احادیث در قبضه‌ی قدرت ما است گاهی حدیث خمس سـنین را معتبر و زمانی روایت سـبع سـنین معتمد اسـت

در کتاب مطبوع هم می‌نویسیم مطابق است با ظهور نقطه‌ی اولی دیگر کی در مقام تحقیق و کدام شخص در صدد تدقیق و صحت و سقم استدلال برمی‌آید علاوه هر یک از احادیث را هم که مناط دانند با مقصود ایشان مطابق نمی‌شود حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء از همه‌ی این مطالب اغماض شود و این دو روایت هم معتبر باشد چه مدخلیت به زمان بعثت بالعیان دارد بلکه مراد این است که چون جناب ختمی ماب قبل از بعثت به سه سال صوت جبرئیل را استماع و شخص او را نمی‌دیدند چنانچه در درجات بعثت سابقا بیان نمودیم و هی هذه الثانیهٔ ما رواه الشعبی و داود بن عامر ان الله تعالی قرن جبرئیل بنبوهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله ثلث سنین یسمع حسه و لا یری شخصه و یعلمه الشی بعد الشیء و لا ینزل علیه القرآن فکان فی هذه المدهٔ مبشرا غیر مبعوث الی الامهٔ حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز به متابعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله خدا را عبادت می‌نمود سه سال هم زمان بعثت مکتوم بود که حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام در خفیه اسلام آورده بودند و بعد از سه سال امر آن جناب آشکار گردیده قیام به امر فرمودند پس عبادت حضرت امیرالامرهٔ در مدت هفت سال قبل از عبادت و ایمان سایر تابعین بود سه سال قبل از مشاهده‌ی جبرئیل و سه سال زمان بعثت مخفیه و در سال هفتم نیز ابتداء ظهور امر آن جناب آشکارا بود و از مضامین اخبار دیگر هم استنباط می‌شود که حضرت امیر روحنا فداه چهار سال قبل از بعثت با پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز می‌خواند و در احکام واقعیه که متوجه‌ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود نه سائر امت تبعیت می‌نمودند در هر حال این روایات بر فرض صحت با مقاصد جناب مستدل و مجیب ابدا وفق نمی‌دهد و به مطلوب و مقصود نایل نمی‌شوند جناب مجیب فرموده‌اند ایراد دویم جناب مورد محترم این است که مبدأ تاریخ اگر هفت سال قبل از هجرت باشد سنه‌ی شهادت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام با سنه‌ی هفتاد و یک ابدا مطابق نخواهد شد و بر فرض این که از اول بعثت محسوب شود باز هم توافق ندارد و اگر سال سیم از بعثت باشد با هفتاد و یک که عدد الم است مطابق یا مقارن می‌شود ولی با میعاد ظهور که سنه‌ی ستین هجری است مطابق نمی‌آید جواب عرض می‌شود جناب ابوالفضائل شرحی که مرقوم فرموده‌اند غرض ایشان رعایت مضمون حدیث بوده که مخالف مضمون شرحی نکرده باشند چنانچه ایرادی وارد شود بر اصل حدیث وارد می‌شود که حضرت باقر علیه‌السلام وقعه‌ی حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را در سنه‌ی هفتاد و یک معین فرموده‌اند و غرض حضرت ابوالفضایل از این بیانات حل مشکلات و کشف معضلات حدیث شریف است و اینکه جناب مورد منتقد انتقاد کرده است که یک سال یا دو سال کمتر می‌شود ایها الحبر المعتمد چرا در اصل حدیث امعان نظر نمی‌فرمایند تا رفع شبهه شود می‌فرمایند ثم کان بدو خروج الحسین علیه‌السلام الم الله لا اله فلما بلغت مدته الی آخره یعنی ابتداء خروج حضرت تا وقتی که مدت او بالغ شد عدد الم بود و از این عبارت بالصراحهٔ معلوم و مستفاد می‌شود که در وقعه‌ی طف عدد الم بالغ نبوده و مؤید این بیان این است که پس از ذکر این قضیه می‌فرماید فلما بلغت مدته که در سال شهادت آن حضرت عدد الم تکمیل نشده بود و بعدها بالغ و کامل گردید چه که خروج مختار بن ابی‌عبیده‌ی ثقفی و خون خواهی قتلی کربلاء علیهم‌السلام نیز از این قرن موجع مولم محسوب است و در واقع متهم قرن است و حضرت باقر علیه‌السلام در حدیث شریف هر یک از فواتح سور را رمزی و تاریخی متعلق به قرن مخصوصی فرموده و مقارن تکمیل عدد آن رمز از ظهوری و ملحمه‌ی اخبار فرموده و در شرح ایراد بعد و حل اشکال سیم [صفحه ۲۵۲] به حدیثی دیگر اشاره خواهد شد انشاءالله تعالی که موجب مزید تبیین و توضیح مرام گردد انشاءالله تعالی این عبد ذلیل عرض می‌نماید گویا به اعتقاد جناب مجیب جناب مستدل بنابر وصیت حضرت رسول اکرم علیه الاف الثناء والتحیهٔ که فرمودند انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی در مقام مقاومت و رعایت حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام برآمده توجیه عبارت حدیث شریف فرموده‌اند که بر حضرت باقر علم اولین و آخرین علیه و علی آبائه و ابنائه اجمعین ایرادی وارد نیاید اما این بنده عرض می‌نماید که استدعاء دارم این رعایت را متروک و جانب داری فقط در مقامات علمیه نفرمایند و مقصود حضرت رسالت از این توصیه رعایت و حمایت علمیه نیست بلکه منظور این است که جناب باب و بهاء را مهدی موعود ندانند و همان پسر بلا-واسطه‌ی حضرت عسگری علیه‌السلام دانند اما در مراتب علمیه هیچ ملاحظه‌ی عترت طاهره لازم نیست و ابدا به ما و جناب

مجیب و مستدل محتاج نبوده و نیستند چه تنافی در کلام معجز نظام به نظر ایشان رسیده که محض رعایت اصلاح فرموده‌اند نهایت اینکه به حکم حدیثنا صعب مستصعب فهم ماها از ادراک مقاصد از آنها قاصر است و عدم ادراک امثال ماها موجب حصول تنافی نمی‌شود و در حدیث ابی‌لبید خروج و قیام حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را بالاسم والرسم بیان فرموده‌اند و مطابق است با عدد الم زیرا که در سنه‌ی شصت هجری آن حضرت شهید گردید یازده سال هم زمان دعوت آشکارا بود و با عدد الم مطابق می‌آید اما برای ظهور حضرت حجهٔ الله ارواحنا فداه به عنوان رمز فرمایش فرموده‌اند که ما و مستدل و مجیب هیچ یک نمی‌فهمیم و سیره‌ی اولیاء الله علیهم‌السلام بر اکتام این امر عظیم بود و هیچ ضرر ندارد که ما نفهمیم بلی اگر حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام فرموده بودند و قام قائمنا و هو فلان من ولد فلان یولد فی الفارس و یظهر امره فی السنهٔ التی کانت مطابقهٔ لالمر و الر آن وقت بر ما لازم بود برای مراعات حدیث شریف این توجیهات و تکلفات بنمائیم ولی یک حدیثی از سده‌ی سنیه‌ی حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام شرف صدور یافته که به عقیده‌ی جناب ابوالفضائل و جناب مجیب در متن آن اختلاف است بعضی المر نقل نموده‌اند برخی الر و به اعتقاد این بنده‌ی نادان چنانچه از تصریحات علامه‌ی مجلسی علیه الرحمهٔ و صاحب انوار مستفاد می‌شود الر روایت شده است و با مقصود جناب مستدل و سایر بهائیان هیچ وفق ندارد علاوه مبدأ تاریخ غیر معین است که مقصود زمان بعثت بالعیان است یا اول بعثت و بدو نزول وحی و بر فرض که مراد زمان بعثت بالعیان باشد خلاف است که آیا هفت سال قبل از هجرت در باز با ظهور نقطه‌ی مقدسه است یا ده یا یازده سال و بر فرض اینکه محققا هفت سال باشد و حال اینکه مسلما یازده سال قبل از هجرت بود باز با ظهور نقطه‌ی اولی یک سال اختلاف دارد در صورتی که معینا لفظ حدیث المر باشد در این صورت چگونه بر ظهور نقطه‌ی اولی توان استدلال نمود پس بهتر این است جناب مجیب و مستدل از این گونه خیالات واهیه منصرف شوند و همه کس را تجهیل ننمایند نهایت اینکه ظهور حضرت حجهٔ الله را به عنوان رمز و اشاره بیان فرموده‌اند که حل آن از عهده‌ی ماها خارج است و به حکم و لا یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم نقصی در علم کسی پدید نمی‌آید بلی اگر حجیت نقطه‌ی اولی به دلائل دیگر ثابت شده بود آن وقت در حل مشکلات حدیث و تطابق آن با ظهور حجت مسلم الحجیهٔ لازم بود اوقاتی مصروف سازیم که کلام معجز نظام با آن ظهور مطابق گردد و رعایتی از معنی حدیث به عمل آمده باشد پس بهتر اعتراف به عجز و انکسار است فذروه فی سنبله و اینکه جناب مجیب در جواب این عبد فانی مرقوم فرموده‌اند بر سبیل توصیه و هدایت و راهنمائی که چرا در اصل حدیث امعان نظر ننموده‌ام تا رفع شبهه شود می‌فرماید ثم کان بدو خروج الحسین علیه‌السلام الم الله لا اله فلما بلغت مدته الی اخره یعنی ابتداء خروج حضرت تا وقتی که مدت او بالغ شود عدد الم بود و از این عبارت معلوم می‌شود که در وقعه‌ی طف عدد الم بالغ نبوده انتهی به ذات یگانه‌ی خدا و به ارواح تمام انبیاء و اولیا معنی این فرمایشات را احدی نمی‌فهمد که مقصود جناب [صفحه ۲۵۳] مجیب از این عبارات لطیفه و بیانات رشیقه چیست اگر مرادشان این است که بدو قیام امر و قتل آن حضرت علیه‌السلام عدد الم بالغ نبود و به زمان مختار بالغ گردید توضیح فرمایند که بدو خروج مختار مراد است و عدد هفتاد و یک به اول خروج مختار بلوغ یافت یا ختم و مال امر مختار مقصود است هر گاه مراد بدو خروج مختار است و مبدا تاریخ هم بزعم جناب میرزا ابوالفضل زمان بعثت و هفت سال قبل از هجرت مدت آن بوده پس بنابراین باید مختار چهار سال بعد از وقعه‌ی نینوا خروج فرموده باشد و حال اینکه بدو خروج مختار سنه‌ی ششم بعد از وقعه‌ی طف بود و هر گاه ختم و مال امر مختار مقصود است باز هم با سنه‌ی هفتاد و یک مطابق نمی‌آید زیرا که قبل مختار در سنه وقوع یافت بعد از وقعه‌ی طف بود خلاصه اینکه جناب مجیب فرمایند مبدا این تاریخ از روی چه میزان معین شده است اگر سنه‌ی هجریه باشد مسلما یازده سال اختلاف دارد زیرا که وقعه‌ی نینوا در سنه‌ی شصت هجری بود و هر گاه زمان بعثت بالعیان مراد باشد و بنابر زعم مستدل هفت سال قبل از هجرت حساب نمائیم چهار سال مختلف می‌شود پس ناچار باید به همان قسم که مرحوم مجلسی بیان فرموده‌اند حدیث شریف را با سنه‌ی هفتاد و یک تطبیق نمائیم به این تقریر که از بعثت تا هجرت سیزده سال بود دو سال را که رسول اکرم در خفیه دعوت می‌فرمودند موضوع و یازده سال را بر سنه‌ی شصت هجری مزید نمائیم تا با عدد الم

که هفتاد و یک است مطابق آید و هیچ ایرادی بر حدیث شریف دارد نیاید بالجمله در واقعه‌ی قیام حضرت سیدالشهداء (ع)که حضرت امام همام ابی‌جعفر روحنا فداه به آن تصریح فرموده‌اند به این حساب بی‌اختلاف است اما برای تعیین ظهور حضرت حجهٔ الله عجل الله فرجه که در کلام امام همام تصریحی ندارد نمی‌توان به این تکلفات رکیکه و توجیهات سخیفه قائم آل محمد را معین نموده و اینکه وعده فرموده‌اند در جواب ایراد ثالث این عبد توضیح و تبیین فرمایند بعد از زیارت آن و ملاحظه‌ی بیانات بلاغت نشان اگر صحیح است بدان اذعان و اقرار و الا جواب کافی وافی عرضه می‌دارد انشاءالله تعالی و السلام علی من اتبع الهدی جناب مجیب فرموده‌اند اشکال سیم این است که طلوع دولت عباسیه را در حدیث شریف مطابق با عدد المص که خود حضرت به سنه‌ی یک‌صد و شصت و یک ترجمه فرموده‌اند معین و بر حسب تاریخی که جناب ابوالفضائل مبدأ تاریخ را هفت سال قبل از هجرت محسوب داشته خروج عبدالله سفاح در سال یک‌صد و چهل و دو خواهد بود و با مضمون حدیث کمال مخالف و مباینت دارد جواب در کمال احترام عرض می‌شود جناب مورد گویا همچو تصور فرموده‌اند انتقادی است در کمال متانت و ایرادی است در سنتهای رزانت و در واقع به ترجمه و بیانات جناب ابوالفضایل این اشکالات وارد می‌آید غافل از اینکه اگر ایرادی ثابت شود بر کلام امام همام علیه‌السلام وارد گردیده و اگر کسی در عدم تطابق خروج عباسیه با عدد المص شبهه‌ای اظهار نماید بر فرموده‌ی حضرت باقر علیه‌السلام انتقاد نموده ایها الحبر المعتمد و النحریر الاوحد خوشتر آن بود که آن جناب خود نیز شرحی بر حدیث شریف مرقوم دارند و حل مشکلات بیانات حضرت ابی‌جعفر را بفرمایند که منطبق و موافق با تواریخ معتبره و اخبار صحیحه باشد بعد از آن بر بیانات و ترجمه‌ی جناب ابوالفضائل که همت خود را بر احیاء عالم و نجات امم و کشف اسرار تاویل و تنزیل کتاب مبین و حل معضلات و مشکلات اخبار و آثار ائمه‌ی دین سلام الله علیهم اجمعین مقصور داشته‌اند ایرادی وارد کنند و انتقادی نمایند و این عبد در خاتمه‌ی این مختصر به شرح دیگری از حدیث شریف اشعار می‌نماید و در این مورد در مقام رفع اشکال علاوه بر فقراتی که از بیانات سابقه واضح گردید عرض می‌نماید که حضرت در این فقره می‌فرمایند عند المص یعنی مقارن اکمال عدد مزبور قائم ولد عباس قیام خواهد نمود چنان که وقعه‌ی طف قبل از تمام الم واقع شد و بعد مدت او بالغ شد و اگر مقصود اتمام عدد بود در بدو خروج عباسیه اولی و انسب این بود که بفرمایند بعد از انقضاء المص و مقصود حضرت [صفحه ۲۵۴] از این فقره اخبار از انقراض سلطنت آل مروان است به استیلاء عباسیه و در خروج عبدالله سفاح به کلی سلطنت امویه منقرض نشد ولی اگر از روی تاریخ معتبر صحیح حساب شود زوال و اضمحلال دولت آل مروان و استیلاء کامل آل عباس با عدد المص تطابق و توافق صحیح صریح خواهد داشت چنانچه مجلسی علیه الرحمهٔ در وجه ثانی از وجوه ترجمه و شرح حدیث المص بر استقرار دولت عباسیه تفسیر می‌نماید که در اواخر منصور دوانقی حاصل گردیده قوله الثانی ان یکون المراد به قیام قائم ولد العباس استقرار تمکنهم و دولتهم و ذلک کان فی اواخر المنصور و مؤید این بیانات در خصوص توقیت وقعه‌ی طف به سنه ی سبعین و خروج عباسیه در سال یک صد و چهل و تطبیق او با ترجمه و بیانات جناب ابوالفضائل حدیثی است که مجلسی علیه الرحمهٔ در مجلد (۱۳)بحار در باب علهٔ الغیبهٔ در صفحه‌ی (۱۳۲)از آن حضرت روایت نموده و خود شرحی مرقوم داشته‌اند نقلا عن غیبهٔ الطوسی قوله عن ابی‌حمزهٔ الثمالی قال قلت لابی جعفر علیه‌السلام ان علیا علیه‌السلام کان یقول الی السبعین بلاء و کان یقول بعد البلاء رخاء و قد مضت السبعون ولم نر رخاء فقال ابوجعفر علیه‌السلام یا ثابت ان الله تعالی کان وقت هذا الامر فی السبعین فلما قتل الحسین علیه‌السلام اشتد غضب الله علی اهل الارض فاخره الی اربعین و مأة سنهٔ فحدثناکم و اذعتم الحدیث و کشفتم قناع السر فاخره الله و لم یجعل له بعد ذلک وقتا عندنا و یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام‌الکتاب انتهی ما قاله المجیب فی هذا المقام جواب عرض می‌شود جناب مجیب دامت افاضاته محض بزرگی و خیرخواهی و هدایت و ارشاد این بنده را به مکارم و اخلاق حسنه توصیه فرموده‌اند که چرا ایرادی از این عبد عاصی صادر شده که العیاذ بالله در صورت ورود بر کلام امام همام علیه‌السلام نقصی وارد آید در صورت صدق فرمایشات جناب مجیب در نهایت رزانت و در غایت جزالت است ولی گویا بر داعی بهتان و افتراء بسته‌اند ایرادی

به این مضمون از این بنده‌ی ذلیل صادر نگردیده اگر جزوی یا رساله‌ای از این اقل در دست است ارائه فرمایند و اگر ناقل معتبر معتمدی خدمت جناب معظم شهادت داده بفرمایند کیست چرا جناب معظم مدلول قضا مشمول ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا را فراموش فرموده‌اند خلاصه ایراد این عبد بر جناب ابوالفضائل این است که چرا متن حدیث را به عبارته بیان و عبارت و قام قائم ولد العباس عند المص را نقل فرموده و در ترجمه‌ی وجه استدلال خود را به عدد المص و ترجمه‌ی آن و تعیین عدد هیچ آشنا نفرموده متن حدیث را در فرائد با ترجمه‌ی امام همام علیه‌السلام که عدد یک صد و شصت و یک است مسطور و در مقام استدلال زمان قیام قائم ولد عباس را به سنه‌ی یک صد و چهل و دو مشخص نموده نمی‌دانم عدد یک صد و چهل و دو هم مأول به یک صد و شصت و یک است چنانچه عادت و داب بهائیهٔ و بابیه است که لفظی را بدون تاویل نمی‌دانند یا غیر از این مقصدی داشته‌اند و معلوم نیست که عدد یک صد و چهل و دو را به کدام میزان و حساب با عدد المص مطابق دانسته و به درجه‌ی خدمت آن جناب این مطلب واضح لایح بوده که به ظهور و وضوح وا گذاشته‌اند خوب بود محض اینکه فهم قاصر ناقص ماها هم این معنی را ادراک نماید مجمل بیانی از این تطابق و توافق بفرمایند که ما هم حیران نمانیم و این قدر سرگردان نباشیم بلی چون جناب میرزا ابوالفضل ذکاوت و کیاستی به کمال دارند و در این مقام حیران و سرگردان مانده‌اند و فهمیده‌اند این حدیث از مستصعبات است که به معنی و مقصد آن راه نمی‌توان برد از شرح آن تجافی فرموده و حسن ظن بهائیان و تبعه‌ی خویش را به درجه‌ای درباره‌ی خود استوار دانسته‌اند که اگر بفرمایند عدد المص یک صد و چهل و دو یا دو هزار و پانصد است مثلا بدون برهان قبول می‌نمایند به این ملاحظه تشریح و توضیحی نفرموده‌اند ولی خوب بود در کتاب مطبوع که برای ارشاد و هدایت امم مختلفه مرقوم و در عالم انتشار داده‌اند از ترجمه‌ی حدیث شریف [صفحه ۲۵۵] فرار نفرمایند چه که غیر تابعین ایشان به آن درجه به جناب معظم وثوق ندارند که محض اینکه فرموده‌اند در یک صد و چهل و دو عبدالله سفاح خروج نمود و در حدیث هم عدد المص برای ظهور بنی‌عباس معین شده از استان جناب ابوالفضائل مسألت ننمایند که یک صد و چهل و دو چه تطابق دارد با عدد المص که امام همام معین فرموده‌اند و حال اینکه خود آن حضرت تصریح فرموده‌اند که مبنای حساب همین حساب معروف است که الف یکی و صاد نود و لام سی و میم چهل است و یک صد و شصت و یک می‌شود باری چون فهم این عبد جاهل به ادراک مقصد عالی و منظر متعالی حضرت ابوالفضائل نائل نگردید با کمال عجز و انکسار و اقرار به جهل و نادانی از آن مصدر فضل و کمال و منبع حشمت و جلال از روی حاجت نه حجت استعلام نموده بودم که بفرمایند دلیل اینکه متن حدیث را نقل فرموده و بیانات عجیبه در تطبیق ظهور جناب باب با مضمون حدیث فرمودید چرا از بیان تطابق المص با ظهور بنی‌عباس تجافی فرموده خود را به شرح و بیان آن آشنا نفرمودید و فرمودید چون یک صد و چهل و دو سال از قیام سید رسل منقضی شد قائم ولد عباس عبدالله سفاح به امر خلافت هاشمیه قیام نمود و به قیامش خلافت امویه زائل و منقرض گشت و مناسب این بود که در این باب نیز بیانی کافی و وافی بفرمایند که گستاخی نرود که شما در ظهور و قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله این قدر زحمت و مرارت بر خود گذارده بر خلاف مدلول اخبار صحیحه و کتب سیر و تواریخ معتبر توجیهات و تکلفات رکیکه فرمودید و در تطابق صدر حدیث با قیام حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام چشم پوشیدید چرا از شرح این عبارت حدیث خود را به کلی معاف فرموده هیچ به روی بزرگواری خود نیاوردید که امام همام فرموده‌اند ظهوری با عدد المص مطابق است و در ترجمه فرمودید عبدالله سفاح در یک صد و چهل و دو قیام نمود در این تقریرات به کدام قاعده و قانون متوسل گشته و این بیانات را به چه اصل و میزان متاصل فرموده‌اند پس بر جناب مستدل و مجیب است که صدر و ذیل حدیث شریف را بر یک منوال شرح و معنی فرمایند دیگر هر چه بخواهید نامربوط بفرمائید که بعثت بالعیان چند سال و دعوت پنهانی و خفاء بر چه منوال بود ما هم از شما بپذیریم نه اینکه قیام حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را به یک شکلی و قیام بنی‌عباس را به وضعی و ظهور قائم آل محمد (ص)را به طرزی دیگر بیان و معین فرمائید و خلق را بر خود بخندانید اما بر اصل مضمون حدیث شریف که را قدرت ایراد و کدام را زهره و نیروی بحث و انتقاد است و هر چه از فرمایشات منابع علم و حکمت

نمی‌فهمیم به جهل خویش اذعان داریم و خود را جاهل و غافل می‌شماریم خصوصا در این مقامات که خودشان فرموده‌اند علم آن نزد خدا است و عنده علم الساعهٔ و در حدیث مفضل است ان من وقت لمهدینا وقتا فقد شارک الله فی علمه و ادعی انه اظهر سره اما ایراد جناب مجیب بر این عبد که چرا این عبد شرحی بر حدیث شریف ننگاشته و حل مشکلات را در معرض بیان نیاورده جواب آن این است که احسن المعاذیر الاعتراف بالتقصیر ما للتراب و رب الارباب باید معانی آن را از مهابط وحی ربانی و الهامات سبحانی خواستار گردید مرحوم مبرور علامه‌ی مجلسی قدس سره با آن بصارت از مضامین اخبار و فاضل محقق سید نعمهٔ الله جزائری با آن تتبع در احادیث و آثار بعد از اینکه شرحی مفصل و بیانی مطول در حل آن فرموده آخرالامر به عجز و انکسار اذعان و اقران فرموده‌اند چنانچه سید بزرگوار در انوار بعد از بیانات مفصله و نقل عبارات مرحوم علامه اعلی الله مقامه فرموده‌اند اقول ما ذکره ایده الله تعالی و ان کان احتمالا قریبا و التفال بالخیر خیر الا انا لم نتحقق بل و لا نظن ارادهٔ هذا المعنی من الخبر بل الحق انه من قبیل المتشابهات التی لا یمکن الوصول الی بیان حقیقتها الی آخر ما ذکر و اما بیانات جناب مجیب که غالب از ترجمه‌ی مجلد (۱۳)بحارالانوار اقتباس فرموده‌اند موجب علو شان و مقامی برای جناب مجیب نشد کتاب بحارالانوار از عربی و فارسی نزد ما هم [صفحه ۲۵۶] هست و فهمیده یا نفهمیده قدرت بر نقل و نگارش آن داریم و چون محل حاجت ما نیست به پاسخ و جواب آن نمی‌پردازیم و مقصود ما همان مباحثه‌ی با جناب ابوالفضائل بود که حدیث شریف ابی‌لبید مخزومی برای بهائیان و تطابق آن با ظهور نقطه‌ی اولی هیچ دخالت ندارد به دلیلی اوضح و برهانی منقح تمسک جویند جناب مجیب مرقوم فرموده‌اند این عبد در خاتمه‌ی این مختصر به شرح دیگری از حدیث شریف به طور ایجاز اشعار می‌نماید در این مورد در مقام رفع اشکال علاوه بر فقراتی که از بیانات سابقه واضح گردید عرض می‌نماید که حضرت در این فقره می‌فرماید عند المص یعنی مقارن اکمال عدد مذکور قائم ولد عباس قیام خواهد نمود هم چنان که وقعه‌ی طف قبل از اتمام عدد الم واقع شد و بعد مدت او بالغ و کامل گردید و اگر اتمام عدد مقصود بود در بدو خروج عباسیه اولی و انسب آن بود که بفرمایند بعد انقضاء المص و در خروج عبدالله سفاح به کلی سلطنت امویه منقرض نشد ولی از روی تاریخ صحیح معتبر حساب شود زوال و اضمحلال دولت آل مروان و استیلاء کامل آل عباس با عدد المص تطابق و توافق صریح صحیح خواهد داشت چنانچه مجلسی در وجه ثانی از وجوه ترجمه و شرح حدیث المص را به استقرار دولت عباسیه تفسیر می‌نماید که در اواخر زمان منصور دوانقی حاصل گردیده قوله الثانی ان یکون المراد به قیام قائم ولد العباس استقرار دولتهم و تمکنهم و ذلک کان فی اواخر زمان المنصور جواب عرض می‌شود توجیه مرحوم مجلسی در وجه ثانی به نظر متین و صحیح است و ما در مقام رفع مشکلات حدیث نیستیم ولی عبارت جناب مستطاب مجیب غالبا معما و غیر منحل است و باید عرض نمائیم زدنی بیانا اینکه فرموده‌اند اگر مقصود اتمام عدد بود در بدو خروج عباسیه اولی و انسب آن بود که بفرماید بعد انقضاء المص مقصود معلوم نشد چیست و همچو استنباط می‌شود که عدد یک صد و چهل و دو نزد جناب مجیب زیادتر از یک صد و شصت و یک است که مطابق است با عدد المص زیرا که بدو خروج عباسیه هنگام قیام سفاح بود به خلافت و این مطب در سنه‌ی یک‌صد و چهل و دو تحقق یافت و جناب مجیب این قدر یک صد و چهل و دو را از یک صد و شصت و یک زیادتر دانسته‌اند که راضی نشده‌اند عند المص باشد بلکه فرموده‌اند خوب بود بعد المص بفرمایند و خلاصه مقصود مجیب این است که هر گاه در حدیث بعد المص فرموده بودند مطابق می‌شد با یک صد و چهل و دو لذا عرض نمی‌کنم جناب مجیب بر خطا رفته‌اند بلکه عرض می‌کنم گوش ماها چرا این فرمایشات را بر خطا استماع می‌نماید و مسلما اگر به جناب مجیب عرض شود خواهند فرمود مادام که بدون دلیل و برهان پیرو جناب باب و بهاء نشوید نه گوش شماها ادراک استماع حق می‌نماید تا بدانید یک صد و شصت و یک کمتر از یک صد و چهل و دو است نه چشم شماها که کتب ما را مشاهده و ملاحظه می‌نماید بدان اعتمادی است که فیما بین لفظ یک صد و چهل و دو عدد المص فرق گذارد شرط فهم و درک این مطالب اولا ایمان است ثانیا ادراک اما فرمایش جناب مجیب معظم سلمه الله تعالی که در خروج سفاح سلطنت امویه به کلی منقرض نگردید مطابقا لما قاله المجلسی هر

چنـد مطلب صـحیح متینی است ولی خوب بود به اقتضاء فتوت و رعایت در حق جناب مسـتدل میرزا ابوالفضل که به فرمایش جناب مجیب همت خود را بر احیاء عالم و نجات امم مصروف فرموده‌اند این فقره فرمایش جناب میرزا ابوالفضل را که در فرائد فرموده‌اند چون یک صد و چهل و دو سال از قیام سید رسل صلی الله علیه و آله منقضی شد قائم آل عباس عبدالله سفاح به امر خلافت هاشمیه قیـام نمود و به قیامش خلافت امویه زائل و منقرض گشت تصـحیح فرماینـد گویا جناب میرزا ابوالفضل که یک کتاب به این آب و تاب در اثبات مذهب بهائیه مرقوم و تمام بر خلاف واقع و طراری است این قدرها بر بهائیان حق دارند که اگر یک مطلب بر خلاف واقع بفرمایند که سلطنت امویه به خلافت سفاح منقرض گردید جناب مجیب رد نفرمایند و مرقوم ندارند که به کلی منقرض و زائل نگشت پس منـاسب این بود که در این مقام جناب مجیب از نقل توجیه مرحوم مجلسـی ساکت گردنـد هـذا ما خطر ببالی فی المقام جناب مجیب سـلمه الله مرقوم فرموده‌اند که حدیث [صفحه ۲۵۷] ابی حمزه‌ی ثمالی مؤیـد بیانات جناب ابوالفضائل است که ان علیا کان یقول الی السـبعین البلاء تا آخر حـدیث که می‌فرمایـد و لم یجعل الله بعـد ذلک وقتا یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنـده ام‌الکتاب انتهی جواب عرض می‌شود وجه تایید را نفهمیدم جناب ابوالفضائل ظهور سـفاح را در سنه‌ی یک صد و چهل و دو معین و مضمون حدیث شریف که معلوم نیست چه وقعه منظور بوده فاخره الی اربعین و ماة است باز دو سال در درج کلام ساقط گردید خلاصه این که از جناب مسـتطاب مجیب در نهایت توقیر و تبجیل و تحبیب باید اسـتدعا نمود که از این مقوله فرمایشات ساکت باشـند بر فرض که در جزو رساله‌ی که در رد این عبد جاهل مرقوم فرموده‌اند اسم مبارک خود را معین و مسـقط الراس خویش را مشخص نفرموده باشـند امـا تابعین ایشان در کمال افتخار و مباهات در مجالس و محافل می‌گوینـد که فلان شـخص یزدی یا اردکانی بر فرائـد جناب ابوالفضائـل ایرادی نموده بود و جنـاب صـدارت ماب عالم فاضل همـدانی در رد او رساله‌ی مبسوطه مرقوم فرموده‌انـد و نام و نسب ایشـان را محض افتخـار معین می‌نمایـد آن وقت بـا این اسم عالی و لقب متعالی نمی‌سازد چرا که ذکر این حـدیث شـریف منافی با مقاصد جناب میرزا ابوالفضل و طائفه‌ی بهائیه است جناب ابوالفضائل زحمتها کشیده برای ظهور قائم آل محمد به حدیث ابی‌لبید و تطابق آن با ظهور نقطه‌ی اولی هزار راست و دروغ فرموده و وقت برای آن امر خطیر معین فرموده که در سنه‌ی یک هزار و دویست و شـصت هجری قائم آل محمـد صـلی الله علیه و اله قیام خواهد نمود و مضـمون حدیث بالصـراحة با توقیت منافاة دارد و امام همام می‌فرمایـد و لم یجعـل بعـد ذلـک وقتـا عنـدنا و اخبـار دیگر نیز بر طبـق آن وارد شـده است که زمـان ظهـور حجـة الله فی العـالمین علیه‌السـلام را غیر از خداونـد تبـارک و تعـالی کسـی نمی‌دانـد و موقوف است به رفع پـاره ای از موانع و وقـتی برای ظهور مبـارک توقیت نگردیـده قـال الله تعـالی و عنـده علم الساعـة پس بهتر این بود که نه جنـاب میرزا ابوالفضل دعوی علم به آن نمایـد نه جناب مجیب این حـدیث شـریف را مطرح سازنـد عن ابی‌بصـیر عن ابی عبـدالله علیه‌السـلام قال سألته عن القآئم علیه‌السـلام و فقال کـذب الوقـاتون انـا اهـل‌بیت لانوقت و عن الفضـیل بن یسار عن ابی‌جعفر علیه‌السـلام قال قلت لهـذا الامر وقت فقال کـذب الوقاتون کـذب الوقاتون کذب الوقاتون ان موسـی لما خرج وافدا الی ربه و اعدهم ثلثین یوما فلما زاد الله علی الثلثین عشـرا قال قومه قد اخلفنا موسی فصـنعوا و روی صاحب منتخب البصآئر بسـند معتبر الی المفضل بن عمر قال سـیدی الص علیه‌السـلام هل للمهـدی وقت موقت یعلمه النـاس فقـال حـاش لله ان یوقت ظهوره بوقت یعلمه شـیعتنا قلت یـا سـیدی و لم ذلـک قال لأنه هو الساعـة التی قال الله تعالی عزوجل یسألونک عن الساعـة ایان مرسـیها و قال و عنـده علم الساعة و لم یقل عند احد و قال و قد اقتربت الساعة و انشق القمر قلت فما معنی یمارون فی کلام الله تعالی قال یقولون متی ولـد و متی یظهر شـکا فی قضاء الله اولئک الـذین خسـروا الـدنیا و الاخرة قلت افلا توقت فقـال یـا مفضـل ان من وقت لمهـدینا وقتـا فقـد شـارک الله فی علمه و ادعی انه اظهر سـده قال المفضل یا مولای و کیف بـدو ظهور المهـدی فقال یا مفضل یظهر بغتـة و ینادی باسـمه و کنیته و فی البحار فی باب التمحیص و النهی عن التوقیت عن الفضـیل قال سألت اباجعفر علیه‌السـلام هل لهـذا الامر وقت فقال کذب الوقاتون کذب الوقاتون و عن ابی عبدالله علیه‌السـلام قال کذب الموقتون ما وقتنا فی ما مضـی و لا نوقت فیما یسـتقبل و عن عبدالرحمن بن کثیر قال کنت عند ابی عبدالله علیه‌السلام اذ دخل علیه مهزم الاسیدی فقال

متی هذا الامر الذی تنتظرونه فقد طال فقال یا مهزم کذب الوقاتون و هلک المستعجلون و نجی المسلمون و الینا یصیرون و روی علی بن احمد عن جماعهٔ مثله و عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال من وقت لک من الناس شیئا فلا [صفحه ۲۵۸] تهائن ان تکذبه فلسنا نوقت لاحد وقتا خلاصه اینکه در یک حدیث که بر سیاق واحد وارد است نمی‌توان مبدأ یک رمز را زمانی و مبدأ رمزی دیگر را زمانی دیگر قرار داد در این صورت از حدیث شریف استنباط زمانی معین برای ظهور حضرت حجهٔ الله علی العالمین و ایته علی الخلق اجمعین نمی‌توان نمود کما لاـ یخفی علی من له ادنی دربهٔ و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال جناب مجیب معظم فرموده‌اند ایراد چهارم این است که جناب ابوالفضائل نقل حدیث از بحارالانوار نموده و در بحار الر ذکر شده نه المر و ایراد تحریف را فرموده‌اند جواب عرض می‌شود ایها الحبر البدل النحریر خوشتر این بود که جناب شما نقل روایت را که در کتاب فرائد مذکور است ملاحظه فرمایند و به کتب رجوع فرمایند آن گاه اگر مطلب را به خلاف واقع یافتید ایراد و انتقاد باب مجادله وسیع است ولی بی تتبع کلام طرف مقابل رد و ایراد را نزد عقلاء مجالی نخواهد بود و ایشان در کتاب فرایـد نقل حدیث را از تفسیر صافی می‌نمایند و بعد محض استحکام نقل حدیث در بحارالانوار هم اشاره می‌فرمایند و محقق و مثبت این بیان این است که فاتح کلام ایشان این است که من الحدیث ما رواه العیاشی عن ابی‌لبید المخزومی و این حدیث در تفسیر صافی بدوا به این عبارت ابتداء شده و در آنجا عبارت حدیث المر است ولی در بحارالانوار فاتح کلام این است که شی ابولبید المخزومی و مسلما جناب ابوالفضائل نقل حدیث را از تفسیر صافی نموده و اینکه جناب مورد مذکور داشته‌اند که در بحار ذکر الر است نه المر صحیح است ولی خود مجلسی یکی از وجوه ترجمه را به این نحو ذکر می‌کند قوله الثانی ان یکون تصحیف المر و یکون مبدء التاریخ ظهور امر النبی صلی الله علیه و آله قریبا من البعثهٔ کالم انتهی و جناب ابوالفضائل روایت الر را صحیح‌تر دانسته‌اند از المر و به هیچ وجه ایرادی بر ایشان وارد نیست این است آنچه جناب مجیب در این مقام تحریر فرموده‌اند جواب عرض می‌شود العجب ثم العجب ثم العجب حقیقت که باید تا قیام قیام از ملاحظه‌ی این فرمایشات رشیقه و بیانات انیقه و انتقادات عجیبه و ایرادات غریبه حیرت و تعجب نمود هر چند این عبد شخص جناب مستطاب مجیب معظم را نمی‌شناسم و درک حضور افادت ظهور آن بزرگوار را ننموده در رساله‌ی جوابیه هم اسم شریف و لقب و منصب منیف خود را بیان نفرموده و سائط هم به ملاحظاتی چند آشکارا نزد ما اسلامیان از شخص عالم جلیل و فاضل محقق نبیل تعریف و از مسقط الراس و محل اقامت آن جناب توصیف نفرموده‌اند که مستقیما خدمت افادت آیت عریضه نگار و یا از شرف ملاقات افاضت آیات قرین افتخار گردیده با کمال ادب و توقیر عرضه دارم ایها العالم الفاضل و العامل الکامل شما که به این درجه در مقام رد ایراد این بنده‌ی فانی زحمت و مرارت متحمل و به عقیده‌ی خودتان مساعی جمیله در ترویج آن دین و آئین متکفل شده به ضبط احادیث و اخبار پرداخته‌اند چرا عن غیر رویهٔ مثل این عبد را که به عدم عناد و لجاج موصوف است تجهیل و مراتب بی غرضی را برای خودشان تکمیل می‌فرمایند و در رساله‌ی که از شهری به شهری و بلدی به دیاری می‌فرستند بیاناتی می‌فرمایند که بچه مکتبیان از آن بخندند و رؤساء مذهب خودشان از آن تقریر ناقص قاصر برنجند مناسب این بود بعد از فراغت از نگارش این رساله‌ی محترمه نسخه‌ای از آن را خدمت جناب میرزا ابوالفضل گسیل سازند اگر جناب معظم که طرف ایراد و انتقاد این بنده هستند اذن می‌دادند و راضی می‌شدند که این بیانات فصیحه و تقریرات بلیغه به جناب معظم منسوب شود و منتشر گردد آن وقت رساله‌ی محترمه را انفاد دارند و اگر این عبد اطمینان داشت که این رساله‌ی محکمه‌ی متقنه از همان شخص جلیل است که تبعه‌ی این مذهب در مجالس و محافل محرمانه به احباب خود معرفی می‌نمایند از مسافرت و مهاجرت و ادراک فیوضات محضر افادت آیت مضایقه نداشت [صفحه ۲۵۹] و همت خود را به تشرف می‌گماشت تا حضورا تحقیق نماید که این فرمایشات در عالم رؤیا فرموده‌اند یا به الهامات و مکاشفات این نغمات سروده یا تبعه‌ی این مذهب به آن جناب بهتان و افتراء بسته‌اند والا ـ چگونه تصور می‌رود از ذوی العقول این بیانات صادر و از صاحب ادراک و شعور این توهمات ظاهر شود لیبک علی الاسلام من کان باکیا خلاصه‌ی عرض این است که ایها الفاضل العلام و النحریر القمقام اگر جناب شما ندانید مقصود و مراد از لفظ

(شـی)در کتاب بحار چیست و راوی و ناقل آن کیست گویا ایرادی بر این بنـده‌ی نادان وارد نیایـد مرحوم فیض و علامه‌ی مجلسـی اعلی الله مقامهما هر دو حدیث شـریف را از عیاشـی که در بحار تفسـیر از آن فاضل مفسـر به کلمه‌ی (شی)شده است نقل فرموده و بابی لبیـد منتهی ساخته اختلافی در راوی حـدیث نیست که در مضـمون شـبهه‌ی خلافی باشد و هر دو بزرگوار حدیث را از عیاشـی نقل فرموده‌انـد و عبارت حـدیث به تصـریح مرحوم مجلسـی الر است نه المر این است که در شـرح و ترجمه احتمال می‌دهند که الر مصـحف المر باشـد پس مسـلم است که عبارت حـدیث همه جا الر نقل شده نه المر اما از جناب فیض ماب فیض مرحوم قدس سـره عبارتی در دست نیست که معلوم شود در حدیث المر ذکر شده نهایت اینکه یک نسخه‌ی مغلوط تفسیر صافی بدون تصحیح مطبوع شده و دو هزار نسـخه‌ی غلط انطباع یافته است پس مسلم است که غلط از ناسخ است در این صورت از نقل حدیث شریف از صافی یـا بحـار چه تفـاوت حاصل می‌شود و حال اینکه عالمین عاملین هر دو از عیاشـی نقل فرموده‌انـد و جناب ابوالفضائل هم از صافی و بحار هر دو نقل فرموده و اگر روایت مختلف می‌بود ابـدا نقل آن از بحار برای جناب معظم شایسـته و مناسب نبود بلکه باید خدمت جناب ابوالفضائل عرض شود که بعد از اینکه از بحارالانوار بالصـراحهٔ مستفاد است که مضمون حدیث شریف الر است و در عبارت کتاب مرحوم فیض قدس سره هم صراحت بالریا المر نشده است پس معین است که حدیث منقول نزد هر دو عالم بزرگوار به عنوان صحیـح الر نقـل شـده و از مقصـد بهائیان دور می‌افتـد علی ای حال بهتر اغماض از این اسـتدلال است خلاصه این که تا مرد سـخن نگفته باشـد عیب و هنرش نهفته باشـد بر جناب مجیب هیچ لازم نبود که در مقام رعایت و حمایت هم کیش خویش را رسوا سازند و انسب این بود که ایرادات این عبد ضـعیف بر فراید شـریف را نشنیده انگارند و به خود جناب آقا میرزا ابوالفضل واگذارند مسلما مهارت جناب معظم در مغلطه زیادتر از جناب مجیب است ولی انسان محل غفلت و نسـیان است و غرض شخصـی مخرب دودمان و حب و دوستی اشـیاء اسـباب لغزش و طغیان بعد از اینکه راوی همان ابولبید مخزومی و ناقل همان مفسـر عیاشـی باشد چگونه جناب مجیب فرموده‌اند که جناب میرزا ابوالفضل روایت المر را اصح و معتبرتر دانسته‌اند از جناب مجیب استدعاء دارد عین معروضه‌ی مرا خـدمت جناب ابوالفضائل گسـیل سازنـد مسـلم است مرا تصـدیق و خواهنـد فرمود توجیهات رکیکه و تفسـیرات سـخیفه و تاویلات غریبه و بیانات عجیبه‌ی جناب مجیب توجیه و تکلفی است بما لا یرضـی صاحبه والسلام علی من اتبع الهدی جناب مجیب فرموده‌اند که ممکن است شرح دیگری هم بر حدیث شریف نوشته شود و در این شرح نظر این عبد به عباراتی است که در بحارالانوار روایت شـده چه که جزئی اختلافی در دو فقره هست یکی در خروج حضـرت سیدالشـهداء علیه‌السـلام که می‌فرماینـد ثم کان بـدو خروج الحسین بن علی علیهماالسلام الم الله و ذکر لا اله نفرموده دیگرظهورقائم است که می‌فرماید عند انقضائها بالر و توضیح مقال به این نحو است که مبـدأ تاریـخ دو الم و المص و الر مختلف فرض شود چه که در حـدیث شـریف اخبـار از چهـار قرن عظیم شـده طلوع شمس طلعت محمدی صـلی الله علیه و آله ازکی التحیهٔ والثناء و حدوث [صـفحه ۲۶۰] قضـیه فاجعه‌ی نینوا و خروج عباسیه و ظهور حضـرت مهـدی موعود و قائم منتظر نقطه‌ی اولی جل اسـمه الاعلی مبدأ تاریخ ظهور خاتم انبیاء و شـهادت حضـرت سیدالشـهداء از ابتداء ظهور دولت حضـرت عبدالمطلب سـلام الله علیه محسوب می‌شود و خروج عباسـیه و ظهور حضرت اعلی روح ما عداه سواه از ولادت پیغمبر صـلی الله علیه و آله محسوب شود و مؤید این بیان این است که در حدیث قیام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله به دعوت و تعیین سال ولادت آن حضـرت هر دو مـذکور است تاریخ قیام را به عدد الم موکول می‌دارد و تبیان سال ولادت از تمام حروف مقطعه اسـتخراج می‌شود که از برای تاریـخ این وقایع دو مبـدأ است یکی از آنها ظهور اول بنی‌هاشم است و دیگری ولادت پیغمـبر صـلی الله علیه و آله و شـرح این اجمـال آن است که حضـرت ابوجعفر علیه‌السـلام هر یـک از فواتـح سور مـذکوره را راجع می‌فرماینـد به ظهـور دولت یـا حـدوث قضـیه‌ی در بنی‌هـاشم و اول دولـتی که در بنی‌هـاشم ظـاهر شـد دولت حضـرت عبـدالمطلب علیه‌السلام است و او است مبدأ تاریخ الم که می‌فرماید ان الله تعالی انزل الم ذلک الکتاب فقام محمد صلی الله علیه السلم حتی ظهر نوره و ثبتت کلمته و از ابتـداء دولت آن حضـرت تـا قیام سـید رسل علیه و آله اطیب التحیـهٔ والبهاء به دعوت خلق هفتاد و یک سال

امتداد یافت و همین است مبدأ تاریخ شهادت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام به ضمیمه‌ی عدد الله و او شصت و هفت است و وقعه‌ی طف کمال تطابق به این عدد دارد چه قضیه‌ی هائله‌ی شهادت آن حضرت در سنه‌ی ستین از هجرت واقع شد پس از آنکه هفت سال قبل از هجرت هم ضمیمه شود با عدد الله موافق خواهد شد و تاریخ این دو وقعه عدد الم است ولی شهادت حضرت سیدالشهداء به انضمام شصت و هفت از قیام سید رسل صلی الله علیه و آله واقع گردید چنانکه می‌فرماید ثم کان بدو خروج الحسین بن علی علیهماالسلام المر الله و مجلسی علیه الرحمة در شرح حدیث مزبور اشعاری بهر دو فقره می‌فرماید و قیام حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در عدد الم است و مبدأ تاریخ اول دولتی است که در بنی‌هاشم ظاهر گردید و او ریاست عبدالمطلب است و از آن سنه تا سال قیام حضرت رسول صلی الله علیه و آله تقریبا هفتاد و یک سال است و سبب اینکه علامه‌ی مجلسی عدد را تقریبا مقارن الم می‌شمارد اختلافات علماء اعلام است در تعیین قیام سید رسل به دعوت علانیه‌ی خلق ولی از روی حساب که در تعیین سنه‌ی دعوت بالعلانیة قبلا مذکور گردید به هیچ وجه اختلافی ولو به یک سنه باقی نخواهد ماند و در شرح قضیه‌ی حضرت سیدالشهداء روحی له الفداء می‌فرماید کان خروجه فی اواخر سنة ستین من الهجرة ولی چون بدو و ختم وقعه طف را عدد المر فرض کرده در تطبیق عدد با تاریخ واقعه ناچار از تکلفات عدیده گردیده لیکن به طریقی که این عبد شرح تاریخ را مرقوم داشت هیچ گونه اختلاف در بین باقی نمی‌ماند و اما مبدأ تاریخ المص و الر ولادت پیغمبر است چنانکه می‌فرماید و ولد یوم ولد و قد مضی من الالف السابع ماة سنة و ثلث سنین و پس از شرح و تبیین تاریخ ولادت بلافاصله می‌فرماید الالف واحد واللام ثلثون والمیم اربعون و الصاد تسعون فذلک مأة واحد و ستون و از این فقره صریحا مستفاد می‌گردد که مبدأ تاریخ خروج عباسیه ولادت آن حضرت است و از میلاد آن حضرت باید تا طلوع دولت عباسیه یک صد و شصت و یک سال باشد چنانکه بی‌کم و زیاد همین طور واقع گردید و مجلسی علیه الرحمة پس از اینکه ذکر می‌کند عدم تطابق خروج عباسیه را با عدد المص در صورتی که از هجرت یا بعثت محسوب شود بعد در حل اشکال می‌فرماید و یمکن التفضی عنه بوجوه الاول ان یکون مبدأ هذا التاریخ غیر مبدأ الم [صفحه ۲۶۱] بان یکون مبدؤه ولادة النبی صلی الله علیه و آله مثلا فان بدء دعوة بنی‌العباس کان فی سنة ماة من الهجرة و ظهور بعض امرهم فی خراسان کان فی سنة سبع او ثمان و مأة و من ولادته صلی الله علیه و آله الی ذلک الزمان کان مأة و واحدا و ستین حاصل بیان این است که ممکن است استخلاص از اختلافات در شرح المص به وجوهی اول از آن وجوه آن است که مبدأ این تاریخ از ولادت محسوب شود و از تاریخ المر متمایز گردد چه که ابتداء دعوت بنی‌العباس در سال یک صد هجری بود و ظهور بعضی از امورات عباسیة در خراسان در سنه‌ی یک صد و هفت یا هشت بود و از ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله تا آن زمان صد و شصت و یک سال بدون زیاده و نقصان است انتهی و این تاریخ با فقراتی که قبلا ذکر شد منافاتی ندارد چه که تواریخ مذکوره قبل راجع به قیام عبدالله سفاح بود و در این مقام ذکر ابتداء دعوت عباسیه است و پس از تعیین سال دعوت و خروج آل عباس بالمص می‌فرماید و یقوم قائمنا عند انقضائها بالر و غرض از الر تمام سوری است که فاتحش از حروف مقطعه مشتمل بر الف و لام و راء باشد به این نحو که المر هم در این عداد محسوب شود و مجموع پنج سوره است و اعدادش یک هزار و یک صد و پنجاه و پنج و به انضمام المص یک هزار و سیصد و شانزده می‌شود پس از وضع پنجاه و سه سال از ولادت تا هجرت مطابق می‌شود با هزار و دویست و شصت و سه هجری که سال سیم ظهور و اول ارتفاع امر حضرت اعلی روح ما عداه فداه است و محدث مجلسی علیه الرحمة نیز در وجه سیم از شروح الر به این ترجمه اشاره فرموده قوله الثالث ان یکون المراد جمیع اعداد کل الر یکون فی القرآن و هی خمس مجموعها الف و مأة و خمسة و خمسون و یؤیده انه عند ذکر الم لتکروه ذکر ما بعده لیتعین السورة المقصودة و یتعین ان المراد واحد منها بخلاف الر لکون المراد جمیعا انتهی و الی هنا نختم الکلام والسلام علی من اتبع الهدی جواب عرض می‌نماید هر چند ما در مقام حل مشکلات حدیث شریف و اظهار فضل و مناقشات در کلمات جناب مجیب نیستم و فقط مقصود ایراد بر استدلالات جناب آقامیرزا ابوالفضل بود به حدیث شریف دیگر در حدیث شریف چه مراد است علم آن را نزد

خدا و خود اولیاء دین سلام الله علیهم اجمعین می‌دانیم و قائلیم که به حکم حدیثنا صعب مستصعب ما را نیروی شرح و تبیین مقاصد از آن نیست ولی چون جناب مجیب سلمه الله در این رساله‌ی شریفه‌ی جوابیه فضل و کمالی به کمال جلوه داده‌اند در کمال ادب عرض می کنم اینکه فرموده‌اند از ابتداء دولت آن حضرت یعنی عبدالمطلب تا قیام سید رسل به دعوت خلق هفتاد و یک سال امتداد یافت و همین است مبدأ تاریخ شهادت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام به ضمیمه عدد الله که شصت و هفت است و وقعه‌ی طف کمال توافق و تطابق به این عدد دارد چه که قضیه‌ی هائله‌ی شهادت آن حضرت در سنه‌ی ستین از هجرت واقع شد پس از اینکه هفت سال قبل از هجرت ضمیمه شود با عدد الله موافق خواهد شد و تاریخ این دو وقعه الم است ولی شهادت سیدالشهداء به انضمام شصت و هفت از قیام سید رسل واقع گردید چنانچه می‌فرماید ثم کان بدو خروج الحسین بن علی علیهماالسلام الم الله انتهی از فرمایشات جناب مجیب استنباط می‌شود که مبدأ این دو ظهور یک الم است نهایت اینکه قیام سیدالشهداء عدد الله که شصت و هفت است به اعتقاد مجیب باید مزید شود و حال اینکه از متن حدیث شریف به الصراحهٔ مستفاد است که هر یک از فواتح سور قرآن مشتمل و اشاره به ظهوری است پس معلوم می‌شود لفظ الم مناط در حساب است نه لفظ الله بعد از آن که در حدیث برای تمیز سوره‌ی بقره و آل عمران آورده‌اند و اگر مراد لفظ الم یا کلمه‌ی بعد از آن مناط بود گناه ذلک الکتاب که در سوره‌ی بقره [صفحه ۲۶۲] بعد از الم آمده است چه بوده که در سوره‌ی آل عمران لفظ الله بعد از الم باید محسوب و کلمه‌ی ذلک الکتاب که در سوره‌ی آل عمران بعد از الم مسطور است متروک است در مثل مناقشه نمی‌رود شخصی ظریف از مردی حریف پرسید ما فعل ابوک بحماره فقال فی جوابه باعه بکسر العین ایراد نمود چرا باعه به کسر عین خواندید و حال اینکه باع فعل ماضی است و الوجه باعه به فتح العین جواب داد شما چرا به حماره به کسر الراء قراءت نمودید عرض کرد باء از حروف جاره است و باید حماره را مجرور خواند جواب گفت عجب ولایت مغشوش بی‌نظمی است لم باؤک تجر وبائی لا ـ تجر این بنده هم عرض می کنم با اینکه هرذی شعوری می‌فهمد که همان فواتح سور مناط حساب است نه کلمات بعد از آن و هر یک از الم فواتح سور به نص حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام اشاره به ظهوری است مع هذا در این فقره اغماض می‌رود بفرمایند چرا لفظ الله در سوره‌ی آل عمران مزید عدد الم می‌شود و ذلک در سوره‌ی بقره مهمل و مجمل مانده لله دره لم باؤک تجر وبائی لا تجر از اینها گذشته بعد از اینکه جناب مجیب بر وضع و قواعد مسلمه و مصطلحه‌ی حساب ابجد که این عبد هم با این جهالت و نادانی بدان آگاهم بصیر نباشند و عدد الله را شصت و هفت بدانند و حال اینکه معین و مبین است که در حساب ابجد ما یکتب ملحوظ است نه ما یلفظ و کلمه‌ی الله به یک الف و دو لام و یک هاء نوشته می‌شود و عدد آن شصت و شش است نه شصت و هفت چنانچه عدد داود پانزده است نه بیست و یک که دو واو حساب شود دیگر در مقام جواب و مجادله به اجناب معظم سکوت انسب و عدم تعرض به سلیقه‌ی عقلا اقرب است بعد از اینکه شخص باک ندارد که هر چه بر زبانش جاری و آنچه بر قلمش ساری می‌شود بگوید و بنویسد و واهمه و بیمی ننماید که این رساله‌ی منتشره را علماء اعلام و فقهاء اسلام خواهند دید زیرا که بر سر مسئاله‌ی خطیره مهمه مذاکرهٔ می‌رود و تماما خواهند فهمید که جناب مجیب از روی غرض سؤال و جواب می‌فرمایند در این صورت باز اگر در مقام ایراد بر توجیهات جناب میرزا ابوالفضل و حضرت مجیب برآئیم که فواتح سور به این حسنات که در دست دارید با ظهور نقطه‌ی اولی مطابق نمی آید جواب می‌دهند کار ما آسان است قرآن مجید را به دست می گیریم اگر با لفظ الم مطابق می‌شود فبها والا کلمه‌ی الله را مزید می‌نمائیم باز درست نمی‌آید لفظ لا اله را زیاد می‌نمائیم باز صحیح نشد کلمه‌ی دیگر مزید می کنیم تمام کلمه مطابق نمی‌آید بعضی از حروف را جزو حساب می گیریم تا به جائی منتهی شود و با میل یک مدعی امر باطلی مطابق آید دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدش و کذا هر گاه ملاحظه نمود که به هیچ قانون درست نمی‌آید زمان ولادت شخص را مثل امپراطور و روس یا سلطان انگلیس یا شاهنشاه ایران مزید عدد مقصود می کند بلکه موافق افتد یا زمان عمر فلان خلیفه‌ی عباسی را از حساب کم می‌نماید آخر یک قسم می‌توان حسابی ساخت چنانچه گفتند عدد علی محمد با عدد رب مطابق است پس به این دلیل او پیغمبر یا خدا است مأخذ و مبنی

که غیر معین گردید مزخرف گوئی بابی وسیع و میدانی رفیع دارد دیگر جناب مجیب فرموده‌اند غرض از الر تمام سوری است که فاتحش از حروف مقطعه مشتمل بر الف و لام و راء است به این نحو که المر هم در این عدد حساب شود و مجوع پنج سوره است و اعدادش یک هزار و یک صد و پنجاه و پنج (۱۱۵۵)و به انضمام المص یک هزار و سیصد شانزده (۱۳۱۶)می‌شود پس از وضع پنجاه و سه سال (۵۳)از ولادت تا هجرت مطابق می‌شود با هزار و دویست و شصت و سه سال (۱۲۶۳)هجری که سال سیم ظهور و اول ارتفاع امر حضرت اعلی است انتهی حقیقت باید عمری مصروف داشت و همت بر فهم این مطالب عالیه و مقاصد متعالیه گماشت حبذا از این دین مرحبا بر این آئین نعم المستدل و نعم الاستدلال باید عقلاء را در مجلس حاضر و استدعاء رود بر این تحریرات [صفحه ۲۶۳] ناظر گردند و ملاحظه فرمایند در این جزئی بیان در چند موضع لغزش ورزیده‌اند در صورتی که المر جزو این عدد محسوب شود چنانچه جناب مجیب تصریح فرموده‌اند عدد سور شش است نه پنج و به ضمیمه‌ی المص عدد حروفش یک هزار و پانصد و هشتاد و هفت (۱۵۸۷)است نه یک هزار و سیصد شانزده (۱۳۱۶)بر فرض که این شش سوره پنج سوره باشد و عدد حروف آن با المص یک هزار و سیصد شانزده باشد و جناب مجیب تازه تاسیس حسابی فرموده باشند و ما ندانیم بفرمائید از چه قانون باید زمان ولادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تا هجرت موضوع نمود خود جناب مجیب انفا فرمودند مبدأ تاریخ زمان ولادت است چرا به این زودی فراموش فرموده پنجاه و سه سال زمان ولادت تا هجرت را وضع نموده به این استحکام استدلال فرمودند این اضافه و منها و خروج و دخول و نزع و حلول را از کجا استنباط فرموده‌اند باید عرض شود زدنی بیانا یک جا لفظ الله را در قیام حضرت سیدالشهداء داخل یک موضع پنجاه و سه سال از ولادت تا هجرت را خارج در یک موضع می‌فرمایند عدد الر با المر در قرآن پنج است یک جا می‌فرمایند به ضمیمه المص عدد آن یک هزار و سیصد و شانزده (۱۳۱۶)است معروف است شخصی سؤال کرد کدام امامی بود که او را شغال خورد ظریفی جواب داد امام نبود پیغمبر بود شغال نبود گرگ بود آن هم نخورد از همه اینها اغماض نمائیم معنی این فرمایش جناب مجیب و تطابق آن با استدلال جناب میرزا ابوالفضل که هفت سال زمان بعثت بالعیان که مزید حساب شود و توافق آن با سنه‌ی یک هزار و دویست و شصت و سه (۱۲۶۳)هجری که بدو ارتفاع امر نقطه‌ی اولی می‌دانند معلوم نیست چیست زیرا که نقطه‌ی اولی در سنه یک هزار و دویست و شصت و شش (۱۲۶۶)مقتول گردیدند و با مزید شدن زمان بعثت بر یک هزار و دویست و شصت و سه (۱۲۶۳)یک هزار و دویست و هفتاد (۱۲۷۰)سال می‌شود مگر اینکه این هم از اعجاز نقطه‌ی اولی باشد که چهار سال بعد از مقتول شدن قیام فرموده باشند و چون پیروان باب و بهاء برای انبیاء و اولیاء معجزه لازم نمی‌دانند این یک اعجاز هم برای امتیاز نقطه‌ی اولی باشد و قد فرغ من تنمیقه اقل العباد قدرا و اکثرهم زللا علی‌اصغر الیزدی الاردکانی ابن‌الحاج رجبعلی عفی الله عنهما و جعل هذا الجد و الاجتهاد زادا المعادهما فی یوم السلب السابع من شهر الله الاصئب رجب المرجب (۱۳۲۰)من عام ثلثماۀ و عشرین بعد الالف من الهجرۀ النبویۀ والحمد الله اولاد آخرا و ظاهرا و باطنا.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در

دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام –: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹